

همانندی‌های مارکسیسم-لنینیسم با اندیشه و رفتار
داعش

نوژن اعتضاد السلطنه، بهرام نوازی

جنگ ترکیبی روسیه-آمریکا و روابط امنیتی اتحادیه
اروپا-روسیه (۲۰۱۹-۲۰۰۸)

مهدی باقی مجرد، سعید وثوقی، شهرزاد ابراهیمی

ساخت‌بندی تصویر ملت؛ دیپلماسی فرهنگی نروژ و
جذابیت بین‌المللی

آرش بیداله‌خانی

تغییر راهبردهای روسیه در خاورمیانه پس‌داعش

مهرداد رضایور، احمد شوهانی

کمر بند زمینی راه ابریشم نوین و ژئوپلیتیک آسیای
مرکزی

آرش رئیسی‌نژاد

مواجهه دبیرکل سازمان ملل متحد با نسل‌کشی
مسلمانان روهینگیا (۲۰۱۶-۲۰۱۷)

مریم زارع خانمحمدی، فریده محمدعلی‌پور

مقابله آمریکا با دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده
افغانستان

سیدمهدی سیدزاده ثانی، محمد طه‌هان طرقي

توسعه صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در قضیه
میانمار

جواد صالحی

راهبرد سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه پس‌داعش

حسین فتاحی اردکانی

سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی و نظریه نوین
دیپلماسی دفاع شبکه‌ای

فرهاد قاسمی

مبانی نظری التزام دولت‌ها به اعمال یکجانبه در
ساختار مفهومی حقوق بین‌الملل

سیامک کریمی

بهبود مناسبات تهران-ریاض و پوشش صلح هرمز

سیدمحمد موسوی، غفار زارعی، امین روان‌بُد

نواوراسیاگرایی در سیاست خارجی ایران دوره حسن
روحانی

علیرضا نوری

راهبرد دفاع آفندی در حضور برون‌مرزی ایران در
عمان و سوریه

امیرحسین وزیریان، شهرزاد شریعتی





بسم الله الرحمن الرحيم



صاحب امتیاز
دانشگاه فردوسی مشهد

سردبیر
محسن خلیلی

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل

نشریه شش‌ماهانه دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین‌الملل
سال دهم، شماره 1، شماره پیاپی 19، پاییز و زمستان 1400
شاپا: 2322-3472

پروانه انتشار: نامه شماره 90/28030 مورخ 1390/11/03 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی
این نشریه طبق نامه شماره 3/18/55085 مورخ 1392/04/22 و برابر با نامه ابلاغیه آیین‌نامه شماره 11/25685 مصوب 1398/02/09 وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، علمی محسوب می‌شود.

هیئت تحریریه داخلی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، سیدحسین اطهری (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحمدعلی تقوی (دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، حسین دهشیار (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدحسین سیف‌زاده (استاد بازنشسته دانشگاه تهران)، رضا سیمیر (استاد دانشگاه گیلان)، وحید سینایی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیداصغر کیوان‌حسینی (دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدمسعود موسوی شافعی (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، مهدی نجف‌زاده (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، احمد نقیب‌زاده (استاد بازنشسته دانشگاه تهران)، عنایت‌الله یزدانی (دانشیار دانشگاه اصفهان)

هیئت تحریریه بین‌المللی

آر شین ادیب‌مقدم (استاد دانشگاه لندن، انگلستان)، سیفال‌الدین جورائف (استاد دانشگاه دولتی مطالعات شرقی تا شکرد، ازبکستان)، گلا شن دیتل (استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو، هند)، آکوتا ژوآلداسیکوفا (استاد دانشگاه ملی اورآسیا، قزاقستان)، لی فوجوان (استاد دانشگاه نورث‌وست، چین)، ووتر ورنر (استاد دانشگاه وریج، هلند)، دال سئونگ‌یو (استاد دانشگاه مطالعات خارجی هانکوک، کره جنوبی)، ولادیمیر یورتانف (استاد دانشگاه دوستی ملل، روسیه)

داوران

علیرضا اسدیور طهرانی (دانشگاه آزاد تایباد)، علی اسمعیلی اردکانی (دانشگاه علامه طباطبائی)، مرضیه‌سادات الوند (دانشگاه بجنورد)، علی باقری دولت‌آبادی (دانشگاه یاسوج)، اعظم امینی (دانشگاه فردوسی مشهد)، آرش بیداله‌خانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، روح‌اله اسلامی (دانشگاه فردوسی مشهد)، فرامرز تمنا (دکترای روابط بین‌الملل)، محسن جان‌پرور (دانشگاه فردوسی مشهد)، سعید چهرآزاد (دکترای روابط بین‌الملل)، محسن خلیلی (دانشگاه فردوسی مشهد)، رضا رحمتی (دانشگاه بوعلی سینا)، سیدهادی زرقانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، خلیل‌اله سردارنیا (دانشگاه شیراز)، علیرضا سمیعی اصفهانی (دانشگاه یاسوج)، رضا سیمیر (دانشگاه گیلان)، سارا رستمی (دانشگاه پیام نور البرز)، سعید شکوهی (دانشگاه علامه طباطبائی)، مختار صالحی (دانشگاه مازندران)، جواد صالحی (دانشگاه شیراز)، سیداحمد فاطمی‌نژاد (دانشگاه فردوسی مشهد)، زینب فرهادی (دکترای روابط بین‌الملل)، فریده محمدعلی‌پور (دانشگاه خوارزمی)، فرهاد قاسمی (دانشگاه تهران)، سیامک کریمی (دکترای حقوق بین‌الملل)، مهدی جاودانی مقدم (دانشگاه آزاد اسلامی قم)، جهانگیر کرمی (دانشگاه تهران)، سیداصغر کیوان‌حسینی (دانشگاه علامه طباطبائی)، الهه کولایی (دانشگاه تهران)، فاطمه محروق (دانشگاه فردوسی مشهد)، مرتضی منشادی (دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمسعود موسوی شافعی (دانشگاه تربیت مدرس)، سیدمحسن موسوی‌زاده (دکترای علوم سیاسی)، حسن میرفخرایی (دانشگاه علامه طباطبائی)، امیرحسن نیازپور (دانشگاه شهید بهشتی)، سیدامیر نیاکویی (دانشگاه گیلان)

این دوفصلنامه در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.com)
پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir)
کتابخانه منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز (www.srlst.com)
بانک اطلاعات نشریات کشور (www.magiran.com)
پایگاه نشریات الکترونیک دانشگاه فردوسی مشهد (www.um.ac.ir)

نشانی

مشهد، بلوار وکیل‌آباد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دفتر پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل
کد پستی: 9177948951، صندوق پستی: 1357
تلفن تماس: 051-38806309، شماره: 051-38807393
سایت نشریه: http://irlip.um.ac.ir، رایانامه: jipr@um.ac.ir
سایت انجمن ایرانی روابط بین‌الملل: www.iisa.ir، رایانامه: iranianiiisa@gmail.com
این دوفصلنامه دس‌ت‌اورد همکاری مشترک دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین‌الملل است.

مدیر داخلی

سیدمحسن موسوی‌زاده
جزایری

ویراستار فارسی

سمیه صالح‌نیا

ویراستار لاتین

حسین نورانی

ناشر

دانشگاه فردوسی مشهد

خط‌مشی و رویکرد دوفصلنامه

پژوهش‌نامه/ ایرانی سیاست بین‌الملل آماده دریافت مقالات استادان، پژوهش‌گران و متخصصان حوزه روابط بین‌الملل و علوم سیاسی است. این نشریه در زمینه‌های تخصصی سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، امنیت بین‌الملل، مسایل نظامی و استراتژیک، مسایل سیاسی جهان اسلام، جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک و مطالعات منطقه‌ای، نوشتارهای پژوهشی پژوهشگران را پس از داوری‌های مطابق با استاندارد نشریه، منتشر می‌کند.

پژوهش‌نامه/ ایرانی سیاست بین‌الملل مقاله‌هایی را علمی پژوهشی می‌داند که دارای چنین ویژگی‌هایی باشند: 1) دارا بودن مقدمه توضیحی و بیان واضح مسأله پژوهش، 2) بررسی و مرور مختصر و مفید ادبیات و نظرات پژوهشی موجود، 3) تعیین و توضیح هدف از نگارش مقاله، 4) تعیین روش مناسب برای پژوهش و گردآوری داده‌های مورد نیاز، 5) به کارگیری روش تعیین شده توسط مؤلف در گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش متن مقاله، 6) معتبر بودن منابع و داده‌ها، 7) ارائه نتیجه‌گیری درست و موثق از تحلیل داده‌ها، 8) بیان صریح یافته‌های پژوهش و ارائه پیامدهای نظری (و در صورت لزوم آثار عملی) آن‌ها، 9) رعایت ترکیب و تناسب در سازمان‌دهی مقاله، 10) رعایت قواعد شکلی در نگارش مقاله مطابق با معیارهای نشریه.

راهنمای آماده‌سازی و ارسال مقاله

هر مقاله تخصصی بایستی به فارسی روان و آسان فهم و بر پایه دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (<http://www.persianacademy.ir>) تحت نرم‌افزار Word نوشته شود و تا حد امکان بیش از 8000 نباشد.

علاقه‌مندان می‌بایست مقالات خود را با رعایت آیین‌نامه نگارش مقاله، فقط از طریق سامانه یکپارچه نشریات دانشگاه فردوسی مشهد به‌نشانی <http://irlip.um.ac.ir> ارسال کنند.

مقاله باید دارای چکیده (فارسی و انگلیسی)، واژگان کلیدی، مقدمه، روش، نتایج بحث، منابع مورد استفاده باشد و اصول زیر در آن رعایت شود: مشخصات نویسنده یا نویسندگان (همراه با تعیین نویسنده مسئول) که شامل نام و نام خانوادگی، سمت، محل خدمت، عنوان و درجه علمی، تاریخ و محل انجام تحقیق است، ذکر شود.

عنوان مقاله (حداکثر در ده کلمه) در وسط صفحه اول نوشته شود.

چکیده در عین مختصر بودن باید محتوای مقاله را برساند. در چکیده از منبع، جدول، نمودار و کلمات اختصاری مبهم استفاده نشود. چکیده از 250 کلمه تجاوز نکند و تمام آن در یک بند نوشته شود.

مقدمه شامل اطلاعات مربوط به سوابق موضوع، اهمیت تحقیق و مسأله مورد مطالعه باشد.

روش پژوهش به‌طور مشخص و روشن بیان گردد.

اگر نتایج شامل عکس، جداول و نمودار باشد نسخه اصلی هر یک به نشریه ارسال شود.

شماره هر جدول در بالا و سمت راست آن نوشته شود. عنوان جدول گویای نتایج مندرج در آن باشد.

نتایج و بحث را می‌توان به‌طور توأم یا مجزا بیان کرد. بحث شامل تجزیه و تحلیل نتایج به‌دست‌آمده در ارتباط با تحقیق مورد نظر باشد.

منبع‌نویسی به روش APA باشد. جهت راهنمایی بیشتر به فایل «راهنمای ارجاع منابع و مآخذ به روش APA» موجود در آدرس زیر مراجعه کنید:

<http://fea.um.ac.ir/parameters/fea/filemanager/forms/reference2.pdf>

منابع مورد استفاده شامل جدیدترین اطلاعات در زمینه مورد نظر باشد.

چکیده انگلیسی، برگردان کامل و دقیق چکیده فارسی و شامل عنوان اصلی مقاله، نام نویسندگان، آدرس و عنوان علمی آنان و واژه‌های کلیدی باشد.

مسئولیت هر مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به‌عهده نویسنده یا نویسندگان مسئول مقاله خواهد بود.

تا قبل از پایان مراحل نهایی چاپ، اگر مشخص شود مقاله منتخب به هر شکل در جای دیگری به‌چاپ رسیده است از انتشار آن جلوگیری خواهد شد.

مقاله‌ها توسط هیئت تحریریه و با همکاری متخصصان داوری شده و در صورت تصویب، بر طبق ضوابط خاص نشریه به‌نوبت، چاپ خواهند شد.

نشریه در رد یا قبول، جرح و تعدیل و ویراستاری مقاله‌ها اختیار تام دارد.

فهرست نوشتارها

- هماندی‌های مارکسیسم-لنینیسم با اندیشه و رفتار داعش
Error! Bookmark not defined نوژن اعتضادالسلطنه، بهرام نوازی
- جنگ ترکیبی روسیه-آمریکا و روابط امنیتی اتحادیه اروپا-روسیه (2008-2019)
Error! Bookmark not defined مهدی باقی مجرد، سعید وثوقی، شهروز ابراهیمی
- ساخت‌بندی تصویر ملت؛ دیپلماسی فرهنگی نروژ و جذابیت بین‌المللی
Error! Bookmark not defined آرش بیداله‌خانی
- تغییر راهبردهای روسیه در خاورمیانه پساداعش
Error! Bookmark not defined مهرداد رضاپور، احمد شوهانی
- کمر بند زمینی راه ابریشم نوین و ژئوپلیتیک آسیای مرکزی
Error! Bookmark not defined آرش رئیسی‌نژاد
- مواجهه دیپلرک سازمان ملل متحد با نسل‌کشی مسلمانان روهینگیا (2016-2017)
Error! Bookmark not defined مریم زارع خانم‌حمدی، فریده محمدعلی‌پور
- مقابله آمریکا با دیوان‌کیفری بین‌المللی در پرونده افغانستان
Error! Bookmark not defined سیدمهدی سیدزاده ثانی، محمد طهان طرقي
- توسعه صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در قضیه میانمار
Error! Bookmark not defined جواد صالحی
- راهبرد سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه پساداعش
Error! Bookmark not defined حسین فتاحی اردکانی
- سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی و نظریه نوین دیپلماسی دفاع شبکه‌ای
Error! Bookmark not defined فرهاد قاسمی
- مبانی نظری التزام دولت‌ها به اعمال یکجانبه در ساختار مفهومی حقوق بین‌الملل
Error! Bookmark not defined سیامک کریمی
- بهبود مناسبات تهران-ریاض و پویش صلح هرمز
Error! Bookmark not defined سیدمحمد موسوی، غفار زارعی، امین روان‌بُد
- نواوراسیاگرایی در سیاست خارجی ایران دوره حسن روحانی
Error! Bookmark not defined علیرضا نوری
- راهبرد دفاع آفندی در حضور برون‌مرزی ایران در عمان و سوریه
Error! Bookmark not defined امیرحسین وزیریان، شهروز شریعتی

نوع مقاله: پژوهشی

هماندی های مارکسیسم-لنینیسم با اندیشه و رفتار داعش

نوژن اعتضادالسلطنه¹، بهرام نوازی²

تاریخ دریافت: 1400/03/10؛ تاریخ پذیرش: 1400/6/13

چکیده

هدف مقاله حاضر، بررسی ریشه های دیدگاه غرب ستیزانه اسلام گرایی رادیکال (مورد داعش) و مقایسه آن با ایدئولوژی سیاسی جایگزین غربی، در شکل توتالیتار آن (مارکسیسم-لنینیسم) است. این مقایسه بر پایه بازسازی نظریه سیاسی سید قطب، مهم ترین نظریه پرداز اسلام گرایی رادیکال در دوران معاصر، و ولادیمیر لنین، نظریه پرداز مارکسیسم-لنینیسم انجام شده است. با وجود تمام تفاوت های این دو دیدگاه، می توان مبانی مشابهی را در این دو نظریه پردازی و اندیشه ورزی یافت: «تاریخ بشر، به عنوان نبرد مرگ و زندگی میان خیر و شر قلمداد می شود که در هر دو نظریه، شر موجودیت بشر را تهدید می کند. در این میان، افرادی هستند که شخصیتی همراه با خیر دارند و دارای مأموریت یا رسالت هستند تا بشریت را از شر نجات دهند و سرانجام، آرمان شهر جامعه بی طبقه را تحقق بخشند؛ در چنین فرایندی، مبارزه و منازعه، امری طبیعی است و باید برای ایجاد جامعه ای متشکل از پیروان عقیده راستین تلاش کرد» پرسش و مسئله اصلی این مقاله، این است که «آیا دو جریان اسلام گرایی رادیکال (مورد داعش) و مارکسیسم-لنینیسم (بلشویسم) قابل مقایسه هستند؟» و اینکه «چه شباهت ها و تفاوت هایی میان این دو جریان وجود دارد؟» یافته این مقاله این است که اسلام گرایی رادیکال، یک ایدئولوژی پیشامدرن نیست، بلکه فوآترازان، می توان آن را ایدئولوژی ای به شمار آورد که پیروان خود را (با تأکید بر این موضوع که این جوامع در تحقق وعده اصلی خود، یعنی آزادی، شکست خورده اند) به نقد جامعه لیبرال تحریک و تشویق می کند. روش پژوهش در این مقاله، توصیفی-تحلیلی مبتنی بر منابع اسنادی-کتابخانه ای است.

کلیدواژه ها: اسلام گرایی رادیکال، داعش، سید قطب، مارکسیسم-لنینیسم، تمامیت خواهی

1. دانش آموخته دوره دکترای اندیشه سیاسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تهران، ایران نویسنده مسئول

✉ nozhan.et@gmail.com

2. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

navazeni@soc.ikiu.ac.ir

Similarities between Marxism-Leninism with the Thought and Behavior of ISIS

Nozhan Etezadosaltaneh*¹, Bahram Navazeni²

Abstract

The aim of the present article is to clarify the roots of the anti-Western view in radical Islamism and to compare it with the alternative political ideology of the West in its totalitarian form (Marxism-Leninism). Comparison based on the reconstruction of the political theory of "Sayyid Qutb" is the most important theorist of radical Islamism in the contemporary era and "Vladimir Lenin" is the theorist of Marxism-Leninism. Despite all the differences, similar basic structures can be seen in these two theories and thinking: Human history is seen as a battle of life and death between good and evil, which in both theories of evil threatens human existence. he does. Among them are people who have a good character and have a mission or mission to save humanity from evil and ultimately realize the utopia of a classless society. Fighting and conflict in this process is natural and should be organized in order to purify society. He tried to follow the followers of the true belief. The conclusion of this article is that radical Islamism is not a pre-modern ideology, but rather it can be considered as an ideology that incites and encourages its followers by criticizing the liberal society, stating that these societies fulfill their main promise. That is freedom is failed. The research method in this article is descriptive-analytical based on documentary-library sources.

Keywords: Radical Islamism, Sayyid Qutb, Marxism-Leninism, Totalitarianism

1. PhD Graduated in Political Philosophy from Institute for Social and Cultural Studies Ministry of Science, Research & Technology (Corresponding Author)

✉ nozhan.et@gmail.com

2. Associate Professor, Imam Khomeini International University

مقدمه

سده بیستم، با رخداد های خشونت‌آمیز و مرگباری آغاز شد و با خوش‌بینی به پایان رسید؛ این سده در سال 1914، با جنگ جهانی اول آغاز شد و در سال 1991 با فروپاشی امپراتوری سوسیالیستی-کمونیستی که بر بسیاری از کشورهای شرق اروپا سیطره داشت، به پایان رسید. با فروپاشی امپراتوری سوسیالیستی، خوش‌بینی زیادی به چشم‌انداز امنیت حاصل از تثبیت و تقویت دموکراسی غربی ایجاد شد، زیرا دشمن آن، یعنی سوسیالیسم، کنار زده شده بود. سوسیالیسم، با وجود طرفدارانی در کره شمالی و کوبا و در میان برخی از دانشجویان غربی، به تدریج در حال فروپاشی بود.

فرانسیس فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان»، دیدگاه خوش‌بینانه‌ای را درباره فرایند گسترش دموکراسی در سطح جهان مطرح کرده، اما به وجود تهدید ناشی از بنیادگرایی مذهبی، به‌ویژه اسلام‌گرایی رادیکال - که امروز در قالب گروه‌های سلفی - تکفیری دیده می‌شود - توجه چندانی نداشته است (Fukuyama, 1992: 70).

سوسیالیسم و بنیادگرایی مذهبی، هر دو ایدئولوژی‌هایی هستند که باور دارند، سرانجام باید سلطه جهانی به دست آورند. برپایه شواهد موجود، هر دو ایدئولوژی، آماده جنگی بی‌رحمانه تا دستیابی به پیروزی نهایی بوده و هستند. پس از آن چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ به نظر آنان، صلح و عدالت برقرار خواهد شد. در سوسیالیسم، جنگ طبقاتی پایان خواهد یافت و از دید بنیادگرایان مذهبی، قوانین شریعت با تفسیر خاص آنان حاکم خواهند شد و کسانی که خود را با قوانین الهی هماهنگ نمی‌کنند، نابود خواهند شد.

هر دو ایدئولوژی، برای رسیدن به این «عصر طلایی» نیازمند «دشمنان دائمی» هستند. در اینجا ویژگی‌های مشترک چشمگیری میان بنیادگرایان دینی و سوسیالیست‌های اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد. از دید آنان، برای «دیگری» دو راه وجود دارد: گرویدن به مسیر آنان، یا انتخاب گزینه مرگ. اکنون با فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی به نظر می‌رسد، اسلام‌گرایی رادیکال، دشمن اصلی دموکراسی‌های لیبرال است و همانندی‌های چشمگیری میان این ایدئولوژی با جنبه‌هایی از مارکسیسم-لنینیسم وجود دارد که در ادامه به‌طور مفصل بررسی خواهد شد.

باور به لزوم درپیش گرفتن «ترور انقلابی»، یکی از اصول مهم مارکسیسم-لنینیسم است. لنین در تاریخ 21 فوریه 1918، فرمان داده بود که «آشوبگران ضدانقلاب» باید در صحنه حضور خود

تیرباران شوند. او در پاسخ به یک بلشویک که مخالف این ایده بود، گفت: «بی‌تردید شما تصور نمی‌کنید که ما بدون اعمال بی‌رحمانه‌ترین شکل ترور انقلابی بتوانیم پیروز شویم»؟ (Lenin, 1918). او در «دولت و انقلاب» می‌نویسد: «دولت، سازمان ویژه‌ای برای اعمال خشونت علیه برخی از طبقات و سرکوب آن‌ها است. پرولتاریا باید کدام طبقه را سرکوب کند؟ به‌طور طبیعی، تنها طبقه استثمارگر، یعنی بورژوازی را باید سرکوب کند» (Lenin, 1918).

لنین در دفاع از کشتار مالکان زمین در شهر نیژنی نووگورود روسیه در اوت 1918، تلگرافی را مبنی بر لزوم ایجاد «وحشت توده‌ای» و «دسته‌جمعی» برای هوادارانش فرستاد و در آن خواستار رفتار خشونت‌آمیز با آن‌دسته از مالکان زمین شد که در برابر خواسته‌هایش مقاومت می‌کردند. او در این تلگراف نوشته بود: «رفقا! شورش کولاک (اصطلاحی برای اشاره به دهقانان مرفه و ثروتمند روس) در مناطق ما باید بدون ترحم سرکوب و در هم شکسته شود.... شما باید دست‌کم صد نفر از کولاک‌های حرامزاده ثروتمند و خونخوار شناخته‌شده را پیش‌روی همگان دار بزنید؛ به‌گونه‌ای که مردم آنان را ببینند. نام آنان را منتشر کنید و اموال و محصولاتشان را مصادره کنید. تمام این اقدامات را به‌گونه‌ای انجام دهید که مردم اطراف آن منطقه در کیلومترها آن‌سوتر نیز این موارد را مشاهده و درک کنند» (Werth, 1999: 72).

توجه لنین به لزوم همکاری با مسلمانان برای مقابله با قدرت‌های استعماری، قابل‌توجه است. یکی از نخستین سخنان او خطاب به «مسلمانان زحمتکش روسیه و شرق» در دومین همایش سراسری سازمان‌های کمونیستی مسلمان در نوامبر 1919، این بود که انقلاب سوسیالیستی تنها مبارزه پرولتاریای انقلابی در هر کشور علیه بورژوازی آن نخواهد بود، بلکه مبارزه‌ای با تمام شکل‌های استعمار و کشورهایی است که زیر سلطه امپریالیسم هستند و نبردی است با امپریالیسم بین‌المللی (Lenin, 1967: 290). بلشویک‌ها، از حضور مسلمانان چپ‌گرا در میان خود استقبال کردند. در نتیجه، تقریباً 15 درصد اعضای حزب کمونیست، مسلمان بودند و در مناطقی از آسیای میانه، مسلمانان 70 درصد اعضا را تشکیل می‌دادند. رهبران بلشویک، فراخوانی را برای «جنگ مقدس علیه امپریالیسم غربی» صادر کردند. لنین تأکید کرد که پشتیبانی از جنبش‌های اسلام‌گرایانه، در شرایطی که آنان با طبقات حاکم محلی، طبقات عامل دست‌نشانده استعمار، یا هر دو مبارزه می‌کنند، امری ضروری است. درواقع، لنین مخالف کسانی بود که استدلال می‌کردند،

کمونیست‌ها نباید با هیچ‌گونه جریان مذهبی‌ای همکاری کنند. در بستر روسیه، نفی غرب، به معنای نفی مطلق‌گرایی تزاری (سرنگون‌شده) نیز بود. آنان در این مورد، با انقلابی‌های مسلحان، همانندی‌هایی داشتند و در نتیجه، فرصتی برای همکاری با آنان پیش آمد.

لنین، توجه ویژه‌ای به آسیا داشت و باور داشت که برای تضعیف قدرت امپریالیست‌ها، لازم است که از انقلاب در مستعمره‌های غرب در آسیا پشتیبانی شود تا استعمارگران نتوانند از مواد اولیه و بازار کشورهای آسیایی برای بقای خود بهره ببرند. او در سال 1920 اشاره کرده بود که یکی از مهم‌ترین دلایل کند بودن روند شکل‌گیری جنبش انقلابی طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، این واقعیت است که قدرت‌های غربی، به دلیل دارا بودن مستعمره‌هایی در آسیا، سود فراوانی به دست آورده و توانسته‌اند آریستوکراسی بزرگ و پایداری را ایجاد کنند (Lenin, 1977: 193)؛ در نتیجه، از دید بلشویک‌ها، جهان سرمایه‌داری با از دست دادن مستعمره‌های خود، پیش از پیروزی کمونیسم، تضعیف می‌شد و انقلاب در شرق می‌توانست مقدمه‌ای برای انقلاب در غرب باشد. لنین در سال 1920، سیاست «نگاه به شرق» شوروی را مطرح کرد و بر این نظر بود که ممکن است آسیا بتواند از مراحل سرمایه‌داری گذر کرده و پیش از رخداد انقلاب سوسیالیستی در اروپا، به سوی سوسیالیسم حرکت کند (Lenin, 1977: 196).

1. ضرورت شناخت نظری مارکسیسم-لنینیسم و اسلام‌گرایی رادیکال

در سال‌های اخیر، حمله‌های تروریستی نیروهای اسلام‌گرای رادیکال یا سلفی—تکفیری‌های جهادی، سبب طرح بحث‌هایی درباره چگونگی مقابله و رویارویی با این تهدید شده است. در این میان، هرگونه تلاشی برای مقابله با تروریسم اسلام‌گرایان رادیکال سلفی—تکفیری، نیازمند شناخت عمیق ایدئولوژی هدایت‌کننده این جریان است.

اسلام‌گرایی رادیکال، لزوماً مخالف تمام عناصر مدرنیته نیست؛ همان‌گونه که پل برمن اشاره کرده است، اسلام‌گرایی رادیکال، شباهت‌هایی با ایدئولوژی‌های توتالیتار، به ویژه مارکسیسم-لنینیسم دارد (Berman, 2001: 18-23). برمن در کتاب «ترور و لیبرالیزم»، این نظر را مطرح کرده است که اسلام‌گرایی رادیکال با ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه غربی، از جمله مارکسیسم-لنینیسم و ناسیونال-سوسیالیسم (نازیسم) قابل مقایسه است. او بر این نظر است که این ایدئولوژی‌ها،

شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؛ نخست اینکه همه آن‌ها، مخالف نظم لیبرال هستند و لیبرالیسم را دشمن مشترک خود می‌دانند و نکته دوم اینکه گروهی از مردم که از دید این ایدئولوژی‌ها، نیروهای خیر به‌شمار می‌آیند، رسالت دارند که زندگی ایدئال و آرمانی را محقق، و تلاش‌های قدرت‌هایی که شیطانی به‌شمار می‌آیند را خنثی کنند. در این مسیر، تنها یک نبرد آخرالزمانی می‌تواند شیطان را شکست دهد (Berman, 2001).

از دیدگاه او، این ایدئولوژی‌ها، ویژگی‌های مشترکی دارند که عبارتند از: نفرت از یک کلیت و موجودیت (از نگاه آنان) فروپاشیده و فاسد؛ ستایش گذشته‌ای خیالی، روحانی، پرهیزکارانه و پاک؛ تمایل به دستیابی به آینده آرمان‌شهرگرایانه؛ و شور و شوق داشتن، برای برقراری نظام‌های دیکتاتوری. از دید برمن، تمام ایدئولوژی‌های یادشده، دشمنان داخلی و خارجی‌ای را برای خود برمی‌شمارند و آنان را مسئول «شر فعلی» معرفی می‌کنند.

2. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زیادی در راستای مقایسه موردی مارکسیسم-لنینیسم با اسلام‌گرایی رادیکال انجام نشده است و بیشتر پژوهش‌های موجود، به‌طورکلی، تمامیت‌خواهی را با اسلام‌گرایی رادیکال مقایسه کرده‌اند؛ این در حالی است که برخی از اندک پژوهش‌های انجام‌شده درباره موضوع پژوهش حاضر نیز، این موضوع را به‌گونه‌ای جامع بررسی نکرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، هاوری حسن حمه، پژوهشگر کرد، در مقاله‌ای با عنوان «مقایسه‌ای میان مارکسیسم و جهادگرایی سلفی دولت اسلامی»، همسانی‌های مارکسیسم و ایدئولوژی داعش را مقایسه کرده (Hama, 2019)، اما مصداق‌های چندانی را در این مورد ارائه نکرده است.

در پژوهش دیگری با عنوان «بلشویک‌های جدید»، فردریک کاگان، پژوهشگر مؤسسه آمریکایی «امریکن اینترپرایز»، رهبران القاعده و شاخه این گروه در عراق (که داعش از درون آن ظهور کرد)، به‌ویژه ایمن الظواهری و زرقاوی، را با چهره‌های بلشویک در روسیه، از جمله لنین و استالین، مقایسه کرده است (Kagan, 2005)، باوجوداین، کاگان، شخصیت‌های یادشده را از منظر روایت‌گری تاریخی، با یکدیگر مقایسه کرده و مقاله‌اش فاقد جنبه بررسی از منظر فلسفی و ایدئولوژیک است. مارک ان کاتز، تحلیل‌گر مسائل روسیه — که پژوهش‌های گسترده‌ای درباره جنبش‌های انقلابی

جهان انجام داده است، مفهوم «انقلاب فراملی» را بررسی، و همانندی‌ها و ناهمانندی‌های جنبش انقلابی مارکسیسم-لنینیسم و اسلام‌گرایی رادیکال را بیان کرده است. او در سال 2002 در مقاله‌ای با عنوان «بن‌لادن، به‌عنوان یک رهبر انقلابی فراملی» اشاره کرده است که بن‌لادن، خواستار گسترش انقلاب اسلام‌گرایانه در سرتاسر جهان اسلام بود. او می‌نویسد، بن‌لادن تنها رهبری نبود که خواست انقلاب فراملی را مطرح کرد، بلکه انقلاب لنینیستی در روسیه، انقلاب مائوئیستی در چین، و انقلاب کاستروئیستی در آمریکای لاتین، همگی خواستار گسترش انقلاب در مناطق پیرامونی خود و حتی فراتر از آن، در سطح بین‌المللی و فراملی بوده‌اند (Katz, 2002: 81).

کاتز اشاره کرده است که برخی از این جنبش‌ها موفقیت‌هایی را به‌دست آوردند. انقلاب‌های لنینیستی، افزون بر روسیه، در شرق اروپا، آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین رخ دادند و اسلام‌گرایان رادیکال نیز در سودان و افغانستان موفق شدند. کاتز در ادامه مقاله، دلایل پیدایش لنینیسم، مائوئیسم، کاستروئیسم، و همچنین اسلام‌گرایی رادیکال را بررسی کرده است. از دید او، سه عامل حاکمیت اقتدارگرایانه در کشورها، نفوذ و مداخله خارجی، و توزیع ناعادلانه ثروت، مهم‌ترین عوامل پیدایش جنبش‌های رادیکال فراملی و انقلابی به‌شمار می‌آیند؛ برای مثال، روسیه تزاری، حافظ منافع سرمایه‌گذاران خارجی در اوایل قرن بیستم بود؛ عاملی که سبب ظهور جنبش بلشویکی به رهبری لنین شد. رژیم کومینتانگ در چین، در دفاع از کشور در برابر حمله ژاپنی‌ها ناکام ماند و مائوئیست‌ها، دست بالا را پیدا کردند. رژیم باتیستا در کوبا، وابسته به حمایت دولت ایالات متحده آمریکا بود؛ عاملی که خود، سبب ظهور جنبش انقلابی کاستروئیستی شد. بن‌لادن و جنبش‌های اسلام‌گرای رادیکال نیز بر این باور بوده‌اند که کشورهای حوزه شبه‌جزیره عربستان، زیر سلطه حکومت‌های اقتدارگرا و حافظ منافع آمریکا هستند. نارضایتی از حضور نیروهای غیرمسلمان آمریکایی در عربستان سعودی (کشوری که خود را خادم حرمین شریفین می‌داند) برای محافظت از آن کشور در برابر حمله احتمالی صدام حسین در دوران زمامداری اش بر عراق، انگیزه‌ای برای عضوگیری بن‌لادن از میان جوانان مسلمان بود (Katz, 2002: 81-82).

کاتز اشاره می‌کند، تفاوت‌های ملی‌گرایانه یا ناسیونالیستی، سبب ناکامی جریان‌های فراملی‌گرا و بروز رقابت در میان جناح‌های آن شده است (مانند اختلاف ایجادشده بین شوروی و چین، یوگسلاوی و آلبانی، و چین و ویتنام، که تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 ادامه

یافت). انقلابی‌های اسلام‌گرای رادیکال، با وجود طرح شعارهای پان‌اسلامیستی، نتوانستند اتحاد میان خود را حفظ کنند؛ برای مثال، دولت سودان که تا سال 1996 از بن‌لادن حمایت می‌کرد، پس از آن تصمیم گرفت، راه خود را جدا کند و پس از واقعه 11 سپتامبر، به آمریکا نزدیک شد و بقای خود را بر گسترش انقلاب ترجیح داد (Katz, 2002: 83).

کاتز اشاره کرده است که بیشتر جنبش‌های رادیکال فراملی‌گرا، نتوانسته‌اند هویت‌های ملی و قومیتی را سرکوب کنند. او تأکید می‌کند که لنین معتقد بود، ایدئولوژی فراملی‌گرایانه لنینیستی، بر تفاوت میان روس‌ها و غیرروس‌ها چیره خواهد شد و یک هویت یگانه کمونیستی به زمامداری شوروی، تفاوت‌های هویتی و قومیتی را کنار خواهد زد. این درحالی است که هنگام اعلام روند دموکراسی‌سازی توسط گورباچف در دهه 1980، غیرروس‌های تابع شوروی، خواست استقلال را مطرح کردند. طالبان در افغانستان نیز نمونه‌ای از شکست اسلام‌گرایان رادیکال در نادیده گرفتن هویت‌های قومیتی بوده‌اند. طالبان طرفدار پشتون‌ها، هیچ‌گاه از حمایت از بک‌ها، تاجیک‌ها، و هزاره‌ها برخوردار نشد (Katz, 2002: 84).

ناکارآمدی اقتصادی، دلیل دیگر موفق نشدن رهبران فراملی‌گرا از دید کاتز است. او اشاره می‌کند که مارکسیسم-لنینیسم، وعده آینده‌ای روشن را داده بود که در آن، وضعیت بهتر اقتصادی در مقایسه با کشورهای سرمایه‌داری ایجاد خواهد شد؛ این درحالی است که اقتصاد دولت‌محور، سبب شد که زندگی مردمان اقمار شوروی، در سطحی پایین‌تر از شهروندان کشورهای بلوک سرمایه‌داری باشد. در جنبش اسلام‌گرای رادیکال نیز سودان و افغانستان، به‌عنوان دو کشور اصلی قلمرو فعالیت این جریان، به‌لحاظ اقتصادی ضعیف بوده‌اند. مشکل دیگر، حاکمیت اقتدارگرایانه رهبران فراملی است که از دید کاتز، خود را نماینده «اراده خلق» (در مورد لنینیست‌ها) یا «اراده برتر الهی» (در مورد اسلام‌گرایان رادیکال) معرفی می‌کنند، این شکل از حاکمیت را بهتر از شکل‌های دیگر حکمرانی به‌شمار می‌آورند، و با هرگونه نظر متفاوت و مخالفی برخورد می‌کنند. چنین می‌شود که رهبران انقلابی فراملی‌گرا، پاسخ اشتباهی را برای پرسش‌ها پیدا می‌کنند. کشتار جمعی مردم توسط استالین و مائو و سرکوب زنان در حکومت طالبان در افغانستان، نمونه‌هایی از این موارد هستند. کاتز اشاره می‌کند که حتی در مناطقی که چنین رفتارهایی نیز بروز نکرده است، درگیری‌های داخلی قومی-مذهبی و ناکامی‌های اقتصادی سبب کاهش حمایت اجتماعی از این رژیم‌های انقلابی شده

است (Katz, 2002: 84-85). او اشاره می‌کند، باوجود این، از بین رفتن فیزیکی بن‌لادن و از سقوط حکومت طالبان، به معنای این نیست که ایده حکومت اسلامی مطرح شده از سوی اسلام‌گرایان رادیکال نیز از بین رفته باشد، زیرا بسترهای حمایت از این ایده، به دلیل نارضایتی مسلمانان از حمایت آمریکا از اسرائیل و رژیم‌های اقتدارگرای سلطنتی یا سکولار در منطقه خاورمیانه — از مراکش تا اندونزی — وجود دارد و این ایده را برای توده‌ها جذاب می‌کند (Katz, 2002: 85).

کاتز در ادامه مقاله‌اش اشاره می‌کند که دلیل مشترکی برای جاذبه مارکسیسم-لنینیسم و اسلام‌گرایی رادیکال بین توده‌ها وجود داشته است. اگر لنینیست‌ها بر نقش «امپریالیسم» در مشکلات ایجادشده برای جوامع تأکید می‌کردند، اسلام‌گرایی رادیکال نیز به گونه‌ای مشابه، «صهیونیست»‌ها و «صلیبیون» را عامل اصلی مشکلات مسلمانان معرفی کرده و به حمایت ایالات متحده آمریکا از اسرائیل، به عنوان ریشه مشکلات جهان اسلام، از جمله مسئله فلسطین اشاره می‌کنند و آمریکایی‌ها را پشتیبان اصلی رژیم‌های اقتدارگرای منطقه می‌دانند. کاتز، قدرت مالی پشت پرده را به عنوان یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک لنینیست‌ها و اسلام‌گرایان مطرح کرده است. در دوران جنگ سرد، جنبش‌های انقلابی مارکسیست-لنینیست، از کمک مالی و تسلیحاتی اتحاد جماهیر شوروی و دولت‌های کمونیست دوست شوروی در شرق اروپا و همچنین، از حمایت رژیم‌های کمونیستی در کوبا، ویتنام، و جهان سوم برخوردار بودند؛ جنبش‌های اسلام‌گرای رادیکال نیز با سازوکاری کمتر رسمی، از حمایت مالی شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس برخوردار بوده‌اند که برای مثال، می‌توان به برخورداری القاعده از کمک‌های مالی و لجستیک آنان اشاره کرد.

البته از دید کاتز، تفاوت اصلی میان دو جنبش یادشده این است که جنبش مارکسیست-لنینیستی از حمایت دولت قدرتمندی چون اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بود، در حالی که جنبش اسلام‌گرایی رادیکال، از چنین حمایت منسجم و یگانه‌ای برخوردار نبوده است و تجربه سقوط حکومت طالبان در سال 2001 و شکست حکومت داعش در عراق و سوریه، این موضوع را اثبات کرد.

یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک جنبش‌های انقلابی فراملی از نوع لنینیستی با اسلام‌گرایی رادیکال، اختلاف‌های داخلی و میان‌گروهی آن‌ها است. طرفداران مسکو با طرفداران پکن مانوئیست، دچار اختلاف شدند. شوروی با یوگسلاوی، یوگسلاوی با آلبانی، و چین با کامبوج اختلاف نظرهای ایدئولوژیک داشتند و در میان اسلام‌گرایان رادیکال نیز جماعت اسلامی مصر در

سال 1997، حمله‌های خشونت‌باری را علیه اعضای القاعده انجام دادند. همچنین، پس از رخداد یازدهم سپتامبر، تنش‌هایی در روابط القاعده و طالبان مشاهده شد. از دید کاتز، این موضوع به ماهیت ایدئولوژیک و مهم‌تر از آن، غیردموکراتیک این جریان‌ها مربوط است که بر سر رهبری یک فرد و برای کسب قدرت، با یکدیگر وارد نزاع می‌شوند (Katz, 2005).

کاتز اشاره کرده است که یکی از موانع مهم بر سر راه پیشرفت جنبش‌های انقلابی فراملی، رویارویی آن‌ها با اپوزیسیون سیاسی بوده است. مارکسیسم—لنینیسم در جهان عرب با رقیب خود، ناسیونالیسم عربی، و اسلام‌گرایی رادیکال نیز با ناسیونالیسم فلسطینی روبه‌رو شد. در کشمیر، خشونت‌هایی میان مسلمانان با بنیادگرایان هند رخ داد و ناسیونالیسم صرب در برابر اسلام‌گرایی رادیکال در کوزوو و بوسنی و هرزگوین قرار گرفت (Katz, 2005). رقابت‌های میان داعش با گروه‌های سلفی—تکفیری رقیب در سوریه (از جمله جبهه النصره و گروه تحریر الشام) را نیز می‌توان به این مجموعه افزود.

جان گری، فیلسوف بریتانیایی، در کتاب «القاعده و معنای مدرن بودن آن چیست؟» استدلال می‌کند که اسلام رادیکال، محصول جانبی جهانی سازی متأخر جهان مدرن است (Gray, 2003: xvii-xviii). او اشاره می‌کند که در مورد القاعده، این امر در استفاده از فناوری‌ها و انواع سازمان‌هایی که با مرحله فعلی جهانی شدن منطبق هستند، قابل مشاهده است. از دید گری، القاعده از فروپاشی جوامع سنتی—که از ویژگی‌های بنیادین جهانی شدن است—قدرت می‌گیرد و مدینه فاضله‌ای را ترسیم می‌کند که هدف از آن، بازگشت به فرهنگ‌های بومی گذشته نیست، بلکه ایجاد یک تمدن جهانی است. از دید گری، خشونت تماشایی القاعده و انتشار آن از طریق رسانه‌ها، نوعی خشونت نمادین از نوع خشونت اعمال‌شده علیه نهادهای سرمایه‌داری توسط گروه چپ‌گرای «بادر ماینهوف»، یا وحشت آشکارا آخرالزمانی ایجاد شده توسط فرقه ژاپنی «آئوم شینریکو» است که در سال 1995، با حمله شیمیایی مرگباری را به ایستگاه متروی توکیو انجام دادند. گری در این باره می‌نویسد: «از دید این گروه‌ها، با استفاده از خشونت می‌توان جامعه‌ای بهتر از تمام جوامع تاکنون موجود را به وجود آورد؛ جامعه‌ای متعلق به زمان ما، نه اجداد قرون وسطایی مان. اسلام‌گرایی رادیکال نیز مانند ژاکوبینیسم، لنینیسم، نازیسم، و مائوئیسم، یک آسیب‌شناسی منحصر به فرد مدرن است» (Gray, 2003: xix).

بن فاوکس و بولنت گوکای در مقاله‌ای با عنوان «اتحاد نامقدس: مسلمانان و کمونیست‌ها» اشاره کرده‌اند که با پیروزی بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷، میان مسلمانان و کمونیست‌ها اتحادی با هدف «جنگ مقدس علیه امپریالیسم غرب» شکل گرفت. به گمان نویسندگان این مقاله، دهه ۱۹۲۰، اوج همکاری این دو نیرو با یکدیگر بود و شورش‌های سال ۱۹۲۶ در اندونزی، با الهام‌گیری از کمونیسم و اسلام‌گرایی شکل گرفت. اما این رویه پس از مرگ استالین ادامه نیافت و با شروع جنگ در افغانستان در دهه ۱۹۸۰، احزاب کمونیست به انزوا رانده شدند و زمینه ظهور اسلام‌گرایی سیاسی فراهم شد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز احزاب کمونیست، دچار سرگردانی در تشکیل ائتلاف، اتحاد، و انتخاب راه شدند.

نویسندگان مقاله یاد شده بر این نظرند که اختلاف نظر میان دو جریان اسلام‌گرایی و کمونیسم، بیش از همانندی‌ها و همسویی‌های آن‌ها بوده و همین موضوع، سبب همکاری‌های تاکتیکی و موقت میان آن‌ها شده است. از دید آن‌ها، جهان‌بینی کمونیستی، با هر نوع مذهبی از جمله اسلام، مخالف بود. افزون‌براین، مبارزه برای رهایی زنان، از جمله مخالفت کمونیست‌ها با حجاب، مقاومت شدید اسلام‌گرایان را به همراه داشت. همچنین، کمونیست‌ها از اصلاحات ارضی حمایت می‌کردند که این امر می‌توانست موجب حمله جریان‌های اسلامی و بنیادهای خیریه مذهبی به آنان شود که نمونه آن در سال ۱۹۶۴ در اندونزی رخ داد. فاکس و گوکای نتیجه گرفته‌اند که دو گرایش حرکت به سوی همکاری و خصومت، همواره بین اسلام‌گرایی و مارکسیسم-لنینیسم وجود داشته است. از دید آنان، اینکه کدام گرایش چیره می‌شود، به شرایط اجتماعی و سیاسی منطقه‌ای و برهه‌های خاص زمانی بستگی داشت (Fowkes & Gokay, 2009).

داگلاس جی مک‌دانلد، در سال ۲۰۰۷ در کتابی با عنوان «تمامیت‌خواهان نوین: هویت‌های اجتماعی و راهبرد بزرگ اسلام‌گرایی سیاسی رادیکال»، با اشاره به رویکرد حذف‌گرایانه ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه — از جمله اسلام‌گرایی رادیکال — به این موضوع اشاره کرده است که هدف عقاید و گرایش‌های تمامیت‌خواهانه اسلام‌گرایان، به‌ویژه در قالب مفهوم «امت»، این است که سرانجام، با گسترش اعتقادهایشان در کل جهان اسلام، زمینه درگیری خشونت‌آمیز مسلمانان با جوامع غیرمسلمان را فراهم کنند. او می‌نویسد: «در نظام اعتقادی-سیاسی افراطی تمامیت‌خواهانه، کثرت‌گرایی ارزشی و اخلاقی رد، و نوعی شرک و نفی یگانگی خداوند قلمداد می‌شود.

ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه —از جمله اسلام‌گرایی رادیکال— مانند فاشیسم و لنینیسم، در سطح داخلی و جهانی در صدد ریشه‌کن کردن کامل انواع بدیل‌های اندیشه سیاسی، اخلاقی، و اجتماعی هستند و هدف تمامیت‌خواهان‌های را برای امت، تعریف و آرزو می‌کنند. لنینیست‌ها مانند اسلام‌گرایان افراطی، بر نقش نخبگان کوچکی تأکید دارند که وظیفه آنان، افزایش آگاهی توده‌های «ناآگاه» و گسترش نظام اعتقادی خود در سطح جهانی است» (Macdonald, 2007: 8). نویسنده این کتاب اشاره می‌کند که اسلام‌گرایان رادیکال، نازی‌ها و لنینیست‌ها، هر سه، مخالف جدایی و تفکیک حوزه عمومی و خصوصی هستند که یکی از ویژگی‌های لیبرالیسم به‌شمار می‌آید (Macdonald, 2007: 11).

در مقاله حاضر، تلاش شده است با استناد به نشریه‌های داعش (به‌ویژه دابق) اندیشه سیاسی و ایدئولوژی این گروه با مارکسیسم-لنینیسم مقایسه شود. به سبب اینکه این گروه، چهره شاخصی در عرصه نظریه‌پردازی ندارد، چاره‌ای جز استناد به آرای سید قطب و ابن تیمیه —به عنوان تأثیرگذارترین اندیشمندان مسلمان بر گروه‌های سلفی-تکفیری ای مانند داعش— نداشتیم.

3. ظهور اسلام‌گرایی رادیکال در امتداد ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهان مدرن

از دید برمن، اندیشمندان اسلام‌گرای افراطی معاصر، به همان ریشه‌هایی بازمی‌گردند که به عمد یا غیرعمد، با زیربنای فکری ایدئولوژی‌های فاشیستی و کمونیستی شباهت‌هایی دارد. او با اشاره به گسترش ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهان در اوایل سده بیستم، برخی از ویژگی‌های آن‌ها را این‌گونه برشمرده است: «علاقه‌مندی به نگرش غیرعقلانی و غیرمسئولانه؛ شیوه ادبی رمانتیزه کردن قتل و خودکشی؛ جمع شدن گروه‌های کوچک نیهیلیست یا پوچ‌گرای چپ با رویاهای مرگ‌اندیشه شاعرانه؛ فلسفه‌های تاریک‌اندیشه راسخ افراطی در آلمان و کشورهای دیگر، همراه با نفرت خشونت‌بار آنان از پیشرفت، توسعه، و لیبرالیسم؛ به همراه خیره نگاه کردن آنان به تمدن لیبرال و دست‌آورد‌های آن، از جمله آزادی دموکراتیک، عدالت اجتماعی، و عقلانیت علمی» (Berman, 2003).

برمن توضیح می‌دهد که این جنبش‌های نوظهور، چشم‌اندازی غیرسازش‌گراانه داشتند و در صدد جایگزینی بودند که ایدئال آن، تسلیم شدن در مقابل یک ایدئولوژی و نظام کامل و فراگیر بوده

است؛ ایدئالی شبیه نوعی خداپرستی یا دکترین و جنبشی کل‌گرا. او با استناد به دیدگاه‌های ایدئولوگ‌هایی مانند سید قطب استدلال می‌کند، اندیشه‌های او تأثیرگذارترین عامل بر حمله‌های تروریستی معاصر به جهان غرب بوده است. او دربارهٔ اندیشه قطب می‌نویسد: «نظریه‌پرداز اصلی اسلام‌گرایی رادیکال، سید قطب است. او خواستار احیای جهانی است که از دید خودش در خلافت اوایل قرن هفتم میلادی وجود داشت؛ زمانی که مردم بیگانه نبودند و همه چیز، از دید او، عالی بود؛ چرا همه چیز عالی بود؟ زیرا تفکیکی میان نهاد مذهب و دولت وجود نداشت. از دید او، جهان اسلام در آن زمان، باغ عدن بود؛ باغی که طعم سکولاریسم را نچشیده بود. ضدیت او با آمریکای سکولار سبب شد که بتواند این موضوع را تحمل کند و خواب احیای دوران طلایی را ببیند. برای قطب، وضعیت دشوار جهان اسلام از زمانی آغاز شد که آتاتورک، رسماً خلافت عثمانی را کنار زد و در سال 1924، جمهوری ای متکی به جدایی دین از دولت بنا نهاد. این گونه است که جنگ جهانی اول، علت ظهور اسلام‌گرایی رادیکال بود» (Devlin, 2014).

او دربارهٔ شباهت‌های ایدئولوژی‌های تمامیت‌گرایانه عصر مدرن با اسلام‌گرایی رادیکال می‌نویسد: «شباهت فاشیسم کاتولیک، به‌ویژه نوع فرانسوی آن، با اسلام‌گرایان قابل توجه است؛ برای نمونه، می‌توان به الکسی کارل، زیست‌شناس فرانسوی همکار با نازی‌ها اشاره کرد که اتاق‌های گاز را راهی برای خلاصی از شر انسان‌های دون پایه می‌دانست. دغدغه کارل، از بین بردن از خودبیگانگی مدرن بود...؛ این درحالی است که اسلام‌گرایان رادیکال نیز اعلام علنی نسل‌کشی به‌عنوان یک اصل را افتخار می‌دانند. این اصل در مورد داعش و تعصب تکفیری آن برای سلاخی یزیدی‌ها، شیعیان، و افراد دیگر نیز صادق است. رؤیاهای آخرالزمانی، کیش فکری نفرت و قتل، و آرزوی مرگ، پایه‌های فرهنگ مدرن هستند» (Berman, 2015).

او اشاره می‌کند که سید قطب، بنیان‌گذار اسلام‌گرایی معاصر، این مفهوم مارکسیستی-لنینیستی را الگوی خود قرار داده است که حقیقت، تنها با مبارزه فعال قابل دستیابی است و آن را در نظریه‌اش با عنوان تلاشی برای جست‌وجوی حقیقت و شهادت، مطرح کرده است (Bright, 2003). او در مقاله‌ای با عنوان «فیلسوف ترور اسلامی»، درباره افکار قطب با نسبت دادن ماهیتی تمامیت‌خواهانه به آن می‌نویسد: «قطب برای کسانی که امنیت و نظم عمومی جامعه را تهدید می‌کنند، مجازات قتل، به صلیب کشیدن، قطع دست و پا، یا تبعید را در نظر می‌گیرد. در یک کلام، اجرای شرع برای سید قطب،

رسیدن به مدینه فاضله است. این حد کمال مطلوب موردنظر او بود. آزادی موردنظر او، عدالت و الوهیتی بود که در یک نظام واحد جهانی معنا پیدا می‌کنند؛ چشم‌اندازی مشابه کمونیسم یا هر آموزه تمامیت‌خواهانه دیگری در قرن بیستم که تاریخی ناخوشایند را رقم زده‌اند. از دید او، این، نماد آزادی کامل انسان است؛ آزادی از بردگی دیگران» (Berman, 2003).

او اشاره می‌کند که صحبت‌های مرگ‌اندیشه‌ی اسلام‌گرایان رادیکال عجیب نیست، زیرا بلشویک‌ها نیز بدون ترس، از لزوم قتل مخالفان می‌گفتند. از دید او، این ویژگی مشترک تمام فرقه‌های تمامیت‌خواه است: ستایش مرگ‌اندیشی (Berman, 2003). او می‌نویسد: «جنبش‌هایی سرشار از نفرتی پارانوئیدی، تخیلات آخرالزمانی، و دارای میلی متعصبانه به کشتن مردم ظهور کردند. این جنبش‌های تمامیت‌خواه، نازیسم، فاشیسم، استالینیسم، و چند جریان دیگر بودند؛ جنبش‌هایی که بزرگ‌ترین هدفشان، نابودی تمدن لیبرال بود» (Berman, 2004).

4. همانندی‌های مارکسیسم-لنینیسم و اسلام‌گرایی رادیکال

با مقایسه مارکسیسم و اسلام‌گرایی رادیکال سلفی—جهادی در می‌یابیم که این دو ایدئولوژی، همانندی‌های چشمگیری با یکدیگر دارند که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

- قائل به ازپیش‌تعیین‌شدگی تاریخ هستند؛
- جامعه را به طبقات یا بلوک‌های گوناگون تقسیم می‌کنند؛
- بلندپروازی‌های انقلابی دارند؛
- مفهوم مرزهای ملی و الگوی دولت-ملت در الگوی نظم جهانی را رد کرده‌اند؛
- برای آغاز انقلاب‌های موردنظرشان، نیازمند حضور و فعالیت گروهی از اقلیت هستند؛
- به‌لحاظ تاریخی، جزو نظریه‌های سیاسی خشونت‌آمیز و تمامیت‌خواه به‌شمار می‌آیند (Hama, 2019: 1)؛
- برای دستیابی به اهداف خود، اعتقادی به سازش و مصالحه ندارند (Hama, 2019: 1)؛ برای مثال، داعش در پانزدهمین شماره نشریه «دابق» با عنوان «شکستن صلیب»، مسیحیت را فرقه‌ای «باطل» و «انحرافی» معرفی کرد و آن را بی‌اعتبار دانست و از حمله به مسیحیان و کلیسا دفاع کرد، زیرا از دید آن‌ها این موضع می‌توانست به «ترک کفر و پذیرش اسلام» از سوی مسیحیان بینجامد (Dabiq #15, 2016). افزون‌براین، داعش در شماره سیزدهم نشریه «دابق» با عنوان «رافضی: از ابن

سبأ تا دجال»، در مقاله‌ای ادعا کرد که تمام شیعیان جهان را از بین خواهد برد (Dabiq #13, 2016). در ادامه هم سانی‌های مارکسیسم-لنینیسم، به‌عنوان ایدئولوژی‌ای سکولار، و اسلام‌گرایی رادیکال، به‌عنوان ایدئولوژی‌ای مذهبی، را بیشتر بررسی کرده‌ایم.

1-4. جبرگرایی تاریخی

لنین بیان می‌کند که کارل مارکس، مراحل تکامل تاریخ بشر را تقسیم کرده است که از کمونیسم بدوی آغاز می‌شود و به دوره فئودالیسم و سرمایه‌داری گذار می‌کند. مارکس در ادامه اشاره می‌کند که مراحل بعدی، رسیدن به سطح پیشرفت سوسیالیستی در حوزه اجتماعی و اقتصادی، و سرانجام، رسیدن به مرحله نهایی یا کمونیسم خواهد بود. او معتقد بود، تاریخ بشریت باید تا رسیدن به مقصد نهایی خود، مسیر مشخصی را از سرچشمه ابتدایی کمونیستی خود بپیماید (Lenin, 1918).

اگر از دیدگاه لنین به مارکس بنگریم، آشکار است که پیش‌بینی او درباره آینده بشریت، نه پیش‌بینی‌ای نسبی، بلکه مطلق‌گرایانه و مشخص است. در اعتقادات اسلام‌گرایی رادیکال نیز همین میزان قطعیت به چشم می‌خورد. از دید اسلام‌گرایان رادیکال، پایان تاریخ بشریت، احیای مؤمنان مسلمان و حکومت آنان در خاورمیانه، و سپس گسترش آن در سرتاسر جهان و اجرای قانون شریعت است. داعش در این باره به این حدیث اشاره کرده است که «اگر یک روز تا پایان دنیا باقی مانده باشد، خدا آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا موعود ظهور کند». این موارد نشان می‌دهند که اسلام‌گرایان رادیکال، به‌ویژه داعش، به برقراری خلافت جهانی باور داشته‌اند (Rosenberg, 2015).

2-4. طبقه‌بندی جامعه

مارکسیسم-لنینیسم با تقسیم‌بندی جامعه معتقد است که مردم به طبقه‌های گوناگون اقتصادی تقسیم می‌شوند و این طبقه‌ها در طول تاریخ، در حال درگیری و رقابت پیوسته با یکدیگر بوده‌اند؛ از نزاع برده‌ها و برده‌داران تا منازعه میان طبقه بورژوازی و پرولتاریا در عصر مدرن. برپایه این ایدئولوژی، تنها راه روشنی که به این تقسیمات و نبرد طبقاتی پایان می‌دهد، حرکت به سوی تحقق کمونیسم است که در آن اختلاف‌های طبقاتی از طریق از بین رفتن مالکیت خصوصی و برقراری برابری اقتصادی برای همگان از میان برداشته خواهد شد. با رویکردی مشابه، اسلام‌گرایی رادیکال نیز با نگاهی ایدئولوژیک، جامعه را بین بلوک‌های دوگانه‌ای تقسیم می‌کند: کسانی که آنان را مؤمن به‌شمار می‌آورد، و کسانی که از دید آن ایدئولوژی، کافر هستند. این دوقطبی‌سازی، هرگونه فضایی را

برای ظهور گروه‌های دیگر با تفاوت‌های بیشتر می‌بندد.

3-4. ایدئولوژی انقلابی

ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم، انقلابی است، زیرا هدف خود را تلاش برای تغییر وضع موجود و تغییر در نظم جهانی معرفی می‌کند. از دید لنین، دیکتاتوری پرولتاریا با رهبری حزب پیشتاز انقلابی امکان‌پذیر خواهد شد که مقدمه‌ای برای برقراری کمونیسم در مرحله نهایی خواهد بود. به نظر لنین، وظیفه حزب پیشتاز انقلابی، ایجاد آگاهی سیاسی (آموزش دادن و سازماندهی) توده‌ها و رهبری انقلاب برای سرنگونی سرمایه‌داری بود (Bullock, 2000). به نظر او وظیفه پیروانش این بود که «آما‌تورها یا مبتدی‌ها را به سطح انقلابیون ارتقا دهند نه اینکه انقلابیون را به سطح یک فرد مبتدی تقلیل دهند» (Lenin, 1902). او در «بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم»، درباره لزوم کمک به «طبقه انقلابی» به منظور مبارزه برای رهایی زحمتکشان از یوغ بهره‌کشی استثمارگران نوشته بود (Lenin, 1920: 23).

اسلام‌گرایان رادیکال، از جمله داعش، نیز به انقلاب علیه کافران باور دارند، آن را «جهاد» می‌نامند، و درکی اسلامی از انقلاب دارند. به این معنا که باور دارند که همه مظاهر شرک باید نابود شوند، شیعیان را رافضی و خارج شده از دین و ایجادکننده بدعت می‌دانند، تشیع را مصداق شرک به شمار می‌آورند، و شیعیان را خطرناک‌تر از یهودیان و مسیحیان می‌دانند (Steinberg, 2011: 166-167). عقاید داعش، الهام‌گرفته از عقاید ابن تیمیه، متفکر مسلمان قرن هفتم هجری، است. او که خواهان بازگشت به اسلام اولیه (صدر اسلام) بود، در «العقیده الواسطیه» می‌نویسد: «یکی از روش‌های اهل سنت و جماعت، پیروی باطنی و ظاهری از راه رسول خدا، پیروی از راه سابقین، از مهاجران و انصار، و پیروی از وصیت رسول خداست و هرچه غیر از آن، بدعت و گمراهی است» (Ibn Taymiyyah, 1989: 46). ابن تیمیه تلاش کرده است، تشیع را جریان سیاسی مرتبط با یهود و دشمن اسلام معرفی کند (Mahmoudian, 2012: 93). به عنوان مثال، می‌گوید: «یهود بر این باورند که خداوند، پنجاه رکعت نماز واجب کرده و شیعه نیز چنین می‌گوید»، یا: «یهود بر زنان عده را روا نمی‌دارند و شیعه نیز همین‌طور» (Ibn Taymiyyah, 1985: 25, 31, 33). از دید او، هرکس که دعوت دریافت کرد و نپذیرفت، واجب‌القتل است (Ibn Taymiyyah, 2003: 90). او سکولاریسم، کمونیسم، و ناسیونالیسم را نیز کفرآمیز و ضداسلامی می‌داند، هر فردی را که در جریان سکولار

حضور دارد، مسلمان نمی‌داند، جهاد را برای همگان واجب می‌داند، و معتقد است، باید از خشونت برای از بین بردن کفار و حامیان آنان استفاده کرد (Kadiri, 2015). در حوزه جهادگرایی نیز آشکارا رگه‌هایی از تأثیرگذاری ابن تیمیه بر اندیشه و عمل داعش دیده می‌شود. او در کتابی با عنوان «قاعده فی مواضع الاثمه و مجامع الامه» در مورد اهمیت جهاد می‌گوید: «شرایط امت با تحقیر به عمل آمده از سوی تاتارهای مغول و صلیبیون دگرگون شده است. اصل «جهاد»، کشتن دشمنان، و جنگ با کسانی که حق خدا، سرزمین، و آزادی‌ها را غصب کرده‌اند، معطل مانده است» (Ibn Taymiyyah, 1986: 7).

4-4. باور نداشتن به دولت-ملت

انقلابی به رهبری پرولتاریا — که مارکسیسم آن را تئوریزه کرده است — در یک کشور آغاز می‌شود و به تمام کشورهای دیگر جهان گسترش خواهد یافت. علت باور به این استدلال این است که محور اصلی اندیشه مارکسیسم، تشکیل یک حکومت جهانی است و برای ایجاد آن تمام کارگران جهان باید متحد شوند و در چارچوب خواست مشترکشان، یعنی تلاش برای سرنگون کردن نظام‌های سرمایه‌داری سرکوبگر به نفع کمونیسم، با یکدیگر متحد شوند؛ از این رو، مارکس می‌گوید: «کارگران جهان متحد شوید! شما جز زنجیرهایتان، چیزی برای از دست دادن ندارید» (Marx & Engels, 1848: 17).

مارکسیسم-لنینیسم باور دارد که دولت-ملت، ابزاری است که بورژوازی از طریق آن پرولتاریا را به گونه‌ای نظام‌مند، سرکوب می‌کند. لنین در «دولت و انقلاب»، دولت را ابزاری برای سرکوب طبقاتی توصیف می‌کند که به سبب تمایل یک طبقه اجتماعی به کنترل طبقات دیگر جامعه ایجاد شده است؛ آن‌هم در شرایطی که اختلاف‌های سیاسی-اقتصادی نمی‌توانند به گونه‌ای مسالمت‌آمیز حل و فصل شوند. به نظر لنین، چه در نظام‌های دیکتاتوری و چه در نظام‌های دموکراتیک، دولت همواره ابزار کنترل اجتماعی طبقه حاکم است (Lenin, 1918). به همین ترتیب، اسلام‌گرایان رادیکال، از جمله داعش، نیز به عنوان سلفی‌های جهادی، به دولت-ملت باور ندارند و آن را دستاورد مرزهای ساختگی و جعلی تحمیل شده می‌دانند؛ برای مثال، داعش اعلام کرده بود که به خطوط مقدم و مرزها باوری ندارد و از بین بردن نظام سایکس پیکو، افتخاری برای این گروه خواهد بود، زیرا نظام تحمیلی پس از جنگ جهانی اول بر خاور میانه است (Lia, 2015: 36). افزون بر این، ابوبکر البغدادی، خلیفه خودخوانده داعش، در پیامی صوتی اعلام کرده بود که به نظام دولت-ملت باوری

ندارد و افزوده بود: «ما این موضوع را که سوریه، متعلق به سوریه‌ها و عراق، متعلق به عراقی‌ها است، باور نداریم. تمام زمین، متعلق به خدا است. این دلیل اصلی برای کسانی است که می‌خواهند در مسیر خواسته خدا حرکت کنند و بهترین نتیجه برای صالحان است. دولت ما، دولتی برای تمام مسلمانان و زمینی برای تمام آنان است» (Van Ostaeyen, 2014).

5-4. نپذیرفتن مذاکره و مصالحه

فلسفه مارکسیسم—لنینیسم، جامعه را در نظام سرمایه‌داری، بین طبقات مشخصی تقسیم‌بندی می‌کند: بورژوازی و پرولتاریا. برپایه این نظریه، با بیداری طبقه پرولتاریا، این طبقه با خشونت، در برابر بورژوازی ظالم قیام خواهد کرد و شورش، ناشی از نفرت و عصبانیت است؛ در نتیجه جایی برای سازش و مذاکره باقی نمی‌گذارد. به همین ترتیب، در ایدئولوژی اسلام‌گرایی رادیکال نیز جایی برای سازش وجود ندارد و مذاکره با دشمن بی‌معناست. داعش استدلال می‌کند که هر فردی که مؤمن واقعی باشد، به قلمرو خلافت بغدادی مهاجرت می‌کند و کسانی که تصمیم می‌گیرند در سرزمین کفر زندگی کنند، خارج از دایره مؤمنان قرار می‌گیرند (Dabiq #1, 2014: 23). داعش از این دیدگاه برای گسترش نفرت میان مذاهب گوناگون و جذب نیرو برای پیروزی نهایی استفاده می‌کرد. از دید داعش، برای بنیان‌گذاری خلافت و گسترش آن، جهان باید از وجود کافران پاک شود؛ در نتیجه، مذاکره و مصالحه بی‌معنا است. این گروه، غرب را تهدیدی فوری می‌داند و در بخشی از شماره پانزدهم نشریه «دابق»، با عنوان «چرا ما از شما متنفریم و با شما می‌جنگیم؟» با بیان دلیل دشمنی مسلمانان با غرب، می‌نویسد: «از شما متنفریم، زیرا کافر هستید، در مسیر ایجاد شرک گام برداشته‌اید، و ممنوعه‌های خدا را اجرایی می‌کنید» (Dabiq #2, 2016: 31-33).

6-4. اقلیت هدایت‌کننده انقلاب

ولادیمیر لنین، در اثر مشهور خود با عنوان «چه باید کرد؟» توضیح داده است که مارکسیسم نمی‌تواند بدون وجود پیشتاز یا اقلیتی مانند گروه نخبه فرهنگی — که آگاه هستند — اجرایی شود. او باور داشت که انقلاب نمی‌تواند بدون حضور انقلابی رخ دهد و تنها حزبی که به عنوان پیشتاز پرولتاریا فعالیت می‌کند، باید با انضباط سازمان کار کند و نقش راهنمای پرولتاریا را به عهده داشته باشد. در نتیجه، در مارکسیسم، این لنین بود که نخستین گام را برای انقلاب سوسیالیستی — از طریق تشکیل دادن یک حزب پیشتاز آگاه به رهبری یک اقلیت — برداشت و این موضوع را مطرح کرد

(Lenin, 1902: 13).

به‌همین ترتیب، اسلام‌گرایان رادیکال، از جمله داعش، نیز معتقدند که تنها یک اقلیت واقعی مسلمان می‌تواند جهاد (انقلاب) کند و خلافت جهانی را برای پاکسازی جهان از طریق اجرای قانون شرع تشکیل دهد. داعش در این باره می‌نویسد: «اکنون جامعه مسلمانان جهان، خود را به‌لحاظ وضعیت سیاسی و نظامی، در موضع ضعف می‌بیند، زیرا بسیاری از اعضای آن و بی‌تردید، همه رهبران سیاسی آن، آموزه‌های معتبر قرآنی را رها کرده‌اند و درها را به‌روی دشمن گشوده‌اند» (Haykel, 2016: 72).

5. سید قطب و اسلام‌گرایی رادیکال

اصطلاح اسلام‌گرایی، به پهنه گسترده‌ای از تلاش‌ها برای بازیابی میراث اسلامی پس از پایان خلافت در سال 1924 گفته می‌شود. جنبش‌هایی که با هدف بازیابی اتحاد، باور، و سیاست اسلامی شکل گرفتند، در دو دسته جای می‌گیرند: نخست، جنبش‌هایی که راهبرد اسلامی‌سازی از پایین، از طریق تشکیل حزب و فعالیت‌های اجتماعی، را درپیش گرفته‌اند، و گروه دوم، که خواستار مبارزه با غرب و همه کافران بوده‌اند.

این جنبش‌ها در مسیر نفی رادیکال اندیشه سیاسی لیبرال غربی گام برداشته‌اند و جنگ مرگ و زندگی را با غرب درپیش گرفته‌اند تا یک جامعه اسلامی رادیکال پیرو قوانین قرآنی را بنا کنند (Shepard, 1987: 314-317).

گفتنی است، آثار و اندیشه‌های سید قطب (1906-1966)، به‌عنوان پدر معنوی گروه‌های سلفی-تکفیری جهادی فعلی (Berman, 2003: 24-29)، در شکل‌گیری و تقویت این دیدگاه‌ها، اهمیت ویژه‌ای داشته است؛ برای مثال، ایمن‌الظواهری (از بنیان‌گذاران سازمان جهاد اسلامی مصر که با رژیم سکولار مصر می‌جنگید)، از اندیشه‌های او بسیار تأثیر پذیرفته است (Gunaratna, 2003: 33). قطب در کتاب «آینده در قلمرو اسلام»، به‌شدت از تاریخ و تمدن غرب انتقاد کرده است. او در این متن، در پیش‌بینی خود درباره پایان نقش مرد سفیدپوست با لحنی تحقیرآمیز می‌نویسد: «دالس، مردی غربی و از نژاد سفید است.... ما نیز معتقدیم که دوران نژاد سفید، سپری شده و برتری او به‌پایان رسیده است» (Qutb, 1981: 82, 97, 141). اثر او با عنوان «معالم فی الطريق»

(نشانه‌های راه)، هدایت‌گر افراد برای تبدیل شدن به عاملان دستورالعمل رادیکال سید قطب بود. او در این کتاب از پیش‌تازان انقلابی می‌گوید که برای اجرای احکام اسلام مبارزه می‌کنند (Qutb, 1999: 6). سید قطب در این کتاب پس از تعیین جایگاه دشمنان و تأکید بر لزوم استفاده از زور فیزیکی برای مبارزه با آنان (Qutb, 1999: 45-46)، تسلط جهانی اسلام را به‌عنوان هدف نهایی جنبش مطرح کرده است (Qutb, 1999: 21-22, 35). ایدئولوژی سیاسی قطب را می‌توان در سه مرحله خلاصه کرد: نخستین مرحله، فاصله گرفتن از شرایط کنونی، به‌عنوان نظم جهانی نادرست که در آن بشر، قوانین و حاکمیت خدا را رد کرده است (جاهلیت)، مرحله دوم، مبارزه میان خیر (اسلام) و شر (جاهلیت) که نیروی محرکه تاریخ بشریت است، و سرانجام، جنگ یا جهاد با جاهلیت — که در حال حاضر، در جایگاه قدرت است — با هدف شکست دادن آن (Qutb, 1999: 5, 22, 42).

محور اصلی این سه مرحله، جهاد، به‌عنوان راهی برای رهایی است. از دید قطب، جهان غرب و جهان عرب، دچار فقدان عقیده‌راستین و درست شده‌اند. او از بی‌توجهی به لزوم اجرای نظم و قانون برآمده از اراده خدا گلایه‌مند است و اشاره می‌کند، این موضوع، سبب حاکم شدن تمدن مادی‌گرایانه غربی شده که نتیجه آن، ناهنجاری، فساد، بیماری‌های عصبی، و آشفتگی‌های روانی است (Qutb, 1999: 1).

۶. هم‌طرازی نظری اسلام‌گرایی رادیکال با مارکسیسم

حتی پیش از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نیز برخی از تحلیل‌گران به شباهت‌های اسلام‌گرایی رادیکال و افراطی با ایدئولوژی سوسیالیسم اشاره کرده بودند (Volpi, 2000: 73-96). نخستین بار برمن، پس از رخداد یازدهم سپتامبر، به شباهت محتوای دو ایدئولوژی اشاره کرده است (که پیشتر به‌طور مفصل بررسی شد) (Berman, 2003: 15).

این هم‌طرازی در ایدئولوژی را می‌توان در نوشته‌های کارل مارکس و سید قطب یافت که در این مقاله با یکدیگر مقایسه شدند. تمام ایدئولوژی‌های یاد شده با این برداشت آغاز می‌شوند که جهان معاصر، سرشار از شرارت شده است و دلیل این وضعیت، مبارزه ابدی میان خیر و شر است؛ پایان این روند، نجات و رستگاری ناشی از ایجاد جامعه‌ای اتوپیایی خواهد بود و در آن زمان، شر از بین

خواهد رفت (Zehnpfennig, 2000: 277-279).

هماندی مارکس و سید قطب این است که هر دو، جامعه را دوقطبی می‌دانند و دگرگونی‌ها را نتیجه مبارزه سازش‌ناپذیر میان این دو قطب متضاد به‌شمار می‌آورند. مارکس از درد و رنج طبقه کارگر و مبارزه میان سرمایه‌دار و کارگر می‌گفت (Marx, 2008: 55). به نظر او، سازش و مصالحه میان سرمایه‌دار و کارگر ناممکن بود، زیرا اندیشه و کارهای انسان به‌طور کامل در کنترل شرایط تولید است؛ در نتیجه، مارکس، عقیده اصلاح سرمایه‌داری را رد می‌کند، زیرا تنها سبب به‌تعویق افتادن انقلابی‌گریزناپذیر خواهد شد. نظریه مارکس، جبرگرایانه است. وضعیت پرولتاریا در جهان‌بینی مارکس، شبیه وضعیت ایمان‌آوردگان به عقیده راستین در جهان‌بینی قطب است. به نظر هر دوی آنان، پرولتاریا و مؤمنان، انسان‌های آرمانی برای سرنوشت تاریخ بشر به‌شمار می‌آیند.

7. همانندی‌های اسلام‌گرایی رادیکال و بلشویسم

برخی از اجزای ساختاری ایدئولوژی اسلام‌گرا یا نه رادیکال، همانند مفاهیم و گفته‌های مارکسیسم-لنینیسم است. این شباهت‌ها، زمانی آشکارتر می‌شود که نوشته‌های سید قطب را مطالعه کنیم. قطب، کتابی با عنوان «معالم فی الطريق» دارد که چکیده‌ای از اندیشه‌اش را دربر می‌گیرد. لنین نیز در کتاب معروف «چه باید کرد؟» خود، نه تنها مبانی ایدئولوژی جنبش، بلکه راهبردها و ففونی را برای پیروز شدن آن در نظر گرفته است.

اعتقاد لنین به ضرورت انقلاب خشونت‌آمیز، ناشی از شرایط سرزمینی‌ای بود که در آن به سر می‌برد. پرولتاریای روسیه در قرن نوزدهم، اقلیت کوچکی بودند که خود قادر به کسب قدرت سیاسی نبودند. اعضای این طبقه، حتی از جنبش بلشویکی نیز به‌گونه‌ای همه‌جانبه پشتیبانی نکردند. لنین به این نتیجه رسیده بود که تنها راه پیروزی در روسیه، این است که دهقانان را همراه با کارگران زیر چتر یک جنبش سیاسی انقلابی برای کسب قدرت گرد آورد و پس از آن، زمانی را به بازآموزی ضروری دهقانان اختصاص دهد. از دید او، کلید این جنبش، ایجاد یک حزب انقلابی بود که آن را «پشتاز پرولتاریا» نامید. این حزب که بیشتر دربردارنده روشنفکران بود، تنها قادر به درک مارکسیسم و راهبردهای در حال توسعه و اجرایی لازم برای پیروزی بود. تنها مسئله برای پشتاز انقلابی این بود که بتواند قدرت را به‌دست گیرد و آن را حفظ کند.

سید قطب نیز معتقد است، تنها پاسخ به این تهدید وجودی، ظهور پیشتازانی است که بتوانند کنترل و سرنوشت جهاد با کفار را بدون ترس از مرگ و از دست دادن جانشان به‌عهده گیرند. هدف نهایی جهاد، سیطره و چیرگی اسلام بر جهان است (Qutb, 1999: 42-44). به‌نظر قطب، مؤمن واقعی در مقام پیشتاز انقلابی، زندگی خود را در راه خدا فدا می‌کند و پاداش خود را در زندگی پس از مرگ می‌گیرد. از نگاه او، ترس از مرگ و احترام گذاشتن به زندگی این‌جهانی، بیان مادی‌گرایی و کفر است که آن را کاری نکوهیده به‌شمار می‌آورد؛ در نتیجه، سید قطب، جهاد و شهادت در راه عقیده را توجیه می‌کند.

نتیجه‌گیری

فراتر از توان نظامی، قدرت واقعی اسلام‌گرایی رادیکال، ناشی از ایدئولوژی آن است که برای افراد زیادی در سرتاسر جهان، جاذبه دارد؛ در نتیجه، راهکار بنیادین برای مقابله با تروریسم سلفی-تکفیری --فراتر از مبارزه نظامی-- فراهم کردن زمینه کاهش انگیزه افراد برای گرویدن به این ایدئولوژی است. اسلام‌گرایی رادیکال نیز مانند سوسیالیسم، به ستم‌دیدگان اشاره دارد و آن‌ها را برای شورشی رادیکال تشویق و تحریک می‌کند و برداشتی رادیکال از تاریخ جهان دارد (Hansen & Kainz, 2007: 65). این ستم‌دیدگان، تنها تهیدستان نیستند، بلکه از نگاه اسلام‌گرایان رادیکال، کسانی هستند که به‌دلیل نفوذ غرب در کشورهای عربی و مسلمان تحقیر شده‌اند.

به‌نظر بلشویک‌ها --به‌پیروی از آموزه‌های مارکس-- ریشه اصلی مشکلات، بهره‌کشی کارفرمایان و سرمایه‌داران از کارگران است. ریشه اصلی مشکلات از دید اسلام‌گرایان رادیکال نیز بهره‌کشی و بی‌عدالتی است که از نگاه آنان این موضوع را می‌توان در سرکوب «اسلام واقعی» توسط کافران دریافت. از نگاه بلشویک‌ها، پیامد این بهره‌کشی، غیرانسانی شدن پرولتاریا و فقدان خودآگاهی طبقاتی آنان است که در نتیجه نابرابری ذاتی سرمایه‌داری و مسلط شدن آن روی داده است که مبتنی بر مالکیت خصوصی است. از دیدگاه پیروان اسلام‌گرایی رادیکال نیز، مسلمانان نمی‌توانند در چنین وضعیتی از قوانین قرآن پیروی کنند، زیرا کافران و حاکمیت آنان، مانع اجرا و بنیان‌گذاری جامعه اسلامی واقعی شده است.

اگر از دیدگاه بلشویک‌ها، نابرابری در ذات و بنیان سرمایه‌داری است و این نظام، صلاح‌پذیر نیست، از دیدگاه اسلام‌گرایان افراطی نیز جاهلیت سبب فساد باورها و جامعه اسلامی شده و

اصلاح‌ناپذیر است. بلشویک‌ها دربارهٔ وضعیت موجود و منابع ایجاد فساد در نظم طبیعی، معتقد بودند که گناه اصلی، بر دوش «مالکیت خصوصی» است و سلفی‌های تکفیری باور دارند که گناه اصلی، «انحراف» و «دور شدن از آموزه‌های پیامبر اسلام» است. نتیجهٔ این فساد از دید بلشویک‌ها، نبرد طبقاتی و از نگاه اسلام‌گرایان جهادی، نبرد عقیدتی جاهلیت علیه اسلام بوده است. به نظر بلشویک‌ها، استقرار دوبارهٔ نظم طبیعی با از بین بردن و الغای مالکیت خصوصی، و از نگاه اسلام‌گرایان، از طریق بازیابی جامعهٔ اسلامی با جنگ یا جهاد با جاهلیت و پیروان آن امکان‌پذیر است. به نظر بلشویک‌ها، مخالفان بازیابی نظم طبیعی، سرمایه‌داران و از دید جهادی‌های تکفیری، کافران و ناباورمندان هستند. در نتیجه، هر دو ایدئولوژی باور دارند که برای حفاظت از خود و شکست دادن دشمن، باید تا پای جان فداکاری کنند.

داعش، معیار تازه‌ای را برای گروه‌های افراطی سلفی-تکفیری تعریف کرد و آن این بود که نشان داد، خود به‌تنهایی می‌تواند قدرت بگیرد و سرزمین‌های گوناگون را تصرف کند، بدون اینکه از محبوبیت گستردهٔ مردمی برخوردار باشد. لنین و بلشویک‌ها نیز پیشتر این معیار را آزموده و نتیجه گرفته بودند.

بلشویک‌ها و داعش، هر دو، بر خشونت و توحش بی‌پایان سرمایه‌گذاری کردند؛ اولی در جنگ جهانی اول، و دومی در جنگ فرقه‌ای داخلی سوریه. در جریان خشونت‌ها، نهادهای مدنی و دولتی فروپاشیدند و خشونت درگرفت. در هر دو مورد، ترور بیش از آنکه در مورد فرد اجرا شود، برای هدف قرار دادن گروه‌ها یا طبقه‌های خاصی در نظر گرفته شده و خشونت، به بخش مرکزی ایدئولوژی تبدیل شده بود. تبدیل کردن دیگری به دشمن، لکه‌دار کردن او، و تهی کردنش از ویژگی‌های انسانی و سرانجام، دشمن قلمداد کردن، از جمله ویژگی‌های مشترک هر دو جنبش بودند. گناهکار بودن یا بی‌گناهی فرد، تنها زمانی مشخص می‌شد که معلوم می‌شد به کدام گروه تعلق دارد: عضو طبقهٔ بورژوازی بوده است یا در زمرهٔ شیعیان، مخالفی ضدانقلاب بوده یا ایزدی و صوفی. لنین از سیاست به مثابه ابزار جنگ استفاده کرد که هدف از آن، تنها تسلیم دشمن نبود، بلکه نابودی کامل او بود.

گریگوری زینوویف، یکی از یاران لنین، گفته بود که بخشی از جمعیت میلیونی روسیه شوروی باید نابود شوند. در روزنامهٔ ارتش سرخ آمده بود: «بدون هیچ‌گونه رحمی، دشمنان ما در گروه‌های صدها نفری کشته می‌شوند. بگذار هزاران نفر کشته شوند. بگذارید در خون خود بغلتند تا سیل

خون‌پورژوازی به‌راه افتد؛ بیشترین مقدار خونی که ممکن است» (Aron, 2018). ابومصعب الزرقاوی، بنیان‌گذار داعش، نیز بر خشونت بی‌سابقه تأکید داشت؛ به‌گونه‌ای که حتی اسامه‌بن‌لادن و ایمن‌الظواهری، رهبران القاعده، نیز خواستار خویشتن‌داری او شدند و گفتند، دست‌کم شیعیان عراقی را قتل‌عام نکند.

بلشویک‌ها و جهادی‌های سلفی-تکفیری، در توجیه خشونت، همسانی‌هایی با یکدیگر داشتند. هر دو معتقد بودند که صلاحیت کشتار از سوی تاریخ یا خدا به آنان داده شده است تا بشریت را نجات دهند؛ یکی از بهره‌کشی سرمایه‌داری و دیگری از شرک، بت‌پرستی، و کفر. در این مسیر، هدف، وسیله را توجیه می‌کند. پیروزی برای آنان، پیش‌گویی و مقدر شده است، زیرا هر دو طیف، تقدیرگرا هستند. آنان نمی‌توانند شکست را تحمل کنند، زنده بمانند یا بمیرند؛ آنان تنها باید برنده شوند. در این نگاه آخرالزمانی، پیروزی به معنای پایان یافتن جهان فعلی و ظهور یک جهان تازه است. زرقاوی، آخرالزمان را عنصر مرکزی ایدئولوژی‌اش قرار داد و معتقد به ظهور موعود بود، اما بلشویک‌ها به ظهور یک فرد نجات‌دهنده اعتقاد نداشتند. با این حال، مسئله اصلی، ایجاد تمدنی نوین بوده است. مارکس، پرولتاریا را طبقه‌ای نجات‌بخش و مسیح‌گونه به‌شمار می‌آورد. او تاریخ را به جای خدا قرار داد و پرولتاریا را از دید او، عاملان رستگاری جهانی بودند و انقلاب به معنای رستگاری نهایی بود.

بی‌تردید پس از مرگ، وضعیت برای جنگجویان داعش و بلشویک‌ها متفاوت است. گروه نخست، معتقد بودند که به بهشت هدایت می‌شوند، در حالی که دومین گروه — که انقلابی‌های روس خداناباور بودند — خدمت به انقلاب پرولتاریای جهانی و قدردانی نسل‌های آینده از آنان را تنها پاداش در این راه به‌شمار می‌آوردند. با این حال، تحسین مرگ برای ایدئولوژی در هر دو جنبش دیده می‌شد.

منابع

- Aron, Leon (2018). "Kingdom Come: Millenarianism's Deadly Allure", Retrived from: Lenin to ISIS, NYR Daily, <https://www.nybooks.com/daily/2018/02/13/kingdom-come-millenarianisms-deadly-allure-from-lenin-to-isis/>
- Ayubi, Nazih N. (1995). "Muslim Brotherhood. An Overview", The Oxford Encyclopedia of the Modern Islamic World, Vol 3, Oxford: Oxford University Press.
- Berman, Paul (2001). "Terror and Liberalism", American Prospect, 22 October.
- Berman, Paul (2003). "Terror and Liberalism", W.W. Norton & Company, April.
- Berman, Paul (2003). "The Philosopher of Islamic Terror", New York Times, 23 March.
- Berman, Paul (2004). "Stopping Mulsim Totalitarianism", Retrived from: <https://slate.com/news-and-politics/2004/01/liberal-hawks-reconsider-the-iraq-war-stopping-muslim-totalitarianism.html>
- Berman, Paul (2004). "The Cult Of Che", Retrived from: <https://slate.com/culture/2004/09/should-we-love-che-guevara.html>
- Berman, Paul (2008). "Will the Opposition Lead?", New York Times, April 15.
- Berman, Paul (2011). The Flight of the Intellectuals: The Controversy Over Islamism and the Press, Melville House.
- Berman, Paul (2015). "Why Is the Islamist Death Cult So Appealing?", January 27, Retrived from: <https://www.tabletmag.com/sections/news/articles/islamist-death-cult>
- Berman, Paul (2016). The Daoud Affair: How Western intellectuals turn themselves into the enemies of an entire class of liberal writers from Muslim backgrounds, Europe Solidaire Sans Frontieres, Retrived from <http://www.europe-solidaire.org/spip.php?article37517>
- Bright, Martin (2003). "From Left Bank to West Bank", Guardian, Retrived from: <https://www.theguardian.com/theobserver/2003/apr/20/history.politics>
- Bullock, Alan (2000). The New Fontana Dictionary of Modern Thought, Harpercollins Pub Ltd.
- Cohen – Almagor, Raphael (1991). "Foundations of Violence, Terror and War in the Writings of Marx, Engels, and Lenin", Retrived from: https://www.researchgate.net/publication/228277623_Foundations_of_Violence_Terror_and_War_in_the_Writings_of_Marx_Engels_and_Lenin.
- Dabiq Magazine (1) (2014). "Al-Qaidah of Waziristan: A Testimony from Within", Retrived from: <https://www.ieproject.org/projects/dabiq6.html>

- Dabiq Magazine (2) (2016). "Break the Cross", Retrived from: <http://clarionproject.org/factsheets-files/islamic-state-magazine-dabiq-fifteen-breaking-the-cross.pdf>
- Dabiq Magazine (2016). The Rafidah from Ibn Saba to the Dajjal, 19 January.
- Devlin, Paul (2004). Paul Berman's Archaeology of Islamic Fundamentalism, St. John's University Humanities review, Vol. 2.2, May, Retrived from: <http://facpub.stjohns.edu/~ganterg/sjureview/vol2-2/15Devlin-Berman.htm>
- Fowkes, Ben; Gokay, Bulent (2009). Unholy Alliance: Muslims and Communists – An Introduction, Journal of Communist Studies and Transition Politics, Volume 25, Issue 1, Retrived from: <https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/13523270802655597>
- Fukuyama, Francis (1992). The End of History And The Last Man, NY: Free Press, A Division of MacMillan Inc.
- Gray J. (2003). Al Qaeda and What It Means To Be Modern, London: Faber.
- Gunaratna, Rohan (2003). Inside Al Quaeda, New York: Berkley Books.
- Hansen, Hendrik; Kainz, Peter (2007). Radical Islamism and Totalitarian Ideology: a Comparison of Sayyid Qutb's Islamism with Marxism and National Socialism, Totalitarian Movements and Political Religions, Vol.8, No.1, Routledge.
- Hasan Hama, Hawre (2019). A Comparison between Marxism and Islamic State's Salafi Jihadism, Asian Journal of Comparative Politics.
- Haykel, B. (2016). ISIS and Al-Qaeda What are they thinking? Understanding the adversary, The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science 668 (1).
- Ibn Taymiyyah (1985). Minhaj as-Sunnah an-Nabawiyyah (The way of the Prophet's Sunna), Research by Mohammad Reshad, Riyadh: Imam Mohammad Ibn Saud Islamic University.
- Ibn Taymiyyah (1986). A base in the position of the Imams and the assemblies of the nation, Baghdad: Nashr Ershad.
- Ibn Taymiyyah (1989). al-Aqidah al-Waasitiyyah (The Creed to the People of Wāsiṭ), Research by Mohammad Bin Abdulaziz Bin Mane, Riyadh: Al Reasah Alamah Le Edarat Albohus Wal Fatwa.
- Ibn Taymiyyah (2003). al-Siyasa al-shar'iyya (The book of governance according to the shari'a), Beirut: Dar Ibn Hazm.
- Kadiri A. (2015). Islamic State in Iraq and Syria (ISIS) and its understanding of Jihad, Morocco World News, Retrived from: <https://www.moroccoworldnews.com/2015/04/155782/islamic-state-iraq-syria-isis-understanding-jihad/>
- Kagan, Fredrick W. (2005). The New Bolsheviks, American Enterprise Institute, November 16, Retrived from: <https://www.aei.org/research-products/report/the-new-bolsheviks/>.

- Katz, Mark N. (2005). Transnational Revolutionary Ideologies, George Mason University.
- Katz, Mark. N (2002). Osama bin Ladan as Transnational Revolutionary Leader, Current History, February.
- Lenin, V.I. (1967). Selected Works, Vol.3, Moscow: Progress Publishers.
- Lenin, V.I. (1977). Collected Works, Vol.31 Moscow: Progress Publishers.
- Lenin, Vladimir (1902). What is to be Done?, Transcription by Tim Delaney, Marxists Internet Archive.
- Lenin, Vladimir (1918). The Proletarian Revolution and the Renegade Kautsky, Translated (and edited): Jim Riordan, Marxists Internet Archive, Retrived from: <https://www.marxist.com/classics-the-proletarian-revolution-and-the-renegade-kautsky/all-pages.htm>
- Lenin, Vladimir (1918). The State and Revolution, Chapter 2: The Experience of 1848-51, Lenin Internet Archive (marxists.org), Retrived from: <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/staterev/ch02.htm>
- Lenin, Vladimir (1918). The State and Revolution, Chapter 5: The Economic Basis of the Withering Away of the State, Lenin Internet Archive (marxists.org), Retrived from: <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/staterev/ch05.htm>
- Lenin, Vladimir (1920). No Compromises?, Left – Wing Communism: An Infantile Disorder, Soviet Union: Progress Publishers.
- Lia, B. (2015), Understanding Jihadi Proto – States, Perspectives on Terrorism 9 (4).
- Macdonald, Douglas J. (2007). The New Totalitarians: Social Identities And Radical Islamist Political Grand Strategy, Strategic Studies Institute (SSI), Retrived from: https://www.files.ethz.ch/isn/32310/New_Totalitarians_Social_Identities.pdf
- Mahmoudian, Mohammad (2012), The Impact of Neo – Salafists Thoughts on the Thinking – Ideological Trend of Al-Qaida, Vol.7, Issue 3, Tehran: Research Letter of Political Science.
- Marx, Karl (1848). The Victory of the Counter-Revolution in Vienna, Neue Rheinische Zeitung, No. 136, Translated in 1994 by the Marx-Engels Institute, Retrived from: <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1848/11/06.htm>
- Marx, Karl (1969). Theses On Feuerbach, Moscow: Progress Publishers, Retrived from: <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1845/theses/theses.htm>
- Marx, Karl (2008). The Philosophical Manifesto of the Historical School of Law, Translated by: Hassan Mortazavi, Tehran: Negah Publications.

- Marx, Karl; Engels, Fredrick (1848). Manifesto of the Communist Party, Source: Moscow (1969): Progress Publishers.
- Marx, Karl; Engels, Fredrick (1848). Manifesto of the Communist Party, In Marx & Marxism (2009), Presented by Andy Blunden, Melbourne School of Continental Philosophy.
- Marx, Karl; Engels, Fredrick (1979). Collected Works, Vol.11, London: Lawrence & Wishart.
- Orsini, A. (2011). Anatomy of the Red Brigades: The Religious Mind-Set of Modern Terrorists, USA: Cornell University Press.
- Qutb (1981). Al-Mustaqbal li-hadha'l-Din (The Future of This Religion), Translated by Sayyid Ali Khamenei, Qum: Hijrat Publications.
- Qutb, Sayyid (1999). Ma'alim fi'l-Tariq (Signposts on the Road, or Milestones), Translated by Mahmoud Mahmoudi, Tehran: Ehsan Publications.
- Rosenberg, Joel C. (2015). Islamic Extremists are trying to hasten the coming of the Mahdi, National Review, Retrived from: <https://www.nationalreview.com/2015/09/radical-islam-iran-isis-apocalytpic-messiah-mahdi/>
- Saradzhyan, Simon; Toft, Monica Duffy (2016). Islamic State and the Bolsheviks: Plenty in Common and Lessons to Heed, Belfer Center for Sience and International Affairs, Harvard Kennedy School, Retrived from: <https://www.belfercenter.org/publication/islamic-state-and-bolsheviks-plenty-common-and-lessons-heed>
- Shepard, William (1987). Islam and Ideology: Toward a Typology, International Journal of Middle East Studies 19.
- Steinberg G. (2011). The Wahhabiyya and Shi'ism, from 1744/45 to 2008, In Bengio O and Litvak M (eds), The Sunna and Shi'a in History: Division and Ecumenism in the Muslim Middle East, New York: Palgrave Macmillan.
- Van Ostaeyen, P. (2014). Some remarks in the Islamic State's first issue of Dabiq Magazine, Bellingcat, Retrived from: <https://www.bellingcat.com/news/mena/2014/08/02/some-remarks-on-the-islamic-states-first-issue-of-dabiq-magazine/>
- Volpi, Frederic (2000). Understanding the Rationale of the Islamic Fundamentalists Political Strategies: A Pragmatic Reading of their Conceptual Scheme during Modern Era, In Totalitarian Movements and Political Religions 1/3.
- Werth, Nicolas (1999). Black Book of Communism Crimes, Terror, Repression, Harvard University Press.
- Zehnpfennig, Barbara (2000). Hitlers Mein Kampf. Eine Interpretation, Munchen: Fink.

نوع مقاله: پژوهشی

جنگ ترکیبی روسیه-آمریکا و روابط امنیتی اتحادیه اروپا-روسیه (2008-2019)¹

مهدی باقی مجرد²، سعید وثوقی^{3*}، شهرزاد ابراهیمی⁴

تاریخ دریافت: 1399/11/17؛ تاریخ پذیرش: 1400/03/24

چکیده

ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد، به ویژه در دوره اوباما و ترامپ، نقش پیچیده و مبهمی در روابط امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه داشته است. آمریکا، به گونه ای ناملموس در روابط امنیتی اتحادیه اروپا-روسیه دخالت می کند و تنش و همکاری میان این کشور و روسیه، بر چالش های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا بسیار تأثیرگذار است. پرسش اصلی پژوهش پیش رو این است که «ایالات متحده، در دو دهه اخیر، چگونه و با چه سازوکاری بر چالش های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا تأثیر گذاشته است؟» پاسخ، این است که «ایالات متحده با روسیه درگیر جنگی ترکیبی است و با ابزارهای جنگ ترکیبی بر تداوم و تعمیق چالش های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا (بحران اکرین، گسترش اتحادیه اروپا، و گسترش ناتو) تأثیر گذاشته است». روش پژوهش حاضر، اسنادی است و داده ها از مقاله ها و کتاب های مرتبط با موضوع، گردآوری شده اند و نقش ایالات متحده در چالش های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا را نیز با استفاده از چارچوب نظری جنگ ترکیبی جی. کولین و جنیروود، ای، بررسی و تحلیل کرده است. یافته های پژوهش نشان می دهد که ایالات متحده، به منظور مهار روسیه، از ابزارهای جنگ ترکیبی (اطلاعاتی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، و مدنی) برای تداوم و تعمیق چالش های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا (بحران اکرین، گسترش اتحادیه اروپا و گسترش ناتو) استفاده کرده است. مهم ترین ابزار ایالات متحده در جنگ ترکیبی با روسیه، ابزار اطلاعاتی، سیاسی، و اقتصادی است.

واژگان کلیدی: جنگ ترکیبی، ایالات متحده، اتحادیه اروپا، روسیه، چالش های امنیتی

1 این مقاله، برگرفته از رساله دکترای مهدی باقی مجرد با عنوان "روابط روسیه و ایالات متحده و تأثیر آن بر ترتیبات نظام بین الملل بعد از جنگ سرد تا 2019"، دانشگاه اصفهان، رشته روابط بین الملل است.

2 دانشجوی دکترای روابط بین الملل، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
mahdibaghi2012@yahoo.com

3 دانشیار روابط بین الملل، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)
s.vosoughi@ase.ui.ac.ir

4 دانشیار روابط بین الملل، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
sh.ebrahimi@ase.ui.ac.ir

Russia-US hybrid warfare and EU-Russia Security Relations (2008-2019)

Mahdi Baghi Mojarad¹, Saeed Vosoughi^{2*}, Shahrooz Ebrahimi³

Abstract

The United States has played a complex and ambiguous role in European Union -Russia security relations since the end of the Cold War, especially under Obama and Trump. The United States is implicitly interfering in European Union -Russia security relations. Tensions and cooperation between the United States and Russia have had a significant impact on the European Union -Russia Security Challenges. The main question of the forthcoming research is how and by what mechanism has the United States influenced the European Union -Russia Security Challenges in the last two decades? The answer is that the United States is engaged in a Hybrid warfare with Russia, and has used the tools of Hybrid warfare to perpetuate and deepen the European Union -Russia Security Challenges (Ukraine crisis, EU enlargement and NATO enlargement). The method of the present study is documentary and data has been collected from related articles and books and has examined and analyzed the role of the United States in the European Union -Russia Security Challenges using the Theoretical framework of hybrid warfare Cullen & Kjennerud. The findings of the study suggest that the United States is continuing to contain Russia, using the tools of Hybrid warfare (intelligence, economic, political, military, and civilian) in the European Union -Russia Security Challenges (Ukraine crisis, EU enlargement, and NATO expansion) and the deepening of these challenges has had an impact. The most important US tools in the Hybrid warfare with Russia are intelligence, political and economic tools.

Keywords: Hybrid warfare, United States, European Union, Russia, Security Challenges

1. Ph.D. Student of International Relations, University of Isfahan

2. Associate Professor of International Relations, University of Isfahan (Corresponding Author)
s.vosoughi@ase.ui.ac.ir

3. Associate Professor of International Relations, University of Isfahan

مقدمه

پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده به عنوان هژمون و ابرقدرتی بی‌رقیب در جهان ایفای نقش کرده و نفوذ خود را در حوزه‌های نفوذ پیشین روسیه در اروپای شرقی و نقاط دیگر جهان گسترش داده است. ایالات متحده در کشورهای پیرامونی روسیه، جنگ‌های ترکیبی به راه انداخته، حکومت‌های متمایل به خود را تقویت کرده، و حکومت‌های متمایل به روسیه را با استفاده از فنون جنگ ترکیبی تغییر داده است؛ سیاستی که در اکرین به خوبی قابل مشاهده است. روسیه در واکنش به اقدامات ایالات متحده، از جمله گسترش ناتو و اتحادیه اروپا، اقدام به حمایت از جنبش‌های جدایی طلب دونه‌سک و تصرف بخشی از خاک اکرین، یعنی شبه جزیره کریمه، کرده است. این واکنش روسیه به سیاست جنگ ترکیبی ایالات متحده در پیرامون کشورش، سبب تخریب بیشتر رابطه امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه شد. روابط امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه در دو دهه گذشته فراز و فرودهای زیادی داشته و از همکاری راهبردی در دهه نخست سده 21، تا تقابل راهبردی پس از جنگ گرجستان و بحران اکرین را به خود دیده است. عوامل زیادی در فراز و فرود این روابط تأثیرگذار بوده‌اند که یکی از آنها، مداخله ایالات متحده بوده است. ایالات متحده در جنگ ترکیبی، برای دخالت در روابط امنیتی میان روسیه و اتحادیه اروپا، ترکیبی از ابزارهای متفاوت را به کار برده است. این ابزارهای جنگ ترکیبی، برپایه نوع چالش و تهدید متفاوت بوده‌اند. تحلیل و بررسی نقش جنگ ترکیبی ایالات متحده با روسیه در تعمیق چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه، موضوع مهمی به شمار می‌آید. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «ایالات متحده در دو دهه اخیر چگونه و با چه سازوکاری بر چالش‌های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا تأثیر گذاشته است؟» پاسخ، این است که «ایالات متحده با روسیه درگیر جنگی ترکیبی است و با شیوه‌های جنگ ترکیبی بر تداوم و تعمیق چالش‌های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا (بحران اکرین، گسترش اتحادیه اروپا، و گسترش ناتو) تأثیر گذاشته است.

1. پیشینه پژوهش

در باره جنگ ترکیبی و رقابت ایالات متحده و روسیه و چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه، پژوهش‌های پرشماری انجام شده است که می‌توان آن‌ها را به سه دسته کلی تقسیم کرد:

• پژوهش‌هایی که چالش‌های امنیتی و فرازوفرودهای روابط روسیه و اتحادیه اروپا را بررسی کرده‌اند آویزه در پژوهشی با عنوان (مناقشه اوکراین: چالش روسیه برای حکمرانی امنیتی اروپا) تاکید دارد که روسیه با دستکاری طیف وسیعی از ابزارهای سخت و نرم به دنبال حفظ یا بازآفرینی حوزه نفوذ سنتی است (Averre, D, 2016: 699) و کانیت در پژوهشی با عنوان (چالش روسیه برای محیط امنیتی اروپا) به این نتیجه رسیده است که طی دهه گذشته روابط روسیه با ایالات متحده و اروپا تیره‌تر شده، تا جایی که روسیه از نیروی نظامی برای به چالش کشیدن سیاست‌های غربی استفاده نمود و ناتو متعهد شد تا حضور نظامی خود را در کشورهای که با روسیه هم‌مرز هستند، تقویت کند (Kanet, R. E, 2017:1). ثمودی پیلرود نیز در پژوهشی با عنوان (جنگ هیبریدی روسیه در کشورهای اروپایی؛ چرایی و چگونگی) بر این نظر است که هدف روسیه از جنگ ترکیبی با کشورهای اروپایی، بازگشت به جایگاه ابرقدرتی و تغییر موازنه به سود خود در مناسبات با غرب است (Samoudi, 2021: 173).

• پژوهش‌هایی که موضوع جنگ ترکیبی را بررسی کرده‌اند. این دسته از پژوهش‌ها، ادبیات نظری جنگ ترکیبی و مصداق‌های این‌گونه جنگ‌ها را تحلیل کرده و آن را پدیده‌ای نوین در نظر گرفته‌اند. هافمن در پژوهشی با عنوان (جنگ هیبریدی و چالش‌ها) به مفهوم جنگ ترکیبی پرداخته است (F.G Hoffman, 2007:p.8). جنینرود و کولین در پژوهشی با عنوان (پروژه مقابله با جنگ هیبریدی: شناخت جنگ هیبریدی) تعاریف متعدد جنگ ترکیبی را بررسی نموده و شیوه مقابله با این نوع جنگ را تدوین نموده‌اند (Cullen, P. J., & Reichborn-Kjennerud, E, 2017:pp. 3, 8).

• پژوهش‌هایی که موضوع رقابت جهانی و منطقه‌ای روسیه و ایالات متحده و ابعاد جدید این رقابت را بررسی کرده‌اند نیستات در پژوهشی با عنوان (قانون مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها) به قانون کاتسا و تحریم روسیه از جانب آمریکا پرداخته است (Neistat, O, 2019: 24) اورلوا در پژوهشی با عنوان (روابط ایالات متحده و روسیه در 30 سال گذشته) بر این نظر است که ایالات متحده و روسیه درگیر رویارویی پیچیده‌ای هستند. روسیه برتری آمریکایی و سیاست یکجانبه ایالات متحده را انکار می‌کند. ایالات متحده از پذیرش روسیه به عنوان یک قدرت جهانی خودداری می‌نماید، وضعیت روسیه را تضعیف می‌کند و روسیه را بخاطر جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیکی‌اش سرزنش می‌کند (Orlova, V. V, 2020:p.118 p). روحی دهنه و همکاران (2020) نیز در پژوهشی با عنوان

(روابط امنیتی دو قدرت بزرگ روسیه و آمریکا در مجموعه امنیتی پسا شوروی: الگوها و روندها) بر پایه نتایج این پژوهش، این دو قدرت بزرگ، از هر شش نوع نظم امنیتی موردنظر مورگان، لیک، و پا پائانو، یعنی هژمونی، توازن قوا، کنسرت قوا، امنیت دسته‌جمعی، و جامعه امنیتی تکثرترا و همگرایی، به تناوب بهره برده‌اند. بحران اکران موجب شده است که این کشور به سیاست کنسرت و هژمونی منطقه‌ای و توازن، به گونه‌ای سخت و نرم روی آورد و به شکل‌دهی محیط امنیتی منطقه‌ای با استفاده از الگوهای همگرایی و مدیریت امنیت دسته‌جمعی تکیه کند.

از دسته‌بندی منابع می‌توان دریافت که این پژوهش‌ها، موضوع جنگ ترکیبی ایالات متحده با روسیه و تأثیر آن بر چالش امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا را بررسی نکرده‌اند. نوآوری پژوهش حاضر این است که ابزارهای پنج‌گانه ایالات متحده را در جنگ ترکیبی با روسیه و تأثیر آن بر تعمیق و بدتر شدن روابط امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا، مشخص و تحلیل کرده است.

2. چارچوب نظری پژوهش

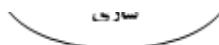
هیچ‌گونه اجماع بین‌المللی‌ای در مورد مفهوم جنگ ترکیبی وجود ندارد، ولی سازمان‌های سیاسی و امنیتی بین‌المللی، از جمله ناتو و اتحادیه اروپا، پذیرفته‌اند که جنگ ترکیبی، مشکلی جدی است. تعریف‌های پرشماری برای این مفهوم ارائه شده است؛ به عنوان نمونه، فرانک جی هافمن، تحلیل‌گر برجسته مفهوم جنگ ترکیبی، در سال 2007، جنگ ترکیبی را این‌گونه تعریف کرده است: «تهدیدهایی که طیف گسترده‌ای از شیوه‌های گوناگون جنگ، از جمله قابلیت‌های متعارف، تاکتیک‌ها و شکل‌های نامنظم، و اقدامات تروریستی انجام‌شده توسط دولت‌ها و انواع بازیگران غیردولتی را دربر می‌گیرد» (F.G Hoffman, 2007: 8).

کوریبکو معتقد است که جنگ مستقیم که الگوی حاکم بر نبردها در گذشته بود، با شاخص بمب‌افکن‌ها و تانک‌ها مشخص می‌شد، اما الگوی اعمال شده در سوریه و اکران توسط آمریکا، نشان می‌دهد که در آینده، جنگ غیرمستقیم با شاخص معترضان و شورشیان، به الگوی حاکم بر رقابت‌ها تبدیل خواهد شد. رسانه‌های اجتماعی، جایگزین سلاح‌های هدایت دقیق خواهند شد. به نظر کوریبکو، انقلاب‌های رنگی و جنگ نامتعارف، دو مؤلفه اصلی نظریه جنگ ترکیبی را تشکیل می‌دهند و آمریکا، این روش جدید جنگ غیرمستقیم را اجرا می‌کند (Korybko, A, 2015: 10).

اندرو داوز و ساشا دومینیک باچمن درباره جنگ ترکیبی بر این نظرند که جنگ ترکیبی، مفهوم نوظهوری است که در پژوهش‌های جنگ، به درستی تعریف نشده است. این مفهوم، به استفاده از روش‌های نامتعارف به عنوان بخشی از یک رویکرد جنگی چندجانبه اشاره دارد. هدف از به کارگیری این روش‌ها، ایجاد اختلال و ناکارآمد کردن اقدامات دشمن، بدون رویارویی و خصومت آشکار است. این نوع جنگ، بیشتر با عنوان منطقه خاکستری و روابط بین صلح و جنگ توصیف می‌شود، زیرا کشورها در پی دستیابی به اهداف خود، بدون عبور از آستانه شروع جنگ متعارف هستند (Bachmann and Gunneriusson, 2015). تحلیل‌گران روسی واژه‌های «نسل جدید جنگ» یا «جنگ غیرخطی» را برای توصیف جنگ ترکیبی به کار می‌برند (Bērziņš and Perry, 2015: 201). نخستین بار ژنرال والر گراسیموف، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح روسیه، در فوریه 2013، مفهوم جنگ‌های ترکیبی را به کار برد و به همین دلیل، گاهی رویکرد روسیه در مورد جنگ ترکیبی را به اشتباه با عنوان «دکترین گراسیموف» معرفی (مطرح) می‌کنند. گراسیموف نسل جدید جنگ‌ها را این گونه توصیف می‌کند: «استفاده گسترده از ابزارهای سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی، بشردوستانه، و ابزارهای غیرنظامی دیگر که با آشوب مدنی در بین مردم محلی و پنهان کردن نیروهای مسلح تکمیل شده است» (M Galeotti, 2014: 3).

پاتریک جی. کولین و ریچبورن کی جننیرود نیز جنگ ترکیبی را این گونه تعریف کرده‌اند: «استفاده هم‌زمان از چندین ابزار قدرت؛ با پیامدهای اجتماعی گسترده به منظور دستیابی به اهداف همه‌جانبه و با حمله به نقاط ضعف دشمن است». نمودار شماره (1) نشان می‌دهد که چگونه بازیگر جنگ ترکیبی می‌تواند ابزارهای قدرت (نظامی، سیاسی، اقتصادی، مدنی و اطلاعاتی (MPECI)¹) را به صورت عمودی و افقی برای تأثیرگذاری بر مجموعه‌ای از فعالیت‌های خاص، هماهنگ کند. همچنین، این نمودار نشان می‌دهد که بازیگر جنگ ترکیبی، چگونه می‌تواند با تقویت یک یا چند ابزار قدرت خود، به صورت عمودی یا افقی، بر شدت تأثیر ابزارها بیفزاید (Cullen & Reichborn-Kjennerud, 2017: 3, 8)؛ بنابراین، از دیدگاه کولین و جننیرود، جنگ ترکیبی، پنج شاخص (ابزار و بعد) دارد که به گونه‌ای ترکیبی و متناسب با بستر و آسیب‌پذیری دشمن، اولویت‌بندی متفاوتی خواهند داشت.

1 Military, Political, Economic, Civilian, Informational (MPECI)



نکته: مخفف شاخص‌ها درون پیکان‌ها آورده شده است.

نمودار 1. شاخص‌ها و ابعاد قدرت در جنگ ترکیبی

Source: Cullen, P. J., & Reichborn-Kjennerud, E, 2017: 9

نکته مهم درباره جنگ‌های ترکیبی این است که در این گونه جنگ‌ها از ابزارهای گوناگون قدرت در ابعاد مختلف و در چندین سطح به گونه‌ای هم‌زمان و هماهنگ استفاده می‌شود. این کار به بازیگر جنگ ترکیبی اجازه می‌دهد که از ابزارهای متفاوت MPECI که در اختیار دارد، برای حمله هماهنگ و همه‌جانبه به نقاط آسیب‌پذیر هدف استفاده کند. ابزار قدرت مورد استفاده، به توانایی‌های بازیگر جنگ ترکیبی، آسیب‌پذیری‌های درک شده از دشمن، اهداف سیاسی بازیگر، و نوع برنامه‌ریزی بازیگر برای دستیابی به آن اهداف بستگی دارد. افزون‌براین، ماهیت جنگ ترکیبی، مانند همه درگیری‌ها و جنگ‌ها، به بستر آن وابسته است (Cullen, & Reichborn-Kjennerud, 2017: 9).

بر اساس آنچه مطرح شد، در این پژوهش برآنیم که با استفاده از تعریف جی‌کولین و جنیروود از جنگ ترکیبی، نقش ایالات متحده را در چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه بررسی می‌کنیم.

در این راستا، ابتدا چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه و سپس، چالش‌های امنیتی روسیه و ایالات متحده را بررسی خواهیم کرد و در پایان، به موضوع ابزارهای جنگ ترکیبی ایالات متحده برای تأثیرگذاری بر چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه خواهیم پرداخت.

3. چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه

روابط روسیه و اتحادیه اروپا، طیف گسترده‌ای از موضوع‌ها را دربر می‌گیرد که در چندین سطح، تعامل وجود دارد که نشان‌دهنده رابطه‌ای بالغ و فشرده بین این دو هم‌سایه است. مباحث امنیتی، یکی از موضوع‌هایی است که با چالش‌های بیشتری روبه‌رو بوده و بازتاب‌دهنده درک متحول درباره مسائل امنیتی و همچنین، سرشت جداگانه هر دو بازیگر است. در این بخش، چالش‌های امنیتی میان اتحادیه اروپا و روسیه و واکنش قدرت‌های بزرگ اتحادیه اروپا به این چالش‌ها را بررسی خواهیم کرد.

اتحادیه اروپا، در پی گسترش یک جامعه امنیتی پسامدرن اروپایی به سمت شرق اروپا، و روسیه نیز با -به کارگیری طیف گسترده‌ای از ابزارهای سخت و نرم- در پی حفظ یا بازآفرینی حوزه نفوذ سنتی است (Averre, D, 2009: 1690). رخداد جنگ گرجستان در سال 2008، نشان داد که روسیه می‌تواند در برابر چالش‌های ایجادشده در حوزه نفوذ سنتی‌اش، با خشونت واکنش نشان دهد. تصرف کریمه و الحاق آن به روسیه در مارس 2014 و حمایت‌های بعدی از شورشیان شرق اوکراین، یکپارچگی مرزهای سرزمینی اروپا را به چالش کشید.

در پی بروز بحران اوکراین، تصویر روسیه نزد کشورهای عضو اتحادیه اروپا به شدت تغییر کرد و این کشورها، به‌ویژه اعضای ناتو، روسیه را یک تهدید نظامی در نزدیکی مرزهای خود به‌شمار می‌آورند. کشورهای اروپایی که مرز مشترکی با روسیه دارند و با احتمال حمله این کشور روبه‌رو شده‌اند (به‌ویژه کشورهای حوزه بالتیک و لهستان و تا حدودی فنلاند و نروژ) احساس می‌کنند که با استقرار نیروهای آمریکایی و ناتو در قلمرو خود، می‌توانند این تهدید را برطرف کنند. همسایگان روسیه، از عدم تعادل نظامی بین نیروهای روسی و نیروهای بسیار کوچک‌تر خود و لزوم جبران این عدم تعادل با حمایت ناتو آگاه هستند. این ضعف و ترس کشورهای همسایه روسیه، بستر مناسبی را برای حضور فعال ایالات متحده در اروپای شرقی فراهم کرده است. در مقابل، آن دسته از کشورهای

عضو ناتو که مرز مشترکی با روسیه ندارند، تهدید فوری‌ای را از سوی روسیه احساس نمی‌کنند و نگران این هستند که استقرار دائم نیروهای آمریکایی و ناتو در خاک شرقی‌ترین اعضای (ناظر و دائم) ناتو، سبب دشمنی و اقدامات متقابل روسیه شود (Pezard, 2018: x- xi). یکی از مهم‌ترین چالش‌های روسیه برای اتحادیه اروپا، تهدید قلمرو اعضای این اتحادیه است.

برخلاف واکنش‌های منفی فعلی روسیه به گسترش ناتو، این کشور در ابتدا مخالفتی با افزایش همکاری کشورهای پساکمونیستی در قالب اتحادیه اروپا نداشت. پس از پذیرش دولت‌های کمونیستی بالتیک و اروپای مرکزی در سازمان ناتو و وقوع انقلاب‌های رنگی در چندین کشور، دیدگاه روسیه تغییر کرد. هنگامی که کشورهای پیرو شوروی سابق، شروع به تجارت با غرب (ایالات متحده و اتحادیه اروپا) کردند، اتحادیه اروپا و ایالات متحده نیز به گونه‌ای گسترده از جنبش‌های دموکراتیک غرب‌گرا در سرزمین‌هایی مانند گرجستان، اکراین، و قرقیزستان حمایت کردند و در نتیجه، مسکو به رقابت و حتی درگیری با اتحادیه اروپا روی آورد (De Bardeleben 2009; Larivé- Kanet, 2013).

در طول یک دهه گذشته، روابط روسیه با ایالات متحده و اروپا تیره‌تر شده است؛ تاجایی که روسیه برای به چالش کشیدن سیاست‌های غرب، از نیروی نظامی استفاده کرده و ناتو نیز متعهد شده است که حضور نظامی خود را در کشورهایی که با روسیه هم‌مرز هستند، تقویت کند (Kanet, 2017: 1). گسترش ناتو (که بیشتر تحت تأثیر سیاست «مهار روسیه» ایالات متحده است)، یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های اختلاف روسیه و اتحادیه اروپا به شمار می‌آید. روسیه بر این نظر است که گسترش ناتو، روابط این کشور با کشورهای همسایه و امنیت روسیه را تهدید می‌کند؛ حتی اگر غرب (به رهبری ایالات متحده) به روسیه اطمینان دهد که یک ناتوی بزرگ‌تر، دیگر تهدیدی برای این کشور نخواهد بود.

رهبران سیاسی روسیه با شروع ریاست جمهوری پوتین، متقاعد شده‌اند که کشورهای اروپایی و ایالات متحده از طریق گسترش ناتو و اتحادیه اروپا و حمایت از دموکراتیک‌سازی—در حوزه نفوذ روسیه (کشورهای اروپای شرقی) دخالت می‌کنند. جنگ‌های گرجستان و اکراین و الحاق کریمه، نمونه‌های آشکاری از تسلط این دیدگاه (روسیه) و نشان‌دهنده مخالفت و نارضایتی روسیه از نظم امنیتی اروپا پس از جنگ سرد به رهبری ایالات متحده هستند.

گسترش اتحادیه اروپا در اروپای شرقی با گسترش سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در فضای پساشوروی و نارضایتی آمریکا از رژیم پوتین پیوند خورده است. در سطح بین‌المللی، بین روسیه و غرب بر سر گسترش ناتو و حوزه‌های نفوذ متضاد در گرجستان، نوعی رقابت ژئوپلیتیکی در حال شکل‌گیری است. قدرت‌های غربی، گذشته از تهاجم و تحقیر کردن روسیه، اولویت‌های این کشور در مورد گسترش ناتو، یوگسلاوی، کوزوو، دفاع موشکی، کنترل تسلیحات هسته‌ای، و موارد دیگر را نادیده می‌گیرند. چنین اقداماتی، تأثیر منفی‌ای بر اوضاع امنیت ملی روسیه گذاشته است. عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو، این مسابقه ژئوپلیتیکی را به نقطه جوش روسیه تبدیل می‌کند. دادن عضویت احتمالی آینده ناتو به اوکراین، به معنای تضعیف چشمگیری توانایی‌های دفاعی روسیه (Hahn, 2017: 50) و شکاف فزاینده در اوکراین نیز نتیجه جنگ ژئوپلیتیکی خشن و مخفیانه بر سر اوکراین بین روسیه و غرب (به‌رهبری ایالات متحده) است.

همه مفاهیم مربوط به روابط اتحادیه اروپا با روسیه — فضاهای مشترک، مشارکت راهبردی، و حتی همکاری برای نوسازی — در ایجاد درک مشترک درباره امنیت، ناتوان بوده‌اند. اتحادیه اروپا برای پشتیبانی از توافق‌نامه مینسک — که در آن مسکو با فرانسه و آلمان معامله می‌کند — در جبهه نرماندی حضور ندارد (Averre, 2016: 712). این شرایط، نشان‌دهنده این است که روسیه، اتحادیه اروپا را در تأمین امنیت اروپای شرقی و به‌ویژه اوکراین، مرجع و معتبر نمی‌داند و بیشتر، این نهاد را هم‌سو با ایالات متحده به شمار می‌آورد. گسترش ناتو و گسترش اتحادیه اروپا که نتیجه آن، بحران اوکراین و بحران گرجستان است، از جمله چالش‌های امنیتی میان اتحادیه اروپا و روسیه هستند که ایالات متحده با ابزارهای جنگ ترکیبی، در ایجاد و تعمیق آن‌ها نقش جدی‌ای داشته است. در ادامه، روابط سه کشور مهم اتحادیه اروپا (ایتالیا، آلمان، و فرانسه) با روسیه را پس از بحران اوکراین بررسی خواهیم کرد.

۴. ایتالیا، آلمان، و فرانسه؛ بهترین شرکای روسیه

در اوت ۲۰۱۴، روسیه واردات برخی مواد غذایی خاص را — به‌ویژه از ایالات متحده، اتحادیه اروپا، کانادا، استرالیا و نروژ (بعدها به آلبانی، مونته‌نگرو، ایسلند، لیختن‌اشتاین، و اوکراین گسترش یافت) — ممنوع کرد. تحریم روسیه بیشتر از اینکه برای اتحادیه اروپا مهم باشد (زیرا روسیه دومین

بازار مهم محصولات غذایی اروپا است) برای خود روسیه مهم است، زیرا اتحادیه اروپا، تأمین‌کننده اصلی محصولات کشاورزی روسیه است. با این حال، در دنیایی که به گونه‌ای فزاینده جهانی شده و به هم پیوسته است، حفظ بده‌بستان‌های سیاسی و اقتصادی، ضروری به نظر می‌رسد. در واقع، با وجود تحریم‌ها، کشورهای عضو، به روابط باز با روسیه و انعقاد موافقت‌نامه‌های دوجانبه ادامه داده‌اند. در ادامه، روابط دوجانبه ایتالیا و روسیه، آلمان و روسیه، و فرانسه و روسیه را به عنوان سه کشوری که حتی پس از الحاق کریمه از سوی روسیه، روابط بسیار خوبی با روسیه داشته‌اند را به گونه‌ای مختصر بررسی خواهیم کرد.

ایتالیا، همیشه با مسکو روابط مؤثری داشته و روسیه، با وجود رخدادهای اکرین، برای ایتالیا، یک شریک مهم باقی مانده است. دو کشور، روابط اقتصادی و انرژی خود را حفظ کرده و منافعشان را در موارد مهمی، مانند امنیت در مناطق بحرانی، به ویژه در شمال آفریقا، همگرا می‌کنند. بر پایه اعلام وزارت توسعه اقتصادی ایتالیا، در سال 2018، ایتالیا، ششمین کشور تأمین‌کننده کالا برای روسیه بوده است. پس از سال 2013، صادرات ایتالیا به روسیه سه میلیارد یورو در سال کاهش یافت، اما در سال 2017، یک نقطه عطف وجود داشت؛ صادرات ایتالیا به روسیه 19.3٪ و سرمایه‌گذاری‌ها از 27 به 36 میلیارد یورو افزایش یافت (www.iai.it). این روند مثبت به این دلیل است که بسیاری از شرکت‌های ایتالیایی، با هماهنگی با نظام تحریم‌ها، شروع به صادرات به کشورهای مانند صربستان یا بلاروس کردند و در آنجا، محصولات ایتالیا را به روسیه می‌فروشنند. بنگاه‌های اقتصادی دیگر با استفاده از معافیت مالیاتی برای حمایت از صنایع محلی، محصولات خود را به طور مستقیم در روسیه تولید می‌کنند. افزون‌براین، در سال 2016، ایتالیا در مجمع سن پترزبورگ، توافق‌نامه‌هایی را به ارزش بیش از یک میلیارد یورو با روسیه امضا کرد¹. در سال 2018، توافق‌نامه‌های مهمی در بخش انرژی، زیرساخت‌های انرژی بادی، و تحقیق و توسعه فناوری منعقد شد. افزون‌براین، در سپتامبر 2018، در نخستین سفر رسمی نخست‌وزیر ایتالیا، جوزپه کونته، به مسکو، 13 موافقت‌نامه به ارزش حدود 1.5 میلیارد یورو امضا شده است (www.iai.it). بر این اساس، روابط تجاری روسیه و ایتالیا، زیاد از رخدادهای اکرین تأثیر نپذیرفته است.

1 همچنین در سال 2017، همکاری در زمینه برق سبب ایجاد توافق‌هایی بین انل و روسیتی (Enel , Rosseti) در مورد راه‌حل‌های نوآورانه برای شبکه برق قدرت پیشرفته شد.

آلمان، الحاق کریمه را تأیید نکرد و اقدامات محدودکننده‌ای را علیه روسیه تصویب کرد. آنگلا مرکل، از ابتدا، خواستار مقابله با سیاست مسکو در اکرین شد (www.carnegie.ru). با این حال، به دلیل خط لوله نورد استریم¹، وضعیت در آلمان بسیار دشوار است. نورد استریم 2، طولانی‌ترین خط لوله گاز دریایی جهان خواهد بود که گاز طبیعی (متان) را در مسیری 1230 کیلومتری، از سواحل بالتیک روسیه تا گریف‌سوالد²، در آلمان (جایی نه‌چندان دورتر از خروجی نورد استریم 1) حمل می‌کند. در آنجا خط لوله به شبکه توزیع گاز اتحادیه اروپا متصل خواهد شد و سپس از دریای بالتیک در آب‌های سرزمینی روسیه، فنلاند، سوئد، دانمارک، و آلمان عبور خواهد کرد. در طول کنفرانس بین‌المللی اقتصادی سن پترزبورگ، در ژوئن 2015، سه شرکت انرژی اروپا — E.ON (آلمانی)، OMV (اتریشی)، و رویال هلندی شل (انگلیس-هلندی) — با بزرگ‌ترین شرکت انرژی روسی یعنی گازپروم به توافق رسیدند تا این خط لوله را بسازند. کشورهای شرقی اتحادیه اروپا، همواره با ساخت این خط لوله مخالف بودند، زیرا بر پایه گفته‌های آن‌ها، این طرح از تاکتیک‌های روسیه برای مجازات اکرین بود. این همکاری آلمانی-روسی، نه تنها بر اکرین تأثیر می‌گذارد، بلکه قدرت مالی کرملین را نیز ارتقا می‌بخشد. نورد استریم 2 به مسکو کمک می‌کند تا موقعیت خود را به عنوان تأمین‌کننده اصلی گاز در اروپا تثبیت کند (در حال حاضر، 41 درصد از گاز وارد شده به اروپا از روسیه است). در سال 2017، شرکت‌های آلمانی، کالاهایی به ارزش 25.8 میلیارد یورو را به روسیه (رقمی بیشتر از سال 2016) صادر کردند، اما هنوز، فاصله زیادی با نقطه اوج پیش از تحریم‌ها دارند. آلمان، شروع به ترک تدریجی انرژی هسته‌ای کرده و هم‌اکنون، به طور رسمی از ساخت این خط لوله گازی — که برای تأمین نیازهای انرژی این کشور ضروری است — حمایت می‌کند (www.ft.com). این طرح بزرگ گازی میان روسیه و آلمان و نیاز شدید آلمان به گاز روسیه، شکاف عمیقی را بین آلمان و ایالات متحده در برابر روسیه ایجاد می‌کند. آلمان، حاضر نیست برای مهار روسیه دست از این طرح بکشد و پایان این طرح به روسیه، کارت بازی قدرتمندی می‌دهد.

الحاق کریمه، تأثیر سیاسی بسیار شدیدی بر فرانسه داشت. با این حال، مقامات این کشور، گفت‌وگوهای بسیار منظمی را با روسیه — به ویژه برای حل بحران اکرین — انجام می‌دهند

1. Nord stream

2. Greifswald

(www.diplomatie.gouv.fr). در مه 2018، در طول سفر امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، به مسکو، 50 توافق‌نامه و قرارداد، امضا شد که مهم‌ترین آن‌ها، سرمایه‌گذاری دو میلیارد یورویی شرکت توتال با سهم 10 درصدی در طرح جدید عظیم گاز طبیعی مایع در قطب شمال روسیه است. همچنین، این شرکت فرانسوی می‌تواند ششمین شرکتی باشد که در طرح روسی خط لوله گاز نورد استریم 2 شرکت می‌کند (www.francais.rt.com). در دسامبر 2018، برونو لومایر، وزیر امور اقتصادی و دارایی فرانسه، در جلسه شورای اقتصادی، مالی، صنعتی، و تجاری در پاریس با ماکسیم اورشکین¹، وزیر توسعه اقتصادی روسیه دیدار کرد. در طول جلسه، درباره زمینه‌های اصلی روابط اقتصادی دوجانبه فرانسه و روسیه بحث‌هایی انجام شد و چندین توافق‌نامه همکاری بین دو دولت، همچنین، بین شرکت‌ها، امضا شد. دو وزیر، چندین قرارداد امضا کردند که دربردارنده 30 طرح اساسی برای تقویت روابط اقتصادی بود (www.tresor.economie.gouv.fr).

با توجه به موارد مطرح‌شده، به نظر می‌رسد، در سطح سیاسی، اقتصادی، و امنیتی، اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن در دو خط موازی قرار دارند. روابط با روسیه، یکی از دلایل اصلی ناهماهنگی اهداف اروپایی و منافع ملی است. هنگامی که کشورهای عضو در چارچوب شورای اتحادیه اروپا عمل می‌کنند، آن‌ها از یک خط‌مشی منسجم پیروی می‌کنند. اگرچه با منافع متفاوت، همه کشورهای موافقت خود را با تمدید تحریم‌ها علیه روسیه اعلام می‌کنند. درعین حال، هر کشوری، به‌ویژه ایتالیا، آلمان، و فرانسه، با توجه به رابطه تاریخی خود با روسیه، سیاست‌های همکاری دوجانبه را توسعه می‌دهد. این دو نوع رفتار متفاوت سه کشور فرانسه، آلمان، و ایتالیا در روابط دوجانبه با روسیه و در قالب اتحادیه اروپا با روسیه، نشان‌دهنده نفوذ و قدرت گسترده هژمونی ایالات متحده در اتحادیه اروپا است. مسائل اکراین و گرجستان، به شدت در برنامه مهار روسیه ایالات متحده اهمیت دارد. ایالات متحده، برای مهار روسیه باید اتحادیه اروپا و ناتو را در کنار خود داشته باشد. در بخش بعدی چالش‌های امنیتی میان ایالات متحده و روسیه را بررسی خواهیم کرد.

1 Maxim Oreshkin

5. چالش‌های امنیتی ایالات متحده و روسیه

ایالات متحده و روسیه، درگیر رویارویی پیچیده‌ای هستند. روسیه، برتری آمریکا و سیاست یکجانبه این کشور را انکار می‌کند و ایالات متحده نیز از پذیرش روسیه به‌عنوان یک قدرت جهانی، خودداری می‌کند، وضعیت روسیه را تضعیف می‌کند، و روسیه را به‌دلیل جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیکی‌اش سرزنش می‌کند (Orlova, 2020: 118). آدومیت و همکارانش بر این نظرند که وضعیت روسیه در گفتمان آمریکایی — به‌عنوان دشمن ژئوپلیتیکی شماره یک ایالات متحده — آن‌گونه که سیاستمداران ایالات متحده از جمله میت رامنی¹ آن را توصیف می‌کنند، به‌سختی قابل‌باور است. این سیاستمداران درباره توانایی‌های روسیه و تهدیدی که این کشور برای منافع ایالات متحده ایجاد می‌کند، اغراق می‌کنند. تنها یک بُعد از قدرت روسیه، یعنی سلاح‌های هسته‌ای، تهدید وجودی واقعی‌ای برای ایالات متحده است. ظهور فناوری‌ها و سلاح‌های جدید، به‌ویژه در فضای مجازی، طیف گسترده‌ای از تهدیدهای جدید و بالقوه بسیار خطرناک روسیه را برای ایالات متحده ایجاد می‌کند (Adomeit, 2019, 245)، اما دگرگونی‌های نوین در ماهیت جنگ و تهدیدها و پیدایش جنگ هیبریدی، توانایی روسیه را برای به‌چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده افزایش داده است.

ایالات متحده و روسیه، در دو مجموعه منطقه‌ای اروپای شرقی و خاورمیانه، با یکدیگر چالش امنیتی دارند: ایالات متحده در اروپای شرقی، با گسترش مؤسسه‌های امنیتی غرب (ناتو و اتحادیه اروپا) در همسایگی روسیه، با تجدید حیات روسیه مقابله می‌کند. در اروپای شرقی، یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای دوقطبی ژئوپلیتیکی (یعنی فاقد معماری امنیتی توافق‌شده) ایجاد شده است که دیوید لیک، آن را ناپایدارترین نوع مجموعه امنیتی توصیف می‌کند. بحران اکرین، نمونه آشکاری از این‌گونه رقابت‌ها است (Smith, 2020: 34-35)؛ بنابراین، کشورهای اروپای شرقی به‌صحنه اصلی رقابت ایالات متحده و روسیه تبدیل شده‌اند. در بخش بعدی، نحوه استفاده آمریکا از ابزارهای پنج‌گانه جنگ ترکیبی (موردنظر کولین و جنیروود) برای مهار روسیه در اروپای شرقی را بررسی کرده‌ایم.

1 Willard Mitt Romney

6. ابزارهای جنگ ترکیبی آمریکا برای تأثیرگذاری بر چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا و روسیه

پاتریک جی. کولین و ریچبورن کی جنیرود، جنگ ترکیبی را این گونه تعریف کرده‌اند: «استفاده هم‌زمان از چندین ابزار قدرت با پیامدهای اجتماعی گسترده به منظور دستیابی به اهداف همه‌جانبه و با حمله به نقاط ضعف دشمن است. بازیگر جنگ ترکیبی می‌تواند ابزارهای قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، مدنی، و اطلاعاتی خود را به گونه‌ای عمودی و افقی برای تأثیرگذاری بر مجموعه‌ای از فعالیت‌های خاص، هماهنگ سازی کند. همچنین، می‌تواند با افزایش شدت یک یا چند ابزار قدرت، به صورت عمودی یا افقی عمل کند و موجب آسیب‌پذیری بیشتر دشمن شود» (Cullen, & Reichborn-Kjennerud, 2017: 3, 8). ایالات متحده در دوره موردبررسی با ابزارهای گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی، مدنی، و اطلاعاتی (ابزارهای جنگ ترکیبی)، به‌ویژه پس از بحران سال 2014 اکرین، در تداوم و تشدید چالش‌های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا نقش داشته است که در ادامه این ابزارهای قدرت را بررسی کرده‌ایم.

ابزار قدرت نظامی: اگرچه توان نظامی روسیه با قدرت نظامی ایالات متحده قابل مقایسه نیست، اما روسیه هنوز می‌تواند به لحاظ نظامی، تهدید جدی‌ای برای ایالات متحده باشد. ایالات متحده در جنگ ترکیبی با روسیه از توان نظامی خود استفاده می‌کند؛ هرچند تاکنون از درگیری نظامی پرهیز کرده است. روسیه در برابر ایالات متحده از چندین ویژگی مهم برخوردار است؛ به‌عنوان نمونه، در سال 2015، سازمان‌های اطلاعاتی ایالات متحده، روسیه را به‌عنوان منبع اصلی تهدیدهای سایبری در جهان معرفی کرده‌اند که در جنگ الکترونیکی، موفق شده است سامانه‌های ارتباطی سربازان آمریکایی مستقر در سوریه را مختل کند. همچنین، به‌نظر می‌رسد، ایالات متحده قادر به مهار نسل جدید سلاح رونمایی شده توسط ولادیمیر پوتین در مارس 2018 نباشد. در اوت 2018، رفتار غیرمعمول یک ماهواره روسی این گمان را ایجاد کرد که روسیه می‌تواند از آن به‌عنوان سلاح فضایی برای از بین بردن ماهواره‌های دیگر (ایالات متحده) استفاده کند (Russell, 2018: 9).

در سطح راهبردی، نیروهای متعارف ایالات متحده و ناتو به لحاظ کیفیت و کمیت نسبت به روسیه برتری دارند؛ به‌همین سبب، حمله و جنگ متعارف روسیه علیه ناتو بعید به‌نظر می‌رسد. بااین حال، روسیه در سطح موازنه محلی در جبهه شرقی ناتو از برتری نظامی برخوردار است و

به سبب استقرار پایگاه‌های روسیه در کالینین‌گرا¹، ایالات متحده و ناتو برای افزایش نیروهای نظامی خود در این منطقه، با بحران روبه‌رو هستند. به نظر می‌رسد در حالت بحرانی، نیروهای روسی بتوانند طی چند روز بر کشورهای بالتیک غلبه کنند (Da Shlapak, 2016: 8). این شکنندگی نیروی ایالات متحده در اروپای شرقی در بُعد نظامی، به شدت کشورهای حوزه بالتیک را نگران کرده است. انفعال نظامی ایالات متحده و متحدانش در برابر حمله روسیه به گرجستان در سال 2008 و الحاق کریمه به روسیه در سال 2014، نشان‌دهنده ضعف ابزار نظامی ایالات متحده در اروپای شرقی در برابر روسیه است.

برپایه برآوردهای هایکس و همکارانش از قدرت نظامی روسیه و ایالات متحده و متحدانش، اگر در کشورهای بالتیک درگیری و جنگی رخ دهد، احتمالاً ایالات متحده و ناتو در 90 روز نخست، جنگ را می‌بازند، اما در 90 روز دوم، تقریباً پیروز می‌شوند. نیروهای آمریکایی مستقر در اروپا، تنها بخش کوچکی از کل ارتش ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. با این حال، به کارگیری این نیروها، زمان زیادی می‌برد. هایکس و همکارانش با محاسبه 9 شاخص قدرت نظامی (ضربه دقیق؛ برتری هوایی؛ دفاع هوایی و موشکی یکپارچه؛ نیروی دریایی و قابلیت‌های دریایی؛ نیروی زمینی و جنگ‌افزارهای ترکیبی؛ نیروهای عملیات ویژه؛ جاسوسی، نظارت، و شناسایی؛ جنگ الکترونیکی؛ و جنگ سایبری) ایالات متحده و متحدانش به این نتیجه رسیده‌اند که ابزارهای سیاسی و اقتصادی دردسترس ایالات متحده، بسیار قدرتمندتر و گسترده‌تر از ابزار نظامی آن است. با این حال، این ابزارهای قدرت، هنوز به طور کامل برای مهار روسیه استفاده نشده‌اند. روسیه، ابزارهای جدید خود را برای بهره‌برداری از نقاط ضعف احتمالی ایالات متحده بازسازی کرده است و به گونه‌ای فزاینده، مایل و قادر به انجام اقدامات قهرآمیز (از جمله نیروی نظامی) برای پیشبرد منافع خود است (Hicks, & Samp, 2017: 104, 135). هرچند ابزار قدرت نظامی ایالات متحده بر قدرت روسیه برتری دارد، ولی در جنگ ترکیبی ایالات متحده در اروپای شرقی، نقش کم‌رنگی ایفا می‌کند.

• **ابزار قدرت سیاسی:** ابزار سیاسی و دیپلماتیک، مهم‌ترین اهرم تأثیرگذار بر مدیریت روابط کلی ایالات متحده با روسیه است. روسیه، به عنوان یک عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل

1 منطقه‌ای بین کشور لیتوانی و لهستان که از خاک اصلی روسیه جدا است و حدود 300 کیلومتر با روسیه فاصله دارد. نزدیکی به اروپا و وجود پایگاه‌های روسیه در آن، قدرت مانور قابل توجهی به روسیه می‌دهد.

متحد، قادر است قطعنامه‌هایی را که ایالات متحده و متحدانش ارائه می‌کنند، وتو کند. ابزارهایی مانند تحریم‌های دیپلماتیک و سیاست عدم شناسایی، بخشی از ابزار قدرت سیاسی به‌شمار می‌آیند. تحریم‌های دیپلماتیک، ابزاری متداول است که هم ایالات متحده و هم روسیه برای بیان مخالفت خود از آن‌ها استفاده می‌کنند. این تحریم‌ها می‌توانند در بردارنده لغو جلسه‌ها، تبادل، اخراج یا فراخوان دیپلمات‌ها، قطع راه‌های ارتباطی، کاهش روابط دیپلماتیک، و اقدامات دیگر باشند؛ بنابراین، تحریم دیپلماتیک ممکن است شمشیر دولبه‌ای باشد که سازوکارهای سنتی برای بحث و گفت‌وگو درباره اختلاف‌ها و درگیری‌ها را تضعیف کند. (Hicks, & Samp, 2017: 91).

در پی تجاوز روسیه به اوکراین، ایالات متحده، تحریم‌های دیپلماتیکی را علیه روسیه وضع، و ارتباط مقامات بالای حکومتی را تعلیق کرد. این تحریم‌ها، حتی کمیسیون دوجانبه ریاست جمهوری روسیه و ایالات متحده — که او‌باما و مدودف در سال 2009 به‌عنوان سازوکار دوجانبه رسمی‌ای برای مدیریت جنبه‌های گوناگون روابط دو کشور تأسیس کرده بودند — را نیز دربر می‌گرفت. همچنین، روسیه، در راستای تحریم دیپلماتیک، به گروه G-8 دعوت نشد. در اواخر دسامبر 2016، او‌باما در واکنش به دخالت روسیه در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، 35 دیپلمات روسی و مأمور اطلاعاتی روس را از آمریکا اخراج کرد (Sanger, 2016: 1).

افزون‌براین، ایالات متحده، سیاست عدم شناسایی را در برابر الحاق کریمه به روسیه در پیش گرفته و همچنین از به رسمیت شناختن استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا در گرجستان سر باز زده است. این مواضع، نشانه‌های قدرتمندی را از سیاست بلندمدت آمریکا در راستای پرهیز از به رسمیت شناختن تغییرات سرزمینی مبتنی بر اعمال زور، به روسیه مخابره می‌کند. در این زمینه او‌باما، محدودیت‌هایی را برای تعامل با مقامات کریمه اعمال کرده است (Hicks, & Samp 2017: 92). روسیه در برابر ابزار قدرت سیاسی ایالات متحده آسیب‌پذیر است و ایالات متحده نیز به‌خوبی از این ابزار بهره می‌برد.

• **ابزار قدرت اقتصادی:** قدرت اقتصادی روسیه در مقایسه با ایالات متحده و متحدان و شرکای اروپایی‌اش بسیار ناچیز است. ناکامی روسیه در یافتن گزینه‌های اقتصادی مؤثر به‌جای اروپا، به این معنا است که پوتین، دیر یا زود، نیازمند برقراری دوباره روابط تجاری و دسترسی به بازارهای سرمایه غرب خواهد بود. ابزار اقتصادی ایالات متحده — از جمله تحریم‌های اقتصادی، سیاست

تجاری، سیاست سرمایه‌گذاری، و سیاست انرژی — مزیت نامتقارن و اهرمی است که همچنان در رویکرد راهبردی ایالات متحده در برابر روسیه به کار گرفته می‌شود (Hicks & Samp, 2017: 94).

تحریم‌های اقتصادی، از زمان آغاز بحران اکرین، نقش مهمی در سیاست ایالات متحده در قبال روسیه داشته‌اند و سبب افزایش فشار اقتصادی شکننده به روسیه و افزایش تنش با مسکو شده‌اند (Weiss & Nephew, 2016: 86). چند دهه تحریم دقیق و حساب‌شده، سازوکار تحریم را از ابزار قهری اقتصادی به ابزار بسیار دقیقی تبدیل کرده است که می‌توان از آن علیه شرکت‌ها، گروه‌ها، و افراد خاص خارجی استفاده کرد. سیاست‌گذاران ایالات متحده، مجموعه‌ای از گزینه‌های تحریم اقتصادی (از تحریم‌های هوشمند علیه افراد و نهادهای خاص تا تحریم‌های گسترده‌ای که می‌توانند همه فعالیت‌های اقتصادی را محدود کنند) را در اختیار دارند (Hicks & Samp, 2017: 95).

دولت او‌باما در پاسخ به تصرف کریمه در اروپای شرقی، در اواسط مارس 2014، برای نخستین بار، تحریم‌های هوشمندی را علیه روسیه وضع کرد و با گسترش تجاوز مسکو به شرق اکرین، بر سطح، دامنه، و شدت این تحریم‌ها افزود. تحریم‌های فعلی ایالات متحده (در برابر بحران اکرین)، علیه روسیه عبارتند از: 1) مسدود کردن دارایی و ممنوعیت سفر نزدیکان و مقامات نزدیک به پوتین که در جنگ اکرین نقش داشته‌اند؛ 2) مسدود کردن دارایی و محدود سازی معاملات با مشاغل خاص دارای روابط نزدیک با کرملین؛ 3) ممنوعیت معاملات مالی با برخی شرکت‌های مالی، انرژی، و دفاعی روسیه؛ 4) ممنوعیت صادرات فناوری، کالاها، و خدمات به بخش صنعت نفت روسیه؛ 5) محدودیت در زمینه دفاعی و صادرات کالاهای دارای استفاده دوگانه به روسیه؛ و 6) ممنوعیت کامل معاملات با کریمه تحت اشغال روسیه (Rebecca 2016: 6). تحریم‌های ایالات متحده علیه روسیه، در رابطه با بحران اکرین، بخشی از رژیم تحریم‌های ایالات متحده به شمار می‌آیند. او‌باما، در پاسخ به رفتار مداخله‌گرانه روسیه در انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده در سال 2016، تحریم‌های اقتصادی جدیدی را علیه GRU¹ و FSB²، چهار مقام اطلاعاتی روسی، و چندین شرکت فناوری این کشور وضع کرد (www.obamawhitehouse.archives.gov).

1 Main Intelligence Directorate (GRU)

2 Federal Security Service (FSB)

با وجود تأثیر تحریم‌های مربوط به اکرین، ایالات متحده و روسیه، تجارت دوجانبه خود را با ارزش حدود 23 میلیارد دلار در سال 2015، حفظ کردند. ایالات متحده، ششمین شریک تجاری بزرگ روسیه و منبع اصلی تأمین اعتبار و سرمایه‌گذاری خارجی برای روسیه است. سیاست تجارت و سرمایه‌گذاری ایالات متحده در قبال روسیه، در سال‌های اخیر، دستخوش تغییرات بنیادینی شده است. در سال 2012، دولت اوباما و کنگره با یکدیگر همکاری کردند تا به آخرین محدودیت‌های تجاری دوران جنگ سرد (برپایه مصوبات جکسون-وانیک) پایان داده و روابط تجاری عادی را با مسکو گسترش دهند. با افزایش تنش‌های ژئوپلیتیکی ایالات متحده و روسیه، تحریم‌ها سبب کاهش تجارت دوجانبه (تقریباً 40 درصد بین سال‌های 2013 تا 2015) شد. اقتصاد روسیه به دسترسی به سرمایه و تأمین اعتبار کشورهای غربی وابسته است. درحالی‌که همه راه‌های دسترسی به سرمایه و اعتبار، تحت تأثیر تحریم‌های جاری قرار نگرفته‌اند، خطر اعمال تحریم‌های جدید، بر بازارهای سرمایه‌گذاری بین‌المللی تأثیرگذار بوده و سرمایه‌گذاری کشورهای غربی در روسیه را به‌گونه‌ای چشمگیر، کاهش داده است (Hicks & Samp, 2017: 101).

روسیه، بزرگ‌ترین صادرکننده انرژی جهان و دارای ذخایر عظیم نفت و گاز طبیعی است. این کشور برای افزایش رشد اقتصادی و پر کردن خزانه دولتی، به‌شدت به صادرات هیدروکربن‌ها — نفت خام و گاز طبیعی — وابسته است. همچنین، کرملین همواره از وابستگی همسایگان خود به انرژی روسیه به‌عنوان اهرمی سیاسی استفاده می‌کند. با این حال، اهمیت انرژی برای اقتصاد و سیاست خارجی روسیه، اهرم‌هایی را در اختیار ایالات متحده و متحدانش نیز قرار می‌دهد. ایالات متحده، بزرگ‌ترین تولیدکننده انرژی در جهان (با احتساب زغال‌سنگ) و بازیگر اصلی بازارهای جهانی انرژی است. سیاست‌گذاران ایالات متحده آمریکا، گزینه‌های گوناگونی را در اختیار دارند که می‌توانند از آن‌ها برای فشار یا همکاری با روسیه استفاده کنند.

ایالات متحده و اتحادیه اروپا، در پاسخ به بحران اکرین — به‌عنوان اصلی‌ترین چالش امنیتی میان روسیه و اتحادیه اروپا — تحریم‌های هدفمندی را بر چهار شرکت بزرگ انرژی روسیه، یعنی نواتک، روس‌نفت، ترانس‌نفت، و گازپروم نفت¹ (شرکت تابعه گازپروم)، اعمال کرده‌اند. این

1 Novatek, Rosneft, Transneft, and Gazprom Neft

تحریم‌ها، افزون‌بر ممنوعیت صادرات برخی خدمات و فناوری‌های پیشرفته، دسترسی این شرکت‌ها به بازار سرمایه و سرمایه‌گذاری ایالات متحده را نیز محدود کرده است؛ به‌عنوان نمونه، معاملات بزرگ مشترک این شرکت‌ها با اکسون‌موبایل و دیگر شرکت‌های بزرگ نفتی غرب را متوقف کرده است تا از شرکت‌های نفتی دولتی روسیه — که در حال توسعه میدان‌های نفتی زیر دریا در قطب شمال، دریای سیاه، و جاهای دیگر هستند — حمایت نشود (www.politico.com). ابزار قدرت اقتصادی ایالات متحده در جنگ ترکیبی، روسیه را به شدت تضعیف کرده است و این کشور، در صورت هماهنگی آمریکا با اتحادیه اروپا در این زمینه، ضعیف‌تر خواهد شد.

• **ابزار قدرت مدنی:** ابزار قدرت مدنی یا دیپلماسی عمومی، ابزار دیگری است که روسیه، در مقایسه با ایالات متحده، در آن ضعف‌هایی دارد. سرکوب رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران مستقل توسط حکومت پوتین، فضای اطلاع‌رسانی بسته و فضایی زیر سلطه رسانه‌های وابسته به کاخ کرملین را ایجاد کرده است. دیپلماسی عمومی ایالات متحده، ابزار مهمی است که این کشور می‌تواند برای رساندن اطلاعات واقعی به مردم روسیه و پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود از آن استفاده کند. به‌کارگیری دیپلماسی عمومی، بخشی از رویکرد ایالات متحده در برابر اتحاد جماهیر شوروی سابق در طول جنگ سرد بود، که بیشتر از طریق آژانس اطلاعاتی ایالات متحده (USIA)¹ انجام می‌شد. امروز، بنگاه دولتی خبرپراکنی (BBG)²، نهاد فدرال مستقلی است که صدای آمریکا، رادیو اروپای آزاد، و رادیو آزادی را برای مردم کشورهای دیگر، از جمله در روسیه و کشورهای دیگر پسا شوروی، پخش می‌کند. دیپلماسی عمومی، بخش‌های دیگری مانند آموزش و تبادل فرهنگی و دیپلماسی فردی در وزارت امور خارجه و سازمان توسعه بین‌المللی ایالات متحده را نیز دربر می‌گیرد (Matthew, 2016: 15).

دیپلماسی عمومی و ابزارهای دیگر اطلاع‌رسانی، در ارائه اطلاعات به مخاطبان روسی و کشورهای دیگر، در راستای بی‌اعتبار کردن تبلیغات و اطلاعات نادرست کرملین، موفق بوده‌اند. ضبط مستقیم و زنده در رویارویی با موجی از منابع اطلاع‌رسانی نادرست مستقیم و غیرمستقیم، توانست در موارد خاصی با افشای اطلاعات، روسیه را وادار به دفاع از ادعاهایش کند (Paul &

1 United States Information Agency

2 Broadcasting Board of Governors

(Matthews, 2016: 9)؛ به عنوان مثال، انتشار عکس‌های ماهواره‌ای ایالات متحده و ناتو که نشان می‌داد، نیروهای نظامی روسی در داخل اکراین می‌جنگند، شواهد انکارناپذیری را به رسانه‌های جهانی ارائه داد که مشخص می‌کرد، روسیه در مورد عدم دخالت خود در درگیری اکراین صادق نیست (www.nato.int). رسانه‌ها و اطلاع‌رسانی عمومی، ابزار مدنی قدرتمندی در اختیار ایالات متحده هستند که سبب تضعیف روسیه و جبهه‌گیری افکار جهانی علیه این کشور و یکپارچگی اتحادیه اروپا برای تمدید تحریم‌ها علیه روسیه شده‌اند.

• **ابزار قدرت اطلاعاتی:** زیرشاخه‌های ابزار قدرت اطلاعاتی عبارتند از: توانایی جاسوسی، نظارت، و شناسایی^۱؛ جنگ الکترونیکی؛ و جنگ سایبری.

— **توان جاسوسی، نظارت، و شناسایی:** بخش اصلی ابزار قدرت اطلاعاتی را می‌توان در توانایی جاسوسی، نظارت، و شناسایی خلاصه کرد. قابلیت‌های جاسوسی، نظارت، و شناسایی، پایه و بنیان روش جنگ جدید به شمار می‌آیند. در سال‌های اخیر، از دیدگاه عموم مردم، قابلیت‌های جاسوسی، نظارت، و شناسایی ایالات متحده، به معنای تهیه ویدیوهای زنده از میدان‌های نبرد دوردست و حمله هواپیماهای بدون سرنشین به تروریست‌ها بوده است. قدرت جاسوسی، نظارت، و شناسایی، طیف گسترده‌ای از سامانه‌ها و قابلیت‌ها، ابزارهای گردآوری اطلاعات (از جمله هواپیماهای با سرنشین و بدون سرنشین، ماهواره‌های شناسایی و ابزارهای هوایی، زمینی، دریایی، و سایبری دیگر)، حسگرها، اتصال‌دهنده داده، نیروهای انسانی و قابلیت‌های تحلیلی‌ای که داده‌های خام را به اطلاعات عملی برای سربازان تبدیل می‌کند، را دربر می‌گیرد. جاسوسی، نظارت، و شناسایی، نه تنها برای نظارت آمریکا و متحدانش بسیار مهم است، بلکه منابع و روش‌های گوناگونی از جمله منابع انسانی، سیگنال‌ها، موقعیت مکانی، تصویرها، و شکل‌های دیگر اطلاعات را با هم ترکیب، و تصویر واقعی رویدادهای جهانی و نیروهای شکل‌دهنده آن‌ها را برای سیاست‌گذاران ترسیم می‌کند. این توانایی، بر سیاست‌ها و راهبردهای اعمال‌شده در مدیریت و دفاع از منافع ایالات متحده تأثیر می‌گذارد (Hicks, & Samp, 2017: 127).

1. Intelligence, Surveillance, and Reconnaissance(ISR)

ایالات متحده و متحدانش برای جاسوسی، نظارت، و شناسایی و همچنین، فعال کردن ارتباطات نظامی جهانی به ماهواره‌ها وابسته‌اند؛ سامانه‌هایی که در برابر قابلیت‌های ضدفضایی روسیه آسیب‌پذیر هستند. روسیه، قابلیت‌های ضدفضایی و ضدحرکتی‌ای مانند سامانه‌های متراکم زمینی را برای غیرفعال کردن حسگرهای ماهواره‌ای و لیزر به‌منظور ایجاد اختلال در این‌گونه حسگرها توسعه داده است (www.defense-update.com). همچنین، اعتقاد بر این است که روسیه، در حال تولید سلاح‌های ضدماهواره‌ای است (Hicks & Samp, 2017: 127). این سلاح جدید می‌تواند سبب تخریب قابلیت جاسوسی، نظارت، و شناسایی ایالات متحده شود.

در حوزه جاسوسی، نظارت، و شناسایی، ارتش ایالات متحده دارای ناوگان قدرتمندی از هواپیماهای بدون‌سرنشین و تعداد کمتری هواپیماهای سرنشین‌دار و همچنین، امکانات فضایی است. نیروی هوایی ایالات متحده تقریباً 450 هواپیمای جاسوسی، نظارت، و شناسایی را در اختیار دارد که از این تعداد، حدود 360 مورد، هواپیمای بدون‌سرنشین است. همچنین، گزارش شده است که هواپیماهای راهبردی‌ای مانند "RQ-170 Sentinel" نیز در راستای جاسوسی، نظارت، و شناسایی فعالیت می‌کنند. هواپیماهای جاسوسی، نظارت، و شناسایی تاکتیکی و عملیاتی، مواردی مانند "MQ-1 Predator" و "MQ-9 Reaper" (هردوی این‌ها می‌توانند مسلح باشند)، انواع دیگر سیستم‌های بدون‌سرنشین و سرنشین‌دار، و هوایی راهبردی‌ای مانند هواپیماهای "RQ-4 Global Hawk" و هواپیماهای سرنشین‌داری مانند انواع "U-2"، "RC-135"، و "E-8 JSTARS" را دربر می‌گیرند که عمدتاً در طول جنگ سرد توسعه یافته‌اند. افزون‌براین، ایالات متحده تعداد محدودی هواپیمای خاص را برای انجام مأموریت‌های جاسوسی، نظارت، و شناسایی (بیشتر برای گردآوری اطلاعات راهبردی) از محیط‌های غیرمجاز، ساخته و در حال توسعه دادن آن‌ها است. هواپیمای جنگنده نسل پنجم، مانند F-35 — که توسط ایالات متحده و چندین متحد ناتو به‌میدان آمده است — دارای قابلیت‌های چشمگیری است که توان جاسوسی، نظارت، و شناسایی دقیق و هدفمند را در مناطق مورد مناقشه با روسیه (به‌ویژه در اروپای شرقی) تقویت می‌کند. هواپیمای بمب‌افکن آینده ایالات متحده، یعنی "B-21 Raider" نیز ممکن است از این لحاظ دارای قابلیت‌های چشمگیری باشد (Wood, 2016: 248-249). توان جنگ اطلاعاتی ایالات متحده در برابر روسیه بسیار بالا است و تحرک نیروهای روسی را به‌شدت زیر نظر دارد.

— جنگ الکترونیکی: استفاده از طیف الکترومغناطیسی^۱ (EMS) به نیروهای ایالات متحده و ناتو اجازه می‌دهد که با سرعت و دقت عمل کنند. سرمایه‌گذاری‌های جدید روسیه در راستای افزایش قابلیت‌های جنگ الکترونیکی، توانایی‌های مهم ایالات متحده (از جمله ارتباطات یکپارچه، سلاح‌های دقیق، و سامانه‌های بدون سرنشین)، را که به طیف الکترومغناطیسی متکی هستند، به خطر می‌اندازد. در حالی که توانایی روسیه در حوزه قابلیت‌های جنگ الکترونیکی دوبرابر شده است، توانایی‌ها و تخصص‌های ویژه جنگ الکترونیک در ایالات متحده و نیروهای ناتو برای جنگ نهایی الکترونیکی در برابر روسیه، به گونه‌ای چشم‌گیر کاهش یافته است (WWW.breakingdefense.com)؛ در نتیجه، عملکرد ایالات متحده در جنگ ترکیبی در این حوزه نسبت به روسیه ضعیف است و روسیه در مقابل این ابزار ایالات متحده چندان آسیب‌پذیر نیست.

— حوزه سایبری: قلمروی است که تنش و رقابت بین روسیه و ایالات متحده در آن در حال افزایش است. برای ایالات متحده، دشواری مقابله با چالش سایبری، ارتباطی به شکاف و فاصله قدرت فناوریانه ندارد. ایالات متحده از توانایی گسترده‌ای در حوزه جاسوسی سایبری و قابلیت‌های تهاجم سایبری برخوردار است و چالش این کشور در این حوزه، بیشتر به تدوین راهبردی برای مهار مؤثر فعالیت‌های قهرآمیز روسیه در فضای مجازی مربوط می‌شود. چنین راهبردی، ترکیبی از فعالیت‌هایی مانند دفاع از شبکه‌های رایانه‌ای دولتی، نظامی و خصوصی؛ پاسخ‌گویی به انواع گوناگون عملیات شبکه‌ای رایانه‌ای روسی؛ تشخیص درست عامل حملات؛ انجام عملیات سایبری متناسب با حمله سایبری؛ و ایجاد مقاومت متحد در برابر حمله‌های مشابه را دربر می‌گیرد. در این زمینه، ایالات متحده، بیشترین اقدامات را برای انجام عملیات سایبری تهاجمی انجام داده است (Mark, 2016: 1).

نشان دادن قابلیت‌های سایبری به عنوان بخشی از یک راهبرد بازدارنده مؤثر، خطرهایی را برای دوام قابلیت‌ها ایجاد می‌کند. هیچ راهکاری وجود ندارد که بتواند از تمام حمله‌های سایبری در شکل‌های گوناگون آن، دفاع یا جلوگیری کند. هر نرم‌افزاری به ناچار نقص‌هایی خواهد داشت و بازیگر پیشرفته و مصمم دولتی‌ای مانند روسیه، همیشه آسیب‌پذیری‌ها را پیدا خواهد کرد. در سال

1 Electromagnetic spectrum

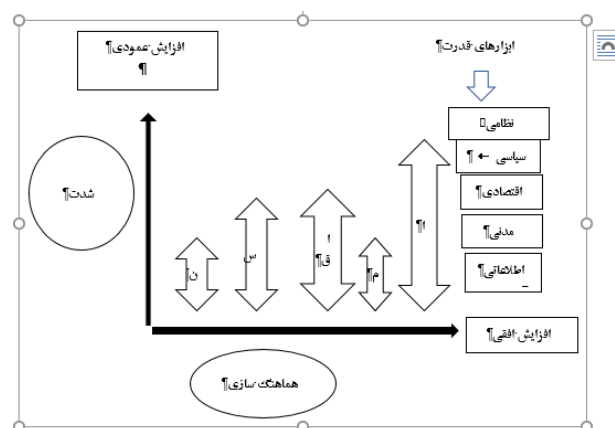
2015، وزارت دفاع ایالات متحده، بیان کرد که در پی شفاف‌سازی مأموریت‌ها، اهداف، و توانایی‌های خود در فضای سایبری بود. راهبرد سایبری وزارت دفاع آمریکا، دربردارنده سه مأموریت راهبردی در فضای سایبری است که عبارتند از: 1) دفاع از شبکه‌ها، سامانه‌ها، و اطلاعات وزارت دفاع؛ 2) دفاع و مقابله با حمله‌های سایبری مهمی که علیه ایالات متحده و منافع حیاتی این کشور رخ می‌دهد؛ 3) به‌کارگیری توانایی‌های یکپارچه سایبری برای پشتیبانی از عملیات نظامی جهانی ایالات متحده و برنامه‌های احتمالی آن (www.archive.defense.gov).

ایالات متحده، توانایی‌های گسترده سایبری تهاجمی‌ای دارد که می‌تواند از آن برای پشتیبانی غیرمستقیم از عملیات نظامی این کشور استفاده کند. همچنین، این قابلیت‌های تهاجمی در حوزه سایبری، در برابر دشمنان ایالات متحده، به‌ویژه روسیه، می‌تواند پیامدهای راهبردی گسترده‌ای داشته باشد. ایالات متحده، تعداد زیادی از بدافزارهای قابل‌کشت را که بیشتر برای جاسوسی شبکه‌های رایانه‌ای دشمنان استفاده می‌شود، دراختیار دارد، که در صورت لزوم می‌تواند از آن به‌عنوان راهی برای مجازات متجاوز حمله سایبری به ایالات متحده استفاده کند. هواپیماهای نسل پنجم آمریکایی و همچنین، سکوهاى جنگ الکترونیکی، قابلیت مخابره سایبری کدهای ویرانگری را به رادارهای دشمن دارد و با انتقال این کدها به سامانه دفاع هوایی و موشکی دشمن می‌تواند سبب اختلال و حتی غیرفعال کردن عملکرد آنها شود (Hicks & Samp, 2017: 133).

از میان سه شاخص جاسوسی، نظارت، و شناسایی؛ جنگ الکترونیک؛ و جنگ سایبری، روسیه در زمینه جنگ الکترونیک، توانایی چشمگیری برای به‌چالش کشیدن ایالات متحده دارد، و در مقابل، ایالات متحده در دو شاخص جاسوسی، نظارت و شناسایی، و جنگ سایبری، برتری چشمگیری نسبت به روسیه دارد.

ایالات متحده با هر پنج ابزار جنگ ترکیبی، برای تشدید چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا-روسیه (گسترش ناتو، گسترش اتحادیه اروپا، بحران گرجستان، و بحران اکرین) دخالت کرده است. ابزار اطلاعاتی، مهم‌ترین ابزار قدرت ایالات متحده است که با کمک آن، تحرک‌های روسیه در اروپای شرقی را ثبت و ضبط می‌کند و در اختیار متحدان اروپای‌اش می‌گذارد و آن‌ها را در تمدید تحریم روسیه، یکپارچه نگه می‌دارد. ابزار سیاسی و اقتصادی، به‌ترتیب، ابزارهای قدرتمند دیگر ایالات متحده در جنگ ترکیبی علیه روسیه هستند و ابزار نظامی و مدنی، در ردیف ابزارهای کم‌اهمیت‌تر جای دارند. با

توجه به آنچه در باره ابزارهای قدرت ایالات متحده برای تأثیرگذاری بر چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا-روسیه مطرح شد، می‌توان نمودار از به‌کارگیری این ابزارهای ترکیبی را ترسیم کرد. همان‌گونه که پیش از این بیان شد، در جنگ ترکیبی ایالات متحده علیه روسیه، ایالات متحده از پنج ابزار قدرت جنگ ترکیبی بهره می‌برد که از میان آن‌ها، ابزار اطلاعاتی، اقتصادی، و سیاسی از مهم‌ترین ابزارهای ایالات متحده برای تأثیرگذاری بر چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا-روسیه به‌شمار می‌آیند.



نکته: حروف اختصاری درون هر پیکان، مخفف ابزارهای قدرت جنگ ترکیبی هستند.

نمودار 2. ابزارهای قدرت ایالات متحده برای تأثیرگذاری بر چالش‌های امنیتی اتحادیه اروپا-روسیه

نتیجه‌گیری

ایالات متحده برای مهار روسیه و جلوگیری از ظهور قدرت روسیه در سطح منطقه‌ای و جهانی، با این کشور درگیر شده است و یکی از این حوزه‌های درگیری، حوزه اروپای شرقی است. ایالات متحده با اتکا به ابزارهای قدرت ویژه جنگ ترکیبی علیه روسیه در اروپای شرقی در حال مهار روسیه است. افزون‌براین، روسیه و اتحادیه اروپا، پس از حمله روسیه به گرجستان در سال 2008 و بحران اوکراین در سال 2014، با چالش‌های امنیتی‌ای روبه‌رو شده‌اند. روسیه که پیش از بحران، به‌عنوان شریک راهبردی اتحادیه اروپا مطرح بود، پس از بحران اوکراین — که در نتیجه برنامه مهار روسیه، توسط ایالات متحده برای گسترش ناتو و اتحادیه اروپا به‌وجود آمد — میان روسیه و اتحادیه اروپا

رقابت و درگیری رخ داد. کشورهای بزرگ اتحادیه اروپا (مانند ایتالیا، فرانسه، و آلمان) که مرز مشترکی با روسیه ندارند، پس از بحران اکرین نیز روابط اقتصادی دوجانبه خود با روسیه را بهبود و گسترش دادند، اما در قالب اتحادیه اروپا و به‌ویژه تحت تأثیر جنگ هیبریدی ایالات متحده علیه روسیه در اروپای شرقی، به تحریم‌های اتحادیه اروپا علیه روسیه پایبند ماندند.

چالش امنیتی ایالات متحده و روسیه، چالشی ترکیبی است و با توجه ابزار قدرت دو طرف، نوع چالش امنیتی‌ای که یکی از دو طرف برای رقیب ایجاد می‌کند، متفاوت است. روسیه با به‌کارگیری ابزار قدرت نظامی و اطلاعاتی (جنگ الکترونیک) قادر به ایجاد چالش و تهدید برای ایالات متحده و متحدان این کشور است، اما ایالات متحده با ابزار قدرت اطلاعاتی، سیاسی، اقتصادی، توان ایجاد چالش و پاسخ‌گویی به روسیه را دارد. یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری و تعمیق و تداوم چالش‌های امنیتی میان روسیه و اتحادیه اروپا، حضور ایالات متحده در اروپای شرقی و گسترش ناتو (به‌عنوان ابزاری برای مهار روسیه) است. ایالات متحده برای جلوگیری از افزایش قدرت روسیه در اروپای شرقی، در این منطقه حضور دارد. ابزارهای مورد استفاده ایالات متحده برای تعمیق چالش‌های امنیتی میان روسیه و اتحادیه اروپا عبارتند از: ابزار نظامی، اقتصادی، سیاسی، مدنی، و اطلاعاتی، که ابزارهای اطلاعاتی، اقتصادی، و سیاسی، مهم‌ترین و مؤثرترین ابزارهای ایالات متحده برای تشدید و تداوم چالش‌های امنیتی روسیه و اتحادیه اروپا به‌شمار می‌آیند.

پژوهش حاضر نشان داد که ایالات متحده از ابزارهای اطلاعاتی، اقتصادی، سیاسی، مدنی، و نظامی، برای مهار روسیه و تعمیق چالش‌ها و تعارض‌های امنیتی میان روسیه و اتحادیه اروپا بهره گرفته است. جنگ ترکیبی ایالات متحده، به‌ویژه در حوزه اروپای شرقی و همچنین، در سطح مناطق راهبردی دیگری مانند خاورمیانه، در حال گسترش است و به‌نظر می‌رسد، ابزارهای پنج‌گانه جنگ ترکیبی بتوانند موازنه قوا در اروپای شرقی و مناطق راهبردی دیگر جهان را به‌گونه‌ای عمیق و گسترده، دگرگون کنند؛ از این‌رو، بهتر است که کشورهای رقیب ایالات متحده، خود را برای این شیوه نوین جنگ ایالات متحده با رقبایش آماده کنند.

منابع

- Adomeit, H. (2019). Eugene Rumer and Richard Sokolsky: *Thirty Years of US Policy Toward Russia: Can the Vicious Circle Be Broken?* Washington, DC: The Carnegie Endowment for International Peace, Juni 2019. SIRIUS-Zeitschrift für Strategische Analysen, 3(4), 422-423.
- Aje, O. O., & Chidozie, F. (2017). Us-russia relations: challenges and implications for global security.
- Alireza Samoudi , (2021). Russian Hybrid War in European Countries; Why and How, *Journal of Strategic Studies*, 23(3), 173-204. (In Persian).
- Averre, D. (2016). The Ukraine Conflict: Russia's Challenge to European Security Governance. *Europe-Asia Studies*, 68(4), 699-725.
- Averre, D. 2009. "Competing Rationalities: Russia, the EU and the 'Shared Neighbourhood'." *Europe-Asia Studies* 61 (10): 1689-1713.
- Averre, D. 2016. "The Ukraine Conflict: Russia's Challenge to European Security Governance." *Europe-Asia Studies* 68 (4): 699-725
- Bachmann, S. D. and Gunneriusson, H. (2015). Russia's hybrid war in the east: The integral nature of the information sphere. *Georgetown Journal of International Affairs*, Fall 2015, pp. 198-211
- Barack Obama, "Statement by the President on Actions in Response to Russian Malicious Cyber Activity and Harassment" (speech, *Washington, DC*, December 29, 2016), Retrieved from: <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/2016/12/29/statement-president-actions-response-russian-malicious-cyber-activity>
- Bērziņš, J. (2015). A New Generation of Warfare. *Per Concordiam*, 6(3), 24-40.
- Cullen, P. J., & Reichborn-Kjennerud, E. (2017). MCDC Countering Hybrid Warfare Project: *Understanding Hybrid Warfare. A Multinational Capability Development Campaign project*, London.
- Dearden, Lizzie (2018). Russia claims it could have been in interests of Britain to poison Sergei Skripal, *The Independent*, Retrieved from: <https://www.independent.co.uk/news/world/europe/sergei-skripal-latest-salisbury-poisoning-attack-russia-nerve-agent-sergei-lavrov-a8284766.html>
- DeBardeleben, J. (2009). The impact of EU enlargement on the EU-Russian relationship. *Resurgent Russian and the West: The European Union, NATO and Beyond*. Dordrecht, The Netherlands: Republic of Letters Publishing.
- Dempsey, Judy (2018, Judy Asks: Is Russia Europe's Biggest Threat? Retrieved from: https://carnegieeurope.eu/strategieurope/75608?fbclid=IwAR0CJJh6CKaiQyFG6-AvrJZ_bP_u-1-o20uaEh0QbNdTWOWxXzBvmMxkATM

- Di Giovanna De Maio e Nicolò Sartori(2018), Le Relazioni tra Italia e Russia, *iai.it*, Retrieved from: https://www.iai.it/sites/default/files/pi_a_0144.pdf
- Eshel, T. (2016). Russia Plans to Deploy Anti-Satellite Airborne Laser Weapons. *Defence Update*. Retrieved from: https://defense-update.com/20160926_a60.html
- France Diplomatie, Présentation: <https://www.diplomatie.gouv.fr/fr/dossiers-pays/russie/relations-bilaterales/presentation>.
- Fred Kaplan (2016). "How the United States Learned to Cyber Sleuth: The Untold Story," *Politico Magazine*, March 20, Retrieved from: <http://www.politico.com/magazine/story/2016/03/russia-cyber-war-fred-kaplanbook-213746>
- Galeotti, M. (2014). The 'Gerasimov doctrine' and Russian non-linear war. *Moscow's Shadows*, 6(7), 201.
- Hahn, G. M. (2017). Ukraine Over the Edge: Russia, the West and the "New Cold War". McFarland.
- Hinz, Julian (2018). German business concerns take a back seat over Russia sanctions, *Financial Times* Retrieved from: <https://www.ft.com/content/d6785134-3f2a-11e8-b7e0-52972418fec4>
- Hoffman, F. G. (2009). *Hybrid warfare and challenges*. National Defense Univ Washington Dc Inst For National Strategic Studies.
- http://carnegieendowment.org/files/6-29-16_Weiss_and_Nephew_Sanctions.pdf
- Isaac Arnsdorf and Elana Schor(2016), "ExxonMobil helped defeat Russia sanctions bill," *Politico*, December 18, Retrieved from: <https://www.politico.com/story/2016/12/exxon-mobile-russia-sanctions-rex-tillerson-232770>
- Kagan, F. W., Bugayova, N., & Cafarella, J. (2019). Confronting the Russian Challenge: A New Approach for the US. *Institute for the Study of War*.
- Kanet, R. E. (Ed.). (2017). *The Russian challenge to the european security environment*. Springer International Publishing.
- Korybko, A. (2015). *Hybrid Wars: the indirect adaptive approach to regime change*. The People's Friendship University of Russia
- Larivé, M. H. A., & Kanet, R. E. (2013). The Return to Europe and the Rise of EU-Russian Ideological Differences. *Seton Hall J. Dipl. & Int'l Rel.*, 14, 125 .
- Majid Rohidehboneh, Hossain Karimifard & Seyed Taghi Mirmehdipor, (2020). Security relations between the major powers (Russia and the United States) in the post-Soviet security complex before and after the Ukraine crisis, *A Quarterly Journal World Politics*, 9(2), 231-264. (In Persian).
- Marocchi, T. (2017). EU-Russia relations: Towards an increasingly geopolitical paradigm. *Heinrich Boll Stiftung*, July, 3, 2017.

- Matthew C. Weed, U.S. International Broadcasting: Background and Issues for Reform, R43521 (Washington, DC: Congressional Research Service, December 15, 2016), Retrieved from: <https://fas.org/sgp/crs/row/R43521.pdf>
- Ministère de l'économie et des finances Website, 24ème édition du Conseil économique, financier, industriel et commercial franco-russe (CEFIC) Retrieved from: <https://www.tresor.economie.gouv.fr/Articles/2018/12/27/24eme-edition-du-conseil-economique-financier-industriel-et-commercial-franco-russe-cefic-17-decembre-2018>
- NATO, "NATO releases satellite imagery showing Russian combat troops inside Ukraine," August 28, 2014, Retrieved from: http://www.nato.int/cps/en/natohq/news_112193.htm
- Neistat, O. (2018). The Countering America's Adversaries through Sanctions Act 2017, the Trump Administration and Bureaucratic Drift. *Penn Journal of Philosophy, Politics & Economics*: Vol. 13 : Iss. 1 , Article 3.
- Orlova, V. V. (2020). US–Russia Relations in the Last 30 Years: From a Rapprochement to a Meltdown. In *30 Years since the Fall of the Berlin Wall* (pp. 117-138). Palgrave Macmillan, Singapore.
- Paul, C., & Matthews, M. (2016). The Russian "firehose of falsehood" propaganda model. Rand Corporation, 2-7.
- Pomerleau, M. (2016). Congress set to elevate CYBERCOM to unified combatant command. C4ISR Net, December, 1.
- Perry, B. (2015). Non-linear warfare in Ukraine: The critical role of information operations and special operations. *Small Wars Journal*, 14, 1-30 .
- Pezard, S. (2018). European Relations With Russia: Threat Perceptions, Responses And Strategies In The Wake Of The Ukrainian Crisis. *RAND Corporation Santa Monica United States*.
- Pifer, S. (2015, March). US-Russia Relations in the Obama Era: From Reset to Refreeze?. In *OSCE Yearbook 2014* (pp. 111-124). Nomos Verlagsgesellschaft mbH & Co. KG
- Rebecca M. Nelson, U.S. Sanctions on Russia: Economic Implications, R43895 (Washington, DC: Congressional Research Service, February 4, 2015), 6, Retrieved from: <https://www.fas.org/sgp/crs/row/R43895.pdf>
- RT France Website, Macron se veut confiant quant à l'avenir des relations économiques franco-russes, Retrieved from: <https://francais.rt.com/economie/51032-macron-poutine-evoquent-relations-economiques-saint-petersbourg>
- Russell , Martin (2018), US-Russia relations Reaching the point of no return? 2018. Retrieved from: https://www.europarl.europa.eu/thinktank/de/document.html?reference=EPRS_BRI%282018%29628230
- Rutland, P. (2017). Trump, Putin, and the Future of US-Russian Relations. *Slavic Review*, 76(S1), S41-S56.

- Samp, L. S. (2017). *Recalibrating US Strategy toward Russia: A New Time for Choosing*. Rowman et Littlefield Publishers.
- Sanger, D. (2016). Shadow brokers leak raises alarming question: Was the NSA hacked. *New York Times*. Retrieved August, 17, 2016: <https://www.nytimes.com/2016/08/17/us/shadowbrokers-leak-raises-alarming-question-was-the-nsa-hacked.html>
- Shlapak, D. A., & Johnson, M. W. (2016). Reinforcing deterrence on NATO's eastern flank: Wargaming the defense of the Baltics. *RAND Arroyo Center Santa Monica United States*.
- Smith, J., & Twardowski, A. (2017). The future of US-Russia relations. Center for a New American Security.
- Smith, N. R. (2020). A Four-Dimensional Neoclassical Realist Framework. In *A New Cold War?* (pp. 9-23). Palgrave Pivot, Cham.
- Sputnik Website, Quali paesi hanno espulso diplomatici russi Retrieved from: <https://it.sputniknews.com/infografica/201803285827558-paesi-espulso-diplomatici-russi>
- Srinivas, J. (2017). Changing Russian Foreign Policy in a Multipolar World. *International Journal of Research in Social Sciences*, 7(9), 340-35
- Sydney Freedberg (2016), "Army's New Rapid Capabilities Office Studies Electronic Warfare Boost," *Breaking Defense*, July 1, Retrieved from: <http://breakingdefense.com/2016/07/armys-new-rapid-capabilities-office-studies-electronic-warfare-boost>
- Trenin, D. (2018). Russia and Germany: From Estranged Partners to Good Neighbors. Carnegie Moscow Center, June.
- U.S. Department of Defense, The Department of Defense Cyber Strategy, April 2015, 3-6 Retrieved from: https://archive.defense.gov/home/features/2015/0415_cyber-strategy/final_2015_dod_cyber_strategy_for_web.pdf
- Weiss, A. S., & Nephew, R. (2016). The role of sanctions in US-Russian relations. Carnegie Endowment Task Force White Paper. Retrieved from:
- Wither, J. K. (2016). Making Sense of Hybrid Warfare. *Connections: The Quarterly Journal*. 15(2), 73-87.
- Wood, D. (2016). 2016 Index of US Military Strength (*Washington, DC: The Heritage Foundation*, 2015), 8 .
- World Bank Group. (2016). *Russia Economic Report, No. 36, November 2016: The Russian Economy Inches Forward-Will that Suffice to Turn the Tide?*. World Bank. Retrieved from: <https://documents.worldbank.org/en/publication/documents-reports/documentdetail/424231478762595715/the>

نوع مقاله: پژوهشی

ساخت بندی تصویر ملت؛ دیپلماسی فرهنگی نروژ و جذابیت بین المللی

آرش بیداله‌خانی¹

تاریخ دریافت: 1399/01/05؛ تاریخ پذیرش: 1400/02/30

چکیده

در چشم انداز توسعه ای، کشورهای جذاب و ثروتمند دنیا، مرکز آمال و آرزوهای سیاستمداران، نخبگان، سرمایه‌گذاران، و کارآفرینان و مرکز توجه مردم عادی دنیا هستند. ثروت، به خودی خود، جذابیت، ارتقا، شهرت مثبت، و برند بین المللی می‌آورد. ثروت پیوسته به فرهنگ و مکان جغرافیایی، می‌تواند مبنای طرح‌ریزی مثبت ایده‌های بین المللی و توسعه‌ای برای افزایش شهرت مثبت کشورها و مبنای هویتی و فرهنگی آن‌ها باشد و آن‌ها را به مرکز توجه جهانی تبدیل کند. منطقه اسکاندیناوی، یکی از مکان‌هایی است که جغرافیای ثروت و توسعه آن، ادراک مثبت این منطقه را افزایش داده است. نروژ، یکی از کشورهای این منطقه است که امروز، جذابیت و محبوبیت بالایی در سطح نظام بین المللی دارد. نام و برند نروژ، حامل فرایندهای ذهنی و ادراکی است که این کشور کوچک را محبوب و جذاب می‌کند. تمرکز اصلی این مقاله بر مبنای تصویر سازی و شهرت مثبت نروژ در نظام بین الملل، از طریق ابزارهای دیپلماسی فرهنگی، است. بر همین اساس، پرسش اصلی این پژوهش این است که «فرهنگ، چه نقشی در ساخت برند و تصویر ملی نروژ دارد؟» مقاله، با تشریح فعالیت‌ها و ابتکارهای مهم سیاست‌گذارانه دیپلماسی فرهنگی نروژ در یک چشم انداز تاریخی و بر مبنای روش واکاوی تحلیلی، بر این نکته تأکید می‌کند که نروژ، با وجود ضعف‌های مهم ژئوپلیتیکی و مساحت کوچک، توانسته است با بهره‌گیری از فرهنگ، و از طریق ابزارهای دیپلماسی فرهنگی غیردولتی، برندینگ، و تصویر جذاب و شهرت بین المللی مثبتی را در نظام بین الملل کسب کند. مدیریت نهادمند و سیاست‌گذارانه و استفاده درست از فرهنگ باز و تساهل‌گرای نروژی — که ترکیبی از فرهنگ منطقه نوردیک است — سبب افزایش جذابیت و ادراک مثبت نروژ در نظام بین الملل شده است.

واژگان کلیدی: نروژ، برند، دیپلماسی، فرهنگ، اسکاندیناوی

1. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
Beidollahkhani@um.ac.ir

Nation Image Construction; Norwegian Cultural Diplomacy and International Attraction

Arash Beidollahkhani¹

Abstract

From the development perspective, the richest countries are the center of the aspirations of politicians, elites, investors, entrepreneurs and etc. Moreover, they are at the center of ordinary people's attention. The wealth linked to culture and geographical location can be the basis for positively projecting international and development ideas to increase the positive reputation of countries and their identity and cultural foundations and make them the center of global attention and attraction. The Scandinavian region is one of the places where the geography of wealth and its development have increased its positive perception. Norway is one of the countries in the region that today has a great attraction and popularity at the international level. Norway's name and branding carry the mental and perceptual processes that make this small country popular and attractive. The main focus of this paper is on the fundamentals of Norway's branding and positive reputation in the international system through cultural diplomacy tools. By describing the important actions and initiatives of Norwegian cultural diplomacy which planned through policymakers in a historical perspective, the paper emphasizes that Norway, despite its significant geopolitical weaknesses and small size, has been able to achieve a positive international branding and positive international reputation in the international system through the positive use of culture. Policy-driven management and the proper use of open and tolerant Norwegian culture, which is part of Nordic culture, has increased Norway's attractiveness and positive perception at the international system.

Keywords: Norway, Brand, Diplomacy, Culture, Scandinavia

1. Assistant professor of Political science Faculty of law and Political science, Ferdowsi university of Mashhad, Mashhad, Iran
Beidollahkhani@um.ac.ir

مقدمه

فرهنگ، یکی از مؤلفه‌های مهم کشورها برای بهر سمیت شناخته شدن و افزایش جذابیت در سطح بین‌المللی است. راهبرد تصویر سازی فرهنگی در کشورهای اسکاندیناوی، در طول تاریخ، بر تعداد محدودی از ارتباطات و تعاملات بین‌المللی متمرکز بوده است. امروزه نروژ، یکی از قوی‌ترین بازیگران بین‌المللی است که نقش مهمی در ارتقای صلح بین‌المللی دارد؛ این درحالی است که فرهنگ نروژی در طول تاریخ، کمتر در سطح بین‌المللی شناخته شده است. نروژ، یکی از بازیگران مهم فرهنگی در سطح بین‌المللی و الگوی صلح و گفت‌وگو و خلق‌کننده بسیاری از ابتکارهای صلح بوده است. در گذشته، نروژی‌ها از الگوی فرهنگی و بین‌المللی «انزوای زیبا»^۱ استقبال می‌کردند و از آن راضی بودند. زندگی در یک منطقه جغرافیایی خاص و ایزوله شده و سرو سامان یافتن بدون دردسر امور، از جمله اهداف نروژی‌ها در گذشته بوده است. فرهنگ نروژی در گذشته، جزء فرهنگ‌های سنتی و بسته منطقه اسکاندیناوی بوده و بر همین اساس، تعاملات کمتری با فرهنگ‌های مناطق دیگر اروپا داشته است. ثروت طبیعی گسترده نروژ (از جمله نفت) و جمعیت کم، این کشور را از جهان خارج از منطقه نوردیک، بی‌نیاز کرده بود. بخش زیادی از روابط خارجی و تعاملات بین‌المللی نروژ تا اواخر دهه ۱۹۶۰، با کشورهای منطقه نوردیک و اسکاندیناوی انجام می‌شد. در سال‌های منتهی به ۲۰۰۰، نخبگان نروژی با همراهی وزارت امور خارجه این کشور، فرهنگ را به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی جذابیت این کشور در سطح بین‌المللی، وارد سند چشم‌انداز راهبردی سیاست خارجی و دیپلماسی این کشور کردند. یکی از دلایل این کار، این بود که در شرایط کنونی جهانی شدن، زندگی در انزوا و بدون ادغام، اتحاد، و ائتلاف با یک گروه خاص، ناممکن شده است.

نروژی‌ها پس از جنگ جهانی دوم، به اهمیت فرهنگ در گسترش تصویر مثبت از این کشور واقف شده‌اند و اکنون، جهت‌گیری اصلی زندگی و الگوی فرهنگی نروژ، به‌سوی همکاری‌های بین‌المللی ساخت‌بندی شده است. راهبرد روابط خارجی و دیپلماتیک کشورهای اسکاندیناوی و نوردیک، به‌ویژه نروژ، برپایه تعداد محدودی از روابط خارجی گسترده و کیفی، جهت‌گیری شده است. این مسئله، به‌معنای این است که این کشورها، شرکای راهبردی‌ای در سطح نظام بین‌المللی

1. Beautiful Isolation

ندارند و در روابط با کشورهای دیگر، بی‌طرفی گسترده‌ای را مدنظر قرار می‌دهند. باین‌حال، در چند سال گذشته، نروژ تلاش کرده است تا روابط بین‌المللی و دیپلماتیک خود را بر مبنای فرهنگ و اقتصاد، با طیف وسیعی از کشورها (به‌ویژه کشورها و مناطقی که پیش از انتخاب این راهبرد، علاقه‌ای به گسترش روابط با آن‌ها نداشت) گسترش دهد. نروژ، پس از جنگ جهانی دوم، با طراحی راهبردهای فرهنگی و استفاده از مؤلفه‌های نرم‌افزاری، تصویر مثبت و جذابیت بین‌المللی خویش را افزایش داده است. یکی از دلایل موفقیت در این کار، سیاست‌گذاری‌های راهبردی مدبرانه و تأکید اساسی بر بازسازی هویت نروژی و برندینگ نروژ در خارج از این کشور بوده است. بر همین اساس، مقاله حاضر با استفاده از چارچوب نظری شش ضلعی سیمون آنهولت، و وام‌گیری یکی از مؤلفه‌های این الگو، یعنی فرهنگ، نقش فرهنگ را در تصویرسازی و شهرت مثبت نروژ در نظام بین‌الملل، از طریق ابزارهای دیپلماسی فرهنگی، بررسی کرده است. پژوهش حاضر با نگاهی به نقش فرهنگ و ابزارهای دیپلماسی نروژی، مؤلفه‌های اساسی دیپلماسی فرهنگی و مبانی برندسازی و جذابیت مثبت این کشور را تجزیه و تحلیل کرده و سرانجام، بر مبنای فرضیه خود، تأکید می‌کند که نروژ، با وجود مشکلات پرشماری که کشورهای کوچک در نظام بین‌المللی دارند، از طریق سیاست‌گذاری نهادمند و شفاف و استفاده حداکثری از مؤلفه‌های مثبت فرهنگ نروژی، توانسته است، جذابیت و وجهه مثبت بین‌المللی خود را گسترش دهد و بر همین مبنا، ادراک دیداری و شنیداری برندینگ نروژ را به سوی جذابیت و مثبت بودن هدایت کند. روش پژوهش حاضر، مبتنی بر واکاوی تحلیلی است. بر همین اساس، ابتدا ضمن تشریح ساختار مفهومی پژوهش، تاریخچه سیاست خارجی و دیپلماسی نروژ و همچنین، بافت و ساخت هویت و فرهنگ نروژی را بررسی می‌کنیم و سپس، اقدامات سیاست‌گذارانه و ابزارهای دیپلماسی فرهنگی نروژ — که برگرفته از فرهنگ این کشور و منطقه نوردیک هستند — را تشریح خواهیم کرد.

1. پیشینه پژوهش

مفهوم برندینگ ملت و تصویرسازی ملی، ارتباط وثیقی با شهرت بین‌المللی کشورها دارد. این حوزه میان‌رشته‌ای در یک دهه اخیر، گسترش یافته است. عوامل و مؤلفه‌های گوناگونی در تصویرسازی یک کشور نقش دارند که یکی از این عوامل، فرهنگ است. در زمینه تصویرسازی ملی

و برندینگ کشورهای نوردیک و همچنین، دیپلماسی فرهنگی آن‌ها، منابع و مقاله‌های گوناگونی وجود دارد که در ادامه به برخی از آن‌ها به‌عنوان پیشینه پژوهش، اشاره می‌کنیم.

سیمون آنهولت^۱، نخستین و مشهورترین نظریه‌پرداز این حوزه است. او با کتاب «هویت رقابتی، مدیریت جدید برند برای شهرها، مناطق، و ملل» بحث در مورد برندینگ ملت را آغاز کرده است. الگوی شش ضلعی وی در این کتاب، از الگوهای مشهور در زمینه محاسبه برندینگ و تصویر ملی کشورها است. این شش ضلع عبارتند از: گرد شگری، سیاست، دیپلماسی عمومی، اقتصاد، مهاجرت، و صنعت. آنهولت، برند کشورها را با استفاده از این شش شاخص بررسی کرده است. (Anholt, 2007: 23-33)

یکی دیگر از آثار مطرح در این زمینه، کتاب دیگر آنهولت با عنوان «مکان‌ها، هویت، تصویر، و شهرت» است. وی در این کتاب، با بررسی برند کشورهای گوناگون، تأکید می‌کند که مکان و جغرافیای هر کشور، هویت، تصویر، و شهرت خاصی به آن کشور می‌بخشد. (Anholt, 2010)

یکی از مقاله‌های مهم در این باره به زبان فارسی، مقاله «شورای نوردیک و سیاست‌گذاری ساخت تصویر ملی و برندینگ بین‌المللی؛ دریچه خوشبختی به جهان معاصر» نوشته آرش بیدالله‌خانی است که در مجله «مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی» چاپ شده است. بیدالله‌خانی با استفاده از الگوی نظری برندینگ و تصویر سازی ملی، چرایی برند و تصویر مثبت کشورهای عضو شورای نوردیک، از جمله نروژ، سوئد، فنلاند، و دانمارک را تجزیه و تحلیل کرده است. وی فرایند ساخت تصویر ملی و بین‌المللی این کشورها را مبتنی بر یک اجماع نانوشته می‌داند که برآمده از فرهنگ منطقه اسکاندیناوی و پیگیری سیاست‌گذاری نهادی در زمینه تصویر سازی منطقه‌ای و ملی از طریق شورای نوردیک و نهادهای تخصصی تصویر سازی ملی در کشورهای این منطقه است. (Beidollahkhani, 2017: 75)

همچنین، بیدالله‌خانی و کهرآزه در مقاله دیگری با عنوان «شورای نوردیک؛ مبانی منطقه‌گرایی توسعه‌محور اجتماعی بر مبنای ادراک و تصویر سازی مثبت جهانی» که در مجله «مطالعات توسعه اجتماعی ایران» چاپ شده است، پنج محور یا هدف توسعه‌ای را بنیاد تصویر سازی مثبت از این

1. Simon Anholt

منطقه در دنیا می‌داند و برهمین اساس، تأکید می‌کند که هدف هویتی سیاست‌گذاری در این کشورها، نه ملی، بلکه بین‌المللی است و این هدف، به‌سوی برند شدن تمام ابعاد زندگی این کشورها در سطوح توسعه‌ای گوناگون جهت‌گیری شده است. (Beidollahkhani and Kahraze, 2018:79)

افزون بر این، منابع متفاوتی نیز به زبان انگلیسی درباره موضوع دیپلماسی و برندینگ نروژ وجود دارد که یکی از آن‌ها مقاله «مدیریت شهرت ملی و دولت رقابتی؛ مورد نروژ و دانمارک»، نوشته اسوین ایوار آنجل و مادمس مورداشت¹ است. این نویسندگان با استفاده از الگوی نظری برندینگ ملت، برنامه‌های اعتبارسنجی و شهرت ملی و بین‌المللی دولت‌های دانمارک و نروژ را در طول سال‌های 2005 تا 2010 تجزیه و تحلیل کرده‌اند. مبنای اصلی این مقاله، بافت رقابتی ساخت‌بندی شهرت و اعتبار بین‌المللی در عصر جهانی‌شدن است. (Ivar angel and Mordhorst, 2015:187)

یکی دیگر از منابع موردنظر، کتاب «تاریخ دیپلماسی عمومی و برندینگ ملت در کشورهای بالتیک و نوردیک»، نوشته لوئیس کلرک، نیکولاس گلاور، و پال جردن² است. نویسندگان در این کتاب -- که به‌صورت مجموعه مقالات چاپ شده است -- دیپلماسی عمومی و فرهنگی کشورهای نوردیک و بالتیک را با رویکردی تاریخی بررسی کرده‌اند. فصل دوم این کتاب، تاریخچه و اقدامات دفتر روابط فرهنگی نروژ در دوران پس از جنگ سرد را واکاوی کرده است. (Clerc, Glover and Jordan, 2015)

درباره بحث‌های نظری ساخت تصویر ملی و برندینگ نیز کتاب الکساندر بومان³ با عنوان «اندازه‌گیری تصویر کشور، تئوری، روش، و تأثیرات»، یکی از منابع مهم این حوزه پژوهشی به‌شمار می‌آید. بومان در این کتاب، ضمن بررسی الگوهای گوناگون نظری و تکنیکی اندازه‌گیری شهرت و تصویر ملی کشورهای گوناگون در اذهان مخاطبان بین‌المللی، تأثیرات مثبت و منفی نهادی و غیرنهادی تصویر یک کشور را بر هویت ملی بررسی کرده است. (Buhmann, 2016)

1. Svein Ivar Angell and Mads Mordhorst

2. Louis Clerc, Nikolas Glover and Paul Jordan

3. Alexander Buhmann

عنوان مقاله دیگری در این باره، «مدل‌های اسکاندیناویایی دیپلماسی» نوشته مارتین مارکوسن^۱ است که در کتاب «راهنمای سیاست اسکاندیناوی» منتشر شده است. مقاله تأکید می‌کند که تصویرسازی کشورهای اسکاندیناوی، از جمله نروژ، با وجود منابع قدرت محدودشان در نظام بین‌الملل و قرارگیری در زمره کشورهای کوچک، موفق بوده است و این کشورها توانسته‌اند با استفاده از منابع گوناگون، برندینگ خود را به گونه‌ای مثبت گسترش دهند. مارکوسن تأکید کرده است که تفاوت الگوی دیپلماسی کشورهای نوردیک، به ابزارها، هزینه، و روش‌هایی بستگی دارد که این کشورها برای ساخت تصویر ملی خود به کار می‌برند. (Marcussen, 2017)

بیشتر منابع یاد شده درباره نروژ، با مبنا قرار دادن سطوح دولتی سیاست‌گذاری، منابع دولتی و اقتصادی، از جمله انرژی و ثروت این کشور، را عامل مهمی در ساخت تصویر ملی نروژ و برندینگ بین‌المللی آن و جهت‌گیری دیپلماسی عمومی فعال آن در سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای صلح عنوان کرده‌اند. این مقاله با مبنا قرار دادن فرهنگ نروژی و سطوح گوناگون آن، که برگرفته از فرهنگ منطقه نوردیک-اسکاندیناوی است، فرهنگ را یکی از عوامل و ابزارهای مهم برندینگ و دیپلماسی فرهنگی نروژ در سطح نظام بین‌المللی (از طریق ابزارهای غیردولتی) می‌داند. فرهنگ نروژ، یکی از ابزارهای مهم سازمان‌های غیردولتی نروژ برای تصویرسازی مثبت از این کشور در دنیا است. بر همین اساس، این پژوهش نقش فرهنگ را در تصویرسازی ملی نروژ بررسی خواهد کرد.

۲. ساختار مفهومی پژوهش

۲-۱. برندینگ ملت و الگوی نظری آنهولت؛ چارچوب‌شناسی مفهومی و ساخت‌بندی مطالعاتی

برندینگ ملت، به فرایندهای ساخت، بازسازی، و به‌روز شدن تصویر یک ملت با استفاده از مزیت‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی یک کشور، برای به‌روز کردن هویت ملی و رقابتی کردن آن در عصر جهانی شدن ساختاری اشاره دارد. در عصر جهانی شدن، ساخت دولت-ملت دیگر فعالیتی داخلی به‌شمار نمی‌آید. امروزه قرار گرفتن دولت در فضایی جهانی و ساخت تصویر آن در این فضا، همگن بودن اقدامات داخلی و بین‌المللی دولت را به عاملی ضروری

1. Martin Marcussen

تبدیل کرده است. برهمین اساس، رابطه بین سیاست، اقتصاد، و نمادهای فرهنگی، به عنصری بنیادین برای ساخت یک ملت تبدیل شده است. دنیای امروز، دنیای تصویرها و ایماژنری است. ایماژها و ادراک‌های دیداری و شنیداری همراه با آن‌ها، حرف‌های زیادی را برای مخاطبان به همراه دارند (Buhmann, 2016: 45-46).

رقابت مردم عادی جهان برای دسترسی به نام و گذرنامه یک کشور معتبر، اهمیت مسئله تصویر و برندینگ ملت را نشان می‌دهد. امروزه جهان به بازاری بزرگ تبدیل شده است. پی‌شرفت سریع جهانی شدن، به این معنا است که هر کشور، شهر، و منطقه باید برای سهم خود از بازار در زمینه مصرف جهانی، کسب و کار، اوقات فراغت، گردشگری، کارآفرینی، دانشجویان، رویدادهای بین‌المللی و ورزشی، رویدادهای تجاری-فرهنگی، و... با نقاط دیگر جهان به رقابت بپردازد و در این زمینه، توجه و احترام رسانه‌های بین‌المللی، دولت‌های دیگر، و مردم نقاط گوناگون دنیا را به خود جلب کند (Anholt, 2007: 36).

اندیشه برندینگ ملت، نخستین بار توسط سیمون آنهولت، پژوهشگر مشهور این حوزه و مشهورترین نظریه پرداز حوزه برندینگ ملت و تصویرسازی، در سال 1996 ابداع شد. او در توضیح نظریه خود به این نکته اشاره می‌کند که امروزه هر مکانی بر روی زمین، تصویر خاص خود را در چشم مردم مناطق دیگر جهان دارد و این تصویر، خواه ناخواه بر پایه فرایندهای دیداری و ادراکی خاص و بر مبنای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و تجاری به آن مکان نسبت داده شده است (Aronczyk, 2013).

این تصویر، گاهی منفی و گاه نیز مثبت است و زمانی غیرتاریخی و گاهی غیرواقعی است، اما به هر روی، وجود دارد (Anholt, 2010: 12). تأکید بر تازگی استفاده از این کلمه و خاص بودن هر کاربرد آن، به ویژه درباره کلمه ملت، یکی از ویژگی‌هایی است که آنهولت همواره بر آن تأکید می‌کند. البته او درباره استفاده از کلمه برند، بسیار محتاط است، زیرا نگران ادراک منفی و بار مالی-تجاری‌ای است که با آوردن این کلمه به ذهن می‌رسد. او نشان می‌دهد که چگونه کلمه برند و برندینگ، بیش از اینکه یک مفهوم خاص داشته باشد، یک استعاره است که به انتقال حس، فکر، و ادراک دیداری کمک می‌کند (Anhlot, 2010: 75). الگوی شش ضلعی سیمون آنهولت، به عنوان یکی از نخستین نظریه پردازان این حوزه، از جمله الگوهای مشهوری است که امروزه برای شکل‌دهی به شاخص

کشورهای خوب^۱ در دنیا به کار می‌رود. نظریه شش ضلعی^۲ آنهولت، برپایه برند ملی و هویت رقابتی، بر شش مؤلفه گوناگون بنا شده است که هریک از این محورها نیز به‌نوبه خود، زیرمجموعه‌ها و عوامل پرشماری را دربر می‌گیرند. وی در ابتدای کار، این نظریه را از کتاب اولیه‌اش در سال ۲۰۰۳، با عنوان «عدالت برند جدید، حرکت صعودی به سوی برند جهانی»^۳ استخراج کرد. این پژوهش، پنج مؤلفه را به‌عنوان شاخص‌های برندینگ ملی و به‌مثابه هسته مرکزی راهبرد برندینگ ملی، مطرح کرده است که عبارتند از: ترویج گردشگری، جذب سرمایه‌گذار، صادرات برند، سیاست خارجی، و فرهنگ. به‌نظر آنهولت، این شاخص‌ها، مرکز ثقل گسترش تصویر ملت به‌شمار می‌آیند. این پنج مؤلفه، به «شاخص پنتاگون» معروف شده‌اند (Anholt, 2003).

آنهولت در کتاب بعدی خود با عنوان «هویت رقابتی: مدیریت برند جدید برای ملت‌ها، شهرها، و مناطق»^۴، این الگورا در قالب شاخص شش ضلعی^۵ برندینگ ملت کامل کرد. این شش ضلع، نشان‌دهنده شش مسیر طبیعی ارتباطات جهانی برای کشورها هستند. این شش ضلعی را به‌عنوان شاخص آنهولت در شکل شماره (۱) مشاهده می‌کنید. کتاب «هویت رقابتی» وی برپایه تحلیل این شش ضلع در زمینه شهرت بین‌المللی کشورها و مفهوم هویت رقابتی شکل گرفته است (Anholt, 2007). آنهولت در مقاله‌های دیگرش با تحلیل گسترده‌تر این شش ضلعی و ترکیب آن‌ها، کشورهایی را که در زمینه برند ملی موفق بوده‌اند، کشورهای دارای هویت رقابتی می‌داند. وی هویت رقابتی و برندینگ ملی کشورها را برپایه این شش ضلع تحلیل کرده است.



شکل ۱. الگوی شش ضلعی سیمون آنهولت

1. Good Country Index
2. Hexagon
3. Brand New Justice: The Upside of Global Branding
4. Competitive Identity: The New Brand Management for Nations, Cities and Regions
5. Hexagon Nation Branding Index

فرایند برندینگ ملت، به صورت تلاش برای نوسازی، اصلاح، افزایش، یا بازسازی تصویر موجود یک کشور، برای تبدیل شدن به مفهومی جذاب‌تر و رقابتی‌تر تعریف شده است (Beidollahkhani, 2020: 105). دربارهٔ برندینگ ملت باید به این نکته اشاره کنیم که در تحلیل نهایی، برندینگ ملت و تصویر آن، بخشی از قدرت نرم و پروژه نفوذ بین‌المللی آن کشور است. برندینگ ملی قوی و تصویر مثبت، سبب گسترش حوزه‌های گوناگون کشور و هویت آن به خارج از مرزهایش خواهد شد (Buhmann, 2016: 130). برندینگ ملت، ارتباط تنگاتنگی با ادراک تصویر یک کشور به عنوان یک کلیت یکپارچه دارد. این کلیت، مبنای اساسی درک یک کشور و اقتصاد، سیاست، فرهنگ، و مردم آن در خارج از آن کشور است. بر همین اساس، برندینگ ملت، طرح‌ریزی تصویر ملی بر پایه مؤلفه‌های مبتنی بر مزیت مثبت یک کشور است. تصویر یک کشور، مفهوم‌سازی متقابل و متناظر نگرش‌های خارجی دربارهٔ آن، قلمرو آن، تاریخ و سنت‌هایش، اقتصاد و سیاست، ارزش‌ها و هنجارهایش، فرهنگ عمومی، و سازمان‌های سیاسی آن است که برآمده از اقدامات آن کشور برای طرح‌ریزی و جهت‌دهی به وجهه ملی و شهرت بین‌المللی آن است (Beidollahkhani, 2020: 107).

با توجه به الگوی آنهولت، پژوهش حاضر با انتخاب یکی از شش ضلع موردنظر، یعنی فرهنگ، نقش این مؤلفه و مشتقات آن را در برند شدن و تصویرسازی ملی نروژ از طریق ابزارهای دیپلماسی فرهنگی تجزیه و تحلیل کرده است. بر مبنای این الگوی نظری، امروزه متغیرها و مؤلفه‌های فراوانی در شکل‌گیری برندینگ یک کشور نقش دارند. نروژ یکی از کشورهایی است که ادراک جذابیت آن در نظام بین‌الملل و در ذهنیت دیداری مخاطبان خارجی، مثبت است. علت اصلی این برند و تصویر جذاب و مثبت، مدیریت و سیاست‌گذاری درست نروژ و استفاده حداکثری از عوامل فرهنگی و جهت‌دهی مثبت به مبانی فرهنگی دیپلماسی عمومی این کشور در خارج از آن است. فرهنگ، پایه اصلی برندینگ و تصویر مثبت ملی نروژ و در نتیجه، جذابیت و شهرت مثبت این کشور در نظام بین‌الملل است. در بخش بعدی، جذابیت نروژ را بر پایه مؤلفه‌ها و اقدامات سیاست‌گذارانه این کشور، با توجه به ساخت‌بندی و جهت‌گیری دیپلماسی فرهنگی آن، بررسی و تجزیه و تحلیل خواهیم کرد. مبنای نظری این پژوهش، به کارگیری یکی از ضلع‌های شش ضلعی آنهولت، یعنی ضلع یا مؤلفه فرهنگ، و بررسی نقش این مؤلفه در شکل‌دهی به تصویرسازی ملی

نروژ است. این مقاله به پنج ضلع دیگر الگوی نظری آنهولت ورود نمی‌کند، زیرا بررسی هریک از این مؤلفه‌ها، خود نیازمند انجام پژوهش دیگری است.

3. ساخت‌شناسی ویژگی‌های روابط خارجی نروژ

در سطح بین‌المللی، به‌ویژه در اروپا و ایالات متحده، نروژ، کشوری متفاوت به‌شمار می‌آید. این مسئله عمدتاً به این دلیل است که این کشور، عضو اتحادیه اروپا نیست و جزء کشورهای انگشت‌شماری است که در بسیاری از مواقع، تحت تأثیر بحران‌های مالی اخیر اروپا و جهان قرار نگرفته است (McCallion and Brianson, 2018: 76). موقعیت جغرافیایی این کشور و تاریخ و فرهنگ آن، دارای ویژگی‌های خاصی است که این کشور را به‌سوی الگوهای خاصی از جهت‌گیری بین‌المللی هدایت می‌کند؛ الگوهایی که مشابه کشورهای دیگر نیست. این به‌معنای منزوی بودن نروژ نیست، چون این کشور، ارتباطات بین‌المللی گسترده‌ای با مناطق گوناگون دنیا، از جمله اروپا، آمریکا، آسیا، و حتی آفریقا دارد و این کشورها، در قالب یک منطق دوسویه، تأثیرهای گسترده اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی بر نروژ دارند و نروژ نیز به‌عنوان کشوری کوچک، تأثیر عمیقی بر جهت‌گیری این کشورها دارد (Riste, 2004: 43). بر همین مبنا، امروزه نروژ، یکی از نیرومندترین بازیگران بین‌المللی است که تأثیر زیادی بر مناسبات بین کشورهای مهم و تأثیرگذار دنیا دارد. این کشور، در زمینه ارتقای صلح بین‌المللی، حمایت مالی از کشورهای فقیر و درگیر بحران، و مبارزه با آلودگی و تخریب منابع طبیعی، نقش مهمی دارد.

افزون‌براین، نروژ، عضو ناتو است و عضویت در یک نظام تصمیم‌گیری بین‌المللی، نیازمند به‌عهده گرفتن برخی تعهدات است. نروژ، به‌عنوان عضو سازمان ملل، تأآنجا که ممکن است، از اهداف این سازمان در مورد راهبردهای صلح، حقوق بشر، و مبارزه با فقر پشتیبانی می‌کند (Thorkildsen and Kavli, 2009: 33).

گزارش سال 2015 درباره روابط نروژ با اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که نروژ در مجموع 84 توافق‌نامه با اتحادیه اروپا دارد. این مسئله، سبب اصلاح برخی از قوانین مرتبط با همکاری‌های بین‌المللی در قانون نروژ شده است. این گزارش نتیجه می‌گیرد که نروژ با سه‌چهارم کشورهای اتحادیه اروپا، روابط گسترده‌ای دارد. این کشور، در مقایسه با کشورهای که جزء استثنای اروپا

هستند (مانند دانمارک، انگلستان، و سوئد) و به‌عنوان مثال، ارزش واحد و سیاست امنیتی مشترکی ندارند، نقش گسترده‌ای را برای کشورهای اتحادیه اروپا در روابط خارجی خود در نظر گرفته است. بیشتر کشورهای اسکاندیناوی، تصمیم‌های مهم‌شان را در خارج از اتحادیه اروپا می‌گیرند. نقش شورای نوردیک در تصمیم‌گیری این کشورها بسیار مهم است. از دهه 1960، بحث‌های گسترده‌ای درباره روابط بین‌المللی نروژ با کشورهای اروپایی، در داخل خود نروژ شکل گرفته است (Tanil, 2012: 76). مسئله عضویت این کشور در اتحادیه اروپا، یک مسئله مهم ملی است که هر سال در داخل نروژ بر سر آن بحث، درگیری، ائتلاف، ضدیت، همه‌پرسی، و... شکل می‌گیرد، اما این کشور تا امروز، عضو اتحادیه اروپا نشده است و دورنمای عضویت آن در این اتحادیه، به‌ویژه پس از خروج بریتانیا، نیز مبهم است. در محیط سیاسی نروژ، روند ادغام در اتحادیه اروپا، علاقه‌مندان زیادی ندارد. نروژی‌ها، ابتکار عمل همگرایی در اتحادیه اروپا را امری مثبت می‌دانند، اما تأکید می‌کنند که کشورهای شمالی کوچک در منطقه نوردیک، از جمله نروژ، تمایل کمتری به همگرایی بزرگ با قدرت‌های اروپایی دارند، زیرا نمی‌خواهند در مسائل و بحران‌های جهانی، پیرو قدرت‌های بزرگ باشند و هزینه سیاست‌های اشتباه برخی از این قدرت‌ها را بپردازند (Ausland, 2019: 30).

نروژ پس از جنگ جهانی دوم، جهت‌گیری غربی را در سیاست‌های امنیتی و اقتصادی خود در پیش گرفت. در زمینه سیاست داخلی نیز، هدف اصلی نروژی‌ها، پیوستن به ناتو بود. با این حال، نروژ همیشه بر سر یک دوراهی سخت است. این کشور از یک سو، خواهان حفظ بی‌طرفی سیاسی خود، و از سوی دیگر، در پی رعایت اصول ناتو (به‌منظور بهره‌مند شدن از حمایت این نهاد در زمان‌های حساس) است. افزون‌براین، نروژ از طریق موافقت‌نامه منطقه اقتصادی اروپا¹ و پیوستن به موافقت‌نامه منطقه شنگن² چهار آزادی ویژه این توافقات را اجرایی کرده است. این چهار آزادی عبارتند از: حرکت آزاد مردم، کالاها، خدمات، و سرمایه. در عین حال، از این قوانین و شرایط برای رقابت در بازار اروپا سود می‌برد و به راحتی می‌تواند از بازار سرمایه‌گذاری کشورهای دیگر استفاده کند. این توافق‌نامه‌ها، همچنین، دربردارنده همکاری در عرصه‌های دیگر زندگی اجتماعی، مانند حفاظت از محیط زیست، بیمه، آموزش، فرهنگ، و...

1. European Economic Area (EEA) Agreement

2. Schengen Area Agreement

است. افزون‌براین، نروژ در برخی حوزه‌ها با اتحادیه اروپا همکاری نمی‌کند؛ به‌عنوان مثال، این کشور، موظف به معرفی واحد پول اتحادیه اروپا (یورو) نیست؛ همچنین، در مورد سیاست‌های مربوط به عدالت، امنیت، منابع طبیعی (صنعت نفت و ماهیگیری)، روابط با کشورهای خارج از اتحادیه اروپا، و... موظف به پیاده کردن سیاست یکپارچه و مشترک اتحادیه اروپا نیست. البته نروژ نمی‌تواند در سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی بخش‌های گوناگون اتحادیه اروپا —از جمله در پارلمان، شورا، کمیسیون اروپا، و...— شرکت کند. این مسئله شانس حضور این کشور در تصمیم‌سازی‌های مهم اتحادیه اروپا را کم‌رنگ می‌کند (McCallion and Brianson, 2018: 46). این شرایط، یک ویژگی مثبت به سیاست خارجی نروژ می‌دهد و آن، پیگیری سیاست‌های مستقل از قدرت‌های اروپایی در مورد مسائل مهم جهانی است.

4. فرهنگ و بافتار زندگی و هویت نروژی

فرهنگ، محور اصلی ساخت‌بندی اندیشه‌های ایدئولوژیک نروژی‌ها و سبک زندگی آن‌ها است. فرهنگ نروژی، پیونددهنده اصلی مردم نروژ و عامل وحدت آن‌ها است و نقش بنیادینی در هویت ملی این کشور دارد. فرهنگ نروژی، با هویت ضداستعماری این کشور گره خورده است و ادراک آن، کمی متفاوت با مفهوم مرسوم فرهنگ است. نروژ، به‌عنوان کشوری که همیشه زیر سلطه دیگران بوده است (1)، همواره تمایل شدیدی به اثبات روح نروژی¹ (نوعی هویت ملی فرهنگی) برای رهایی از تحقیر، شکست، و سرکوب تحمیل شده توسط زمینه‌ها و ساختارهای نامطلوب تاریخی داشته است. این مسئله در تاریخ نروژ بسیار تکرار شده است. نروژ در سال 1905، استقلال خود را به‌دست آورد و از سوئد جدا شد. پس از استقلال، کشف دوباره ویژگی‌های هویت و فرهنگ نروژی (چیزی که آن‌ها را متفاوت از همسایگان‌شان نشان دهد) از اهداف اساسی ملی حکومت‌های نروژ بوده است. برهمین اساس، ناسیونالیسم نروژی، رشد گسترده‌ای داشته و گروه‌های سیاسی راست‌گرا، بسیار بر آن تأکید دارند (Kolas, 2017: 522). با در نظر گرفتن این مسئله، امروزه و در عصر جهانی شدن، یکی از مسائلی که اندیشمندان نروژی در مورد آن بحث می‌کنند، چالش ناسیونالیسم نروژی و مسئله مهاجرت است. مهاجرت، بخش زیادی از پدیده‌ای که نروژی‌ها آن را «روح نروژی» می‌نامند، را

1. Norwegian Spirit

به‌خطر انداخته است. بر همین اساس، مخالفت‌ها با مهاجرت در نروژ بسیار شدید است و یکی از دلایل اساسی مخالفت با پیوستن به اتحادیه اروپا، مسئله مهاجرت و هزینه‌های آن برای فرهنگ و هویت ملی نروژی است. مسئله مهاجرت و برخورد آن با ناسیونالیسم نروژی، یک معضل بحران‌ساز را در فرهنگ نروژی‌ها به‌وجود آورده است. از یک سو، این کشور، پشتیبان جدی حقوق بشر و صلح است و بنابراین، پذیرش کمک به مهاجران را یک وظیفه اخلاقی می‌داند و از سوی دیگر، گسترش مهاجرت، سبب ترس از دست رفتن هویت ملی، فرهنگ، و سنت‌های نروژی می‌شود و این مسئله، هویت ملی نروژی‌ها را به‌خطر می‌اندازد. با وجود این، در سال‌های اخیر، از طریق آموزش و بحث‌های شهروندمحور، هویت و ناسیونالیسم نروژی، ابعادی ترکیبی پیدا کرده است و بر همین مبنا، از شدت مخالفت با مهاجرت کاسته شده است (Buxrud and Fangen, 2017: 777).

مهربانی¹، نقطه تمرکز ارزش‌های محوری فرهنگ نروژی است. ارزش‌های سوسیال-دموکراتیک مانند برابری و حقوق بشر و ترکیب آن با ارزش‌های مسیحی، سبب شکل‌گیری هویت ترکیبی شهروندان کشورهای نوردیک و ایجاد حس همساز و همگرایی شده است و این امر، به پذیرش تساهل‌گرایانه مهاجران کمک کرده است. بر پایه هویت ملی نروژی، طبیعت، نمادی از قدرت، استمرار، صبر، و سادگی است. تمدن‌ها می‌توانند نابود شوند و انسان به‌عنوان یک موجود اجتماعی، می‌تواند بدنهاد، خودخواه، و پیچیده باشد و مسیر اشتباهی را دنبال کند، اما طبیعت، همیشه غالب، خالص، و استوار است و بر همین اساس، همزیستی با طبیعت، انسان‌ها را از گام نهادن در مسیر اشتباه باز می‌دارد. این مسئله، بنیان همگرایی و هماهنگی سیاست‌های رفاه و توسعه در نروژ با محیط زیست و طبیعت و ارزش معنوی بالای طبیعت در این کشور است. به همین سبب، این کشور از یکی از بکرترین و ناب‌ترین طبیعت‌های قاره اروپا برخوردار است. محیط زیست و طبیعت، بخشی از اعتقادات ارزشی و هویت ملی نروژی‌ها است و بر همین اساس، بسیار به آن احترام می‌گذارند. نروژ، یکی از کشورهایی است که رتبه بالایی در حفظ و اهمیت دادن به محیط زیست در دنیا دارد و اهمیت محیط زیست در این کشور، به‌هیچ‌رویی، تبلیغاتی و نمایشی نیست (Eckersley, 2015: 187).

1. Kindness

فرهنگ نروژی، با حضور مهاجران، بسیار ترکیبی و باز شده و این مسئله، زنگ خطر را برای محافظه‌کاران این کشور به صدا درآورده است. در سال 2013، یکی از اعضای حزب ترقی¹ نروژ، از انتخاب خانم هادیا تاجیک² پاکستانی‌الاصل به‌عنوان وزیر فرهنگ نروژ انتقاد کرد، زیرا به‌زعم وی، او نمی‌توانست از فرهنگ و روح اصیل نروژی دفاع کند (Angell, 2015: 6). این موضوع، اهمیت مسئله فرهنگ را در جامعه نروژ نشان می‌دهد.

نای ادعا می‌کند که برخی از کشورها، تمام فعالیت‌های دیپلماسی عمومی خود را از طریق اقدامات عملی و نه اشاعه و ترویج انجام می‌دهند (Nye, 2011: 141-142). نروژ، نمونه خوبی برای اثبات این ادعا است. این کشور، تنها 5 میلیون نفر جمعیت دارد، فاقد یک زبان بین‌المللی یا فرهنگ فراملی است، موقعیت مرکزی‌ای ندارد، مرکز اصلی سازمان‌ها یا نشان‌های بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی یا عضو اتحادیه اروپا هم نیست (Marcussen, 2017: 249)؛ بااین‌حال، توانسته است فراتر از منابع و امکانات خود و موقعیت و جایگاهش، با تمرکز بر یک پیام بگانه، یعنی نروژ به‌عنوان طراح ابتکارات صلح، نقش مهمی در گسترش ابعاد مثبت برندینگ این کشور و مدیریت شهرت بین‌المللی آن در بین مخاطبان خاص ایفا کند (Browning, 2015: 139). فعالیت‌های مربوط به این حوزه، ازجمله میانجیگری در درگیری‌های خاورمیانه، سریلانکا، کلمبیا، فلسطین، اسرائیل، سودان، و تأمین بودجه کمک‌های بزرگ برای برقراری صلح و مشارکت حداکثری در مأموریت‌های صلح سازمان ملل، ازجمله شواهد مهم این امر هستند. وضعیت نروژ، نشان می‌دهد که چگونه یک کشور کوچک می‌تواند از طریق نقش‌آفرینی مثبت دیپلماتیک، سبب ایجاد و گسترش نوعی فرهنگ دیپلماتیک و ابتکاری صلح شود و در بلندمدت، زمینه‌های تقویت تصویر و نقش مثبت خود در امور بین‌المللی را فراهم کند. در بخش بعدی، دیپلماسی فرهنگی نروژ و مؤلفه‌های بنیادین گسترش جذابیت و برندینگ بین‌المللی این کشور را بررسی خواهیم کرد.

5. نقش فرهنگ در دیپلماسی عمومی و برندینگ مثبت نروژ: چشم‌اندازی تاریخی

در چند سال گذشته، توسعه فناوری و دموکراتیک‌سازی رسانه‌ها باعث شده است که سیاست خارجی نروژ، بر تصویر نروژ در خارج از مرزهای این کشور تمرکز کند. وزارت امور خارجه این

1. Progress Party

2. Hadia Tajik

کشور، دیپلماسی عمومی را این‌گونه تعریف می‌کند: «بهبود درک متقابل، ایجاد زمینه‌های تماس طولانی‌مدت، و تقویت پیوندها و روابط بین‌کشوری در زمینه‌های مختلف» (Ausland, 2019: 30). ترویج فرهنگ نروژی پس از جنگ جهانی دوم، یکی از هدف‌های مهم وزارت امور خارجه این کشور بوده است. دیپلماسی فرهنگی نروژ، برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت. در دهه 1950، توافق‌های دوجانبه گوناگونی با دولت‌های مختلف امضا شد؛ دولت‌هایی که برخی از آن‌ها، پیش از پایان جنگ، در جبهه دشمن قرار می‌گرفتند. در دو دهه گذشته، نروژ سرمایه‌گذاری زیادی برای ارتقای وجهه مثبت بین‌المللی خود انجام داده است. وزارت امور خارجه، بازیگر اصلی این کشور برای هماهنگی سازی فعالیت‌های دیپلماتی فرهنگی است. سازمان‌های دیگری مانند سازمان بازدید نروژ¹ و نوآوری نروژ یا نوراد² (آژانس توسعه) نقش مهمی در ترویج فرهنگ نروژ در خارج از کشور دارند (Sverdrup, 2016: 89). یکی از مشکلات نروژ در حوزه شناسایی فرهنگی در محیط بین‌المللی، مسئله شناسایی این کشور به‌عنوان بخشی از کلیت فرهنگی منطقه نوردیک در کنار کشورهای دیگر اسکاندیناوی است؛ به‌عنوان مثال، در بسیاری از موارد، این کشور مانند کشورهای دیگر اسکاندیناوی، با سرما، رنگ پوست سفید، و موهای بلوند شناسایی می‌شود. پس از جنگ جهانی دوم، سه کشور اسکاندیناوی (دانمارک، نروژ، و سوئد) به‌همراه فنلاند و ایسلند، به‌عنوان بخشی از کشورهای شمالی (نورن یا نورد³)، کنوانسیون فرهنگی اروپا را امضا کردند. این کنوانسیون، نقش مهمی در همکاری‌های فرهنگی بین کشورهای اروپایی داشته است. کشورهای نوردیک، نماینده یک گروه ویژه همگن، و درعین حال متفاوت هستند. تمام این کشورها، دارای دولت رفاهی، سطح خدمات اجتماعی بسیار پیشرفته، سطح بالای آموزش، قوانین اساسی مشابه، و پیرو شاخه مارتن لوتر مذهب پروتستانسیسم هستند. بااین‌حال، این پنج کشور، گاهی در زمینه روابط خارجی، دفاعی، و اقتصادی، سیاست‌های ناسازگاری را دنبال می‌کنند.

در دوران جنگ جهانی دوم، هریک از پنج کشور نوردیک، به‌سوی سه اردوگاه مختلف سوق یافتند و برخی از آن‌ها در دو جبهه مخالف و متخاصم قرار گرفتند. میراث فرهنگی کشورهای نوردیک، به‌عنوان یک دارایی ارزشمند مشترک در نظر گرفته می‌شود، زیرا این میراث، متعلق به دوران

1. Visit Norway

2. Innovation Norway or NORAD

3. Noreen or Norden

پیش از تعیین مرزهای ملی است و به همین سبب، به عنوان پایه مشترک همه فرهنگ‌های ملی این منطقه در نظر گرفته می‌شود. این فرهنگ، یکی از عوامل اصلی همگرایی سیاسی سطح بالا در این منطقه است (Marcussen, 2017: 245).

پیش از شروع جنگ جهانی دوم، نمایندگان کشورهای نوردیک، در نشست‌های در کپنهاگ، به توافق‌هایی در زمینه مبادلات فرهنگی و آموزشی و همچنین، آموزش زبان دست یافتند، اما با شروع جنگ، این توافق‌ها به مرحله اجرا نرسید. با این حال، در سال 1946، دومین نشست وزیران آموزش و پرورش در سوئد برگزار شد. در این جلسه، در مورد تشکیل کمیسیون فرهنگی نوردیک تصمیم‌گیری شد و سپس، مقرر شد که هر کشور، دو عضو را در این کمیسیون منصوب کند.

یک سال بعد، نخستین جلسه این کمیسیون در اسلو برگزار شد. نکته جالب درباره کمیسیون یادشده، عدم دخالت دولت‌ها یا نهادهای حاکمیتی کشورهای عضو بود. این جلسه‌ها، توسط نهادهای مدنی و استادان دانشگاه اداره می‌شدند و همین ویژگی، سبب تثبیت آن‌ها شد (Carta and Higgott, 2020: 149). این کمیسیون، پیش‌زمینه‌های شکل‌گیری شورای نوردیک را فراهم کرد و سرانجام، شورای پارلمانی نوردیک در سال 1952 به منظور افزایش قدرت این کمیسیون فرهنگی تشکیل شد. هدف اولیه این شورا، حل مسائل مربوط به همکاری بین کشورهای نوردیک در زمینه‌های گوناگون و به شینه سازی امنیت کشورهای این منطقه بود. کمیسیون فرهنگی کشورهای نوردیک در سال 1954 بازسازماندهی شد و بر همین اساس، دو عضو پارلمان هر کشور و یک نماینده ویژه، به این کمیسیون اضافه شدند (Beidollahkhani and Kahrazeh, 2018: 83).

این کمیسیون، کار خود را به سه بخش تقسیم کرد. بخش نخست، مربوط به آموزش عالی، بخش دوم، برای آموزش عمومی، و بخش سوم، برای آموزش بزرگسالان و هنر بود. بر این مبنا، مقرر شد که هر هیئت ملی، یک دبیرخانه دائمی در کشورهای نوردیک تأسیس کند. در سال 1962، توافق‌نامه هلسینکی امضا شد. این توافق‌نامه نیز یک معاهده همکاری بین کشورهای نوردیک بود که معاهدات پیشین را تقویت می‌کرد. بر همین اساس، معاهده هلسینکی، همکاری‌ها در زمینه قضایی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و ارتباطات را گسترش داد (Ackrén, 2019: 239)؛ به عنوان مثال، در بند 8 این معاهده آمده است که تمام کشورها موظف هستند، بخشی از برنامه آموزشی در مدرسه‌ها را به آموزش زبان، فرهنگ، و شرایط عمومی اجتماعی کشورهای دیگر نوردیک اختصاص دهند. بند 9 این توافق‌نامه

نیز بر تعاملات و مبادله دانشجو تأکید می‌کند. براساس این بند، همه کشورهای نوردیک باید برای دانشجویان کشورهای دیگر این منطقه (بدون در نظر گرفتن کشوری که دانشجو از آن آمده است) کمک مالی در نظر بگیرند و امتحان‌های نهایی در بعضی از مقاطع با کشورهای دیگر این منطقه مشترک باشد. براساس بند 12 نیز همکاری در حوزه پژوهش باید به‌سوی تأسیس صندوق مشترک بین‌دانشگاهی پیش برود. در بند 13 نیز تأکید شده است که به‌منظور حمایت از تلاش‌ها و توسعه فرهنگی، طرف‌های متعاقد باید آموزش‌های مردمی نوردیک را در زمینه ادبیات، هنر، موسیقی، تئاتر، فیلم، و زمینه‌های فرهنگی دیگر ارتقا دهند (Carta and Higgott, 2020: 140-141). این بند ها و برخی موارد دیگر، نشان‌دهنده پیوندهای فرهنگی و بین‌منطقه‌ای کشورهای نوردیک هستند.

کمیسون نوردیک در سال‌های نخست شکل‌گیری خود، تأثیر چشمگیری بر روابط فرهنگی کشورهای عضو داشت، زیرا این روابط، توسط نهادهای مدنی غیردولتی ایجاد شده و گسترش پیدا کرده بود و برهمین مبنا، توسط آن‌ها پیگیری می‌شد. کشورهای نوردیک، از جمله کشورهایی هستند که سازمان‌های غیردولتی، نقش مهمی در کوچک‌ترین ابعاد زندگی آن‌ها دارند؛ بنابراین، در کوچک‌ترین مناطق این کشورها نیز نهادهای مدنی و غیردولتی فعال هستند. این نهادها، میانجی بین مردم و سازمان‌های دولتی هستند. پس از جنگ جهانی دوم، انجمن‌های مدنی سوئد و دانمارک، برای هزاران کودک نروژی و فنلاندی زیان‌دیده از جنگ، دیدارهایی را با خانواده‌های سوئدی و دانمارکی ترتیب دادند تا این کودکان بتوانند از امکانات آموزشی و غذایی سوئد و دانمارک بهره ببرند (Popa, 2015: 41). در آن زمان، سوئدی‌ها و دانمارکی‌ها منابع غذایی بیشتری از همسایگان خود داشتند و از آن‌ها ثروتمندتر بودند. افزون‌براین، کشورهای این حوزه، برای حمایت از مبادلات فرهنگی، صندوق فرهنگی نوردیک را ایجاد کردند. همچنین، شورای نوردیک از طریق کمیته فرهنگی ویژه‌ای، انجام فعالیت‌های خاصی را برای تقویت همکاری‌های فرهنگی آغاز کرد؛ به‌عنوان مثال، این شورا از سال 1962، هر ساله جایزه ویژه‌ای را برای نویسندگان برتر منطقه نوردیک در نظر می‌گیرد. افزون‌بر حوزه ادبیات، این شورا هر دو سال یک‌بار، جایزه مشابهی را به آثار برتر حوزه موسیقی اهدا می‌کند.

نسخه اصلاح‌شده موافقت‌نامه فرهنگی بین کشورهای نوردیک در سال 1971، ساختار اصلاح‌شده‌ای از پیمان همکاری‌های نوردیک بود. این نسخه، سبب گسترش و تحکیم شورای پارلمانی کشورهای نوردیک شد. شورای نوردیک، باعث به‌وجود آمدن ابزارهای قدرتمندی برای ارتباطات و

استحکام روابط فرهنگی بین کشورهای نوردیک شد و بیشتر توافق‌نامه‌ها و معاهده‌های پیشین، در این شورا ادغام شدند؛ بنابراین، فرهنگ، از عوامل اصلی به وجود آمدن شورای نوردیک (متشکل از کشورهای شمال اروپا از جمله منطقه اسکاندیناوی) بوده است. پیمان کشورهای نوردیک، سرمایه‌گذاری ترکیبی و مشترک این کشورها در زمینه فعالیت‌های فرهنگی را افزایش داده و سبب هماهنگی و همگرایی فرهنگی بیشتری شده است. رخدادهای دوره جنگ جهانی دوم و پس‌از آن، نشان‌دهنده یک تجربه جمعی برای کشورهای نوردیک به طور عام و افزایش ظرفیت‌های فرهنگی کشور نروژ، به طور خاص بوده است (Abram, 2018: 90). این همکاری‌های فرهنگی، باعث ایجاد و توسعه دیپلماسی فرهنگی و همگرایی گسترده بین نروژ و کشورهای این منطقه شد که تا پیش از آن، در زمینه تعاملات بین‌المللی به شدت منزوی بودند. به این ترتیب، فرهنگ و ارزش‌های مشترک کشورهای نوردیک باعث گسترش توجه به این مؤلفه در روابط خارجی و دیپلماسی عمومی این کشورها شد. پس از تثبیت فرهنگ و گسترش نقش آن در سیاست‌گذاری خارجی و دیپلماتیک این کشورها، نروژ تصمیم به خلق نهادهای سیاست‌گذاری ای گرفت که وظیفه ایجاد، بازسازی، و گسترش تصویر مثبت و مدیریت شهرت بین‌المللی این کشور را به عهده داشتند. در بخش بعدی، بازیگران سیاست‌گذار و مؤلفه‌ها و اقدامات اصلی دولت نروژ در زمینه دیپلماسی فرهنگی و برندسازی ملی را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

6. سیاست‌گذاری نهادمند و کنش‌ها و ابتکارهای تأثیرگذار فرهنگی

در طول جنگ سرد، نروژ به دلیل موقعیت جغرافیایی اش (هم‌مرز بودن با روسیه در قطب شمال) مورد توجه ایالات متحده و اعضای دیگر ناتو بود و به همین سبب، اهمیت راهبردی یافته بود، اما پس از پایان جنگ سرد، این کشور تاحدودی منزوی شد و موقعیت راهبردی آن نیز تحت تأثیر قرار گرفت (Danielsen, 2017: 319). این وضعیت، یکی از ضعف‌های بنیادینی است که دیپلماسی نروژ را به چالش می‌کشد. بر همین مبنا، برخی از اندیشمندان، پس از جنگ سرد به این کشور لقب «کشور ناپدید و نامرئی»¹ داده‌اند که یکی از دلایل این امر، جمعیت کم و اهمیت کم فرهنگی و اقتصادی، فقدان جذابیت زبانی، نداشتن برندینگ ملی و بین‌المللی، و فقدان هویت مستحکم نروژی است. به همین سبب، نروژی‌ها در بیشتر مواقع، به عنوان مردم اسکاندیناوی

1. Invisibility

شناخته می‌شدند و زیر سایه هویت ممتاز دانمارکی یا سوئدی بوده‌اند و تشخیص هویت نروژی از هویت سوئدی یا دانمارکی برای خارجی‌ها بسیار دشوار است. بخش زیادی از نمادهای هویتی و فرهنگی این کشور نیز با کشورهای دیگر این منطقه مشترک است (Leonard and Small, 2003: 2). این مسائل، سبب شده است که برخی از اندیشمندان، این کشور را فاقد توان و ظرفیت لازم برای جذب فرهنگی بالا بدانند.

نروژی‌ها، برای تغییر این دیدگاه، اقدام به تغییر و بازسازی تصویر کشورشان در محیط بین‌المللی کرده‌اند. براین اساس، حوزه اصلی برند سازی نروژ و مدیریت شهرت بین‌المللی این کشور، مسئله صلح و اقدامات بشردوستانه بوده است. نروژی‌ها، اکنون خودشان را یک ابرقدرت در حوزه اقدامات بشردوستانه¹ و صلح سازی معرفی می‌کنند (Saxi, 2010: 94). افزون بر این ویژگی، مؤلفه‌های دیگری نیز برند و ادراک تصویر نروژ در خارج از کشور را هدایت می‌کنند که عبارتند از: مردمی که با طبیعت زندگی می‌کنند، برابری طلب هستند، به ارزش‌های بین‌المللی احترام می‌گذارند، با اهداف جهان‌نو هماهنگی پیدا می‌کنند، و روحیه‌ای ماجراجویانه دارند. نقطه تمرکز این ویژگی‌ها، پیوند ایده هویت نروژی با منطقه اسکاندیناوی و فرهنگ آن است (Block, 2019). نروژی‌ها، خود را بیشتر از تمام ساکنان سوئد و دانمارک، اسکاندیناویایی می‌دانند و تأکید می‌کنند که نروژی‌ها، بیشترین نزدیکی را به ویژگی‌های فرهنگ سنتی و تاریخی منطقه اسکاندیناوی دارند. شکل شماره (2)، ویژگی‌های اصلی دیپلماسی فرهنگی نروژ و مبانی تصویرسازی ملی آن را در نظام بین‌المللی نشان می‌دهد.



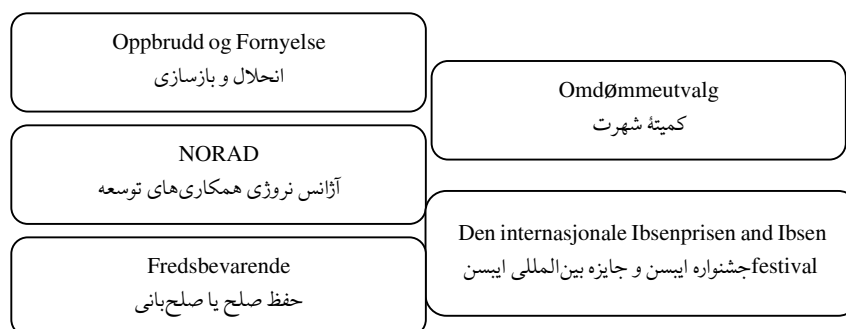
شکل شماره (2). ویژگی‌های (مؤلفه‌های) اصلی دیپلماسی فرهنگی و تصویرسازی نروژ در نظام بین‌المللی

بنابراین، دولت نروژ از دهه ۱۹۶۰، درگیر کمک به کشورهای فقیر، مبارزه برای حقوق بشر، و انجام و گسترش مأموریت‌های حفظ صلح بوده است. نهادهای بین‌المللی، از جمله سازمان ملل، یکی از ابزارهای اصلی نروژ برای مدیریت شهرت بین‌المللی و گسترش برندینگ مثبت فرهنگی و بین‌المللی بوده است. برخی از پژوهشگران، از استعاره «کوله‌پشتی نروژی» برای توصیف رفتار بازیگران نروژی (دولتی و غیردولتی) در فرایندهای یادشده استفاده می‌کنند. این استعاره، زمانی به کار می‌رود که طرفین درگیر در جنگ، برای مذاکره در مورد راه‌حل و صلح دوطرفه، به نروژ دعوت می‌شوند. برپایه این استعاره، از شرکت‌کنندگان در فرایند صلح دعوت می‌شود که در جنگ‌های شمال اسلو قدم بزنند (مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطین که منجر به توافق صلح اسلو در سال ۱۹۹۳ شد)، یا وقت خود را در کلبه شخصی یک نماینده سازمان‌های غیردولتی نروژی بگذرانند (نمایندگان چریک‌های گواتمالا در اواسط دهه ۱۹۹۰) (Papa, 2015: 43). وزارت امور خارجه نروژ، شکل‌های گوناگونی از همکاری‌ها و تبادل اطلاعات را با گروه‌های مختلف جامعه مدنی و اطلاعاتی هماهنگ می‌کند، اما در عین حال، تمایلی به شرکت در بحث‌های عمومی و خبری مربوط به مشخص کردن اولویت‌ها و ارزش‌های سیاست خارجی این کشور ندارد.

وزارتخانه‌های دیگر این کشور نیز برای جلب مشارکت مردم در بحث‌های مربوط به ابتکارات و اولویت‌های سیاسی، به مجموعه گسترده‌ای از سازوکارها متکی هستند. یکی از سازوکارهایی که وزارت امور خارجه نروژ به آن اعتماد کرده است، مشاوره با مردم از طریق همایش‌ها و سخنرانی‌هایی است که تنها گروه‌های برگزیده بازیگران جامعه مدنی به آن دعوت می‌شوند. این وزارتخانه، به دلیل رابطه نامناسب با جامعه داخلی و گروه‌های مدنی، همواره برای به دست آوردن حمایت و ایجاد پایگاه اجتماعی به منظور تأیید فعالیت‌های سیاست خارجی، مجبور است که اطلاعات و سیاست‌ها را با مردم به اشتراک بگذارد (Batora, 2005: 21).

یکی از ابزارهای ارتباط دولت نروژ با گروه‌های گوناگون، اینترنت و وب سایت‌های طراحی شده توسط دولت این کشور است. در این راستا، وزارت امور خارجه نروژ، فعال‌ترین وزارتخانه این کشور در زمینه شفافیت و بارگذاری اسناد گوناگون همکاری‌ها و سیاست‌های مختلف این وزارتخانه بوده است. بارگذاری این اسناد، وب سایت‌های وزارت امور خارجه این کشور را به پربازدیدترین وب‌گاه‌های دولتی تبدیل کرده است. دولت نروژ از سال ۲۰۰۳، با یک طراحی استاندارد، تمام

سفارتخانه‌های این کشور را به یک درگاه متمرکز در نروژ متصل کرده است (Norway.info). این درگاه، اکنون چهره رسمی نروژ را به جهانیان نشان می‌دهد و در سال‌های متمادی، از جمله در سال‌ها 2004 و 2008، جایزه شورای طراحی نروژ را دریافت کرده است. دیپلماسی نروژ به گونه‌ای هم‌زمان، به صورت متمرکز و کورپوراتیستی ساخت‌بندی شده است. وزارت امور خارجه این کشور، هماهنگ‌کننده اصلی شیوه ارائه نروژ در خارج از کشور است (Popa, 2015: 44). براین اساس، مجموعه‌ای از تصویرها و ارزش‌ها که ذات نروژ را به صورت یک هویت نمادین نشان می‌دهند، ترکیب اصلی مدیریت تصویر و شهرت نروژ در خارج از کشور به‌شمار می‌آیند. این تصویرها و ارزش‌ها (صلح، طبیعت، و برابری) مؤلفه‌های نمادینی هستند که در هر جامعه‌ای، خریدار دارند و می‌توانند جذابیت ایجاد کنند. همه بازیگران نروژی (چه دولتی و چه غیردولتی) برای ارتقای ارزش‌های محوری این کشور، یعنی صلح، طبیعت، و برابری، در عرصه بین‌المللی تلاش می‌کنند. گروه‌های نروژی، مرز نمی‌شناهند و به همین سبب، فعالیت‌هایشان برای جهانیان، ارزشمند و جذاب است و بیشتر رژیم‌های سیاسی، مخاطبان عادی، مذاهب گوناگون، و نهادهای بین‌المللی، فعالیت صلح‌محور این کشور و گروه‌های مختلف غیردولتی آن را به رسمیت شناخته‌اند (Taulbee, Kelleher and Grosvenor, 2014b: 41). پنج اقدام و ابتکار مهم، دیپلماسی فرهنگی نروژ در خارج از مرزهای این کشور را هدایت می‌کنند که ابزارهای اصلی برندسازی و مدیریت شهرت و تصویر مثبت نروژ و عامل اصلی افزایش جذابیت این کشور در خارج از مرزهای آن به‌شمار می‌آیند. این پنج عامل را در شکل شماره (3) مشاهده می‌کنید.



شکل 3. ابتکارها و فعالیت‌های سیاست‌گذارانه دیپلماسی فرهنگی دولت نروژ برای تصویرسازی مثبت

در بخش بعدی این ابتکارها و فعالیت‌های نهادی و سیاست‌گذارانه دولت نروژ را برای بازسازی و گسترش دیپلماسی فرهنگی و مدیریت مثبت تصویر ملی و شهرت نروژ در خارج از این کشور، تشریح خواهیم کرد.

6-1. انحلال و بازسازی (2)

برای آگاهی از چگونگی استفاده سیاست خارجی از مفهوم فرهنگ، ابتدا باید به حمایت‌های دولت نروژ از فرهنگ این کشور اشاره کنیم. سیاست فرهنگی دولت نروژ بر پایه اصل «فرهنگ، دارای ارزش است» و فرهنگ، توسعه و ثروت به‌ارمغان می‌آورد، استوار است؛ به‌همین سبب، باید از فرهنگ در برابر تجاری‌سازی محافظت شود (Østerud and Selle, 2006: 40). در سال 1985، پارلمان نروژ، رابطه فرهنگ و سیاست خارجی را در این کشور ساخت‌بندی کرد. در این مرحله، تأکید شد که هدف‌های اصلی نروژ در عرصه سیاست خارجی، تمرکز بر حقوق بشر و سیاست امنیتی هستند. این دیدگاه جدید، کاملاً با شیوه جدید سرمایه‌داری برای انجام همکاری‌های فرهنگی هماهنگی داشت (Sitter, 2015: 270). طرح انحلال و بازسازی، به‌عنوان نقطه تمرکز اصلی وزارت امور خارجه نروژ برای ترویج برنامه تصویرسازی این کشور بین سال‌های 1980 و 1990 با تمرکز بر فرهنگ اجرا شد؛ بنابراین، مفهوم انحلال و بازسازی در زبان نروژی و در ساخت سیاست‌گذاری این کشور، به انحلال برنامه‌های پیشین در حوزه فرهنگی و تصویرسازی ملی و بازسازی برند و تصویر فرهنگ نروژی در خارج از کشور اشاره دارد. این مفهوم به‌عنوان یک چتر سیاست‌گذارانه، فعالیت‌های حوزه‌های دیگر را هدایت می‌کند. این مفهوم و چتر سیاست‌گذارانه در طول دهه 1990 و سال‌های پس‌از آن، به یک سند راهبردی تبدیل شد و هر سال، فعالیت‌های دیپلماسی فرهنگی و برندسازی دولت نروژ بر مبنای آن سنجیده می‌شد. در طول دهه 1990، بحث‌ها و تلاش برای ایجاد راه‌هایی به‌منظور ترویج یک تصویر متحد از نروژ، به‌ویژه در بازی‌های المپیک زمستانی که در سال 1994 به میزبانی شهر لیلهامر¹ برگزار می‌شد، ادامه داشت. بخش رسانه، فرهنگ، و اطلاع‌رسانی دولت نروژ، به دو بخش جداگانه در وزارتخانه جدید فرهنگ تبدیل شد که عبارتند از: بخش فرهنگ و ارائه نروژ، و بخش اطلاعات و مطبوعات (Angell, 2015: 101). هدف اصلی این

1. Lillehammer

طرح، ترسیم نقش فرهنگ در سیاست خارجی و تأکید بر توسعه و اهمیت همکاری‌های بین‌المللی در حوزه فرهنگی و دیپلماسی عمومی بود. در این برنامه، به دولت نروژ پیشنهاد شد که مدیریت همکاری‌های بین‌المللی در حوزه فرهنگی، به‌عده ساختارهای وزارتی نباشد و همکاری‌های فرهنگی، حوزه مستقلی داشته باشند. با موافقت دولت نروژ و همکاری‌های راهبردی نهادهای مدنی غیردولتی، این حوزه مستقل در برنامه نوراد^۱ برای توسعه فرهنگی فعال شد.

۶-۲. نوراد: نهاد نروژی همکاری‌های توسعه^۲

نوراد، در سال ۱۹۶۸ به‌عنوان نهادی برای کمک‌های توسعه‌ای دولت نروژ بنیان‌گذاری شد. یکی از دلایل ضروری ایجاد نوراد، تعهد عمومی دولت نروژ به بهبود و توسعه استانداردهای زندگی نروژی‌ها و زیرساخت‌ها، کشاورزی، و جنبه‌های دیگر اقتصادی این کشور بود. این نهاد، یک سازمان دولتی زیر نظر وزارت امور خارجه نروژ است که در راستای توسعه همکاری‌های بین‌المللی فعالیت می‌کند. حوزه فعالیت این سازمان بسیار گسترده است؛ به‌عنوان مثال، در زمینه مسائل زیست‌محیطی با وزارت محیط زیست و آب‌وهوای نروژ همکاری می‌کند و در حوزه بین‌المللی نیز یک صندوق بزرگ ذخیره مالی دارد که به کشورهای در حال توسعه یا توسعه‌نیافته کمک می‌کند؛ برای نمونه، طرح‌های موفق این سازمان در هند، سبب اشتغال تعداد زیادی از مردم بومی مناطق شرقی این کشور شده است. این کمک‌ها، صنعت و شکسته ماهیگیری شرق هند را احیا کرد و سبب محبوبیت گسترده نروژ در این کشور شد (Norad, 2018).

در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، نوراد نقش مهمی در برنامه‌ریزی و اجرای توافق‌نامه‌های دوجانبه برای کمک به توسعه ایفا کرد. سازوکارهای این سازمان، سبب گسترش وجهه مثبت نروژ به‌عنوان کشوری ثروتمند و خیرخواه شده است. نوراد در سال‌های اولیه فعالیتش، بیشتر بر منطقه آسیا و آفریقا تمرکز کرده بود. پس از دهه ۱۹۹۰، دفاتر این سازمان، در سفارتخانه‌های نروژی ادغام شدند. نخستین طرح نوراد هم‌زمان با ادغام، در نامیبیا اجرا شد که بسیار موفق بود. امروزه این سازمان، یکی از مهم‌ترین سازوکارهای نقش‌آفرینی نروژ در نظام ارتباطات بین‌المللی و کمک به کشورهای در حال توسعه و مسائل مربوط به حقوق بشر، محیط زیست، و صلح است (Berge, 2018: 160).

1. NORAD

2. NORAD (The Norwegian Agency for Development Cooperation)

3-6. حفظ صلح^۱ و صلح‌بانی

حفظ صلح و صلح‌بانی، ازجمله مهم‌ترین عوامل فرهنگی تصویرسازی مثبت نروژی‌ها در نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آیند. بسیاری از روش‌های فعلی صلح‌بانی و حفظ صلح، ریشه‌های عمیقی در تاریخ مسیحیت و رفتار مبلغان مسیحی فرقه‌مارتین لوتر کینگ دارند. از آنجاکه تعداد زیادی از ساکنان منطقه اسکاندیناوی، پیرو آیین لوتریسم هستند، نروژی‌ها، بسیاری از روش‌های لوتریسم در زمینه تبلیغ را گسترش داده‌اند. مبلغان مسیحی نروژی با چشم‌انداز جدید و دانش اجتماعی و جهانی از تجربه‌های گوناگون، عازم سفرهای تبلیغی می‌شدند و این سفرها، تجربه‌های گرانبهایی را برای آن‌ها از مناطق گوناگون دنیا، فراهم آورد (Osterud, 1997: 92). ذهنیت باز جهانی این مبلغان، سبب ایجاد و گسترش طرح جایزه صلح نوبل شد که از سال 1901 در اسلو راه‌اندازی شده است. میانجیگری بین اسرائیل و فلسطین (در سال 1993) نیز یکی از نمونه‌های درخشان تلاش‌های نروژ در راستای حفظ صلح بوده است. راه‌حل این درگیری در خارج از حوزه‌های رسمی تهیه شده بود. در آن زمان، سیاست‌مداران نروژی، اعضای حزب کارگر چپ دولت نروژ، محافل مذهبی، و گروه‌های مدنی، روابط نزدیک و غیررسمی‌ای با هم‌تایان اسرائیلی و فلسطینی خود داشتند. در کنار این موارد، گسترش روابط علمی و دانشگاهی با اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، سبب جلب اعتماد دو طرف شد (Waage, 2007: 160). طرح ایجاد ارتباط مخفی بین فلسطین و اسرائیل و محرمانه بودن این ارتباط در آن زمان، باعث شد که مسیر برقراری صلح نروژی‌ها، «مسیر برگشت اسلو»^۲ نامیده شود. موقعیت جغرافیایی نروژ در شمال اروپا و بی‌توجهی خبری به این کشور، سبب جلب اعتماد دو طرف و ایجاد توافق در سال 1993 شد. توافق‌نامه اسلو، در سال 1993 علنی شد و محتوای آن، دربردارنده ایده‌هایی برای ایجاد آشتی گام‌به‌گام بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها بود (Waage, 2008: 58).

در سال 2002 نیز مشخص شد که نروژی‌ها در مذاکرات صلح بین شورشیان کمونیست و دولت فیلیپین نقش داشته‌اند. افزون‌براین، نقش نروژ در مذاکرات بین کرواسی و یوگسلاوی سابق، صربستان و مونته‌نگرو، دولت کلمبیا و شورشیان فارک نیز اهمیت زیادی داشت (Pisarska, 2016: 61). همچنین، این کشور، نقش مهمی در توافق‌های ایجادشده بین گروه‌های مسلح درگیر در قبرس، سومالی، و سودان

1. Fredsbevarende

2. Oslo Back Channel

داشته است. امروزه، مسئله حفظ صلح و صلح‌بانی، به مهم‌ترین عنصر غرور ملی و ایده مدرن ناسیونالیسم نروژی تبدیل شده است. آفتاب نیمه شب قطبی، طبیعت شگفت‌انگیز، فلات‌ها و دره‌های یخی سرسبز، کشف نفت، و ماهیگیری تحت تأثیر روحیه نوع‌دوستی نروژی‌ها و تمایل به پایان درگیری‌های مسلحانه در سرتاسر جهان قرار گرفته‌اند. بر همین اساس، امروزه برخی، نروژ را پایتخت صلح بین‌المللی¹ می‌دانند (Ackren, 2019: 236). با توجه به کوچک بودن نروژ و نقش کمتر این کشور در صحنه بین‌المللی و بی‌طرفی آن، نروژی‌ها تلاش می‌کنند تا تصویر خودشان را به‌عنوان یک ابرقدرت بشردوست تبلیغ کنند (Browning, 2015: 31). نروژ این کار را از طریق گفت‌وگوهای بین‌المللی با گروه‌های متخاصم و دولت‌های درگیر بحران و همچنین، مشارکت در توسعه مناطق بحران‌زده دنیا انجام می‌دهد. گروه‌های غیردولتی این کشور، از ابزارهای اساسی برای انجام این کار هستند (Henrikson, 2005: 80-83). نروژ امروزه بیشتر به‌عنوان یک قدرت بین‌المللی واسطه، میانجی، و بی‌طرف شناخته می‌شود و به همین دلیل، می‌تواند به راحتی با خطرناک‌ترین گروه‌ها و بحران‌زده‌ترین دولت‌های دنیا به گفت‌وگو بنشیند و بین آن‌ها و دشمنان‌شان، میانجیگری کند. این مسئله، تصویر نروژ را در دنیا بسیار مثبت کرده است. افزون‌براین، تأکید بر ثروت فراوان و صندوق بزرگ ذخیره ارزی این کشور کوچک و کم‌جمعیت، سبب جذاب شدن و جلب توجه و احترام مثبت به این کشور شده است. ثروت، جذابیت می‌آورد و نروژ توانسته است از طریق ثروت، کارکردهای مثبت شهرت بین‌المللی‌اش را گسترش دهد.

4-6. کمیته شهرت

در سال 2004، وزارت امور خارجه نروژ، کمیته‌ای را برای مدیریت، بازسازی، و بهبود شهرت و تصویر نروژ در خارج از کشور بنیان‌گذاری کرد. کمیته شهرت²، متشکل از نمایندگان دولت، صنعت، فرهنگ، و هنر بود. وظیفه این کمیته، تجزیه و تحلیل موقعیت نروژ در نظام بین‌الملل و در ادراک خارجی‌ان و تدوین پیشنهادهای مؤثر به منظور افزایش اهمیت و وجهه مثبت نروژ در سطح نظام بین‌الملل بود (Berge, 2017: 104). تأسیس این بخش، نتیجه یک فرایند طولانی تجزیه و تحلیل مواردی مانند شناخت کم نروژ در سطح بین‌المللی، عدم کاربرد سازوکارهای مشخصی برای به رسمیت شناخته شدن آن، و استفاده از شیوه‌های گوناگون دیپلماسی فرهنگی برای بهبود و مدیریت

1. The International Capital of Peace

2. Omdømmeutvalg

تصویر مثبت این کشور بود. تا پیش از آغاز سده بیست و یکم، نروژ و کشورهای اسکاندیناوی کمتر شناخته شده بودند و برند این کشورها مانند امروز جذاب نبود (Ausland, 2019: 17). رخداد‌های سال‌های اخیر، از جمله تحریم صادرات ماهی یا درگیری با گروه‌های مسلمان در اروپا پس از پخش شخصیت کارتونی و کاریکاتورهای مربوط به حضرت محمد (ص) و بمب‌گذاری‌های پیاپی در نروژ، نشان می‌دهد که دیپلماسی این کشور هنوز آسیب‌پذیر است و باید برنامه‌ریزی راهبردی‌تری را برای مدیریت تصویر بین‌المللی خود انجام دهد. هدف اصلی این کمیته، ایجاد یک برنامه قوی برای ترویج تصویری شفاف و جذاب از نروژ در عرصه‌های بین‌المللی و تقویت زندگی فرهنگی، هنری، صنعت، گردشگری، و نفوذ نرم در سطح بین‌المللی است (Ross, 2019: 16). در میانه دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، نظرسنجی‌ها و پژوهش‌های گوناگونی برای مشخص کردن چگونگی ادراک نروژ در خارج از این کشور انجام شده است. بیشتر این پژوهش‌ها نتیجه گرفته بودند که مردم کشورهای دیگر، چیزهای زیادی از کشورهای اسکاندیناوی، از جمله نروژ، نمی‌دانند، اما تصویر کلی این منطقه در اذهان بین‌المللی، مثبت بود. افزون‌براین، در آن زمان، بیشتر پژوهش‌ها به این نتیجه رسیده بودند که کشورهای اسکاندیناوی، ویژگی‌ها و نقاط قوت یا ضعف خاصی ندارند و کمتر کسی در مورد این کشورها فکر می‌کند یا تلاش دارد با این کشورها پیوند برقرار کند (Berge, 2018: 151).

کمیته شهرت، یک طرح پیچیده است که در ساخت‌دهی جدید به هویت ملی نروژ نیز نقش دارد. این طرح در مورد شناسایی ارزش‌های اصلی جامعه نروژ و روشی که نروژی‌ها خودشان را می‌بینند و با کشورهای دیگر مقایسه می‌کنند، نیز برنامه‌ریزی و تجزیه و تحلیل می‌کند (Taulbee, Kelleher and Grosvenor, 2014a: 56). هدف اصلی و نهایی کمیته یاد شده، افزایش جذابیت نروژ به عنوان یک مقصد گردشگری، سرمایه‌گذاری، و تعاملات راهبردی است. همچنین، این طرح در پی این است که نروژ را مبدأ ارتقای خلاقیت و نوآوری‌های جدید فناورانه و ترویج‌دهنده پژوهش‌های دانشگاهی جدید و هنر و فرهنگ باز، نشان دهد (Cassinger and et al, 2016: 175)؛ هنر و فرهنگی که تابوردایی می‌کند و باعث گسترش خلاقیت و تقویت ظرفیت‌های کار خلاقانه و نوآورانه می‌شود.

۵-۶. جشنواره و جایزه سالانه ایبسن

سال ۲۰۰۶، صدمین سالگرد درگذشت هنریک یوهان ایبسن^۱، نمایشنامه‌نویس و کارگردان مشهور نروژی بود که به پدر سبک درام مدرن مشهور است. دولت نروژ، مراسم صدمین سالگرد درگذشت این نویسنده بزرگ را با برگزاری جشنواره‌های گوناگونی در مناطق گوناگون دنیا، برگزار کرد. تنها در سال ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷، حدود ۸۰۵۹ رویداد گوناگون در ۸۳ کشور دنیا، برای بزرگداشت ایبسن برگزار شد که بیشتر آن‌ها وجهه هنری و فرهنگی داشتند و به‌صورت کنسرت‌ها، برنامه‌های تلویزیونی، تئاتر، سمینار و کنفرانس، فیلم، مهمانی، و... برگزار شدند (Henrikson, 2005: 80-83). ایبسن، یکی از نمادهای اصلی فرهنگ نروژی است. در جشنواره‌های سالانه‌ای که به‌منظور بزرگداشت ایبسن برگزار می‌شود، آثار هنری و ادبی معاصر نروژ در نقاط مختلف دنیا به‌نمایش گذاشته می‌شود. افزون‌براین، از سال ۲۰۰۸ به‌این‌سو، دولت نروژ ابتکار جایزه بین‌المللی ایبسن^۲ را برگزار می‌کند. این جایزه دوسالانه هر دو سال یک‌بار به یک هنرمند برگزیده در حوزه هنرهای نمایشی، از جمله موسیقی، فیلم‌نامه‌نویسی، نویسندگی، کارگردانی، تئاتر، و... داده می‌شود. مبلغ نقدی این جایزه، آن را به یکی از گران‌ترین و ارزشمندترین جوایز دنیا تبدیل کرده است.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که توضیح داده شد، چهار عامل فعالیت‌ها و اقدامات بشردوستانه و صلح‌محور، تأکید سیستمی و قانونی بر برابری اجتماعی و اقتصادی، زندگی با طبیعت، روح ماجراجویانه برآمده از فرهنگ، هویت، و تاریخ گذشته، و ثروت فراوان طبیعی و غیرطبیعی، سبب برند شدن نروژ و گسترش جذابیت و شهرت مثبت این کشور در سطح نظام بین‌الملل شده است. ترکیب و استفاده درست از این ویژگی‌ها با تمرکز بر فرهنگ توسط ابزارهای متفاوت دیپلماسی فرهنگی، باعث کامیابی نروژ در نظام بین‌الملل شده است. امروزه ادراک نروژ در قاره‌های گوناگون، از آسیا گرفته تا آفریقا، مثبت و جذاب است. این جذابیت، نشان‌دهنده ترکیب موفق عوامل و ویژگی‌های راهبردی فرهنگ نروژی و استفاده درست از ابزارهای گسترده برای ترویج تصویر مثبت و برند نروژ در دنیا از طریق دیپلماسی فرهنگی است. استفاده از سازوکارهای گسترده اقتصادی و

1. Henrik Johan Ibsen

2. International Ibsen Award

دیپلماتیک قوی، نروژ را به الگوی بسیار موفق دیپلماسی عمومی و استفاده بهینه از فرهنگ تبدیل کرده است. این کشور امروزه در صدر کشورهایی قرار گرفته است که کمک‌های مالی و غیرمالی توسعه‌ای و انسان‌دوستانه را به همه نقاط دنیا صادر می‌کنند. بخش زیادی از منابع درآمدی این کشور در صندوق توسعه بین‌المللی ذخیره می‌شود؛ صندوقی که در کنار صندوق ذخیره ارزی نروژ، یکی از بزرگ‌ترین منابع مالی دنیا است. هدف این صندوق، ارائه کمک‌های طرح‌ریزی‌شده برای برنامه‌های انسان‌دوستانه در نقاط گوناگون دنیا است. هیچ کشوری به اندازه نروژ و کشورهای دیگر اسکاندیناوی در سطح دنیا در زمینه فعالیت‌های حقوق بشری و انسان‌دوستانه فعال نیست. همین مسئله باعث شده است که نام منطقه نوردیک و اسکاندیناوی با صلح، توسعه، جذابیت، نوع دوستی و رفاه پیوند بخورد. با وجود ضعف‌های نروژ، از جمله مساحت کوچک، منزوی بودن، بی‌طرفی، و تاریخ متفاوت، این کشور در طول سال‌های اخیر توانسته است، نقش مثبتی در صحنه بین‌المللی بازی کند و به یک شریک نیرومند و قابل اعتماد تبدیل شود. بیشتر سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی درگیر فرایندهای صلح و توسعه، با نهادهای نروژی یا دولت نروژ همکاری کرده‌اند و از کمک‌ها و مشاوره‌های این کشور و نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی آن بهره برده‌اند. فعالیت مثبت نروژ در نظام بین‌الملل، به‌ویژه در زمینه حل بحران‌های بین‌المللی، این کشور را به نمونه موفق تبدیل کرده است. این فعالیت‌ها، سبب جذابیت و برندینگ مثبت نروژ در ذهن و ادراک مخاطبان بین‌المللی و شهروندان عادی کشورهای دیگر شده است. رقابت مردم عادی دنیا برای دسترسی به برندینگ، کالاها، یا گذرنامه نروژ، به‌خوبی نشان‌دهنده اهمیت این کشور کوچک و موفق است. ثروت طبیعی نروژ، برخلاف کشورهای ثروتمند دیگری که به منابع زیرزمینی دسترسی دارند، خرج رفاه، صلح، توسعه، و گسترش تصویر مثبت این کشور می‌شود. بر همین مبنا، این کشور، درس‌های توسعه‌ای و نوآورانه زیادی برای کشورهای در حال توسعه، از جمله ایران، دارد. درآمد اصلی نروژ، از منابع انرژی به‌دست می‌آید و با سیاست‌گذاری درست و نگاهی آینده‌نگرانه، صرف هزینه‌های توسعه‌ای و افزایش رفاه و جذابیت بین‌المللی این کشور می‌شود. این مسئله می‌تواند برای سیاست‌گذاران ایران در زمینه فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی، درس‌های زیادی داشته باشد. لزوم نگاه و توجه بیشتر سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی به ابعاد غیردینی فرهنگ ایرانی و استفاده از آن برای جذابیت و بازسازی تصویر و شهرت مثبت ایران در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی، یکی از عوامل مهمی است که می‌تواند به توسعه ایران و صلح منطقه‌ای کمک فراوانی کند.

یادداشت‌ها

1. نروژ در طول تاریخ، همیشه زیر سلطه پادشاهان اسکاندیناوی، از جمله سوئد یا دانمارک بوده و در دوران معاصر، به‌ویژه در زمان جنگ جهانی اول و دوم، بارها توسط نیروهای آلمانی اشغال شده است.

2. این دو مفهوم (Oppbrudd og fornyelse) نقش مهمی در تاریخ اندیشه اجتماعی و سیاسی نروژی‌ها دارند. اندیشه سیاسی و اجتماعی در نروژ، در کنار توجه به مفاهیم دموکراتیک و برابری خواهانه، به بازسازی و بازیابی ابعاد مثبت شخصیت روانی انسان‌ها اعتقاد زیادی دارد. این مفهوم، برگرفته از زندگی نروژی‌ها با طبیعت است. نروژی‌ها، پاییز و زمستان را فصل انحلال طبیعت و بهار و تاحدودی تابستان را فصل بازسازی و بازیابی قدرت طبیعت می‌دانند. بر همین مبنای، در اندیشه نروژی هر انسانی می‌تواند از رفتارهای بد و شکست‌های زندگی و انحلال خود، درس‌های مثبتی بگیرد و دوباره با توان جدیدی برای بازسازی و بازیابی رفتار، زندگی، و آینده خود اقدام کند.

منابع

- Abram, S. (2018). Likhet Is Not Equality: Discussing Norway in English and Norwegian. In: Bendixsen S., Bringslid M., Vike H. (eds) *Egalitarianism in Scandinavia. Approaches to Social Inequality and Difference*. pp: 87-108. London: Palgrave Macmillan.
- Ackrén, Maria. (2019). Diplomacy and Paradiplomacy in the North Atlantic and the Arctic: A Comparative Approach. In: Finger M., Heininen L. (eds) *The Global Arctic Handbook*. Springer, Cham, pp: 235-249.
- Anholt, S. (2007). *Competitive identity: the new brand management for nations, cities and regions*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Anholt, S. (2010). *Places: Identity, Image and Reputation*. Houndmills: Palgrave Macmillan.
- Angell, S. (2015). "The Office for Cultural Relations: Representing Norway in the Post-War Period". In *The Office for Cultural Relations: Representing Norway in the Post-War Period*. Leiden, The Netherlands: Brill | Nijhoff.
- Aronczyk, M. (2013). *Branding the Nation: The Global Business of National Identity*. Oxford: Oxford University Press.
- Ausland, J. C. (2019). *Norway, Oil, And Foreign Policy*, London: Routledge.
- Batora, J. (2005). *Public Diplomacy in Small and Medium-Sized States: Norway and Canada*, Netherlands Institute of International Relations Clingendael.
- Beidollahkhani, A. (2020). Nation branding and national image making: new interdisciplinary perspective for political Science and international relations, "Politics quarterly", vol. 49, Issue 4, Winter, pp. 999-1020 [In Persian]. <https://dx.doi.org/10.22059/jpq.2019.224197.1006992>.
- BeidollahKhani, A., Kahrazeh, Y. (2018). Nordic council: Fundamentals of socialist developmental regionalism based on perception and global positive image-making. *Journal of Iranian social development studies (JISDS)* Vol.10, No. 4 -Autumn. pp: 79-95.
- Berge, O.K. (2018). The Art of Foreign Policy: Aesthetics' Developmental Agency in Foreign Cultural Policy. In: Hylland O., Bjurström E. (eds) *Aesthetics and Politics. New Directions in Cultural Policy Research*. pp:137-164. London: Palgrave Macmillan, Cham.
- Berge, O. K. (2017). *Look to Norway: Current Norwegian foreign cultural policy*, PhD dissertation in Cultural studies, Kongsberg: University of South-Eastern Norway.
- Block, S. (2019). The Humanitarian Superpower Myth: Norwegian shortcomings in response to the refugee crisis, accessible on November 11, Retrived from: <https://crosssection.gns.wisc.edu/2019/11/11/the-humanitarian-superpower-myth-norwegian-shortcomings-in-response-to-the-refugee-crisis/>.
- Browning, C. (2015). "Small-State Identities: Promotions Past and Present". In *Small-State Identities: Promotions Past and Present*. Leiden, The Netherlands: Brill | Nijhoff.

- Buhmann, A. (2016). *Measuring Country Image, Theory, Method, and Effects*, Fribourg: Springer.
- Buxrud, B. and Fangen, K. (2017). Norwegian national day oratory: constructing and reconstructing a national we, *Nations and Nationalism*, 23,(4) pp:770-789.
- Carta, C. and Higgott, R. (2020). *Cultural Diplomacy in Europe: Between the Domestic and the International*, London: Palgrave Macmillan.
- Cassinger, C., Merkelsen, H., Eksell, J. et al. (2016). Translating public diplomacy and nation branding in Scandinavia: An institutional approach to the cartoon crises. *Place Branding Public Diplomacy*, (12) pp: 172–186.
- Danielsen, H. (2017). A military ERP? Military assistance and US public diplomacy in Norway in the early 1950s. *Journal of Transatlantic Studies* volume 15, pages 313–330.
- Eckersley, R. (2015). National identities, international roles, and the legitimization of climate leadership: Germany and Norway compared, *Environmental Politics*. Vol. 25(1) pp: 180-201.
- Henrikson, A.K. (2005). Niche Diplomacy in the World Public Arena: the Global ‘Corners’ of Canada and Norway. In: Melissen J. (eds) *The New Public Diplomacy. Studies in Diplomacy and International Relations*. Palgrave Macmillan, London.
- Kolås, A. (2017). How critical is the event? Multicultural Norway after 22 July 2011, *Social Identities*, 23: (5) pp: 518-532.
- Leonard, M.; Small, A. (2003). *Norwegian Public Diplomacy*, The Foreign Policy Centre, London.
- Marcussen, M. (2017). Scandinavian Models of Diplomacy, in Nedergaard Peter and Anders Wivel (eds) *The Routledge Handbook of Scandinavian Politics*, pp:240-253. London: Routledge.
- McCallion, M.S. and Brianson, A. (2018). *Nordic States and European Integration: Awkward Partners in the North?* London: Palgrave Macmillan.
- Norad (2018). Norwegian Aid Statistics, Retrived from: <https://norad.no/en/front/toolspublications/norwegian-aid-statistics/?tab=geo>.
- Nye, J. (2011). *The Future of Power*, New York: Public Affairs
- Österud, Ö. (1997). Between Realism and ‘Crusader Diplomacy’: The Norwegian Channel to Jericho. In: Cooper A.F. (eds) *Niche Diplomacy. Studies in Diplomacy*. Palgrave Macmillan, London.
- Østerud, Q. and Selle, P. (2006). Power and Democracy in Norway: The Transformation of Norwegian Politics, *Scandinavian political studies*, 29,(1)25-46.
- Popa, T., S. (2015). Norway’s Public and Cultural Diplomacy, *Journal of Global Politics and Current Diplomacy*, No 3, Issue 1: 35-49.

- Pisarska, K. (2016). Norway as a Peace Nation. In: *The Domestic Dimension of Public Diplomacy*. London : Palgrave Macmillan, pp:51-89.
- Riste, O. (2004). *Norway's foreign relations: a history*. Oslo, Universitetsforlaget.
- Ross, John (2019). *The Rise of Little Big Norway*, London: Anthem Press.
- Saxi, H. L. (2010). *Norwegian and Danish Defence Policy: A Comparative Study of the Post-Cold era*, Oslo: Norwegian Institute for Defence Studies.
- Sitter N. (2012). The Nordic Countries: The Causes and Consequences of Variable Geometry. In: Hayward J., Wurzel R. (eds) *European Disunion*. Palgrave Studies in European Union Politics. pp 267-282. London: Palgrave Macmillan.
- Sverdrup, U. (2016). *Nordic Cooperation and the New Geopolitics*, Oslo: Norwegian institute of international affairs.
- Tanil, G. (2012). *Europeanization, Integration and Identity: A Social Constructivist Fusion Perspective on Norway*, London: Routledge.
- Taulbee J.L., Kelleher A., Grosvenor P.C. (2014a). Norway's Approach to Achieving Peace: Structure and Agency. In: *Norway's Peace Policy*. Pp:49-73, New York : Palgrave Macmillan.
- Taulbee J.L., Kelleher A., Grosvenor P.C. (2014b). The Peace Engagement of a Peace Culture: Observations on the National Identity Foundations of Norwegian Foreign Policy. In: *Norway's Peace Policy*. Pp: 23-47, New York: Palgrave Macmillan.
- Thorkildsen, L. H. and Kavli, H. (2009). *Improving Norway's reputation*, Synovate Ltd.
- Waage, H. H. (2008). Postscript to Oslo: The Missing Files. *Journal of Palestine Studies* 38, No. 1: 54–65.
- Waage, H. H. (2007). The 'Minnow' and the 'Whale': Norway and the United States in the Peace Process in the Middle East, 1993–96. *British Journal of Middle Eastern Studies* 34, No. 2: 157–176.

نوع مقاله: پژوهشی

تغییر راهبردهای روسیه در خاورمیانه پساداعش

مهرداد رضاپور^{1*}، احمد شوهانی²

تاریخ دریافت: 1399/04/26؛ تاریخ پذیرش: 1400/03/27

چکیده

راهبردهای روسیه پس از شوروی، به دلیل چالش‌های داخلی آن، دچار افول شده بود و این حالت تا دهه نخست قرن بیست و یکم ادامه داشت، اما با رویداد بهار عربی و ظهور داعشیسم در خاورمیانه، فرصت دوباره‌ای برای نفوذ روسیه در منطقه و احیای جایگاه بین‌المللی آن فراهم شد. هدف این مقاله، که با رهیافت واقع‌گرایی نئوکلاسیک و به روش تبیینی-تحلیلی انجام شده است، بررسی تغییرات راهبردی پارادایم سیاسی-امنیتی و اقتصادی روسیه در خاورمیانه پساداعش است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که روسیه پس از یک دوره بازیابی توان داخلی و حل مسائل درون‌دولتی، به تدریج مناسبات خود را با منطقه خاورمیانه گسترش داده است. بحران سوریه و عراق در دهه دوم قرن بیست و یکم، راه نفوذ بیشتر نظامی-امنیتی، سیاسی، و اقتصادی را برای روس‌ها باز کرد و در رقابت با غربی‌ها، آن‌ها پایگاه و جایگاه خود را در خاورمیانه گسترش دادند؛ به گونه‌ای که بار دیگر خود را به عنوان قدرت بزرگی در عرصه بین‌المللی مطرح کردند. پس از داعش، روسیه با گسترش روابط سیاسی-اقتصادی با کشورهای عربی و غیرعربی خاورمیانه، ائتلاف‌های مختلف، پیمان‌های امنیتی-مستشاری-نظامی، و توافق‌های سیاسی و تجاری، نفوذ خود را گسترده‌تر کرد. نتایج به دست آمده نشان می‌دهند که روسیه پساداعش در صدد ابقای نیروها و تسلیحات و ایجاد پایگاه‌های نظامی بوده و قصد نفوذ پایدارتر و دائمی‌تری را در رقابت با غربی‌ها و هژمونی آمریکا برای کسب منافع سیاسی-امنیتی و اقتصادی بیشتر در خاورمیانه دارد.

واژگان کلیدی: پارادایم سیاسی-امنیتی، اقتصاد، روسیه، داعشیسم، خاورمیانه

1. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور مرکز تهران غرب، (نویسنده مسئول)
meghdad0111@yahoo.com

2. استاد دانشگاه پیام نور، دکترای روابط بین‌الملل
E-mail: kordshoh1975@gmail.com

Strategic Changes in Russia's Politics, Security and Economy in the Post-ISIS Middle East

Mehrdad Rezapour¹, Ahmad Shouhani²

Abstract

After Soviet, the Russia's strategies had declined due to its internal challenges, and continued until the first decade of 21 century, but with occurring Arab Spring and appearance of Daesh in Middle East, there was another opportunity for Russian influence in the region and Its international position Revival. In this article, which was conducted with approach of neoclassical realism and with an explanatory-analytical method, the aim was to study strategic changes of Russian political-security and economic paradigm in post-daesh Middle East. findings showed that after a period of recovering internal power and solving inner governmental problems, the Russia has gradually expanded its relations with Middle East. The crisis in Syria and Iraq in second decade of 21 century opened the door for more military-security, political and economic influence for Russians, and in competition with West, they expanded their base and position in Middle East, as they reasserted themselves as a great power in international arena. after Daesh, Russia extended its influence more by expanding political-economic relations with Arab and non-Arab countries in Middle East and made Different coalitions and Security-advisory-military contracts and political- commercial agreements. The results showed that post-daesh Russia seeks to maintain its forces and weapons to establish military bases, and has desire more stable influence in competition with West and US hegemony for greater political-security and economic benefits in Middle East.

Keywords: Political-security paradigm, Economy, Russia, Daeshism, Middle East

1. M.A. in Political Science- Payame Noor University

2. Assistant Professor Political Science-International Relations, Payam Noor University

مقدمه

منطقه خاورمیانه، همواره یکی از پرتنش‌ترین مناطق جهان بوده و قدرت‌های بزرگ، پیوسته برای نفوذ بیشتر در آن تلاش کرده‌اند. روسیه، یکی از کشورهایی است که همیشه حضورش در منطقه، بحث‌برانگیز بوده است. از گذشته‌های دور تاکنون، عوامل گوناگونی مانند دسترسی به آب‌های گرم، منابع انرژی، منفعت اقتصادی، تمایل به گسترش سرزمین، ایجاد ائتلاف در رقابت با غرب، سلطه و استثمار، و... در تمایل به نفوذ روس‌ها در خاورمیانه نقش داشته‌اند.

در طول جنگ سرد، ناسازگاری شوروی به‌عنوان ضدامپریالیسم و پایین‌تر بودن سطح سلاح‌های نظامی آن نسبت به غرب، دلیل اصلی فاصله گرفتن کشورهای خاورمیانه از این کشور بود. پس از فروپاشی شوروی، سیاست‌های روسیه جدید، مبتنی بر برقراری روابط با اسرائیل و حمایت محتاطانه از آن بود، چون ساکنان بسیاری از جمهوری‌های جنوب-جنوب غربی روسیه، مسلمان بودند و سیاست‌های خارجی یکجانبه روسیه در خاورمیانه، خطر گسترش تروریسم را افزایش می‌داد؛ بنابراین، روسیه با وجود ایجاد روابط با اسرائیل و حمایت از آن، شرکای مهمی در میان کشورهای مسلمان، از جمله ترکیه، ایران، سوریه داشت. با بروز بهار عربی از سال 2010 و به‌ویژه با ظهور داعش در عراق و سوریه، روند گسترش نفوذ روس‌ها در منطقه خاورمیانه تغییر کرد. اکنون، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «راهبرد سیاسی-امنیتی و اقتصادی روسیه در دوره داعش-پس‌داعش خاورمیانه چه تغییراتی داشته و موضع‌گیری و سیاست‌های روس‌ها در منطقه، چگونه رقم خواهد خورد؟»

روش پژوهش حاضر، از نوع تبیینی-تحلیلی است. این پژوهش در پی یافتن روابط علی-معلولی بین متغیرهای گوناگون شکل‌گیری داعش و ایجاد فرصت برای نفوذ و ورود کشور روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی به خاورمیانه است. مسکو در سیاست خود پس از جنگ جهانی دوم، رویکردهای متفاوتی را در پیش گرفته است. البته سیاست‌های روس‌ها، تنها وابسته به ذات و ماهیت خود آن‌ها نبوده و طرف‌های مقابل نیز در شکل‌گیری چنین رویکردهایی نقش داشته‌اند. داعش، راهبردها و موضع‌گیری‌های روسیه را تا حدودی تغییر داد و با ظهور خود، راه نفوذ روسیه را به خاورمیانه (هدفی که روسیه پس از فروپاشی شوروی همواره در پی آن بوده است) هموار کرد.

ائتلافی که با مشارکت کشورهایمانند روسیه، ایران، عراق، و سوریه و با ورود حزب‌الله لبنان شکل گرفت، زمینه رهبری و نفوذ روس‌ها را فراهم کرد. روسیه با حمله هوایی به مواضع داعش، پیاده‌سازی تجهیزات و نیروهای نظامی در سوریه، و ایجاد پایگاه‌های نظامی هوایی و دریایی در این کشور، افزون بر حمایت از حکومت اسد و حفظ منافع خود، حضور نظامی خود را در منطقه تثبیت کرد و گسترش داد (Babazadeh Joudi & Eslami, 2015: 1-2). روسیه به‌خوبی می‌دانست که اگر سوریه با تسلط داعش سقوط کند، دکترین سیاست خارجی‌اش که تا سال ۲۰۲۰ تعریف شده بود، متزلزل خواهد شد، رقبای غربی خواهند توانست به‌طور کامل بر منطقه تسلط یابند، حکومت اسد، به‌عنوان متحد اصلی روسیه در منطقه از بین می‌رود، و همچنین، جایگاه و اعتبار بین‌المللی روسیه، خدشه‌دار خواهد شد؛ بنابراین، با حمله هوایی به مواضع داعش و ورود به سوریه، تلاش کرد تا ضمن تقویت جایگاه بین‌المللی و پایان دادن به انزوای جهانی خود، در مسائل دیگری مانند بحران اکرین و تحریم‌های غربی‌ها نیز دست بالا را داشته باشد و نیز نخستین بار پس از فروپاشی شوروی، تجهیزات و نیروهای نظامی خود را در بیرون از مرزهایش به‌کار گیرد. برخی نیز بر این نظرند که حضور روسیه در رویارویی با داعش و حتی استقرار پایگاه‌های نظامی-هوایی و دریایی در سوریه و سواحل مدیترانه، نتیجه اتحاد و ائتلاف جدید شیعی-ارتدکس، تهران-مسکو، برای رویارویی با غرب و ائتلاف‌های آن‌ها با کشورهای عرب منطقه و ایجاد پیمانی برای مرکزیت جدید قدرت منطقه‌ای و جهانی به خواست ایران و روسیه شکل گرفته و نفوذ روس‌ها را در خاورمیانه، افزایش داده است (Mansoori & Javdani, 2018: 406).

۱. چارچوب نظری و پیشینه پژوهش

نظریه‌های گوناگون روابط بین‌الملل همواره در تلاش برای توجیه ابعاد و زوایای سیاست‌های بین‌المللی بوده‌اند و شاید گزینش تنها یک روش برای توضیح رویدادهای بین‌المللی، پاسخ‌گوی همه مسائل در عرصه بین‌الملل نباشد، اما با دقت در رفتار سیاسی روسیه در گذر زمان، این‌گونه به‌نظر می‌رسد که رهیافت واقع‌گرایی، ابزار مناسب‌تری برای توجیه روابط بین‌المللی این کشور است. در اینجا با تأکید بیشتر بر نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، سیاست خارجی روسیه را پس از ظهور داعش در خاورمیانه بررسی کرده‌ایم.

واقع‌گرایی نئوکلاسیک، با نام گیدئون رز^۱ همراه است. این نظریه برای تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن، روابط بین‌الملل، از نگرش‌های واقع‌گرایی بهره می‌برد، اما برخلاف آن، تنها به ساختار نظام توجه ندارد و برداشت‌های ذهنی و ساختار درونی دولت‌ها را نیز در این حوزه دخیل می‌داند (Mansoori & Javdani Moghaddam, 2018: 387). واقع‌گرایی نئوکلاسیک، مجموعه گسترده‌ای از نیروهای جهان واقعی، مانند ظرفیت دولت‌ها، فشار گروه‌های ذی‌نفع، فرهنگ راهبردی، و شخصیت رهبری را شناسایی کرده است که به عنوان متغیرهای مداخله‌گر بین الزامات سیستمی و رفتار سیاست خارجی دولت‌ها عمل می‌کنند. واقع‌گرایان نئوکلاسیک سه نوع گوناگون از عوامل علی را به عنوان متغیرهای مداخله‌گر شناسایی کرده‌اند که عبارتند از: عوامل تعدیل‌کننده، عوامل مکمل، و علل اصلی (Götz, 2021: 1). این نظریه دو هشدار اساسی را مطرح می‌کند: واکنش‌های دولت به محرک‌های بین‌المللی سراسر نیستند و گام و شکل واکنش یک دولت به عناصر اجتماعی و سیاست‌گذاران آن (که کمربند انتقال بین رویدادهای بین‌المللی و رفتار سیاست خارجی هستند)، وابسته است (Rosa, Benati, 2020: 4). واقع‌گرایی نئوکلاسیک، سه سازوکار مداخله‌گر را که نقش میانجی را بین محرک‌های بین‌المللی و رفتارهای ملی ایفا می‌کنند، تجزیه و تحلیل کرده است: نخست، در سطح فردی، برداشت‌های بیرونی نخبگان سیاسی و تصمیم‌گیرندگان اصلی؛ دوم، در سطح داخلی، فرایند سیاست‌گذاری؛ و سوم، در سطح داخلی و فرایند عملیاتی کردن و اجرای سیاست‌ها (Ripsman, Taliaferro & Lobell: 2016).

برپایه تقسیم‌بندی جک اسنایدر^۲، نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک در دو سطح تهاجمی و تدافعی قابل بررسی است (Moshirzadeh, 2005: 129). در واقع‌گرایی تهاجمی، دولت‌ها به عنوان بازیگر اصلی عرصه بین‌المللی، سیاست‌های بین‌المللی را شکل می‌دهند و برون‌دادهای دولت‌های قدرتمند بر نظام بین‌المللی تأثیرگذار است و سیاست‌های بین‌الملل را صورت‌بندی می‌کند (Ghavam, 2005). اما در واقع‌گرایی تدافعی، امنیت و تهدید، مسئله‌ای مهم است که با توجه به آنارشی نظام بین‌المللی، امنیت یک دولت، مقوله‌ای حیاتی‌تر به شمار می‌آید و با پیشینه‌سازی قدرت، یا حداقل قدرت موردنیاز برای تأمین امنیت، ارتباط دارد. مهم‌ترین مفروض‌های واقع‌گرایی

1. Gideon Rose

2. Jack L. Snyder

تدافعی را امنیت، ظرفیت قدرت، برداشت‌های ذهنی نخبگان سیاسی و عرصه سیاست داخلی تشکیل می‌دهند (Moshirzadeh, 2005: 133-134).

با فروپاشی شوروی و تک‌قطبی شدن جهان، نفوذ روس‌ها در مناطقی مانند خاورمیانه کاهش یافت و این کشور به لحاظ سیاسی منزوی‌تر شد و در مقابل، آمریکا به گونه‌ای عمل‌گرایانه‌تر در خاورمیانه حضور یافت. روسیه بیشتر مناسبات خود را در خاورمیانه به دلایلی مانند وجود جمعیت مسلمان در نیمه جنوبی روسیه و قفقاز و نزدیکی به مناطق مسلمان‌نشین، فقدان دیوار جداکننده، احتمال انتقال رویکردهای رادیکالی-نظامی از خاورمیانه به روسیه، حضور مهاجران روسی-یهودی در اسرائیل، منابع غنی انرژی خاورمیانه و تأمین انرژی بخش‌های جنوبی روسیه از این منطقه، و اهمیت حضور و مداخلات نظامی آمریکا در خاورمیانه، برپایه منافع اقتصادی پیش برد (Trenin, 2005: 3-4). اما در سال‌های اخیر، روسیه با بازیابی نسبی توان داخلی، تمایل خود را به افزایش نقش در عرصه بین‌المللی، افزایش دامنه نفوذ، و حمایت از منافع ملی در مناطق گوناگون جهان نشان داده است؛ به گونه‌ای که همواره در آسیای مرکزی و خاورمیانه در راستای دفع خطر نفوذ غرب و نیز افزایش نفوذ خود گام برمی‌دارد.

تا پیش از ظهور داعش، نفوذ منطقه‌ای روسیه در خاورمیانه محدود بود، ولی با شکل‌گیری این گروه و احساس خطر روس‌ها، زمینه نفوذ بیشتر این کشور فراهم شد تا از وضعیت انفعال در عرصه بین‌المللی خارج شود و سعی کرد موقعیت عمل‌گرایانه‌تری در معادلات منطقه‌ای-بین‌المللی به دست آورد. ورود آمریکا و ناتو به بحران سوریه می‌توانست برای همیشه روسیه را در حالت تدافعی و انزوا قرار دهد و سقوط نظام اسد به عنوان متحد روسیه، سبب از بین رفتن اعتبار بین‌المللی روس‌ها می‌شد؛ بنابراین، روسیه که حالت تدافعی در بحران سوریه را مغایر با منافع ملی خود می‌دانست، پا به میدان پرتنش خاورمیانه و تحولات پس از نابودی داعش نهاد (Mansoori & Javdani Moghaddam, 2018: 389).

زهرانی و فرجی لوحه سرا (1395) بر این نظرند که علایق ژئوپلیتیک روسیه، سبب شده است که این کشور، واکنش قابل توجهی در رویارویی با داعش از خود نشان دهد که سبب بروز عرصه نوینی از نزاع با آمریکا شده است (Zahrani & Faraji Lohehsara, 2016). روسیه در راستای سیاست‌های راهبردی خود، در پی ورود به سوریه بوده است تا از این طریق، علایق ژئواستراتژیک خود را در عرصه فراسرزمینی گسترش دهد.

کاوینگتون (2015) بر این نکته تأکید کرده است که روسیه در بحران سوریه در پی توازن قوا در برابر آمریکا، به عنوان یک بازیگر تعیین کننده بین‌المللی بوده و تلاش کرده است که اقدامات یکجانبه آمریکا و محور مخالفت با اسد را محدود کند.

گیلز^۱ (2016) نیز بر این نظر است که روسیه، پدیده ظهور داعش در سوریه را به میدانی برای پیاده‌سازی سیاست‌های راهبردی خود تبدیل کرد و با سیاست خارجی عمل‌گرایانه جدید، برای گسترش و حفظ نفوذ خود در خاورمیانه تلاش کرد. روس‌ها سعی می‌کنند آرایش نبرد و نفوذ در منطقه را به نفع خودشان تمام کنند تا از بروز شرایطی مانند بحران لیبی و حضور و تأثیرگذاری آمریکا و ناتو بر آن، دوری کنند.

به هر حال، با وجود کم‌رنگ شدن ظاهری حضور روسیه در منطقه خاورمیانه، این کشور همواره در پی فرصتی بوده است تا بار دیگر نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهد و جایگاه پیشین و حتی بیشتری را به دست آورد. به همین سبب، تلاش کرده است تا در جنگ ایران و عراق، جنگ عراق علیه کویت، و حتی کم‌وبیش در جریان بهار عربی حضور بیشتری داشته باشد. سرانجام، این انتظار روس‌ها با ظهور پدیده داعش در عراق و سوریه، به پایان رسید و آن‌ها در بحران جنگ در خاورمیانه که توسط اسلام‌گرایان افراطی و داعشی‌ها برپا شده بود، به گونه‌ای عمل‌گرایانه و واقعی وارد عرصه کارزار و نبرد شدند.

2. ظهور داعش و ساختار بندی سلولی

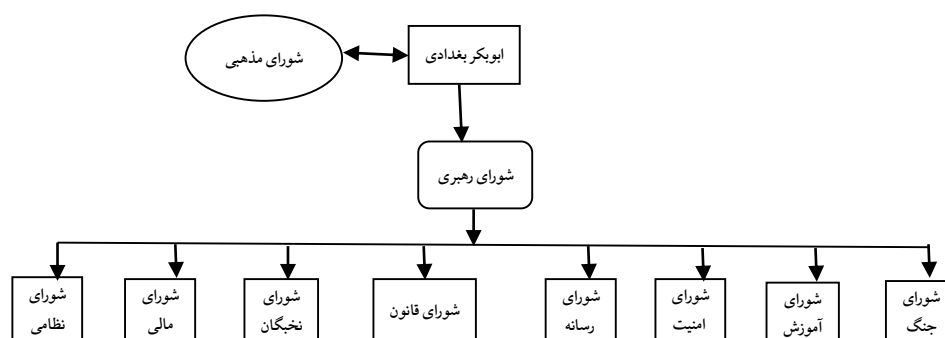
داعش با عنوان «دولت اسلامی عراق و سوریه»^۲، یک گروه تروریستی سلفی با ماهیت وهابیسیم یا گمراه^۳ (Bradley, 2015) و مدعی حمایت از دکتترین اسلام سنی است (Al-Ibrahim, 2014). این گروه، نخستین بار، پس از بروز درگیری‌های موسوم به بهار عربی در کشورهای عرب‌زبان، در منطقه‌ای بین عراق و سوریه ظاهر شد و خود را به عنوان اسلام سلفی رادیکال معرفی کرد. ساختار داعش، از طریق شوراهای داخلی آن اداره می‌شد. این گروه برای ایجاد ارتباطات، کمیته رسانه، برای

1. Giles

2. The Islamic State Of Iraq And The Levant (ISIL)

3. Heredox

گردآوری اطلاعات درباره دشمنان و محیط پیرامون، کمیته نخبگان، برای مسائل جنگی و طرح‌های حمله به سرزمین‌های جدید، کمیته نظامی، برای جذب مردان جنگجوی خارجی و استخدام افراد جدید، کمیته معاونت جنگ، برای بودجه‌بندی و مدیریت مالی، کمیته مالی، و برای اجرای قوانین شریعت و مسائل سیاسی و تعقیب و بررسی، کمیته‌های رهبری-امنیت و قانون را تشکیل داده بود. کمیته قانون، برای اجرای مجازات به کمیته امنیت گزارش می‌داد. اختصاص بودجه به بخش‌های گوناگون و حسابداری آن‌ها از مهم‌ترین امور مربوط به روابط راهبردی بود که قدرت نفوذ داعش به آن وابسته بود (The NATO Strat Com COE, 2015: 21).



شکل 1. ساختار سازمانی کلی گروه داعش

یکی از ویژگی‌های مهم داعش، استفاده از امکانات فضای مجازی و فناوری کامپیوتری برای اداره سرزمین زیر سلطه خود و نیز گسترش ایدئولوژی‌هایش در سرزمین‌های دیگر جهان در راستای جذب افراد مستعد از طریق اینترنت بود. داعش حتی می‌توانست اینترنت را در مقیاس بزرگ‌تر و با ایجاد یک لژیون رسانه‌ای بزرگ¹ مدیریت کند (Jawhar, 2016: 34). این گروه، با بهره‌گیری از امکانات گوناگون و آموزش‌های ویژه، اقدام به خشونت در عراق و سوریه کرد و سبب جنایت‌ها و ترورهای بی‌شماری در کشورهای دیگر نیز شد.

1. Massive Media Legion

3. نوزایی داعش و نقش روسیه در خاورمیانه

داعش، در پی بهار عربی و جابه‌جایی مقامات سنی و کرد لایق با افسران شیعه، اما نالایق، و سرکوب اعتراض‌های صلح‌آمیز سنی‌ها در عراق و سوریه ظهور کرد. این دوره، هم‌زمان با نزدیک شدن نوری‌المالکی به ایران و خروج آخرین سربازان آمریکایی در دسامبر 2011 بود (Connable, Natasha & Kimberly, 2017: 12). داعش، بسیاری از مناطق سنی‌نشین، ایستگاه‌های پلیس و ارتش، و پالایشگاه‌های نفت را تصرف کرد. در سال 2014، سپاه پاسداران، با ادعای محافظت از شیعیان و به خطر افتادن موقعیت راهبردی ایران، حضور نظامی خود را در عراق گسترش داد (Connable. et al., 2017: 12-13). در این دوره، نیروهای آمریکایی، تازه از عراق خارج شده بودند. آمریکا که در سال 2014 برای مبارزه با تروریست‌های افراطی، با پیشمرگ‌های¹ کرد عراق متحد شده بود، از اوت 2016، همراه با حدود 77 کشور، از جمله انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا، و... که بیشتر آن‌ها کشورهای غربی بودند، ائتلاف گسترده‌ای را با عنوان «عملیات حل ذاتی¹» به منظور مقابله نظامی با داعش تشکیل داد و مسئولیت مدیریت نیروهای مشترک عملیات حل ذاتی² — که بیشتر مبتنی بر بمباران هوایی قرارگاه‌های داعش بود — را به عهده گرفت (Starr, 2016). راهبردهای دیگری مانند توقیف جریان مالی داعش، تدارک کمک بشردوستانه به عراق و سوریه، ارتباطات راهبردی‌ای مانند دیپلماسی عمومی، تبلیغات، و عملیات روانشناسانه نیز برای ضربه زدن به ایدئولوژی داعش در پیش گرفته شد (Claire, 2018).

در این دوره، حضور روس‌ها بسیار کم‌رنگ بود و تا اوایل سال 2016، خبری از حضور نظامی و گسترده آن‌ها نبود. در اواخر سال 2015، بین پنج تا هفت هزار نفر از رادیکال‌های مسلمان روسیه و نیز جهادی‌های قفقاز، چچن، و داغستان، از القاعده جدا شدند و به داعش پیوستند (Popescu & Secieru, 2018: 47). سردار قاسم سلیمانی با سفر به روسیه در ژوئیه 2015، پوتین و مقامات نظامی — امنیتی روسیه³ را برای دخالت در سوریه به منظور حمایت از اسد متقاعد کرد. سفر سلیمانی به مسکو، گام نخست دخالت نظامی روسیه در سوریه و نیز تغییر شکل جنگ در آن بود و سبب

1. Operation Inherent Resolve

2. Combined Joint Task Force – Operation Inherent Resolve

3. High-Ranking Russian Military And Security Officials

شکل‌گیری دوباره اتحاد جدید ایران و روسیه در حمایت از اسد شد. در ابتدا، جنگنده‌های روسی، حمله هوایی و نیروهای ویژه سپاه قدس، عملیات زمینی علیه تروریست‌ها را آغاز کردند (Sharafedin, 2015) که سرآغاز نفوذ مستقیم و بعدها حضور روسیه در خاورمیانه بود. پیش از آن، روسیه حضور مستقیم نظامی در سوریه نداشت و تا اواخر سال 2015 در مورد مسائل خاورمیانه، با احتیاط رفتار می‌کرد.

پس از فروپاشی شوروی، روسیه فاقد توان لازم برای مداخله در مناطق گوناگون جهان بود و با توجه به هژمونی آمریکا و به دلیل شکست سیاست‌هایش در جلب کشورهای خاورمیانه، و همچنین قدرت نظامی پایین‌تر، نفوذ بسیار کمتری داشت و بیشتر تلاش می‌کرد از طریق تعاملات اقتصادی بر تحولات منطقه تأثیرگذار باشد. بخش عمده فعالیت‌های روسیه در مورد سوریه و خاورمیانه، به وتوی قطعنامه‌های غرب علیه اسد در کمیته شورای امنیت سازمان ملل¹ (Guterman, 2012) و فروش اسلحه به ایران، محدود می‌شد. اما با ظهور داعش و بروز بحران در منطقه، به سبب آشفتگی‌های پیچیده کشورها، گروه‌های مختلفی به بهانه نبرد با افراطی‌گری پا به سوریه و عراق گذاشتند. روسیه نیز به بهانه ورود افراطی‌گری به جنوب غرب کشورش و مبارزه با منشأ تروریسم در خاورمیانه و نیز ایجاد ائتلاف علیه داعش، فرصت را غنیمت شمرد و وارد مداخله مستقیم در خاورمیانه شد تا ضمن ایجاد جای پای محکمی برای خود، اسد را به عنوان متحد مهم منطقه‌ای روسیه و به منظور تأمین منافع ملی و نفوذ بیشتر، بر مسند قدرت نگه دارد. روسیه می‌داند که غربی‌ها در صدد کنار زدن اسد هستند و اگر چنین می‌شد، نفوذ خود در خاورمیانه را به طور کامل از دست می‌داد.

4. راهبرد حضور مستقیم روسیه در سوریه و عراق

نیروهای نظامی روسیه از اواخر سال 2015 در سوریه حضور یافته‌اند. برخی، سفر سلیمانی به مسکو و مذاکره وی با مقامات روسیه و عده‌ای دیگر، درخواست اسد از روسیه برای حمله به گروه‌های جهادی را علت حضور نظامی روسیه دانسته‌اند (McDonnell, Hennigan & Bulos,)

1. UN Security Council

2015)، اما نکته جالب این است که روسیه از نخستین روزهای عملیات در سوریه، شروع به بمباران مواضع گروه‌های شورشی دیگر ضداسد کرده و حتی مواضع بسیاری از نیروهای موردحمایت ترکیه و آمریکا در سوریه را بمباران کرده است (Popescu & Secieru, 2018: 48). چنین اقدامی، این پرسش را به ذهن می‌رساند که اگر هدف روسیه، مبارزه با داعشی‌ها نبوده، پس این کشور با چه هدفی وارد صحنه نبرد مستقیم در سوریه شده است؟

در ابتدای ظهور داعش، تنها ارتش عراق و نیروهای عراقی موردحمایت ایران با این گروه درگیر شدند، اما با گسترش عمق فاجعه و ناتوانی نیروهای داخلی در مقابله با داعش منسجم و ساختارمند، سپاه پاسداران به طور مستقیم وارد عمل شد و هرچند در ابتدا به موفقیت‌هایی دست یافت، اما با افزایش مخالفت‌ها با دولت مرکزی سوریه دیگر نمی‌توانست از این گرداب ایجاد شده، خارج شود؛ بنابراین، از روسیه کمک خواست. روسیه تنها در پی مبارزه با داعش نبود، زیرا با در هم شکستن شورش‌های دیگر، مقتدرانه از اسد حمایت می‌کرد. عملیات نظامی روسیه، نه تنها سبب توقف روند تغییر رژیم در سوریه شد، بلکه رژیم اسد را نیز حفظ کرد (Popescu & Secieru, 2018: 48). روسیه نمی‌خواست شورشی‌ها، اختیار کشور را به دست بگیرند و همچنین، تمایل چندانی به مبارزه با تروریسم نداشت، زیرا به طور مستقیم، مواضع مخالفان دولت اسد را هدف قرار می‌داد و به ندرت مواضع داعش را بمباران می‌کرد.

با فروپاشی شوروی، نفوذ روس‌ها در خاورمیانه کم شد و نفوذ آمریکا افزایش یافت، اما با ورود ائتلاف غربی‌ها به سرپرستی آمریکا، روسیه نیز وارد منطقه شد و نفوذ خود را افزایش داد. درواقع، منطقه خاورمیانه، به بهانه مبارزه با تروریسم، به عرصه‌ای برای رقابت نظامی و راهبردی روسیه و آمریکا تبدیل شد. روسیه، خواستار دولتی عمل‌گرا، یکپارچه، و قوی در سوریه بود. پوتین در یک مصاحبه تلویزیونی در این باره می‌گوید: «ما تلاش می‌کنیم از ایجاد خلأ قدرت در سوریه جلوگیری کنیم، چون با از بین رفتن نهادهای دولت، تروریست‌ها آن را اشغال خواهند کرد» (Popescu & Secieru, 2018: 48). روسیه و ایران از اسد (Humud & Nikitin, 2019: 15) و غرب و آمریکا از گروه‌های مخالف وی، از جمله کردها، حمایت می‌کردند (Itani & Rosenblatt, 2018: 4). آمریکا نه تنها به اسد کمک نکرد، بلکه حامیان اسد، ایران، و روسیه را تحریم کرد (Humud & Nikitin, 2019: 8).

روسیه می‌دانست که اگر هم‌پیمانش، یعنی اسد را - که غربی‌ها در پی برکناری او هستند - از دست بدهد، موقعیت راهبردی خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ و مهم در عرصه بین‌المللی از دست خواهد داد و پایگاه رقبای غربی‌اش، قوی‌تر و مستحکم‌تر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که برگشت دوباره به خاورمیانه و تأمین منافع سیاسی-اقتصادی روسیه سخت‌تر می‌شود. همچنین، روسیه با حضور در سوریه می‌توانست چالش‌هایی را که بر سر اکراین و کریمه با غربی‌ها داشت، منحرف کرده و توجه آن‌ها را به خاورمیانه بکشد و نیز تلاش آمریکا برای منزوی‌تر کردن روسیه را خنثی کند (Popescu & Secrieru, 2018: 48-49).

عده‌ای نیز بر این نظرند که روسیه به جنگ با افراطی‌ها در سوریه رفته است تا افراط‌گری‌های مسلمانان جنوب-جنوب غرب روسیه را خنثی کند (Agata, 2017: 29). اما به نظر می‌رسد، این هدف، جزء انگیزه‌های اصلی حضور نظامی روسیه در خاورمیانه نیست، چون اولاً روسیه از مدت‌ها پیش با جمهوری‌های جنوب-جنوب غربی خود در کشاکش بوده است. درواقع، این سرزمین‌ها از ابتدای شکل‌گیری روسیه، جزء این کشور نبودند و روس‌ها آن‌ها را از بدنه کشور دیگری - که ابتدا جزئی از پرشیا و سپس، در اختیار حکومت‌های ایرانی یا خلیفه‌های اسلامی بودند - طبق عهدنامه‌های گوناگون تحمیلی، از جمله عهدنامه گلستان¹، ترکمانچای² و... جدا کرده بود (Kuchins & Mammadov, 2013; Rashidvash, 2012, 246-261). بنابراین، به دلیل تضاد فرهنگی و رسوم، با روسیه و مردمانی که خود را روس می‌نامیدند، همخوانی نداشتند و پیش از رخدادهای خاورمیانه نیز کشمکش‌های سرزمینی‌ای در روسیه وجود داشت. دوم اینکه اسلام‌گرایان تندرو، دهه‌ها پیش از ظهور داعش و وقوع بهار عربی در خاورمیانه، در نیمه‌های جنوبی روسیه حضور داشتند؛ بنابراین، روسیه همیشه با این مسائل درگیر بوده است و داعش نمی‌توانست دلیل اصلی حضور نظامی این کشور در خاورمیانه باشد. سوم اینکه، روسیه در اوایل ظهور و نیرو گرفتن داعش و تروریسم در خاورمیانه، دخالتی نکرد و حضور روس‌ها در منطقه، پس از پخش شایعاتی مبنی بر سفر سلیمانی به روسیه و درخواست اسد از روس‌ها، پررنگ‌تر شد؛ و چهارم اینکه، روسیه در پی اهداف بزرگ‌تری، مانند منافع سیاسی-اقتصادی فراوان در خاورمیانه و در بین اعراب بود و همچنین، در این منطقه، شرکایی مانند ترکیه و ایران داشت؛ از این رو،

1. Treaty Of Gulistan

2. Treaty Of Turkmenchay

نمی‌توانست درخواست (احتمالی) ایران یا سوریه مبنی بر حضور در منطقه را رد کند؛ به‌ویژه اینکه بی‌تردید در ویرای آن، منافع اقتصادی فراوانی مطرح بود؛ به‌گونه‌ای که به‌نظر بسیاری، مسئله دریای کاسپین در قراردادهای دوره شوروی و پسا‌شوروی با ایران، در همین دوره و در فرایند همکاری‌های ایران و روسیه و با رضایت جمهوری اسلامی حل شد که منافع زیادی برای روسیه داشت (Roberts, 2018; Coffey, 2018).

اگرچه اعراب متمایل به غرب، از حضور روسیه خوشحال نبودند، ولی روسیه در پی نفوذ، به‌منظور کسب امتیازهای سیاسی-اقتصادی بود و حضور در سوریه می‌توانست کشورهای عربی را به مصالحه با روس‌ها وادار کند و نیز زمینه فروش تسلیحات نظامی به کشورهای خاورمیانه و اعراب را فراهم می‌کرد (Agata, 2017: 28). حضور روسیه در خاورمیانه، برای جمهوری اسلامی نیز بی‌فایده نبود. اگرچه روس‌ها بر بازار اقتصادی و طرح‌های نفت و گاز ایران تسلط یافتند و شروع به فروش سلاح‌های خود به ایران کردند، اما حضور آن‌ها می‌توانست سبب کاهش فشارهای جامعه بین‌المللی و کشورهای عربی به جمهوری اسلامی شود، زیرا ایران، افزون‌بر سوریه و عراق، در یمن نیز با عربستان درگیر جنگ نیابتی بود و جوامع بین‌المللی و کشورهای عربی به حضور ایران در مناطق گوناگون واکنش نشان می‌دادند (Brockwehl, 2018: 10).

افزون‌براین، بخش زیادی از درآمدهای نفتی عربستان، صرف خرید تسلیحات نظامی و هزینه‌های جنگ در یمن می‌شد و یکی از کاندیداهای فروش تسلیحات نظامی، روسیه بود. این کشور، برای برقراری مناسبات اقتصادی و فروش تسلیحات نظامی با اعراب رایزنی می‌کرد و در پی ایجاد فضایی برای نفوذ در عربستان در رقابت با آمریکا بود. همچنین، می‌دانست که اگر بتواند در عربستان نفوذ بیشتری داشته باشد، بسیاری از کشورهای عربی دیگر که چشم به عملکرد عربستان دوخته‌اند، به‌سوی روسیه متمایل می‌شوند که پیامد آن، ایجاد خاورمیانه روسیه‌ای خواهد بود؛ برای مثال، برخی وبسایت‌ها و آژانس‌های خبری، از امضای قراردادهای تسلیحاتی بین روسیه و عربستان (Carroll, 2017) و امارات (Semenov, 2017) خبر داده‌اند که با مخالفت‌های غرب و به‌ویژه آمریکا روبه‌رو شد، زیرا کشورهای منطقه خلیج فارس، شرکای اقتصادی مهمی برای آن‌ها بودند و آمریکا و غرب، سالانه میلیاردها دلار تسلیحات نظامی به اعراب می‌فروختند؛ بنابراین، حضور روسیه در منطقه، تهدیدی جدی برای منافع غربی‌ها به‌شمار می‌آمد. در مقابل، روسیه نیز خواستار پایداری حکومت اسد بود.

کمک‌های دریایی در بندر طرطوس¹ و پایگاه هوایی در لاذقیه² تأییدی بود بر اینکه روسیه در پی ایفای نقش اصلی در فرایند سیاسی سوریه و به‌نوعی در رقابت با آمریکا است (Brockwehl, 2018: 10).

هرچند روسیه با توجه به مبارزه با رادیکالیسم-تروریسم پا به خاورمیانه گذاشت و حتی با فرستادن نیروی نظامی و تسلیحاتی، هزینه‌های سنگینی را متقبل شد، اما همه این کشمکش‌ها و هزینه‌های نظامی، به سیاست‌های نفوذ روس‌ها و حفظ منافع اقتصادی آن‌ها مربوط می‌شد. روسیه با آگاهی از اینکه بحران سوریه دیر یا زود به پایان خواهد رسید، در اندیشه پایداری و تأمین منافع خود در درازمدت بود و با حمایت از نیروهای نظامی سوریه، در پی استحکام جای پای خود بود تا بتواند نفوذش را افزایش دهد و در رقابت با بازیگران دیگر دخیل در سوریه، ماهی‌های بیشتری را به‌نفع خود صید کند و تغییرات همکاری-معاملاتی را در کشورهای همسایه سوریه رقم بزند.

روسیه در دوران شوروی-پساشوروی همیشه در صدد نفوذ در خاورمیانه برای بقای تجارت و سیاست خود بود؛ اگرچه گاهی به‌دلیل کشمکش‌های درونی و با وجود رقابتی خارجی قدرتمندی چون آمریکا، تضعیف شده بود، اما همواره در پی نفوذ هرچه بیشتر در این منطقه و منفعت خویش بود؛ حتی اگر این نفوذ در دوره‌هایی، همانند بحران سوریه، برای این کشور هزینه‌ای دربرداشت، ولی بی‌تردید، منفعت ناشی از نفوذ در منطقه بیش از هزینه‌های آن بود.

5. حضور روسیه پس از شکست داعش در خاورمیانه

همان‌گونه که اشاره شد، روسیه به‌بهانه مبارزه با داعش و تروریسم، به‌طور مستقیم در خاورمیانه حضور و نفوذ یافت، اما از همان ابتدا، درگیری اندکی با داعش داشت و بیشتر، مواضع گروه‌های ضداسد را بمباران کرد و نشان داد که برای نگه داشتن اسد وارد میدان شده است و اسد نیز به‌کلید نفوذ بیشتر این کشور در خاورمیانه تبدیل شد.

5-1. دگرگونی مواضع سیاسی

پیش از ظهور داعش، سه سند مهم، که نشان‌دهنده اهداف سیاست خارجی روسیه بود، نوشته شد: سند تدبیر امنیت ملی فدراسیون روسیه (2000)، سند تدبیر سیاست خارجی فدراسیون روسیه

1. Tartus

2. Air Base In Latakia

(2008)، و راهبرد امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال 2020. برپایه سند نخست، روسیه برای تأمین امنیت خود، بر تهدیدهایی متمرکز می‌شد که منافعش را در خاورمیانه هدف قرار می‌دادند و بیشتر، موضع تدافعی داشت. در آن دوران، کشورهای غربی، روسیه را در قضیه کوزوو تحقیر کرده بودند و با لغو توافق «گورچرنو-مردین»، تلاش‌های این کشور برای از سرگیری روابط با خاورمیانه جدی‌تر شد؛ به گونه‌ای که در برخی محافل روسی و خاورمیانه‌ای، سخن از «اتحاد راهبردی» به میان آمد.

سند دوم سیاست خارجی روسیه، مبتنی بر تعقیب منافع ملی این کشور برپایه یک خط‌مشی آشکار، قابل‌پیش‌بینی، و عمل‌گرایانه بود. قدرت برتر بودن، تأثیرگذاری بر جهان، و عضویت دائم در شورای امنیت، مسکو را ناگزیر می‌کند که در مسائل مهم جهانی دخالت کند. براین اساس، روسیه خواهان گسترش بیش‌ازپیش روابط دو و چندجانبه با ترکیه، مصر، الجزایر، ایران، عربستان سعودی، سوریه، لیبی، و کشورهای مهم دیگر منطقه شد. افزون‌براین، به عنوان یکی از چهار کشور میانجی در مناقشه اعراب و اسرائیل، باید تلاش خود را در راستای پیشبرد روند صلح خاورمیانه به کار گیرد. همچنین، در سند سیاست خارجی فدراسیون روسیه، بر روابط مسکو با جهان اسلام نیز بسیار تأکید شده است (Kolobov & Kornilov, 2011: 22-23).

سند سوم، به چالش‌های جهانی شدن برای روسیه، و راهبرد امنیت ملی این کشور برای بازیابی ظرفیت‌های روسیه از طریق یک سیاست عمل‌گرایانه در خاورمیانه اشاره دارد (Kolobov & Kornilov, 2011: 20-21). روسیه تلاش می‌کند، بدون درگیری و تقابل با غرب، به ویژه آمریکا، و با محور قرار دادن منافع ملی، رویکرد سیاست خارجی خود را به سوی گسترش مناسبات با کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا، و به ویژه خاورمیانه تغییر دهد؛ بنابراین، با توجه به منابع نفت و گاز خاورمیانه، لازم بود که حضور و نفوذ خود را در آنجا افزایش دهد؛ منطقه‌ای که همچنان در کانون توجه قدرت‌های بزرگ قرار دارد و عرصه‌ای حیاتی برای بازیگران قدرتمند در فرایند گذار نظام بین‌الملل به یک نظام چندقطبی به شمار می‌آید.

روسیه پس از نابودی داعش و در رویارویی با رقبای غربی، از رژیم اسد دفاع می‌کرد تا بتواند متحد خود و در نتیجه، پایداری نفوذش در خاورمیانه را حفظ کند؛ سیاست روس‌ها در خاورمیانه، اهداف گوناگونی را دنبال می‌کرد: (1) نفوذ سیاسی؛ (2) نگهداشت نفوذ منطقه‌ای؛ (3) توسعه

همکاری‌های اقتصادی؛ 4) جلوگیری از افراطی‌گری برای برآورده کردن اهداف سیاسی-اقتصادی و حفظ وضع موجود (Brockwehl, 2018: 9).

تصمیم روسیه برای فرستادن نیرو به سوریه، نه تنها به منظور خنثی‌سازی تلاش‌های غرب در راستای برکنار کردن اسد، بلکه به سبب نگرانی از گسترش بی‌ثباتی و اسلام‌گرایی افراطی بود؛ بنابراین، هدف از استقرار نیروهای نظامی در سوریه در اواخر سال 2015، انتخاب میان گزینه بد و بدتر، به‌ویژه با توجه به تجربه دگرگونی‌های عراق و لیبی بود. از سال 2016، سیاست روسیه از سیاستی انفعالی به سیاستی کنشی و فعال برای مدیریت رخدادها تغییر کرد. نخستین آزمون بزرگ برای این کشور، در لیبی بود؛ جایی که حمایت سیاسی و کمک نظامی خود را به ژنرال خلیفه حفتر، یکی از بانفوذترین جنگ‌سالاران لیبی، ارائه کرد. کرملین به او برای کارشکنی در اجرای توافق‌نامه سال 2015 لیبی، زیر نظر سازمان ملل متحد و با هدف اجرای فرایندهای آشتی، کمک کرد. حفتر، کنترل بخش شرقی لیبی را در اختیار دارد و در حال جنگ علیه دولت وفاق ملی لیبی است. حمایت مسکو از حفتر، با فعالیت‌های این کشور در سوریه همسویی داشت و آشکارا خطوط قرمز روسیه را برای اثرگذاری بر پویایی‌های سیاسی داخلی در خاورمیانه، به‌ویژه در کشورهایی که به لحاظ سیاسی و جغرافیایی، نزدیکی بیشتری با فضای به‌جامانده از شوروی سابق داشتند، نشان داد (Asgarian, 2019: 5).

روسیه، ضمن تبدیل شدن به بازیگر اصلی در سوریه، توازنست‌موضع خود را در خاورمیانه تحکیم کند. میخائیل اشتورمر، استاد آلمانی علوم سیاسی، در مقاله‌ای در نشریه «دی‌ولت» می‌گوید، پوتین، آرزوی دیرینه «بسیاری از نظامیان باهوش در طول تاریخ، یعنی پیروزی بدون جنگ را تحقق بخشید» (Bratersky, 2019). موضع عمل‌گرایانه کرملین در مورد خاورمیانه، نه تنها تحکیم روابط با ایران، بلکه با عربستان را نیز به همراه داشت. همچنین، رویارویی گسترده ایران و اسرائیل، مانع روابط سیاسی تنگاتنگ روسیه با تل‌آویو نشد؛ بنابراین، پس از نابودی داعش، روسیه به تحکیم روابط با کشورهای عرب و شمال آفریقا روی آورد و حتی از تقویت روابط با کشورهای غیرعرب، همانند ترکیه و اسرائیل، نیز استقبال کرد. این درحالی است که در دوره حضور داعش، بسیاری از کشورهای عربی و غربی، حضور روسیه را برنمی‌تابیدند.

5-2. تغییرات در ابعاد اقتصادی

در سند دوم سیاست خارجی روسیه (2008)، بر تلاش این کشور برای ایجاد ثبات در خاورمیانه و شمال آفریقا تأکید شد و همچنین به مدیریتانه بزرگ به عنوان کانون مناطقی مانند خاورمیانه، دریای سیاه، قفقاز، و دریای خزر، اشاره شد که روسیه قصد دارد روابط خود را در این مناطق، به سوی صلح، ثبات، و همسایگی خوب هدایت کند و منافع اقتصادی اش را با توجه به مسیرهای انتقال انرژی، ارتقا دهد (FPCR, 2008).

روابط اقتصادی روسیه با کشورهای خاورمیانه، از سال 2008 رو به بهبود نهاد. تجارت خارجی روسیه و ترکیه در سال 2008 به 33/8 میلیارد دلار افزایش یافت. حجم معاملات تجاری روسیه و اسرائیل، در سال 2008 نسبت به سال 2009 کاهش پیدا کرد، اما در سال 2010 با رشد 70 درصدی همراه بود (Moscow Time, 16/02/2010). روابط اقتصادی روسیه و سوریه در دوران داعش، بیشتر مبتنی بر فروش سلاح بود. در عراق نیز افزون بر فروش تسلیحات نظامی، قراردادهای صنعتی، اقتصادی، و نفتی بین دو کشور منعقد شد که ارزش آن‌ها در اوت 2002، حدود 40 تا 60 میلیارد دلار برآورد شده است (Dannreuther, 2004: 37)، اما پس از حمله غربی‌ها به عراق، تعاملات اقتصادی دو کشور رو به افول نهاد و غربی‌ها بیشترین بهره و منافع اقتصادی را از منابع این کشور می‌بردند.

روابط اقتصادی روسیه و عربستان — که تا دهه 1990 در سطح بسیار پایینی بود — از سال 2008 به این سو افزایش یافت و گزارش‌های زیادی در باره تمایل ریاض به خرید جنگ‌افزارهای روسی منتشر شد، اما افزایش تولید و صدور نفت روسیه می‌توانست جایگاه عربستان در بازارهای جهانی انرژی را متزلزل کند (Katz, 2010: 12).

روسیه در نخستین گام پس از کاسته شدن خشونت در خاورمیانه و افول گروه‌های تروریستی، مناسبات اقتصادی خود را در این منطقه گسترش داد و اقدام به فروش تجهیزات نظامی و بستن قراردادهای گوناگون در حوزه انرژی کرد. فروش موشک‌های S-400 به کشورهای منطقه، از جمله ترکیه و سوریه و نیز صحبت‌های مطرح شده برای فروش آن‌ها به کشورهای عربی مانند عربستان سعودی و امارات، قطر، الجزیره، و...، نشانه‌های قوی نفوذ و نمایش قدرت این کشور را به غربی‌ها رساند (Marcus, 2015; Macias, 2018).

این قراردادهای اقتصادی، در راستای جذب سران دولت‌های منطقه و وابستگی هرچه بیشتر آن‌ها به روسیه و کاهش نفوذ و قدرت غرب و آمریکا بود. درحالی‌که روسیه مدت‌ها پیش اعلان کرد که داعش در عراق و سوریه شکست نظامی خورده است (Yeni, 2018)، در منطقه ماند و خواهد ماند.

پس از سقوط داعش، روسیه در حوزه اقتصادی، با بیشتر کشورهای عربی، روابط خوبی داشته است. این کشور در تلاش‌های اقتصادی خود بر حوزه‌هایی متمرکز شد که در آن‌ها از مزایای بازار برخوردار است (انرژی هسته‌ای، نفت و گاز، پتروشیمی، فضا، تسلیحات، و غلات). در همین حال، تجارت روس‌ها در خاورمیانه بر مبنای شعار «قیمت چینی برای کیفیت اروپایی» قرار گرفت. قیمت اندک و اعتبار، دلایل اصلی علاقه کشورهای خاورمیانه به فناوری هسته‌ای روسیه است (Asgarian, 2019: 5). به‌طور خاص، فروش تسلیحات و جنگ‌افزارهای روسی به کشورهای عربی، برای مسکو اهمیت بسیار زیادی دارد؛ از این‌رو، کرملین از تغییر رهبران جهان عرب و در پی آن، دگرگونی سیاست‌های حاکم بر این کشورها نگران است و منافع اقتصادی خود را به شدت در خطر می‌بیند؛ به‌عنوان نمونه، روابط روسیه و تونس در دوران بن‌علی، از ابعاد دوستانه و همکاری‌های نزدیکی برخوردار بود. درواقع، روابط دو کشور این فرصت را برای مقامات تونس و روسیه فراهم کرد که زمینه‌های جدیدی برای تعمیق روابط دو جانبه پیدا کنند. روس‌ها به تونس، همچون دروازه‌ای برای ورود به آفریقا می‌نگریستند، اما اینک معلوم نیست که آینده روابط دو کشور، چه سمت و سویی پیدا خواهد کرد. همچنین، روابط روسیه و مصر نیز در دوران مبارک، بسیار گسترده بود و مصری‌ها همواره یکی از مشتریان جنگ‌افزارهای روسی بودند؛ از این‌رو، روس‌ها چندان از دگرگونی‌های خاورمیانه خوشنود نبودند و سعی می‌کردند، حضور نظامی خود را برای تأمین منافع ملی و اقتصادی و نیز نفوذ بیشتر در این منطقه، گسترش دهند.

3-5. تغییر مواضع نظامی

روسیه پساشوروی، بسیاری از اعتبارات خود را در نتیجه شکست در مقابل امپریالیسم از دست داده بود و کشورهای غربی جای آن را در مناطق گوناگون تحت نفوذ، اشغال کرده بودند. اما پس از یک دوره غیبت و کاهش قدرت طولانی، درگیری‌های خاورمیانه، به‌ویژه در سوریه که وضعیت بسیار پیچیده‌تری نسبت به عراق داشت، فرصتی شد تا روسیه دوباره در خاورمیانه دخالت نظامی کند و

سیاست نظامی‌گری در سوریه، خود به پشتوانه‌ای برای رقابت اقتصادی با غرب تبدیل شد. در دوران پساداعش، روسیه با احداث پایگاه‌های نظامی در سوریه، نیروهای نظامی خود را در این کشور مستقر کرد؛ به گونه‌ای که ناتو، ساخت پایگاه نیروی دریایی در مدیترانه در سواحل سوریه را تأیید کرده است (Haaretz, 2018). همچنین، در شهر لاذقیه، اقدام به تأسیس پایگاه هوایی با نیروهای نظامی فراوان کرد و پیش از آن نیز تجهیزات نظامی - هوایی خود را در شهر طرطوس مستقر کرده بود. این فعالیت‌ها سبب شد که آمریکا درباره ساخت پایگاه‌های نظامی در سوریه، به روسیه هشدار دهد و همچنین، به یونان و بلغارستان فشار آورد تا با بستن حریم هوایی^۱ خود به روی روسیه، مانع اجرای طرح‌های این کشور برای محاصره سوریه شوند (Titov, 2018). به ظاهر این گونه به نظر می‌رسید که روسیه می‌خواهد خود را به عنوان یک قدرت بزرگ در خاورمیانه مطرح کند، اما این ظاهر قضیه بود، چون روسیه، قدرت کوچکی در جهان نبود که لازم باشد، خود را به عنوان قدرتی بزرگ معرفی کند؛ این کشور در جهان امروز، یک قدرت بزرگ است.

روسیه نه تنها پس از کاهش چشمگیر قدرت و نفوذ داعش و شکست آن، اقدام به تخلیه نیروهای خود نکرد، بلکه با فعالیت‌هایی مانند نگهداشتن نیروهای نظامی، ساخت پایگاه‌های هوایی در سوریه، و نیز پایگاه‌های دریایی در غرب سوریه و دریای مدیترانه، عمق نفوذ راهبردی خود را گسترش داد. البته نباید نقش کشورهای دیگر را در نفوذ بیشتر روسیه نادیده گرفت؛ کشورهایی مانند ترکیه و ایران که چندین بار با ائتلاف‌های گوناگون بر سر منافع متفاوت در سوریه و نفوذ به این کشور و ساختار کشوری-لشکری آن، سبب نفوذ بیشتر روسیه شدند و به نوعی بر حمایت مستقیم یا ضمنی از حضور روس‌ها مهر تأیید زدند. همچنین، دولت درمانده اسد که ابتدا منتظر دریافت کمک از غرب بود، با ورود غرب و آمریکا به مبارزه به نفع مخالفان خود (به ویژه پس از خشونت مرگبار اسد در مقابل تظاهرات مسالمت‌آمیز سال ۲۰۱۰) روبه‌رو شد (Slacman, 2011). این اقدام سبب شد که اسد، برای نگه داشتن دولت خود، خواستار کمک و همکاری روسیه شود و به نوعی خود را وابسته و وام‌دار آن کند؛ این درحالی است که پس از ائتلاف‌های مختلف سه کشور روسیه، ایران، و ترکیه، حوادث مختلفی رخ داد. ترکیه، از نیروهای حمایت می‌کرد که در حال مبارزه با کردهای

1. Airspace

سوریه بودند و خود نیز در مناطق کردنشین سوریه، به‌طور مستقیم اقدام به سرکوب کردها کرد (McCowan. 2017: 4-24). نیروهای موردحمایت ایران (افزون بر حمایت از ارتش سوریه)، شروع به سرکوب نیروهای کرد مخالف جمهوری اسلامی و گروه‌های ضداسد کردند و نگاهی نیز به مرزهای غربی سوریه داشتند و در نتیجه، درگیری‌های گوناگونی با اسرائیل رخ داد که هنوز هم ادامه دارد (Hincks, 2019). در این میان، روسیه نیز برای ساخت پایگاه‌های مختلف در سوریه و تثبیت موقعیت سیاسی—نظامی خود اقدام کرد و با پیمان‌های اقتصادی و فروش تسلیحات نظامی به کشورهای منطقه، در تلاش برای تثبیت نفوذ بیشتر است.

خلاصه دگرگونی‌هایی که در پارادایم سیاسی، نظامی—امنیتی، و اقتصادی روسیه در خاورمیانه پیش و پس از پدیده داعش رخ داد، در جدول شماره (۱) ارائه شده است.

جدول شماره (۱). دگرگونی‌های سیاسی، نظامی—امنیتی، و اقتصادی روسیه در خاورمیانه پیش و پس از داعش

پارادایم / دوره	سیاسی	امنیتی—نظامی	اقتصادی
پیش از داعش	- نفوذ سیاسی اندک - حمایت بیشتر از اسرائیل - مناسبات کمتر با کشورهای عربی - روابط سیاسی با ترکیه و ایران	عدم حضور گسترده در خاورمیانه	مناسبات تجاری و معاملات تسلیحاتی کمتر با برخی کشورهای منطقه
دوران حضور داعش	- ائتلاف با ایران، ترکیه، و سوریه - برنامه‌ریزی برای گسترش مناسبات	- حضور نظامی—مستشاری کمتر - مداخلات هوایی بیشتر	گسترش مناسبات اقتصادی و رایزنی با کشورهای عربی بیشتر برای معاملات تجاری—تسلیحاتی
پس‌داعش	- استحکام ائتلاف‌ها و توافقاتی سیاسی با ترکیه، ایران، و سوریه - گسترش روابط سیاسی با کشورهای عرب منطقه و شمال آفریقا - گسترش روابط سیاسی با اسرائیل - رایزنی‌های سیاسی با غرب در مورد خاورمیانه - حضور پررنگ‌تر در تحولات خاورمیانه و تصمیم‌های اتخاذشده	- افزایش حضور نظامی - ایجاد پایگاه‌های نظامی دریایی، هوایی، و زمینی - انعقاد قراردادهای نظامی - حضور نظامی بیشتر در شمال آفریقا (تونس و لیبی)	- قراردادهای تجاری فروش تسلیحات نظامی مانند S400 و S300 - رایزنی‌های تجاری با عربستان، امارات، قطر، الجزیره، و... - گسترش مناسبات اقتصادی در حوزه انرژی هسته‌ای، نفت و گاز، پتروشیمی، فضا، تسلیحات، و غلات با کشورهای خاورمیانه

نتیجه گیری

کشور روسیه پس از فروپاشی شوروی، دچار بحران‌های زیادی شد؛ به گونه‌ای که تا سال ۲۰۰۲، بیشتر در چارچوب واقع‌گرایی تدافعی، در پی دفع تهدیدها و بالا بردن توان امنیتی خود بود و نفوذ گذشته دوران شوروی را در خاورمیانه از دست داد. این کشور تا سال ۲۰۰۸، تعاملات سیاسی اندکی با کشورهای عرب منطقه و حضور نظامی — مستشاری بسیار محدودی در خاورمیانه داشت، اما پس از یک دوره کشمکش‌های درون‌دولتی و بازیابی توان داخلی خود، با برنامه‌هایی که در قالب سند‌های سه‌گانه برای سیاست خارجی خود تنظیم کرد، کم‌کم نفوذش را در حوزه‌های مختلف افزایش داد. رخداد بهار عربی در منطقه خلیج فارس و شمال آفریقا و در پی آن، پدیده ظهور داعش در سوریه و عراق، این فرصت دوباره را برای افزایش مداخلات و نفوذ سیاسی، نظامی، و اقتصادی بیشتر روسیه فراهم کرد. در ابتدای بحران سوریه، مداخلات نظامی — هوایی این کشور مشهود بود، اما با گذشت زمان، نیروهای نظامی و تسلیحاتی خود را به طور مستقیم روانه سوریه کرد؛ به گونه‌ای که امروزه، تأمین‌کننده امنیت مرز بین عراق، سوریه، و ترکیه است. روسیه، در دوره پسدادش این نفوذ سیاسی — نظامی و اقتصادی خود را تا شمال آفریقا نیز گسترش داده است. همچنین، مناسبات تجاری — تسلیحاتی و تعاملات اقتصادی خود را با کشورهای عرب خلیج فارس به گونه‌ای چشمگیر افزایش داده و حتی در مسائل به ظاهر کوچک منطقه‌ای خاورمیانه، بازیگر مهمی به شمار می‌آید و به رقیب قدرتمندی برای غرب در این منطقه تبدیل شده است. داعش، بهانه‌ای شد تا روسیه فرصت را مغتنم شمرده و با حضور نظامی در منطقه و بمباران هوایی در سوریه، نفوذ خود را روز به روز افزایش دهد. روسیه با نفوذ دوباره در خاورمیانه، اهداف گوناگونی از جمله مبارزه با رادیکالیسم اسلامی، کسب منفعت اقتصادی با بستن قرارداد با کشورهای نفت خیز منطقه، فروش تسلیحات نظامی روسی، و سرانجام، حضور و نفوذ پایدارتر در منطقه در رقابت با آمریکا و غربی‌ها را دنبال می‌کند؛ بنابراین، با توجه جلوه دادن حضور نظامی خود، نفوذ سیاسی — امنیتی‌اش را نیز در منطقه افزایش داده است. همچنین با رایزنی و بستن قراردادهای فروش تسلیحات نظامی، هسته‌ای، نفت و گاز، و... با کشورهای عربی منطقه مانند عربستان، امارات، قطر و... و ایجاد پایگاه‌های نظامی، دریایی، و هوایی در غرب مدیترانه، توانسته است عمق نفوذ خود را به درون خاورمیانه و نزدیک اروپا گسترش دهد و سبب کاهش نفوذ آمریکا در منطقه شود؛ شرایطی که به نوعی جنگ راهبرد حضور و نفوذ تبدیل شده است.

منابع

- Agata, W. B. (2017). Syria in Russia's Foreign Policy in the 21st Century, *Teka Kom. Politol. Stos. Międzynar.* – OL PAN, 12/1, 27–40.
- Al-Ibrahim, F. (22 August 2014). "Why ISIS is a threat to Saudi Arabia: Wahhabism's deferred promise". *Al Akhbar English*.
- Asgarian, H.; (2019). Russian Middle East Policy, *Abrar Institute For Contemporary International Studies And Research*. (in Persian).
- Babazadeh Joudi, A., & Eslami, S. (2015), Russia and the United States' approach to ISIS, *International Conference On New Approaches In The Humanities*. (in Persian).
- Bratersky, A., (2019). Russia's Victory Without War in the Middle East. *Source: Gaztaro*. (in Persian).
- Bradley, M., (1 February 2015). "Islamic State Affiliate Takes Root Amid Libya's Chaos". *The Wall Street Journal*.
- Brockwehl, A. (2018). *Syria and beyond: managing russian ambitions in the middle east*. Woodrow Wilson School of Public and International Affairs, Princeton University. p. 10
- Connable, B., Natasha L., & Kimberly J. (2017). *Beating the islamic state: selecting a new strategy for iraq and syria*. Published by the RAND Corporation, Santa Monica, Calif. p. 12
- Claire, M. (2018). ISIS/Daesh: what now for the military campaign in Iraq and Syria?. *House Of Commons Library*, Commons Library Briefing. 10 July
- Carla E. H., & Mary Beth D. N. (2019). Armed conflict in syria: overview and U.S. response. *USA- Congressional Research Service*. p. 15.
- Coffey, L. (2018). The Caspian Sea agreement serves as an important regional agreement and a pillar of security, why are some Iranians unhappy?. Retrived from: <https://www.trtworld.com/opinion/some-iranians-are-not-happy-with-the-caspian-agreement-why--19773>. Director of the Foreign Policy Center at The Heritage Foundation.
- Carroll, O. (2017). Russia and Saudi Arabia 'sign \$3bn arms deal' as King Salman visit shows how much relations have changed. Retrived from: <https://www.independent.co.uk/news/world/europe/russia-king-salman-visit-saudi-arabia-moscow-vladimir-putin-a7985161.html>, independent agency. 5 October.
- Covington, S.R. (2015). "The Meaning of Russia's Campaign in Syria", Belfer Center for Science and International Affairs. *Harvard Kennedy School*, Accessed on: 28 March/ 2016.
- Dannreuther, R. (2004). "Russia and the Middle East," in the Middle East's Relations with Asia and Russia. Edited by Hannah Carter and Anoshirvan Ehteshami. *Routledge Curzon*, London.

- FPCRf (The Foreign Policy Concept of the Russian Federation). (12 July 2008). President of Russia. www.kremlin.ru.
- Ghavam, A. A. (2005). *International relations: theories and approaches*. Tehran: Samt Publisher. (in Persian)
- Giles, K. (2016). "Russia's 'New' Tools for Confronting the West Continuity and Innovation in Moscow's Exercise of Power". *The Royal Institute Of International Affairs, Chatham House*, London. Retrived from: www.chathamhouse.org. Accessed on: 18 Jun.
- Götz, E. (2021). Neoclassical Realist Theories, Intervening Variables, and Paradigmatic Boundaries. *Foreign Policy Analysis*. 17(2).
- Gutterman, S. (2012). Russia won't back U.N. call for Syria's Assad to go. Retrived from: <https://www.reuters.com/article/us-syria-russia/russia-wont-back-u-n-call-for-syrias-assad-to-go-idUSTRE80Q0I620120127>.
- Haaretz News. (2018). NATO Confirms Russian Naval Buildup Off Syria, Calls for Restraint. Retrived from: <https://www.haaretz.com/middle-east-news/nato-confirms-russian-naval-build-up-off-syria-as-tensions-rise-1.6429071>. Aug 29.
- Hincks, J. (2019). Israel and Iran Are Waging a Secret War in Syria. Here's How It Finally Went Public. Retrived from: <http://time.com/5513411/israel-iran-secret-war-syria>. January 25.
- Itani, F., & Rosenblatt, N. (2018). US Policy in Syria: A Seven-Year Reckoning. *Rafik Hariri Center For The Middle East*. P. 4
- Jawhar, J. (2016). Terrorists' Use of the Internet: The Case of Daesh. The Southeast Asia Regional Centre for Counter-Terrorism (SEARCCT). *Ministry Of Foreign Affairs*. No 516. Persiaran Tuanku Ja'afar, Bukit Persekutuan, 50480. Kuala Lumpur, Malaysia.
- Katz, M. N., (2010). Russia's Greater Middle East Policy: Securing Economic Interests, Courting Islam. *NIS Center*, Vision. n.49
- Kolobov, O., & Kornilov, A. (2011). Middle East Policy of Russia Under President Medvedev: Strategies, Institutes, Faces. *Bilge Strateji*.
- Kuchins, A. C., & Mammadov, F. (2013), Iran-Azerbaijan Relations and Strategic Competition in the Caucasus, *Center For Strategic And International Studies Russia And Eurasia Program*.
- Marcus J. (2015). "Russia S-400 Syria Missile Deployment Sends Robust Signal,". BBC. Retrived from: <http://www.bbc.co.uk/news/world-europe-34976537>, December 1.
- Macias A. (2018). At least 13 countries are interested in buying a Russian missile system instead of platforms made by US companies. *Despite The Threat Of Sanctions*. 14 Nov.
- Mansoori, H., & Javdani Moghaddam, M. (2018). Assessment of Russia's foreign policy towards takfiri movements in the Middle East (A case study of ISIL). *Journal Of History, Politics And Media*. First Year. No 3. Fall. 385-410. (in Persian)

- McCowan, J. H. (2017). War of Shadows: How Turkey's Conflict with the PKK Shapes the Syrian Civil War and Iraqi Kurdistan. *King's College London Strand London WC2R 2LS. United Kingdom*. 4-24.
- McDonnell, P. J.; Hennigan, W.J.; & Bulos, N. (30 September 2015). "Russia launches airstrikes in Syria amid U.S. concern about targets". *Los Angeles Times*.
- Moscow Time. (2010). Russia, israel agree to boost economic ties. *Moscow Time News*, 16/02/2010.
- Moshirzadeh, H. (2005). *Evolution in theories of international relations*. Tehran: Samt Publisher. (in Persian)
- Popescu, N., & Secrieru, S. (2018). RUSSIA'S RETURN TO THE MIDDLE EAST BUILDING SANDCASTLES?. *European Union Institute For Security Studies, Chaillot Papers*. N° 146. July. p. 47
- Rashidvash, V. (2012). History of Iran: The Circumstances of Signing Golestan and Turkmanchy Treaties and its Contents. *International Review of Social Sciences and Humanities*. 3(1). 246-261.
- Rosa, P., Benati, S., Foradori, P., & Longoni, G. M. (2020). Neoclassical realism and Italy's military behaviour, 1946–2010: a combined dyad/nation analysis. *Political Research Exchange Journal*. 2(1).
- Ripsman, N. M., Taliaferro, J. W., & Lobell, S. E. (2016). *Neoclassical realist theory of international politics*. New York: Oxford University Press.
- Roberts, J. (2018). What Russia Wins From the Caspian Sea Deal (Op-ed), Retrived from: <https://www.themoscowtimes.com/2018/08/17/what-russia-wins-from-the-caspian-sea-deal-opinion-a62526>. *The Moscow Times*. Aug 17.
- Starr, B. (2016). "Estimate: More than 26,000 ISIS fighters killed by Coalition". *CNN*. 17 February.
- Sharafedin, B. (2015). Iranian commander Soleimani meets Putin in Moscow. Retrived from: <https://af.reuters.com/article/worldNews/idAFKBN0TZ1NY20151216>. December 16.
- Semenov, K. (2017). Russia seeks closer military-technical cooperation with UAE. Retrived from: <https://www.al-monitor.com/pulse/originals/2017/11/russia-eyes-closer-military-cooperation-uae.html>. *Almonitor*. November 28.
- Şafak. Y. (2018). Russia's Putin says Daesh is defeated in Syria. *Reuters Agency*. April 04.
- Slackman, M. (2011). Syrian Troops Open Fire on Protesters in Several Cities. <https://www.nytimes.com/2011/03/26/world/middleeast/26syria.html>. MARCH 25.
- The NATO StratCom COE. (2015). Daesh information campaign and its influence. ISBN 978-9934-8582-1-5
- Trenin, D. (2005). Russia's Policy in the Middle East: Prospects for Consensus and Conflict with the United States. *A Century Foundation Report, Washington, D.C.* p.5.

Titov, A. (2018). What's behind Russia's military build-up in Syria?.
<http://theconversation.com/whats-behind-russias-military-build-up-in-syria-47787>.
September 19

Zahrani, M., & Faraji Lohehsara, T. (2016). Geopolitics approach of Russia in syria Crisis.
Central Asia And Caucasus Quarterly. No. 94. Summer. 43-70. (in Persian).

نوع مقاله: پژوهشی

کمر بند زمینی راه ابریشم نوین و ژئوپلیتیک آسیای مرکزی*

آرش رئیس نژاد¹

تاریخ دریافت: 1399/12/27؛ تاریخ پذیرش: 1400/03/20

چکیده

با برآمدن چین در دهه 1990 و ثبات رشد اقتصادی چشمگیر آن در هزاره نوین، راه ابریشم نوین، به مثابه مهم ترین ابتکار بین المللی، در کانون ژئوپلیتیک آسیا قرار گرفته است. «راه ابریشم نوین» یا «یک جاده، یک کمر بند»، بلند پروازانه ترین کلان پروژه در زمانه کنونی به شمار می آید که نمود و نماد اعمال قدرت چین در ورای مرزهای خود است. در این میان، آسیای مرکزی در نگاه چین، نقطه ثقل راه ابریشم نوین است که مسیرهای آن را به سوی ایران و آسیای باختری، آسیای جنوبی، و جنوب روسیه کنترل می کند. افزون بر این، افغانستان و سین کیانگ نیز جایگاه های مهمی در روند شکل گیری مسیرهای زمینی راه ابریشم نوین دارند. پژوهش پیش رو، از این چشم انداز، پرسش اساسی خود را درباره کنشگران و روندهای تأثیرگذار کمر بند زمینی راه ابریشم نوین بر ژئوپلیتیک آسیای مرکزی تبیین می کند. این نوشته، با ذکر جزئیات کنشگری ویژه دولت های آسیای مرکزی و خط مشی های آنها را بیان می کند. همچنین، دامنه و گستره سرمایه گذاری ها و سیاست های پکن در این منطقه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: راه ابریشم، ژئوپلیتیک، ژئواکونومی، آسیای مرکزی، چین، اوراسیا، کلان استراتژی.

* این مقاله برگرفته از نتایج اجرای یک طرح پژوهشی، مصوب مرکز مطالعات اورا سیای مرکزی دانشگاه تهران است که با پشتیبانی مالی این مرکز اجرا شده است.

1. استادیار گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

arash.reisinezhad@ut.ac.ir

The Land-based Belt of the New Silk Road and the Geopolitics of the Central Asia

Arash Raeisinejad¹

Abstract

With the rise of China and its stable economic growth in the new millennium, the New Silk Road has caught eyes and thoughts as the most significant international initiative. Indeed, One Belt One Road is the most ambitious megaproject, expressing China's will and capacity for external power projection. In the contemporary world, there are rare projects with a huge ramification for the transformation of international security and power arrangement within Iran's periphery, particularly Central Asia. Within this context, the New Silk Road is an exceptional grand-strategy, affecting geopolitics of Central Asia, in particular, and Greater Eurasia, in general. Central Asia has been geographically and historically the center of gravity of the Silk Road, controlling roads from China to Iran and the Middle East, as well as South Asia and Southern Russia. From this point of view, the present article shows the significance of Central Asia, Xinxiang and Afghanistan with a huge ramification in shaping trends of the new Silk Road.

Keywords: Silk Road, Geopolitics, Geoeconomics, Central Asia, Eurasia

1. Assistant Professor Dept of International Relations Faculty of Law and Political Sciences University of Tehran

مقدمه

با ظهور چین به عنوان قدرتی بزرگ در سیاست بین الملل در دهه ۱۹۹۰ و ثبات رشد اقتصادی چشمگیر آن در هزاره نوین، راه ابریشم نوین در کانون ژئوپلیتیک اوراسیا قرار گرفت. شی جین پینگ در اکتبر ۲۰۱۳ و سپس، نخست وزیر، لی ککیانگ، از کلان پروژه راه ابریشم نوین رونمایی کردند. در سال ۲۰۱۵، سند ملی ای با عنوان «چشم انداز و اقدامات برای ساخت کمر بند اقتصادی جاده ابریشم» و «جاده ابریشم دریایی سده بیست و یکم» از سوی شورای دولتی چین منتشر شد. در ۱۶ مه ۲۰۱۷، جاده ابریشم نوین، در مراسمی با حضور رهبران نزدیک به ۳۰ کشور جهان در چین افتتاح شد تا راه را برای جاه طلبی اقتصادی بیشتر این قدرت آسیایی هموارتر کند. راه ابریشم نوین، یا طرح یک کمر بند، یک جاده چین، یک طرح سرمایه گذاری در زیربنای اقتصادی بیش از ۶۰ کشور جهان و توسعه دو مسیر تجاری کمر بند اقتصادی راه ابریشم^۱ و راه ابریشم دریایی^۲ است. پس از پنج سده، این گونه به نظر می رسد که راه ابریشم، دوباره کانون اقتصادی-سیاسی-فرهنگی جهان می شود. چین پس از اعلان این طرح در سال ۲۰۱۳، وعده تخصیص ۱ تریلیون دلار را برای اعطای وام برای سرمایه گذاری های زیر ساختی در بیش از هزار داده است. ساخته شدن دوباره این راه، ۶۵ درصد جمعیت جهان، ۴۰ درصد تولید خالص ملی، و ۶۸ کشور را دربر خواهد گرفت (Time, 2018; Griffiths, 2018). پشتوانه این طرح، قدرت صنعتی اقتصاد چین و توان سرمایه گذاری این کشور است که با اجرای این طرح به همراه قدرت نظامی چین می تواند به هژمونی این کشور در آسیای شرقی بینجامد و با کنترل مسیرهای تجاری خشکی و آبی پهنه بزرگ اوراسیا، پکن را ابر قدرت نوین اقتصاد جهان آینده معرفی کند که پیامدهای مهمی در حوزه های سیاسی-نظامی-امنیتی و همچنین، فرهنگی-ایدئولوژیک-هنگاری (نرماتیو) خواهد داشت. کوتاه سخن اینکه، راه ابریشم نوین، مهم ترین نماد و نمود اعمال قدرت چین، وای مرزهای این کشور در سال ها و دهه های آینده خواهد بود.

اهمیت راه ابریشم نوین در امنیت بین الملل و چیدمان قدرت در محیط پیرامون ایران در آسیای مرکزی، نادیده انگاشتنی نیست. دگرگونی های انگشت شماری با چنین شدت و گستردگی و دیرپایی،

1. Silk Road Economic Belt-SREB

2. Maritime Silk

به‌ویژه در دوران پساجنگ‌سرد، موجودند که می‌توانند ژئوپلیتیک اوراسیا، نظم نوین جهان، و همچنین، چیدمان قدرت در پیرامون ایران را تحت تأثیر قرار دهند. با توجه به پیوندهای تاریخی و جغرافیایی ایران با جاده ابریشم، بررسی روندهای راه ابریشم، امری مهم و ضروری خواهد بود. این موارد، نمایانگر درهم‌تنیدگی سویه و مسیرهای راه ابریشم نوین با دگرگونی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. «مسیر خشکی کمربند راه ابریشم نوین، چگونه و با چه سازوکاری بر ژئوپلیتیک آسیای مرکزی تأثیر می‌گذارد؟» این پرسش بنیادین و محوری پژوهش پیش‌رو است که خوانشی تحلیلی از کنشگران تأثیرگذار بر روندهای راه ابریشم نوین را نمایان می‌کند.

۱. پیشینه پژوهش

بسیاری از مسائل نظری و عملی در دانش روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک، به فهم و تبیین مناسب و نظام‌مند درهم‌تنیدگی جغرافیا، تاریخ، و نظریه برای تحلیل سیاست بین‌الملل وابسته است. از این دیدگاه، نوشته‌هایی تأثیرگذار خواهند بود که بر این سه رکن استوار باشند. در این میان، نوشته‌هایی را می‌توان نام برد که به بررسی تحلیلی راه ابریشم و پیامدهای آن برای سیاست بین‌الملل پرداخته‌اند. «رؤیای آسیایی چین: ساخت امپراتوری در طول راه ابریشم نوین»، نوشته تام میلر (Miller, 2017)، از جمله نوشته‌های درخشان درباره راه ابریشم نوین است. میلر با نقل قول از ناپلئون بناپارت که چین را اژدهایی خفته می‌دید که چو برخیزد، همه جهان را می‌لرزاند، بر پیامدهای برآمدن راه ابریشم نوین بر آسیا نظر می‌افکند و آن را گامی برای دستیابی به هژمونی تاریخی چین در آسیا می‌داند. میلر، تحلیل ژئوپلیتیکی خود را ابتدا برپایه «یک کمربند، یک راه»^۱ آغاز کرده و سپس، بر سین‌کیانگ، آسیای مرکزی، و روسیه تمرکز می‌کند. میلر بر این نظر است که طرح «یک راه، یک کمربند»، طرحی در راستای توسعه جهانی شدن با الگوی چینی است که قصد دارد، نظم اقتصادی جهان را از نو صورت‌بندی کند و کشورها و شرکت‌ها را در مدار اقتصاد چین قرار دهد.

کتاب دوم، «سده اوراسیایی چین»، نوشته نادره رولاند (Rolland, 2017) نیز بر طرح بلندپروازانه «یک کمربند، یک راه» چین تمرکز کرده است. رولاند، این طرح را مفهوم و نماد سازمان‌دهنده

1. One Belt One Road or OBOR

سیاست خارجی و کلان‌راهبرد چین در دوران شی‌جین‌پینگ می‌داند. رولاند نشان می‌دهد که طرح «یک کمربند، یک راه»، اهداف و آرزوهای چین را برای شکل دادن به اوراسیا از نگاه، جهان‌بینی، و ویژگی‌های موردنظر خود نمایان می‌کند. نادره با مطالعه و بررسی سرچشمه مفهوم و انگاره این طرح و اهداف داخلی و بین‌المللی چین، به این نتیجه رسیده است که طرح «یک کمربند، یک راه»، تنها تک‌فهرستی از طرح‌های زیرساختی اقتصادی—تجاری نیست، بلکه کلان‌راهبرد چین است، برای چیرگی بر اوراسیا.

کتاب «کمربند و راه: چین با برآمدنش چه چیزی را به جهان پیشنهاد می‌دهد»، نوشته وانگ ای‌وی (Yiwei, 2016)، نخستین کتاب مهم در مورد راه ابریشم نوین چین به قلم اندیشمند و استراتژیستی چینی است. وانگ بر این نظر است که طرح «یک کمربند، یک راه»، دربردارنده منطق ذاتی باز بودن چین است که نشان‌دهنده روند گریزناپذیر بقای تمدن انسانی، نمایانگر پیش‌نیازهای جهانی‌سازی، و بازتاب‌دهنده چرخش بنیادین چین از کشوری مشارکت‌کننده به کشوری پیش‌برنده برنامه جهانی‌سازی است. این کتاب، همچنین، سیاست پیرامونی، همکاری منطقه‌ای، و توسعه جهانی چین را بررسی کرده است. وانگ در پایان به پیامدهای خطرناک این طرح در حوزه‌های امنیتی، اقتصادی، اخلاقی، و حقوقی نیز اشاره می‌کند.

کتاب مهم دیگر، «راه ابریشم نوین: اکنون و آینده جهان»، نوشته پتر فرانکوپان است (Frankopan, 2018). فرانکوپان در این کتاب کوشیده است تا سیر نظم نوین جهانی را برپایه راه ابریشم نوین دنبال کند. وی بر این نظر است که جهان، در معرض چرخش ژرفی است و این چرخش را می‌توان در سیاست‌های انزوایوانه ترامپ و برگزیت دید؛ درحالی‌که در اوراسیا، راه ابریشم نوین، بر همکاری میان دولت‌های مسیر تأکید دارد. چنین چرخشی، به دگرگونی در مراکز قدرت در سطح بین‌المللی انجامیده است.

پژوهش مهم دیگر، «راه ابریشم نوین: چالش و پاسخ»، نوشته ریچارد گریفیس است (Griffiths, 2019). وی بر این نظر است که این کلان‌پروژه را نباید پروژه‌ای تنها چینی در نظر گرفت و مشارکت کشورهای اوراسیایی مسیر این شاهراه باستانی را می‌باید در راه‌اندازی این مسیر، پراهمیت و تعیین‌کننده تلقی کرد.

کتاب مهم دیگر، «یک کمربند، یک راه: راهپیمایی طولانی چین به سوی ۲۰۴۹»، نوشته مایکل گلنتز، رابرت راس، و گوین دوئرتی است (Glantz, Ross & Daugherty, 2019). این کتاب، ابتکار یک کمربند، یک راه را ابتکاری چینی برای داد و ستد جهانی و نو سازی زیر ساختی تو صیف کرده و آن را برنامه‌ای برای کمک به کشورهای در حال توسعه به منظور رسیدن به توسعه اقتصادی می‌داند. هر کشوری که در مسیر این کلان‌پروژه است، روایت ویژه‌ای از پشتیبانی چین از طرح‌های زیرساختی خود دارد. چین با فراهم کردن وام‌های کلان، مواد ساختمانی، و نیروی کار برای این کشورها، نفوذ خود را گسترش می‌دهد. به بیان روشن‌تر، این کلان‌پروژه، یک بازی برد-برد است. نویسندگان، همچنین، پیامد سیاست «اول آمریکا»ی ترامپ و تصمیم‌های انزوایانه او برای این کلان‌استراتژی چین و خلأ ژئوپلیتیکی حاصل از آن را دنبال می‌کنند. کوتاه سخن اینکه، این کتاب، دامنه و حوزه چرخش موازنه جهانی قدرت را از دریچه یک کمربند، یک راه دنبال می‌کند.

کتاب جدید دیگر در این باره، «راه نوین امپراتور: چین و پروژه‌ای برای سده»، نوشته جان‌تاتان هیلمن (Hillman, 2020)، رئیس طرح «بازپیوند آسیا»^۱ در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی^۲ است. هیلمن در این کتاب، داده‌های بی‌شمار، دست اول، و به‌روزی را درباره کلان‌پروژه راه ابریشم نوین گردآوری کرده است. او بر نقش مهم شی، در شکل‌گیری این پروژه تأکید می‌کند. هیلمن، این پروژه را پروژه‌ای جاه‌طلبانه، و درعین حال، مبهم‌ترین و پرسوءتفاهم‌ترین پروژه ژئواکونومیک نامیده و سرانجام، استدلال کرده است که اگر چین در پیشبرد این کلان‌پروژه کامیاب شود، جهان را از نو خواهد ساخت و خود را در مرکز این نظم نوین قرار می‌دهد.

سرانجام اینکه، توماس زیمرمن در گزارش خود با عنوان «راه ابریشم نوین: چین، آمریکا، و آینده آسیای مرکزی» (Zimmerman, 2015)، در مرکز همکاری بین‌المللی^۳ دانشگاه نیویورک، پیامدهای ایجاد راه ابریشم نوین را بررسی کرده است. زیمرمن بر این نظر است که راه ابریشم نوین، با وجود همسانی با راه ابریشم باستانی، تنها یک مسیر بازرگانی و تجاری نیست. این راهبرد چندسویه، عرصه‌های گوناگونی از سیاست و اقتصاد داخلی چین را دربر می‌گیرد. به گفته زیمرمن، راه ابریشم

1. Reconnecting Asia Project

2. Center for Strategic and International Studies (CSIS)

3. International Cooperation

نوین، از سوی حلقه‌های سیاست‌گذاری کلان چینی، تلاشی برای موازنه سیاست آمریکایی «چرخش به سوی آسیا»^۱ و خنثی کردن کوشش‌های آمریکا برای چیرگی بر منطقه به شمار می‌آیند. پژوهشگران یادشده، متغیرهای تأثیرگذار بر روندهای راه ابریشم نوین را بررسی و تحلیل کرده‌اند. نقطه کانونی این نوشته‌های پراهمیت، به گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم، بر رقابت ژئوپلیتیکی چین و آمریکا و تأثیر راه ابریشم نوین بر دستیابی به برتری جهانی متمرکز است. با وجود چنین ادبیات پیشینی و جایگاه پراهمیت راه ابریشم نوین، نوشته‌های اندکی را می‌توان درباره بازیگری دولت‌های آسیای مرکزی در طول کمر بند راه ابریشم نوین همراه با جزئیات گسترده و بررسی ژرف یافت. حتی در اندک نوشته‌هایی که این مسئله را به گونه‌ای بسته‌وگریخته واکاوی کرده‌اند، این کمر بند، تنها به عنوان مسیری مفروض از چین تا اروپا پذیرفته شده و اشاره‌ای به کنشگری ویژه و متمایز کشورهای آسیای مرکزی نشده است. در راستای پر کردن این خلأ پژوهشی، پژوهش پیش‌رو با نگاهی جامع و بررسی ژرف، این مؤلفه نادیده‌انگاشته شده و تأثیرگذار بر کمر بند راه ابریشم نوین را به تفصیل بررسی خواهد کرد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش پیش‌رو، بر خوانشی سه‌حوزه‌ای و سه‌سطحی از نظام بین‌الملل همراه با مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی استوار است. ژئوپلیتیک، در پی تحلیل تأثیرات جغرافیا بر سیاست است. ژئوپلیتیک، درباره چگونگی تأثیر مؤلفه‌های جغرافیایی بر روابط میان دولت‌ها و تلاش برای سلطه جهانی است (Foster, 2006)؛ از این رو، «ژئوپلیتیک قدرت»، جغرافیا و نظم — سلطه جهانی را به هم پیوند می‌زند. ژئوپلیتیک، بر نقش محدودیت‌ها و فرصت‌های جغرافیایی در اجرای سیاست تأکید دارد. چنین مجموعه‌ای از تهدیدها و فرصت‌ها، خود نیز دارای جنبه‌های سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی است. از این دیدگاه، نظریه محی‌الدین مصباحی، چارچوبی نیرومند را برای تکامل و پویایی راه ابریشم نوین فراهم می‌کند. این چارچوب، دیدگاهی سه‌گانه از نظام بین‌الملل را «با سه ساختار متمایز سیاسی — نظامی، هنجاری — اجتماعی، و اقتصادی» ارائه می‌دهد (Mesbahi, 2011). گذشته از عوامل

1. Pivot to Asia

جغرافیایی، هر دولت با حوزه‌های سه‌گانه و در سه سطح، برهم‌کنش دارد. چنین چارچوبی نشان می‌دهد که رد پای ریشه‌ها و پیامدهای این کلان‌پروژه را می‌توان در سه حوزه ژئوپلیتیک، ژئوکالچر، و ژئواکونومی و در سه سطح «بین‌المللی»، «منطقه‌ای»، و «داخلی» یافت؛ بنابراین، چارچوب نظری پیش‌رو، نقش بزرگ‌نگاه‌های مهم تاریخی، نیروها (داخلی/خارجی)، و بازیگران (تصمیم‌گیران/نخبگان/نهاده‌ها) که نقشی کلیدی در مسیر راه ابریشم نوین دارند را نشان می‌دهد.

این چارچوب پیشنهادی، نمایانگر اهمیت مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک، و ژئوکالچرال در راه‌اندازی و سویه دالان‌های زمینی (کمربند) راه ابریشم نوین است. البته این اهمیت، دو سویه است؛ از یک سو، مؤلفه‌های یاد شده را می‌توان پیرامون راه‌اندازی و سویه کمربند راه ابریشم نوین به شمار آورد و از سوی دیگر، می‌توان پیامدها و تأثیرهای راه‌اندازی و گسترش این دالان‌ها را در این سه حوزه و سه سطح یافت. به بیان روشن‌تر، مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچرال در سه سطح ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی، باعث شکل‌گیری شاهراه‌ها و سویه‌های آن‌ها می‌شوند؛ بنابراین، راه‌اندازی این شاهراه‌ها، پیامدهای ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک، و ژئوکالچرالی در این سه سطح خواهد داشت. این دوسویگی تأثیر راه و ژئوپلیتیک را می‌توان «ژئوپلیتیک راه»^۱ نامید. ژئوپلیتیک راه، بر درهم‌تنیدگی و کناکش^۲ ژئوپلیتیک و راه استوار است. در اینجا ژئوپلیتیک به معنای عام به کار می‌رود و حوزه‌های ژئوکالچر و ژئواکونومی را نیز دربر می‌گیرد. کوتاه‌سخن اینکه، ژئوپلیتیک راه، به نقش مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی در شکل‌گیری و سویه راه، به‌ویژه شاهراه‌های بین‌المللی، اشاره دارد و همچنین، بر تأثیر راه‌اندازی راه بر چیدمان ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و بین‌المللی تمرکز می‌کند.

۳. روش و منابع پژوهش

پژوهش پیش‌رو، بر روش توصیفی-تحلیلی در تبیین راه ابریشم نوین استوار است و برای نشان دادن سویه‌های راه ابریشم نوین و تأثیر آن بر آسیای مرکزی، از منابع و داده‌های کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده کرده است. منابع اصلی این پژوهش، منابع مکتوب، اسناد، و گزارش‌های راهبردی هستند؛

1. Road Geopolitics

2. Reciprocity

از این رو، با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای و گردآوری داده‌های منتشر شده اینترنتی، روندهای حاکم بر راه ابریشم نوین و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک آسیای مرکزی را تبیین و تحلیل کرده‌ایم.

4. کنشگران

شکل‌گیری سویه و مسیرهای راه ابریشم نوین، به برهم‌کنش‌های درهم‌تنیده بازیگران داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی بستگی دارد. این کنشگران، با تصمیم‌ها و کنش‌های خود، بر سویه و جهت پایانی راه ابریشم نوین تأثیر می‌گذارند. نکته مهم این است که راهبردهای این کنشگران، برپایه دریافت ویژه آن‌ها از راه ابریشم نوین و پیامدهای احتمالی آن برای بافتار درونی و بیرونی منطقه‌ای خود وابسته است. این کنشگران تأثیرگذار، دربردارنده سه دسته دولت‌ها، گروه‌های نظامی شورشی، و نهادهای درون‌حکومتی هستند.

دسته نخست، یعنی «کنشگران دولتی»، دربردارنده دولت‌هایی است که تصمیم‌های آنان بر سویه و آینده راه ابریشم نوین تأثیر می‌گذارد. دولت‌های کنشگر، شامل دولت‌های منطقه‌ای آسیای مرکزی، قدرت‌های فرامنطقه‌ای و رای آسیای مرکزی، و قدرت‌های بزرگ می‌شود. «دولت‌های منطقه‌ای» آسیای مرکزی، دربردارنده جمهوری‌های پیشین اتحاد جماهیر شوروی در آسیای مرکزی هستند که در نخستین سال‌های دهه 1990 به استقلال رسیده‌اند. این دولت‌ها عبارتند از: قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان، و ترکمنستان. همه این دولت‌ها، کم‌وبیش پشتیبان شکل‌گیری راه ابریشم نوین هستند. راه ابریشم نوین برای آنان، رونق اقتصادی آورده و بر اهمیت جایگاه ژئواستراتژیکشان در نظام بین‌الملل می‌افزاید. افزون‌براین، راه ابریشم نوین، نفوذ سنتی مسکورا در آسیای مرکزی کاهش می‌دهد و بستری را برای تنوع بخشیدن به شرکای راهبردی جمهوری‌های نوپایان این منطقه فراهم می‌کند. با این همه، این کلان‌پروژه می‌تواند وابستگی آنان را به پکن بیش‌ازپیش افزایش دهد.

در کنار دولت‌های منطقه‌ای آسیای مرکزی، «قدرت‌های فرامنطقه‌ای» هستند که با سیاست‌های خود بر پویایی راه ابریشم نوین تأثیر می‌گذارند. در کنار ایران، سه کشور ترکیه، پاکستان، و هند، هریک با دیدگاه‌های متفاوتی کوشیده‌اند تا از نفوذ خود در منطقه آسیای مرکزی بهره برده و برپایه منافع ملی خود بر طرح راه ابریشم نوین، تأثیر بگذارند. برخلاف ترکیه و پاکستان که به طرح راه

ابریشم نوین، روی خوش نشان داده‌اند، رهبران هند آن را به‌دیده تهدید نگریسته و آن را راهی برای نفوذ بیش‌ازپیش پکن در آسیای مرکزی و غربی می‌دانند.

گذشته از دولت‌های منطقه‌ای آسیای مرکزی و قدرت‌های فرامنطقه‌ای، «قدرت‌های بزرگ» نیز می‌توانند با اعمال قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی، و فرهنگی خود، پویایی و خط سیر طرح راه ابریشم نوین را دگرگون کنند. این قدرت‌ها، آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا، و صدام‌البنه، چین هستند. آمریکا، مهم‌ترین مخالف و منتقد راه ابریشم نوین است. در میان کشورهای اتحادیه اروپا، هنوز اجماعی برای آغاز همکاری همه‌جانبه با چین دیده نشده است؛ اگرچه کشورهای ایتالیا، یونان، و حتی آلمان آن را مثبت ارزیابی می‌کنند. روسیه پوتین نیز موضع مثبت خود را —اگرچه با ابهام— نگه داشته است. رهبران مسکو، راه ابریشم را ابزاری برای رونق اقتصادی، آن‌هم در میانه تحریم اقتصادی غرب، به‌شمار می‌آورند؛ البته مسکو، نگران نفوذ چین در آسیای مرکزی و حتی مناطقی از قلمرو خود در سیبری و خاور دور نیز هست.

گذشته از کنشگران دولتی، کنشگری مؤثر «گروه‌های نظامی غیردولتی»، یعنی جنبش‌های سیاسی، انقلابی، و شبه‌نظامیان نیز می‌تواند پیش‌فرض‌های بنیادین واقع‌گرایی را به‌چالش بکشد و سیاست بین‌المللی دولت‌محور و ادعای سنتی دولت‌ملت‌های و ستفالیایی درباره حاکمیت را به‌پرسش بگیرد. در این میان، می‌توان به طالبان در افغانستان، گروه‌های جدایی‌خواه بلوچ در پاکستان، و اویغورهای سین‌کیانگ اشاره کرد. همه این گروه‌های غیردولتی، مخالف برپایی راه ابریشم نوین هستند. اویغورها آن را تهدیدی برای هویت جمعی خود می‌دانند، زیرا توسعه چین غربی با کنترل روزافزون فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی اویغورهای سین‌کیانگ همراه خواهد بود. طالبان نیز راه ابریشم نوین را راهبردی برای پایداری و ایجاد ثبات در افغانستان می‌دانند. از آنجاکه این طرح، جایگاه استوارتری را برای رهبران کابل فراهم کرده و ثبات را برای این کشور جنگ‌زده به‌ارمغان می‌آورد، طالبان با این طرح مخالفت می‌کنند. برخلاف اویغورها و طالبان، بلوچ‌های پاکستان در آغاز از این طرح پشتیبانی کردند، زیرا دالان اقتصادی راه ابریشم نوین به بندر گوادر، می‌تواند توسعه ایالت محروم بلوچستان پاکستان را به‌همراه داشته باشد. اما آغاز ساخت یک مسیر دیگر در پاکستان —که از ایالات پنجاب و سند گذر می‌کند و بلوچستان را دور می‌زند— بر تنش‌های درون پاکستان دامن زده است؛ تا آنجاکه در نوامبر ۲۰۱۸، شبه‌نظامیان ارتش آزادی‌بخش بلوچستان، به کنسولگری

چین در کراچی حمله کرده و چین را به بهره‌برداری از منابع پاکستان متهم کردند (Meher & Masood, 2018).

از آنجاکه این پژوهش، تنها بر کمربند و نه جاده راه ابریشم نوین تمرکز دارد، تنها تأثیر بازیگران منطقه‌ای در آسیای مرکزی و افغانستان، و همچنین، سین کیانگ را بر شکل‌گیری روندهای کمربند راه ابریشم نوین بررسی کرده است.

5. آسیای مرکزی: نقطه ثقل راه ابریشم

آسیای مرکزی، مهم‌ترین منطقه‌ای است که به دلیل همجواری با مرزهای غربی چین، زیر فشار پیوسته تأثیرات کلان، دیرپا، و ژرف برآمدن راه ابریشم نوین خواهد بود. این تأثیر، ریشه در همسایگی آسیای مرکزی با چین دارد. گذشته از این نزدیکی جغرافیایی، راه ابریشم تاریخی، همواره از آسیای مرکزی گذر می‌کرد. درواقع، آسیای مرکزی، پیوندگاه تاریخی—جغرافیایی چین با دو منطقه مهم روسیه و آسیای غربی بوده است. به دلیل چنین ترکیب یگانه‌ای از اهمیت جغرافیایی و تاریخی است که آسیای مرکزی را «دل جاده ابریشم» در سده بیست و یکم می‌خوانند. می‌توان به زبان کارل فن کلاوزویتس—استراتژیست نامدار پروسی—دل جاده ابریشم را «گرانیگاه»¹ خواند. استراتژیست‌های چینی، آسیای مرکزی را دل جاده ابریشم و گرانیگاه ابتکار کمربند و جاده به شمار می‌آورند. جایگاه ژئواستراتژیک و نقش تاریخی آسیای مرکزی، در کنار برخورداری از منابع بزرگ نفت و گاز، اهمیت ثبات در این منطقه را دوچندان کرده است. کشورهای این منطقه—با وجود عمر کوتاه خود—به سبب سرمایه‌گذاری‌های هنگفت، از رشد اقتصادی بالا و ثبات سیاسی برخوردار بوده‌اند.

در سه دهه اخیر پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی، با خطرهای داخلی و خارجی نسبتاً کمتری در مقایسه با مناطق دیگر جهان روبه‌رو شده‌اند. جنگ داخلی تاجیکستان در دهه 1990 و ناآرامی‌های ازبکستان در دهه پیش، از اندک موارد بی‌ثباتی در منطقه بودند. نکته مهم‌تر اینکه، چین، کمترین تنش ژئوپلیتیکی را با آسیای مرکزی داشته است. به بیان دیگر، در درازنای تاریخ طولانی روابط، تهدیدهای اندکی در آسیای مرکزی

1. Center of gravity

وجود داشته‌اند که امنیت ملی چین را به خطر انداخته‌اند. با چنین بافتار تاریخی‌ای است که راه ابریشم چین، باشتاب به‌سوی اروپا، خاورمیانه، و آفریقا حرکت خواهد کرد.

با برآمدن چین در صحنه بین‌المللی و گسترش نفوذ این کشور در آسیای میانه، ژئواکونومی این منطقه دگرگون شده است؛ به‌گونه‌ای که چین، به مهم‌ترین بازیگر در حوزه‌های انرژی، تجارت، و ترانزیت در این منطقه تبدیل شده است. نیاز چین به انرژی منطقه آسیای مرکزی، این کشور را به مهم‌ترین بازیگر این منطقه در حوزه ژئوپلیتیک انرژی تبدیل کرده است. در این راستا، پکن، سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای را در آسیای مرکزی برای دستیابی و کنترل منابع انرژی انجام داده است؛ بنابراین، جریان صادرات نفت و گاز این منطقه با بزرگ‌ترین بازارهای مصرف جهان درهم تنیده شده است. پکن با خط لوله گاز آسیای مرکزی که از ترکمنستان آغاز می‌شود و با گذر از ازبکستان و قزاقستان به چین می‌رسد، بر منابع گازی هر سه کشور چیره شده است. همچنین، چین خط لوله ۹۶۰ کیلومتری‌ای -- که مرکز قزاقستان را به شمال غربی چین پیوند می‌دهد -- را با هزینه ۷۰۰ میلیون دلاری بنیان گذاشته است. در سوی مقابل، پکن، بیشترین سرمایه‌گذاری را در بخش انرژی این منطقه انجام داده است. نکته مهم‌تر اینکه، با پرداخت وام‌های کلان به کشورهای نو بنیان این منطقه به جایگاه بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشورها رسیده است؛ جایگاهی که پیش از این در اختیار مسکو بود. با گسترش روزافزون مبادلات اقتصادی و انرژی چین در منطقه، نفوذ سیاسی آن نیز گسترش پیدا خواهد کرد. به بیان دیگر، پیامد تعمیق نفوذ روزافزون چین در آسیای میانه، سرریزی^۱ حوزه نفوذ ژئواکونومیک آن به نفوذ ژئوپلیتیکی خواهد بود.

در میان کشورهای این منطقه، دو کشور ترکمنستان و به‌ویژه قزاقستان، کوشش بیشتری برای پیوستن به این کلان‌طرح داشته‌اند. جغرافیای مطلوب و ثروت منابع طبیعی، بهترین موقعیت را برای تبدیل شدن قزاقستان به قطب آسیای مرکزی فراهم کرده است. قزاقستان، کشوری است که نشان می‌دهد، دو طرح اوراسیا و ابتکار عمل کمربند و راه، به‌گونه‌ای مکمل عمل می‌کنند؛ آستانه، هم عضو ابتکار عمل کمربند و راه چین است و هم از اعضای اتحادیه اقتصادی اوراسیا به‌شمار می‌آید. حجم سرمایه‌گذاری‌های پکن در این پهناورترین و ثروتمندترین کشور آسیای مرکزی، به اندازه‌ای

1. Spillover

بوده است که بسیاری از ناظران آلمانی، بزرگ‌ترین شهر و پایتخت پیشین این کشور، را «دبی نوین» نامیده‌اند. (Shepard, 2016). خورگوس^۱، در مرز چین و قزاقستان، جایی که آن را «نقطه اوراسیایی دسترس ناپذیری» می‌نامند (Garcia-Castellanos & Lombardo, 2007)، به نماد همکاری‌های گمرکی آستانه (نظربایف) با چین تبدیل شده است. خورگوس، جایگزین دوستیک — که روبه‌روی آلاشانکو در چین است — شده بود. دوستیک، دیرزمانی میزبان یگانه پیوند راه چین — آسیای مرکزی بود، اما به دلیل تنش‌های چین و اتحاد جماهیر شوروی، این پیوند برای سال‌ها بی‌استفاده مانده بود؛ تا اینکه سرانجام، محدودیت‌ها در سال 1990 به پایان رسید و نخستین قطارهای باری در سال 1991 از این مرز گذر کردند. با این حال، دوستیک در مقایسه با خورگوس، زیرساخت‌های قدیمی‌تری دارد (ktzh-gp.kz, 2018).

خورگوس با داشتن تجهیزات پیشرفته می‌تواند قطار را بیست ساعت سریع‌تر از امکانات قدیمی در دوستیک انتقال دهد (Hillman, 2020: 52). درواقع، مسیر راه‌آهن میان آلمانی با خورگوس، چهار صد کیلومتر کوتاه‌تر از فاصله آن تا دوستیک است. از همه مهم‌تر اینکه، خورگوس، در چین یک پشتیبان دارد. در سال 2017، در نشست کمر بند و جاده در پکن، «شرکت حمل‌ونقل اقیانوس چین»، 49 درصد سهام این مرکز را به‌دست آورد. ژو لیرون^۲، رئیس این شرکت^۳، قول داد که خورگوس را به «یک قطب منطقه‌ای» تبدیل کند (kazakh-tv, 2017). همکاری قزاقستان با چین در این کلان‌طرح، به اندازه‌ای است که مقامات قزاقستان با نیمه شوخی می‌گویند، کشورشان قصد دارد «بند» کمر بند چین باشد (Hillman, 2020: 54).

افزون‌براین، قزاقستان دارای دو بندر کوریک و آکتائو در کرانه دریای کاسپین است. سهم بندرهای قزاقستان از صادرات، واردات، و ترانزیت کالا و از مجموع عملکرد بندرهای دریای کاسپین، تقریباً ۲۵ درصد است و سالانه به‌طور میانگین، حدود ۱۲/۳ میلیون تن کالا از طریق بندرهای قزاقستان حمل می‌شود. تا پایان سال ۲۰۱۹، قزاقستان چهارونیم میلیون تن کالا را از بندر کوریک عبور داده است که این میزان، سه‌برابر، بیشتر از سال گذشته بوده است. عملکرد بندر آکتائو در سال ۲۰۱۶، به

1. Khorgos

2. Xu Lirong

3. China Ocean Shipping Company Limited or COSCO

میزان ۵ میلیون و ۸۴۲ هزار تن بود. بندر کوریک — که یکی از بندرهای درحال توسعه قزاقستان و نزدیک‌ترین مسیر دریایی به بندرهای جمهوری آذربایجان است — همچون نقطه پیوند دالان ترانزیت گندم، زغال سنگ، نفت، فلزات، کود، مواد شیمیایی، و کالا از چین و کشورهای آسیای مرکزی عمل کرده است. این بندر، بیش از ۴۲۰ هزار تن در سال ۲۰۱۶ تخلیه و بارگیری از طریق دو اسکله ریلی با ظرفیت کنونی ۴ میلیون تن داشته است که در آینده نزدیک به ۷ میلیون تن افزایش خواهد یافت. قزاقستان، در نظر دارد که ظرفیت بندرهای خود را تا سال ۲۰۲۰، به ۲۵ میلیون تن برساند و همچنین، در تکاپوی ایجاد زمینه ترانزیت کالای خشک، به میزان ۲۰ میلیون تن تا سال ۲۰۲۲ از چین تا اروپا، از طریق دریای کاسپین است. آستانه، تلاش کرده است که موقعیت جغرافیایی و برخورداری از ذخایر فراوان گازی را در راه تولید ثروت و در نتیجه، قدرت ملی به کار گیرد. مسیر زمینی راه ابریشم نوین، رهبران قزاق را به طراحی کلان طرح بومی خودشان واداشته است. در نوامبر 2014، نظربایف، از طرح خود برای بهبود زیرساخت‌های قزاقستان رونمایی کرد و آن را «مسیر روشن¹» نامید. این طرح بنا دارد که قزاقستان را به یکی از مراکز تجاری شرق و غرب تبدیل کند (Hillman, 2020: 54)؛ به همین دلیل است که نظربایف آن را «نقطه عطفی برای آغاز قزاقستان در شروع صفحه‌ای کاملاً نوین در توسعه اقتصادی» خوانده است (Zakon.kz, 2018).

رهبران عشق آباد نیز تمایل خود را برای پیوستن به این کلان طرح نشان داده‌اند. رهبران ترکمن، برای رسیدن به این هدف، از درگیری‌های منطقه‌ای دوری گزیده‌اند. همچنین، تلاش کرده‌اند که از موقعیت جغرافیایی و برخورداری از ذخایر فراوان گازی خود برای تولید ثروت و در نتیجه، قدرت ملی بهره ببرند. جمهوری ترکمنستان، دارای ۴ بندر، شامل بندر بین‌المللی ترکمن‌باشی، بندر رودخانه ترکمن‌آباد، بندرگاه آلاجا، بندرگاه خزر، و بندرگاه اکرام است. بندر ترکمن‌باشی، مهم‌ترین بندر ترکمنستان است که در سال ۱۸۹۶ بنیان گذاشته شده است. این بندر — که در جنوب باختری ترکمنستان و در کرانه دریای کاسپین در مسیر راه ابریشم نوین قرار گرفته است — به عنوان بزرگ‌ترین بندر زیر سطح دریا و بزرگ‌ترین جزیره مصنوعی پایین تر از سطح دریا در کتاب رکوردهای جهانی گینس، ثبت شده است. بندر جدید بین‌المللی ترکمن‌باشی — که یک میلیون و سیصد و پنجاه و هشت

1. Nurly Jol

مترمربع مساحت دارد— دارای چندین پایانه باری و مسافربری و کانتینری است. این بندر با هدف بارگیری ۲۶ میلیون تن کالا، بنیان‌گذاری شده و افزون‌براین، دارای کارخانه‌های کشتی‌سازی و تعمیرگاه کشتی است. با پایان ساخت‌وساز این طرح در سال ۲۰۱۸، بندر جدید بین‌المللی ترکمن‌باشی، یکی بزرگ‌ترین بندرهای منطقه دریای کاسپین و همچنین، آسیای میانه خواهد بود. کل مساحت این بندر، بیش از ۱۰۵ هکتار است. این بندر دارای ۵ پایانه (پایانه کانتینری، پایانه کالای فله و کالای عمومی، پایانه مسافری، و پایانه پروپلین و مشتقات نفتی) با ظرفیت‌های گسترده خواهد بود. ظرفیت سالانه بندر، ۱۷ تا ۱۸ میلیون تن خواهد بود. ظرفیت این بندر ۲۵ تا ۲۶ میلیون تن خواهد بود. همچنین، این بندر، دارای ساختمان کشتی‌سازی و تعمیر کشتی است. مهم‌ترین کارکرد بندر ترکمن‌باشی، پیوند ترکمنستان با چین از سوی خاور و البته با اروپا در باختر است. نکته مهم‌تر اینکه، بندر ترکمن‌باشی، مهم‌ترین مسیر برای دور زدن قلمرو ایران را فراهم می‌کند.

بندر ترکمن‌باشی، امکان ارتباط ریلی و دریایی دو سوی دریای کاسپین، آسیا، و آسیای میانه در خاور و قفقاز و ترکیه در باختر را فراهم می‌کند و مسیر پیوند اروپا و آسیا را کوتاه‌تر کرده است. این بندر، در پی گذر از دریای کاسپین و پیوند با باکو و سپس، تفلیس و دریای سیاه و سرانجام، اروپا و همچنین، پیوند با بندر آستراخان در روسیه است. فعالیت بندر ترکمن‌باشی، حجم حمل‌ونقل کالا بین چین، افغانستان، و هند را نیز افزایش خواهد داد. در همین حال، افغانستان نیز قصد دارد از طریق دالان لاجورد، از شمال به همسایه شمالی خود، ترکمنستان، و از آنجا با بهره‌گیری از بندر ترکمن‌باشی، به قفقاز و ترکیه و اروپا متصل شود. افزون‌براین، کشورهای آسیای میانه نیز در تلاش هستند تا در قالب طرح راه ابریشم نوین چین، پیوند هم‌زمان خود به چین و روسیه و ترکیه را از مسیرهایی خارج از مرز ایران و از طریق بندرهای دریای کاسپین دنبال کنند. نکته مهم اینکه، این بندر با سرمایه‌گذاری ۱/۵ میلیارد دلاری هلدینگ ترکیه‌ای چالیک‌هلدینگ، بهسازی و توسعه یافته است. این شرایط نشان می‌دهد که آنکارا، برخلاف وعده‌های دوستی و همکاری‌های ظاهری با تهران، در پی دور زدن ایران در راه ابریشم نوین و به‌طورکلی، تضعیف حضور ایران در آسیای باختری، آسیای میانه، و قفقاز است.

با اینکه قزاقستان و ترکمنستان در ابتدای فهرست شرکای تجاری و سرمایه‌گذاری چین در منطقه قرار دارند، کشورهای دیگر آسیای مرکزی نیز در پی جذب سرمایه‌های چینی هستند. امامعلی رحمان،

رئیس‌جمهور تاجیکستان، در این باره گفته است: «تاجیکستان می‌تواند پل ارتباطی میان چین و کشورهای دیگر باشد» (president.tj, 2018). شوکت میر ضیایف، رئیس‌جمهور ازبکستان، نیز بیان داشته است که «ازبکستان از آغاز، از طرح کمربند و جاده حمایت کرد و راه‌اندازی آن، عامل مهمی در توسعه پایدار کشور ما است» (president.tj, 2019). آلمازبک آتامبایف، رئیس‌جمهور قرقیزستان، اشاره کرده است که «ما می‌توانیم به مرکز مؤثری برای حمل کالاهای چینی به اوراسیا و اروپا تبدیل شویم» (CA-portal, 2017). قربان‌قلی بردی‌محمدو، رئیس‌جمهور ترکمنستان، نیز در سال ۲۰۱۷، از کتابی با عنوان «ترکمنستان، قلب جاده بزرگ ابریشم است» (Government of Turkmenistan, 2019) رونمایی کرد و این عبارت را شعار رسمی کشورش قرار داد. سرازیری یوآن به منطقه، خواب از چشمان رهبران آسیای مرکزی ربوده است؛ هرچند مردم عادی — مانند آن شورش سال ۲۰۱۶ در قزاقستان — گاهی به حضور فزاینده چینی‌ها به‌دیده تردید می‌نگرند.

برآمدن راه ابریشم نوین، به افزایش امنیت منطقه‌ای کمک کرده است. رهبران کشورهای منطقه کوشیده‌اند تا برای رفع اختلاف‌های مرزی (به‌عنوان نمونه، از طریق تبادل سرزمینی میان قرقیزستان و ازبکستان) (Interfax, 2018) به توافق برسند (Astana Times, 2018). در مارس ۲۰۱۷، عشق‌آباد، پل ریلی پیونددهنده ترکمن‌آباد — فراب را بر روی رودخانه آمودریا راه‌اندازی کرد (Turkmenista.ru, 2017). پیشران این کوشش‌ها برای برطرف کردن تنش‌های منطقه‌ای، منافع اقتصادی است؛ به‌عنوان مثال، قرقیزستان کوشیده است تا با راه‌اندازی چندین ایستگاه بین‌راهی در اوش، بتکن، و جلال‌آباد، امنیت مسیر بیشکک — تاشکند را تضمین کند (AKIPress, 2018). سرمایه‌گذاری‌های هنگفت در آسیای مرکزی، بر دادوستد منطقه‌ای نیز تأثیر گذاشته است؛ به‌گونه‌ای که — به‌عنوان مثال — در سال ۲۰۱۷، دادوستد میان قزاقستان و ازبکستان، ۳۱/۲ درصد افزایش یافته است (Omirgazy, 2018). این روند، با امضای چندین توافق‌نامه میان دو کشور، سرعت پیدا کرده است (Uzbekistan National News Agency, 2017). روابط تنش‌زای پیشین ازبکستان با تاجیکستان نیز بهبود یافته است (AzerNews, 2018). این ثبات سیاسی — اقتصادی پیوسته می‌تواند روند ادغام این منطقه نوظهور را به راه ابریشم نوین تسریع کند؛ به این معنا که جمهوری‌های آسیای مرکزی، ضمن تلاش برای جلوگیری از بی‌اعتمادی روسیه و به‌ویژه آمریکا، در پی افزایش گسترده همکاری‌ها با چین هستند. اهمیت آسیای مرکزی به‌عنوان گرانیگاه بر استراتژیست‌های آمریکایی نیز پوشیده نمانده است.

به‌همین دلیل است که تضعیف نفوذ چین در آسیای مرکزی در کنار مهار چین در دریای چین جنوبی، مهم‌ترین واکنش راهبردی ایجابی آمریکا بوده است. درواقع، قدرت‌های بزرگ در آسیای مرکزی، بازی‌های گوناگونی را انجام می‌دهند. تا پیش از رونمایی از راه ابریشم نوین، اریک مک گلینچی به‌درستی اشاره کرده بود که «چین در حال بازی انحصار، روسیه در حال بازی ریسک، و ایالات متحده در حال بازی تک‌نفره است. این بازی، برای سیاست‌گذاران در پکن، تجاری، برای سیاست‌گذاران در مسکو، وجودی، و برای سیاست‌گذاران در واشنگتن، ثانوی است. آسیای مرکزی برای پکن، ماده‌محور است. اگر منابع طبیعی و سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی آسیای مرکزی کم شود، چین به‌راحتی می‌تواند از آنجا عقب بنشیند. آسیای مرکزی برای مسکو، امپراتوری است. اگر نفوذ این کشور زیر سؤال برود، روسیه از آنجا عقب نمی‌نشیند. برای واشنگتن، آسیای مرکزی حیاتی نیست. اکنون که توجه‌ها از افغانستان دور شده است، ایالات متحده، منطقه را فراموش کرده است» (McGlinchey, 2015)، اما با راه‌اندازی راه ابریشم نوین، تصور عقب‌نشینی چین از این منطقه، ساده‌انگارانه خواهد بود. در سال ۲۰۰۹، خط لوله انتقال گاز چین-آسیای مرکزی — که از ترکمنستان، ازبکستان، و قزاقستان گذر می‌کرد — تکمیل شد. چین، همچنین به وام‌دهنده اصلی به کشورهای منطقه تبدیل شده است. این کشور از معاملات منابع به‌ازای وام، برای اطمینان از دسترسی به گاز ترکمنستان و نفت قزاقستان استفاده کرده است. کوتاه‌سخن اینکه، هرچه سرمایه‌گذاری چین در این منطقه بیشتر شود، اهمیت آسیای مرکزی در راهبرد امنیت ملی چین نیز افزایش خواهد یافت.

6. سین کیانگ: ناامنی دیرینه و امنیت داخلی چین

در درازنای تاریخ، چین در خشکی، ناامن بوده و امنیت مرزهای شمالی این کشور همواره ناپایدار بوده است. چین، در همه دوران‌ها از سوی شمال زیر تاخت‌وتاز پیایی اقوام گوناگونی همچون هون‌ها، ترکان، مغولان، و منچوها بوده و امروز نیز تنها ناامنی تاریخی خود در مرزهای خشکی را در سین کیانگ می‌بیند. حضور قدرت‌های غربی در هنگ‌کنگ و ماکائو، به‌سر آمده و نمادهای تحقیرآمیز دخالت خارجی در قلمرو داخلی چین از بین رفته است. مغولستان که برای سده‌ها جایگاه نیروهای ویرانگر بود، کاملاً زیر سلطه منافع اقتصادی چین جای گرفته و تبت نیز خودمختاری سیاسی و فرهنگی خود را از

دست داده است. با وجود دیرینگی امپراتوری چین، ترکستان خاوری یا سین‌کیانگ (قلمرو نوین در زبان چینی) تنها در میانه سده هجدهم در زمان سلسله کینگ (منچو) بود که به‌گونه‌ای کامل، زیر سلطه دائم پکن قرار گرفت. از آن زمان، سین‌کیانگ — به‌گفته فیتزوری مک‌لین — به سرزمین آشوب پایدار در سرزمین چین تبدیل شده است (Kaplan, 2018).

با اینکه برپایی راه ابریشم نوین، بر مجموعه‌ای از مداخله‌های دیپلماتیک اقتصادی-سیاسی چین در آسیای مرکزی استوار است و مسلمانان جمهوری‌های پیشین شوروی را محور راهبرد کلان قرار داده است، اما مسلمانان ترک‌تبار اویغور خود در سین‌کیانگ را به‌چشم تهدید اصلی می‌نگرد. درواقع، هدف چین، مهار «سه نیروی شیطنانی تروریسم، افراطی‌گری، و جدایی‌طلبی» است (Zimmerman, 2015)؛ به‌همین دلیل، کلید برپایی راه ابریشم در زمین و دریا، امن‌سازی سین‌کیانگ است. در راهبرد کلان رهبران پکن، سین‌کیانگ، دروازه پل زمینی اوراسیایی است که چین را به آسیای مرکزی و سرانجام، به اروپا پیوند می‌دهد (Vision and Actions on Jointly Building Silk Road Economic Belt and 21st-Century Maritime Silk Road, 2015). همه راه‌های ترابری، بازرگانی، و انرژی میان چین از یک سو، و آسیای مرکزی و سپس آسیای غربی و روسیه از سوی دیگر، از سین‌کیانگ گذر خواهد کرد؛ به‌همین دلیل، کنترل اویغورها — به‌ویژه در حوزه فرهنگی — پیش‌زمینه برپایی ابتکار عمل کمربند و راه در اوراسیا و همچنین، دریای چین و اقیانوس هند است (Kaplan, 2018). سین‌کیانگ با اینکه دروازه راه ابریشم نوین به آسیای مرکزی به‌شمار می‌آید، یکی از توسعه‌نیافته‌ترین بخش‌های چین است. از این دریچه، ابتکار عمل کمربند و راه، مسائل امنیتی داخلی چین را نیز برطرف خواهد کرد. سیاست سرکوب اویغورهای مسلمان — و حتی نگهداری بیش از یک میلیون تن از آنان در اردوگاه‌های پنهان (nytimes, 2019) — بخشی از این راهبرد است.

دراین میان، برقراری امنیت در سین‌کیانگ و کنترل پایدار آن، نقطه آغازین شکل‌گیری چین بزرگ در اوراسیا خواهد بود. این لحظه، لحظه آزادکننده نیرو و توان چین برای اعمال قدرت در دریاهای چین مرکزی و جنوبی نیز خواهد بود؛ به‌همین دلیل، کنترل سین‌کیانگ در قلمرو زمینی اوراسیا، دروازه اقیانوس هند را برای پکن می‌گشاید و کلید راهبردی‌ای برای نگه داشتن و گسترش قدرت دریایی از طریق بنیان‌گذاری بندرهای نوین در میانمار، سری‌لانکا، و جیبوتی خواهد بود. از این دیدگاه، ابتکار عمل کمربند و راه، راهبرد توسعه درونی چین نیز هست. زیرمن در گزارش خود بر

نوسازی مناطق کمتر توسعه یافته غربی تأکید کرده است (Zimmerman, 2015)؛ از این رو، کشاندن راه ابریشم نوین از منطقه سین کیانگ با توسعه پایدار زمینه های ناپایداری و بی ثباتی، (همچون فقر و بیکاری) از بین می رود. کنترل رادیکالیسم در میان اویغورهای سین کیانگ از طریق افزایش سرمایه گذاری در زیر ساخت های سین کیانگ و همچنین، تغییر ترکیب جمعیتی، به ثبات و قوام در پیگیری طرح های راه ابریشم نوین می انجامد. این مسئله، نشان می دهد که راه ابریشم نوین، نه تنها بافتاری برای اعمال قدرت چین در ورای مرزهای خود می آفریند، بلکه مهم تر از آن، حافظ امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی آن خواهد بود. چین، تنها با ادامه رشد اقتصادی و چیرگی بر توسعه نامتوازن می تواند رقابیش را از دخالت در امور داخلی خود دور نگه دارد و برپایی راه ابریشم نوین، یگانه و مهم ترین ابزار پکن برای ادامه این رشد و توسعه است. از این نگاه، راه ابریشم نوین، بیش از آنکه مبتنی بر نیت های تهاجمی رهبران پکن باشد ————— آن گونه که آمریکا و رقبای دیگر چین می پندارند — بر نیت های دفاعی و خواست های امنیتی چین استوار است؛ به همین دلیل، راه ابریشم نوین، تنها در حد یک طرح اسمی باقی نخواهد ماند، زیرا مهم ترین تضمین کننده استقلال و نگهدار یکپارچگی سرزمینی چین خواهد بود. کوتاه سخن اینکه، این برنامه، راهی است برای دستیابی به امنیت در منطقه ناامن سین کیانگ از طریق طرح های اقتصادی مبتنی بر توسعه که چین ساحلی را به چین غربی و آسیای مرکزی پیوند می دهد.

7. افغانستان: امنیت شکننده و حضور آمریکا

قلمرو افغانستان کنونی در گذشته، به عنوان بخشی از ایران بزرگ، یکی از مهم ترین مناطقی بود که مسیر تاریخی جنوبی راه ابریشم باستانی از آن می گذشت. با این حال، دهه ها است که ناامنی، کشور افغانستان را فراگرفته است. این ناامنی دیرپا از نگاه رهبران پکن، خطر بالقوه ای برای امنیت سین کیانگ و همچنین، مسیرهای بازرگانی آسیای مرکزی به شمار می آید. به بیان دیگر، رهبران پکن، سیاست چین در افغانستان را درهم تنیده با امنیت سین کیانگ و حضور خود در آسیای مرکزی می دانند. این نگرانی، بی دلیل نیست. در دهه 1980، بسیاری از نیروهای جنبش اسلامی ترکستان شرقی¹ و هم پیمان

1. Eastern Turkistan Islamic Movement -- ETIM

مجاهدان افغانستان در دهه ۱۹۹۰، به عضویت القاعده درآمدند. نکته جالب این است که چین، خود این نیروهای اویغور را در دهه ۱۹۸۰ به افغانستان فرستاده بود تا کمکی به مجاهدان افغان در جنگ با ارتش سرخ باشند؛ تصمیمی که بعدها به مهم‌ترین مشکل داخلی برای امنیت ملی چین و مرزهای خاوری آن تبدیل شد؛ بنابراین، افغانستان، سرچشمه مهم‌ترین خطر خارجی برای راه ابریشم نوین و امنیت چین بوده است، زیرا به نظر چینی‌ها، افغانستان ناتوان، پناهگاه تروریست‌ها خواهد بود. با وجود اجماع استراتژیست‌های چینی بر سر اهمیت نقش و جایگاه افغانستان در راه ابریشم نوین، توافقی برای نوع رابطه با کابل و درهم‌تنیدگی آن با این کلان‌طرح، میان آنان وجود ندارد. به بیان روشن‌تر، مهم‌ترین پیشران برای سیاست چین در افغانستان، امنیت مناطق غربی قلمرو آن در سین‌کیانگ است؛ از این رو، اولویت امنیتی چین در افغانستان، به این معنا است که نگاه چین به افغانستان در مرحله نهایی، اقتصادی نیست و به همین دلیل، احتمال گذشتن راه ابریشم نوین از افغانستان کنونی، بسیار کم است. افزون‌براین، افغانستان، مهم‌ترین جای پای آمریکایی‌ها در منطقه برای مهار چین خواهد بود. بسیاری از استراتژیست‌های چینی بر این نظرند که اگر آمریکا درگیر منجلا ب جنگ در افغانستان پس از تسخیر آن نمی‌شد، زودتر و با نیرومندی بیشتری به مهار چین دست می‌زد (Zimmerman, 2015)؛ به این معنا که حضور آمریکا در خاور، در دریای چین جنوبی، و در باختر، در افغانستان، حلقه محاصره راهبردی چین را تکمیل می‌کند. نکته تناقض‌گون مؤلفه افغانستان این است که چین نمی‌خواهد که آمریکا یکباره افغانستان را ترک کند، زیرا خلأ امنیتی ایجاد خواهد شد (Starr, 2009). این خلأ امنیتی، برای نیروهای جنبش اسلامی ترکستان شرقی، جایگاهی راهبردی خواهد بود. حتی نشانه‌های مهمی از قدرت‌گیری دوباره طالبان و برآمدن داعش در افغانستان وجود دارد. در چنین وضعیتی است که وانگ ای، وزیر امور خارجه چین، در سفر خود به کابل به صراحت اشاره کرده است که چین باور دارد که «صلح و ثبات افغانستان، بر امنیت چین غربی و مهم‌تر از آن، بر آرامش و توسعه کل منطقه تأثیر می‌گذارد» (Reuters, 2014). پیامد حل نشدن مسئله ناامنی در افغانستان، تضعیف و شکنندگی همکاری‌های هرچند بالقوه کابل و پکن خواهد بود. همچنین، مسئله اولویت امنیتی چین در افغانستان، از نگاه اقتصادی چین به این کشور می‌کاهد؛ به همین دلیل، گذر راه ابریشم نوین از افغانستان کنونی از احتمال کمتری برخوردار است. با وجود احتمال پایین گذر مسیر اصلی کمر بند خشکی راه ابریشم نوین از افغانستان، پکن

کوشیده است تا طرح‌های مرتبط با کلان‌طرح خود را به‌راه اندازد. در این راستا، چینی‌ها نوسازی زیرساخت‌ها را به‌عهده می‌گیرند. پیش از این، قطار ۷۵ کیلومتری مزارشریف به حیرتان — که نقش مهمی نه تنها در ترابری، بلکه در استخراج مواد کانی در افغانستان دارد — در سال ۲۰۱۱ با وام بانک توسعه آسیا (ADB) به‌راه افتاده است (Army, 2013). بانک جهانی و بانک توسعه آسیا، پیش از این، مجموعه‌ای از پژوهش‌های امکان‌سنجی راه‌آهن و خطوط ریلی در درون افغانستان و همچنین، بین افغانستان و همسایگانش را آغاز کرده بودند. این راه‌آهن — که بانک صادرات واردات چین و بانک توسعه آسیایی از آن پشتیبانی مالی می‌کنند — از شش استان افغانستان (قندوز، بلخ، جوزجان، فاریاب، بادغیس، و هرات) می‌گذرد و پژوهش‌های امکان‌سنجی آن را یک شرکت ایرانی انجام داده است (Asia Plus, 2014). بانک جهانی نیز بررسی امکان‌سنجی همین مسیر را در سال ۲۰۱۲ انجام داده بود. بر پایه گزارش بانک جهانی، مسیر میان قندوز و مرز ایران، محتمل‌ترین و نویدبخش‌ترین گزینه است؛ به‌گونه‌ای که توان «تحکیم توسعه اقتصادی در سرتاسر مرز شمالی افغانستان را دارد» (Harral, Winner, Thompson, Sharp & Klein, 2012). در این راستا، گام‌های مؤثری برای اجرای توافق‌نامه‌هایی میان کابل و دوشنبه و به‌منظور حفظ امنیت مرزی میان دو کشور برداشته شده است (Pahjwok Afghan News, 2018). کوتاه سخن اینکه، رهبران چین، افغانستان را بازیگر مهمی برای راه‌اندازی کلان‌طرح راه ابریشم نوین نمی‌دانند، اما در عین حال، کوشیده‌اند بر سطح روابط با کابل بیفزایند.

نتیجه‌گیری

در زمانه کنونی، راه ابریشم نوین، نیرومندترین کلان‌راهبردی است که از توان دگرگونی چیدمان قدرت بین‌المللی برخوردار است. این دگرگونی بر ژئوپلیتیک اوراسیا و مناطق دیگر «جزیره جهانی»^۱ تأثیر می‌گذارد (Mackinder, 1904). در این میان، منطقه آسیای مرکزی، نخستین و مهم‌ترین منطقه‌ای خواهد بود که زیر فشار دگرگونی‌های برآمده از این کلان‌طرح قرار می‌گیرد. همسایگی جغرافیایی، درهم‌تنیدگی تاریخی، و نوظهور بودن جمهوری‌های آسیای مرکزی، همگی زمینه‌ساز

1. World Island

دیرپایی پیامدهای برآمدن راه ابریشم نوین در این منطقه خواهند بود. با توجه به اهمیت آسیای مرکزی در سیاست خارجی ایران، دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی در این منطقه بر ساختار قدرت در محیط پیرامونی ایران تأثیر می‌گذارد؛ ازاین‌رو، این پژوهش کوشید تا روندهای حاکم بر سویه و مسیرهای راه ابریشم نوین را آشکار کند و برای دستیابی به این هدف، کنشگران راه ابریشم نوین را برشمرد که می‌توانند ژئوپلیتیک آسیای مرکزی را دگرگون کنند. برخلاف بسیاری از نوشته‌های چاپ‌شده درباره این کلان‌طرح — که تنها بر پیامد آن در سطح بین‌المللی و رقابت پکن — واشنگتن تمرکز کرده‌اند — نوشته پیش‌رو، تأثیر کنش‌های بازیگران مهم در قلب اوراسیای بزرگ را نشان داد؛ بنابراین، در اینجا سرمایه‌گذاری‌های چین در آسیای مرکزی و سیاست‌های این کشورها در مورد این کلان‌طرح را بررسی، همچنین، به دل‌مشغولی‌های چین در سین‌کیانگ و افغانستان نیز اشاره کردیم. همان‌گونه که تاریخ نشان داده است، گسترش و تثبیت راه ابریشم، جنگ و برخورد را به همراه دارد. راه ابریشم باستانی، تنها پس از جنگ‌های صلیبی و سپس، هجوم مغولان و تسخیر کامل اوراسیا بود که بیش‌ازپیش در اروپا گسترش یافت. در نیمه دوم سده نوزدهم، رقابت روسیه — بریتانیا و «بازی بزرگ» در همین هارتلند جزیره جهانی رخ داد و امروزه نیز بازی بزرگ نوینی میان چین و آمریکا در جریان است. کانون این بازی بزرگ، یک بار دیگر، آسیای مرکزی خواهد بود.

منابع

- Boulnois, L. (2004). *Silk Road: Monks, Warriors & Merchants on the Silk Road*, Translated by Helen Loveday. Odyssey Books & Guides.
- Clauzewitz, C, *On War*. (1832). Translated by Howard Michael and Peter Paret, Princeton University.
- Isik, A.F. & Zhiqiang Z (2019). China-Turkey Security Cooperation Under the Background of the 'Belt and Road' and the 'Middle Corridor' Initiatives. *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies*.
- Escobar, P. Retrived from: <http://www.atimes.com/article/how-the-new-silk-roads-are-merging-into-greater-eurasia/>
- Foster, J.B. (2006). *The New Geopolitics of Empire*, Monthly Rev.
- Frankopan, P. (2018). *The New Silk Road: The Present and Future of the World*. Bloomsbury.
- Glantz, Michael H. & Robert J Ross & Gavin G Daugherty. *One Belt One Road: China's Long March Toward 2049*. Sumero Press Inc. April 2019.
- Garcia-Castellanos, D. & Lombardo, U. (May 2007) Poles of Inaccessibility: A Calculation Algorithm for the Remotest Places on Earth. *Scottish Geographical Journal*. 3, 227–233
- Griffiths, R.T. (2019). *The New Silk Road: Challenge and Response*. Hipe Publication.
- Hillman, J.E. (2020). *The Emperor's New Road: China and the Project of the Century*. Yale University Press.
- Kaplan, R.D. (2010). *Monsoon: The Indian Ocean and the Future of American Power*. Random House.
- Mackinder, H. J. (1904). The Geographical Pivot of History. *The Geographical Journal*. Vol. 23, No. 4, 421-437 (17 pages) Published By: The Royal Geographical Society (with the Institute of British Geographers).
- McGlinchey, E. (2015). *New Policy Memo: Central Asia's Autocrats: Geopolitically Stuck, Politically Free*, PONARS Eurasia: New Approaches to Research and Security in Eurasia.
- Mesbahi, M. (Spring 2011). Free and Confined: Iran and the International System. *Iranian Review of Foreign Affairs*, 5 (2): 9-34.
- Miller, T. (2017). *China's Asian Dream: Empire Building along the New Silk Road*, Zed Books.
- Otsuka, S. (September 2001). Central Asia's Rail Network and the Eurasian Land Bridge. *Japan Railway & Transport Review*. 28.
- Reisinezhad, A. (2018). *The Shah of Iran, the Iraqi Kurds and the Lebanese Shia*, Palgrave MacMillan.

Rolland, N. (Spring 2017). China's 'Belt and Road Initiative': Underwhelming or Game-Changer? *Washington Quarterly*. 40 (1).

Starr, S.F. (2009). China Willing to Spend Big on Afghan Commerce, *New York Times*.

Wade S. (2016). Khorgos: Why Kazakhstan Is Building a 'New Dubai' on the Chinese Border. *Forbes*.

Wood, F. (2002). *The Silk Road: Two Thousand Years in the Heart of Asia*. University of California Press.

Yiwei, W. (2016). *The Belt and Road: What Will China Offer the World in Its Rise*. New World Press.

Zimmerman, T (2015). *The New Silk Roads: China, The U.S., and the Future of Central Asia*, Center on International Cooperation. New York University.

Official Documents.

United Nations Economic and Social Council, *Fifty Years of the Asian Highway* (Bangkok: United Nations, 2018, Retrived from: [https://digitallibrary.un.org/record/651570/files/E_ESCAP_CTR_5- EN.pdf?version=1](https://digitallibrary.un.org/record/651570/files/E_ESCAP_CTR_5-EN.pdf?version=1)

Silk Road Strategy Act of 1999. (March 10, 1999). *U.S. Congress, Senate*. Retrived from: <https://www.congress.gov/bill/106th-congress/senate-bill/579/text>.

Turkmenistan Is the Heart of the Great Silk Road': The New Book of President of Turkmenistan (June 25, 2019). *Government of Turkmenistan*.

Vision and Actions on Jointly Building Silk Road Economic Belt and 21st-Century Maritime Silk Road. (March 2015) *National Development and Reform Commission*.

نوع مقاله: پژوهشی

مواجهه دبیرکل سازمان ملل متحد با نسل کشی مسلمانان روهینگیا (2016-2017)

مریم زارع خانمحمدی¹، فریده محمدعلی پور²

تاریخ دریافت: 1398/05/31؛ تاریخ پذیرش: 1400/06/07

چکیده

با وجود گذشت هفت دهه از استقلال کشور میانمار، نگرانی های سازمان ملل متحد و در رأس آن، دبیرکل، در مورد اقلیت مسلمان روهینگیا، به قوت خود باقی است. بی بهرگی از حق تابعیت و بهر سمیت شناخته نشدن به عنوان یک اقلیت قومی-مذهبی، همواره زمینه اعمال رفتارهای تبعیض آمیز بر پایه خشونت، جنایت، و نقض حقوق بشر را علیه این اقلیت فراهم کرده است. با بازتاب رسانه ای جنایت های رخ داده علیه مسلمانان میانمار در سطح جهان و انتظار از سازمان ملل برای رسیدگی به موضوع، دبیرکل با انتصاب دو مشاور ویژه، با عنوان های مشاور ویژه در زمینه پیشگیری از نسل کشی و مشاور ویژه در مورد مسئولیت حمایت، پیوسته وضعیت مردم روهینگیا را بررسی و به گونه ای جدی بر آن می کند. در پژوهش حاضر، با هدف بررسی جنایت های رخ داده علیه مسلمانان روهینگیا در میانمار و واکنش دبیرکل به آن، پرسش اصلی این است که «دبیرکل سازمان ملل متحد در برابر رفتارهای خشونت آمیز دولت میانمار علیه اقلیت روهینگیا در طول سال های 2016 و 2017 چگونه عمل کرده است؟» در پاسخ به این پرسش، با استفاده از رویکرد توصیفی-تحلیلی این گونه فرض می شود که «دبیرکل سازمان ملل متحد با اتخاذ رویکردهای جدید و ابزارهای نوین در سازمان ملل متحد، در راستای جلب توجه جهانی به وضعیت مسلمانان روهینگیا در میانمار نقش آفرینی کرده است». نتایج پژوهش نشان می دهد که با وجود تلاش دبیرکل در رأس دبیرخانه سازمان ملل، اقدامات جنایت بار علیه آن ها در سال های 2016 و 2017 تداوم یافته است.

واژگان کلیدی: نسل کشی، دبیرکل سازمان ملل متحد، اقلیت های قومی-مذهبی، میانمار، روهینگیا

1. دانشجوی دکترای روابط بین الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)
Maryam.zare6899@gmail.com

2. استادیار گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و روابط بین الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران
fm.alipour@khu.ac.ir

UN Secretary-General's Confrontation with the Genocide of Rohingya's Muslims (2016-2017)

Maryam Zarekhanmohammadi¹, Farideh Mohammad Alipour²

Abstract

Despite the over seven decades of Myanmar's independence, United Nations concerns and at the head of that Secretary-General have remained about the Rohingya Muslim minority. Deprivation of citizenship and lack of recognition as an ethnic-religious have always provided the context to apply discriminatory behavior based on violence, crime and human rights violations against this minority. Along with media reflection about this tragedy in the world and expectation of the United Nations to address this issue, UN Secretary-General has been constantly monitoring and reviewing the situation of the Rohingya people through appointing two special advisers consist of The Special Adviser on the Prevention of Genocide and The Special Adviser on the Responsibility to Protect. In this study, with the aim of reviewing the actions and measures had been taken against the Rohingya Muslims in Myanmar and UN Secretary-General's reaction to it, the main question is that, what role has the UN Secretary-General played in the violent actions of the Myanmar government against the Rohingya minority during 2016 and 2017? In response, with using descriptive and analytical approach it is assumed that the United Nations Secretary-General with awareness of the unfair and inhuman conditions of the Rohingya Muslim minority in Myanmar over the past decades, has played a role in bringing global attention to the situation of Muslim Myanmar by adopting new approaches and new tools at the United Nations. The results of the research illustrate that, despite the efforts of the Secretary-General at the head of the UN Secretariat criminal acts against them have continued in 2016 and 2017.

Keywords: Genocide, UN Secretary-General, Ethnic Minorities, Myanmar, Rohingya.

1. Ph.D Student of International Relations, Shahid Beheshti University (Corresponding Author)
Maryam.zare6899@gmail.com

2. Assistant professor, of International Relations, Kharazmi University

مقدمه

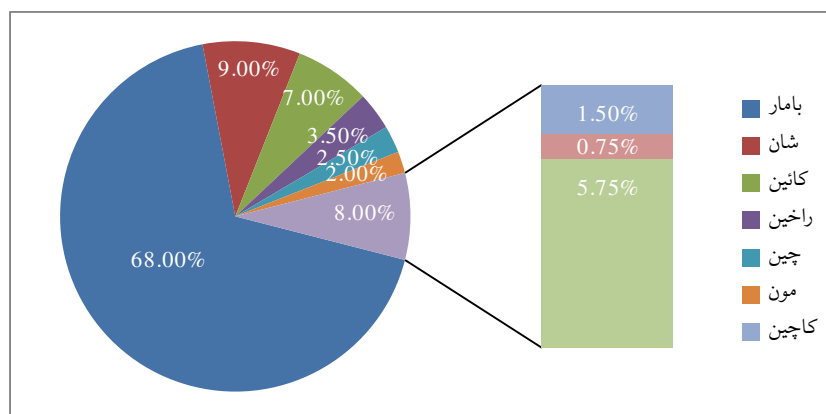
مردم روهینگیا^۱، به‌عنوان یک اقلیت مسلمان، حدود 4.3 درصد از جمعیت 54 میلیون نفری اتحادیه جمهوری میانمار (برمه) را تشکیل می‌دهند (Worldpopulationreview, 2021). برمه، سالیان متمادی مستعمره بریتانیا بود؛ به‌گونه‌ای که از سال 1824 به‌عنوان استانی از کشور هندوستان و از سال 1937 به‌همراه منطقه آراکان^۲ (راخین^۳) جدا از حکومت هند و با عنوان «برمه بریتانیا» همواره زیر سیطره بریتانیا بود و با اعلام استقلال از بریتانیا در تاریخ اول آوریل 1948 و تغییر نام به «میانمار» به‌عنوان یک کشور مستقل به‌رسمیت شناخته شد. روهینگایی‌ها که در فاصله سال‌های 1824 تا 1948 به‌منظور کار از کشورهای بنگلادش و هندوستان به این منطقه مهاجرت کردند، سده‌ها است که اغلب در استان راخین در غرب کشور میانمار سکونت دارند، ولی دولت این کشور، هیچ‌گاه آن‌ها را به‌عنوان یک اقلیت به‌رسمیت نشناخته است.

پس از کودتای نظامیان در سال 1962 و اجباری شدن دریافت کارت شناسایی ملی برای تمام اتباع، به روهینگایی‌ها تنها کارت هویتی داده شد که آن‌ها را به‌عنوان خارجی معرفی می‌کرد. روهینگایی‌ها نه تنها به‌دلیل به‌رسمیت شناخته نشدن به‌عنوان یک اقلیت قومی—مذهبی توسط حکومت، همواره در معرض آزار و اذیت آن بوده‌اند، بلکه بر پایه قانون تابعیت ۱۹۸۲، در طول سال‌های طولانی بی‌تابعیتی خود از محدودیت رفت‌وآمد (خروج از استان راخین و سفر) و بهره‌مند نشدن از امکانات اقتصادی، آموزشی، اجتماعی، مذهبی (انجام مراسم و مناسک دینی)، بهداشتی، و درمانی رنج برده‌اند. به‌بیان روشن‌تر، مسلمانان روهینگیا، اغلب به‌عنوان «تهدیدی علیه نژاد و مذهب» به‌تصویر کشیده شده‌اند و از سال 2012، آسیب‌پذیری آن‌ها افزایش یافته است (Köhler, 2018: 11). میانمار، به‌عنوان کشوری با 144 اقلیت شناخته می‌شود، اما در نتیجه وضع قانون تابعیت، افراد 135 اقلیت، حق شهروندی دریافت کرده‌اند و در مقابل، به اقلیت روهینگیا و 8 اقلیت دیگر، حق تابعیت داده نشده است.

1. Rohingya

2. Arakan

3. Rakhine



نمودار شماره (۱). ترکیب قومی در میانمار (درصد)

Source: https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/eos/print_bm.html

با پایان حاکمیت دولت نظامی در نتیجه انتخابات سال ۲۰۱۲، حکومت جدید دست به اصلاحات دموکراتیک زد، اما شرایط اقلیت روهینگیا تغییری نکرد. تا اینکه در سال ۲۰۱۶، انتشار خبر تجاوز ۳ مرد مسلمان به یک زن بودایی، نه تنها خشم مردم محلی و مأموران دولتی را برانگیخت، بلکه سبب حمله افراطی‌ها به روستاهای مسلمان‌نشین و آتش زدن خانه‌های آن‌ها شد. در نتیجه، پس از سال‌ها نابرابری، تبعیض نظام‌مند، رفتارهای غیرانسانی، و بی‌عدالتی در حق این اقلیت، در تاریخ ۲۵ اوت ۲۰۱۶، گروهی از مردم روهینگیا، به مقر پلیس در استان راخین حمله کردند و سبب کشته شدن چندین نفر از نیروهای امنیتی دولتی شدند. رفتارهای تلافی‌جویانه گروه‌های شبه‌نظامی، ارتش برمه، و نیروهای امنیتی محلی، سرآغاز موج تازه‌ای از روابط تنش‌آمیز بین دولت میانمار و اقلیت روهینگیا بود (Lederer, 2017).

کمک نکردن دولت میانمار به روهینگایی‌های بی‌خانمان و افزون‌بران، ترویج خشونت علیه آن‌ها که سبب مرگ و میر تدریجی یا فرار گسترده آن‌ها به کشورهای هم‌سایه شد، دست‌کم مصداقی از تحمیل شرایط سخت زندگی است. در این شرایط، بسیاری از صاحب‌نظران بر این نظرند که این مصداق‌ها، به‌عنوان رفتارهای سازنده جرم نسل‌کشی قابل بررسی هستند و انتظار می‌رود، سازمان ملل متحد، واکنش مناسبی در برابر آن نشان دهد و از آنجاکه شورای امنیت، ناتوان از جلب نظر موافق تمام اعضای دائم آن در این باره است، انتظارات به‌سوی دبیرکل سازمان ملل متحد معطوف شده است؛ بنابراین، این پرسش

مطرح می‌شود که «دبیرکل سازمان ملل متحد در برابر رفتارهای خشونت‌آمیز دولت میانمار علیه اقلیت روهینگیا در طول سال‌های 2016 و 2017 چگونه عمل کرده است؟» پاسخ فرضی این پژوهش به پرسش یادشده این است که «دبیرکل سازمان ملل متحد با اتخاذ رویکردهای جدید و ابزارهای نوین در سازمان ملل متحد، در راستای جلب توجه جهانی به وضعیت مسلمانان روهینگیا در میانمار، نقش‌آفرینی کرده است». گفتنی است، برای پاسخ به پرسش پژوهش و بررسی فرضیه، چارچوب مفهومی نسل‌کشی در قوانین بین‌الملل و مجموعه اقدامات دبیرکل‌ها برای پیشگیری از نسل‌کشی در طول سال‌های متمادی (2000 تا 2017) بررسی و سپس، فعالیت‌های انجام شده، با بیان مصداق‌هایی از واکنش‌های دبیرکل بان‌کی‌مون، دبیرکل آنتونیو گوترش، مشاور ویژه دبیرکل در حوزه نسل‌کشی، مشاور ویژه دبیرکل در حوزه مسئولیت حمایت، واکاوی شده است. سرانجام، عملکرد دبیرکل در جریان رخدادهای سال‌های اخیر میانمار و تغییرات ناشی از آن و همچنین وضعیت فعلی این اقلیت را بررسی کرده‌ایم.

1. پیشینه پژوهش

نویسندگان بسیاری به حقوق بشر و مجموعه اقدامات سازمان ملل متحد و نهادهای بین‌المللی دیگر در مورد میانمار توجه نشان داده‌اند. عظیم ابراهیم در کتاب خود با عنوان «روهینگایی‌ها: درون نسل‌کشی پنهان میانمار»¹ تأکید کرده است که این اقلیت، نیازمند اقدام فوری جامعه بین‌الملل است. نویسنده از آنجاکه روهینگایی‌ها روزبه‌روز منزوی‌تر می‌شوند، بازیگران افراطی جدیدی در داخل کشور علیه آن‌ها اقدام می‌کنند (Ibrahim, 2016).

محمد تنظیم‌الدین خان و سایما احمد در مقاله خودشان با عنوان «مقابله با بحران روهینگیا: ارتباط مجمع عمومی و مسئولیت حفاظت»²، دلایل ناکارایی سازمان ملل متحد در مقابله با بحران روهینگیا از اوت 2017 را بررسی و استدلال کرده‌اند که مشکل اصلی در این زمینه، ضعف ذاتی ساختاری سازمان ملل متحد در انجام هرگونه اقدام مؤثر و به‌موقع، هنگام رویارویی با یک بحران انسانی است و مجمع عمومی باید براساس دکترین مسئولیت حمایت اقدام کند (Tanzimuddin, Khan and Ahmed, 2019).

1. The Rohingyas: Inside Myanmar's Hidden Genocide

2. Dealing with the Rohingya crisis: The relevance of the general assembly and Responsibility to Protect (R2P)

محمدی و سلطانی در مقاله‌ای با عنوان «چالش‌های حقوق بین‌الملل در حمایت از اقلیت‌های قومی با تأکید بر قوم روهینگیا»، نشان داده‌اند که چالش حقوقی در حمایت از حقوق اقلیت قومی روهینگیا، ریشه در ابهام در تعریف وضعیت قوم روهینگیا براساس قواعد حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی میانمار دارد (Mohammadi & Soltani, 2019).

نجاری و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «حمایت از آزادی مذهب اقلیت روهینگیا در پرتو رویه کمیته حقوق بشر و اسناد نظام بین‌الملل حقوق بشر»، به حق آزادی مذهب و جلوه‌های گوناگون آن (اعم از حق انجام مناسک مذهبی، حق پوشش و استفاده از نمادهای مذهبی و...) در اسناد بین‌المللی و رویه کمیته حقوق بشر توجه کرده و بیان کرده‌اند که نقض آزادی مذهب اقلیت روهینگیا، همه مؤلفه‌های آزادی مذهب را دربر می‌گیرد (Najari et al., 2020).

در اسناد حقوقی و قطعنامه‌های مجمع عمومی و نهادهای دیگر سازمان ملل متحد با محوریت اقلیت روهینگیا، گزارش‌هایی درباره این اقلیت ارائه شده است؛ به عنوان مثال، در گزارش شورای حقوق بشر در سال 2020 (A/HRC/43/18)، عوامل تاریخی و الگوهای رایج نقض حقوق بشر و خشونت علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی در میانمار بیان شده‌اند. این گزارش با توصیه‌هایی درباره اقدامات دولت، جامعه بین‌الملل، و ذی‌نفعان دیگر، برای بهبود وضعیت، به پایان می‌رسد. بررسی پژوهش‌های انجام‌شده درباره موضوع پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در منابع فارسی و انگلیسی، به نقش دبیرکل‌های سازمان ملل متحد توجه نشده است؛ از این رو، مقاله حاضر این موضوع را به عنوان موضوعی جدید بررسی کرده است.

2. نسل‌کشی

جنایت‌های بین‌المللی، دربرگیرنده چهار نوع جنایت، اعم از نسل‌کشی¹، جنایت علیه بشریت²، جرایم جنگی³، و پاکسازی قومی⁴ است. نسل‌کشی برای نخستین بار در تاریخ 11 دسامبر 1946 و با قطعنامه A/RES/96-I مجمع عمومی سازمان ملل متحد به عنوان جنایت بین‌المللی به رسمیت

1. Genocide

2. Crimes Against Humanity

3. War Crimes

4. Ethnic Cleansing

شناخته شد. در این‌گونه جنایت‌ها، دایره بزه‌دیدگان محدود نیست، بلکه بشریت، وجدان جامعه جهانی، و افکار عمومی انسان‌ها به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرند (Rahmanian & Piri, 2013: 37). به بیان روشن‌تر، نقض حق زیست انسان‌ها، به معنای نقض ارزش‌های بنیادین بین‌المللی است (Javidzadeh, 2011: 2)؛ بنابراین، این نوع جنایت با روح و اهداف سازمان ملل متحد مغایرت دارد و از سوی جامعه جهانی محکوم شده است. واژه «نسل‌کشی» در ماده دوم کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی^۱ این‌گونه تعریف شده است: «کشتن اعضای گروه^۲، وارد کردن خسارت جدی جسمی و روانی به اعضای گروه^۳، قرار دادن عمدی گروه در شرایطی از زندگی که به تخریب فیزیکی تمام یا بخشی از آن‌ها منتهی شود^۴، اقدامات اعمال شده به منظور جلوگیری از زادوولد در داخل گروه^۵، انتقال اجباری کودکان از یک گروه به گروه دیگر^۶». جامعه بین‌الملل این تعریف را به عنوان عناصر فیزیکی جرم نسل‌کشی پذیرفته است، اما توجه به عنصر ذهنی نیز در احراز نابودسازی کامل یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی، یا مذهبی لازم است (United Nations, 2018). منظور از بخشی از یک گروه اقلیت، شرایطی است که آن‌ها به دلیل خاصی، قابل شناسایی و توجه باشند؛ برای نمونه، در منطقه جغرافیایی مشخصی ساکن باشند. از آنجاکه در بسیاری از موارد، جنایت‌های بین‌المللی به گونه‌ای سامانمند و با برنامه‌ای مشخص انجام می‌شوند، بسترهای لازم برای اعمال خشونت گسترده را فراهم می‌کنند و با تشویق افراد به ارتکاب جرم، موجب نهادینه شدن خشونت در جامعه می‌شوند. به بیان روشن‌تر، در برخی از شرایط نسل‌کشی، اعمال خشونت و جنایت علیه گروهی خاص از مردم، وظیفه‌ای ملی به شمار آمده و حتی امکان دارد در چارچوب قوانین داخلی کشور نیز بازتاب یافته باشد (Azizi & Haji: 2016: 166).

کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۴۸ در قطعنامه A/RES/260(III) مجمع عمومی با هدف آگاهی از این خطرهای کارهای لازم در راستای

1. Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide; A/RES/260 (III)
2. Killing Members of the Group
3. Causing Serious Bodily or Mental Harm to Members of the Group
4. Deliberately Inflicting on the Group Conditions of Life Calculated to Bring about its Physical Destruction in Whole or in Part
5. Imposing Measures Intended to Prevent Births within the Group
6. Forcibly Transferring Children of the Group to Another Group

پیشگیری، کاهش، یا --در حالت مطلوب-- از بین بردن کامل آن تصویب شد تا چارچوب تحلیلی لازم را برای بررسی و ارزیابی عوامل اصلی ایجادکننده این دسته از جنایت‌ها، در اختیار جامعه بین‌الملل قرار دهد. درواقع، کنوانسیون نسل‌کشی، درنهایت در پی حمایت از حق بقای گروه‌های نژادی، ملی، قومی، و مذهبی است (Rostaei & Arashpour, 2016: 52)؛ ازاین‌رو، جنایت نسل‌کشی را می‌توان به سه نوع گوناگون نسل‌کشی بیولوژیک، نسل‌کشی فرهنگی، و نسل‌کشی سیاسی تقسیم کرد.

نسل‌کشی بیولوژیک¹، به معنای دخالت غیرطبیعی در سیاست‌های زادوولد در راستای تغییر در تعریف مردم‌شناختی گروه‌ها در داخل یک کشور است؛ نسل‌کشی فرهنگی²، به ممنوعیت زبان‌های منطقه‌ای و از بین بردن آثار و کتاب‌های فرهنگی و مذهبی منجر می‌شود. همچنین، جدا سازی اجباری کودکان از والدین، به این سبب که مانعی برای استمرار هویت گروه به‌شمار می‌آید، در این دسته از نسل‌کشی قرار می‌گیرد؛ نسل‌کشی سیاسی³ که کل ساختار حکومتی یک کشور را فرسوده می‌کند. برای برخی دولت‌ها، ساده‌ترین راه برای حل کردن مسائل گروه‌های قومی در یک کشور، انتقال جمعیت یا در یک اقدام شدید، حذف کامل گروه یا همان نسل‌کشی است؛ ازاین‌رو، نسل‌کشی را می‌توان به عنوان آخرین مرحله پاکسازی قومی در نظر گرفت (Schabas, 2009: 219)؛ بنابراین، باید به این مسئله توجه داشت که این دسته از جنایت‌ها، به‌ویژه جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی، اقداماتی نیستند که به‌خودی‌خود رخ دهند، بلکه در طول زمان و برپایه عوامل زمینه‌ساز مستعد، توسعه می‌یابند؛ به‌همین سبب می‌توان از آن‌ها به‌عنوان اقداماتی اجتناب‌پذیر نام برد.

3. اقدامات دبیرخانه سازمان ملل متحد؛ تلاش‌های دبیر کل‌ها برای مقابله با نسل‌کشی

سازمان ملل متحد، به‌عنوان مهم‌ترین سازمان بین‌المللی و مرکز هماهنگی اقدامات و عملکردهای کشورهای عضو، متعهد به پیشگیری از نسل‌کشی و مجازات عاملان این نوع جنایت است؛ بنابراین،

1. Biological Genocide

2. Cultural Genocide

3. Political Genocide

به‌منظور مبارزه با نقض قواعد و مقررات حقوق بشر، به‌ویژه نقض قواعد آمره به شکل‌های گوناگون، همواره در برابر سلب حق زیست گروه‌های انسانی یا همان نسل‌کشی، واکنش نشان داده است (Sadeghi, 2002: 102). همچنین، برپایه ماده ۸ کنوانسیون نسل‌کشی، دولت‌های عضو می‌توانند از ارکان صلاحیت‌دار سازمان ملل متحد بخواهند تا براساس منشور ملل متحد، اقدامات مقتضی را در راستای پیشگیری و مجازات نسل‌کشی اتخاذ کنند؛ در همین راستا، سازمان ملل متحد از مجموعه سیاست‌های جنایی ویژه و تمام قابلیت‌های خود (بند ۵ مقدمه اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی^۱ و ماده یک کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌کشی) استفاده کرده است. افزون‌براین، اندیشمندان حقوقی نیز دو دسته دیدگاه، اعم از کلاسیک و مدرن، را در فرایندهای تشکیل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی برای محاکمه و مجازات ناقضان حقوق بین‌الملل بشردوستانه و همچنین، بازدارندگی و جلوگیری از تکرار این‌گونه فجایع انسانی بیان کرده‌اند؛ دیدگاه‌های کلاسیک، دربردارنده مجموعه اقداماتی مانند سزادهی، ارباب، و بازدارندگی (برپایه سه ویژگی شدت، قطعیت، و سرعت هم‌زمان) (Safari, 2005: 115)، و اصلاح و درمان^۲ است و دیدگاه‌های مدرن بر فعالیت‌هایی مانند تقبیح عمل، سلب صلاحیت و بازگرداندن آن، و عدالت ترمیمی^۳ صحنه می‌گذارند (Rahmanian & Piri, 2013: 29-34).

دیوان بین‌المللی دادگستری^۴ نیز بر بخشی از قوانین بین‌الملل عرف عمومی در قالب کنوانسیون نسل‌کشی تأکید می‌کند. این موضوع، گویای این است که چه دولت‌ها، کنوانسیون نسل‌کشی را تصویب کرده باشند و چه از تصویب آن سرباز زده باشند، جرم نسل‌کشی، یک اصل انکارناپذیر و یک عرف قانونی از قوانین بین‌المللی است و در نتیجه در چارچوب همین قوانین، ممنوع شده است (UN, 2018). آزار و اذیت یک اقلیت به‌معنای عام یا اقلیت قومی—مذهبی به‌طور خاص، به‌معنای رفتارهای مجرمانه مانند قتل، تجاوز، انتقال اجباری جمعیت، و شکنجه یا به‌بیان روشن‌تر، نقض حقوق و آزادی‌های بنیادین یک اقلیت به‌گونه‌ای آشکار، گسترده، و نظام‌مند و با پیروی از یک خط‌مشی دولتی یا سازمانی است (Iranian diplomacy, 2017)؛ از این رو، دبیرکل سازمان ملل متحد،

1. The Rome Statute of the International Criminal Court (A/CONF.183/9)

2. Reform and Cure

3. Restorative Justice

4. The International Court of Justice (ICJ)

به‌عنوان نماد آرمان‌های سازمان ملل و سخنگوی منافع مردم جهان، در دوران تصدی خود، اقدامات مهمی را در راستای اجرای مسئولیت حفظ صلح و امنیت جامعه بین‌الملل، توسعه روابط دوستانه بین ملت‌ها، افزایش پیشرفت اجتماعی، معیارهای زندگی بهتر، و حقوق بشر انجام می‌دهد (UN Information Center, 2009, 5). با رخداد فجایع علیه اقلیت روهینگیا، سه دبیرکل سازمان ملل، کوفی عنان، بان‌کی مون، و آنتونیو گوترش، در روند امور نقش داشته‌اند که در ادامه، ابتدا خلاصه اقدامات آن‌ها در جدول شماره (1)، ارائه و سپس به‌گونه‌ای مشروح بررسی شده است.

جدول 1. دبیرکل‌ها و فعالیت‌های ضدنسل‌کشی در کشور میانمار

دبیرکل‌های سازمان ملل متحد	سال	فعالیت‌های ضدنسل‌کشی در کشور میانمار
کوفی عنان	2000	سخنان راجسومر لاله 1، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد درباره عوامل زمینه‌ساز خروج اجباری اقلیت روهینگیا از میانمار: - ایجاد محدودیت عمدی در توزیع غذا به همراه گرانی قیمت‌ها؛ - مصادره زمین یا جابه‌جایی محل زندگی؛ - قطع اجباری غذا، آذایی، و دریافت اجباری مالیات؛ - ندادن تابعیت و عدم بهره‌مندی از حقوق ملی؛ - محدودیت در انتقال و مسافرت؛ - کار اجباری و بیگاری برای ارتش میانمار.
	2003	تصویب قطعنامه A/RES/58/247 مجمع عمومی علیه وضعیت حقوق بشر در میانمار؛ برای نخستین بار از نقض نظام‌مند حقوق بشر ابراز نگرانی شده است.
	2004	پیشنهاد انتصاب مشاور ویژه دبیرکل برای پیشگیری از نسل‌کشی در همایش بین‌المللی استکهلم با عنوان «پیشگیری از نسل‌کشی: تهدیدها و مسئولیت‌ها»
	2006	تشکیل کمیته مشورتی بلندپایه برای پیشگیری از نسل‌کشی
	2007	انتصاب مشاور ویژه با مسئولیت حفاظت از مردم در قطعنامه (S/2007/721)
بان‌کی مون	2009	گزارش سالانه «اجرای مسئولیت حفاظت» (A/63/677) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت
	2010	گزارش سالانه «هشدار اولیه، ارزیابی، و مسئولیت حفاظت» (A/64/864) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت
	2011	گزارش سالانه «نقش ترتیبات محلی و منطقه‌ای در اجرای مسئولیت حفاظت»

دبیرکل‌های سازمان ملل متحد	سال	فعالیت‌های ضدنسل‌کشی در کشور میانمار
	2012	(A/65/877-S/2011/393) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت گزارش سالانه «مسئولیت حفاظت: واکنش سریع و قاطعانه» (A/66/874-S/2012/578) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت
		درخواست ویجی نامبیار، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در میانمار برای تحقیق بی‌طرفانه درباره خشونت در استان راخین
		دیدار دبیرکل با رئیس‌جمهور، تین‌سین برای صحبت درباره شرایط مردم روهینگیا در استان‌های راخین و کاچین
		تصویب قطعنامه A/C.3/68/L.55/Rev.1 در خصوص ارتقاء و حمایت از حقوق بشر برای اقلیت روهینگیا در کشور میانمار
	2013	گزارش سالانه «مسئولیت حفاظت: مسئولیت دولت و پیشگیری» (A/67/929-S/2013/399) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت
		درخواست تسهیل بازدید نماینده ویژه دبیرکل از میانمار
		نخستین بیانیه آداما دینگ، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد، درباره پیشگیری از نسل‌کشی با توجه به وضعیت میانمار
		گزارش سالانه «اجرای مسئولیت جمعی ما: کمک‌های بین‌المللی و مسئولیت حفاظت» (A/68/947-S/2014/449) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت
	2014	گزارش سالانه «یک تعهد حیاتی و پایدار: اجرای مسئولیت حفاظت» (A/69/981-S/2015/500) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت
		بیانیه مشترک آداما دینگ و جنیفر ولش در مورد انتخابات در میانمار برای توجه به حق مشارکت اقلیت روهینگیا
		ایجاد کمیسیون ویژه با هدف مصالحه بلندمدت بین دولت میانمار و اقلیت روهینگیا به سرپرستی کوفی عنان
		درخواست شورای امنیت سازمان ملل متحد از دولت میانمار مبنی بر اجرای تمام توصیه‌های کمیسیون به رهبری کوفی عنان به منظور توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی برای مقابله با خشونت میان بودایی‌ها و مسلمانان در استان راخین
	2016	گزارش سالانه «بسیج اقدام جمعی: دهه بعدی مسئولیت حفاظت» (A/70/999-S/2016/620) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت
		درخواست آداما دینگ برای فراهم کردن امکان دسترسی فوری نمایندگان سازمان ملل متحد در راستای بررسی‌های بی‌طرفانه و مستقل در استان راخین
آنتونیو گوترش	2017	گزارش سالانه «اجرای مسئولیت حفاظت: مسئولیت پذیری برای پیشگیری» (A/71/1016-S/2017/556) به مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت
	2017	برگزاری کنفرانس مطبوعاتی و تصویب قطعنامه SG/SM/18676 برای بررسی شرایط

دبیرکل‌های سازمان ملل متحد	سال	فعالیت‌های ضدنسل‌کشی در کشور میانمار
		اقلیت روهینگیا ارائه نامه رسمی به شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره وضعیت نگران‌کننده اقلیت روهینگیا ارائه بیانیه به دولت میانمار در باره شرایط اقلیت روهینگیا و درخواست توقف فوری خشونت‌ها سخنرانی در نشست شورای امنیت درباره بحران پناهندگان روهینگیا ارائه بیانیه کلی کری، سفیر سازمان ملل در شورای اقتصادی و اجتماعی، به منظور محکوم کردن اقدامات دولت میانمار و ندادن حق شهروندی به اقلیت روهینگیا ارائه دومین بیانیه آداما دینگ درباره وضعیت اقلیت روهینگیا – قطعنامه A/HRC/34/L.8/Rev.1 شورای حقوق بشر؛ — گزارش کمیته مشورتی در استان راخین با عنوان «به سوی آینده صلح‌آمیز، منصفانه، و موفق برای تمام مردم استان راخین»؛ – بیانیه رئیس شورای امنیت S/PRST/2017/22 درباره وضعیت حاد اقلیت روهینگیا ارائه بیانیه زید ردالحسین، کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد در راستای محکوم کردن اقدامات دولت میانمار و اعلام پاکسازی قومی توسط این دولت ارائه بیانیه آداما دینگ و ایوان سیمونویچ، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه مسئولیت حفاظت، در مورد وضعیت استان راخین درخواست بازدید کمیته مستقل حقیقت‌یاب شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد از استان راخین بازدید مرزوقی داروسمن، سرپرست کمیته حقیقت‌یاب حقوق بشر سازمان ملل متحد از اردوگاه‌های آوارگان در بنگلادش و صحبت با آوارگان روهینگایی؛ – بازدید رادیکا کوماراسومی، کارشناس مستقل کمیته حقیقت‌یاب حقوق بشر سازمان ملل متحد، از اردوگاه‌های آوارگان در بنگلادش؛ — بازدید پرامیلا پتن، نماینده ویژه دبیرکل در زمینه خشونت جنسی از اردوگاه‌های آوارگان در بنگلادش
		بازدید آداما دینگ از اردوگاه ککس بازار در کشور بنگلادش و ارائه چهارمین بیانیه درباره وضعیت اقلیت روهینگیا
	2018	

3-1. کوفی عنان¹ (1997-2006)

1. Kofi Annan

در سال 2000 و هم‌زمان با دبیرکلی کوفی عنان، راجسومر لاله، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد، شش عامل را زمینه‌ساز خروج اجباری اقلیت روهینگیا از میانمار دانسته است که عبارتند از: 1) ایجاد محدودیت عمدی در توزیع غذا به همراه گرانی قیمت‌ها؛ 2) مصادره زمین یا جابه‌جایی محل زندگی؛ 3) قطع اجباری غذا و دریافت اجباری مالیات؛ 4) ندادن تابعیت و عدم بهره‌مندی از حقوق ملی؛ 5) محدودیت در انتقال و مسافرت؛ 6) کار اجباری و بیگاری برای ارتش میانمار (Lallah, 2000: 14). اما کوفی عنان در تاریخ 23 دسامبر 2003، با تصویب قطعنامه A/RES/58/247 مجمع عمومی درباره وضعیت حقوق بشر در میانمار، برای نخستین بار از نقض نظام‌مند حقوق بشر، ابراز نگرانی کرده است. او در سال 2004، در کنفرانس بین‌المللی استکهلم با عنوان «پیشگیری از نسل‌کشی: تهدیدها، و مسئولیت‌ها»¹، پیشنهاد انتصاب مشاور ویژه دبیرکل برای پیشگیری از نسل‌کشی را ارائه داد.

دبیرکل در راستای اجرای وظایف و مسئولیت‌های سیاسی خود -- که همانا استقرار صلح، حفظ و تحکیم صلح، و نظارت بر آن است -- از مشاور ویژه کمک می‌گیرد. به بیان روشن‌تر، مشاور ویژه، زیر نظر دبیرکل یا دستیار وی برای مشاوره درباره موضوع‌ها و موارد خاص، برگزیده می‌شود (Danesh, 2015: 275-276). این مشاور، مورد حمایت کمیساریای عالی حقوق بشر است و باید گزارش‌های خود را به طور مستقیم به شورای امنیت ارائه دهد. گفتنی است، بان‌کی مون، پیشنهاد تغییر عنوان «مشاور ویژه دبیرکل برای جلوگیری از نسل‌کشی» به «مشاور ویژه دبیرکل برای جلوگیری از نسل‌کشی و جرائم جنایی گسترده»² و همچنین، تغییر جایگاه وی از «مشاور ویژه» به «نماینده ویژه» را به شورای امنیت ارائه داد، اما پذیرفته نشد (UN, 2018). ایجاد این موقعیت، زمینه ارتباط بین نقض نظام‌مند و گسترده حقوق بشر و تهدیدهای صلح و امنیت بین‌المللی را فراهم کرد (Responsibility to protect, 2018). افزون‌براین، کوفی عنان در سال 2006 کمیته مشورتی بلندپایه پیشگیری از نسل‌کشی را به منظور ارائه راهنمایی و پشتیبانی از کار مشاور ویژه دبیرکل برای پیشگیری از نسل‌کشی و همچنین، کمک به تلاش‌های گسترده‌تر سازمان ملل متحد برای پیشگیری و از بین بردن جنایت‌هایی مانند نسل‌کشی تشکیل داد (Responsibility to protect, 2018). طرح اقدام برای

1. The 2004 Stockholm International Forum on "Preventing Genocide: Threats and Responsibilities"

2. Prevention of Genocide and Mass Atrocities

ایجاد منصب مشاور ویژه دبیرکل در حوزه پیشگیری از نسل‌کشی،^۴ محور اصلی دارد که عبارتند از:

۱. ایجاد ارتباط با سازمان ملل متحد در فعالیت‌های پیشگیری از نسل‌کشی و همچنین، تلاش برای افزایش ظرفیت سازمان ملل متحد در راستای انجام تجزیه و تحلیل و مدیریت اطلاعات مربوط به نسل‌کشی یا جنایات؛

۲. گردآوری داده‌های موجود، به‌ویژه از داخل نظام ملل متحد، درباره نقض‌های گسترده و شدید حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه با منشأ قومی و نژادی که ممکن است در صورت عدم پیشگیری یا عدم توقف، سبب نسل‌کشی شوند؛

۳. عمل کردن به‌عنوان سازوکار هشدار زودهنگام برای دبیرکل و از طریق ایشان به شورای امنیت، در راستای جلب توجه آن‌ها به موقعیت‌هایی که می‌توانند به‌گونه‌ای بالقوه سبب جنایت نسل‌کشی شوند؛

۴. ارائه توصیه‌های لازم از طریق دبیرکل سازمان ملل به شورای امنیت^۱ درباره فعالیت‌هایی که بهتر است برای پیشگیری یا متوقف شدن نسل‌کشی انجام شوند (Deing, 2016: 2).

از این رو، برپایه قطعنامه ۱۳۶۶ شورای امنیت (S/RES/1366)، وظیفه مشاور ویژه، مشخص کردن این مسئله نیست که نسل‌کشی رخ داده است یا نه، بلکه وظیفه وی، اطلاع‌رسانی به موقع، آگاه کردن دبیرکل، و همچنین توصیه به دبیرکل درباره خطر زودهنگام جنایت نسل‌کشی است (Dieng, 2016a). دبیرکل و شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌توانند برپایه اطلاعات و یافته‌های مشاور ویژه، مجموعه فعالیت‌های لازم را برای پیشگیری از افزایش خطر جنایت نسل‌کشی مشخص و اجرایی کنند. دفتر مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد برای جلوگیری از نسل‌کشی، به‌منظور راهنمایی جامعه بین‌الملل در راستای ارزیابی هشدارها و خطرهای اولیه جرایم جنایی (مانند جرایم جنگی، نسل‌کشی، پاکسازی قومی، و جنایت علیه بشریت) اقدام به توسعه چارچوبی تحلیلی در قالب یک سند رسمی ملل متحد کرده است. اهمیت این سند به‌اندازه‌ای است که دبیرکل همه بازیگران منطقه‌ای، ملی، و بین‌المللی را برای به‌کارگیری این سند در راستای آگاهی زودهنگام از

1. The Security Council

نشانه‌های جرایم جنایی و جلوگیری از آن‌ها تشویق کرده است. سند یادشده بر دو ابزار تحلیلی استوار است که عبارتند از:

1. فهرستی، شامل 14 عامل خطرناک برای جرایم جنایی (جرایم جنگی، نسل‌کشی، پاکسازی قومی، و جنایت علیه بشریت) و شاخص‌های هریک از آن‌ها. در بین این 14 عامل، 8 عامل اولیه در تمام جنایت‌ها مشترک هستند؛
2. فهرستی شامل 6 عامل خطرناک؛ دو مورد خاص برای هریک از جنایت‌های بین‌المللی (Dieng, 2016b).

مشاوران ویژه دبیرکل در حوزه پیشگیری از نسل‌کشی، در طول سال‌های 2004 تا 2018 عبارت بودند از:

1. خوان ماندز¹ (2004-2007)؛
2. فرانسیس دنگ² (2007-2012)؛
3. آداما دینگ³ (2012-2020) (UN, 2018).

3-2. بان‌کی‌مون⁴ (2007-2016)

بان‌کی‌مون، هشتمین دبیرکل سازمان ملل متحد، به موضوع نسل‌کشی توجه زیادی داشته است؛ به‌گونه‌ای که در سال 2007، مجموعه فعالیت‌هایی را در راستای گسترش مسئولیت حمایت از اصول و پیاده‌سازی عملی آن‌ها انجام داد؛ برای نمونه، می‌توان از ایجاد جایگاهی با عنوان «مشاور ویژه در مورد مسئولیت حمایت⁵» در تاریخ 11 دسامبر 2007 و در قطعنامه S/2007/721 یاد کرد. بان‌کی‌مون، با ایجاد جایگاه مشاور ویژه، در پی یافتن راه‌های تأثیرگذار بر تقویت ظرفیت‌های جلوگیری از نسل‌کشی سازمان ملل متحد بوده است، زیرا حمایت از مردم در برابر نسل‌کشی، جنایت‌های جنگی، پاکسازی قومی، و جرایم علیه بشریت، فرایند پیوسته‌ای است که لازم است، نه تنها در زمان درگیری و بحران، بلکه پیش از آن نیز، اجرایی شود. از سال 2007 تا 2018 سه نفر به

1. Juan Méndez

2. Francis Deng

3. Adama Dieng

4. Ban Ki-Moon

5. The Special Adviser on the Responsibility to Protect

مقام مشاور ویژه در مورد مسئولیت حمایت از مردم رسیده‌اند که عبارتند از: 1. ادوارد لاک¹ (2008-2012)؛ 2. جنیفر ولش² (2013-2015)؛ و 3. ایوان سیمونوویچ³ (2018-2016).

در سال 2012، پس از برگزاری انتخابات در میانمار، دولت جدیدی جایگزین دولت نظامی وقت شد و فعالیت‌هایی را در راستای اصلاحات دموکراتیک انجام داد، اما در وضعیت اقلیت مسلمان روهینگیا، تغییر چشمگیری ایجاد نشد؛ از این رو، ویجی نامبیار، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در میانمار در تاریخ 6 اوت 2012 خواستار تحقیق بی‌طرفانه دربارهٔ خشونت‌ها در استان راخین شد و درخواست خود را به دبیرکل ارائه داد. ادامهٔ درگیری‌ها و نقض حقوق اولیهٔ مردم روهینگیا توسط دولت این کشور، تداوم واکنش‌ها و فعالیت‌های بین‌المللی را در پی داشت؛ برای نمونه، دبیرکل، بان‌کی مون، در تاریخ 29 سپتامبر 2012 با رئیس‌جمهور، تین سین، دیدار کرد تا دربارهٔ شرایط استان‌های راخین و کاجین در کشور میانمار صحبت کند. در این دیدار، رئیس‌جمهور، تین سین، متعهد به بررسی دلایل ریشه‌ای خشونت‌ها در ایالت راخین شد. در تاریخ 19 نوامبر 2013، دبیرکل، بان‌کی مون، در قطعنامهٔ A/C.3/68/L.55/Rev.1 دربارهٔ ارتقا و حمایت از حقوق بشر برای اقلیت روهینگیا در کشور میانمار، سه درخواست عمده و مهم را مطرح کرد که عبارتند از:

1. تداوم ارائهٔ خدمات مناسب و پیگیری بحث دربارهٔ وضعیت حقوق بشر، گذار به دموکراسی، و روند آشتی ملی دولت میانمار و مردم، شامل تمام ذی‌نفعان، از جمله گروه‌های دموکراسی‌طلب و حقوق‌بشری، و همچنین، ارائهٔ کمک‌های فنی در زمینه‌های یادشده به دولت؛
2. ارائهٔ تمام کمک‌های لازم در راستای توانمندسازی مشاور ویژهٔ دبیرکل در میانمار و گزارشگر ویژه دربارهٔ وضعیت حقوق بشر در میانمار، به منظور اجرای کامل، مؤثر، و هماهنگ وظایف آن‌ها (Köhler, 2018: 12)؛

3. ارائهٔ گزارش به مجمع عمومی در جلسهٔ شصت‌ونهم این مجمع و همچنین، ارائهٔ گزارش به شورای حقوق بشر در مورد پیشرفت‌های انجام‌شده در پیاده‌سازی قطعنامه حاضر.
- دبیرکل سازمان ملل متحد با ارائهٔ گزارش‌هایی دربارهٔ وضعیت حقوق بشر در میانمار در

1. Edward Luck

2. Jennifer Welsh

3. Ivan Simonovic

تاریخ‌های 13 تا 16 ژانویه، 3 تا 6 فوریه، 21 تا 25 مارس، 25 اوت تا 2 سپتامبر، و 7 تا 10 اکتبر سال 2013، خواستار تسهیل بازدید نماینده ویژه دبیرکل از میانمار شد (Köhler, 2018: 12). همچنین، آداما دینگ، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه پیشگیری از نسل‌کشی¹، در تاریخ 25 مارس 2013 بیانیه‌ای را درباره وضعیت کشور میانمار منتشر کرد. در این بیانیه به این مسئله اشاره شده است که رابطه بین اکثریت بودایی و اقلیت مسلمان روهینگایی در کشور میانمار، همواره سبب نگرانی دبیرکل و مشاور ویژه او در حوزه پیشگیری از نسل‌کشی شده است، زیرا تنش‌های فرقه‌ای در این کشور، همواره خشونت و نقض گسترده حقوق بشر را به همراه داشته است؛ برای نمونه، در سال 2013، موج جدیدی از خشونت بین بودایی‌ها و مسلمانان در استان میختیلا در مرکز کشور میانمار ایجاد شده بود. در این بیانیه، مشاور ویژه دبیرکل، خواهان ریشه‌یابی عوامل ایجادکننده این خشونت‌ها و درگیری‌های فرقه‌ای و حل آن‌ها شد؛ از این‌رو، از دولت میانمار درخواست کرد تا صرف‌نظر از وابستگی‌های مذهبی و قومی و برپایه مسئولیت‌های قانونی و بین‌المللی، راهبرد جامع ملی، و استانداردهای حقوق بشری خود، نه تنها از تمام مردم این کشور، به ویژه اقلیت‌های در معرض خطر مانند مسلمانان روهینگیا، محافظت و حمایت کند، بلکه مدارا و آشتی را در بین جوامع بودایی و مسلمان، ترویج کرده و گسترش دهد (Dieng, 2013).

در تاریخ 4 نوامبر 2015، آداما دینگ و جنیفر ولش، مشاور ویژه دبیرکل در مورد مسئولیت حمایت از مردم، بیانیه مشترکی را (از طرف دفتر مشترک سازمان ملل متحد در زمینه جلوگیری از نسل‌کشی و مسئولیت حفاظت) درباره انتخابات 8 نوامبر 2015 در میانمار، صادر کردند. در این بیانیه، مشاوران ویژه، با توجه به شرایط اقلیت روهینگیا در فرایند انتخابات، گفته‌اند: «خاموش کردن صدای یک بخش از جمعیت، یکپارچگی هر فرایند انتخاباتی‌ای را به چالش می‌کشد». همچنین، در تأیید اهمیت حیاتی مشارکت تمام بخش‌های جامعه میانمار در انتخابات ملی، این مسئله را یادآوری کرده‌اند که «اقلیت‌های مذهبی، از جمله مردم روهینگیا، بخشی از میانمار هستند و به همین دلیل، ایجاد یک جامعه فراگیر و انعطاف‌پذیر برای دموکراسی و صلح درازمدت در کشور ضروری است» (Dieng, 2015).

در سال 2015، کوفی عنان، هفتمین دبیرکل سازمان ملل متحد، سرپرستی کمیسیونی را با

1. United Nations Special Adviser on the Prevention of Genocide

هدف ایجاد صلح بلندمدت میان دولت میانمار و اقلیت روهینگایی ساکن در استان راخین به‌عهده گرفت، اما این اقدام نیز نتوانست از شدت و دامنه خشونت‌ها علیه این اقلیت بکاهد (Guardian, 2017). در این دوره، شاهد واکنش شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز هستیم؛ به‌گونه‌ای که شورا از دولت میانمار درخواست کرد که تمام توصیه‌های کمیسیون به‌رهبری کوفی عنان، مبنی بر توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی برای مقابله با درگیری‌های مرگبار میان بودایی‌ها و مسلمانان در استان راخین، را اجرایی کند. از سال ۲۰۱۶ و در پی ایجاد موج جدید تنش‌ها بین دولت و مردم روهینگیا، شاهد دور جدیدی از واکنش‌ها و فعالیت‌های بین‌المللی با محوریت ویژه شرایط این اقلیت بوده‌ایم؛ به‌گونه‌ای که سازمان ملل متحد، در ۴ سپتامبر ۲۰۱۶ اعلام کرد که دولت میانمار از فرستادن مواد اساسی و نیازهای اولیه مانند غذا، دارو، و آب توسط نهادهای کمک‌رسان سازمان ملل برای هزاران غیرنظامی ساکن در شمال استان راخین، جلوگیری کرده است (Guardian, 2017)، اما دولت میانمار، کمک‌های بین‌المللی را کمک به تروریست‌های مستقر در شمال استان راخین به‌شمار آورده است.

در تاریخ ۲۹ نوامبر ۲۰۱۶، آداما دینگ، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه پیشگیری از نسل‌کشی، بیانیه‌ای را درباره وضعیت شمال استان راخین میانمار (پس از رویدادهای اکتبر ۲۰۱۶) صادر کرد. در پی پخش اخبار مربوط به حوادث رخ داده در میانمار، مشاور ویژه دبیرکل، نگرانی خود را از وضعیت بد حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و همچنین، کاهش چشمگیر امنیت در استان راخین در قالب بیانیه‌ای، اعلام، و تأکید کرد که به دلیل محدودیت‌های موجود، دسترسی به این استان امکان‌پذیر نیست^۱؛ بنابراین، از یک سو، نمی‌توان این اتهام‌ها را تأیید کرد و از سوی دیگر، بدگمانی و نگرانی‌های جامعه جهانی نیز به‌قوت خود باقی است. براین اساس، دینگ، خواهان فراهم شدن امکان دسترسی فوری نمایندگان سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌المللی دیگر، به منظور انجام بررسی‌های بی‌طرفانه و مستقل در استان راخین شد. مشاور ویژه، سرانجام، یادآوری می‌کند که جامعه بین‌الملل وظیفه دارد در هر زمان و هر کجای جهان که این نوع از اقدامات رخ دهد، به سرعت واکنش نشان داده و وظیفه ملی کشورها در قبال مردم و پایبندی به

1. Statement by Adama Dieng, United Nations Special Adviser on the Prevention of Genocide, on the situation in northern Rakhine State, Myanmar (29 November 2016).

تعهدات بین‌المللی را به آن‌ها یادآوری کند.

بان‌کی مون، در طول سال‌های 2009 تا 2017، مجموعه‌ای از گزارش‌های سالانه را در راستای توسعه مفهومی و عملی مسئولیت برای حمایت از مردم، به مجمع عمومی سازمان ملل متحد¹ و شورای امنیت² ارائه داد (UN, 2018). این گزارش‌ها عبارتند از:

1. گزارش «اجرای مسئولیت حمایت»³ (A/63/677) در سال 2009؛
2. گزارش «هشدار اولیه، ارزیابی، و مسئولیت حمایت»⁴ (A/64/864) در سال 2010؛
3. گزارش «نقش ترتیبات محلی و منطقه‌ای در اجرای مسئولیت حمایت»⁵ (A/65/877- S/2011/393) در سال 2011؛
4. گزارش «مسئولیت حمایت: واکنش سریع و قاطعانه»⁶ (A/66/874-S/2012/578) در سال 2012؛
5. گزارش «مسئولیت حمایت: مسئولیت دولت و پیشگیری»⁷ (A/67/929-S/2013/399) در سال 2013؛
6. گزارش «اجرای مسئولیت جمعی ما: کمک‌های بین‌المللی و مسئولیت حمایت»⁸ (A/68/947-S/2014/449) در سال 2014؛
7. گزارش «یک تعهد حیاتی و پایدار: اجرای مسئولیت حمایت»⁹ (A/69/981-S/2015/500) در سال 2015؛
8. گزارش «بسیج اقدام جمعی: دهه بعدی مسئولیت حمایت»¹⁰ (A/70/999-S/2016/620) در سال 2016؛

1. The General Assembly

2. The Security Council

3. Implementing the Responsibility to Protect

4. Early Warning, Assessment and the Responsibility to Protect

5. The Role of Regional and Subregional Arrangements in Implementing the Responsibility to Protect

6. Responsibility to Protect: Timely and Decisive Response

7. Responsibility to Protect: State Responsibility and Prevention

8. Fulfilling Our Collective Responsibility: International Assistance and the Responsibility to Protect

9. A Vital and Enduring Commitment: Implementing the Responsibility to Protect

10. Mobilising Collective Action: The Next Decade of the Responsibility to Protect

۹. گزارش «اجرای مسئولیت حمایت: مسئولیت پذیری برای پیشگیری»^۱ (A/71/1016- S/2017/556 در سال ۲۰۱۷).

تمام این گزارش‌ها، بر سه اصل بنیادین برابر و تقویت‌کننده استوارند؛ اگرچه هریک از این اصول، دارای راهکارهای اجرایی متنوع و گاه موازی و در امتداد یکدیگر هستند:

۱. ایجاد انعطاف‌پذیری ملی^۲: بررسی این مسئله که دولت‌ها چگونه می‌توانند مسئولیت محافظت از مردم کشورشان در برابر جنایت‌های جنگی، نسل‌کشی، پاکسازی قومی، و جنایت علیه بشریت را اجرا کنند (A/67/929-S/2013/399):

- آموزش برای پیشگیری از جرم و جنایت؛
- هشدار اولیه و افزایش ظرفیت پیشگیری از خشونت؛
- عدالت انتقالی قانونی و مؤثر؛
- توزیع مناسب منابع اقتصادی؛
- حاکمیت قانون و حقوق بشر؛
- نظارت بی‌طرفانه در انتقال سیاسی؛
- افزایش ظرفیت گفت‌وگو و حل‌وفصل اختلاف‌ها؛
- ایجاد بخش امنیت حرفه‌ای و پاسخ‌گو.

۲. تشویق، کمک، و ظرفیت‌سازی بین‌المللی^۳: مشخص کردن مسئولیت جمعی جامعه بین‌الملل در راستای کمک و تشویق دولت‌ها برای اجرای مسئولیت محافظت از مردم کشورشان و همچنین، ایجاد ظرفیت‌های لازم برای انجام دادن این مسئولیت (A/68/947-S/2014/449):

- پشتیبانی از یک بخش امنیتی حرفه‌ای و پاسخ‌گو؛
- پشتیبانی از تلاش‌های انجام‌شده برای مبارزه با خشونت جنسی؛
- ایجاد ظرفیت برای گفت‌وگو و حل‌وفصل اختلاف‌ها؛
- حفظ صلح و ارائه کمک‌های تثبیت‌کننده آن؛

1. Implementing the Responsibility to Protect: Accountability for Prevention
 2. Creating National Flexibility
 3. International Encouragement, Assistance and Capacity-Building

- اجرای دیپلماسی پیشگیرانه؛
 - حمایت از مؤسسه‌های بی‌طرف برای نظارت بر انتقال قدرت؛
 - نظارت بین‌المللی بر وضعیت حقوق بشر؛
 - ایجاد ظرفیت لازم برای مقابله با سخنان متعصبانه و نفرت‌آمیز؛
 - ایجاد هشدار اولیه و ظرفیت پیشگیری از خشونت؛
 - حمایت از مؤسسه‌های مستقل قضایی و حقوق بشری؛
 - حمایت از عدالت انتقالی قانونی و مؤثر؛
 - حمایت از پناهندگان و آوارگان داخلی؛
 - حمایت از غیرنظامیان در موارد اضطراری بشردوستانه.
3. واکنش سریع و قاطعانه¹: گسترش‌دهنده مسئولیت جامعه بین‌المللی برای استفاده از ابزارهای مناسب دیپلماتیک، بشردوستانه، و شیوه‌های دیگر به منظور محافظت از مردم در برابر جرایم و رفتارهای خشونت‌آمیز است. همچنین، اجرای اقدامات جمعی برپایه منشور سازمان ملل متحد برای موارد خاص و در شرایطی که دولت ملی مقتدری وجود ندارد تا مسئولیت خود را در حمایت از مردم در برابر جنایت‌های جنگی، نسل‌کشی، پاکسازی قومی، و جنایت علیه بشریت انجام دهد (A/66/874-S/2012/578):

- حمایت عمومی؛
- اعمال تحریم‌ها؛
- ارجاع به دادگاه کیفری بین‌المللی؛
- دیپلماسی پیشگیرانه؛
- حمایت از پناهندگان و آوارگان داخلی؛
- میانجیگری و گفت‌وگوی سیاسی؛
- تحقیقات جنایی، مأموریت‌های حقیقت‌یاب و کمیسیون تحقیق؛
- مأموریت‌های نظارتی و کنترلی؛

1. Timely and Decisive Response

• حمایت از غیرنظامیان در موارد اضطراری بشردوستانه؛

• استفاده از زور بر پایه فصل هفتم منشور ملل متحد.

در اجلاس جهانی سال ۲۰۰۵ و هم‌زمان با دبیرکلی کوفی عنان، سران تمام کشورها بر مسئولیت حمایت از مردم در برابر نسل‌کشی، جنایت‌های جنگی، پاکسازی قومی، و جنایت‌ها علیه بشریت تأکید کرده‌اند؛ مسئولیتی که بر سه اصل یادشده دلالت دارد و بیشتر با عنوان «مسئولیت حمایت» شناخته می‌شود، در همین اجلاس، به تصویب جامعه جهانی رسید (Šimonović, 2016, p. 1). در بخش‌های زیادی از گزارش‌های دبیرکل، به این مسئولیت اشاره شده است.

۳-۳. آنتونیو گوترش^۱

آنتونیو گوترش که در تاریخ اول ژانویه ۲۰۱۷ به‌عنوان دبیرکل سازمان ملل انتخاب شد، در کنفرانس مطبوعاتی ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۷ خود در قطعنامه SG/SM/18676 شرایط اقلیت روهینگیا در کشور میانمار را بررسی کرده است. وی در این کنفرانس، بر افزایش تعداد پناهندگان روهینگیا در کشور بنگلادش و اسکان آن‌ها در شهرک‌های موقت این کشور و همچنین، در اردوگاه پناهندگان در سوماترای اندونزی تأکید کرده و خاطر نشان کرده است که شمار پناهندگان، روند صعودی دارد؛ به‌گونه‌ای که تنها طی چند هفته، شمار پناهندگان از ۱۲۵۰۰۰ نفر به ۳۸۰۰۰۰ نفر رسیده است. گوترش، با تأکید بر اجرای پاکسازی قومی در کشور میانمار، وضعیت اقلیت مسلمان روهینگیا، به‌ویژه زنان و کودکان، را اسفناک دانسته است.

دبیرکل، به‌طور جدی خواستار پایان دادن به خشونت علیه مردم روهینگیا در استان راخین شده و همچنین، با ارائه نامه‌ای رسمی به شورای امنیت سازمان ملل متحد، نگرانی فزاینده خویش را در مورد شرایط اقلیت روهینگیا بیان کرده است. گفتنی است، از سال ۱۹۸۹ تاکنون، این نخستین بار است که چنین اقدامی توسط یک مقام سازمان ملل متحد انجام می‌شود. با وجود سخنان و درخواست‌های دبیرکل گوترش و لوئیس چاربونو، رئیس سازمان دیده‌بان حقوق بشر^۲ و نماینده سازمان عفو بین‌الملل^۳، مبنی بر در نظر گرفتن عنوان «نسل‌کشی» برای رخدادهای استان راخین،

1. Antonio Guterres

2. Human Rights Watch's UN Director Louis Charbonneau

3. Amnesty International

شورای امنیت در بیانیه‌ای اعلام کرد که هنوز شواهد کافی برای اعلام این بحران به‌عنوان نسل‌کشی وجود ندارد، اما، دبیرکل، همواره بر فاجعه‌بار بودن وضعیت حقوق بشر، بی‌ثباتی، و ناامنی در کشور میانمار برای اقلیت روهینگیا تأکید کرده است.

دولت میانمار، از ورود محققان سازمان ملل متحد برای انجام بررسی‌های لازم درباره شرایط اقلیت روهینگیا جلوگیری می‌کند. آنتونیو گوترش، به اقدامات دولت میانمار واکنش نشان داده و خواستار توقف خشونت‌ها، توقف اقدامات نظامی، حمایت از غیرنظامیان، ایجاد شرایط عادی اقتصادی-اجتماعی، ایجاد قوانین و مقررات حقوقی جدید و اجرای آن‌ها، و بهرسمیت شناختن حقوق آوارگان اجباری از این کشور شده است (Lederer, 2018)؛ هرچند دولت میانمار ادعا کرده است که حملات نیروهای دولتی، تنها به‌منظور دفاع از خود انجام می‌شود و بیشتر کشته‌شدگان نیز تروریست بوده‌اند (Beyrer & Adeeb, 2017: 1570). افزون‌براین، گوترش نیز مانند دبیرکل‌های پیشین سازمان ملل متحد، خواستار بهرسمیت شناخته شدن این اقلیت مسلمان به‌عنوان شهروند کشور میانمار و دادن تابعیت به آن‌ها شد؛ به‌گونه‌ای که این مردم بتوانند مطابق با قوانین نوین کشور، از فرصت‌های اشتغال، تحصیل، و استفاده از خدمات بهداشتی-درمانی برخوردار شوند.

دبیرکل سازمان ملل متحد در تاریخ 27 سپتامبر 2017 در نشست شورای امنیت بیان کرد که بحران پناهندگان روهینگیا، یک کابوس حقوق‌بشری است (UN News, 2017). به‌گفته‌ی وی، از ماه اوت 2017، نزدیک 500 هزار نفر از استان راخین میانمار به کشور بنگلادش گریخته‌اند که 94 درصد آن‌ها از اعضای جامعه مسلمانان روهینگیا بوده‌اند. افزون‌براین، مقامات دولت میانمار نیز از تخلیه 176 روستای مسلمان‌نشین (از مجموع 471 روستا) در استان راخین خبر داده‌اند؛ ازاین‌رو، دبیرکل نه‌تنها خواستار واکنش سریع جامعه بین‌الملل (مانند دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد¹، دفتر هماهنگی امور بشردوستانه²، سازمان بین‌المللی مهاجرت³، و سازمان‌های غیردولتی) و در رأس آن، شورای امنیت، برای جلوگیری از بی‌ثباتی بیشتر، پیدا کردن راه‌حل بادوام، و دست‌رسی فوری و ایمن به مردم آسیب‌دیده شد، بلکه تأکید کرد که دولت میانمار

-
1. The UN High Commissioner for Refugees (UNHCR)
 2. The Office for Coordination of Humanitarian Affairs (OCHA)
 3. The International Organization for Migration (IOM)

باید هرچه زودتر، امنیت و آرامش را برای تمام اقلیت‌های میانمار فراهم کند و قانون را بدون هیچ قید و شرطی اجرا کند. محورهای بحث گوترش در این جلسه — که به‌طور خاص به دولت میانمار مربوط می‌شدند — عبارتند از: ارائه حق شهروندی به اقلیت روهینگیا؛ بازگرداندن اعتماد متقابل جامعه روهینگیا و دولت؛ فراهم کردن شرایط بازگشت امن، باثبات، و داوطلبانه (بدون زور و ارعاب) پناهندگان به استان راخین بر پایه قانون بین‌المللی پناهندگان^۱. وی بیانیه مشترک وزیران امور خارجه بنگلادش و میانمار در سال ۱۹۹۲^۲ را نقطه شروع خوبی (اما ناکافی) برای این اقدام می‌داند. کلی کری^۳، سفیر سازمان ملل متحد در شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل^۴ نیز مانند گوترش، عدم بهره‌مندی اقلیت روهینگیا از حق شهروندی میانمار را دلیل بروز این رخدادهای خشونت‌آمیز دانسته و آن را به‌شدت محکوم کرده است.

در پی گزارش دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد^۵ درباره وضعیت شمال استان راخین، آداما دینگ، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه پیشگیری از نسل‌کشی، در تاریخ ۶ فوریه ۲۰۱۷، دومین بیانیه خود را منتشر کرد. او در این بیانیه اعلام کرد که بر پایه شواهد و مستندات گنجانده شده در گزارش دفتر کمیساریای عالی، مردم غیرنظامی استان راخین مورد خشونت و سرکوب نیروهای نظامی دولت میانمار قرار گرفته‌اند؛ به بیان روشن‌تر، نقض گسترده حقوق بشر، اعم از قاچاق دسته‌جمعی افراد، قتل کودکان و نوزادان، ناپدید شدن افراد، و ضرب و شتم وحشیانه، علیه اقلیت مسلمان روهینگیا در استان راخین رخ داده است. اگرچه، مشاور ویژه دبیرکل در زمینه پیشگیری از نسل‌کشی، از تعهد دولت میانمار برای رسیدگی به این وضعیت، استقبال کرد، ولی یادآوری کرد که کمیته‌ای که پیشتر توسط دولت میانمار در راستای بررسی اتهام‌های وارد شده و اقدامات خشونت‌آمیز نیروهای دولتی میانمار علیه مردم روهینگیا به رهبری معاون رئیس‌جمهور (یومینت سو)^۶ تشکیل شده بود، از فقدان شواهد و مدارک کافی، دال بر وجود نقض حقوق بشر خبر

1. The International Refugee Law

2. The 1992 Joint Statement of the Foreign Ministers of Bangladesh and Myanmar; RSC/EBUT/FB-46 RAH

3. Kelley Currie

4. UN Ambassador to the UN Economic and Social Council

5. Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights (OHCHR)

6. Vice-President U Myint Swe

داده است (Dieng, 2017). این مسئله، موجب نگرانی مشاور ویژه دبیرکل شده بود، زیرا بر این نظر بود که تناقض آشکاری میان یافته‌های کمیته دولتی میانمار و کمیساریای عالی حقوق بشر وجود دارد؛ از این رو، به نظر دینگ، این کمیته از صلاحیت لازم برای بررسی و انجام تحقیقات جدید برخوردار نیست. در نتیجه، خواهان واگذاری انجام تحقیقات به یک نهاد مستقل، بی طرف، و زیر نظر ناظران بین‌المللی سازمان ملل متحد شد و همچنین، تأکید کرد که کم‌کاری در این زمینه جایز نیست، زیرا تمام رخدادهای جاری در استان راخین، اتفاقی نبوده و دارای پیشینه تاریخی — اعم از رفتارها و سیاست‌های طولانی مدت تبعیض آمیز علیه مسلمانان روهینگیا و عدم توفیق در ایجاد شرایط صلح و امنیت برای این مردم — بوده است. دینگ، تأکید می‌کند که دولت‌ها، مسئولیت حمایت و محافظت از مردم سرزمین خود را به عهده دارند و چنانچه مجموعه‌ای از فعالیت‌های نظام‌مند، سازمان‌دهی شده، و گسترده علیه یک اقلیت در یک کشور با شدیدترین و غیرانسانی‌ترین روش‌ها مانند قتل، شکنجه، و... انجام شود، شاهد وقوع جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی خواهیم بود. قطعنامه A/HRC/34/L.8/Rev.1 شورای حقوق بشر در 22 مارس 2017، گزارش کمیته مشورتی در استان راخین با عنوان «به سوی آینده صلح‌آمیز، منصفانه، و موفق برای تمام مردم استان راخین¹» در اوت 2017، و بیانیه رئیس شورای امنیت S/PRST/2017/22 در 6 نوامبر 2017، گویای وضعیت اقلیت روهینگیا است (Global2p, 2017: 2).

زید رعدالحسین²، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد در سخنرانی خود در شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد³ در ژنو، در تاریخ 11 سپتامبر 2017، عملیات نظامی و امنیتی دولت میانمار علیه اقلیت روهینگیا در استان راخین را وحشیانه دانست و آن را به شدت محکوم کرد. وی تأکید کرد که آمار جمعیت روهینگایی که از طریق مرزها به بنگلادش فرار می‌کنند یا در روستاها به قتل می‌رسند، روبه‌فزونی است؛ بنابراین، آشکارا اعلام کرد که دولت میانمار باید عملیات بی‌رحمانه نظامی خود را علیه این اقلیت متوقف کند و مسئولیت تمام اقدامات گسترده تبعیض آمیز و نقض‌های رخ داده بر ضد مردم روهینگیا را بپذیرد. به نظر زید رعدالحسین، وضعیت

1. Towards a Peaceful, Fair and Prosperous Future for the People of Rakhine

2. Zeid Ra'ad Al Hussein

3. The UN Human Rights Council

روهینگیایی‌ها، نمونه‌ای از پاکسازی قومی به‌شمار می‌آید (The Guardian, 2017). در واقع، رعدالحسین بر از دست رفتن تدریجی حقوق مدنی و سیاسی اقلیت روهینگیا به شدت تأکید کرد (Beyrer & Adeeb, 2017: 1571). در نتیجه فشارهای جامعه بین‌الملل، وزارت امور خارجه میانمار به رهبری آنگ‌سان سوچی^۱ بیان کرد که از نگرانی‌های جهانی در مورد آوارگی و رنج‌های وارد شده آگاه شده و به تمام افراد آسیب‌دیده در بحران‌های خشونت‌آمیز اخیر رسیدگی می‌کند، اما در بیانیه منتشر شده توسط دولت میانمار، تنها نام اقلیت‌های رسمی آسیب‌دیده در استان راخین مطرح شده و هیچ‌ا‌سمی از اقلیت روهینگیا برده نشده بود، زیرا آن‌ها در این کشور، به‌طور رسمی، اقلیت قومی به‌شمار نمی‌آیند. همچنین، سخنگوی وزارت امور خارجه میانمار اشاره کرده است که حملات اخیر، بیشتر برای خراب کردن وجهه دولت میانمار در آستانه انتشار گزارش کوفی عنان، دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد، انجام شده است.

سومین بیانیه آداما دینگ، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه پیشگیری از نسل‌کشی، به‌طور مشترک با ایوان سیمونویچ^۲، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه مسئولیت حمایت^۳، درباره وضعیت شمال استان راخین در تاریخ ۱۹ اکتبر ۲۰۱۷ منتشر شد. در این بیانیه مشترک، هر دو مشاور ویژه، خواستار انجام اقدامات فوری دولت میانمار برای متوقف کردن و مقابله با اعمال جنایتکارانه در استان راخین شدند. اما با وجود درخواست‌ها و هشدارهای مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه پیشگیری از نسل‌کشی، مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه مسئولیت حمایت، و حتی مقامات سازمان‌های بین‌المللی دیگر، دولت میانمار به تعهدات خود در قبال قوانین بین‌المللی و از آن مهم‌تر، مسئولیت حمایت از مردم سرزمینش در برابر جرایم جنایی، پایبند نبوده است. افزون‌براین، مشاوران ویژه بر این نظر بودند که جامعه بین‌المللی نیز به همان اندازه دولت میانمار در انجام مسئولیت‌های خود در این زمینه ناکام مانده است^۴. البته آن‌ها از تعدیل و تغییر شرایط، ناامید نشدند و با حمایت از توصیه‌های اعضای شورای امنیت، بار دیگر در تاریخ ۱۳ اکتبر

1. Aung San Suu Kyi

2. Ivan Simonovic

3. United Nations Special Adviser on the Responsibility to Protect

4. Statement by Adama Dieng, United Nations Special Adviser on the Prevention of Genocide and Ivan Simonovic, United Nations Special Adviser on the Responsibility to Protect, on the situation in northern Rakhine state, Myanmar (19 October 2017).

2017 و پس از جلسه آریا¹، به دولت میانمار اعلام کردند که باید هرچه زودتر به خشونت‌های نیروهای نظامی علیه غیرنظامیان روهینگیا پایان دهد و شرایط دسترسی به حقوق بشردوستانه، امنیت، و بازگشت آوارگان به وطن (از بنگلادش به میانمار) را فراهم کند. همچنین، از دولت میانمار خواستند تا زمینه ورود و بازدید کمیته مستقل حقیقت‌یاب شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد² از استان راخین را فراهم کند. سرانجام، مشاوران ویژه به این نتیجه رسیدند که تنها با اتحاد و همزیستی مسالمت‌آمیز میان تمام اقشار و گروه‌های جامعه می‌توان شاهد صلح و توسعه در کشور میانمار بود.

مرزوقی داروسمن، سرپرست کمیته حقیقت‌یاب حقوق بشر سازمان ملل متحد³، در تاریخ 27 اکتبر 2017 اعلام کرد که اگرچه بازرسان این گروه (3 کارشناس مستقل) اجازه سفر به کشور میانمار را نداشتند، ولی در طول 3 روز با تعدادی از 600 هزار آواره روهینگایی — که خودشان را به بنگلادش رسانده بودند — گفت‌وگو کرده‌اند. وی بر پایه مصاحبه‌های انجام‌شده بیان کرد که آوارگان روهینگیا، قربانی کشتار، شکنجه، تجاوز، و آتش‌افروزی عمدی، روشمند، و پیوسته بوده‌اند. پرامیلا پتن⁴، نماینده ویژه دبیرکل در زمینه خشونت جنسی، پس از مصاحبه با آوارگان روهینگایی در کشور بنگلادش در نوامبر 2017 اعلام کرد که شاهد رخداد‌های بسیار دردناکی، از جمله بردگی جنسی در زمان اسارت توسط نیروهای نظامی⁵، تجاوز جنسی توسط فرد یا گروهی از سربازان⁶، اجبار به برهنگی در انظار عمومی⁷، در مورد مردم روهینگیا بوده است؛ جنایت‌هایی که تنها به سبب قومیت و مذهب بر این اقلیت روا داشته شده است (Nebehay, 2017).

در گزارش حقوق بشر کشور بنگلادش در 24 دسامبر 2017 عنوان شده است که از اوایل دسامبر، نزدیک به 655 هزار تا 700 هزار روهینگایی، به سبب تعصب‌های قومی و مذهبی دولت میانمار به کشور بنگلادش گریخته‌اند⁸.

1. Arria Formula Meeting

2. The Human Rights Council Independent International Fact-Finding Mission

3. The United Nations Fact-Finding Mission on Myanmar

4. Pramila Patten

5. Sexual Slavery in Military Captivity

6. Rape by a Person or a Group of Soldiers

7. Forced Public Nudity

8. Report of the UN Children's Fund, Bangladesh: Humanitarian Situation report No.16, Rohingya influx, (24 December 2017).

آداما دینگ، پس از بازدید از کشور بنگلادش و اردوگاه کاکس بازار¹، در راستای اعلام ارزیابی‌های انجام‌شده از وضعیت پناهندگان روهینگایی (Dieng, 2016b)، چهارمین بیانیه خود در طول 3 سال گذشته را در تاریخ 7 تا 13 مارس 2018 منتشر کرد. دینگ در این بیانیه تأکید کرد که تعداد زیادی از مردم روهینگیا، به سبب خشونت‌های بسیار شدید دولت میانمار در فاصله زمانی اکتبر 2016 تا اوت 2017 از مرزهای کشور عبور کرده و در کشور بنگلادش آواره شده‌اند. او رفتارها و اقدامات انجام‌شده علیه روهینگایی‌ها را یک فاجعه انسانی ناشی از عملکرد دولت میانمار و کم‌توجهی جامعه بین‌الملل به این موضوع دانسته است. برپایه سخنان مشاور ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در زمینه پیشگیری از نسل‌کشی، از سال 2016، موج جدیدی از شکنجه، قتل، تحقیر، تجاوز جنسی، و حتی زنده سوزاندن مردم بی‌گناه روهینگیا، تنها به دلیل قومیت و مذهب آن‌ها، آغاز شده است. این وضعیت، گویای تلاش برای پاکسازی استان راخین از حضور مسلمانان روهینگیا یا به عبارت بهتر، از بین بردن این اقلیت در صورت امکان است. اگرچه، این مسئله هنوز تأیید نشده است، ولی در صورت تأیید مقامات بین‌المللی، در چارچوب نسل‌کشی قرار خواهد گرفت (Dieng, 2018).

نتیجه‌گیری

بی‌شک، سازمان ملل متحد، و در رأس آن، دبیرکل، برای از بین بردن یا پیشگیری از نسل‌کشی و جرایم جنایی دیگر، راه بسیار طولانی‌ای را پیموده است؛ به گونه‌ای که در تمام این سال‌ها، تلاش برای از بین بردن تبعیض و تعصب در تمام شکل‌های آن و همچنین، جلوگیری از گسترش نفرت و دشمنی، هدف‌گذاری و پیگیری شده‌اند، زیرا تبعیض علیه افراد و گروه‌ها برپایه هویت مذهبی، قومی—نژادی، زبانی، و ملی، یکی از مهم‌ترین مصداق‌های جرایم جنایی، از جمله نسل‌کشی، به شمار می‌آید. در پی تعصب‌ها و تبعیض‌های ایجاد شده علیه یک گروه خاص، بی‌شک، نخستین موضوع‌هایی که اعضای گروه با آن روبه‌رو می‌شوند، عدم دسترسی به امنیت، عدم اشتغال در مشاغل دولتی و مهم، عدم بهره‌مندی از منابع و فرصت‌هایی مانند تحصیل، خدمات

1. Cox's Bazaar

بهداشتی—درمانی، خدمات رفاهی—تفریحی، حذف نظام‌مند از روندهای تصمیم‌گیری کشوری مانند انتخابات، و... است. اما شرایط تحمیل شده به گروه‌های مورد تبعیض، به موارد یاد شده ختم نمی‌شود، بلکه در شرایط حادث‌تر، مواردی مانند کشتار، شکنجه، و تجاوز نیز مشاهده می‌شوند.

از این رو، اگر روند تبعیض تا سطح دشمنی، ترس، و سوءاستفاده ادامه یابد، سرانجام، وقوع جرم نسل‌کشی، محتمل خواهد بود (Dieng, 2016a: 1). با توجه به دامنه و شدت فعلی بحران انسانی در سراسر جهان، از یک سو، شاید بتوان گفت که دفتر ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در حوزه مسئولیت محافظت از مردم و به ویژه دفتر ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در حوزه پیشگیری از نسل‌کشی، در انجام وظایف خود شکست خورده‌اند، اما از سوی دیگر، نمی‌توان پیشرفت‌های انجام شده در زمینه اقدامات عملی و توسعه اصول مهم و جهان شمول را نادیده گرفت. نکته مهم در این باره، به تعهدات دولت‌ها و اجرایی نشدن آن‌ها مربوط می‌شود؛ به بیان روشن‌تر، بین واقعیت‌های زندگی روزمره انسان‌ها در نقاط گوناگون جهان و تعهدات و مسئولیت‌های بین‌المللی دولت‌ها، فاصله و شکاف عمیقی وجود دارد. بسیاری از طرف‌های درگیر در بحران‌های مسلحانه سال‌های اخیر، با آگاهی و گاهی به گونه‌ای هدفمند، اقدام به اعمال خشونت‌آمیز کرده و زمینه نقض گسترده و شدید حقوق بشر بین‌المللی را فراهم کرده‌اند.

رخدادهای سال‌های 2016 و 2017 برای اقلیت مسلمان روهینگایی در کشور میانمار، گویای این مسئله است که اگرچه جامعه بین‌الملل و به ویژه دبیرکل و مشاوران ویژه او، همواره بر حمایت از پیشگیری از جرایم جنایی، مانند نسل‌کشی و پاکسازی قومی تأکید کرده و مجموعه‌ای از فعالیت‌های بین‌المللی را برای ایجاد برابری بین انسان‌ها و فراهم کردن جهانی بهتر برای آن‌ها —صرف‌نظر از هرگونه تبعیض و تعصب— انجام داده‌اند، اما این حمایت‌ها، برای موفقیت راهبرد پیشگیرانه از نسل‌کشی کافی نبوده‌اند. شاید بتوان یکی از دلایل این موضوع را به ضعف‌های ساختاری منشور ملل متحد و منافع سیاسی—اقتصادی دو عضو دائم شورای امنیت، یعنی چین و روسیه مربوط دانست؛ به گونه‌ای که تلاش‌ها و فعالیت‌های دبیرکل‌ها را برای مقابله با شرایط بحرانی اقلیت روهینگیا، بی‌اثر کرده است. این نکته، بیانگر این است که چگونه اقدامات کشورهای یادشده به عنوان اعضای ثابت شورای امنیت، برای دستیابی به اهداف خودشان —که در چارچوب منافع ملی تعریف شده است— سازوکار نهادی سازمان ملل متحد را فلج می‌کند. چین و روسیه، نه تنها

آشکارا تأکید و توصیه دیرکل‌ها برای مسئول دانستن دولت میانمار را در مورد جرم نسل‌کشی رد کرده‌اند، بلکه از جامعه بین‌الملل نیز درخواست کرده‌اند که مداخله و فشار بر دولت میانمار را در مسئله اقلیت روهینگیا متوقف کند، زیرا این موضوع درواقع، دغدغه داخلی این کشور به‌شمار می‌آید. نمونه این حمایت را می‌توان در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد در سپتامبر ۲۰۱۷ با موضوع اقلیت روهینگیا، مشاهده کرد.

هر دو کشور چین و روسیه، پشتیبان دولت میانمار بودند؛ آن‌ها حتی اذعان نکردند که بحران روهینگیا، یک بحران است، چه برسد به اینکه بپذیرند که این اقدامات «پاک‌سازی قومی»^۱ است. افزون‌براین، روسیه آشکارا اعلام کرده است که از هیچ اقدامی برای اعمال فشار به دولت میانمار پشتیبانی نمی‌کند (به این بهانه که این اقدامات، سبب وخیم‌تر شدن اوضاع می‌شوند). روسیه همچنین، توصیه کرده است که بهتر است بحران به‌لحاظ سیاسی حل شود و رایزنی‌هایی با مشارکت همه ذی‌نفعان انجام شود (Tanzimuddin Khan & Ahmed, 2019: 2-6).

در راستای مبارزه با جرایم بین‌المللی، ازجمله نسل‌کشی، آگاهی از علل ایجادکننده‌ای مانند عدم انعطاف‌پذیری قومی، نژادی، فرهنگی، و مذهبی؛ عدم حاکمیت قانون؛ و تبعیض و تنفر نسبت به برخی گروه‌های انسانی می‌تواند بسیار کمک کند. بی‌شک، در اتفاق‌هایی که برای مردم روهینگای میانمار رخ داده است، این سخن رافائل لمکین^۲، که دربردارنده نابودسازی جمعی یا فلج کردن نسبی یک گروه انسانی است، را می‌توان آشکارا دید، زیرا شاهد حجم گسترده اعمال خشونت‌آمیز ارتکاب‌یافته و حمله‌های سازمان‌یافته به قربانیان به‌دلیل عضویتشان در یک گروه خاص و تداوم و تکرار اعمال تبعیض‌آمیز و نابودکننده بوده‌ایم. به بیان روشن‌تر، در این فرایند، نه فرد یا افرادی که برحسب اتفاق مسلمان هستند، بلکه اقلیت مسلمان روهینگیا به‌طور خاص و به‌عمد، هدف نابودسازی قرار گرفته‌اند و شرایط ایجادشده توسط دولت میانمار، سبب انتقال گسترده جمعیت روهینگیا به مرز میان میانمار و بنگلادش شده و درنتیجه، این افراد در معرض قحطی، تحمل شرایط آب‌وهوایی سخت، و بیماری قرار گرفته‌اند؛ شرایطی که موجب مرگ تعداد زیادی از آن‌ها شده است.

1. Ethnic Cleansing

2. Raphael Lamkin

منابع

- A/C.3/68/L.55/Rev.1 (19 November 2013)
- A/CONF.183/9 (17 July 1998)
- A/HRC/34/L.8/Rev.1 (22 March 2017)
- A/RES/260 (III) (9 December 1948)
- A/RES/58/247 (23 December 2003)
- A/RES/96-I (11 December 1946)
- Azizi, S. & Haji, M. (2016). Making the government responsible for committing genocide: in opposition to or interacting with the transitional justice process. *Journal of Legal Studies*, Shiraz University, 8(2), 147-182. (in Persian).
- Beyrer, C & Kamarulzaman. A. (2017). Ethnic cleansing in Myanmar: the Rohingya crisis and human rights. *The lancet Journal*, 390, 1570-1573
- Danesh, A. (2015). The position of the Special Representative of the Secretary-General in the United Nations system and its role in the developments of Afghanistan. *Journal of Public Law Studies*, 45(2), 273-293. (in Persian).
- Dieng, A. (2016). *Protecting Vulnerable Populations from Genocide*. UN Chronicle Magazine. LIII(4)
- Global Centre for the Responsibility to Protect. (2017). R2P Monitor. (Last reached on: 18 Jul 2021). Retrived from: <https://www.globalr2p.org/publications/r2p-monitor-issue-36-15-november-2017/>.
- Global Centre for the Responsibility to Protect. International Coalition for the Responsibility to Protect. (2006). *Secretary-General Appoints Advisory Committee on Genocide Prevention*. (Last reached on: 29 Jun 2021). Retrived from: <http://www.responsibilitytoprotect.org/index.php/francis-deng/573-secretarygeneral-appoints-advisory-committee-on-genocide-prevention>.
- Global Centre for the Responsibility to Protect. International Coalition for the Responsibility to Protect. (2018). *Special Advisor on the Responsibility to Protect*. (Last reached on: 29 Jun 2021). Retrived from: <https://www.globalr2p.org/resources/statement-by-the-un-special-adviser-on-the-prevention-of-genocide-on-his-visit-to-bangladesh-to-assess-the-situation-of-rohingya-refugees-from-myanmar-march-2018/>.
- Guardian. (2017). Who are the Rohingya and what is happening in Myanmar? (Last reached on: 26 Jun 2021). Retrived from: <https://www.theguardian.com/global-development/2017/sep/06/who-are-the-rohingya-and-what-is-happening-in-myanmar>.
- Iranian diplomacy. (2017). "In Search of Criminal Justice for Myanmar Muslim Victims." Retrived from: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1971607> (in Persian).
- Javidzadeh, H. (2011). United Nations preventive policies against genocide. *Law and Political Research Quarterly*, 13(33), 1-44. (in Persian).

- Köhler, I. (2018). Responsibility to protect Rohingya Muslims in Myanmar; Obligation or possibility for the international community? Bachelor Thesis, Master of Laws programme. Faculty of Law, Lund University, Sweden.
- Lederer, E. (2017). UN chief calls for end to ethnic cleansing of Rohingya Muslims as Security Council condemns violence. (Last reached on: 6 Jul 2021). Retrived from: <https://www.independent.co.uk/news/world/asia/rohingya-ethnic-cleansing-genocide-latest-aung-san-su-kyi-refugees-burma-myanmar-un-bangladesh-a7945806.html>
- Mir Mohammad Sadeghi, H. (2002). Considerations in the position of crime prevention. Journal of Legal Research, 5(130), 99-110. (in Persian).
- MMR-1982-L-87413 (15 October 1982)
- Nebehay, S. (2017). Burma Rohingya Crisis: UN cannot rule out 'elements of genocide, says human rights chief. (Last reached on: 22 Jun 2021). Retrived from: <https://www.independent.co.uk/news/world/asia/burma-rohingya-crisis-genocide-un-human-rights-chief-muslims-military-forces-a8092461.html>.
- Rahmanian, H. & Piri, H. (2013). Criminological investigation of international crimes. Journal of Legal Studies, Shiraz University, 5(2), 25-58. (in Persian).
- Reliefweb. (2010). Timeline of International Response to the Situation of the Rohingya and Anti-Muslim Violence in Burma/Myanmar. (Last reached on: 3 July 2021). Retrived from: <https://reliefweb.int>.
- Report of the UN Children's Fund. (24 December 2017). Bangladesh: Humanitarian Situation Report No.16, Rohingya influx.
- RSC/EBUT/FB-46 RAH (28 April 1992)
- Rustaei, A. & Arashpour, A. (2016). Ethnic cleansing of Myanmar Muslims: a crime against humanity or genocide? Criminal Law Research Quarterly, 15, 45-73. (in Persian).
- S/2007/721 (11 December 2007)
- S/PRST/2017/22 (6 November 2017)
- S/RES/1366 (30 August 2001)
- Saffari, A. (2005). Criminalization and justification of punishment, (2nd Ed), Article in Criminal Science (a collection of educational articles to improve the knowledge of those involved in the fight against drugs in Iran). Tehran: Salsabil Publication. (in Persian).
- Schabas. W. (2009). Genocide in International Law the Crime of Crimes, (2nd Ed), New York: Cambridge University Press .
- SG/SM/18676 (13 September 2017)
- Šimonović. I. (2016). The Responsibility to Protect. UN Chronicle Magazine, LIII(4)
- Statement by Adama Dieng. (13 March 2018). United Nations Special Adviser on the Prevention of Genocide, on his visit to Bangladesh to assess the situation of Rohingya refugees from Myanmar .

- Statement by Adama Dieng. (19 October 2017). UN Special Adviser on the Prevention of Genocide and Ivan Simonovic, United Nations Special Adviser on the Responsibility to Protect, on the situation in northern Rakhine state, Myanmar
- Statement by Adama Dieng. (25 March 2013). United Nations Special Adviser of the Secretary-General on the Prevention of Genocide, on the situation in Myanmar.
- Statement by Adama Dieng. (29 November 2016). UN Special Adviser on the Prevention of Genocide, on the situation in northern Rakhine State, Myanma.
- Statement by Adama Dieng. (4 November 2015). Special Adviser on the Prevention of Genocide and Jennifer Welsh, Special Adviser on the Responsibility to Protect, on the upcoming elections in Myanmar.
- Statement by Adama Dieng. (6 February 2017). UN Special Adviser on the Prevention of Genocide, following OHCHR's report on the situation in northern Rakhine State, Myanmar.
- Tanzimuddin Khan, M., & Ahmed, S. (2019). Dealing with the Rohingya crisis: The relevance of the general assembly and R2P. *Asian Journal of Comparative Politics*.1-23
- UN News. (2017). Rohingya refugee crisis a 'human rights nightmare'. UN chief tells Security Council. (Last reached on: 3 July 2021). Retrived from: <https://news.un.org/en/story/2017/09/567402-rohingya-refugee-crisis-human-rights-nightmare-un-chief-tells-security-council>.
- UN. (2018). Genocide Background. (Last reached on: 17 Jun 2021). Retrived from: <http://www.un.org/en/genocideprevention/genocide.html>.
- UN. (2018). Secretary-General. (Last reached on: 11 Jun 2021). Retrived from: <http://www.un.org/en/genocideprevention/secretary-general.html>.
- UN. (2018). Special Adviser of the Secretary-General on the Prevention of Genocide. (Last reached on: 27 Jun 2021). Retrived from: <http://www.un.org/en/genocideprevention/special-adviser-prevention-genocide.html>.
- United Nations Economic and Social Council. (24 January 2000). Fifty-sixth session, Question of the violation of human rights and fundamental freedoms in any part of the world. Report of Lallah Rajsoomer, the Special Rapporteur. E/CN.4/2000/38.
- United Nations Information Center. (2009). Charter of the United Nations and Statute of the International Court of Justice, (6st ed), Tehran: United Nations Resident Coordinator Office in Iran.
- Worldpopulationreview. (2021). Myanmar Religion, Economy and Politics. (Last reached on: 27 Jun 2021). Retrived from: <https://worldpopulationreview.com/countries/myanmar-population>

نوع مقاله: پژوهشی

مقابله آمریکا با دیوان کیفری بین المللی در پرونده افغانستان

سید مهدی سیدزاده ثانی¹، محمد طهان طرقي²

تاریخ دریافت: 1399/05/20؛ تاریخ پذیرش: 13400/03/25

چکیده

تقابل ایالات متحده با دیوان کیفری بین المللی، با پیگیری وضعیت افغانستان توسط این مرجع، به اوج رسید. پس از صدور کیفرخواست توسط دادستان دیوان، بسیاری از سربازان و درجه داران ایالات متحده در معرض تعقیب دادستان دیوان کیفری بین المللی قرار خواهند گرفت و به همین دلیل، ایالات متحده، فشار دوجندانی را بر دیوان کیفری بین المللی وارد کرده است. شعبه مقدماتی دیوان، در نتیجه فشارهای ایالات متحده، ادامه فرایند تعقیب جنایات های بین المللی در افغانستان را مطابق با منافع عدالت ندانست و تحقیقات مقدماتی را متوقف کرد، اما دادستان دیوان درباره این موضوع تجدیدنظرخواهی کرد. شعبه تجدیدنظر دیوان در پنجم مارس 2020، به اتفاق آراء، دادستان را مجاز به انجام تحقیق درباره جنایات های ارتكابی در افغانستان دانست. پژوهش حاضر با روشی توصیفی تحلیلی، ابتدا اشاره ای به فرایند فعالیت های ایالات متحده در تقابل با دیوان و علت حقیقی آن خواهد داشت؛ سپس، با بررسی و تحلیل رأی صادره از شعبه مقدماتی دیوان درباره پرونده افغانستان، این موضوع بررسی می شود که آیا اقدامات آمریکا تأثیری بر عملکرد دیوان داشته است یا خیر؛ و آخرین دگرگونی های وضعیت افغانستان در دیوان و به طور خاص، تصمیم شعبه تجدیدنظر بررسی خواهد شد. در پایان، با توجه به تصمیم های اخیر می توان گفت، در تقابل میان دیوان و ایالات متحده، فعلاً دیوان در موضع برتر قرار گرفته و مجوز تحقیق درباره جنایات های ادعا شده توسط مقامات و نیروهای آمریکایی صادر شده است، اما هنوز این جنگ حقوقی ادامه دارد و سرنوشت آن به طور قطعی مشخص نیست، زیرا به فرض تکمیل تحقیقات توسط دادستان، حضور مقامات ایالات متحده در فرایند محاکمه، محل تردید جدی بوده و در ضمن، رسیدگی غیابی در دیوان متصور نیست و این خود چالش بزرگ دیگری در این تقابل خواهد بود.

واژگان کلیدی: جنایات های جنگی در افغانستان، نفع عدالت، دیوان کیفری بین المللی، شورای امنیت، اساسنامه رم.

1. استادیار گروه حقوق دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

seidzadeh@um.ac.ir

2. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، (نویسنده مسئول)

mo.tahan@mail.um.ac.ir

US Opposition to International Criminal Court about the Case of Afghanistan

Seyyed Mahdi Seyyedzadeh Sani¹, Mohammad Tahan Toroghi²

Abstract

US opposition to the Court culminated in the prosecution of Afghanistan situation. Many US soldiers were prosecuted by the ICC prosecutor, and the US therefore placed additional pressure on the Court. The pressure went so far that the Pre-Trial chamber did not consider continuing the prosecution of international crimes in Afghanistan in the interests of justice and ordered the investigation to be suspended. The ICC Prosecutor appealed against this issue. On 5 March 2020, the Appeals chamber of the ICC decided unanimously to authorize the Prosecutor to commence an investigation into crimes committed in Afghanistan. The present study, with a descriptive-analytical method, will first make a brief reference to the course of US actions against the ICC; Then, by reviewing and analyzing the verdict issued by the Preliminary chamber of the Court regarding the case of Afghanistan, the issue of whether the actions of the United State had an impact on the performance of the Court or not; Finally, the latest developments in Afghanistan situation will be reviewed in the ICC, and in particular in the Appeals chamber. eventually, according to recent rulings, the Court is currently in a high position in the confrontation between the Court and the United States, and the investigation into the alleged crimes has been authorized by US officials and forces, but this legal battle is still ongoing. Its fate is uncertain; Because, assuming that the investigation is completed by the prosecutor, the presence of US officials in the trial process is a matter of serious doubt, and on the other hand, a trial in absentia is not conceivable, and this will be another major challenge in this confrontation.

KeyWords: War Crimes in Afghanistan; Interest of Justice; International Criminal Court; Security Council; Rome Statute.

1. Assistant professor of law and criminology, Ferdowsi University of Mashhad

2. P.hD student in Criminal law and criminology, Ferdowsi University of Mashhad

مقدمه

ایالات متحده، با وجود حمایت‌های ابتدایی از تشکیل یک محکمه دائمی بین‌المللی و مشارکت فعال در تهیه طرح دیوان کیفری بین‌المللی^۱، به اساسنامه رم، رأی مخالف داد^(۱) و تا امروز نیز عضو دیوان نشده است. ایالات متحده، انتقادهای شکلی و ماهوی به اساسنامه وارد کرده است، اما هدف اصلی این کشور، ایجاد سازوکاری در اساسنامه برای کنترل عملکرد دیوان توسط شورای امنیت بود که در نسخه نهایی اساسنامه، تأمین نشد (Schabas, 2004: 709). برنامه ایالات متحده این بود که دیوان، نهادی وابسته به شورا و زیر نفوذ آن باشد و تصمیم‌گیری درباره تعقیب یا عدم تعقیب جنایت‌های بین‌المللی، با تصویب شورای امنیت امکان‌پذیر شود تا از این طریق ایالات متحده بتواند منافع امنیت ملی خود را بهتر و بیشتر تأمین کند. با این حال، تلاش‌های این کشور به نتایج موردنظر آن نینجامید و از آن پس، موضع‌گیری و کارشکنی‌های آمریکا در برابر دیوان، رو به افزایش نهاد. پرسش قابل طرح در اینجا این است که «علت حقیقی مخالفت ایالات متحده با دیوان چیست؟»

در دوره چهارساله تهیه پیش‌نویس اساسنامه دیوان، دولت ایالات متحده، حمایت‌های خود را از ایجاد یک دیوان دائمی دریغ کرد، اما یک‌باره و در زمان ارائه نسخه نهایی اساسنامه در کنفرانس پایانی رم، مخالفت خود را با دیوان و اساسنامه رم ابراز کرد. دلایل تقابل این کشور و دیوان را باید در تفاوت میان پیش‌نویس‌های نخست اساسنامه و نسخه نهایی آن یافت (Schabas, 2004: 708).

به نظر می‌رسد، آنچه بیش از هر چیز موجب نگرانی ایالات متحده می‌شد، تشکیل یک دیوان مستقل از شورای امنیت سازمان ملل متحد بود؛ دیوانی که شورای امنیت در آن نقش بسیار محدودی داشت و این دیوان، یک نهاد بین‌المللی و رکنی از ارکان سازمان ملل (مانند دیوان بین‌المللی دادگستری^۲) نیست؛ گفتنی است، ایالات متحده یکی از اعضای دائم و دارای نقشی کلیدی در شورای امنیت است که با حق وتو می‌تواند موجب خنثی شدن تصمیم‌های شورا شود. نکته مهم‌تر، هم‌پوشانی صلاحیت شورای امنیت و دیوان کیفری بین‌المللی، به عنوان یک نهاد مستقل در برخورد با موضوع‌های بین‌المللی است که موجب برهم خوردن صلح و امنیت جهانی می‌شود؛ به این معنا که دیوان می‌تواند بدون ارجاع و تصویب شورای امنیت، اقدام به رسیدگی به این

1. International Criminal Court (ICC)

2. International Court of Justice (ICJ)

موضوع‌ها و تعقیب مرتکبان کند، و این درحالی است که صلاحیت موضوعی دیوان نیز درحال گسترش است؛ ابتدا جنایت‌های جنگی، جنایت‌های علیه بشریت، و نسل‌کشی، سپس جنایت تجاوز، و شاید در آینده تروریسم و قاچاق مواد مخدر (Amann, D. M. & Sellers, M. N., 2002: 387). در این وضعیت، یکی از قدرتمندترین سلاح‌های ایالات متحده از کار می‌افتد؛ حق وتوی که همواره می‌توانست در راستای منافع این کشور اعمال شود؛ به‌عنوان مثال، دیوان، از صلاحیت رسیدگی به جنایت‌های ارتكابی توسط مقامات و اشخاص کشورهای غیرعضو در قلمرو کشورهای عضو برخوردار است. در این شرایط، احتمال تعقیب اقدامات نظامی ایالات متحده با هر عنوانی، مانند عملیات حفظ صلح در کشورهای دیگر — حتی بدون ارجاع و تصویب شورای امنیت — وجود دارد و این، نگرانی حقیقی ایالات متحده است.

بنابراین، ایالات متحده هیچ‌گاه قصد نداشته که صلاحیت دیوان در رسیدگی به موضوع‌های یاد شده (اقدامات نظامی در کشورهای دیگر با عنوان عملیات حفظ صلح) که ممکن است توسط هر کشوری ارتکاب یابد را محدود کند، که اگر چنین قصدی داشت، می‌توانست در دوره چهارساله حمایت و مشارکت در تهیه پیش‌نویس اساسنامه، به هدف خود برسد؛ بلکه هدف ایالات متحده، اتفاقاً وضع چنین صلاحیتی برای دیوان بود، با این تفاوت که ارجاع یا تجویز تعقیب و رسیدگی‌ها به‌گونه‌ای انحصاری توسط شورای امنیت انجام شود، تا از این طریق، ایالات متحده با استفاده از حق وتوی خود، مانع تعقیب و رسیدگی به موضوع‌هایی شود که با منافع این کشور در تعارض است. همچنین، ایالات متحده مایل بود که در مواردی که تعقیب و رسیدگی در راستای اهداف سیاسی این کشور است، با استفاده از نفوذ فراوان خود در شورای امنیت، ارجاع یا تجویز تعقیب آن موقعیت را به تصویب برساند. گواه این ادعا این است که در پیش‌نویس اساسنامه دیوان و در مواد 23 و 25، مقرر شده بود که تنها کشورهای عضو یا شورای امنیت می‌توانند رسیدگی قضایی در دیوان را شروع کنند و دادستان، فاقد هرگونه اختیاری برای شروع تعقیب بود. افزون‌براین، به‌موجب متن پیش‌نویس درباره موضوع‌هایی مانند تهدید صلح، نقض صلح، و تجاوز، برپایه بند 3 ماده 23، دیوان تنها با تصمیم شورای امنیت، حق مداخله داشت (Cassese, 2007: 426). درواقع، ایالات متحده خواهان این است که یک دیوان دائمی با صلاحیت کامل، زیر نظر شورای امنیت و وابسته به آن فعالیت کند. عدم عضویت ایالات متحده در دیوان، مشکل آن‌ها را به‌طور کامل حل نمی‌کرد، زیرا عضویت

در دیوان، تنها یکی از روش‌های اعمال صلاحیت دیوان بر جنایت‌های ارتكابی توسط اتباع کشورها است و دیوان می‌تواند به تمام جرایم ارتكابی در قلمرو کشورهای عضو نیز رسیدگی کند؛ حتی اگر از سوی اتباع کشورهای غیرعضو ارتكاب یابد و این روشی است که بیش از هر چیز، منافع و امنیت ایالات متحده را تهدید کرده و این کشور را به اعمال کارشکنی‌هایی در مسیر انجام وظایف دیوان مجبور می‌کند. به همین دلیل، ایالات متحده دست به اقدامات کارشکنانه‌ای در سطح داخلی و بین‌المللی به منظور اخلاف در عملکرد دیوان زد.

در سناریوی ایالات متحده برای رهایی شهروندانش از حوزه صلاحیت دیوان، شورای امنیت نیز نقش خود را به خوبی ایفا کرده است. یکی از نمونه‌های تصمیم‌های این شورا که تحت نفوذ و به خواست ایالات متحده در تقابل با صلاحیت دیوان اتخاذ شده است، صدور قطعنامه‌های ۱۴۲۲ (۲۰۰۲)، ۱۴۸۷ (۲۰۰۳)، و ۱۴۹۷ (۲۰۰۳) است. بر پایه قطعنامه ۱۴۲۲ — که به معافیت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل مربوط می‌شود — شورای امنیت به پیشنهاد دولت ایالات متحده و بر اثر تهدیدهای این کشور مبنی بر قطع بودجه عملیات حفظ صلح در کشور بوسنی — که ۲۵ درصد آن به عهده این کشور بود^(۲) — از دیوان درخواست کرد که مطابق با ماده ۱۶ اساسنامه رم، برای یک دوره دوازده ماهه، هرگونه تحقیق و تعقیب در مورد هریک از مقامات رسمی و نیروهای فعلی یا پیشین کشورهای شرکت‌کننده در عملیات حفظ صلح — که عضو دیوان نیستند — را به تعویق اندازد، زیرا در صورت شرکت نکردن نیروهای نظامی ایالات متحده در عملیات حفظ صلح، در نتیجه عدم معافیت آن‌ها از صلاحیت دیوان، سازمان ملل با ناتوانی احتمالی در فرستادن نیرو و روبرو شده و صلح بین‌المللی تهدید می‌شود^(۳). قطعنامه ۱۴۸۷ نیز به منظور تمدید این معافیت برای یک دوره دوازده ماهه دیگر به تصویب رسید (Talmon, 2005: 178). همچنین، در قطعنامه ۱۴۹۷ که به طور خاص در مورد صلح‌بانان مستقر در کشور لیبیا صادر شده است، شورا همانند دو قطعنامه یادشده، در صدد اصلاح اساسنامه برآمده است، زیرا اثر هر سه قطعنامه این است که استثنائی از اساسنامه رم را برای اعضای غیرعضو در عملیات حفظ صلح سازمان ملل توسعه می‌دهد (Janipour & Khanalipour, 2011: 51).

در همین راستا، ایالات متحده در گام بعدی، اقدام به انعقاد موافقت‌نامه‌های موضوع ماده ۹۸^(۴) کرد. بند دوم ماده ۹۸ اساسنامه رم تأکید می‌کند: «دیوان نمی‌تواند درخواست همکاری یا تسلیمی را داشته باشد که در آن دولت مورد درخواست مجبور شود، برخلاف تعهداتی عمل کند که به موجب

قراردادهای بین‌المللی، رضایت دولت فرستنده برای تسلیم شخصی از دولت یاد شده به دیوان لازم باشد، مگر اینکه دیوان بتواند نخست، رضایت دولت فرستنده را برای انجام این تسلیم به‌دست آورد». آن‌گونه که از متن ماده 98 برمی‌آید، این ماده، موافقت‌نامه‌های بین‌المللی منعقدشده بین دولت‌ها را در موضعی برتر از درخواست یا حتی دستورهای دیوان قرار داده است (Rosenfeld, 2003: 277)؛ به این معنا که ماده 98، مانع از این می‌شود که دیوان، درخواست تحویل متهمی را بکند که در تقابل با یک موافقت‌نامه بین‌المللی منعقد شده بین دولت عضو با دولت ثالث است. ایالات متحده به‌منظور مصون کردن شهروندان خود از حاضر شدن در مقابل دیوان، موافقت‌نامه‌های یادشده را با دولت‌های عضو دیوان منعقد می‌کند. در این صورت، دولت طرف توافق در هر مورد، باید برای تحویل یکی از شهروندان ایالات متحده به دیوان، رضایت این کشور را جلب کند. تاکنون 102 کشور جهان این موافقت‌نامه را با ایالات متحده امضا کرده‌اند (Dietz, 2004: 148).

انعقاد این موافقت‌نامه‌ها، یکی دیگر از شیوه‌های مقابله ایالات متحده با دیوان است؛ چنان‌که برخی نویسندگان، موافقت‌نامه‌های موضوع ماده 98 ایالات متحده را «موافقت‌نامه‌های بی‌کیفرمانی»¹ نامیده‌اند (Eubany, 2003: 124). اکنون با توجه به اینکه مهم‌ترین هدف دیوان، مقابله با بی‌کیفرمانی به‌شمار می‌آید، می‌توان گفت که اقدامات ایالات متحده در راستای انعقاد این موافقت‌نامه‌ها، چیزی جز مقابله با اساس دیوان نیست.

در تاریخ دوم اوت 2002، کنگره ایالات متحده² در ادامه سیاست‌های ستیزه‌جویانه خود در برابر دیوان، اقدام به تصویب قانون حمایت از نظامیان آمریکایی³ کرد⁽⁵⁾. هدف از تصویب این قانون، چنان‌گذشته، اعلام رسمی مخالفت با دیوان و صلاحیت آن و حفظ نظامیان کشورش از حاضر شدن در برابر دیوان بود. این مصوبه کنگره، به رئیس‌جمهور ایالات متحده اجازه می‌دهد که از تمام ابزارهای لازم برای مقابله با دیوان و محافظت از نظامیان این کشور از محاکمه شدن توسط دیوان، جلوگیری کند (Goldsmith, 2003: 97). همچنین، این قانون، هرگونه کمک نظامی به کشورهای عضو دیوان که موافقت‌نامه موضوع ماده 98 را با دولت ایالات متحده منعقد نکرده‌اند را

1. Impunity Agreement

2. United States Congress

3. American Servicemembers Protection Act of 2002 (ASPA)

ممنوع می‌کند (1: Ribando, 2006). یکی دیگر از اقدامات ایالات متحده برای تحت فشار قرار دادن دیوان در طول سال‌های اخیر، قطع کمک‌های بشردوستانه این کشور به برخی کشورها، مانند هائیتی^۱، بوسنی^۲ و سومالی^۳ بوده است. آمریکا به صراحت اعلام کرده است که در صورت تهدید نظامیانش از سوی دیوان، به ارائه کمک‌های بشردوستانه در مناطق یادشده، پایان می‌دهد (Goldsmith, 2003: 98).

اکنون، پرسش این است که «کارشکنی‌های ایالات متحده چه تأثیری بر عملکرد و تصمیم‌های دیوان — به‌ویژه در رأی صادرشده توسط شعبه مقدماتی دیوان مبنی بر رد درخواست دادستان برای صدور مجوز تحقیق درباره جنایت‌های جنگی ارتكابی توسط نیروهای نظامی ایالات متحده در افغانستان — داشته است؟» و پرسش دیگر اینکه «دیوان در مقابل این اقدامات چه واکنشی داشته است؟» درحالی‌که برپایه گزارش‌ها و شواهد ارائه شده توسط دادستانی دیوان، وقوع جنایت‌های گسترده در افغانستان آشکار بود، شعبه مقدماتی در تصمیمی جنجال‌برانگیز، درخواست دادستان دیوان مبنی بر صدور مجوز تحقیقات را، به دلایلی قابل‌بحث، رد کرد. در این مقاله برآنیم که ضمن پاسخ به پرسش‌های بالا، تأثیر اقدامات ایالات متحده بر عملکرد این نهاد و به‌طور خاص، بر تصمیم دیوان مبنی بر ناممکن بودن تحقیقات درباره وضعیت^۴ افغانستان را بررسی کنیم. همچنین، بررسی معیار «منافع عدالت»، به‌عنوان موضوع موردتوجه شعبه مقدماتی برای رد درخواست دادستان، و همچنین، تصمیم شعبه تجدیدنظر دیوان درباره اعتراض دادستان به تصمیم شعبه مقدماتی نیز ضروری به‌نظر می‌رسد.

۱. پیشینه پژوهش

خوشبختانه درباره موضوع تعامل ایالات متحده با دیوان کیفری بین‌المللی، مقاله‌های ارزنده‌ای به زبان فارسی نگاشته شده است؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به مقاله «آمریکا و دادگاه کیفری بین‌المللی؛ سیاست آونگی، از تقابل تا تعامل»، نوشته جم‌شید ممتاز و مسعود اکبری (۱۳۹۵) اشاره کرد.

1. Haiti
2. Bosnia
3. Somalia
4. Situation

نویسندگان در این پژوهش، موضع ایالات متحده در برابر دیوان را در سه دوره «همگرایی، تقابل، و تعامل» تحلیل کرده و سپس، ایرادهای حقوقی ارائه شده توسط ایالات متحده در مورد دیوان و اساسنامه رم را نیز بررسی کرده‌اند. این ایرادها در سه دسته ایرادهای حقوق اساسی، ایرادهای حقوق بین‌المللی، و ایرادهای حقوق بشری بررسی شده‌اند.

در مقاله دیگری با عنوان «ایالات متحده آمریکا و دادگاه کیفری بین‌المللی: دغدغه‌های حقوقی یا حفظ منافع ملی» نوشته رضا موسی‌زاده و هادی گلریز (1392)، ایرادهای حقوقی وارد شده بر اساسنامه رم توسط ایالات متحده تحلیل شده است؛ مواردی همچون عدم ارائه تعریف مشخصی از جرم تجاوز، و تعریف جنایت‌های جنگی که ایالات متحده را از شمول این تعریف‌ها بر اقدامات رژیم صهیونیستی نگران می‌کرد؛ به این شرح که ماده 8 اساسنامه، به گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم، به انتقال جمعیت غیرنظامی به سرزمین‌های اشغالی اشاره دارد⁽⁶⁾.

با وجود نکته‌های بسیار مفید و ارزنده مقاله‌های یاد شده درباره سیاست خارجی ایالات متحده در برابر دیوان کیفری بین‌المللی، هیچ‌یک از آن‌ها به تأثیر عملی اقدامات ایالات متحده بر عملکرد دیوان، اشاره نکرده‌اند و همچنین، به اهداف ایالات متحده از این کارشکنی‌ها نیز توجه نداشته‌اند که در مقاله پیش‌رو، به طور مختصر به آن اشاره خواهد شد. وجه تمایز مهم دیگر این پژوهش از پژوهش‌های یاد شده، بررسی موردی پرونده ارتکاب جنایت‌های جنگی نیروهای ایالات متحده در افغانستان در دیوان کیفری بین‌المللی است و همچنین، به طور خاص، رأی صادر شده از سوی مرجع یاد شده تحلیل شده است.

2. روش پژوهش

با توجه به اهمیت موضوع و ضرورت ترسیم تصویری جامع و قابل فهم در مورد موضوع پژوهش حاضر، روش مورد استفاده در این جستار، روش توصیفی-تحلیلی، از نوع کیفی است. از آنجاکه تاکنون در ایران پژوهشی درباره آثار اقدامات سوء ایالات متحده بر عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی، به گونه‌ای جامع و با تأکید بر یک وضعیت بین‌المللی (جنایت‌های جنگی در افغانستان) انجام نشده است، به منظور درک بهتر چگونگی این اقدامات سوء و تبلور آن در تصمیم‌های نهادهای بین‌المللی —از جمله دیوان یاد شده— با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مقاله‌ها و کتاب‌های پر شمار به زبان

فارسی و انگلیسی، پس از گردآوری داده‌ها و تجزیه و تحلیل یافته‌های حقوقی و با مراجعه به اسناد و مقررات مربوط، نتیجه‌گیری‌های لازم انجام شد.

3. تأثیر مداخلات ایالات متحده در فرایند رسیدگی دیوان کیفری بین‌المللی به پرونده افغانستان

حادثه 11 سپتامبر 2001 و نسبت دادن این عملیات تروریستی به شبکه القاعده از سوی دولت ایالات متحده، دستاویزی برای آغاز حمله نظامی به افغانستان در 7 اکتبر 2001 شد. در واقع، پس از تصویب قطعنامه 1373 از سوی شورای امنیت با هدف مبارزه با تروریسم، این حمله با عنوان مبارزه با تروریسم بین‌المللی و با توسل به دفاع مشروع، سرانجام، به اشغال افغانستان توسط نیروهای نظامی ایالات متحده انجامید (Rosand, 2003: 333). با این حال، پس از استقرار نظامیان ایالات متحده در افغانستان، این کشور با وجود تلاش‌های فراوان در دوره رئیس‌جمهور او باما و بسیج تمام منابع، از جمله منابع نظامی، فناوریانه، و اقتصادی، نتوانست افغانستان را به طور کامل تحت کنترل خود درآورد و دلیل این ناکامی، هویت چندگانه و حاکمیت تقسیم‌پذیر سرزمین افغانستان بود (Dehshiar, 2012:108).

از زمان حمله نظامی ایالات متحده در سال 2001 تاکنون، جنایت‌های بسیاری در کشور افغانستان، یا هنگام درگیری‌های مسلحانه غیربین‌المللی⁽⁷⁾ داخل این کشور، یا در ارتباط با این درگیری‌ها و خارج از کشور یادشده رخ داده است. این جنایت‌های جنگی و جنایت‌های علیه بشریت را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: دسته نخست، جنایت‌هایی هستند که ممکن است توسط نیروهای طالبان و نیروهای دیگر مرتبط با آن‌ها (مانند شبکه حقانی) رخ داده باشند؛ دسته دوم، جنایت‌هایی هستند که احتمالاً از سوی نیروهای امنیتی دولت افغانستان (شامل امنیت ملی، پلیس، ارتش، و وابستگان آن‌ها) رخ داده‌اند؛ و دسته سوم، جرایم و جنایت‌هایی هستند که ممکن است توسط نظامیان ایالات متحده یا نیروهای سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده (سیا¹) در افغانستان رخ داده باشند، یا توسط نیروهای سازمان یادشده در مورد زندانیان منتقل شده افغانستانی به کشورهای لهستان، لیتوانی، یا رومانی به‌وقوع پیوسته باشند (ICC-OTP, 2015: 25-28).

1. Central Intelligence Agency (CIA)

کشور افغانستان، در تاریخ ۱۰ فوریه ۲۰۰۳، سند تصویب اساسنامه رم را امضا کرد. به این ترتیب، اساسنامه دیوان، از تاریخ اول مه ۲۰۰۳، در مورد این کشور و اتباع آن لازم‌الاجرا شد. به بیان روشن‌تر، از تاریخ لازم‌الاجرا شدن اساسنامه رم، دیوان (برپایه بند دوم ماده ۱۲ اساسنامه) در مورد جرایم گنجانده شده در ماده ۵ اساسنامه - که در قلمرو سرزمینی افغانستان، حتی توسط اتباع دولت‌های غیرعضو رخ دهد - صلاحیت رسیدگی دارد. به همین دلیل، رسیدگی به جرایم نیروهای نظامی و مقامات ایالات متحده در قلمرو سرزمینی افغانستان و کشورهای دیگر عضو (در مورد جرایم ارتكابی علیه اسیران و زندانیان افغانستانی) نیز در چارچوب صلاحیت دیوان قرار می‌گیرد.

انتظار جهانیان، به ویژه قربانیان جرایم شدید ارتكابی، این بود که دیوان با مداخله در این قضیه و اقدام به تحقیق و محاکمه مرتکبان و مسئولان این جنایات، گام بزرگی در راستای اهداف اساسی خود، یعنی اجرای عدالت و جلوگیری از بی‌کیفرمانی مجرمان، بردارد. درهمین راستا، ارزیابی مقدماتی وضعیت افغانستان برپایه دریافت ۸۷ فقره گزارش و مکاتبه غیردولتی از سال ۲۰۰۷ آغاز شد. نخستین گزارش از فرایند ارزیابی آشکار بودن وقوع درگیری‌های مسلحانه غیربین‌المللی در افغانستان در سال ۲۰۱۱ تهیه و تنظیم شد. پس از احراز صلاحیت موضوعی، به لحاظ وقوع جنایات‌های جنگی و جنایت علیه بشریت در وضعیت افغانستان در سال ۲۰۱۳، قابلیت پذیرش به لحاظ شدت جنایات‌های ارتكابی و عدم اقدام دولت‌های ملی برای تعقیب جرایم در سال ۲۰۱۵ برای دادستان دیوان آشکار شد. سرانجام، در تاریخ ۲۰ نوامبر ۲۰۱۷، دادستان دیوان پس از ۱۰ سال انجام ارزیابی مقدماتی، برپایه بند سوم ماده ۱۵ اساسنامه رم، از شعبه مقدماتی دیوان، برای آغاز تحقیقات درباره جنایات‌های ارتكابی در کشور افغانستان توسط نیروهای دولتی، ضددولتی، و آمریکایی از ابتدای ژوئیه ۲۰۰۲ درخواست^(۸) مجوز کرد (ICC-02/17-7-Red, 2017).

در مورد قابلیت پذیرش وضعیت افغانستان در دیوان، دادستان ابتدا به شرایط مبهم موجود در این کشور اشاره کرده است؛ به این شرح که رسیدگی یا حتی تحقیق در مورد جنایات‌های ارتكابی در این کشور، انجام نشده و امکان آن نیز در شرایط فعلی وجود ندارد. سپس، وی به گستردگی و شدت جرایم ارتكابی هنگام درگیری مسلحانه در قلمرو افغانستان استناد کرده و مدارک بسیاری را ضمیمه درخواست خود کرده است؛ به عنوان مثال، دادستان تنها در یکی از ضمیمه‌های محرمانه درخواست خود، مدارک و مستنداتی را ارائه کرده است که حاکی از ارتكاب ۲۰۰ مورد از شدیدترین

جنایت‌های بین‌المللی است (ICC-02/17-7-Red, 2017: 131).

در مورد صلاحیت زمانی نیز با توجه به عضویت افغانستان در دیوان در سال ۲۰۰۳ و لازم‌الاجرا شدن اساسنامه از اول مه ۲۰۰۳، دیوان، تنها از این تاریخ در مورد جنایت‌های ارتكابی درون قلمرو سرزمینی کشور افغانستان، صلاحیت رسیدگی دارد. همچنین، دیوان، از تاریخ اول ژوئیه ۲۰۰۲، در مورد جرایم ادعایی مرتبط با درگیری‌های مسلحانه در افغانستان، که در کشورهای دیگر عضو رخ داده است، صلاحیت رسیدگی دارد.

برپایه درخواست یاد شده، جنایت‌های ارتكابی در وضعیت افغانستان عبارتند از: جنایت علیه بشریت از طریق قتل، زندانی کردن، یا دیگر محرومیت‌های شدید از آزادی فیزیکی، تعقیب و آزار یک گروه یا جمعیت قابل شناسایی برپایه مبانی سیاسی یا جنسیتی که در قلمرو این کشور رخ داده بود. همچنین، جنایت‌های جنگی از رهگذر قتل، رفتار بی‌رحمانه و شکنجه، نقض کرامت انسانی، و به‌ویژه تحقیر کردن و رفتارهای تحقیرآمیز ارتكاب می‌یافت. هدایت عمدی حملات به‌سوی شهروندان غیرنظامی، هدایت عمدی حملات به‌سوی اشخاص یا اشیاء مرتبط با مأموریت‌های حفظ صلح و کمک‌های بشردوستانه، هدایت عمدی حملات به‌سوی اشیاء موردحمایت، تجاوز و شکل‌های دیگر خشونت‌های جنسی، به‌کارگیری، استخدام، و واداشتن کودکان زیر ۱۵ سال برای شرکت در درگیری و کشتن یا مجروح کردن فریبکارانه جنگجوی دشمن نیز بخش دیگری از جنایت‌های جنگی ادعایی را تشکیل می‌داد (ICC-02/17-7-Red).

برپایه گزارش سالانه دفتر دادستانی دیوان در سال ۲۰۱۲، قتل عام بیش از ۱۳۰۰۰ شهروند غیرنظامی افغانستانی از ژانویه ۲۰۰۷ تا ژوئن ۲۰۱۲، تنها یکی از جنایت‌های رخ داده در قلمرو افغانستان به‌شمار می‌آید. برپایه این گزارش، شکنجه، استفاده از غیرنظامیان به‌عنوان سپر انسانی، حمله به مکان‌های موردحمایت همچون بیمارستان‌ها، استفاده گسترده از کودک‌سربازها، و بسیاری از جرایم دیگر در این مدت توسط گروه‌های ضددولتی، طالبان، و نیروهای نظامی ارتكاب یافته است (ICC-OTP, 2012: 8-9).

به‌همین ترتیب، برپایه گزارش سالانه دادستانی در سال ۲۰۱۳، ۱۴۳۰۰ تبعه غیرنظامی افغانستانی در طول سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۳ در نتیجه درگیری‌های مسلحانه به‌قتل رسیده‌اند (ICC-OTP, 2013: 8). این رقم در گزارش سالانه دفتر یادشده در سال ۲۰۱۴، به بیش از ۱۷۵۰۰

نفر رسید (19: ICC-OTP, 2014). همچنین، برابر گزارش بنسودا، دادستان دیوان، تنها از سال 2011 تا 2015، بیش از 1000 زن و 2300 کودک در نتیجه جنایت‌های جنگی ارتكابی کشته شده‌اند و آمار مجروحان و زخمی‌ها بسیار بیشتر از این است؛ بنابر همین گزارش، در سوم اکتبر 2015، در بمباران هوایی بیمارستان پزشکان بدون مرز¹ در ولایت کندوز² توسط جنگنده نیروهای مسلح ایالات متحده، بیش از 42 نفر — شامل 12 تن از اعضای پزشکان بدون مرز و 30 بیمار — جان باختند و بیمارستان نیز تخریب شد که این اعمال، برپایه پاراگراف دوم ماده 8 اساسنامه، مصادق آشکار جنایت جنگی است (29: ICC-OTP, 2015). دادستان در درخواست خود برای صدور مجوز تحقیقات اعلام کرد که این حادثه توسط ناتو، وزارت دفاع ایالات متحده، و دولت‌های افغانستان و ایالات متحده به‌طور مشترک رخ داده است. مقامات ایالات متحده، حادثه یاد شده را ناشی از اشتباه خدمه جنگنده آمریکایی در تشخیص محل غیرنظامی، قلمداد و آن را غیرعمدی اعلام کردند، اما برپایه گزارش سازمان پزشکان بدون مرز، محل بیمارستان با نشانه‌های واضحی علامت‌گذاری شده بود و حتی مختصات محل یادشده را نیز پیشتر برای مقامات ارتش آمریکا فرستاده بودند (128-129: ICC-02/17-7-Red, 2017).

در جنایت دیگری — که در رسانه‌های جهان به «کشتار قندهار³» معروف شد، یک گروه‌باز آمریکایی به نام رابرت بلز⁴، در 11 مارس 2012 به‌تنهایی مرتکب قتل 16 نفر از ساکنان روستای ولسوالی قندهار شد؛ برپایه گزارش‌ها، وی صبح آن روز پس از خروج از پایگاه نظامی ایالات متحده به روستای یادشده رفته و 16 نفر (چهار مرد، چهار زن، دو پسر، و هفت دختر) را به‌قتل رسانده و 6 نفر را زخمی کرده، و سپس، اجساد قربانیان را در یک خانه به‌آتش کشیده است. دادستان دیوان پس از شرح این جنایت در درخواست خود، به محکومیت این سرباز به حبس ابد بدون آزادی مشروط در محاکم آمریکا اشاره کرده و اعلام می‌کند که این جنایت، خارج از حوزه تحقیق و تعقیب توسط دادستانی دیوان قرار می‌گیرد (149: ICC-02/17-7-Red, 2017).

کشته شدن 48 غیرنظامی و مصدومیت 118 نفر در حمله هوایی نظامیان ایالات متحده به مراسم

1. MSF

2. Kunduz

3. Kandahar Massacre

4. Robert Bales

عروسی در یکی از روستاهای ولایت ارزگان در اول ژوئیه ۲۰۰۲، بمباران هوایی روستایی در نزدیکی هرات در مه ۲۰۰۷ و کشته شدن دست‌کم ۴۲ نفر و بی‌خانمان شدن ۱۶۰۰ نفر، کشته شدن ۴۵ زن و کودک در روستای حیدرآباد ولایت هیلمند توسط نظامیان آمریکایی در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۷ و تنها به این بهانه که در آن روستا شبه‌نظامی‌هایی مخفی شده‌اند، قتل عام ۹۰ غیرنظامی در حمله هوایی ۲۲ اوت ۲۰۰۸ به روستای عزیزآباد ولایت هرات، کشتار ۱۴۵ غیرنظامی از جمله ۹۲ کودک و ۲۲ زن در منطقه گرانای در ولایت فراه در ۴ مه ۲۰۰۹ و کشته شدن ۱۰ دانش‌آموز در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۹، و به قتل رساندن بیش از ۵۲ کودک و زن در ۲۳ ژوئیه ۲۰۱۰ در ولایت ننگرهار نیز تنها بخش کوچکی از جنایت‌های سربازان ایالات متحده در افغانستان است (ICC-02/17-7-Red, 2017: 149).

برپایه گزارش دادستان دیوان، جنایت‌های جنگی و جنایت علیه بشریت در قلمرو افغانستان و در هر ۳۴ ولایت آن، رخ داده است و همچنین، ادعا شده است که تعداد محدودی از جرایم مرتبط با درگیری مسلحانه در قلمرو لهستان، رومانی، و لیتوانی — که همگی عضو دیوان هستند — ارتکاب یافته است؛ برپایه گزارش‌های رسیده به دادستان از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸، افراد زیادی به بازداشتگاه‌های مخفی سازمان سیا در این کشورها منتقل شده و تحت شکنجه و آزار قرار گرفته‌اند. دادستان در درخواست خود این جنایت‌ها را مرتبط با منازعه مسلحانه افغانستان اعلام کرد و آن را مشمول صلاحیت دیوان دانست (ICC-02/17-7-Red, 2017: 28-29). افزون‌براین، در گزارش دادستان آمده است که مبنای معقولی وجود دارد که اعضای طالبان و وابستگان آن‌ها، مسئول جنایت علیه بشریت و جنایت‌های جنگی سازمان‌یافته و گسترده رخ داده در افغانستان هستند. همچنین، نیروهای امنیت ملی افغانستان و پلیس ملی این کشور نیز در رویه‌ای نظام‌مند از شکنجه و رفتار بی‌رحمانه، از جمله خشونت جنسی علیه زندانیان مرتبط با مخاصمه در زندان‌های افغانستان، دخالت داشته‌اند. سرانجام، مبنای معقولی وجود دارد که اعضای نیروهای مسلح ایالات متحده و اعضای سیا، مرتکب اعمال شکنجه، رفتار بی‌رحمانه و تعرض به کرامت انسانی، تجاوز و خشونت جنسی علیه زندانیان مرتبط با درگیری در افغانستان و قلمروهای دیگر شده‌اند (ICC-OTP, 2015: 29).

پس از ارائه درخواست دادستان به دیوان، رئیس دیوان در سوم نوامبر ۲۰۱۷، شعبه دوم مقدماتی را موظف به بررسی وضعیت افغانستان کرد تا با مطالعه گزارش و اسناد ارائه شده از سوی دادستان، چنانچه

وضعیت افغانستان را مطابق شرایط لازم گنجانده شده در اساسنامه دیوان بدانند، اجازه آغاز تحقیقات به دادستان داده شود. پس از ارجاع موضوع به شعبه یادشده، طی یک اعلامیه رسمی از قربانیان خواسته شد تا برگه‌های مخصوصی را که برای اعلام مشارکت و ثبت ادعاهای قربانیان یا خانواده‌های آن‌ها تنظیم شده بود، تکمیل و تا چهارشنبه، 31 ژانویه 2018 به دیوان ارسال کنند (ICC-02/17-6, 2017).

در فوریه 2018، قربانیان جنایت‌های جنگی و جنایت علیه بشریت، برگه‌های یاد شده را به دیوان ارائه کردند. تحقیقات انجام شده نیز نشان می‌داد که جنایت‌های ارتکاب یافته، آنچنان شدت و اندازه‌ای داشته‌اند که شعبه مقدماتی دیوان را مجاب به صدور مجوز کند و از فوریه 2018 نیز همگان منتظر صدور مجوز از سوی شعبه یادشده بودند. در این فاصله، مقامات ایالات متحده شروع به جنگ تبلیغاتی علیه دیوان و مقامات آن کردند و روادید فاتو بنسودا، دادستان دیوان، نیز در همین فاصله لغو شد. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده و مایک پومپئو¹، وزیر امور خارجه این کشور نیز از هیچ اظهارنظر تهدیدآمیزی در مورد دیوان، کوتاهی نکردند (Tasnimnews, 1398).

سرانجام، شعبه دوم مقدماتی دیوان در تاریخ 12 آوریل 2019، درخواست دادستان دیوان مبنی بر صدور مجوز انجام تحقیقات درباره جنایت‌های جنگی و جنایت علیه بشریت در وضعیت افغانستان را به اتفاق آرا رد کرد؛ دادرسان شعبه یادشده⁽⁹⁾ اعلام کردند که تحقیقات دادستانی در این مرحله، به نفع عدالت² نخواهد بود (ICC-02/17-33, 2019: 32). در این تصمیم، دادرسان ابتدا شرایط مطرح شده در ماده 15 اساسنامه رم را بررسی و تشریح کردند و بیان کردند که مبنای وضع بند 4 ماده 15 اساسنامه، جلوگیری از تحقیقات بی نتیجه و با انگیزه‌های سیاسی است که به اعتبار دیوان آسیب می‌رساند (ICC-02/17-33, 2019: 11-12). سپس، در بندهای 32 و 33 این رأی، سازوکار منافع عدالت را شرح دادند و یادآور شدند که الزام نفع عدالت برای پرهیز از درگیر شدن در تحقیقاتی است که احتمالاً بی نتیجه خواهد ماند (ICC-02/17-33, 2019: 12). دادرسان در بند 36 تصمیم خود اشاره کردند که در صورت صدور مجوز تحقیقات برای دادستان، وی باید تحقیقات را به لحاظ نتیجه بخش بودن و حفظ حقوق افراد، سریع و دقیق انجام دهد؛ کاری که با توجه به شرایط فعلی افغانستان، بسیار دشوار است (ICC-02/17-33, 2019: 13). شعبه دوم مقدماتی در ادامه شرح

1. Michael Richard Pompeo

2. Interests of Justice

تصمیم خود، دو موضوع صلاحیت دیوان و قابلیت پذیرش را بررسی، و وجود هر دو شرط را در قضیه افغانستان، احراز و تأیید می‌کند (ICC-02/17-33, 2019: 23-28). این شعبه، ۱۰ بند پایانی رأی خود را به‌طور خاص، به بررسی مسئله نفع عدالت در وضعیت افغانستان اختصاص داده است. شعبه مقدماتی، در بند ۸۷ تصمیم بیان می‌کند که اگرچه صلاحیت و قابلیت پذیرش آشکار است، اما با توجه به مصالح قربانیان، دلایل معقولی وجود دارد که تحقیقات نمی‌تواند به نفع عدالت باشد (ICC-02/17-33, 2019: 27-28).

دادستان شعبه در بند ۸۸ رأی و در استدلال خود به خط‌مشی دادستانی در مورد نفع عدالت — که در سال ۲۰۰۷ توسط دفتر دادستانی دیوان منتشر شده است^(۱۰) — اشاره کرده‌اند. آنان استدلال کرده‌اند که برپایه این بیانیه دادستانی، احراز نفع عدالت در انجام تحقیقات، باید پس از احراز صلاحیت دیوان و قابلیت پذیرش انجام شوند؛ دو امری که توسط شعبه مقدماتی احراز می‌شود. همچنین، ماده ۵۳ اساسنامه، لزوم تحقق منافع عدالت را، یک سنجه قانونی برای تحقیقات به‌شمار می‌آورد که بر اختیار دادستانی برای شروع تحقیقات حاکم است؛ بنابراین، نتیجه این می‌شود که احراز تحقق نفع عدالت در انجام تحقیقات، به‌عهده شعبه مقدماتی دیوان بوده و از اختیارات دادستانی نیست. همچنین، ارزیابی باید جدی و دقیق باشد تا به اهداف اصلی، اعتبار، و بودجه مالی دیوان ضرری وارد نکند (ICC-02/17-33, 2019: 28-29).

در پایان، قضات شعبه مقرر داشتند که با توجه به وضعیت خاص کشور افغانستان، فقدان چشم‌اندازی برای نتیجه‌بخش بودن تحقیقات، سپری شدن زمان زیادی از وقوع جنایت‌ها، فقدان احتمال همکاری مقامات مربوطه، و عدم دسترسی به مدارک جرم و مظنونان بالقوه، صدور مجوز در این باره تأمین‌کننده نفع عدالت نخواهد بود، زیرا از زمان طرح شکایت اولیه (۲۰۰۶) تاکنون، دگرگونی‌های سیاسی فراوانی در افغانستان رخ داده است و عدم امکان جلب همکاری طرف‌های درگیر در وضعیت افغانستان برای انجام تحقیقات و سرانجام، محدودیت منابع مالی دیوان، مانع به نتیجه رسیدن یک تحقیق و دادرسی موفق در این باره خواهد شد؛ بنابراین، درخواست دادستان رد می‌شود (ICC-02/17-33, 2019: 30-32).

به بیان روشن‌تر، مسئله این نیست که جنایت‌های جنگی اتفاق نیفتاده است، یا این جنایت‌ها به اندازه کافی توجه دیوان را جلب نکرده‌اند، یا اینکه مدارک و ادله وقوع جنایت‌ها، ناقص و ضعیف

باشند، بلکه موضوع این است که انجام تحقیقات و دادرسی درباره وضعیت افغانستان، موفقیت‌آمیز و نتیجه‌بخش نخواهد بود.

به نظر می‌رسد، رویه ایالات متحده در برابر دیوان از ابتدا تاکنون، در نوع نگاه دیوان به این وضعیت بی‌تأثیر نبوده است. همان‌گونه که شرح آن گذشت، شعبه مقدماتی در رأی خود، بارها به عدم همکاری طرفین درگیر در قضیه، به‌عنوان مهم‌ترین عامل بی‌نتیجه بودن تحقیقات اشاره می‌کند، و همان‌گونه که در مقدمه پژوهش اشاره کردیم، این نگاه شعبه مقدماتی، بی‌ارتباط با رویه ایالات متحده در برابر دیوان نیست. به بیان روشن‌تر، در وضعیت افغانستان، دو طرف، نقش اصلی را بازی می‌کنند، که یکی ایالات متحده و دیگری دولت افغانستان است. تقابل ایالات متحده با دیوان، این نگرش را برای دیوان ایجاد کرده است که این کشور، در رسیدگی به این وضعیت، نه تنها هیچ‌گونه همکاری‌ای نخواهد کرد، بلکه از تمام توان اقتصادی، سیاسی، و اعتبار بین‌المللی خود برای کارشکنی در مسیر تحقیقات و رسیدگی استفاده خواهد کرد. این وضعیت، به سرعت و دقت انجام تحقیقات آسیب می‌رساند؛ بنابراین، می‌توان گفت، دیوان در این قضیه، نه تنها انتظاری از این کشور برای همکاری در انجام تحقیقات ندارد، بلکه انتظار دارد که ایالات متحده به‌گونه‌ای همه‌جانبه در آن کارشکنی کند.

طرف اصلی دیگر در این قضیه، کشور افغانستان است. همان‌گونه که در مقدمه پژوهش اشاره کردیم، یکی از اقدامات ایالات متحده در تقابل با دیوان، انعقاد موافقت‌نامه‌های ماده 98 با بیش از 100 کشور جهان است. این موافقت‌نامه‌ها، مانع این خواهند شد که کشورهای امضاکننده آن، برخلاف منافع ایالات متحده با دیوان همکاری کنند، و به‌طور طبیعی، هیچ مظنونی از اتباع ایالات متحده را در طول تمام مراحل رسیدگی در دیوان، به آن مرجع تحویل نخواهند داد. این در حالی است که افغانستان، یکی از کشورهایی است که در تاریخ 23 اوت 2003، این قرارداد را با ایالات متحده امضا کرده است که به معنای این است که دیوان از بخش زیادی از همکاری‌های دولت افغانستان با این مرجع نیز محروم خواهد بود و این موضوع نیز در نگرش دادرسان دیوان به قضیه افغانستان مؤثر است. حتی می‌توان به کشور رومانی، به‌عنوان یکی از کشورهایی اشاره کرد که بخشی از جنایت‌های ادعایی مربوط به وضعیت افغانستان در آن رخ داده است و این کشور، نخستین کشوری است که در سال 2002، موافقت‌نامه یادشده را با دولت ایالات متحده امضا کرده

است. همه این موارد در حالی است که برپایه بند 1 ماده 63 اساسنامه رم، امکان محاکمه غیابی متهم در دیوان وجود ندارد؛ بنابراین، در صورت عدم تسلیم متهمان به دیوان، فرض محاکمه غیابی و محکومیت نمادین متهم نیز منتفی است.

این موارد، همان ملاحظات هستند که دادرسان در رأی خود با عنوان عدم همکاری طرف‌های درگیر و اوضاع خاص کشور افغانستان ذکر کرده‌اند و به همین دلایل، در ارزیابی خود از تحقیقات، آن را بدون افق روشن و بی‌نتیجه پیش‌بینی می‌کنند. دادرسان در بند 90 رأی خود، ابتدا به اینکه تحقیقات به لحاظ شرایط خاص پرونده افغانستان محکوم به شکست خواهد بود، اشاره کرده و سپس، بیان می‌کنند که باید بر سناریوهایی تمرکز کرد که چشم‌انداز موفقیت‌آمیزی برای تحقیقات دارند (ICC-02/17-33, 2019: 29).

4. تحلیل حقوقی تصمیم شعبه مقدماتی مبنی بر عدم امکان تحقیقات در پرونده افغانستان

همان‌گونه که اشاره شد، شعبه مقدماتی دیوان، طی تصمیمی، درخواست دادستان برای صدور مجوز تحقیقات را رد کرد. به نظر می‌رسد، آنچه در مورد این تصمیم بیش از هر چیزی قابلیت بحث دارد، اعتقاد به فقدان نفع برای عدالت است؛ به این معنا که تشخیص شعبه دیوان درباره اینکه انجام تحقیقات نفعی برای عدالت ندارد، خارج از اختیارات این مرجع است. پیش از تحلیل این قسمت از رأی دیوان، ارائه توضیح مختصری درباره مفهوم «منافع عدالت» در اساسنامه رم، ضروری به نظر می‌رسد.

در پیش‌نویس اولیه اساسنامه دیوان در سال 1994، اثری از معیار «منافع عدالت» دیده نمی‌شد؛ نخستین پیشنهاد درباره به‌کارگیری معیار نفع عدالت در رسیدگی‌های دیوان، توسط هیئت نمایندگی بریتانیا و در نخستین جلسه کمیته مقدماتی در سال 1996 مطرح شد؛ به این شرح که دادستان دیوان باید از این اختیار برخوردار باشد که در فرض صلاحیت دیوان و وجود مبنایی برای تعقیب، اگر انجام تحقیقات، نفعی برای عدالت نداشته باشد، از تعقیب و تحقیق خودداری کند. در جلسه بعدی کمیته در سال 1997، با انجام اصلاحاتی پیشنهاد شد که دادستان، پیش از آغاز تحقیقات باید تعیین کند که آیا دادرسی در قالب این اساسنامه، با در نظر گرفتن شدت جرایم ارتكابی و منافع قربانیان، به نفع عدالت خواهد بود یا خیر. سرانجام، در کنفرانس نهایی رم در ماده 54 (ماده 53 فعلی) این شرط مطرح شد که دادستان باید هنگام آغاز تحقیقات، این نکته را در نظر

داشته باشد که رسیدگی در قالب این اساسنامه، با در نظر گرفتن منافع قربانیان «به نفع عدالت» خواهد بود (Bitti, 2019).

سرانجام، پس از کشمکش فراوان، مسئله منافع عدالت در اساسنامه و در قالب ماده 53، به عنوان یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم اساسنامه، گنجانده شد؛ در حالی که در هیچ جا تعریف نشده است. دفتر دادستانی دیوان بر این نظر است که این مفهوم باید با توجه به روح اساسنامه رم تفسیر شود که دیباچه اساسنامه از مهم‌ترین این موارد است (ICC-OTP, 2007: 2). همین ابهام، موجب نگرانی برخی کشورهای حاضر در کنفرانس رم شد و ترس از عدم برابری دولت‌ها در مقابل دیوان مطرح شد و حتی برخی بر این نظر بودند که دولت‌های قدرتمند ممکن است با تهدید دیوان یا عدم همکاری با آن، دادستان را تحت فشار قرار دهند تا با استفاده از این معیار، در راستای منافعشان، هیچ تعقیبی را آغاز نکند؛ به همین دلیل، در نسخه نهایی اساسنامه، تغییرات بنیادینی ایجاد شد، از جمله اینکه متن ماده، برخلاف متن پیش‌نویس، جنبه سلبی به خود گرفت؛ یعنی دادستان تنها در صورتی می‌تواند از این معیار استفاده کند که بر این عقیده باشد که تحقیقات یا تعقیب، به نفع عدالت نیست و برعکس، دادستان نیازی به اثبات این موضوع ندارد که تحقیقات یا تعقیب قانونی، به نفع عدالت است؛ برخلاف مسئله صلاحیت و قابلیت استماع پرونده که دادستان تعهد ایجابی در احراز آن دارد (Bitti, 2019).

فاتو بنسودا، دادستان دیوان، در مقدمه لایحه اعتراض خود به رأی شعبه مقدماتی اشاره می‌کند که تا امروز، این نخستین بار است که یک شعبه مقدماتی، شرط نفع عدالت را بررسی می‌کند، و این برداشت جدید شعبه دوم مقدماتی از موضوع نفع عدالت می‌تواند فعالیت‌های دیوان را در تمام وضعیت‌های جاری و آینده، به شدت محدود کند (ICC-02/17-74, 2019: 4-5).

وی در استدلال خود، بر دو مسئله کلی تمرکز دارد؛ نخست اینکه شعبه مقدماتی، رویکردی ایجابی به شرط نفع عدالت داشته و برای آن جنبه ایجابی، و نه سلبی، قائل شده است؛ دوم اینکه، شعبه مقدماتی، افزون بر اینکه با رویکردی ایجابی برای احراز شرط نفع عدالت به خطا رفته است، در مورد معیارهای قانونی یادشده در قسمت «ج» بند 1 ماده 53، یعنی شدت جنایت و منافع قربانیان، نیز راه خطا را در پیش گرفته است (ICC-02/17-74, 2019: 6-8).

برپایه نظر دادستان، شعبه مقدماتی در تفسیر قسمت «ج» بند 1 ماده 53 و بند 4 ماده 15، کاملاً اشتباه کرده است. نخست اینکه این شعبه، مواد یادشده را برعکس تفسیر کرده و به جای در نظر

گرفتن شدت جرایم و منافع قربانیان، در پی یافتن دلایل مثبتی بوده است که اثبات کند، شروع تحقیقات به نفع عدالت است و هنگامی که چنین دلایلی را نیافته است، رأی به رد درخواست داده است؛ درحالی که این شعبه باید با درنظر داشتن شدت جرایم و منافع قربانیان، تنها به این نتیجه می‌رسید که دلیل منفی‌ای وجود ندارد که ثابت کند، شروع تحقیقات به نفع عدالت نیست (ICC-02/17-74, 2019: 8). دادستان، در ادامه لایحه، این موضوع را شرح می‌دهد. به نظر دادستان، واژگان اساسنامه در ماده ۵۳، ساده و روشن است. این ماده اساسنامه به دادستان دستور می‌دهد که در مواقعی که دو شرط مطرح شده در بند «الف» و «ب» از بند ۱ ماده ۵۳، یعنی صلاحیت دیوان و قابلیت پذیرش موضوع، احراز شد، شروع به تحقیق کند. تا اینجا، اساسنامه، با عبارت «شروع به تحقیق کند»، تکلیف تحقیق را به عهده دادستان گذاشته است و تمام؛ مگر اینکه با توجه به بند «ج» ماده ۵۳، دلایلی وجود داشته باشد که نشان دهد، شروع تحقیقات که به موجب دو بند «الف» و «ب» الزامی شده است، به نفع عدالت نیست (ICC-02/17-74, 2019: 12-13). این تفسیر از ماده ۵۳، نشان‌دهنده جنبهٔ ایجابی شرط نفع عدالت است.

در ادامه، دادستان بیان می‌کند که شعبهٔ مقدماتی، اساسنامه را به گونه‌ای تفسیر کرده است که به ظاهر، تحقیقات آسان‌تر در برخی وضعیت‌ها، نسبت به تحقیقات دشوارتر و پیچیده‌تر در وضعیت‌های دیگر، برای دیوان اولویت و ارجحیت دارد. به نظر دادستان، این تفسیر از اساسنامه، بازیگران عرصهٔ بین‌الملل را تشویق می‌کند که گام‌های اولیه را برای خنثی‌سازی کارایی تحقیقات جنایی بردارند تا دیوان، چشم‌انداز مناسبی برای رسیدن به نتیجه نداشته باشد، و این امر، یک فرهنگ مصونیت از مجازات را شکل می‌دهد (ICC-02/17-74, 2019: 9). به نظر می‌رسد، اینجا بار دیگر می‌توان تأثیر اقدامات و کارشکنی‌های ایالات متحده را در نگرش دادرسان دیوان مشاهده کرد. همان‌گونه که در قسمت پیشین اشاره کردیم، اقدامات ایالات متحده در تقابل با دیوان، به شدت در دشواری تحقیقات دربارهٔ اتباع این کشور اثرگذار است و در ارزیابی چشم‌انداز موفقیت در تحقیقات دست‌کم در تفسیر شعبهٔ مقدماتی—غیرقابل چشم‌پوشی است.

همچنین، دادستان تأکید می‌کند که این نگاه شعبهٔ مقدماتی، بیشتر بر پایهٔ حدس و گمان دربارهٔ آیندهٔ تحقیقات است. این نوع تکیه بر پیش‌بینی‌ها موجب می‌شود که دیوان در مورد ورود به جنایت‌هایی که موجود و محقق شده‌اند نیز تردید کند (ICC-02/17-74, 2019: 11). درحالی که لزوم

شروع به تحقیق پس از احراز بند های «الف» و «ب» از بند 1 ماده 53، موافق هدف و روح اساسنامه است و بند 1 ماده 14 نیز تأییدگر این نظر است (ICC-02/17-74, 2019: 23).

دادستان در ادامه بیان می‌کند که حتی اگر شعبه مقدماتی برپایه نظر خود و به اشتباه وارد ارزیابی ایجابی شرط نفع عدالت شود، باز در نتیجه‌گیری و اینکه شروع به تحقیقات در وضعیت افغانستان به نفع عدالت نیست، اشتباه کرده است. بند «ج» از بند 1 ماده 53، دو عامل شدت جرایم و منافع قربانیان را برای ارزیابی منافع عدالت مطرح کرده است. دادستان بر این نظر است که نتیجه‌گیری شعبه درباره این دو عامل، به اندازه‌ای ناعادلانه و غیرمعقول است که تنها می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که این شعبه از اختیار خود به گونه‌ای غیرقانونی استفاده کرده است (ICC-02/17-74, 2019: 29).

اکنون با توجه به مطالب پیش گفته، از ماده 53 اساسنامه این‌گونه برمی‌آید که اگر دادستان هنگام آغاز تحقیقات به موضوع نفع عدالت اشاره نکند، شعبه مقدماتی، اختیار قانونی برای ورود به این مسئله را ندارد؛ به بیان روشن‌تر، تنها چنانچه دادستان تصمیم به عدم شروع تعقیب داشته باشد و تحقیق را به دلیل عدم نفع عدالت شروع نکند، شعبه مقدماتی حق ورود و اظهارنظر در مسئله نفع عدالت را دارد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد، ورود شعبه یادشده به بحث نفع عدالت در پرونده افغانستان، مخالف مفاد اساسنامه و رویه معمول دیوان بوده است.

سرانجام، به نظر می‌رسد که تصمیم شعبه دیوان برای رد درخواست یاد شده، بی‌ارتباط با سیاست بین‌الملل نیست؛ سیاستی که در عصر حاضر، پایه‌ای حقوق بین‌الملل می‌آید و هیچ‌گاه آن را از فشارها و اثرات خود در امان نمی‌گذارد؛ به بیان روشن‌تر، چالش‌های سیاسی دیگر، بی‌درنگ و به‌طور مستقیم، تأثیر عملی و کاربردی خود را در تضعیف دیوان به جای گذاشته و مانع حرکت و فعالیت عادلانه و منصفانه آن می‌شوند (Jafari, 2012, 108). حتی سازمان ملل نیز به عنوان حقوقی‌ترین و سیاسی‌ترین نهاد بین‌المللی، همواره با تأثیرپذیری از این چالش‌ها، رویکردهای متفاوتی را درپیش گرفته است، زیرا تازمانی که عدالت در برابر قدرت و قدرت‌طلبی قرار می‌گیرد، باید منتظر درگیری و نزاع قدرتمندان با هر نوع ابزار و سازوکار اجرای عدالت در سطح جهانی بود (Jafari, 2012, 114).

به عنوان مثال، در مورد وضعیت فلسطین — که پس از کش و قوس فراوان درباره دولت محسوب شدن آن، در سال 2015 عضو دیوان شد⁽¹¹⁾ — بی‌تردید برخی از اقدامات اسرائیل، مصداق آشکار جنایت‌های جنگی و جنایت علیه بشریت است که بارها توسط نهادهای بین‌المللی نیز گزارش و

تأیید شده است (ramezani ghavamabadi, 2016: 29)؛ این درحالی است که دیوان، آغاز تحقیقات درباره جنایت‌های اسرائیل را به تعویق می‌اندازد و همان‌گونه که ریاض المالکی، وزیر امور خارجه فلسطین، در هفدهمین مجمع دولت‌های عضو دیوان کیفری بین‌المللی در لاهه گفته است، معلوم نیست چند فلسطینی دیگر باید از نیروهای اشغالگر اسرائیل رنج بکشند، چند خانه دیگر نابود، چند خانواده آواره، چند زندانی شکنجه، چند کودک کشته، و بازداشت شوند تا دیوان شروع به انجام تحقیقات کند (Aa, 2018).

با توجه به بحث‌های مطرح‌شده، این طبیعی است که دونالد ترامپ، رأی یک محکمه بین‌المللی را یک «پیروزی بین‌المللی» به شمار آورد؛ زیرا این تصمیم دیوان، حاصل سال‌ها اقدامات ایالات متحده در برابر دیوان و مواضع و سیاست‌های بین‌المللی این کشور بوده است و نه محصول عدالت؛ دقیقاً به همین دلیل است که ترامپ پس از اظهار فوق، همچون گذشته تهدید کرد که هر اقدام تعقیبی علیه آمریکایی‌ها، اسرائیلی‌ها، یا هم‌پیمانان، با یک پاسخ سریع و کوبنده روبه‌رو خواهد شد (Aa, 2018).

در نتیجه و از همه مهم‌تر اینکه، بی‌تردید این‌گونه تصمیم‌ها و نرمی نشان دادن در برابر کشورهای قدرتمند، این پیام را به قدرتمندان دیگر جهان مخابره می‌کند که می‌توانند با اقداماتی مانند آنچه کشور ایالات متحده انجام داده است (و در بخش ابتدایی این پژوهش نیز شرح داده شد)، منافع خود را تأمین کنند و از خطرهای احتمالی محاکمات دیوان نیز در امان بمانند^(۱۲) و تنها اتخاذ این رویکرد توسط کشورهای دیگر در مورد دیوان، صرف‌نظر از دستیابی یا عدم دستیابی به نتایج مطلوب برای آن‌ها، ممکن است سبب بی‌اعتباری و نابودی تدریجی دیوان در مراحل نوپایی آن شود.

۵. تصمیم شعبه تجدیدنظر در پرونده افغانستان

با توجه به اینکه در رأی صادر شده توسط شعبه مقدماتی دیوان، صلاحیت دیوان درباره وضعیت افغانستان و قابلیت پذیرش موضوع تأیید شده است و درواقع، رد درخواست مجوز تحقیقات، تنها به دلیل فقدان نفع عدالت صادر شده است، این تصمیم قابل تجدیدنظرخواهی است؛ بنابراین، دادستان در تاریخ ۷ ژوئن ۲۰۱۹، درخواست صدور مجوز تجدیدنظرخواهی خود را به شعبه مقدماتی تسلیم کرد (ICC-02/17-34, 2019)، و به‌همین ترتیب، نمایندگان حقوقی قربانیان نیز در

تاریخ ۱۰ ژوئن ۲۰۱۹، درخواست مشابهی را به شعبه یادشده ارائه کردند (ICC-02/17-39, 2019). گفتنی است که برابر با ماده ۱۰۹ از قواعد دادرسی و ادله دیوان، طرف فرجام‌خواه (دادستان و نمایندگان قربانیان) باید برای فرجام‌خواهی از تصمیم‌های قابل تجدیدنظر دیوان، از شعبه صادرکننده رأی، مجوز دریافت کند. در همین راستا، دادستان ضمن درخواست کسب مجوز از شعبه مقدماتی، از قصد دادستانی برای تجدیدنظرخواهی درباره سه مسئله و موضوع خبر داد؛ نخست، تعریف دادرسان شعبه مقدماتی از شرط «نفع عدالت» و معیارهای احراز آن؛ دوم، اختیار و حق شعبه مقدماتی برای احراز نفع عدالت در تحقیقات درباره یک وضعیت به گونه‌ای ایجابی؛ و سومین موضوع، تعریف شعبه یادشده از مفهوم «وضعیت» و حادثه‌محور بودن یا نبودن آن بود (ICC-02/17-74, 2019)، که شرح استدلال‌های دادستان در قسمت پیشین آمد.

در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۹، مجوز لازم برای تجدیدنظرخواهی دادستان درباره تصمیم یادشده، به دو سبب صادر شد؛ نخست اینکه آیا شعبه مقدماتی پیش از آغاز محاکمه می‌تواند شرط نفع عدالت را ارزیابی کند یا خیر، و دوم اینکه در صورت وجود این اختیار و امکان برای شعبه، چه معیارها و عواملی در این ارزیابی می‌بایست یا ممکن است، بررسی شوند (ICC-02/17-62, 2019: 13-15). شعبه تجدیدنظر دیوان در پنجم مارس ۲۰۲۰، رأی خود را درباره اعتراض دادستان و قربانیان صادر و اعلام کرد. این شعبه، حکم داد که برپایه ماده ۱۵ اساسنامه رم، دادستان درباره وضعیت افغانستان و جرایم ادعایی ارتکاب‌یافته در قلمرو این کشور از تاریخ ۱ مه ۲۰۰۳ و جرایم ادعایی دیگر مرتبط با نزاع مسلحانه افغانستان از تاریخ ۱ ژوئیه ۲۰۰۲، مجاز به شروع تحقیقات است (ICC-02/17-138, 2020: 3).

شعبه تجدیدنظر، ابتدا در مورد دلیل نخست تجدیدنظرخواهی، یعنی درباره ارزیابی ایجابی و مثبت شعبه مقدماتی از شرط نفع عدالت اظهار نظر کرد. این شعبه در بند ۲۵ رأی خود بیان کرده است که شعبه مقدماتی به دلایلی در تفسیر خود از بند ۴ ماده ۱۵ و بند ۱ ماده ۵۳ اشتباه کرده است (ICC-02/17-138, 2020: 12). برپایه نظرات قضات شعبه، ماده ۱۵ در بخش دوم اساسنامه با عنوان «صلاحیت و قابلیت پذیرش» آمده است. این ماده، براساس ماده ۱۳ اساسنامه تفسیر می‌شود. ماده ۱۳، سه حالت را برای اعمال صلاحیت قضایی دیوان مطرح کرده است که عبارتند از: ارجاع یک وضعیت به دادستان توسط یک کشور عضو، ارجاع وضعیت به دادستان توسط شورای

امنیت، و اختیار دادستان برای شروع تحقیقات دربارهٔ یک وضعیت که در بند سوم ماده ۱۳ آمده است. حال اگر یک دولت عضو یا شورای امنیت برپایهٔ ماده ۱۳، وضعیتی را به دادستان ارجاع دهد، بند ۱ ماده ۵۳، دادستان را موظف کرده است که با در نظر داشتن سه شرط صلاحیت، قابلیت پذیرش، و نفع عدالت، شروع به تحقیقات کند؛ بنابراین، بند ۱ ماده ۵۳، مبتنی بر این فرض و انتظار است که دادستان در مورد وضعیت‌هایی که به وی ارجاع می‌شود، اقدام به تحقیقات می‌کند. حال اگر در این شرایط، دادستان تصمیم بگیرد که دربارهٔ وضعیت‌هایی ارجاعی از سوی یک دولت عضو یا شورای امنیت شروع به تحقیق نکند، لازم است که مراتب را به شعبهٔ مقدماتی اطلاع دهد. در این مرحله، بند ۳ ماده ۵۳ اساسنامه، توسط شعبهٔ مقدماتی اعمال خواهد شد و نظارت قضایی را در شرایطی که دادستان تصمیم به عدم شروع تحقیقات در یک وضعیت داشته باشد، در نظر داشته و هدف اساسنامه در این قسمت، اطمینان از جدیت دادستان در انجام وظایف خود در مورد وضعیت‌های ارجاع‌شده است. در واقع، در این شرایط است که شعبهٔ مقدماتی باید شرط نفع عدالت را بررسی کند، زیرا عدم اقدام دادستان به تحقیق، به این معنا است که وی پیشتر شرط نفع عدالت را احراز نکرده و به همین دلیل، تحقیق دربارهٔ وضعیت‌های ارجاعی را شروع نکرده است؛ درحالی‌که برپایهٔ بند ۱ ماده ۵۳ موظف به انجام تحقیقات بوده است (ICC-02/17-138, 2020: 12-14).

در مقابل، ماده ۱۵ اساسنامه، ذیل عنوان «دادستان»، فرایندی را توضیح می‌دهد که دادستان به صلاح‌دید خود، تصمیم به شروع تحقیقات دربارهٔ یک وضعیت دارد. در اینجا، دادستان اختیار دارد که با بررسی اسناد و مدارکی که به وی رسیده است، تصمیم‌گیری کند. اگر تصمیم به شروع تحقیقات نداشته باشد، مسئلهٔ مختومه است؛ مگر اینکه دلایل و مدارک جدیدی به وی ارائه شود که دوباره باید تصمیم‌گیری کند، اما اگر در وضعیتی، وی بنابر صلاح‌دید خود، تصمیم به شروع تحقیقات داشته باشد، در این وضعیت، شعبهٔ مقدماتی، حق ورود به بحث نفع عدالت را ندارد و تنها باید در محدودهٔ موارد تصریح‌شده در ماده ۱۵(۴) اظهار نظر کند (ICC-02/17-138, 2020: 13-15).

شعبهٔ تجدیدنظر بر این نظر است که مفاد و محل قرارگیری مواد ۱۵ و ۵۳(۱) اساسنامه روشن می‌کند که این‌ها، مواد جداگانه‌ای هستند که در مورد تحقیقات توسط دادستان، در دو قالب جداگانه وضع شده‌اند. ماده ۱۵، حاکم بر فرض شروع تحقیقات به صلاح‌دید دادستانی است، درحالی‌که ماده ۵۳(۱)، به وضعیت‌هایی مربوط می‌شود که توسط یک دولت عضو یا شورای امنیت به

دادستان ارجاع داده می‌شوند. ماده 15(4) هیچ اشاره‌ای به شرط نفع عدالت یا شرط‌های مطرح شده در ماده 53(1) ندارد. ماده 15(4) تنها مقرر می‌کند که شعبه مقدماتی بررسی کند که آیا مبنای معقولی برای انجام تحقیقات وجود دارد، یا خیر، و هیچ ملاحظه دیگری را برای بررسی توسط شعبه مقدماتی بیان نمی‌کند؛ بنابراین، در مواردی که دادستان به صلاحدید خود قصد انجام تحقیقات داشته باشد، شعبه مقدماتی نمی‌تواند در مورد احراز شرط نفع عدالت ورود کند. ماده 48 قواعد دادرسی و ادله نیز دادستان را ملزم می‌کند که برای شروع تحقیقات مطابق ماده 15(3)، همه شرط‌های مطرح شده در ماده 53(1) را بررسی کند، اما چنین تکلیفی را برای شعبه مقدماتی مقرر نکرده است (ICC-02/17-138, 2020: 16).

در ادامه، شعبه تجدیدنظر بیان می‌کند که با توجه به رسیدگی، به دلیل نخست، اعتراض دادستانی و رسیدن به این نتیجه که اصل ورود شعبه مقدماتی به بحث نفع عدالت اشتباه بوده است، دیگر رسیدگی به دلیل دوم اعتراض، یعنی برداشت اشتباه شعبه مقدماتی از مفهوم نفع عدالت و ایجابی دانستن آن، ضرورتی ندارد. باین حال، شعبه یاد شده پس از ارائه شرحی، مقرر می‌دارد که وضع شرط نفع عدالت در ماده 53(1) جنبه سلبی و منفی دارد؛ بنابراین، شعبه مقدماتی در ارزیابی نفع عدالت، درست عمل نکرده است (ICC-02/17-138, 2020: 21).

نتیجه‌گیری

با توجه به تصمیم‌های اخیر و شرایط موجود می‌توان گفت، در تقابل میان دیوان و ایالات متحده، فعلاً دیوان در موضع برتر قرار گرفته است و مجوز تحقیق درباره جنایت‌های ادعایی توسط مقامات و نیروهای آمریکایی، صادر شده است، اما این جنگ حقوقی هنوز ادامه دارد و سرنوشت آن به‌گونه‌ای قطعی مشخص نیست؛ زیرا در فرض تکمیل تحقیقات توسط دادستان، حضور مقامات ایالات متحده در فرایند محاکمه، محل تردید جدی بوده و رسیدگی غیابی در دیوان نیز متصور نیست و این خود، چالش بزرگ دیگری در این تقابل خواهد بود. این مسئله می‌تواند تأییدگر همان دلیل اصلی شعبه مقدماتی دیوان در رد درخواست مجوز دادستان، یعنی فقدان چشم‌انداز روشنی برای وضعیت افغانستان باشد. درواقع، نظر شعبه مقدماتی مبنی بر عدم تأمین منافع عدالت در رسیدگی به وضعیت افغانستان، صرف‌نظر از اینکه شعبه تجدیدنظر ورود به این موضوع توسط آن

شعبه را اشتباه اعلام کرد، به‌طور ویژه، ناشی از این‌گونه چالش‌ها بود. افزون‌براین، اگر دادستان در طول انجام تحقیقات پیش‌رو تصمیم بگیرد که درباره یکی از مقامات یا نظامیان ایالات متحده دستور جلبی صادر کند — که معمولاً یکی از ضرورت‌های فرایند تحقیق است — صرف‌نظر از اجرای موفق یا ناموفق آن، تنها صدور این دستور می‌تواند ضربه سختی به اعتبار ایالات متحده در عرصه بین‌المللی وارد کند. این وضعیت می‌تواند رویداد مثبتی در رویه دیوان برای رسیدگی به وضعیت‌های موجود در جهان باشد و این مرجع را از اتهام آفریقایی بودن، تاحدودی به‌دور کند؛ اگرچه هنوز تا اجرای کامل عدالت و تحقق آرمان بی‌کیفرمانی، راه زیادی درپیش دارد. بااین‌حال، تصمیم شعبه تجدیدنظر دیوان برای تجویز شروع تحقیقات توسط دادستان، پیام دیگری نیز به‌همراه دارد، و آن اینکه به ایالات متحده گوشزد می‌کند که این کشور، با وجود تمام تلاش‌ها و اقدامات خود در راستای مقابله با دیوان — اعم از قطعنامه‌های صادر شده توسط شورای امنیت، انعقاد موافقت‌نامه‌های ماده ۹۸ با کشورهای مختلف، و تصویب قوانین خاص علیه دیوان — و همچنین، با وجود استفاده از تمام فشارهای بین‌المللی و اقتصادی بر سازمان ملل و دیوان، هنوز هم خطر اعمال صلاحیت دیوان را حس می‌کند و شاید راه‌گریزی از آن نباشد. همچنین، این پیام برای کشورهای دیگری که هنوز عضو دیوان نشده‌اند، بسیار اهمیت دارد و هشدار می‌دهد که رویکرد سلبی نسبت به دیوان و عدم عضویت، نتیجه دلخواه را به‌همراه ندارد.

یادداشت‌ها

1. عبارت «دیوان کیفری بین‌المللی» در ادامه این نوشتار با عنوان اختصاری «دیوان» مورد اشاره قرار می‌گیرد.
2. این کشور همچنین، تهدید کرده بود که از این پس، در هیچ عملیات حفظ صلح سازمان ملل شرکت نخواهد کرد، مگر اینکه سربازان آمریکایی از پیش مصونیت خود را از صلاحیت دیوان دریافت کرده باشند (Goldsmith, 2003, 98).
3. برای مطالعه بیشتر درباره نقد و بررسی قطعنامه 1422 ر.ک به: کارستن استان، معافیت نیروهای حافظ صلح دولت‌های غیرعضو اساسنامه ICC از صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی، ترجمه سید حسام‌الدین لسانی، مجله حقوقی، نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره سی‌ودوم، 1384، صص 221-257.
4. “Article 98” Agreement or Bihateral Immunity Agreement (BIAs)
5. این مصوبه به «قانون تعرض به لاهه» نیز معروف است.
6. همچنین، پژوهش‌های دیگری با عنوان‌های «بررسی دلایل ایالات متحده آمریکا در عدم الحاق به دادگاه بین‌المللی کیفری» نوشته الهام امین‌زاده و سولماز صدرزاده (1388)، «آمریکا و دادگاه بین‌المللی کیفری»، نوشته نجله خندق (1388)، و مقاله‌ای با عنوان «دیپلماسی آمریکا در قبال دادگاه بین‌المللی کیفری» از رضا دهقانی (1382) درباره تعامل ایالات متحده و دیوان قابل ذکر است.
7. درگیری مسلحانه در افغانستان، به عنوان یک درگیری مسلحانه غیربین‌المللی طبقه‌بندی شده است که میان دولت افغانستان که از طرف «نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت» (موصوف به ایساف) و نیروهای ایالات متحده حمایت شده است از یک سو (نیروهای حامی دولت)، و گروه‌های مسلح غیردولتی، به‌ویژه طالبان، از سوی دیگر (نیروهای مخالف دولت) در جریان بوده است و مشارکت نیروهای بین‌المللی در این درگیری، ویژگی «غیربین‌المللی» بودن آن را تغییر نمی‌دهد، زیرا این نیروها در حمایت از دولت انتقالی افغانستان که در سال 2002 تأسیس شد، وارد جنگ شده‌اند (ICC-OTP, 2015, 27).
8. فاتو بنسودا، دادستان دیوان، به پیوست این درخواست، بیش از 20 هزار صفحه اطلاعات را به دیوان ارائه کرده بود.
9. شعبه یاد شده را قضات Antoine Kesia-Mbe Mindua از کشور کنگو به عنوان رئیس، Tomoko Akane از کشور ژاپن، و Rosario Salvatore Aitala از کشور ایتالیا تشکیل داده‌اند (ICC-02/17-6, 2017).
10. OTP Policy paper on the interests of justice <https://www.iccpi.int/nr/rdonlyres/772c95c9-f54cl4321bfd973422bb23528/143640/iccotpinterestsofiustice.pdf>
11. برای مطالعه بیشتر ر.ک به: محمدحسین رمضانی قوام‌آبادی، «از شناسایی دولت فلسطین تا عضویت در دیوان کیفری بین‌المللی»، فصلنامه دولت‌پژوهی، شماره هفتم، پاییز 1395، صص 1-39.
12. این همان دادگاهی است که برخی آن را «دادگاه آفریقایی کیفری» می‌نامند؛ اعتراض‌های اخیر کشورهای آفریقایی به اینکه عملکرد دیوان به جای جهان شمول بودن، بیشتر بر وضعیت‌های موجود در قاره آفریقا متمرکز بوده و به ارتکاب جنایت‌های مهم توسط قدرتمندان جهان هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد، این عقیده را تقویت کرده است که دیوان، به گونه‌ای گزینشی و با در نظر گرفتن ملاحظات جز عدالت، تصمیم‌گیری می‌کند؛ به گونه‌ای که در یک دوره از 10 و وضعیتی که در دیوان در حال تحقیق بوده است، 9 وضعیت به کشورهای آفریقایی مربوط می‌شود. حتی این شرایط موجب شده است که برخی کشورهای آفریقایی در راستای خروج از دیوان، اقداماتی هرچند غیررسمی را انجام دهند که در صورت عملی شدن آن، ضربه سختی به اعتبار دیوان وارد می‌شود (ramezani ghavamabadi, 2014, pp.101-104).

منابع

- Aminzadeh, elham; Sadrzadeh, soolmaz. (2009). *Why the United States of America Does Not Join the International Criminal Court*, Private Law Studies Quarterly", Vol.39, Issue 3 - Serial Number 3 (in Persian).
- Bitti, Gilbert (2019), The Interests of Justice – where does that come from? Part I, EJIL:Talk!, 13 August.
- Cassese, A. (2013). Cassese's international criminal law. Oxford university press.
- Dehshiar, hossein. (2012). The American Paradox in Afghanistan: Multiple Identity and Divisible Sovereignty. *The Foreign Relations Quarterly*, Volume 4, Issue 3 - Serial Number 15 (in Persian).
- Dietz, Jeffrey S (2004). *Protecting the Protectors: Can the United States Successfully Exempt US Persons from the International Criminal Court With US Article 98 Agreements*, Hous. J. Int'l L., 27.
- Eubany, Cosmos (2003). *Justice for Some - U.S. Efforts under Article 98 to Escape the Jurisdiction of the International Criminal Court*, Hastings Int'l & Comp. L. Rev, 27.
- Goldsmith, Jack (2003). *The self-defeating international criminal court*, U. Chi. L. Rev., 70.
- ICC-02/17-6 09-11-2017 1/8 RH PT.
- ICC-02/17-7-Red 20-11-2017 1/181 NM PT.
- ICC-02/17-8 05-12-2017 1/5 EC PT.
- ICC-02/17-33 12-04-2019 30/32 EK PT.
- ICC-02/17-62 17-09-2019 12/16 EK PT.
- ICC-02/17-74 30-09-2019 1/77 RH PT OA OA2 OA3 OA4.
- ICC-02/17-137 04-03-2020 12/12 NM PT OA OA2 OA3 OA4.
- ICC-02/17-138 05-03-2020 35/35 NM PT OA4.
- Janipour, Mojtaba; Khanalipour Vajargah, Sakineh. (2012). The Challenge between Peace and Justice in the View of Rome Statues (ICC St) and the Security Council's Resolutions, *Criminal Law Research*, Vol. 3, Issue. 1 - Serial Number 1 (in Persian).
- Jafari, Fereydoon. (2012). Encountering Politick and Justice in Rome Statute. *Private Law Studies Quarterly*, Vol. 42, Issue. 3 - Serial Number 3 (in Persian).
- OTP (2007). Policy Paper on the Interests of Justice, ICC-OTP-2007.
- OTP (2013). Report on Preliminary Examination Activities, ICC-OTP-2012.
- OTP (2013). Report on Preliminary Examination Activities, ICC-OTP-2013.
- OTP (2014). Report on Preliminary Examination Activities, ICC-OTP-2014.

- OTP (2015). Report on Preliminary Examination Activities, ICC-OTP-2015.
- Ramezani Ghavam Abadi, Mohammad H. (2014). African Criminal Court: Myth or Truth?. *The Legal Journal of Justice*, Vol. 78, Issue 86 - Serial Number 86 (in Persian).
- Ramezani Ghavam Abadi, Mohammad H. (2016). The Recognition of a Palestinian State to the Joinder to the International Criminal Court. *State studies Quarterly*, Vol. 2, Issue 7 - Serial Number 7 (in Persian).
- Ribando, Clare M (2006). *Article 98 agreements and sanctions on US foreign aid to Latin America*, Congressional Research Service, Library of Congress.
- Rosand, Eric, (2003). Security Council Resolution 1373, the Counter-Terrorism Committee, and the Fight Against Terrorism, *The American Journal of International Law*, 97(2).
- Rosenfeld, Erik (2003). *Application of U.S. Status of Forces Agreements to Article 98 of the Rome Statute*, 2 Wash. U. Global Stud. L. Rev.
- Schabas, William A (2004). United States Hostility to the International Criminal Court: It's all about the security council, *European Journal of International Law* 15(4).
- Stahn, C. (2003). The Ambiguities of Security Council Resolution 1422. *European Journal of International Law*, 14(1), 85-104.
- Talmon, Stefan (2005). The Security Council as world legislature, *American Journal of International Law*, 99(1).
- <https://www.aa.com.tr/fa/1330688/>
- <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1399/03/22/2284378>

نوع مقاله: پژوهشی

توسعه صلاحیت دیوان کیفری بین المللی در قضیه میانمار

جواد صالحی¹

تاریخ دریافت: 1399/03/11؛ تاریخ پذیرش: 1400/04/02

چکیده

قرار صلاحیت در وضعیت میانمار به تقاضای دادستان، دستاورد جدیدی است که در رویه قضایی دیوان کیفری بین المللی سابقه ندارد. تقاضای دادستان برای صدور قرار صلاحیت کیفری، به ماده (3) 19 اساسنامه متکی است. این درحالی است که اعمال صلاحیت در وضعیت میانمار با مانع عدم عضویت آن در دیوان کیفری بین المللی روبه روست، اما شعبه پیش محاکمه با برقراری ارتباط میان مواد (3) 19 و (a) 12(2) اساسنامه، در پی ترسیم شرایط جدیدی برای تمام دولت های غیرعضو دیوان کیفری بین المللی است که بررسی ابعاد آن، اهمیت فراوانی دارد و از اهداف و موضوع این پژوهش است. روش پژوهش، از نوع توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مقررات اساسنامه و رویه قضایی دیوان کیفری بین المللی است تا به پرسش اصلی پژوهش، پاسخ داده شود. پرسش پژوهش این است که «دستاورد قرار صلاحیت کیفری در وضعیت میانمار برای جامعه بین المللی چیست؟» یافته های پژوهش نشان می دهد که توسعه صلاحیت دیوان کیفری بین المللی از قلمرو سرزمینی دولت عضو بنگلادش به قلمرو سرزمینی دولت غیرعضو میانمار، دستاورد قرار صلاحیت کیفری در وضعیت میانمار است که مشابه آن تاکنون در رویه قضایی وجود نداشته است. براین اساس، وضعیت مجرمانه دولت ها به سبب عدم عضویت آن ها در دیوان کیفری بین المللی یا عدم ارجاع وضعیت آن ها از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، دیگر از صلاحیت دیوان کیفری بین المللی خارج نیست؛ مشروط به اینکه، جرم در دو قلمرو سرزمینی دولت عضو و غیرعضو دیوان کیفری بین المللی ارتکاب یابد. در این شرایط، عضویت یک دولت بر عدم عضویت دولت دیگر، تأثیر مثبت می گذارد و وضعیت مجرمانه آن را پیش روی قضات دیوان کیفری بین المللی قرار می دهد.

واژگان کلیدی: دیوان کیفری بین المللی، وضعیت میانمار، ماده (3) 19 اساسنامه، قرار صلاحیت کیفری، توسعه صلاحیت کیفری.

1. دانشیار گروه حقوق بین الملل، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
Javadsalehi@pnu.ac.ir

Extending the ICC Jurisdiction in the Myanmar Situation

Javad Salehi¹

Abstract

The ruling on jurisdiction in the Myanmar situation at the request of its prosecutor has a new achievement that has no precedent in the ICC jurisprudence. The prosecutor's request for the ruling on jurisdiction is based on Article 19(3) of the Statute. However, the exercise of jurisdiction in the Myanmar situation is hampered by its non-membership in the ICC. But Pre-trial seek by establishing a connection between Articles 19(3) and 12(2)(a) of the Statute to provide a new achievement for all non-states party in the ICC, whose dimensions are important and one of the aims and subject of this article. The research method is descriptive-analytical and relies on the provisions of the Statute and the ICC's jurisprudence to answer the main question of the research. The research question is what is the achievement of the ICC ruling on jurisdiction in the Myanmar situation for the international community? The findings show that the extension of the ICC jurisdiction from the Member State of Bangladesh's territory to the non-member state of Myanmar's territory is an achievement of the ruling on jurisdiction in the Myanmar situation, which has been missing in its jurisprudence. Accordingly, the criminal situation of states due to their non-membership in the ICC or non-referral of their situation by the UN Security Council is no longer beyond the ICC jurisdiction if the offense is committed in the ICC state party and non-state party's territories. In these circumstances, the membership of one state has a positive effect on the non-membership of another state, and its criminal situation puts it before the ICC's judges.

Keywords: International Criminal Court, Myanmar Situation, Article 19(3) of the Statute, Ruling on Criminal Jurisdiction, Development of Criminal Jurisdiction.

1. Associate professor, Department of International Law, Faculty of Social Sciences, Payam-e-Noor University, Tehran, Iran
Javadsalehi@pnu.ac.ir

مقدمه

توسعه صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی از قلمرو دولت عضو به قلمرو دولت غیرعضو یکی از مفاهیم جدیدی است که برای نخستین بار در رویه قضایی آن در مورد وضعیت اتحادیه جمهوری میانمار (ازاین‌پس: دولت میانمار) در نتیجه تقاضای دادستان دیوان کیفری بین‌المللی (ازاین‌پس: دادستان) برای صدور قرار صلاحیت کیفری، تجربه شده است. این درحالی است که صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در مفهوم قدرت اجرای قانون است (Cryer & et. al, 2014, 49). اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، پیش‌ازاین، تنها در چارچوب مشخص مقررات اساسنامه ژم (ازاین‌پس: اساسنامه) و مقررات آن به اجرا گذاشته شده بود. برپایه مقررات مواد 12 و 13 اساسنامه، باور غالب این است که اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی از سه راه امکان‌پذیر است؛ نخست اینکه جرم در قلمرو سرزمینی دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی رخ دهد⁽¹⁾. دوم اینکه جرم از سوی تبعه دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی ارتکاب یابد⁽²⁾. سوم اینکه جرم از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد و برپایه فصل هفتم منشور ملل متحد به دادستان ارجاع داده شود⁽³⁾. اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در روش نخست و دوم، به عضویت دولت متبوع عامل جرم یا دولت سرزمینی محل وقوع جرم در اساسنامه وابسته است. در این شرایط، فرقی نمی‌کند که دادستان، تحقیقات در آن را به تشخیص خود شروع کند و مجوز آن را از شعبه پیش‌محاکمه دیوان کیفری بین‌المللی (ازاین‌پس: شعبه پیش‌محاکمه) تقاضا کند یا اینکه دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی آن وضعیت را به دادستان ارجاع دهد. تفاوت، تنها در تشریفات است که دادستان در حالت نخست، به مقررات ماده (3) 15 اساسنامه متکی است و در حالت دوم، متکی به مقررات ماده (1) 53 اساسنامه است. اما در هر دو حالت، مهم این است که دولت متبوع عامل جرم یا سرزمین محل وقوع جرم، در دیوان کیفری بین‌المللی، عضویت داشته باشند و تشریفات ماده 12 اساسنامه اجرا شود. اما اگر دولت سرزمینی محل وقوع جرم یا دولت متبوع عامل جرم، در دیوان کیفری بین‌المللی عضویت نداشت، تنها راه سوم، یعنی قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد (Salehi, 2020: 192) برای اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در دولت غیرعضو، کارساز است.

روش سوم اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در مورد دولت‌های غیرعضو آن، معمول است که تاکنون در وضعیت‌های سودان و لیبی سابقه داشته است. این روش، از یک جهت با وضعیت دولت میانمار، وجه اشتراک دارد، ولی از جهت دیگر به اجرا گذاشته نشده است. دولت

میانمار، از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی نیست و به همین سبب، بر روی وضعیت آن، نیازمند ارجاع از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد است، لیکن وضعیت آن از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به دادستان ارجاع نشده است. بر این اساس، وقوع جرم در قلمرو سرزمینی یا از سوی اتباع دولت میانمار، برای اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی کفایت نمی‌کند؛ هرچند آن جرم در صلاحیت موضوعی دیوان کیفری بین‌المللی است، زیرا صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، مبتنی بر رضایت دولت‌های عضو است که با عضویت در اساسنامه آن متبلور و اعلام می‌شود. با وجود این، دولت میانمار به عمد به عضویت اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در نیامده است و تصمیم به پذیرش صلاحیت موردی دیوان کیفری بین‌المللی در جرم اخراج¹ اقلیت مسلمان روهینگیا² از سوی نظامیان راخین³ (موسوم به تاتمادو⁴) نیز ندارد (این جرم در سال‌های 2016 و 2017 ارتکاب یافته است) (Ware & Laoutides, 2019: 65). نیروی نظامی میانمار، در آخرین اقدام، وارد روستای تولاتولی⁵ شده و خانه‌های ساکنان آن را به آتش کشیده است (ICC, 2018a: 32). این مسئله باعث مجبور شدن روهینگایی‌ها به خروج از قلمرو سرزمینی و فرار به قلمرو سرزمینی دولت بنگلادش – که از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی است – برای حفظ جان‌شان شده است. اما بر پایه تصور غالب درباره اساسنامه، عضویت دولت بنگلادش، موجب امکان ناپذیری اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در وضعیت میانمار می‌شود. چنان‌که اراده و حاکمیت دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی معمولاً در امور داخلی آن تأثیرگذار است و به دولت‌های دیگر ارتباطی ندارد. عضویت دولت بنگلادش، به معنای واگذاری صلاحیت تعقیب و محاکمه جرایم ارتكابی از سوی اتباع یا در قلمرو سرزمینی آن، و نه صرفاً از وضعیت عضویت یا عدم عضویت دولت خارجی (در اینجا میانمار) در دیوان کیفری بین‌المللی است. لیکن این شرایط در مورد وضعیت میانمار متفاوت است. چنان‌که دادستان، صدور قرار صلاحیت کیفری را با تکیه بر ماده (3) 19 اساسنامه از شعبه پیش‌محاکمه درخواست کرده است (Office of the Prosecutor,)

1. Deportation
2. Rohingya
3. Rakhine State
4. Tatmadaw
5. Tula Toli

1: 2018) و با آن موافقت هم شده است (ICC, 2018b: 1)؛ هرچند دادستان آن را به‌عنوان یک استفساریه حقوقی محض تعبیر کرده است (ICC, 2018c: 8)؛ بنابراین، این شرایط، دربردارنده دستاورد جدیدی برای جامعه بین‌المللی است که بر سبب ابعاد آن در رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی از اهداف و موضوع این نوشتار است. اثبات این نظریه نیازمند بررسی وضعیت دولت غیرعضو میانمار و تأثیرپذیری آن از عضویت دولت بنگلادش در دیوان کیفری بین‌المللی است. بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که وضعیت میانمار، به‌لحاظ صلاحیت کیفری، تاکنون از سوی پژوهشگران بررسی نشده است. از این لحاظ، مقاله حاضر، فاقد پیشینه مشابه و دارای نوآوری است. پرسش اصلی پژوهش این است که «دستاورد قرار صلاحیت کیفری در وضعیت میانمار برای جامعه بین‌المللی چیست؟» پاسخ به این پرسش، ابتدا مستلزم بررسی مؤلفه‌های اعمال صلاحیت سرزمینی دیوان کیفری بین‌المللی است. در ادامه، مسئله احراز صلاحیت را با اتکا به استمرار یافتگی جرم اخراج، و سپس موضوع ارجاع شورای امنیت سازمان ملل متحد و تأثیر فقدان آن بر عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی را بررسی خواهیم کرد. در پایان، مبحث دستاورد قرار صلاحیت در وضعیت میانمار بدون پشتوانه شورای امنیت سازمان ملل متحد تحلیل شده است تا ابعاد تطبیقی آن به علاقه‌مندان رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی در وضعیت میانمار ارائه شود.

1. مؤلفه‌های اعمال صلاحیت سرزمینی دیوان کیفری بین‌المللی

برپایه مقررات مواد 5، 11، 12، و 13 اساسنامه، احراز صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، متکی به نوع جرم، محل وقوع آن، و ملیت مرتکب جرم یا ارجاع شورای امنیت سازمان ملل متحد است. ماده 12(2)(a) اساسنامه، یکی از زمینه‌های اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی براساس سرزمین محل وقوع جرم است؛ بنابراین، وقوع جرم در قلمرو سرزمینی دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی، زمینه‌ساز اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی است. هر دولت، به‌موجب اصل صلاحیت سرزمینی، مدعی جرایم ارتكابی در قلمرو سرزمینی خود است. دولت، دارای حاکمیت و قدرت حاکم است و از این طریق از حق اعمال صلاحیت در مورد جرایم ارتكابی در قلمرو سرزمینی خود برخوردار است. زمانی که دو یا چند دولت، مدعی اعمال صلاحیت سرزمینی

هستند، صلاحیت سرزمینی به دو بُعد صلاحیت سرزمینی ذهنی^۱ و عینی^۲ تقسیم می‌شود. یک دولت، برپایه صلاحیت سرزمینی ذهنی، مدعی صلاحیت است، زمانی که جرم از قلمرو سرزمینی آن شروع شده است. درحالی‌که برپایه صلاحیت سرزمینی عینی، تأثیر جرم در قلمرو سرزمینی احساس می‌شود. شروع جرم، ادامه، و پایان آن در قلمرو سرزمینی، زمینه ساز شرایطی است که دولت را قادر به اعمال صلاحیت می‌کند. به موجب اصل صلاحیت شخصی، دولت متبوع عامل جرم مدعی اعمال صلاحیت بر جرایم ارتكابی است، حتی اگر این جرایم در قلمرو سرزمینی آن رخ ندهد. وقوع جرم در قلمرو سرزمینی «الف» از سوی اتباع دولت «ب» به استناد اصل صلاحیت شخصی، زمینه ساز اعمال صلاحیت برای دولت «ب» است.

وقوع جرم در قلمرو سرزمینی دولت عضو، منصرف از عضویت دولت متبوع عامل جرم است. چنان‌که شرط عضویت دولت متبوع عامل جرم در صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی موضوع ماده ۱۲(۲)(b) اساسنامه و منصرف از ماده ۱۲(۲)(a) اساسنامه است، زیرا شرط عضویت دولت متبوع عامل جرم موضوع ماده ۱۲(۲)(b) اساسنامه، به زمانی مربوط می‌شود که جرم در قلمرو سرزمینی دولت غیرعضو دیوان کیفری بین‌المللی رخ می‌دهد. برپایه عضویت دولت متبوع عامل جرم، اگر حتی جرم در صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، در قلمرو سرزمینی دولت غیرعضو رخ دهد، همچنان صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی محفوظ است. البته صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در این شرایط، متکی به اصل صلاحیت شخصی است که معمولاً در جرایمی به کار گرفته می‌شود که اعمال صلاحیت سرزمینی آن با مانع روبه‌رو باشد، زیرا اگر امکان توسل به صلاحیت سرزمینی وجود داشته باشد، دیگر نیازی به اصل صلاحیت شخصی نیست. ازاین‌حیث، صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در ماده ۱۲(۲)(b) اساسنامه، متکی به اصل صلاحیت شخصی است که از صلاحیت آن در ماده ۱۲(۲)(a) اساسنامه — متکی به اصل صلاحیت سرزمینی — متمایز است؛ بنابراین، وقوع جرم در قلمرو سرزمینی دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی در ماده ۱۲(۲)(a) اساسنامه، به عدم عضویت دولت متبوع عامل جرم مربوط می‌شود. هرچند دولت متبوع عامل جرم از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی نیست، لیکن ارتكاب جرم از سوی تبعه آن در قلمرو سرزمینی

1. Subjective

2. Objective

دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی، مشمول صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی می‌شود. تعقیب عامل جرم در این شرایط، منفک از عضویت یا عدم عضویت دولت متبوع آن است. صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، متکی به عضویت دولت سرزمینی محل وقوع جرم است، هرچند عامل جرم، تبعه دولت غیر عضو دیوان کیفری بین‌المللی باشد. این وضعیت، ناشی از اعمال صلاحیت سرزمینی است که دولت‌ها در تعقیب جرایم به آن متوسل می‌شوند. وقوع جرایم در قلمرو سرزمینی، زمینه‌ساز اعمال حاکمیت دولت سرزمینی برای تعقیب و محاکمه آن است و دولت سرزمینی نیز با عضویت در دیوان کیفری بین‌المللی می‌تواند این صلاحیت و اعمال آن را به دیوان کیفری بین‌المللی بسپارد. اما این وضعیت (تعقیب و محاکمه تبعه یک دولت غیر عضو)، به دلیل عدم عضویت دولت متبوع عامل جرم در دیوان کیفری بین‌المللی، حاکی از نادیده گرفتن حاکمیت آن است. عضویت دولت‌ها در دیوان کیفری بین‌المللی، جلوه‌ای از اعمال حاکمیت آن‌ها است که با چشم‌پوشی از اعمال صلاحیت کیفری در مورد جرایم خاص ارتكابی از سوی اتباع، برپایه شرایط اصل صلاحیت تکمیلی به دیوان کیفری بین‌المللی واگذار می‌شود (Salehi, 2018: 664). درواقع، دولت متبوع عامل جرم -اعم از اینکه جرم از سوی تبعه آن در قلمرو سرزمینی همان دولت یا دولت دیگر رخ دهد- با عضویت در دیوان کیفری بین‌المللی، تعقیب و محاکمه او را بر پایه شرایط، به دیوان کیفری بین‌المللی واگذار می‌کند، اما این وضعیت، در مورد وقوع جرم در قلمرو سرزمینی دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی از سوی تبعه دولت غیر عضو وجود ندارد. در این شرایط، به سبب اعمال صلاحیت سرزمینی و عضویت آن دولت سرزمینی در دیوان کیفری بین‌المللی، دیگر نیازی به عضویت دولت متبوع عامل جرم نیست؛ به این معنا که اراده و حاکمیت دولت سرزمینی محل وقوع جرم در تعقیب یا واگذاری آن به دیوان کیفری بین‌المللی موضوعیت دارد و جایگزین اراده و حاکمیت دولت متبوع عامل جرم می‌شود؛ وضعیتی که چندان مطلوب دولت متبوع عامل جرم یا غیر عضو دیوان کیفری بین‌المللی نیست. چنان‌که مشابه این وضعیت در قطعنامه شماره ۵ اجلاس شانزدهم مجمع عمومی دولت‌های عضو دیوان کیفری بین‌المللی در راستای فعال کردن صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در مورد جرم تجاوز سرزمینی با ممنوعیت روبه‌رو است. دیوان کیفری بین‌المللی پس از ارجاع وضعیت از سوی دولت‌های عضو یا شروع تحقیقات به تشخیص دادستان دیوان کیفری بین‌المللی، واجد اعمال صلاحیت در جرم تجاوز ارضی نیست؛ هنگامی که جرم از

سوی اتباع یا در قلمرو سرزمینی دولت عضوی رخ داده باشد که این صلاحیه را تصویب یا قبول نکرده است (kreb, 2018: 15). اما این قاعده، تنها محدود به جرم تجاوز ارضی است و به جرایم دیگر موجود در چارچوب صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی تسری نمی‌یابد.

۲. احراز صلاحیت با اتکا به ویژگی استمرار یافتگی جرم اخراج

جرم اخراج روهینگایی‌ها، دارای ویژگی استمرار یافتگی است که به دو دلیل اهمیت دارد. نخست اینکه به دلیل ویژگی استمرار یافتگی جرم اخراج، تازمانی که زمینه بازگشت آن‌ها به قلمرو سرزمینی میانمار فراهم نشود، جرم اخراج آن‌ها همچنان ادامه دارد (ICC, 2018d: 81-7). هرچند خشونت‌های منجر به اخراج روهینگایی‌ها به پایان رسیده است، لیکن آثار آن، که اخراج شدن این افراد است، هنوز پایان نیافته است و همچنان، ادامه دارد. دوم اینکه استمرار یافتگی جرم اخراج در ایجاد صلاحیت برای دیوان کیفری بین‌المللی به منظور رسیدگی به وضعیت میانمار، تأثیرگذار بوده است، زیرا اخراج مردم روهینگیا از قلمرو سرزمینی مبدأ (دولت میانمار) شروع شده است و با ورود اجباری آن‌ها به قلمرو سرزمینی مقصد (دولت بنگلادش) همراه شده است. جرم اخراج به معنای عبور اجباری از مرزهای بین‌المللی است (ICC, 2018b: 41). از این حیث، جرم اخراج با عنصر مادی دویخشی در قلمرو سرزمینی دو دولت میانمار و بنگلادش رخ می‌دهد. عامل جرم در اینجا، نیروی نظامی دولت میانمار است که با توجه به عدم عضویت دولت میانمار در دیوان کیفری بین‌المللی، قابل تعقیب نیست، اما دولت بنگلادش، از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی است و به این ترتیب، خلأ عدم عضویت دولت میانمار در دیوان کیفری بین‌المللی را برطرف کرده است. در این شرایط، امکان اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در مورد اتباع دولت میانمار به سبب عضویت دولت مقصد، فراهم شده است که بخش دوم جرم اخراج در قلمرو سرزمینی آن رخ داده است.

اگر دولت متبوع عامل جرم در دیوان کیفری بین‌المللی هم عضویت داشته باشد، همچنان، حق اولویت تعقیب و محاکمه آن تبعه، با دولت سرزمینی محل وقوع جرم است که ممکن است در محاکم کیفری داخلی انجام شود یا اینکه به دیوان کیفری بین‌المللی واگذار شود؛ بنابراین، در این شرایط، حاکمیت دولت سرزمینی محل وقوع جرم است که موضوعیت دارد تا آن را اعمال کند یا براساس شرایط، به دیوان کیفری بین‌المللی واگذار کند. این وضعیت، در فرض عضویت دو دولت سرزمینی

محل وقوع جرم و دولت متبوع عامل جرم در دیوان کیفری بین‌المللی، با مشکل خاصی روبه‌رو نیست. به بیان روشن‌تر، اگر دولت سرزمینی محل وقوع جرم، قائل به واگذاری اعمال صلاحیت تعقیب آن جرم به دیوان کیفری بین‌المللی باشد، دولت متبوع عامل جرم نیز — به اعتبار عضویت هم‌زمان در دیوان کیفری بین‌المللی — با آن مخالفت چندانی نمی‌کند. هر دو دولت، از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی هستند و چه بسا اگر دولت سرزمینی محل وقوع جرم هم برای تعقیب یا واگذاری تعقیب عامل جرم به دیوان کیفری بین‌المللی اقدام نکند، خود دولت متبوع عامل جرم، به تعقیب یا واگذاری آن به دیوان کیفری بین‌المللی بپردازد. این وضعیت با چالش خاصی روبه‌رو نیست، اما اگر دولت سرزمینی محل وقوع جرم از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی باشد، در حالی که دولت متبوع عامل جرم، عضو دیوان کیفری بین‌المللی نیست، اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی به واسطه عضویت دولت سرزمینی محل وقوع جرم، در مورد عامل جرم از اتباع دولت غیرعضو، با چالش نادیده گرفتن حاکمیت آن دولت روبه‌رو است.

این وضعیت با اعمال صلاحیت از طریق ارجاع موضوع از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد قابل مقایسه است؛ به گونه‌ای که در اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی از طریق ارجاع وضعیت مجرمانه از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد نیازی به عضویت دولت سرزمینی محل وقوع جرم یا دولت متبوع عامل جرم نیست. وضعیت دولت میانمار — که عضو دیوان کیفری بین‌المللی نیست — با یک تفاوت، دارای شرایط مشابهی است. تفاوت در اینجا، عضویت دولت سرزمینی محل وقوع جرم (بنگلادش) است که بر عدم عضویت دولت میانمار تأثیرگذار است؛ در عین حال که شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز در مورد ارجاع آن به دادستان منفعل است. در این شرایط، ابتکار به دست دادستان است تا دولت میانمار را ترغیب به پذیرش صلاحیت موردی دیوان کیفری بین‌المللی کند یا اینکه سازوکار دیگری را برای آن بیابد.

ارزیابی مقدماتی دادستان، پس از آگاهی کامل از وضعیت میانمار این است که از سازوکار ماده (3) 19 اساسنامه استفاده کند. بر این اساس، دادستان از شعبه پیش‌محاکمه صدور قرار صلاحیت کیفری در وضعیت میانمار¹ را درخواست می‌کند. شعبه پیش‌محاکمه با تقاضای او موافقت می‌کند،

1. Myanmar Situation

با این شرط که احراز صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در این مرحله، مانع تصمیم‌های متفاوت در مراحل بعدی نمی‌شود (ICC, 2018b: 73). جرم اخراج، از مصادیق جرایم علیه بشریت است که در ماده 7(1)(d) اساسنامه، جرم‌انگاری شده است. گستردگی و سازمان‌یافتگی حملات به غیرنظامیان، یکی از نشانه‌های جرم علیه بشریت است که در وضعیت میانمار وجود دارد. حملات نظامیان به غیرنظامیان و به‌آتش کشیدن روستاهای آنان، اقدامات قهرآمیزی بوده‌اند (ICC, 2018a: 32) که روهینگیایی‌ها را برای نجات جان خود، ناگزیر از فرار به قلمرو سرزمینی دولت همسایه، در چارچوب مفهوم جرم اخراج، کرده است؛ بنابراین، شعبه پیش‌محاكمة درمی‌یابد که انتقال افراد از مرز سرزمینی عنصر خاص جرم، اخراج مصرح در ماده 7(1)(d) اساسنامه است (ICC, 2018b: 60). این وضعیت در مورد وضعیت‌های دیگر پیش‌روی دیوان کیفری بین‌المللی، سابقه ندارد، زیرا عنصر مادی جرم در پرونده‌های جاری دیوان کیفری بین‌المللی در یک قلمرو سرزمینی رخ داده است و عضویت دولت سرزمینی یا ارجاع آن از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، موضوعیت داشته است (ICC, 2018b: 63). از این منظر، تحقق یک بخش از عنصر مادی جرم در قلمرو سرزمینی دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی، کفایت می‌کند؛ هرچند آن جرم از قلمرو سرزمینی آن دولت عضو شروع نشده باشد یا در آن به‌پایان نرسد. اطلاق ماده 12(2)(a) اساسنامه، تأییدگر این تفسیر است که وقوع جرم در قلمرو سرزمینی دولت عضو را مقید به شرط خاصی نکرده است؛ به‌عنوان مثال، در ماده 12(2)(a) اساسنامه، شرط نشده است که عنصر مادی جرم، تنها در قلمرو سرزمینی دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی ارتکاب یابد، یا اینکه کارکرد این ماده در مورد جرایم مستمر، متمایز از جرایم آنی باشد. براین اساس، تفسیر موسع از ماده 12(2)(a) اساسنامه، همچنان در مورد جرایم مستمر نیز واجد کارکرد صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی است؛ چنان‌که قرائت محدود ماده 12(2)(a) اساسنامه با موضوع و هدف اساسنامه همخوانی ندارد. جرم اخراج از قلمرو سرزمینی دولت میانمار، شروع شده است، لیکن تا زمان ورود اخراج‌شدگان به قلمرو سرزمینی دولت بنگلادش، تمام نشده است (ICC, 2018b: 73). این حالت، به‌این معنا است که بخشی از جرم با عبور از مرزهای سرزمینی و در قلمرو دولت بنگلادش رخ داده است که از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی است (ICC Prosecutor, 2018: 1). اما این موقعیت، تنها مربوط به جرم اخراج است و جرایم احتمالی دیگر مرتبط با آن — که تنها در قلمرو سرزمینی میانمار رخ داده‌اند — را دربر

نمی‌گیرد. جرایم دیگری که ویژگی استمرار یافتگی ندارند و تنها در قلمرو سرزمینی میانمار ارتکاب یافته‌اند و به پایان رسیده‌اند، مشمول صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و توسعه آن از قلمرو سرزمینی دولت عضو بنگلادش به قلمرو سرزمینی دولت میانمار نمی‌شوند. البته شعبه پیش‌محاکمه در تقاضای دادستان بر صدور قرار صلاحیت، مجال رسیدگی ماهوی به وضعیت میانمار نداشت. چه‌بسا براین اساس، ضرورت داشت که دادستان، پس از قرار صلاحیت نیز مجوز تحقیقات مقدماتی را از همان شعبه پیش‌محاکمه تقاضا کند (ICC, 2018b: 84) تا بخشی از کم‌وکاستی‌های ارزیابی شعبه پیش‌محاکمه در بررسی دلایل ایجادکننده صلاحیت و احراز آن‌ها در وضعیت میانمار، جبران شود.

3. ارجاع شورای امنیت و تأثیر فقدان آن بر عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی

برخی بر این نظرند که فقدان ارجاع شورای امنیت سازمان ملل متحد در وضعیت میانمار، نقیصه‌ای بر عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی است؛ بنابراین، رویکرد شعبه پیش‌محاکمه در صدور قرار صلاحیت برای رسیدگی به وضعیت میانمار، از زاویه سیاست دیوان کیفری بین‌المللی، منطقی و قابل دفاع نیست (Guilfoyle, 2019: 3). چه‌بسا به همین سبب بود که دادستان، شروع تحقیقات درباره وضعیت میانمار را به قرار صلاحیت کیفری موکول کرد (ICC, 2018e: 37). براین اساس، اگر شعبه پیش‌محاکمه قائل به عدم کفایت ماده 12(2)(a) اساسنامه برای اعمال صلاحیت در وضعیت میانمار باشد، دادستان هیچ اقدام دیگری در مورد وضعیت میانمار انجام نمی‌دهد تا اینکه وضعیت آن از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع شود یا اینکه دولت میانمار، صلاحیت موردی دیوان کیفری بین‌المللی را بپذیرد (ICC, 2018c: 9). از این دیدگاه، اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در قلمرو سرزمینی دولت غیرعضو، نیازمند پشتوانه شورای امنیت سازمان ملل متحد و ارجاع آن است که در وضعیت میانمار وجود ندارد. این شرایط، سبب می‌شود که دولت غیرعضو، همکاری‌های لازم را با دیوان کیفری بین‌المللی (برای گردآوری و ارائه دلایل کیفری به منظور تعقیب و اثبات جرایم انجام‌شده در قلمرو سرزمینی‌اش) نداشته باشد؛ بنابراین، چشم‌اندازی هم برای موفقیت احتمالی دیوان کیفری بین‌المللی در این پرونده وجود ندارد. دامنه این نظریه نیز شامل عضویت یا عدم عضویت دولت درگیر در وضعیت مجرمانه در دیوان کیفری بین‌المللی می‌شود؛

به این معنا که عضویت دولت دارای وضعیت مجرمانه در دیوان کیفری بین‌المللی، به مثابه پشتوانه‌ای برای عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی در احراز صلاحیت و ورود به آن و وضعیت مجرمانه در قلمرو دولت عضو است که در مورد دولت غیرعضو منتفی است؛ بنابراین، عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی در وضعیت مجرمانه، بدون در نظر گرفتن عدم عضویت آن دولت یا عدم ارجاع وضعیت از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، باعث می‌شود که تصور پیشی گرفتن دیوان کیفری بین‌المللی از شورای امنیت سازمان ملل متحد ایجاد شود، زیرا از یک منظر، مسئولیت حفظ صلح و امنیت جامعه بین‌الملل، به عهده شورای امنیت سازمان ملل متحد و مسئولیت تحقق عدالت کیفری در جامعه بین‌الملل، به عهده دیوان کیفری بین‌المللی است؛ هرچند به نظر عده‌ای، عدالت کیفری بین‌المللی، در صدد برقراری صلح و امنیت در جامعه بشری است، لیکن چارچوب آن را سازوکارهای جبران زیان بزه‌دیدگان و مبارزه با بی‌کیفری در جامعه جهانی مشخص می‌کند (Hejazi & Solhchi, 2020: 13)؛ بنابراین، اگر شورای امنیت سازمان ملل متحد، ضرورتی برای مداخله در وضعیت ناقض صلح و امنیت بین‌المللی احساس نمی‌کند، دیوان کیفری بین‌المللی هم نباید در آن پیش‌دستی کند. اما این تصور، اشتباه است.

تعقیب جرایم بین‌المللی، هرچند بدون عضویت آن دولت در دیوان کیفری بین‌المللی، با اهداف اساسنامه همخوانی دارد. این اهداف، به نظر عده‌ای در مرحله نخست مبارزه با بی‌کیفرمانی جرایم در صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و در مرحله دوم تحقق عدالت کیفری بین‌المللی در حق قربانیان آن جرایم است (Shabas, 2013: 451). چنان‌که ارجاع وضعیت مجرمانه از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، الگویی است که هم نیازی به عضویت دولت دخیل در آن وضعیت مجرمانه در اساسنامه ندارد و هم بدون عضویت و جلب رضایت و اراده آن محقق می‌شود. این شرایط، در راستای برقراری صلح و امنیت است؛ هرچند دولت‌ها همچنان به عنوان تابع اصلی حقوق بین‌الملل در حوزه هنجارسازی و تبعیت از قواعد حقوقی بین‌المللی ایفای نقش می‌کنند (Salehmad, Zamani & Alizadeh, 2020: 185)، لیکن، همین دولت‌ها گاهی بخشی از این نقش‌آفرینی را به دیوان کیفری بین‌المللی یا شورای امنیت سازمان ملل متحد واگذار می‌کنند. چنان‌که دولت‌های عضو اساسنامه با یکدیگر توافق کرده‌اند که در اساسنامه، سازوکاری پیش‌بینی شود تا دیوان کیفری بین‌المللی، به تشخیص شورای امنیت سازمان ملل متحد، برپایه فصل هفتم منشور ملل متحد در

وضعیت مجرمانه دولت غیرعضو نیز اعمال صلاحیت کند^(۴). این وضعیت، با الگوی تأثیرپذیری دولت میانمار از عضویت دولت بنگلادش همخوانی دارد. همان‌گونه که دولت میانمار، به دلیل عدم عضویت در اساسنامه و فراتر از آن، به سبب عدم اعمال حاکمیت، از عضویت و اعمال حاکمیت دولت بنگلادش در عضویت در اساسنامه تأثیر می‌پذیرد، وضعیت ارجاع شده از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به دیوان کیفری بین‌المللی نیز منشأ اثر و اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی است؛ با این تفاوت که در مسئله ارجاع و وضعیت از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، یک نهاد سیاسی به نیابت از جامعه جهانی دخیل است، اما در وضعیت میانمار، عامل عضویت دولت بنگلادش (به جای ضرورت ارجاع آن از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد) بر اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در مسئله اخراج روهینگایی‌ها تأثیرگذار است.

روهینگایی‌ها از قلمرو سرزمینی دولت میانمار اخراج شده‌اند که در دیوان کیفری بین‌المللی عضویت ندارد، اما انفعال دولت بنگلادش هم در مقابله با عوامل این جرم بی‌تأثیر نیست^(۵). اگر دولت بنگلادش یا میانمار به اعمال صلاحیت کیفری در این وضعیت می‌پرداختند، چه‌بسا دیگر دادستان با مانع اصل صلاحیت تکمیلی دیوان کیفری بین‌المللی روبه‌رو می‌شد و از ارزیابی مقدماتی آن پرهیز می‌کرد. چنان‌که دولت میانمار، از تعهدات خویش در مبارزه با جرایم علیه بشریت یا ارجاع آن به دیوان کیفری بین‌المللی آگاه است. افزون‌براین، دولت میانمار نیز باید آگاه باشد که انجام جرایم علیه بشریت در حق اتباع در قلمرو فراسرزمینی سبب می‌شود که عضویت دولت مقصد در دیوان کیفری بین‌المللی، تأثیرگذار باشد؛ بنابراین، ادعای عدم عضویت دولت میانمار یا فقدان ارجاع آن از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، در مورد اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در بحث اخراج روهینگایی‌ها پذیرفتنی نیست، زیرا ارتکاب جرم علیه بشریت تازمانی که در قلمرو سرزمینی دولت میانمار است، مشمول صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی نمی‌شود، اما گسترده شدن این جرم به قلمرو سرزمینی دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی، وضعیت را دگرگون می‌کند و مبنای تأثیرپذیری دولت غیرعضو از عضویت دولت دیگر در دیوان کیفری بین‌المللی می‌شود، هرچند شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد آن منفعل باشد. البته این به معنای انتفاء ضرورت ایفای نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد نیست، بلکه به معنای بی‌تأثیری آن در عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی در وضعیت میانمار است.

۴. دستاورد قرار صلاحیت در وضعیت میانمار بدون پشتوانه شورای امنیت

در مورد نقش شورای امنیت در تحقق عدالت کیفری بین‌المللی تردیدی نیست، اما نظریه فقدان ارجاع وضعیت میانمار از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، به‌عنوان نقیصه‌ای بر عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی، و رای نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد در تحقق عدالت کیفری بین‌المللی است. این دیدگاه، تنها به‌لحاظ نظری مقبولیت دارد، لیکن لزوماً به‌لحاظ عملی، با واقعیت‌های پیش‌روی دیوان کیفری بین‌المللی همخوانی ندارد، زیرا اولاً اگر شرایط اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی برپایه هریک از مقررات اساسنامه فراهم شود، نیازی به پشتوانه شورای امنیت سازمان ملل متحد و ارجاع وضعیت از سوی آن نیست. پشتوانه شورای امنیت سازمان ملل متحد در جایی ضرورت دارد که هیچ سازوکاری برای اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در آن وضعیت مجرمانه وجود نداشته باشد. در وضعیت میانمار، اعمال صلاحیت سرزمینی عینی، از مبانی و دلایل ایجادکننده صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بدون لزوم ارجاع وضعیت یا پشتوانه شورای امنیت سازمان ملل متحد است. این وضعیت، مانند وضعیت‌های دیگر به‌وجودآورنده صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی است که شورای امنیت سازمان ملل متحد در آن مداخله‌ای ندارد. ثانیاً، سلسله‌مراتبی میان این دو تعهد از دو نهاد بین‌المللی وجود ندارد. به‌بیان روشن‌تر، در حقوق بین‌الملل کیفری، اشاره‌ای به اولویت و برتری تعهد شورای امنیت سازمان ملل متحد بر تعهد دیوان کیفری بین‌المللی یا برعکس آن نشده است.

بنابراین، نمی‌توان از انفعال شورای امنیت سازمان ملل متحد به الزام دیوان کیفری بین‌المللی در تعقیب و محاکمه عوامل وضعیت میانمار سخن گفت؛ هرچند برعکس آن، محتمل است؛ به‌این معنا که اگر به هر دلیلی دیوان کیفری بین‌المللی نتواند از دو طریق دیگر با وضعیت مجرمانه مقابله کند، این تعهد شورای امنیت سازمان ملل متحد همچنان به‌قوت خود باقی است تا به دیوان کیفری بین‌المللی در تعقیب آن وضعیت از راه سوم کمک کند. در نتیجه، اگر دیوان کیفری بین‌المللی، به تقاضای دادستان، اقدامات لازم را در مورد وضعیت میانمار انجام داده است، به‌این سبب نبوده است که شورای امنیت سازمان ملل متحد به تعهدات خود در ارجاع وضعیت مجرمانه به دیوان کیفری بین‌المللی عمل نکرده است؛ بلکه به‌این دلیل بوده است که روزنه‌ای برای دیوان کیفری بین‌المللی از دو راه اعمال صلاحیت کیفری وجود داشته است و اساساً نیازی به

مداخله و ارجاع شورای امنیت سازمان ملل متحد احساس نشده است؛ ثالثاً، به فرض اینکه میان شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان کیفری بین‌المللی هماهنگی وجود داشته باشد تا دیوان کیفری بین‌المللی، محدود به عضویت دولت دارای وضعیت مجرمانه یا ارجاع وضعیت دولت غیرعضو از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد باشد، باز هم چیزی به نفع شورای امنیت سازمان ملل متحد یا دیوان کیفری بین‌المللی یا لزوم پیروی یکی از دیگری، استنباط نمی‌شود، زیرا دادسرا، تحت ریاست دادستان، از دیوان کیفری بین‌المللی مستقل، و دارای شرح وظایف جداگانه‌ای است. البته این وضعیت، و رای حق تعلیق رسیدگی به وضعیت مجرمانه در دیوان کیفری بین‌المللی براساس اختیارات شورای امنیت سازمان ملل متحد براساس ماده ۱۶ اساسنامه است که فعلاً در مورد وضعیت میانمار، صادق نیست و چشم‌اندازی هم برای آن وجود ندارد.

دیوان کیفری بین‌المللی، در مقابل تقاضای دادستان، مقید به اصول صلاحیت کیفری بین‌المللی برپایه مقررات اساسنامه و اسناد دیگر پیش‌روی خود است. در چنین شرایطی، دیوان کیفری بین‌المللی برای خودداری از بررسی یا نتیجه‌گیری از تقاضای دادستان برای صدور قرار صلاحیت یا صدور مجوز تحقیقات مقدماتی، تابع اوامر شورای امنیت سازمان ملل متحد یا غیر اوامر آن نیست. ایجاد حق ارجاع وضعیت مجرمانه به دیوان کیفری بین‌المللی برای شورای امنیت سازمان ملل متحد، به معنای حقوق دیگر یا برتری موقعیت شورای امنیت سازمان ملل متحد بر دیوان کیفری بین‌المللی نیست، زیرا هریک، دارای سلسله‌مراتب جداگانه و شرح وظایف متمایزی هستند و تنها در یک مورد، برپایه مقررات اساسنامه با یکدیگر تعامل و همکاری می‌کنند. این یک مورد، همان صلاحیت شورای امنیت سازمان ملل متحد در ارجاع وضعیت مجرمانه دولتی است که در اساسنامه عضویت ندارد و وضعیت مجرمانه آن دولت، سبب نقض صلح و امنیت بین‌المللی شده است، اما این قاعده، در مورد وضعیت میانمار — با وجود عدم عضویت این کشور — موضوعیت ندارد، زیرا بخشی از جرم علیه بشریت در قلمرو سرزمینی دولت دومی رخ داده است که در دیوان کیفری بین‌المللی عضویت دارد، و اتفاقاً وضعیت دولت دوم، مبنای صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی است. این وجه اشتراک، ناشی از انفعال شورای امنیت سازمان ملل متحد نیست، بلکه ناشی از ویژگی دوقسمتی جرم اخراج و وصف استمرار یافتگی آن است.

عبور دادن اجباری از مرزهای بین‌المللی، از عناصر مادی جرم اخراج است که در وضعیت میانمار با دو قلمرو سرزمینی دولت‌های غیرعضو و عضو دیوان کیفری بین‌المللی روبه‌رو است. اگر هر دو دولت، از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی بودند یا نبودند، مسئله صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، با چالش خاصی روبه‌رو نبود، لیکن مسئله صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در عضویت یک دولت و عدم عضویت دولت دیگر، چالش برانگیز است؛ هرچند تفاوتی ندارد که دولت مبدأ یا مقصد از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی باشد، لیکن عضویت یک دولت بر عدم عضویت دولت دیگر تأثیر مثبت می‌گذارد؛ به گونه‌ای که دولت غیرعضو (میانمار) از عضویت دولت دیگر (بنگلادش) در جرم اخراج، تأثیر می‌پذیرد. این درحالی است که پیامدهای عضویت یک دولت، تنها باید متوجه آن دولت باشد و در اراده و اعمال حاکمیت دولت‌های دیگر غیرعضو دیوان کیفری بین‌المللی مؤثر نباشد. کما اینکه عده‌ای بر این نظرند که احترام به اصل حاکمیت دولت‌ها، بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی و از بنیان‌های اساسی روابط دولت‌ها در عرصه بین‌المللی است (Pasha-Bonyad & Mossafa, 2016: 512). اما تجربه وضعیت میانمار در دیوان کیفری بین‌المللی، برخلاف این استدلال است؛ به گونه‌ای که عضویت دولت بنگلادش در رسیدگی به جرایم اتباع دولت میانمار، تأثیرگذار است. استفاده از این الگو برای رسیدگی به وضعیت‌های دیگری که دولت در دیوان کیفری بین‌المللی عضویت ندارد، یا وضعیت آن از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به دیوان کیفری بین‌المللی ارجاع نشده است، نیز کارآمد است. چنان‌که برخی بر این نظرند که صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در وضعیت سوریه نیز با همین شیوه قابل اعمال است (Vigneswaran & Zarifi, 2018: 1)؛ بنابراین، رسیدگی به وضعیت گسیل پناهجویان سوریه به قلمرو سرزمینی دولت اردن محتمل است؛ اگر موضوع جرم، اخراج باشد. در شرایط مشابه، عضویت دولت اردن در دیوان کیفری بین‌المللی، مسئله عدم عضویت دولت سوریه را برطرف می‌کند و باعث اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در این وضعیت می‌شود.

نتیجه‌گیری

جرم اخراج از جرایم مستمر است که بخش نخست آن با اخراج کردن افراد از قلمرو سرزمینی دولت مبدأ رخ می‌دهد و بخش دوم آن، با ورود اخراج‌شدگان به قلمرو سرزمینی دولت مقصد تکمیل

می‌شود. از این حیث، استمرار یافتگی، ویژگی اصلی عنصر مادی جرم اخراج است که در دو قلمرو سرزمینی تحقق می‌یابد. این وضعیت، حاکی از تحقق صلاحیت سرزمینی عینی برپایه عضویت دولت مقصد در دیوان کیفری بین‌المللی است. در این شرایط، دیوان کیفری بین‌المللی، برپایه شرایط هریک از دو دولت مبدأ و مقصد، دارای حق بررسی مؤلفه‌های صلاحیت خویش برای اعمال آن است. اگر دولت مبدأ از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی باشد، فقدان عضویت دولت مقصد، مانع اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی نمی‌شود، لیکن اگر دولت مبدأ از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی نباشد، عضویت دولت مقصد، زمینه‌ساز صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی است. در این شرایط، عضویت دولت مقصد، بر عدم عضویت دولت مبدأ تأثیر مثبت می‌گذارد و خلأ عدم عضویت دولت مبدأ را جبران می‌کند. این وضعیت، اگرچه با نارضایتی دولت مبدأ همراه است، لیکن دیوان کیفری بین‌المللی را از اعمال صلاحیت در مورد دولت غیرعضو باز نمی‌دارد. به‌گونه‌ای که دولت مبدأ با عدم عضویت، خواستار اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی نیست، اما دولت مقصد با عضویت در دیوان کیفری بین‌المللی، خواستار اعمال صلاحیت آن است.

این وضعیت در مورد همه دولت‌های غیرعضو دیوان کیفری بین‌المللی صادق است که اتباع خود را از مرزها بیرون می‌کنند. پناهجویان، قربانیان احتمالی جرم اخراج از قلمرو سرزمینی دولت مبدأ به دولت مقصد هستند. اگر دولت مقصد پناهجویان اخراجی، از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی باشد، عضویت دولت مقصد در دیوان کیفری بین‌المللی، مسئله عدم عضویت دولت مبدأ در آن را رفع می‌کند. این وضعیت، از ابعاد جدید ارجاع وضعیت مجرمانه از سوی دولت‌های عضو به دیوان کیفری بین‌المللی یا شروع تحقیقات به تشخیص دادستان و اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی از این طریق است. براین اساس، دولت پذیرنده پناهجویان -- که از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی است -- وضعیت اخراج را در چارچوب عنوان جرم علیه بشریت به دیوان کیفری بین‌المللی ارجاع می‌دهد؛ هرچند دولت فرستنده از اعضای دیوان کیفری بین‌المللی نباشد. این نوع ارجاع و وضعیت مجرمانه از سوی دولت عضو دیوان کیفری بین‌المللی، به‌اندازه اعمال صلاحیت کیفری آن در قلمرو سرزمینی، دارای اعتبار است. چنان‌که به یک اعتبار، جرم علیه بشریت از جرایم مطرح در چارچوب اصل صلاحیت جهانی است که در صورت تمایل دولت سرزمینی پذیرنده پناهجویان، در محاکم داخلی قابل تعقیب است، اما ممکن است در صورت تعلل، فرصت آن از

دولت سرزمینی سلب شود و در اختیار دیوان کیفری بین‌المللی قرار گیرد. این مسئله، جلوه‌ای از توسعه صلاحیت سرزمینی دیوان کیفری بین‌المللی، از دولت عضو به دولت غیر عضو است که باب آن از رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی در وضعیت میانمار، گشوده شده است. این در حالی است که تاکنون، چنین نگاهی به مسئله پناهجویان در مرزهای بین‌المللی دولت‌ها و احتمال اخراج آن‌ها از قلمرو سرزمینی دولت مبدأ به سوی دولت مقصد وجود نداشته است، لیکن تثبیت صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در وضعیت میانمار، باعث می‌شود که توجه جامعه بین‌المللی به موارد مشابه در سال‌های آینده معطوف شود و چه بسا تحقیقات کیفری و محاکمه‌های جدیدی با این فرمول در دیوان کیفری بین‌المللی شروع شود. این وضعیت، در چارچوب مفهوم توسعه صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، از قلمرو سرزمینی دولت عضو به قلمرو سرزمینی دولت غیر عضو ناگزیر و ناشی از الزامات کلی اساسنامه در رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی است که بی‌تردید ادامه می‌یابد.

یادداشت‌ها

1. ر.ک: ماده (a) 12(2) اساسنامه.
2. ر.ک: ماده (b) 12(2) اساسنامه.
3. ر.ک: ماده (b) 13 اساسنامه.
4. شورای امنیت در مقام یکی از ارکان شش‌گانه ملل متحد، وظایف و اختیارات دیگری نیز دارد که بخش عمده آن‌ها در قالب قطعنامه‌های مبتنی بر تصمیم‌های الزام‌آور مطابق با فصل هفتم منشور ملل متحد متجلی می‌شود که از موضوع این نوشتار خارج است.
5. این وضعیت در مورد دولت‌های دیگر یکسان است، اما اخیراً دولت گامبیا تقاضای دستور موقت در مورد ژنوساید دولت میانمار را در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح کرده است (ICJ, 2019,1) و دستور موقت دیوان بین‌المللی دادگستری در این باره صادر شده است (ICJ, 2020,1) که بررسی آن، مجال دیگری را می‌طلبد. این اقدام دولت گامبیا علیه دولت میانمار اگرچه تأثیرگذار است، اما کافی نیست. هرچند دلایل قوی‌ای برای اثبات تبانی میان دو دولت میانمار و بنگلادش برای وقوع جرم اخراج روهینگایی‌ها از قلمرو سرزمینی میانمار به قلمرو سرزمینی دولت بنگلادش وجود ندارد، اما گسیل کردن قهری اتباع داخلی به قلمرو سرزمینی دولت همجوار هم بدون حمایت دولت مقصد امکان‌پذیر نیست.

منابع

- Cryer, R.; Friman, H.; Robinson, D., & Wilmschurst, E. (2014). *An Introduction to International Criminal Law and Procedure*, 3rd ed., Cambridge University Press.
- Guilfoyle, D. (2019). The ICC pre-trial chamber decision on jurisdiction over the situation in Myanmar. *Australian Journal of International Affairs*, 73(1), 1-7.
- Hejazi, A., & Solhchi, M. A. (2020). United nations security council and its impact on the establishment of international security and criminal justice. *Journal of Criminal Law Research*, 9(33), 9-46. (in Persain).
- International court of justice (2019). *Application of the convention on the prevention and punishment of the crime of genocide (Gambia v. Myanmar)*. 11 November 2019, Retrieved from: <https://www.icj-cij.org/files/case-related/178/178-20191111-APP-01-00-EN.pdf>.
- International court of justice (2020). *Order on application of the convention on the prevention and punishment of the crime of genocide (Gambia v. Myanmar)*. 23 January 2020, Retrieved from: <https://www.icj-cij.org/files/case-related/178/178-20200123-SUM-01-00-EN.pdf>.
- International criminal court (2018a). Observations on behalf of victims from Tula Toli. Case No. ICC-RoC46(3)-01/18-26, 18 June 2018.
- International criminal court (2018b). *Decision on the 'prosecution's request for a ruling on jurisdiction under article 19(3) of the statute*. Case No. ICC-RoC46(3)-01/18, 6 Sep 2018.
- International criminal court (2018c). *Transcript of the status conference*. Case No. ICC-RoC46(3)-01/18-T-1-Red-ENG, 20 June 2018.
- International criminal court (2018d). *Submissions on behalf of the victims pursuant to article 19(3) of the statute*. Case No. ICC-RoC46(3)-01/18-9, 30 May 2018.
- International criminal court (2018e). *Prosecution response to observations by intervening participants*. Case No. ICC-RoC46(3)-01/18, 11 July 2018.
- International criminal court's prosecutor (2018). *Opening a preliminary examination concerning the alleged deportation of the Rohingya people from Myanmar to Bangladesh*. 18 Sept. 2018, Retrivid from: <https://www.icc-cpi.int/Pages/item.aspx?name=180918-otp-stat-Rohingya>.
- Kreb, C. (2018). On the activation of ICC jurisdiction over the crime of aggression. *Journal of International Criminal Justice*, 16(1), 1-17.
- Office of the prosecutor (2018). *Prosecution's request for a ruling on jurisdiction under article 19(3) of the statute*. Case No. ICC-RoC46(3)-01/18-1, 09 April 2018.
- Pasha-Bonyad, M., & Mossafa, N. (2016). Application of the doctrine of responsibility to protect in the international disaster response law (IDRL). *Journal of Public Law Studies Quarterly*, 46(3), 511-532. (in Persain).

- Salehi, J. (2018). Complementarity jurisdiction of the international criminal court in addressing internal violence in Kenya state passivity. *Journal of Public Law Studies Quarterly*, 48(3), 661-676. (in Persain).
- Salehi, J. (2020). The components of the security council resolution depend on the interpretation of the provisions of the statute in the jurisprudence of the international criminal court; from its function to its achievements in the situation of Sudan. *Journal of Criminal Law Doctorines*, 17(19), 189-208. (in Persain).
- Salehmajd, H.; Zamani, Q., & Alizadeh, M. (2020). The impact of the United Nations on the development of the international legal status of nongovernmental organizations. *Journal of Legal Research Quarterly*, 23 (91), 185-212. (in Persain).
- Shabas, A. W. (2013). *The Ashgate Research Companion to International Criminal Law*, Ashgate Publishing.
- Vigneswaran, K., & Zarifi, S. (2018). *A pathway to accountability for Syria? the broader implications of the ICC's findings on jurisdiction over cross-border crimes*. Retrieved from: <http://opiniojuris.org/2018/09/19/a-pathway-to-accountability-for-syria-thebroader-implications-of-the-iccs-findings-on-jurisdiction-over-cross-border-crimes/>.
- Ware, A., & Laoutides, C. (2019). Myanmar's 'Rohingya' Conflict: Misconceptions and Complexity. *Journal of Asian Affairs*, 50(1), 60-79.

نوع مقاله: پژوهشی

راهبرد سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه پساداعش

حسین فتاحی اردکانی¹

تاریخ دریافت: 1399/12/20؛ تاریخ پذیرش: 1400/03/22

چکیده

تغییرات رخ داده در خاورمیانه پساداعش و نمایان شدن تهدیدهای امنیتی جدید، سبب شده است که ترکیه به درک جدیدی از نقش خود در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی دست پیدا کند که نقطه کانونی آن، قدرتمند شدن از طریق فعال شدن در منطقه و پویای شدن بین‌المللی است. برپایه این راهبرد جدید، ترکیه در پی برقراری توازن و متعادل سازی سیاست خارجی خود در خاورمیانه و محیط بین‌المللی است. به همین دلیل، راهبرد «هم غرب، هم شرق» را در کوتاه مدت و میان مدت در سیاست خارجی خود دنبال می‌کند تا در بلندمدت به هدف اصلی‌اش، یعنی تبدیل شدن به یک قدرت مستقل جهانی با ارزش‌های ترکیه‌اسلامی برسد. این پژوهش با کاربرست نظریه نواقع‌گرایی و روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که «راهبرد سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه پساداعش چیست؟» یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مؤلفه‌های راهبرد سیاست خارجی ترکیه در حوزه سیاسی، بازنگری در ارتباط با داعش، منطقه‌گرایی با چاشنی بین‌الملل‌گرایی، برقراری دوباره روابط با سوریه، حفظ موازنه قدرت با ایران، و نگاه به روسیه برای بازیابی نقش منطقه‌ای خود در خاورمیانه است. این کشور در حوزه اقتصادی، سیاست ثبات منابع انرژی و توسعه همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی را دنبال می‌کند و در حوزه فرهنگی نیز در پی تقویت قدرت نرم و توسعه نفوذ در کشورهای خاورمیانه است.

واژگان کلیدی: ترکیه، سیاست خارجی، پساداعش، خاورمیانه، نواقع‌گرایی

1. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه اردکان، یزد، ایران (نویسنده مسئول)
h-fattahi@ardakan.ac.ir

Turkey's Foreign Policy Strategy in the Post-ISIS Middle East

Hossein Fattahi Ardakani¹

Abstract

Changes in the post-ISIS Middle East and the emergence of new security threats have given Turkey a new understanding of its role in the regional and international environment, the focal point of which is strengthening through activation in the region and dynamics. New is international. Based on this new strategy, Turkey seeks to balance its foreign policy in the Middle East and the international environment. For this reason, it pursues the strategy of "both the West and the East" in its short and medium term in its foreign policy in order to become its main goal in the long run, which is to become an independent world power with Turkish-Islamic values. Using neo-realist theory and descriptive-analytical method, this study seeks to answer the question of what is Turkey's foreign policy strategy in the post-conflict Middle East? The research findings show that the components of Turkey's foreign policy strategy in the political field are reviewing in relation to ISIL, regionalism with a touch of internationalism, re-establishing relations with Syria, maintaining the balance of power with Iran and looking at Russia is seeking to regain its regional role in the Middle East. In the economic field, the policy is the stabilization of energy resources and the development of regional and international economic cooperation. In the cultural field, it seeks to strengthen soft power and expand its influence in the Middle East.

Keywords: Turkey, Foreign Policy, Post-ISIS, Middle East, Neo-Realism

1. Assistant Professor and Faculty Member, Department of Political Science, Ardakan University
Email: h-fattahi@ardakan.ac.ir

مقدمه

خاورمیانه از معدود مناطق مهم و راهبردی^۱ جهان است که روند دگرگونی‌های سیاسی در آن، بسیار سریع و قابل توجه است. در این منطقه مهم ژئوپلیتیک^۲، قدرت‌های مهم منطقه‌ای مانند ایران، ترکیه، و عربستان در فاصله‌های زمانی بسیار کوتاه، در پی ایجاد تغییراتی در راستای منافع ملی خود و هم‌پیمانانشان هستند. افزون‌براین، قدرت‌های بزرگ بین‌المللی نیز در راستای منافع ملی خود و هم‌پیمانانشان همواره در پی مداخله و اثرگذاری بر روندهای سیاسی منطقه هستند. این مسئله، سبب شده است که تحولات این منطقه مهم، همواره در کانون توجه اندیشمندان حوزه سیاست و قدرت باشد و پیوسته بررسی و ارزیابی شود. ترکیه، یکی از قدرت‌های منطقه‌ای تأثیرگذار خاورمیانه، به‌ویژه در دهه اخیر بوده است. این کشور، به‌سبب برخورداری از پیشینه تاریخی و پیوستگی به مرکزیت سیاسی، تاریخی، و جغرافیایی جهان اسلام، از جایگاه مهمی برخوردار بوده و دگرگونی‌های آن، همواره بر کشورهای دیگر منطقه برای اتخاذ راهبرد های مهم منطقه‌ای و بین‌المللی، تأثیرگذار بوده است. ترکیه، میراث‌دار خلافت اسلامی و یادگار امپراتوری عثمانی و ارزش‌های مهم تاریخی، سیاسی، و فرهنگی جهان اسلام است که در بین نخبگان جهان اسلام، جایگاه شایسته‌ای دارد. منابع اصلی سیاست خارجی سنتی ترکیه عبارتند از: تجربه تاریخی امپراتوری عثمانی (سنت توازن قدرت)، انقلاب ملی‌گرای کمالیستی و ایجاد جمهوری (انزواطلبی)، اروپایی‌سازی و مدرنیزاسیون، و بدگمانی به قدرت‌ها و منافع خارجی (سندروم سور^۳) (Murinson, 2006). براین اساس، این کشور تاکنون سه رویکرد مهم را در راهبرد سیاست خارجی خود — شامل رویکرد سیاست خارجی لیبرال (2002-2009)، رویکرد سیاست خارجی نوعثمانی‌گرایی (2009-2015)، و رویکرد سیاست خارجی اورا سیاگرایی (2015 تاکنون) — پشت سر گذاشته است (Baydemir, 2020: 19).

فرایند تاریخی سیاست خارجی این کشور، نشان‌دهنده نوعی پیچیدگی است که محصول تأثیر عوامل منطقه‌ای و جهانی بر این کشور است. درواقع، سیاست خارجی این کشور در دوره‌های

-
1. Strategic
 2. Geopolitics
 3. The Sevres Syndrome

مختلف، پیوسته در حال تغییر بوده است (Ismail, 2020: 62). در این دوران تاریخی، ترکیه از یک کشور وابسته به غرب، به سوی یک کشور روی گردان از سیاست‌های بی‌ثبات‌کننده غرب در منطقه و عمل‌گرایی در سیاست‌های منطقه‌ای حرکت کرده است. در واقع، روابط چندین‌دهه‌ای ترکیه با غرب، این کشور را به این نتیجه رسانده است که نه تنها به جایگاه موردانتظار خود به عنوان یک کشور نزدیک به غرب نرسیده است، بلکه اعتبار و جایگاه منطقه‌ای خود را هم به مرور از دست داده و اکنون خود را در فضای سیاسی منطقه و محیط بین‌المللی معلق می‌بیند؛ به همین دلیل، در دوره سوم، با اتخاذ رویکرد نوواقع‌گرایی^۱، به سوی عمل‌گرایی و بازیابی جایگاه قدرتمند منطقه‌ای خود با نگاه به «اصل خودیاری»^۲ در روابط بین‌المللی، تغییر جهت داده است.

افزون بر قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، باید از بازیگران فروملی‌ای نام برد که در این منطقه بسیار تأثیرگذار بوده‌اند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها در سال‌های اخیر، گروه تروریستی داعش^۳ بوده است. داعش، به عنوان یک گروه سیاسی-ایدئولوژیک^۴ با قابلیت بالای استفاده از جنگ روانی و قدرت رسانه‌ای و استفاده بیشینه از خشونت، شناخته می‌شود که به طور مستقیم، سیاست و امنیت خاورمیانه را تحت تأثیر اقدامات و ایدئولوژی خود قرار داده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت، ظهور و افول داعش، سبب تقسیم شرایط خاورمیانه به پیش و پس از این گروه شده است. اهمیت این تأثیر به اندازه‌ای بود که پس از شکست این گروه، راهبرد منطقه‌ای برخی کشورهای منطقه، از جمله ترکیه، با تأثیرپذیری از آن، دچار دگرگونی در مقام نظریه و عمل شد. «ترکیه، همواره هنگام بروز جنگ قدرت میان کشورهای گوناگون — که بیشتر ناشی از رقابت برای کسب منافع در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی است و سبب به وجود آمدن خلأ قدرت می‌شود — در پی گزینه‌های جدید سیاست خارجی در راستای متعادل‌سازی این روابط قدرت و سازگاری خود با شرایط جدید بین‌المللی است» (Baydemir, 2020: i)؛ بنابراین، ظهور داعش، بهانه‌ای شد تا ترکیه با تکیه بر دیدگاه‌های ایدئولوژیکی و گرایش‌های اخوانی خود در پی حذف دولت سوریه و بازیابی قدرت منطقه‌ای خود باشد. برخی بر این نظرند که نزدیکی و همانندی گرایش‌های ایدئولوژیکی داعش و

-
1. Neo Realism
 2. Self-Help
 3. Isis
 4. Ideological

اردوغان، در کنار وجود دشمنانی چون ایران و سوریه، عاملی برای نزدیکی و همکاری بین ترکیه و داعش بوده است (Mousavi, 2016: 7-366)، اما اشتباه محاسباتی ترکیه در این دوره، امید بستن به حمایت متحدان خود، شامل نظام امنیتی غرب، یعنی اروپا و آمریکا، و دست کم گرفتن متحدان سنتی سوریه، یعنی ایران، روسیه، و حزب الله بود (Kösebalaban, 2020: 7). اما افول قدرت داعش در منطقه، بار دیگر راهبرد منطقه‌ای ترکیه را دچار تغییر کرد.

درواقع، پس از وقوع دگرگونی‌های ناشی از حذف داعش در منطقه، ترکیه بار دیگر اقدام به بازبینی و ارزیابی راهبرد منطقه‌ای خود (در راستای تقویت جایگاه خود و دستیابی به اهداف موردنظر) کرد. درواقع، «ترکیه، کشوری است که سیاست خارجی‌اش در چارچوب منافع ملی تدوین و اجرا می‌شود. هر جا که منافع کشور به خطر بیفتد، عذرخواهی می‌کند (مورد روسیه) و هر جا که منفعتش ایجاب می‌کند، به جهان اسلام پشت می‌کند (مورد اسرائیل)؛ بنابراین، ضمن اینکه با تل‌آویو رابطه راهبردی دارد، به مردم فلسطین هم توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد. در همین راستا، در مورد سوریه، دولت ترکیه برای حفظ منافعش، هم با ایران و روسیه متحد شده و هم با ائتلاف غربی و مخالفان بشار اسد همگام شد» (Arkan, 2019).

افزون‌براین، خروج ترامپ از کاخ سفید و ورود بایدن نیز تغییرات بنیادینی را در راهبرد سیاست خارجی ترکیه ایجاد خواهد کرد، زیرا سیاست خارجی ترکیه تا حد زیادی تحت تأثیر غرب و به‌ویژه آمریکا است. دیدگاه‌های بایدن درباره عدم حمایت از عربستان در جنگ یمن، عدم فروش سلاح به عربستان، و بازگشت به برجام، فضای جدیدی را برای راهبرد منطقه‌ای ترکیه در دوران پسدادعش ایجاد خواهد کرد؛ بنابراین، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «راهبرد سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه پسدادعش چیست؟» فرضیه‌ای که ما در پی تبیین آن هستیم، این است که «ترکیه با گذار از دوران پرفرازونشیب سیاست‌های سه‌گانه منطقه‌ای، در پی افول داعش و ناامیدی از آمریکا و غرب، در اندیشه بازبینی جایگاه و قدرت منطقه‌ای خود بوده و با ساماندهی راهبرد خود در سه حوزه سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی، در حال اجرای مؤلفه‌های آن است». در ادامه، پس از بررسی پیشینه و چارچوب نظری پژوهش، اقدامات ترکیه را در چارچوب مفهومی پژوهش تحلیل و تبیین خواهیم کرد؛ بنابراین، چارچوب این پژوهش، به شکل زیر است.



شکل 1. چارچوب مفهومی پژوهش

1. پیشینه پژوهش

صادقی اول و همکاران (Sadeghi Aval et al, 2020:1-23) در مقاله‌ای با عنوان «ژئوپلیتیک انتقادی و تحلیل رویکرد ترکیه در قبال داعش»، با تکیه بر رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی¹ بر این نظرند که ترکیه، در پی این بود که با حمایت نامحسوس از داعش، قدرت محور مقاومت در منطقه، به‌ویژه ایران و تشیع را تضعیف کند تا بتواند اسلام موردنظر خود را که مبتنی بر عثمانی‌گرایی و هویت‌گرایی اسلامی و منطقه‌ای حزب عدالت و توسعه است، نهادینه‌تر کند.

پیشگاهی‌فرد و همکاران (Pishgahi-Fard et al, 2020:23-46) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مواضع ترکیه در قبال تحولات منطقه (مورد مطالعه: داعش)» بر این نظر بوده‌اند که ترکیه، با هدف بازیابی هژمونی عثمانی و سیاست خارجی نگاه به شرق و خاورمیانه و در راستای رسیدن به اهداف امنیت ملی خود، در قبال داعش، رویکرد تساهل و تسامح، همکاری و همراهی، و پشتیبانی از برخی اقدامات داعش را درپیش گرفته است.

1. Critical Geopolitics

قاسمی (Ghasemi, 2016: 93-114) در مقاله‌ای با عنوان «استراتژی ترکیه در قبال داعش» بر این نظر است که در بحران سوریه، ترکیه ابتدا نقش پشتیبان جدی مخالفان دولت سوریه را به عهده گرفت و پس از ظهور داعش، سیاست انفعال و اغماض را پیشه کرد که نتیجه آن، معرفی ترکیه به عنوان دولت پشتیبان داعش بود و این سیاست‌ها بر پایه نظریه رئالیسم و نگرانی‌های امنیتی رهبران این کشور قابل تبیین است.

گل محمدی و همکاران (Golmohammadi et al, 2016: 69-92) در مقاله‌ای با عنوان «اردوغانیسم و فهم سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه»، بر این نظرند که برداشت‌های ذهنی رهبران ترکیه، به ویژه اردوغان، چارچوب اصلی سیاست خارجی این کشور را ورای واقعیت‌های محیطی و راهبردی ترکیه تشکیل می‌دهد که نتیجه آن، تحکیم اقتدارگرایی، رویکردهای تهاجمی در منطقه، و افزایش حملات تروریستی و ناامنی داخلی این کشور است.

اسماعیلی و همکاران (Ismaili et al, 2016: 175-202) در مقاله‌ای با عنوان «افول و زوال مدل ترکیه در خاورمیانه»، بر این نظرند که ترکیه، همواره در پی مطرح کردن خود به عنوان یک قدرت با ویژگی‌های دموکراسی، توسعه اقتصادی، ثبات سیاسی، و مرجع حل اختلاف‌های سیاسی در منطقه خاورمیانه بوده است، اما همواره با ناکامی روبه‌رو شده و در عمل، مدل ترکیه‌ای حکومت در خاورمیانه را باید ناکارآمد و تمام‌شده به‌شمار آورد.

کاسبالابان¹ (Kösebalaban, 2020: 335-344) در مقاله‌ای با عنوان «تحول سیاست خارجی ترکیه به سوی سوریه: بازگشت امنیت» بر این نظر است که ترکیه به منظور حفاظت از امنیت ملی خود، به تدریج از سال 2015، به سوی گفتمان ملی‌گرایانه‌تر و در راستای تضاد با سیاست لیبرالی که پیشتر به آن پایبند بود، تغییر موضع داده است. در واقع، به جای عقلانیت، ترس از قدرت‌یابی مخالفان کرد، به مسئله اصلی سیاست خارجی آن تبدیل شده است که منجر به استفاده از ابزار نظامی و در نتیجه، دوری از آمریکا و اروپا و نزدیکی راهبردی به روسیه شده است.

بایدمیر² (Baydemir, 2020) در پایان‌نامه خود با عنوان «معضل انتقادی سیاست خارجی ترکیه بین شرق و غرب: پیامدهای تغییر سیاست خارجی ترکیه در مورد امنیت اتحاد در سطح محلی، منطقه‌ای، و جهانی» تأکید کرده است که تأثیر نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد و فروپاشی

1. Hasan Kosebalaban

2. Baydemir

شوروی و آغاز نظم هژمونیک جهانی به رهبری آمریکا بر ترکیه، سبب شد که این کشور، فرایند سیاست خارجی خود را به‌منظور متعادل‌سازی و سازگاری با وضعیت جدید بین‌المللی آغاز کند.

اسماعیل¹ (Ismail, 2020: 60-73) در مقاله‌ای با عنوان «ترکیه تحت حکومت حزب عدالت و توسعه: سیاست خارجی در قبال خاورمیانه» بر این نظر است که این حزب، ابتدا در پی سیاست نگاه مثبت به غرب بود، اما به‌مرور دریافت که در آینده، جایی در بلوک قدرت غرب ندارد و سرانجام، به سیاست منطقه‌ای ارتباط و نزدیکی با همسایگان روی آورد.

آلتونیشیک² (Altunışık, 2020) در مقاله‌ای با عنوان «چرخش جدید سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه: ناامنی‌های منطقه‌ای و داخلی»، بر این نظر است که سیاست خارجی ترکیه، در سال‌های اخیر به‌سبب دگرگونی‌های داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی تغییر کرده است که دربردارنده تغییر در تعامل با آمریکا و روسیه، رقابت با محور عربستان-امارات در منطقه، افزایش استفاده از قدرت نظامی، و ترجیح اقدامات یک‌جانبه است.

سونمز³ (SÖNMEZ, 2019) در مقاله‌ای با عنوان «نبرد ترکیه علیه داعش» با اشاره به نحوه ظهور و بروز گروه داعش، بر این نظر است که ترکیه، از نخستین کشورهایی بود که با این گروه درگیر شد و در ادامه، به اقدامات سخت و نرم ترکیه به‌عنوان یک بازیگر اصلی در برابر این گروه اشاره می‌کند.

همان‌گونه که مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد، راهبرد سیاست خارجی ترکیه در دوران پساداعش، به‌گونه‌ای همه‌جانبه ارزیابی نشده است؛ بنابراین، وجه نوآورانه و تمایز پژوهش حاضر، تبیین راهبرد سیاست خارجی این کشور در دوران پساداعش و واکاوی آن در سه حوزه سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی است.

2. روش پژوهش

این پژوهش به‌لحاظ نوع، کاربردی—توسعه‌ای و به‌لحاظ روش، توصیفی—تحلیلی است. برای گردآوری داده‌های پژوهش نیز از روش اسنادی و کتابخانه‌ای و از منابع معتبر علمی و پژوهشی

1. Muhammad Ismail

2. Benli Altunışık

3. Goktug Sonmez

استفاده شده و سعی شده است در تحلیل داده‌ها، از داده‌های پس از سقوط داعش استفاده شود. برهمین اساس، در ادامه، پس از بررسی چارچوب نظری پژوهش، راهبرد سیاست خارجی ترکیه پساداعش را در سه حوزه سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی، واکاوی و در پایان نیز دستاوردهای آن را در بعد منطقه‌ای تبیین کرده‌ایم.

3. چارچوب نظری پژوهش

نواقع‌گرایی که از دل نظریه واقع‌گرایی برآمده است، سعی می‌کند، واقع‌گرایی را با مفهوم قدرت و ارزش‌های سیاسی امروزی، به‌گونه‌ای نرم تطبیق دهد. نواقع‌گرایی نشان می‌دهد که «درست همان‌گونه که ابزار قدرت و ضمانت‌های اجرایی، سرشت حقوق را به‌طور کامل متجلی نمی‌کنند، سرشت سیاست را نیز نمی‌توان با استناد به قدرت، به‌عنوان مهم‌ترین ابزار سیاست، به‌طور کامل آشکار کرد (Kindermann, 1985: 10-11)؛ بنابراین، باید در جست‌وجوی چیزی فراتر از قدرت در مفهوم واقع‌گرایی کلاسیک بود و با آمیختن آن‌ها با یکدیگر، واقعیت‌های مبتنی بر قدرت را تحلیل کرد. براین اساس، «رویکرد نواقع‌گرا، دربردارنده مقوله‌های پژوهشی به‌هم‌وابسته‌ای شامل: 1) سیستم و تصمیم (رهبری)؛ 2) منافع و قدرت؛ 3) برداشت و واقعیت؛ 4) همکاری و منازعه (راهبرد رفتاری)؛ و 5) هنجار یا نفع است» (Doherty & Faltzgraf, 2009: 196). هدف اصلی نواقع‌گرایی، دوری جستن از پیش‌فرض‌های متضابطانه واقع‌گرایی است تا با دخالت دادن عناصر بااهمیتی همچون موقعیت بازیگر در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی، و در نظر گرفتن ویژگی‌های فرهنگی، اقتصادی، و تعامل میان دولت‌ها، تحلیل درستی از روابط بین بازیگران قدرت ارائه دهد. برخلاف نظریه واقع‌گرایی کلاسیک، نواقع‌گرایی، محیط (ساختار) پرآشوب بین‌المللی را مبنای تحلیل قرار می‌دهد و عملکردهای چندگانه دولت و بازیگران دیگر عرصه قدرت را مبنای تصمیم‌گیری و دستیابی به اهداف می‌داند و از سرشت ضرورت انسان که مبنای تحلیل واقع‌گرایی است، عبور می‌کند. افزون‌براین، کسب سود و منفعت، همچنان هدف اصلی دولت‌ها در ارائه راهبردهای سیاست خارجی آن‌ها بوده و آن‌ها همواره در حال سنجش و محاسبه سود و زیان خود، برپایه عملکردها و منابع در دسترسشان هستند و برای دستیابی به آن‌ها، به‌ویژه در حوزه منافع حیاتی، حتی حاضر به جنگ نیز هستند و این مسئله در دولت‌های توسعه‌طلب، تا برابری سود و زیان، یا

برتری سود، ادامه دارد (Gilpin, 1981: 9-11). همچنین، یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های مکتب نواقع‌گرایی، توازن قوا در سطوح منطقه‌ای است که در آن به سیاست حفظ وضع موجود، تلاش سازمان‌یافته برای کنترل قدرت بازیگران در شرایط آنارشی، و تعادل قدرت و کنشگری بازیگرانی که در پی کسب قدرت بیشتر یا جایگاه برتر منطقه‌ای هستند، اشاره می‌کند (Mosallanejad, 2011: 135-138). بنابراین، به نظر می‌رسد که با توجه به محیط پر آشوب منطقه خاورمیانه و کار بست راهبردهای گوناگون از سوی قدرت‌های منطقه‌ای برای دستیابی به اهداف و مطلوبیت‌ها، نظریه نواقع‌گرایی برای تبیین راهبرد سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه پساداعش، نسبت به نظریه‌های دیگر موجود در حوزه شناخت و تبیین روابط بین‌الملل، مناسب‌تر باشد. ترکیه پساداعش، درگیر پیچیدگی‌ها و گاهی اشتباه‌های محاسباتی در حوزه سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی شده است که از نگاه نواقع‌گرایی، به‌ویژه تأکید این نظریه بر موضوع رهبری و هنجارها و منافع، می‌توان به پرسش‌هایی درباره چرایی و چگونگی راهبرد سیاست خارجی این کشور پاسخ داد. بر همین اساس، در ادامه راهبرد سیاست خارجی پساداعش این کشور در سه حوزه سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی را بررسی و ارزیابی کرده‌ایم.

4. راهبرد سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه پساداعش

برای تحلیل راهبرد سیاست خارجی ترکیه در دوران پساداعش، می‌توان از رویکرد نواقع‌گرایی بهره جست. بر این اساس، تأکید بر منافع ملی و امنیت ملی در محیط آنارشیک منطقه‌ای و بین‌المللی، از اصول بنیادین راهبرد سیاست خارجی ترکیه در راستای حفظ بقا، دستیابی به اهداف، و تثبیت جایگاه منطقه‌ای این کشور به‌شمار می‌آید. اقدامات ترکیه برپایه نگرش نواقع‌گرایی و در راستای بازیابی جایگاه و قدرت منطقه‌ای این کشور در سه حوزه سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی قابل ارزیابی است. در این سیاست خارجی جدید — که به نظر تاسپینار¹، نئوعثمانیسم نام دارد — ترکیه در پی استفاده از قدرت نرم و نفوذ سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی در سرزمین‌های پیشین امپراتوری عثمانی است (Taspinar, 2012: 127-140).

1. Taspinar

4-1. مؤلفه‌های سیاسی

ارتباط ترکیه با داعش

ارزیابی ارتباط ترکیه با داعش نشان می‌دهد که این کشور، از داعش به‌عنوان یک برگ برنده در راستای پیشبرد اهداف منطقه‌ای خود استفاده کرده است. درواقع، نوعی دوگانگی و زیرکی راهبردی در سیاست‌های مبارزه با داعش از سوی این کشور مشاهده می‌شود که نگرانی همسایگان و کشورهای دیگر منطقه را برانگیخته است. چنان‌که امانوئل مکرون^۱ اعلام کرده است، زمان آن است که ترکیه، موضع مبهم خود را در مورد دولت اسلامی روشن کند. عده‌ای بر این نظرند که اگر حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم دولت اردوغان نبود، داعش در سال 2014 قدرت نمی‌گرفت (Yayla, 2020). افزون‌براین، احمد داود اوغلو^۲، وزیر امور خارجه و نخست‌وزیر پیشین ترکیه اعلام کرده است که کشورش در سال 2013، در راستای حمایت از منطقه، داعش را یک سازمان تروریستی معرفی و در روزنامه رسمی منتشر کرده است (Davutoğlu, 2014). این سخن را می‌توان رسمی‌ترین موضع ترکیه دانست که طبیعتاً باید با یک سازمان تروریستی که جان و امنیت شهروندان منطقه را به خطر انداخته و بشریت را تهدید می‌کند، به مبارزه برخیزد. اما در مقابل، اخبار و گزارش‌های زیادی مبنی بر روابط مخفیانه ترکیه با این سازمان تروریستی به‌گوش می‌رسید که از نگرانی دولت‌های منطقه برای تضعیف اقدامات آن‌ها در مبارزه با داعش حکایت داشت. به‌نظر یوسف مفتی اوغلو، مشاور پیشین عبدالله گل، «پشتیبانی لجستیکی و حمایت‌های طولانی‌مدت ترکیه، رسانه‌های دولتی و سازمان‌های غیردولتی اسلامی، به‌همراه عربستان و قطر، از این گروه‌ها و آزادی رفت‌وآمد آن‌ها از طریق مرزهای ترکیه به سوریه برای نبرد با دولت اسد، باعث شد که این کشور به یک پایگاه پشتیبانی از داعش، النصره، و گروه‌های سلفی دیگر تبدیل شود. آن‌ها روزها در سوریه می‌جنگیدند و شب‌ها در ترکیه استراحت می‌کردند» (Müftüoğlu, 2016). صرف‌نظر از این ارتباط سیاسی و ایدئولوژیکی ترکیه با داعش، گزارش‌هایی مبنی بر فروش نفت سوریه توسط داعش به ترکیه و تأمین تسلیحات این سازمان و آموزش نیروهای آن‌ها در خاک ترکیه هم اعلام شد و بلال اردوغان، پسر رجب طیب اردوغان را قاچاقچی اصلی تجارت نفت با

1. Emmanuel Macron

2. Ahmet Davutoglu

داعش معرفی کردند (Turbeville, 2016- Sputnik News, 2015).

با این حال، پس از هلاکت سرکرده داعش، اردوغان در توثیقه ضمن اعلام رضایتمندی از این خبر، نام داعش را در کنار گروه‌های تروریستی دیگری مانند «پکک» و «ی‌پگ» قرار داد تا نشان دهد، تاچه اندازه قادر است برای دستیابی به اهداف خود، با کارت داعش بازی کند (trt, 2019). ترکیه سعی کرده است، از یک سو، با حمایت و همکاری مخفیانه با داعش، بستری را برای دستیابی به اهداف منطقه‌ای خود، یعنی سرنگون کردن بشار اسد، فشار به ایران، سرکوب جدایی‌طلبان کرد، و اثبات برتری سیاسی و ایدئولوژیکی خود فراهم کند، و از سوی دیگر، با محکوم کردن تروریسم داعش در ظاهر، هیچ‌گاه در مظان اتهام رسمی پشتیبانی از تروریسم قرار نگیرد. اما این راهبرد چندوجهی و اشتباه محاسباتی ترکیه سبب شده است که داعش، هسته‌های طرفدار خود را در این کشور تقویت کند (Ghasemi, 2016: 111) و در آینده‌ای نه‌چندان دور، احتمال درگیری رسمی و آشکار بین داعش و ترکیه دور از ذهن نیست.

منطقه‌گرایی با چاشنی بین‌الملل‌گرایی

هدف اردوغان این است که ترکیه را به بازیگری قدرتمند، نه تنها در منطقه بلکه در سطح جهان، تبدیل کند (Barkey, 2010). داود اوغلو، بر این نظر بود که «ترکیه، مسیر تغییرات در خاورمیانه را هدایت خواهد کرد، نه تنها به عنوان دوست، بلکه به عنوان کشوری که منادی ایده‌های تغییر و نظم نوین منطقه‌ای است» (Davutoglu, 2012). به لحاظ ژئوپلیتیکی، ترکیه حلقه پیوند بین شرق و غرب است و به همین دلیل، از وزن راهبردی ویژه‌ای در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار بوده و تأثیرات زیادی را از این موضوع دریافت کرده که آخرین مورد آن، مسئله داعش و درگیری‌های لفظی ترکیه با غرب است. عده‌ای بر این نظرند که دیپلماسی ترکیه باید بر پایه اصل میانجیگری و همکاری میان طرفین منازعه در مناطق پیرامون این کشور باشد (Soyzal, 2004: 39). این مزیت، همواره ترکیه را در دوراهی منطقه‌گرایی و بین‌الملل‌گرایی قرار داده است. یکی از اقدامات حزب عدالت و توسعه، اتخاذ رویکرد مثبت به غرب بوده است که پیوستن به ناتو و پذیرش ترتیبات امنیتی این سازمان و واگذاری پایگاه «اینجریلیک» به آمریکا، از نمودهای اصلی آن به‌شمار می‌آید. درواقع، اصل غربی شدن، از اصول بنیادین سیاست خارجی این کشور پس از جنگ جهانی دوم بوده است (Bali aykan, 1996: 346-347). هدف ترکیه از غرب‌گرایی، اروپایی شدن

است و با وجود مخالفت اروپا، آمریکا از آن حمایت کرده و ترکیه نیز به گونه‌ای مستقیم و غیرمستقیم به پیشبرد سیاست‌های آمریکا در منطقه غرب آسیا، قفقاز، خزر، بالکان، و آسیای مرکزی کمک کرده است (Vosoughi & Rezaei, 2015: 190-191).

افزون‌براین، این کشور در حال نشان دادن چهره‌ای سکولار از اسلام مدل ترکیه‌ای است. درواقع، این کشور، نسخه‌ی منحصربه‌فردی از یک دولت سکولار را ارائه می‌دهد که نزدیک به دموکراسی غربی است (Onis, 1995). این اسلام سکولار، برآمده از برداشت حزب عدالت و توسعه و به‌ویژه فهم اردوغان از اسلام بوده و در حال تبدیل شدن به ایدئولوژی رسمی این کشور است؛ به گونه‌ای که برخی از کارشناسان مسائل داخلی ترکیه از آن به‌عنوان «اسلامیسم» یاد می‌کنند (Aras, 2016: 40-42). این اقدامات در راستای بین‌الملل‌گرایی، کسب وجهه‌ی بین‌المللی، تسهیل ورود به اتحادیه اروپا، ورود به باشگاه همکاری با قدرت‌های بین‌المللی، و تقویت جایگاه منطقه‌ای ترکیه بوده است. احمد داود اوغلو، این راهبرد را در کتاب «عمق استراتژیک» خود، این‌گونه توضیح می‌دهد که ترکیه باید بین سیاست نزدیکی به غرب و ارتباط با همسایگان در شمال آفریقا و خاورمیانه، تعادل و توازن برقرار کند و در پی تعادل در ارتباط با غرب باشد، نه جایگزینی آن (Ghahramanpour, 2010). اما همچنان، نگرانی از اقدامات پیش‌بینی‌ناپذیر و چالش‌برانگیز ترکیه زیر پرچم حزب عدالت و توسعه در غرب وجود دارد (Baydemir, 2020: 5).

اما اقدامات پسدادش ترکیه نشان می‌دهد که این کشور، به‌طور کامل از غرب ناامید و روی‌گردان شده و در پی ایجاد تعادل در سیاست‌های منطقه‌ای خود، به‌ویژه افزایش توجه به حوزه خاورمیانه و بالکان، است. درواقع، «غرب، دیگر در تفکر راهبردی ترکیه، از جایگاه مقدسی برخوردار نیست» (Ulgen, 2010). افزون‌براین، ترکیه همچنان در پی تعریف منافع ملی از نگاه خود و توسعه‌ی سیاست‌های منطقه‌ای خود در کشورهای دیگر، از جمله سوریه و عراق، است که اعتراض همسایگان را برانگیخته است. بایدمیر استدلال می‌کند که ترکیه در پی اجرای سیاست «هم غرب و هم شرق» است تا در کوتاه و میان‌مدت، به‌عنوان قدرت منطقه‌ای و در بلندمدت با اجرای راهبرد «نه غرب و نه شرق»، به‌عنوان یک قدرت جهانی مستقل با هویت و ارزش‌های ترکی-اسلامی شناخته شود... ترکیه در پی تغییرات جدی در روابط با همسایگان و برقراری یک اتحاد منطقه‌ای جدید با همکاری ایران و قطر و مشارکت راهبردی جدید با روسیه برپایه‌ی اوراسیاگرایی است

(Baydemir, 2020: 13-23).

اما به نظر می‌رسد که راهبرد ترکیه در دوران پساداعش، دچار نوعی سردرگمی و تضاد است. فیلیپس¹ بر این نظر است که ترکیه، به جای اینکه لنگر صلح و ثبات و امنیت باشد و مشکلات خود را با همسایگان به صفر برساند، اکنون با همه، اختلاف نظر پیدا کرده و بیش از هر زمان دیگری منزوی شده است (Philips, 2017). البته ترکیه این مسئله را نه «انزوا»، بلکه «تنهایی گرانها» می‌داند (Baydemir, 2020: 22) و نشان دادن سردرگمی در راهبرد می‌تواند تاکتیکی برای ایجاد اختلال در محاسبات راهبردی کشورهای دیگر و رقبا باشد، زیرا از یک سو، ترکیه در منطقه با توجه به راهبرد اورا سیاگرایی، به ایران و روسیه نزدیک می‌شود و از سوی دیگر، همچنان نمی‌خواهد همه پیوندهای خود را با اتحادیه اروپا و آمریکا بگسلد. به نظر می‌رسد، منطق این راهبرد تناقض گونه²، نیاز مطلق ترکیه به ایجاد یک توازن موقت تا زمانی است که این کشور به قابلیت‌های سیاسی، اقتصادی، و نظامی لازم برای تبدیل شدن به یک قدرت مستقل منطقه‌ای و جهانی دست پیدا کند (Baydemir, 2020: 60)؛ بنابراین، در نگاه نخست، سردرگمی و پیش‌بینی ناپذیری، دستاورد راهبرد پساداعش سیاست خارجی ترکیه در منطقه و محیط بین‌المللی است، اما باید توجه داشت که این کشور با پشتوانه ایدئولوژی نوعثمانیسم، همه تلاش خود را برای بازیابی قدرت از طریق توسعه مرادوات سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی به کار گرفته است. «درمجموع، آن‌ها تلاش می‌کنند که در آینده، به یک محور مهم بین‌المللی تبدیل شوند تا قدرت چانه‌زنی و حضورشان در منطقه، نسبت به قدرت‌های دیگر افزایش یابد» (Arkan, 2019). درواقع، درست، هنگامی که امیدها برای هموار شدن مسیر پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا در جریان بود، وقوع رویدادهای قبرس و مدیترانه شرقی، ورق را به ضرر ترکیه برگرداند و در نتیجه، اردوغان اعلام کرد که ترکیه می‌تواند بدون نیاز به هنجارهای اتحادیه اروپا، با افتخار به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شود (Kirchner & Flanagan, 2020)؛ بنابراین، نوعی سردرگمی در راهبرد منطقه‌ای و بین‌المللی ترکیه قابل مشاهده است که می‌توان نتایج آن را در جدول شماره (1) مشاهده کرد.

1. Philips

2. Paradoxical

جدول ۱. نتایج راهبرد سیاست خارجی ترکیه پساداعش

کشور	موضوع و اقدام ترکیه	نتیجه
ایران	شعرخوانی اردوغان در آذر بایجان با مضمون تجزیه طلبانه	برانگیختگی جامعه ایران و اعلام نارضایتی و احضار سفیر ترکیه توسط ایران ^(۱)
عراق	تجاوز نظامی، نفوذ، و توسعه طلبی ارضی و تأسیس پایگاه‌های نظامی توسط ترکیه	احضار سفیر ترکیه و محکوم کردن اقدامات و تهدید به قطع روابط اقتصادی ^(۲)
امارات	حمایت از اخوان المسلمین و دخالت در کشورهای عربی	اعتراض و روی گردانی از ترکیه و ائتلاف با عربستان، مصر، بحرین و اسرائیل ^(۳)
ارمنستان	کمک به آذربایجان در جریان جنگ با ارمنستان	درگیری نظامی و قطع روابط سیاسی ^(۴)
سوریه	ابتدا همکاری و سپس تجاوز به سوریه و انحراف از اهداف مذاکرات آستانه	انتقاد و اعتراض سوریه ^(۵)
مصر	حضور نظامی ترکیه در شمال سوریه	ابراز نگرانی دبیرکل سازمان ملل، انتقاد و مخالفت مصر و ایران، مخالفت اتحادیه اروپا و اتحادیه عرب، و احضار سفرای ترکیه توسط فرانسه، هلند، و ایتالیا ^(۶)
آمریکا	خرید سامانه اس ۴۰۰ از روسیه	تحریم رئیس صنایع دفاعی ترکیه توسط آمریکا ^(۷)
فرانسه	اختلاف بر سر مسئله نسل‌کشی ارمنه، دخالت در لیبی، سوریه، قریه باغ، و شرق مدیترانه	فراخوانی سفیر فرانسه از ترکیه، احضار سفیر ترکیه، و تنش دیپلماتیک و سیاسی ^(۸)
آلمان	مسئله مهاجران، بحران سوریه، دخالت در لیبی، جست‌وجوی منابع گازی در شرق مدیترانه	تنش در روابط سیاسی و دیپلماتیک و تهدید به تحریم ترکیه توسط اتحادیه اروپا ^(۹)
یونان	تبدیل کاربری کلیسای ایاصوفیه به مسجد، طرح موضوع دو دولت مستقل و حمایت از استقلال جمهوری ترک نشین قبرس شمالی، عملیات اکتشاف منابع گازی در شرق مدیترانه	تصویب قطعنامه غیرالزام‌آور تحریم ترکیه از سوی اتحادیه اروپا ^(۱۰)
اتحادیه اروپا	تقاضای حقوق بشر، دموکراسی و آزادی بیان، مسئله مهاجران و امنیت اروپا، فرستادن سلاح به لیبی، دخالت در قبرس شمالی و عملیات اکتشاف منابع گازی در شرق مدیترانه، خرید سامانه اس ۴۰۰	تبرگی روابط سیاسی و دیپلماتیک و سخت شدن روند الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا ^(۱۱)

این موارد، نشان می‌دهند که در حال حاضر، ترکیه در حوزه روابط و راهبرد سیاست خارجی خود، دچار فراز و فرودهای چشمگیر و تأثیرگذاری، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه، شده است. در حال حاضر، اگر ترکیه به‌عنوان بازیگر تأثیرگذاری در معادلات منطقه‌ای شناخته می‌شود، نه به دلیل سیاست‌های متوازن آن، بلکه به سبب موقعیت ژئوپلیتیکی و همسایگی آن با کانون‌های بحران منطقه و همچنین، موضوع بحران پناهجویان و تلاش نخبگان عمل‌گرای این کشور برای برون‌رفت از انزوای سیاسی در معادلات جاری خاورمیانه است (Golmohammadi, et. al, 2016: 71). می‌توان الگوی راهبرد سیاست خارجی ترکیه را در جدول شماره (۲) مشاهده کرد.

جدول 2. الگوهای حاکم بر سیاست خارجی ترکیه در مناطق مختلف

کشورها و مناطق	الگوی سیاست خارجی ترکیه
خاورمیانه	سیاست همکاری اقتصادی در کنار همکاری و تنش سیاسی
اتحادیه اروپا	نگاه راهبردی برپایه صلح متقابل
ایالات متحده	روابط برپایه درک مشترک و تحت تأثیر شرایط نوین
آسیای مرکزی	حضور حداکثری برپایه همبستگی فرهنگی
روسیه	دیالکتیک همکاری و رقابت

Source: Omid & Ghalamkari, 2020, 311

• برقراری روابط سیاسی با سوریه

ترکیه در سال‌های اخیر، بیشترین تنش را با سوریه داشته است. با آغاز اعتراض‌های داخلی در سوریه، ترکیه ابتدا سیاست صبر و انتظار را درپیش گرفت، اما با ورود غرب به این مسئله و حمایت از مخالفان حکومت، ترکیه نیز از سیاست جدید خود مبنی بر براندازی حکومت بشار اسد، رونمایی کرد. هم‌زمان، ایران و سوریه، ترکیه را متهم کردند که در حال دامن زدن به درگیری‌های فرقه‌ای در خاورمیانه است (Baydemir, 2020: 42). پیشینه تنش سوریه و ترکیه به موارد اختلاف‌های مرزی و ادعاهای سوریه در مورد استان هاتای (اسکندرون)، اختلاف بر سر منابع آبی رودخانه فرات، و ادعاهای ترکیه مبنی بر حمایت سوریه از حزب کارگران کردستان، مربوط می‌شود (Svet, 2010: 23)، اما مهم‌ترین مسئله‌ای که سبب دخالت ترکیه در ناآرامی‌های سوریه شد، مسئله کردها و ادعای ترکیه مبنی بر حمایت سوریه از آن‌ها علیه ترکیه بود. سوریه همواره از گروه‌های تروریستی، به‌عنوان اهرم فشار بر ترکیه استفاده می‌کرد (Fatemi Nasab & Chegini, 2011: 175)؛ به‌گونه‌ای که در دهه‌های 1980 و 1990، دمشق یکی از مهم‌ترین حمایت‌کنندگان کرد‌های جدایی‌طلب ترکیه بود (Taspinar, 2012: 136).

درواقع، آنکارا همواره سوریه را به‌دلیل پناه دادن به کردها و تجهیز و تأمین نیازهای آن‌ها، یک تهدید امنیتی جدی به‌شمار می‌آورد (Larrabee, 2008). با آغاز ناآرامی‌ها در سال 2011، ترکیه ابتدا موضعی میانجی‌گرایانه و نصیحت‌گونه داشت، اما یک‌باره پس از گذشت 6 ماه، موضع خود را کاملاً تغییر داد و به حامی مخالفان بشار اسد تبدیل شد (Mousavi Shafaei & Zomordi, 2016: 151). تا پیش از ظهور داعش، ترکیه در یک تنگنای ژئوپلیتیکی قرار داشت که با ظهور این گروه سعی کرد با همراهی با

آمریکا برای تغییر حکومت در سوریه، گروه‌های طرفدار خود را در این کشور به قدرت برساند و از این تنگنای ژئوپلیتیکی خارج شده و حوزه نفوذ خود را گسترش دهد (Heshmati Jadid et al, 2014: 190). شمال سوریه، مهم‌ترین منطقه‌ای بود که ترکیه تمام آن را می‌خواست و در پی تسلط بر آن بود (Speckhard & Shajkovi, 2019)، اما دخالت و پشتیبانی راهبردی ایران و روسیه از سوریه، سبب شد که ترکیه نتواند به اهداف خود دست یابد و اسد، به‌عنوان رهبر سوریه، آنکارا را مجبور به بازبینی سیاست خود درباره سوریه کرد (Madi&Bode, 2017: 38).

پس از فروپاشی داعش، ترکیه که همواره سیاست خارجی خود را بر پایه منافع ملی تدوین می‌کند، در پی راهی است که دوباره ارتباط خود را با سوریه برقرار کند. پیوستن ترکیه به روند صلح آستانه، در کنار ایران و روسیه، برای حل مسالمت‌آمیز بحران سوریه، نشان‌دهنده تغییر راهبرد ترکیه بود (Baydemir, 2020: 38). افزون‌براین، اعلام «نظام دموکراتیک فدرال» به نام روزاوا^۱، توسط گروه کرد سوریه و حزب اتحادیه دموکراتیک (PYD) و متحدان آن در شمال سوریه در مارس ۲۰۱۶، سبب تغییر سیاست ترکیه شد، زیرا این کشور نگران این بود که در شمال سوریه، یک منطقه خودمختار کردنشین ایجاد شود (Altunışık, 2020: 5-8). اساساً ورود ترکیه به بحران سوریه، ناشی از رویکرد این کشور به مسئله کردها بوده است (Tziarras, 2012: 138)؛ یعنی همراهی این کشور با داعش، برای جلوگیری از قدرت یافتن متمرکز کردها بود و روی‌آوری دوباره به سوریه پس از فروپاشی داعش نیز در راستای همین سیاست بوده است؛ یعنی راهبرد یگانه در برابر تاکتیک‌های مختلف ترکیه در مسیر دستیابی به اهداف ژئواکونومیکی^۲ خود نمی‌تواند جایگاه ژئوپلیتیکی سوریه را نادیده بگیرد و به‌همین دلیل با از بین رفتن داعش، دوباره در پی برقراری ارتباط با این کشور است. همچنین، چند عامل داخلی مانند از دست دادن اکثریت پارلمان، کودتا و وقوع جنبش گولنیست‌ها سبب شد که حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۱۶، به یک رویکرد عمل‌گرایانه در قبال سوریه روی آورد و این تغییر روش، عقب‌نشینی از خواسته تغییر رژیم در سوریه و مبارزه با داعش و کردها بود (Ismail, 2020: 70).

سوریه، یک بازیگر ژئوپلیتیک‌محور است که سه عامل واقع شدن در منطقه راهبردی خاورمیانه،

1. Rojava

2. Geoeconomics

قرار گرفتن در کناره شرقی دریای مدیترانه، و برخورداری از 186 کیلومتر ساحل و همسایگی با فلسطین اشغالی، لبنان، ترکیه، و عراق، آشکارا اهمیت ژئوپلیتیکی و نقش راهبردی این کشور را در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی نمایان می‌کند (Jafari Valdani et al, 2013: 148). ترکیه تلاش کرده است روابط خود را با سوریه توسعه دهد، اما سوریه هنوز به ترکیه مشکوک است، زیرا ممکن است پس از مدتی، سیاست برکناری اسد را دنبال کند (Ismail, 2020: 70). درواقع، ترکیه پس از اینکه در چند سال گذشته، نتوانست در ساقط کردن نظام سوریه موفق شود، اکنون در پی رویکردی جدید مبتنی بر بازسازی ویرانی‌های راهبردی خود در روابط با این کشور است. توافق آتش‌بس ترکیه با روسیه بر سر ادلب و استقبال سازمان ملل و کشورهای دیگر منطقه و جهان، درهمین راستا ارزیابی می‌شود و ترکیه در جست‌وجوی گریزگاهی برای خروج از این بن‌بست خودساخته است. ترکیه به‌خوبی می‌داند که ادامه حضور نظامیان در سوریه و دخالت در بحران منطقه، برای این کشور به شدت هزینه‌ساز است و رهبران ترکیه مجبور خواهند بود، برای برون‌رفت از باتلاق شمال سوریه، چاره‌اندیشی کنند و این درحالی است که بسیاری از جریان‌های سیاسی داخلی ترکیه نیز به ادامه این وضعیت خوش‌بینانه نگاه نمی‌کنند (Ima, 08/01/2021). به‌هرروی، دگرگونی‌هایی مانند عدم حمایت جدی آمریکا از مخالفان دولت اسد، افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران پس از شکست داعش، و کمک دولت ترامپ به کردهای وابسته به «پک‌ک» به‌بانه مقابله با داعش، ترکیه را به‌سوی برقراری دوباره روابط با سوریه سوق داده است (Han & ozkan, 2017)؛ بنابراین، این نگرانی جدید امنیتی سبب شد که ترکیه که تا دیروز سیاست حذف حکومت اسد را دنبال می‌کرد، در پی جلوگیری از تهدیدهای امنیتی کردها در منطقه شمال سوریه و مرزهای جنوبی ترکیه و برقراری دوباره روابط با سوریه باشد.

• حفظ موازنه قدرت با ایران

ترکیه، هیچ‌گاه ایران و راهبردهای این کشور را به‌عنوان یک شریک و البته رقیب قدرتمند منطقه‌ای که در عراق، لبنان، یمن، و سوریه دست برتر را دارد، از نظر دور نخواهد داشت. روابط ترکیه و ایران، همواره بر محور همکاری و تعارض چرخیده است (Fitzgerald & Fite, 2012: 12). در فرایند تجاوز به سوریه، ایران به‌گونه‌ای عملی و رسمی وارد میدان شد و با اقدامات مستشاری و مشورت‌های خود که به‌دعوت سوریه انجام شده بود، به کمک این کشور شتافت و ترکیه نیز به‌گونه‌ای عملی و رسمی

در مقابل سوریه و ایران قرار گرفت. این اقدام دو کشور، هرچند باعث شد که گاهی انتقادهایی را نثار یکدیگر کنند، اما سبب به هم خوردن روابط آن‌ها نشد. ترکیه، همواره ایران را به چشم یک قدرت تأثیرگذار منطقه دیده است و وابستگی‌های مذهبی و اقتصاد انرژی دست‌وپای این کشور را برای دوری از ایران بسته است. اما ترکیه در دوران پسدادش، به شدت در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز فعال شد که به نظر می‌رسد، این مسئله که با تأیید آمریکا همراه بود، در راستای منزوی کردن ایران و مقابله با نفوذ روبه‌گسترش روسیه بوده است (Robbins, 2001: 115).

• نگاه به روسیه

روسیه به دلیل نزدیکی به خاورمیانه، همواره در بحران‌های این منطقه دخیل و درگیر بوده است. اصولاً سیاست خارجی این کشور برپایه گزاره صبر و انتظار استوار است. در بحران سوریه، از همان ابتدا، مسئله اصلی روسیه، چگونگی برقراری توازن بین نیروهای درگیر و بهره‌برداری از آن در راستای تقویت قدرت خود، به عنوان یک قدرت جهانی، بود. درواقع، روسیه، خاورمیانه را سکوی پرشی برای افزایش قدرت خود در عرصه اقتصاد جهانی و برقراری موازنه قدرت در برابر غرب می‌داند (Haddad, 2015: 18). حضور روسیه در بحران سوریه — که به خواست رسمی دولت سوریه انجام شد — سبب ایجاد تنش در روابط ترکیه و روسیه شد و سرانجام، ترکیه برای تقویت خود در برابر روسیه به غرب گرایش یافت. تنش‌ها، از بمباران مواضع مخالفان اسد توسط روسیه تا ساقط کردن جنگنده روسیه توسط ترکیه و وضع تحریم‌های اقتصادی از سوی روسیه ادامه پیدا کرد. از این زمان به بعد، هدف روسیه با همکاری ایران (با توجه به تلاش‌های غرب و ترکیه)، به بن بست کشاندن راهبرد ترکیه، یعنی ساقط کردن دولت اسد بود. اما پس از سقوط داعش، ترکیه و روسیه به سوی همکاری در راستای سروسامان دادن به اوضاع سوریه حرکت کردند و همراه با ایران، در روند آستانه مشارکت سه جانبه‌ای را آغاز کردند. این همکاری و تمایل ترکیه به روسیه، سبب همکاری‌های جدید اقتصادی، انرژی، و راهبردی شد. خرید سامانه اس 400 از روسیه، با وجود مخالفت آمریکا، باعث شد که آمریکا، ترکیه را از طرح جنگنده‌های پیشرفته اف 35 کنار بگذارد و این موفقیتی برای روسیه بود تا بتواند اتحاد راهبردی ترکیه و غرب را وارد یک تنش جدید کند. ترکیه، همچنان نگران حمایت‌های روسیه از دولت اسد است، اما توانسته است به یک چارچوب همکاری با روسیه در حوزه‌های اقتصادی، گردشگری، انرژی، نظامی، و راهبردی دست پیدا کند. درواقع، هدف ترکیه،

برقراری توازن و تعادل در ارتباط با روسیه و غرب به‌رهبری آمریکا است؛ امری که به‌نظر می‌رسد، برای دستیابی به آن، راهی طولانی درپیش دارد.

2-4. مؤلفه‌های اقتصادی

• در جست‌وجوی سیاست ثبات منابع انرژی

یکی از مهم‌ترین مشکلات کشورهای در حال توسعه، تثبیت منابع انرژی و تأمین دسترسی به آن‌ها است. ترکیه به‌عنوان شانزدهمین اقتصاد بزرگ جهان، به‌منظور رشد پایدار اقتصادی، به دسترسی پیوسته و مطمئن به انرژی نیاز دارد. این مسئله در حوزه ژئواکونومی¹ قابل بررسی است. ژئواکونومی، اثرگذاری عوامل یا زیربنای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه‌ای، و جهانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، و اثرگذاری این عوامل بر ساختار شکل‌گیرنده ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جهانی را مطالعه می‌کند (Mojtahedzadeh, 2007: 50)؛ بنابراین، در مباحث ژئواکونومیک، موضوع ژئوپلیتیک انرژی و امنیت راهبردی منابع انرژی، به‌عنوان مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در تعیین راهبردهای جهانی و منطقه‌ای مطرح می‌شود (Nosrati & Moniri, 2011: 97). ترکیه در این حوزه، دچار مشکل وابستگی به منابع نفت و گاز است و در سال‌های اخیر سعی کرده است با پیگیری سیاست‌هایی در این حوزه، بخشی از مشکلات خود را، به‌ویژه در راستای تأمین نیازهای توسعه پایدار در آینده، حل کند. این کشور تا 85 درصد انرژی موردنیاز خود را از سوخت‌های فسیلی تأمین می‌کند و برای تأمین نفت و گاز، تقریباً به‌طور کامل به واردات از خارج وابسته است؛ بنابراین، آشکار است که ترکیه به‌شدت به واردات انرژی وابسته است. در سال 2019 این کشور روزانه یک میلیون بشکه نفت را از روسیه، عراق، و قزاقستان وارد کرده و واردات گاز آن نیز در همین سال، 45 میلیارد متر مکعب بوده است که از روسیه (34 درصد)، آذربایجان (21 درصد) و ایران (17 درصد) تأمین کرده است (Derakhshandeh, 2020). تلاش برای کاهش وابستگی ترکیه به منابع انرژی وارداتی از طریق افزایش بهره‌وری در بخش انرژی و تولید انرژی از منابع برگشت‌پذیر، ازجمله اهداف راهبردی این کشور برای تضمین امنیت انرژی بوده است (Esen, 2016: 281-282)؛ بنابراین، کاملاً آشکار است که ترکیه در درجه نخست، در پی تأمین نیاز خود در آینده نزدیک و در درجه دوم، کاهش وابستگی خود به

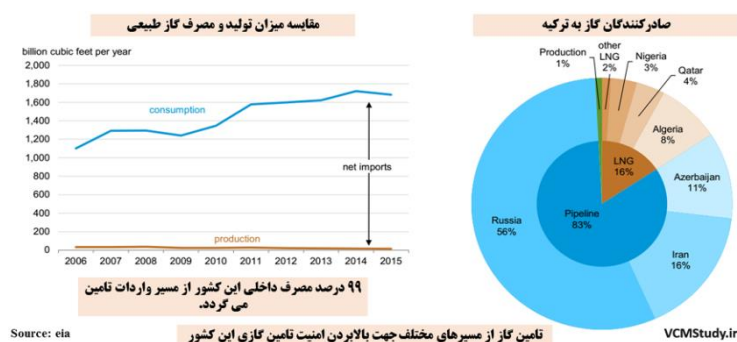
1. Geo-Economics

واردات انرژی در آینده بلندمدت است و درهمین راستا، راهبرد سیاست خارجی خود را هم سوبا راهبرد تأمین انرژی تدوین کرده است.



شکل ۲. منابع تأمین انرژی ترکیه

Source: <https://vcstudy.ir>, (23/08/2020)



شکل شماره (۳). وضعیت تأمین و مصرف گاز طبیعی کشور ترکیه

فعالیت‌های اکتشافی اخیر ترکیه در شرق مدیترانه، در راستای همین راهبرد است. به بیان روشن‌تر، استفاده از منابع راهبردی هیدروکربنی شرق مدیترانه برای ترکیه اهمیت حیاتی دارد و می‌تواند نه تنها بخش مهمی از نیازهای ترکیه به منابع حیاتی و حامل‌های انرژی را تأمین کند، بلکه می‌تواند در تبدیل کردن ترکیه به مرکز و بستر بزرگ ترانزیت منابع به‌سوی اروپا، نقش مؤثری داشته باشد (Tasnim, 09/08/2019). اما فعالیت‌های یکجانبه ترکیه در این منطقه، سبب نگرانی و موضع‌گیری یونان، قبرس جنوبی، و اتحادیه اروپا شده است؛ به گونه‌ای که اتحادیه اروپا در بیانیه خود، ضمن هشدار به ترکیه و

حمایت از قبرس به‌عنوان یکی از اعضای اتحادیه اروپا، از ترکیه خواست که به حقوق مستقل کشورهای عضو اتحادیه اروپا احترام بگذارد (Aqayari, 2019). به‌نظر می‌رسد، اختلاف‌های ترکیه و اتحادیه اروپا بر سر مسئله اکتشافات انرژی این کشور به‌راحتی حل‌شدنی نباشد. ادامه این تنش‌ها باعث شده است که سران اتحادیه اروپا بر سر اعمال تحریم‌های اقتصادی ترکیه با هم توافق کنند و این خبر بدی برای ترکیه است. به‌همین دلیل، اردوغان در تماس با شارل میشل، رئیس شورای اروپایی، خواستار بازگشایی صفحه جدیدی در روابط ترکیه و اتحادیه اروپا شد (Irna, 11/01/2021). اتحادیه اروپا، فعالیت‌های ترکیه در شرق مدیترانه را به‌دیده رفتارهای نامناسب و اقدامات یک‌جانبه می‌نگرد و انتظار دارد، ترکیه به‌عنوان شریک مهم این اتحادیه — که برای پیوستن به آن تلاش می‌کند — این نگرانی‌ها را درک کرده و از افزایش آن خودداری کند. البته ترکیه در میدان گسترده و حساس هیدروکربنی شرق مدیترانه، تنها با بخش روم‌نشین قبرس، یونان، و اتحادیه اروپا طرف نیست، بلکه شیطنتهای برخی از کنسرسیوم‌های بزرگ وابسته به رژیم صهیونیستی و شرکت‌های آمریکایی نیز منافع بلندمدت ترکیه را در این منطقه تهدید می‌کند و جالب اینجاست که مصر نیز، از دور دستی بر این آتش دارد و از آنجاکه اردوغان به‌دلیل اجرای کودتا، اخوان‌المسلمین، و مرگ محمد مرسی و همچنین، اعدام بسیاری از فعالان وابسته به جریان اخوان‌المسلمین، از ژنرال سیسی ناخشنود است، در پی این است که به مصر و دیگران فرصت عرض اندام ندهد (Tasnim, 09/08/2019).



تصویر 4. مکان اکتشاف میدان نفت و گاز جدید ترکیه

Source: <https://vcnmstudy.ir>, (23/08/2020)

ترکیه در شمال عراق نیز — که یک منطقه راهبردی سیاسی و انرژی است — همین سیاست را

دنبال می‌کند. این منطقه، یکی از مهم‌ترین مناطق خاورمیانه و سرشار از منابع هیدروکربنی است. به جز موقعیت راهبردی این منطقه، ترکیه به قراردادهای نفتی با اقلیم کردستان، به‌عنوان منبع تأمین نیازهای انرژی خود، احتیاج دارد، زیرا اقلیم کردستان، دروازه ورود ترکیه به عراق و مناطق عربی آن است. درواقع، کردستان عراق، حیاط‌خلوت ترکیه است و این کشور می‌تواند با استقرار در شمال عراق، برای همیشه بر چاه‌های نفتی تسلط داشته باشد (Khadem Shirazi, 2020). کشف این میدان گازی جدید، سبب کاهش خروج ارز برای واردات انرژی، تقویت لیر در برابر دلار، تغییر الگوی مصرف انرژی، و افزایش مصرف گاز و تبدیل شدن ترکیه به یک تاجر بزرگ گاز در منطقه خواهد شد (https://vcstudy.ir, 2020)؛ بنابراین، هدف ترکیه این است که از یک سو، منابع موردنیاز انرژی خود را تأمین کند و از سوی دیگر، به کانون انتقال انرژی به اروپا تبدیل شود و از مزیت‌های اقتصادی و سیاسی آن در راستای منافع ملی بهره‌برداری کند. البته این مهم، نه تنها با قرار گرفتن در مسیر ترانزیت انرژی امکان‌پذیر می‌شود، بلکه باید شرایط تجارت و باز صدور انرژی را نیز فراهم کند (Bilgin, 2010: 114). همکاری راهبردی انرژی روسیه و ترکیه نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. هدف روسیه این است که از طریق خط لوله جریان ترک، سالانه 30 میلیارد مترمکعب گاز را به ترکیه صادر کند. در این شرایط، ترکیه می‌تواند ضمن تأمین انرژی موردنیاز خود، با توجه به موقعیت بسیار مناسبی که دارد، به کانون مهم انتقال انرژی در خاورمیانه تبدیل شود و از مزایای سیاسی و اقتصادی آن استفاده کند و جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی خود را بهبود بخشد. درواقع، دستیابی به جایگاه قدرت نخست منطقه‌ای - که همواره جزء جدایی‌ناپذیر چشم‌انداز راهبرد سیاست خارجی ترکیه بوده است - از این طریق در دسترس خواهد بود و مسئله انرژی در راهبرد ترکیه، فراتر از رفع نیازهای انرژی، بستری برای دستیابی به اهداف بلندمدت این کشور است. درواقع، مقامات ترکیه هرگز بهره‌برداری از انرژی را به‌عنوان یک اهرم فشار و ابزار چانه‌زنی در روابط با اتحادیه اروپا، فراموش نکرده‌اند (Bacik, 2006: 303).

• گسترش همکاری‌های اقتصادی و صادرات منطقه‌ای

دیپلماسی اقتصادی، همواره در راهبرد سیاست خارجی ترکیه دارای جایگاه مهمی بوده و به‌همین دلیل، برای حزب عدالت و توسعه، مسئله اقتصاد و توسعه صادرات از اهمیت بسزایی برخوردار است. این اهمیت تا آنجا است که سیاست خارجی این کشور، تابعی از نیازها و اهداف

اقتصادی آن بوده و ارتقای رشد اقتصادی این کشور از اولویت‌های اصلی راهبرد سیاست خارجی آن است. نخبگان ترک بر این نظرند که موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور می‌تواند فراهم‌کننده موقعیت‌های سرشار اقتصادی برای کشورشان باشد (Bağcı, 2009: 4). تا پیش از ظهور داعش، اقتصاد ترکیه بین سال‌های 2002-2011 با رشد 7 تا 8 درصدی روبه‌رو بوده است، اما رویدادهای اخیر خاورمیانه باعث شد که رشد اقتصادی این کشور در حد 2 تا 3 درصد باقی بماند (Tugal, 2016: 15)؛ به‌گونه‌ای که شاخص رقابت اقتصادی ترکیه از رتبه 45 در سال 2014 به رتبه 55 در سال 2016 تنزل یافته است (Schwab, 2015; 2016). این مسئله، نشان‌دهنده تأثیر منفی جهت‌گیری مداخله‌جویانه و نامناسب سیاست خارجی این کشور در دوران همراهی با داعش در مقابل سوریه و ایجاد تنش با کشورهای دیگر منطقه است؛ بنابراین، یکی از هدف‌های اصلی سیاست خارجی ترکیه پس‌داعش، ترمیم ضربه‌های واردشده به اقتصاد این کشور و گسترش همکاری‌های مشترک تجاری و اقتصادی، به‌ویژه با کشورهای همسایه در منطقه و خاورمیانه، است. بر همین اساس، یکی از هدف‌های اصلی ترکیه در حوزه اقتصادی، تحرک بخشی و پویاسازی اقتصاد این کشور از طریق گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. ادغام اقتصاد منطقه‌ای به‌رهبری ترکیه، می‌توانست عاملی برای نفوذ ترکیه در خاورمیانه و شرق باشد (Hokayem, 2012: 10).

الگوی فعالیت‌های اقتصادی ترکیه، همواره به‌سبب رشد سریع، تورم تکرریمی، ثبات سیاسی، ادغام عمیق در اقتصاد بین‌المللی، تبدیل شدن به هفتمین اقتصاد برتر اروپا، و افزایش صادرات به بیش از 150 میلیارد دلار، در خاورمیانه جذابیت زیادی داشته است (Purtaş, 2013: 9-11). ترکیه، این هدف را با تکیه بر سیاست جدید نوعثمانی‌گرایی درپیش گرفته است که مبتنی است بر تعیین دستورکار سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی با هدف ارتقای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ترکیه برای نفوذ اقتصادی در سرزمین‌های استقلال‌یافته از عثمانی از طریق بهبود روابط دیپلماتیک و اقتصادی در کشورهای درحال‌توسعه همسایه و همچنین، بهره‌گیری از شبکه‌های اجتماعی برای نفوذ در میان افرادی که دارای ویژگی‌های فرهنگی و مذهبی مشابهی هستند (Baydemir, 2020: 50). براین اساس، افزایش تجارت با خاورمیانه، یکی از عناصری بود که موجب شکوفایی اقتصاد ترکیه شد و این برای شبکه تجاری آناتولی که حمایت زیادی از حزب عدالت و توسعه کرده بودند، بسیار مهم بود (Martin, 2013: 179).

درواقع، ترکیه با پیوند زدن اقتصاد خود به روندهای بین‌المللی، در پی تأمین منافع ملی و اهداف راهبردی منطقه‌ای خویش است. نگاهی تاریخی به راهبردهای دولت در ترکیه نشان می‌دهد که این کشور، اولویت را به رشد اقتصادی داده و قرار گرفتن در بین 10 اقتصاد برتر جهان، یکی از هدف‌های اصلی این کشور است و به همین دلیل، همواره به دنبال راهبرد کسب سود و منفعت است (Heshmati, Jadid et al, 2014: 195). «میزان سرمایه‌گذاری تجاری ترکیه در کشورهای خارجی، در طول سال‌های 2009 تا 2018 بیانگر این است که این سرمایه‌گذاری‌ها در طول سال‌های 2012 و 2015 رشد بیشتری داشته و به حدود دو میلیارد دلار رسیده است. کاهش نسبی آن در سال‌های 2013، 2017، و 2018، تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند رقابت ژئوپلیتیک ترکیه و روسیه در بحران سوریه، بحران‌های داخلی حزب عدالت و توسعه به‌ویژه کودتای خاموش و در پی آن، تیرگی روابط آمریکا و ترکیه بوده است. اما از سال 2015، سیاست خارجی ترکیه در حال تحول مثبت تدریجی بوده و با وجود تمام فرازونشیب‌ها، در حوزه اقتصادی و جذب سرمایه، موفق عمل کرده است» (Omidi & Ghalamkari, 2020: 317)؛ به‌عنوان مثال، اکنون بنا به اعتراف «مجله مهندسی ای.ان.آر¹»، پس از چین (65 شرکت)، در جایگاه دومین پیمانکار بزرگ جهان (46 شرکت) و بالاتر از آمریکا (43 شرکت) قرار گرفته است (Hurriyet Daily, 2017). ترکیه در خاورمیانه نیز همواره در پی توافق‌های تجاری آزاد و ترجیحی دو و چندجانبه و گسترش نفوذ اقتصادی خود بوده است. «در همین راستا، تاکنون مبلغی بالغ بر 25 میلیارد دلار در قالب 960 طرح در بغداد، موصل، و بصره سرمایه‌گذاری کرده است و پیش‌بینی می‌شود که مبلغی بالغ بر 15 میلیارد دلار در قالب فاینانس و سرمایه‌گذاری تجاری در عراق برای ساخت برخی طرح‌ها به‌کار رود. سرعت روبه‌افزایش روابط تجاری با عراق با افق تجارت 50 میلیارد دلار، نشان‌دهنده گسترش روابط با بغداد، به‌ویژه اربیل و موصل، است» (Khadem Shirazi, 2020).

3-4. مؤلفه‌های فرهنگی

• تقویت و گسترش نفوذ از طریق اعمال قدرت نرم

نخبگان سیاسی ترکیه، این کشور را رهبر جهان اسلام می‌دانند (Ulgen, 2010). این مسئله توجیهی برای گسترش نفوذ ترکیه در جهان اسلام از طریق اعمال قدرت نرم است. ترکیه دریافته است که در

1. Magazine Engineering News Record (ENR)

این آشفتگی و اختلاف‌های ناشی از حضور آمریکا در منطقه، بهترین راه برای نفوذ، قدرت نرم، تجارت، آموزش، و فرهنگ است (Khaleghi Nejad, 2020). «این کشور از قدرت نرم برای محکم‌تر کردن پایه‌های فرهنگی و ارزشی خود در فرا سوی مرزها استفاده می‌کند. به همین سبب، شاهد این هستیم که نوعی تعامل‌گرایی سازنده را در سیاست خارجی خود با برخی کشورهای منطقه — که همسو با منافعش هستند — برگزیده است» (Khaleghi Nejad & Karkhaneh, 2020). اعتراض‌های موسوم به بهار عربی، این فرصت را برای ترکیه فراهم کرد که با استفاده از قدرت نرم و سخت، نفوذش را برای تحقق اهداف راهبردی منطقه‌ای خود به سرزمین‌های اطراف گسترش دهد (Baydemir, 2020: 44).

با آغاز رویدادهای سوریه در سال 2011، سیاست خارجی دولت ترکیه با حمایت از فرقه‌گرایی و جنبش اخوان المسلمین در سوریه، نه تنها به قدرت نرم خود ضربه زده است، بلکه با وارد کردن اتهام بی‌دینی به رئیس‌جمهور سوریه، به تنش علوی‌ها با نظام ترکیه دامن زده است (Gawwad, 2018: 63). در واقع، سال 2011 را می‌توان آغاز روند افول قدرت نرم ترکیه پس از تلاش‌های چندین ساله حزب عدالت و توسعه برای افزایش قدرت نرم و تصویر سازی مثبت از این کشور در خاورمیانه و جهان اسلام دانست؛ بنابراین، با فروپاشی داعش، یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی ترکیه، بازسازی تصویر مثبت و قدرت نرم این کشور در جهان اسلام و منطقه است. به نظر اردوغان، ترکیه تنها کشور خاورمیانه است که می‌تواند با مجموعه‌ای از کشورها مانند ایران، اسرائیل، آمریکا، اعراب، و اروپا تعامل داشته باشد و این، بخشی از قدرت نرم ترکیه به شمار می‌آید که کمتر کشوری چنین قابلیتی دارد (Omidi, Ali, Rezaei, 2020: 244). همچنین، «رسانه‌های آکپ، از اردوغان به عنوان ناجی، قهرمان، و رهبر جهان اسلام، که برای یاری امت اسلامی در جهان اسلام در برابر سیاست‌های شوم امپریالیسم غرب ظهور کرده است، تصویرپردازی می‌کنند» (Golmohammadi et al, 2016: 80).

افزون‌براین، مشاهده می‌کنیم که این کشور، از قدرت نرم به عنوان ابزاری برای گسترش هوشمندانه روابط اقتصادی و نفوذ سیاسی خود استفاده می‌کند. در واقع، ترکیه با استفاده از قدرت نرم در خاورمیانه به یک دولت بازرگان تبدیل شده است. از یک سو، ویژگی‌های داخلی رژیم‌ها، به ویژه مسائل دموکراسی، حقوق بشری، و... را مطرح می‌کند و از سوی دیگر، بر تقویت روابط

تجاری با آن‌ها تأکید دارد. به دلیل به هم خوردن توازن قدرت جغرافیای اقتصادی در منطقه، بازبینی راهبرد سیاست خارجی جاری ترکیه از «راهبرد به صفر رساندن مشکلات با همسایگان» به «راهبرد بهره‌مندی از هوش سرشار و قدرت نرم» سوق داده شده است (Marjani Nejad, 2019). البته هردو راهبرد، بیانگر این است که ترکیه، قدرت نرم را در هر دوره‌ای با تاکتیک و ابزار خاص خود به کار می‌گیرد تا اهدافش را تأمین کند. این کشور، برای نفوذ در منطقه از ابزارهای گوناگونی چون سازمان تیکا، اکو، سازمان همکاری‌های دریای سیاه، سازمان کشورهای ترک‌زبان، هلال احمر ترکیه، وزارت دیپلماسی اجتماعی، سازمان آژانس توسعه و همکاری بین‌المللی وزارت امور خارجه، تلویزیون ملی ترکیه، وزارت فرهنگ و گردشگری، بنیاد یونس امره، بنیادها و دانشگاه‌ها، نهادهای مدنی، مطبوعات، و ابزارهای دیگر بهره می‌گیرد (Karimian & Karami, 2020: 144). در مجموع، می‌توان گفت، ترکیه به دوروش قدرت نرم خود را در منطقه اعمال می‌کند: نخست، از طریق میانجیگری و برقراری صلح در درگیری‌های سیاسی موجود در قلمروهای جغرافیایی پیرامون خود و مشارکت در ائتلاف‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای، در پی تأثیرگذاری و نفوذ در منطقه است و دوم، با الگوسازی در سطح ملی تلاش می‌کند که الگوی سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی موردنظر خود را به کشورهای دیگر منطقه منتقل کند (Falahat Pishheh et al, 2016: 46).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بودیم که «راهبرد سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه پساداعش چیست؟» سیاست خارجی ترکیه، پیچیدگی‌های زیادی را از خود نشان می‌دهد، اما این کشور، پس از فروپاشی داعش، در حال متعادل‌سازی راهبرد سیاست خارجی خود در خاورمیانه است. نخبگان ترکیه بر این نظرند که یک نظم جهانی چندقطبی جدید، در حال ظهور است و ترکیه نمی‌تواند به آن بی‌توجه باشد، بلکه باید در پی مشخص کردن جایگاه خود در این نظم جدید باشد. ترکیه در این شرایط، با فرصت‌ها و محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده و به همین دلیل، هم در سیاست خاورمیانه‌ای و هم در سیاست بین‌المللی خود تغییراتی داده است. هدف ترکیه در خاورمیانه، دستیابی به جایگاه قدرت برتر منطقه‌ای با اتکا به روابط اقتصادی و توسعه نفوذ از طریق قدرت نرم است؛ از این رو، همچنان راهبرد به صفر رساندن ائتلاف‌های خود با همسایگان را

پیش‌رو دارد و در حال حل کردن پرونده‌های خاورمیانه‌ای خویش است. افزون‌براین، برای تثبیت جایگاه جهانی خود و تبدیل شدن به یک قدرت مستقل جهانی با ارزش‌های ترکی-اسلامی، در پی استفاده از هردو قدرت غرب و روسیه است، بدون اینکه به هیچ‌یک از آن‌ها وابستگی راهبردی پیدا کند. ترکیه سعی می‌کند با پیگیری ارتباط با غرب، همچنان در مسیر اروپایی شدن و دموکراتیک بودن باقی بماند و از طریق روابط سیاسی، اقتصادی، و نظامی با روسیه، ضمن فشار آوردن به غرب، به کمک روسیه، به بخشی از خواسته‌های منطقه‌ای خود دست پیدا کند. زمانی که آمریکا از دادن موشک‌های پاتریوت به ترکیه خودداری کرد، ترکیه سامانه اس 400 را از روسیه دریافت کرد و در مسئله سوریه نیز این دو کشور به همراه ایران در قالب روند آستانه، در حال نقش‌آفرینی هستند.

در واقع، ترکیه با در نظر گرفتن منافع ملی خود، در حال همکاری با همه قدرت‌های موجود منطقه‌ای و جهانی است، اما این همکاری، ثابت و دائمی نبوده و تلاش می‌کند به هیچ‌یک از آن‌ها وابسته نشود. ترکیه در دوران پس‌اداعش، با درس گرفتن از اشتباه‌های منطقه‌ای خود، در حال ارزیابی دوباره قدرت و توان خود برای بازیابی نقش و جایگاه منطقه‌ای و شرکت در پویای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی است که این امر، مستلزم متعادل‌سازی راهبرد سیاست خارجی این کشور در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی است و ترکیه اکنون در این مسیر قرار دارد. به نظر می‌رسد، بهتر است که قدرت‌های دیگر منطقه‌ای، به‌ویژه ایران، نیز با در نظر داشتن شرایط جدید منطقه‌ای و تغییرات ایجادشده پس از داعش، در مورد تحرکات راهبردی ترکیه، دید گسترده‌تری داشته باشند و راهبرد مناسب را با توجه به رویکرد جدید هیئت حاکمه آمریکای پس‌اترامپ، در مورد ایجاد تغییرات در منطقه و آغاز مذاکرات بازگشت به برجام از سوی ایران و آمریکا اتخاذ کنند، زیرا ترکیه نشان داده است که در موقعیت‌های گوناگون، هیچ تعهدی به دوستان و شرکای منطقه‌ای خود ندارد و هنگام لزوم، با درپیش گرفتن سیاست ابن‌الوقتی، چنانچه منافع ملی این کشور ایجاب کند، راهبرد جدیدی را اتخاذ می‌کند.

یادداشت‌ها

1. <https://www.al-monitor.com/pulse/originals/2020/12/turkey-iran-tensions-erdogan-azerbaijan-arrests-drug-baron.html>
2. <http://www.etemadnewspaper.ir/fa/Main/Detail/153685>
3. <http://peace-ipsc.org/fa/>
4. <https://www.foreignaffairs.com/articles/turkey/2020-10-01/why-armenia-and-azerbaijan-are-brink-war>
5. <https://www.tabnak.ir/fa/news/956581/>
6. <https://per.euronews.com/2019/10/10/live-coverage-turkish-operation-on-kurds-position-in-syria>
7. <https://per.euronews.com/2020/12/14/russian-s-400-missiles-us-sanctions-against-turkish-defense-industry>
8. <https://www.scfr.ir/fa/300/30101/128260/>
9. <https://www.scfr.ir/fa/300/30102/121202/>
10. <https://per.euronews.com/2020/11/27/turkey-rejects-eu-parliament-resolutions>
11. <https://per.euronews.com/2020/07/14/turkey-eu-relation-on-the-edge-of-sanctions-and-rupture>

منابع

- Abolhassan Shirazi, Habib A., Ghorbani Sheikh Nashin, Arsalan, Simbar, Reza (2013). *Politics and Government in the Middle East*, Tehran, Samat Publications. (in Persian).
- Ahmet K. Han and Behlül Özkan (2017). "Turkey and United States in Syria: Allies, Frenemies, or Worse?," (On Turkey series, September 15, 2017, German Marshall Fund of the United States, Washington DC), Retrived from: <http://www.gmfus.org/publications/turkey-andunited-states-syria-allies-frenemies-or-worse>.
- Akbari, Abed (2020). "Reasons and Objectives of the New Mobility in German-Turkish Relations, Strategic Council on Foreign Relations", (01/02/2020), Retrived from: <https://www.scfr.ir/fa/300/30102/121202/>. (in Persian).
- Altunışık, M. B. (2020). "The New Turn in Turkey's Foreign Policy in the Middle East: Regional and Domestic Insecurities". *Istituto Affari Internazionali*.
- Aqayari, Ali. (2019). Where are the tensions between Cyprus and Turkey? World Economy Newspaper, (19/06/2019). Retrived from: <https://donya-e-eqtesad.com/-5/3537981>. (in Persian)
- Aras, Bülent (2016). "Arap Baharı'nın jeopolitiği (Geopolitics of Arab Spring)", *Ortadoğu Analiz*, Vol.6, No.64.
- Arkan, Maedeh (2018). "Turkish regional policy and its future role", *International Center for Peace Studies*, (11/08/2018), Retrived from: <http://peace-ipsc.org/fa/>. (in Persian).
- Bacik, Gokhan, (2006). "Turkey and Pipeline Politics", *Turkish Studies*, Vol. 7, No. 2, pp. 293-306.
- Bagcı, H. (2009). "Changing Geopolitics and Turkish Foreign Policy", *Internationales Institut Liberale Politik Wien* (1030), Custozzagasse 8/2, ISBN 978-3-902595-30-0.
- Bali aykan, Mehmet, (1996). "Turkish perspectives on Turkish- US relation concerning Persian Gulf security in the Post cold War era: 1982- 1995", *Middle East journal*, Vo1.50, No.3.
- Barkey H. J. (2010). *Turkey and the Great Powers*. In: Kerslake C., Öktem K., Robins P. (eds).
- Baydemir, S. (2020). The Critical Dilemma of Turkish Foreign Policy in the 21st Century Between East and West: The Repercussions of Changing Turkish Foreign Policy on Security Alliances in Local, Regional and Global Level.
- Bilgin, Mert, (2010). "Turkey's Energy Strategy: What Difference Does It Make to Become an Eergy Transit Corridor, Hub or Center?", *UNISCI Discussion Papers*, May, No. 23.
- Center for Scientific Research and Strategic Studies in the Middle East, Retrived from: <http://fa.merc.ir/archive/chive/article/tabid/62/articleType/CategoryView/categoryId/11/Default.aspx>. (in Persian).
- Davutoğlu, Ahmet (2012). "Türkiye Merkez Ülke Olmalı". *Radikal*.

- Davutoglu: İŞİD'i Resmi Olarak İlk Biz Terör Örgütü İlan Ettik (2014). Retrived from: <http://www.tevhidhaber.com/davutoglu-isidi-resmi-olarak-ilk-biz-teror-orgutu-ilan-ettik-100459h.htm><retrieved October.2020>.
- Derakhshandeh, Massoud (2020). "Energy Security; A look at the economic powers of the world and Turkey", *Anatolian News Agency*, (2/10/2020), Retrived from: <https://www.aa.com.tr/en/>. (in Persian).
- Doherty, James, Faltzgraf, Robert (2009). *Conflicting Theories in International Relations*, translated by Vahid Bozorgi and Alireza Tayeb, Qoms Publishing. (in Persian).
- Erdogan (2019). "Erdogan's Twitter message regarding the death of ISIS leader", Retrived from: <https://www.trt.net.tr/persian/trkhyh-1/2019/10/28/pym-twyytry-rdwgn-dr-rbth-b-hlkht-srkhrdh-d-sh-1295806>.
- Esen, Ö. (2016). "Security of the Energy Supply in Turkey: Prospects, Challenges and Opportunities", *International Journal of Energy Economics and Policy*, 6(2), 281-289, Retrived from: <https://dergipark.org.tr/en/download/articlefile/361623>, Accessed on: 12 August 2019.
- Euro news, "Ankara rejects European Parliament sanctions and non-binding resolution on Cyprus" (11/20/2020), Retrived from: <https://per.euronews.com/2020/11/27/turkey-rejects-eu-parliament-resolutions>.
- Euro news, "moment-by-moment coverage of the second day of the Turkish military attack on Syria", (11/10/2019), Retrived from: <https://per.euronews.com/2019/10/10/live-coverage-turkish-operation-on-kurds-position-in-syria>.
- Euro news, "Turkey-EU conflict; Threats of sanctions against Ankara become more serious" (7/14/2020), Retrived from: <https://per.euronews.com/2020/07/14/turkey-eu-relation-on-the-edge-of-sanctions-and-rupture>.
- Euro news, "US imposes sanctions on Turkish defense industry over purchase of Russian missile system" (12/14/2020), Retrived from: <https://per.euronews.com/2020/12/14/russian-s-400-missiles-us-sanctions-against-turkish-defense-industry>.
- Falahat Pisheh, Heshmatollah, Sharbati, Vahid, Mozaffari, Mohammad Mehdi (2016). "Turkish Foreign Policy in the South Caucasus and the Interests of Iran and Russia", *Strategic Policy Research*, Vol. 3, No. 12, pp. 60-37. (in Persian).
- Faraji Rad, Abdolreza (2020). "Behind the Intensification of France-Turkey Disputes", *Strategic Council on Foreign Relations*, (01/11/2020), Retrived from: <https://www.scfr.ir/fa/300/30101/128260/>. (in Persian).
- Fatemi Nasab, Ali, Chegini, Amin (2011). "Turkish Foreign Policy and Syrian Developments and Its Impact on the Political Security of the Islamic Republic of Iran", *Quarterly Journal of Political and International Research*, Vol. 3, No. 9, pp. 184-171. (in Persian).
- G.Martin, Lenore, (2013). "Turkey and the USA in a Bipolarizing Middle East", *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, Vol. 15, No. 2.

- Gawwad, A. (2018). "Turkish Foreign Policy towards Syria since 2002", *Asian Social Science*, 14(2), 57.
- Ghahramanpour, Rahman (2010). "A series of analyzes of political developments in Turkey", Retrived from: <https://www.cmess.ir/>. (in Persian).
- Ghasemi, Mohammad Ali (2016). "Turkey's Strategy Against ISIS", *Quarterly Journal of Strategic Studies*, Vol. 19, No. 3, pp. 93-114. (in Persian).
- Gilpin, R. (1981). *War and change in world politics*. Cambridge University Press, pp. 9-11.
- Golmohammadi, Vali, Sajjadpour, Seyed Mohammad Kazem, Mousavi Shafaei, Massoud (2016). "Erdoganism and Understanding Turkish Middle East Policy", *Strategic Studies Quarterly*, Vol. 19, No. 3, pp. 92-69. (in Persian).
- Haddad, Bassam. (2015). "The Russian Moment via Syria", in: *Disrupting the Chessboard; Perspectives on the russian Intervention in Syria*, Harvard Kennedy School.
- Heshmati Jadid, Mehdi, Bagheri, Hossein, Besharti, Mohammad Reza, Heshmati, Hamidreza (2014). "Turkey's Geopolitical Troubles and the Syrian Crisis", *Journal of Defense Policy*, Vol. 23, No. 89, pp. 208-177. (in Persian)
- Hokayem, Emile, (2012). "Syria and its Neighbours", *Survival Global Politics and Strategy*, April–May, Vol. 54, No. 2.
- <https://www.al-monitor.com/originals/2020/12/turkey-iran-tensions-erdogan-azerbaijan-arrests-drug-baron.html>
- <https://www.al-monitor.com/pulse/originals/2020/12/turkey-iran-tensions-erdogan-azerbaijan-arrests-drug-baron.html>
- Hurriyet. (2017, August 18). "Turkish contractors rank second in world for foreign projects for 10th straight year". Retrieved from: <http://www.hurriyetdailynews.com/turkish-contractors-rank-second-inworld- for-foreign-projects-for- 10th-straight-year—116920>.
- Irna news website, Turkey 2021 Which route, (08/01/2021), Retrived from: <https://www.irna.ir/news/84176620>. (in Persian)
- Irna news website, Will the tension in Turkey-EU relations decrease?, (11/01/2021), Retrived from: <https://www.irna.ir/news/84181463/>. (in Persian)
- Ismail, M. (2020). "Turkey under AKP: Foreign Policy towards the Middle East". *Journal of Global Peace and Security Studies (JGPSS)*, 1(2), 60-73.
- Ismaili, Bashir, Zarezadeh, Mohammad, Fallah, Mohammad (2016). "The Decline of the Turkish Model in the Middle East", *International Political Research Quarterly*, No. 27, pp. 202-175. (in Persian).
- Jafari Valdani, Asghar, Nejat, Seyed Ali (2013). "The Role of Regional Powers in the Syrian Crisis (2014-2011)", *Quarterly Journal of Middle East Studies*, Volume 20, Number 4, pp. 176-141. (in Persian).

- Karimian, Alireza, Karami, Jahangir (2020). "Turkish Eurasian Policy: Interests and Achievements", *International Relations Studies*, Vol. 9, No. 2, pp. 160-133. (in Persian).
- Khadem Shirazi, Fatemeh (2020). "The UAE's View of Turkish Foreign Policy", *International Center for Peace Studies*, (19/12/2020), Retrived from: <http://peace-ipsc.org/fa/>. (in Persian).
- Khadem Shirazi, Fatemeh (2020). "Turkey's approach to Iraq", *International Center for Peace Studies*, (09/06/2020), Retrived from: <http://peace-ipsc.org/fa/>. (in Persian)
- Khaleghi Nejad, Maryam (2020). "Turkish Influence in Lebanon", *International Center for Peace Studies*, (28/11/2020), Retrived from: <http://peace-ipsc.org/fa/>. (in Persian).
- Khaleghi Nejad, Maryam (2021). "Iraq; An Opportunity for Soft Power in Turkey", *International Center for Peace Studies*, Retrived from: <http://peace-ipsc.org/en/>. (in Persian)
- Khaleghi Nejad, Maryam, Karkhaneh, Mahsa (2020). "Turkish Soft and Cultural Power in Pakistan", *International Center for Peace Studies*, (08/10/2020), Retrived from: <http://peace-ipsc.org/en/>. (in Persian).
- Kindermann, Gottfried-Karl (1985). *The Munich School of Neorealism in International Politics*, Unpublished manuscript, University of Muich
- Kirchner, M. & Flanagan, S. J. (2020). "Turkey's Relations with Europe, the European Union and NATO: Reaching an Inflection Point". In: *Turkey's Nationalist Course: Implications for the U.S.-Turkish Strategic Partnership and the U.S. Army*. California: RAND Corporation.
- Kösebalaban, H. (2020). "Transformation of Turkish Foreign Policy Toward Syria: The Return of Securitization". *Middle East Critique*, 29(3), 335-344.
- Larrabee, F. S. (2008). *Turkey as a U.S. Security Partner*. California: RAND Corporation.
- Madi, A. & Bode, K. (2017). *Expert View: The YPG, PKK and Turkey's Options in Syria*.
- Mankoff, Jeffrey(2020). "Why Armenia and Azerbaijan Are on the Brink of War", Retrived from: <https://www.foreignaffairs.com/articles/turkey/2020-10-01/why-armenia-and-azerbaijan-are-brink-war>.
- Marjani Nejad, Ahmad (2019). "Turkey's soft power in Central Asia", *International Center for Peace Studies*, (26/12/2019), Retrived from: <http://peace-ipsc.org/fa/>. (in Persian).
- Masoudnia, Hossein, Foroughi, Atefeh, Chalmaghani, Morteza (2012). "Turkey and the Syrian Crisis: From Mediation to Supporting the Opposition", *Quarterly Journal of Studies, Islamic World Political Quarterly*, No. 4, pp. 110-83. (in Persian).
- Mojtahedzadeh, Pirooz (2007). *Political Geography and Geographical Politics*, Tehran: Ney Publishing. (in Persian).
- Mosallanejad, Abbas (2011). "Analysis of Iran's Power Balance Policy in a Realistic and Neorealist Approach", *Quarterly Journal of International Relations Research*, Vol. 1, No. 1, pp. 158-131. (in Persian).
- Mousavi Shafaei, Seyed Massoud, Zomordi, Zahra. (2016). Gas geopolitics and Turkish intervention in Syria. *Strategic Policy Research*, 6 (22), 147-175. (in Persian).

- Mousavi, Seyed Massoud (2016). "A Study and Analysis of Turkey's Positions and Performance Towards ISIL, in True ISIs and ISIs Truth", by Dr. Mohammad Hassan Habibian, Tehran: Farabi Research Institute of Applied Studies. (in Persian).
- Muftuoglu, Yusuf (2016). How the 'Normalization' of Salafi Extremism Has Come Back to Haunt Turkey, Retrived from: http://www.huffingtonpost.com/yusufmuftuoglu/salafi-extremism-turkey_b_10814254.html<retrieved October.2020>
- Murinson, A. (2006). "The Strategic Depth Doctrine of Turkish Foreign Policy". *Middle Eastern Studies*, 42(6), pp. 945-964.
- News Deeply (15th May 2017). Retrived from: <https://www.newsdeeply.com/syria/community/2017/05/15/expert-view-the-ypg-pkk-andturkeys-options-in-syria>.
- Nosrati, Hamidreza, Moniri, Kamel (2011). *Diplomacy and Energy Security, First Edition*, Tehran: Nashr Publications. (in Persian).
- Omidi, Ali, Ghalamkari, Armin (2020). "Analysis of the Relationship between Developmentalist Foreign Policy and Turkish Economic Development (2002-2017)", *Bi-Quarterly Journal of International Political Economy Studies*, Vol. 2, No. 1, pp. 331-300. (in Persian).
- Omidi, Ali, Rezaei, Fatemeh. (2020). New Ottomanism in Turkish Foreign Policy: Indicators and Consequences in the Middle East. *Foreign Relations*, 3 (11), 231-267. (in Persian).
- Onis, Z. (1995, Winter). "Turkey in the Post-Cold War Era: In Search of Identity". *Middle East Journal*, 49, pp. 48-68.
- Phillips, D. L. (2017). "An Uncertain Ally: Turkey under Erdogan's Dictatorship". New Brunswick: Transaction Publishers.
- Pishgahi-Fard, Zahra, Mostafavi, Gholam-Ali, Zaki, Yashar (2020). "Analysis of Turkey's Positions Towards Regional Developments (Case Study: Isis)", *Journal of Political Studies of the Islamic World*, Vol. 8, No. 4, pp. 46-23. (in Persian).
- Purtaş, Fırat (2013). "Türk Dış Politikasının Yükselen Değeri: Kültürel Diplomasi", *Akademik Bakış*, Vol.7, No:13, Pages:1-13.
- Robbins, Philip (2001), "The Position of Central Asia, the Caucasus in Turkish Foreign Policy, The Caspian Book, The Role of Foreign Powers", (collection of articles), Tehran: Institute for Caspian Studies, Office of Foreign Affairs.
- Sadeghi Aval, Hadi, Garshasbi, Reza, Naqdi, Jafar (2020). "Critical Geopolitics and Analysis of Turkey's Approach to ISIS", *Journal of Political Studies of the Islamic World*, Vol. 8, No. 1, pp. 23-1. (in Persian).
- Schwab, K. (2015). *The Global Competitiveness Report 2014-2015*. Geneva: World Economic Forum.
- Schwab, K. (2016). *The Global Competitiveness Report 2016-2017*. Geneva: World Economic Forum.

- Shahsavari, Shahab (2020). "Who created the tension between Ankara and Baghdad and who suppressed it?", Etemad newspaper, (25/08/2020), Retrived from: <http://www.etemadnewspaper.ir/fa/Main/Detail/153685>. (in Persian)
- SÖNMEZ, G. (2019). TURKEY'S FIGHT AGAINST ISIS. ISBN: 978-605-80703-6-3.
- Soyzal, Mumtaz (2004). The future of Turkish Foreign Policy, edited by Leonore.
- Speckhard, Anne, Shajkovci, Ardian (2019). "The ISIS Ambassador to Turkey", Retrived from: <https://www.hstoday.us/subject-matter-areas/counterterrorism/the-isis-ambassador-to-turkey/>.
- Sputnik News (2015). This is How Turkey's Oil Trade With Daesh Works, Retrived from: <http://sputniknews.com/middleeast/20151204/1031228456/turkey-illegal-oilbusiness-isis-zakho.html> <retrieved October.2020>.
- Svet, Oleg (2010). "Turkey's 'Zero Problem' Foreign Policy: An Untenable Balancing Act", Retrived from: <https://www.tuftsgloballeadership.org/files/resources>.
- Tabnak News Agency, "Turkey's actions are in contradiction with the Sochi and Astana agreements", (04/02/2020), Retrived from: <https://www.tabnak.ir/fa/news/956581/>. (in Persian).
- Tasnim News Agency, "Turkish Demonstration in Cyprus", (09/08/2019), Retrived from: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/05/18/2072003/>. (in Persian).
- Taspinar, Omar. (2012). "Turkey's Strategic Vision and Syria", *The Washington Quarterly*, Vol. 35, No.3. 127-140.
- Tugal, C. (2016). *The fall of the Turkish model: How the Arab uprisings brought down Islamic liberalism*. London and New York: Verso.
- Turbeville, Brandon (2016). Bilal Erdogan: The Real ISIS Oil Minister, Retrived from: <http://www.activistpost.com/2015/12/bilal-erdogan-the-real-isis-oilminister.html> <retrieved October.2020>
- Turkey's Engagement with Modernity. St Antony's Series. London: Palgrave Macmillan.
- Turkey's New Foreign Policy". Carnegie Endowment for International Peace, 1, pp. 1-31.
- Turkey's energy situation and the discovery of gas resources in the Black Sea (23/08/2020). Center for Energy Chain Studies, Retrived from: <https://vcmstudy.ir/>.
- Tziarras, Zenonas (2012). "Turkey's Syria Problem: A Talking Timeline Of Events", *Turkish Policy Quarterly*, Vol. 11, No. 3.
- Ulgen, S. (2010). A place in the Sun or Fifteen Minutes of Fame? Understanding.
- Vira, Varon, Ervin Fitzgerald and Brandon Fite, (2012). The United States and Iran: Competition involving Turkey and the South Caucasus, Center for Strategic and International Studies (CSIS), March 8.
- Vosoughi, Saeed, Rezaei, Massoud (2015). "American-Turkish Considerations in Relations with Iran", *Journal of Defense Policy*, Vol. 24, No. 93, pp. 230-189. (in Persian).

Where is the world economy, "The tension between Cyprus and Turkey ?", (19/06/2019), Retrived from: <https://donya-e-eqtesad.com/-/5/3537981>. (in Persian).

Yayla, Ahmet S (2020). "Try Erdogan at the International Criminal Court for Enabling ISIS", Retrived from: <https://investigativejournal.org/try-erdogan-at-the-international-criminal-court-for-enabling-isis/> (3/2/2020)

Zaman, Amberin (2020). "Turkey-Iran tensions spike over Azerbaijan", Retrived from: <https://www.al-monitor.com/originals/2020/12/turkey-iran-tensions-erdogan-azerbaijan-arrests-drug-baron.html>

نوع مقاله: پژوهشی

سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی و نظریه نوین دیپلماسی دفاع شبکه‌ای

فرهاد قاسمی¹

تاریخ دریافت: 1399/10/25؛ تاریخ پذیرش: 1400/03/09

چکیده

دیپلماسی دفاع، دارای پیشینه تاریخی طولانی و همزاد با قدرت نظامی است که وظیفه کاربست آن را در قالب دیپلماسی در زمان جنگ و صلح به عهده داشته است. به دلیل پیچیدگی و آشوبی شدن سیستم بین‌الملل، در قالب الگوی غیرخطی، قدرت، به عنوان پدیده‌ای اصلی دیپلماسی دفاع، به الگوی شبکه‌ای تغییر یافته است که پیچیدگی ساختاری، فرایندی، سازه‌ای، و قاعده‌ای را به عنوان ویژگی‌های تعریف‌کننده آن مطرح کرده است. با توجه به نوپدیدی سیستم‌های بین‌المللی غیرخطی و جدال‌های نظری در این حوزه، ادبیات روابط بین‌الملل در تبیین دستگاه تحلیلی دیپلماسی دفاع دچار عقب‌ماندگی جدی هستند و بر همین اساس، این پرسش اساسی به عنوان دغدغه اصلی پژوهش حاضر مطرح است که «بر پایه اصول و مبانی نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوبی، دستگاه تحلیلی دیپلماسی دفاع، چگونه قابل بازسازی مفهومی است». در پاسخ به این پرسش و با بهره‌گیری از روش آبدکشن که بر واقعیت‌های نوپدید و شیوه یافتن بهترین تبیین برای آن‌ها تأکید دارد، مقاله حاضر، دیپلماسی دفاع شبکه‌ای چندلایه را به عنوان مفهومی نوآورانه به ادبیات روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. ویژگی اصلی این مفهوم، دلالت آن بر دیپلماسی دفاع به عنوان یک سیستم با هسته مرکزی سخت بر محوریت سیستم‌های کنترل واحد-پایه‌ای است که سیستم‌های کنترل دیگر، به عنوان سیستم‌های حمایتی بر روی آن بنیان نهاده شده و در قالب سیستم یکپارچه با پیوندهای کارکردی میان لایه کنترلی، به صورت هیبریدی عمل می‌کند.

واژگان کلیدی: قدرت، دیپلماسی دفاع، سیستم‌های بین‌المللی پیچیده و آشوبی، قدرت نظامی، دیپلماسی دفاع شبکه‌ای

1. دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
faghasemi@ut.ac.ir

Complex and Chaotic International Systems and a New Theory of Network Defence Diplomacy

Farhad Ghasemi¹

Abstract

Defense diplomacy has bourn with military power, which must use it in diplomacy in times of war and peace. Due to the international system's turn into a complex and chaotic pattern, power as the central dynamic of defense diplomacy has changed to a networked model. Structural, process, construction, and algorithmic complexity are the main defining features of it. With the emergence of nonlinear international systems and related theoretical debates, the International Relations literature has severe backwardness in explaining defense diplomacy's analytical apparatus. Therefore this fundamental question has been raised as the present study's direct engagement: how the defense diplomacy analytical apparatus conceptually will be reconstructed based on the Principles and foundations of complex and chaotic systems theory. In response to this question, and using the abduction method, which emphasizes the emerging facts and finding the best explanation for them, this article presents multi-layered network defense diplomacy as an innovative concept in the international relations literature. This concept envisions it as a multi-layered network with a core consisting of unit-based control systems. Other control systems that will deploy on these are support systems. All these form a single control system with a functional linkage between its layers, which operates in a hybrid model.

Keywords: Power, Defense diplomacy, Complex and chaotic international systems, Military power, Networked defense diplomacy.

1. Associate Professor of International Relations ,Department of International Relations , Faculty of Law and Political science , University of Tehran, Tehran, Iran, faghasemi@ut.ac.ir

مقدمه

قدرت و دیپلماسی، دو پدیده همزاد در سیاست بین‌الملل هستند؛ یکی بر کنترل و دیگری بر روش عملی کردن کنترل بر سیستم و بخش‌های آن پافشاری می‌کند. قدرت نظامی، ابزار بهینه‌ای است که در همه روزگاران، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. افزون‌براین، هم‌زمان با کاربست نیروی نظامی، دیپلماسی نیز به‌عنوان ابزاری برای سامان دادن به روابط میان کشورها، به‌ویژه صلح‌سازی یا نیروبخشی به کنشگری‌های صلح‌آمیز، مطرح بوده است. در آغاز، تأکید بر کنش‌هایی چون پشتیبانی‌ها یا همکاری‌های نظامی، توافق‌های مربوط به همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه، رایزنی‌های نظامی، برپایی گروه‌های آموزش نظامی، پشتیبانی‌ها و فراهم کردن سازوکارها و تمرین‌های مشترک نظامی، در چارچوب دیپلماسی نظامی و دفاعی انگاشته می‌شد. با دگرگونی سیستم بین‌الملل و به‌ویژه در روزگار جنگ سرد، همکاری در چارچوب نهادهای نظامی و پی‌ریزی سازمان‌های نظامی را می‌توان هسته و کانون کنشگری دیپلماسی دفاعی انگاشت. با پیچیده شدن سیستم بین‌الملل، به‌ویژه در روزگار پس از جنگ سرد، این سیستم، تهدیدها و مجال‌های نوینی را در اختیار بازیگران سیستم بین‌الملل گذاشت و محیط راهبردی سیستم بین‌الملل، تهدیدهای نوینی را نمایان کرد. در این هنگامه، نظم‌های منطقه‌ای و تهدیدهای مربوط به آن، الزامات نوینی را برای دیپلماسی دفاعی کشورها فراهم کرد. همکاری در زمینه رویارویی یا رویارویی با گروه‌های غیردولتی، بخشی از دیپلماسی دفاعی کشورها را شکل داد و ترس از گسترش ساختارهای افقی سیستم، مانند دسترس به جنگ‌افزارهای هسته‌ای و پیدایش هژمون‌های منطقه‌ای نیز سبب دل‌نگرانی برخی از اعضای سیستم بین‌الملل شد. به بیان روشن‌تر، در پی برجسته شدن نظم‌های منطقه‌ای و بروز تهدیدهای منطقه‌ای، دیپلماسی دفاعی منطقه‌ای، به‌عنوان گستره نوینی از کنشگری راهبردی کشورها شکل گرفت. نظم‌های منطقه‌ای، به دو شکل، دیپلماسی دفاعی را برجسته کردند؛ نخست اینکه دگرگونی‌های نظم‌های منطقه‌ای، تأثیر جدی‌ای بر نظم جهانی و قدرت‌های بزرگ داشته و به‌همین سبب، ساماندهی نظم‌های منطقه‌ای را به چالشی بزرگ برای آن‌ها تبدیل کرده است و دوم اینکه، قدرت‌های منطقه‌ای نیز افزون‌بر رویارویی با چالش‌های قدرت‌های بیرونی، با چیلستان امنیت درون منطقه‌ای نیز روبه‌رو شده‌اند.

در سیاست بین‌الملل نوین، نظم منطقه‌ای، حلقه نخست زیست دولت‌ها در سیستم بین‌الملل انگاشته می‌شود. دگرگونی‌های دیگر به‌وجودآمده در سیستم بین‌الملل، به‌معنای گام نهادن چرخه

جهانی قدرت به دوران گذاری است که در حال تبدیل شدن به نقطه تعادل راهبردی نوینی است. در کنار همگی این دگرگونی‌ها، سیستم بین‌الملل، الگوی نوینی از نظم، با عنوان نظم پیچیده-آشوبی و غیرخطی را تجربه می‌کند. به همین سبب و با توجه به دگرگونی‌های بنیادین الگوهای نظم سیستمی، ارائه الگوی نوینی از دیپلماسی ضرورت می‌یابد. می‌توان گفت، برجسته‌ترین دگرگشت، به قدرت مربوط می‌شود که دیپلماسی، وظیفه بازتولید و عملیاتی کردن آن را در سیستم بین‌الملل به عهده دارد. قدرت، در پیکره‌های نوینی از پیچیدگی تعریف می‌شود. دینامیک قدرت از ارائه سنتی خود خارج شده و به آرایه‌های نوینی، از جمله قدرت غیرخطی، تبدیل شده است. قدرت نظامی که وظیفه دفاع از کشور را به عهده داشته است، به گفته دانش سایبرنتیک، گوناگونی درونی و بیرونی را آزمون می‌کند. این در حالی است که نظریه‌های روابط بین‌الملل، همچنان در چارچوب‌های سنتی و کلاسیک به دیپلماسی دفاع توجه دارند و بیشتر بر شکل‌بندی همکاری‌های بین کشورها در کنار نیروی نظامی تأکید می‌کنند. برنامه‌هایی مانند آموزش نظامی نیروهای کشورهای دیگر یا متحدان، تعاملات نظامی بیرونی، پشتیبانی‌های مالی نظامی، برنامه‌های آموزشی مشترک، پشتیبانی‌های نظامی و تجهیزاتی در شرایط اضطرار، نیروبخشی توانایی‌های صلح‌سازی منطقه‌ای، و آموزش نیروهای کشورهای دیگر برای صلح‌سازی، در کانون دیپلماسی دفاع قرار گرفته‌اند.

به‌طور کلی، شروع و تکامل موج پیچیدگی و غیرخطی شدن سیستم بین‌الملل، در چارچوب جدال پنجم روابط بین‌الملل (Kavalski, 2007)، از چند بعد، بر دیپلماسی دفاع تأثیر گذاشته است؛ نخست اینکه، پیچیدگی تنوع درونی سیستم بین‌الملل، در قالب شکل‌گیری نظم‌های فرعی منطقه‌ای را به یک موضوع اساسی تبدیل کرده و لایه جدیدی به دیپلماسی دفاع افزوده است؛ دوم اینکه، اجزای نظم، به عنوان هسته اصلی دیپلماسی دفاع، آن را به صورت شبکه‌ای تعریف کرده‌اند. سازه‌ها، پویایی‌ها، چرخه‌ها، الگوهای رفتاری و کنترل، در قالب شبکه‌ای شکل می‌گیرند که بر پایه منطق غیرخطی، علیت بازگشتی، وابستگی حساس عمل می‌کند و در وضعیت فشارهای سیستمی، شاخه‌ای شدن، برجسته‌ترین نمود آن‌ها است.

افزون‌براین، با اینکه ایران به شدت زیر فشارهای سیستمی قرار دارد، حوزه پژوهشی دیپلماسی دفاع، به عنوان حوزه اصلی روابط بین‌الملل ایرانی، با ناکارآمدی جدی نظری روبه‌رو است؛ موضوعی که پیامدهای آن در عرصه عمل نیز آشکارا قابل مشاهده است؛ از این رو، دغدغه اصلی پژوهش و این

پرسش اساسی مطرح می‌شود که «با حاکم شدن سازه و منطق پیچیدگی بر نظم، چگونه می‌توان دستگاه تحلیلی دیپلماسی دفاع را برای رسیدن به بهترین تبیین، بازسازی مفهومی کرد؟» در پاسخ می‌توان این دیدگاه را مطرح کرد که دیپلماسی دفاعی، بخشی از مفهوم نظم، یعنی کنترل، در روابط بین‌الملل است. کنترل نیز برپایه منطق سیستم بین‌الملل شکل می‌گیرد که با حاکم شدن الگوریتم پیچیدگی و آشوب بر آن، به نظر می‌رسد که نظریه پیچیدگی و آشوب، قادر به ارائه تبیین کارآمدی از دیپلماسی دفاع در چنین وضعیتی است. از اینجا است که هدف و دغدغه اصلی این پژوهش شکل می‌گیرد. هدف، بازسازی مفهومی دیپلماسی دفاع برپایه نظریه پیچیدگی و آشوب، به عنوان منطق کارکردی حاکم بر سیستم بین‌الملل نوین، است. برداشت نظری از اصول پیچیدگی برای پاسخ به واقعیت‌های نوپدید، محور پژوهش پیش‌رو را شکل می‌دهد. مفهوم‌سازی و ارائه دستگاه تحلیلی نوین، راه را برای پژوهش‌های آینده، به‌ویژه بررسی‌های موردی، هموار خواهد کرد؛ ضمن اینکه در پیچه نوینی را به‌روی دگرگونی نظری دیپلماسی در ادبیات روابط بین‌الملل ایرانی خواهد گشود.

پاسخ به دغدغه اصلی پژوهش، مستلزم کاربست روش آبداکشن است که در آن، بر واقعیت‌های نوپدید و یافتن بهترین تبیین تأکید می‌شود. در این روش، ابتدا واقعیت‌های نوپدید در گستره پژوهش بیان می‌شود و پس از آن، در پی یافتن بهترین نظریه‌ای است که می‌تواند راه‌حلی را برای واقعیت‌های نوپدید ارائه کند. براین اساس، در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، ابتدا واقعیت‌های نوپدید مطرح می‌شوند و در گام دوم، با بهره‌گیری از نظریه پیچیدگی و آشوب، اصول بنیادین آن مطرح شده و مفهوم‌سازی دیپلماسی دفاع در وضعیت پیچیدگی مورد توجه قرار می‌گیرد. در بخش سوم، کنترل، به عنوان مفهوم پایه‌ای دیپلماسی دفاع، واکاوی خواهد شد. در این بخش با توجه به ماهیت آنارشیک سیستم بین‌الملل، سیستم‌های کنترل واحد پایه به عنوان هسته دیپلماسی دفاع برگزیده، و در قالب کنترل شبکه‌ای و لایه‌های گوناگون آن مفهوم‌سازی می‌شوند.

1. پیشینه پژوهش

دیپلماسی دفاع، موضوع بخشی از ادبیات روابط بین‌الملل بوده است. برخی، عملیاتی چون حفظ صلح را برجسته‌ترین نمود این جستار می‌دانند (Cheyer, 2013). دود، بر پیوند دیپلماسی دفاعی با دیپلماسی نظامی تأکید کرده و کاربرد صلح‌آمیز دیپلماسی دفاعی را به عنوان راه‌آورد مثبتی برای گسترش پیوندهای

دوجانبه و چندجانبه با یک کشور مطرح کرده است (Dodd, 1997). کاتی بر بهره‌برداری از نیروهای مسلح و تأسیسات مربوط به آن‌ها در زمان صلح، به‌عنوان ابزار سیاست‌های امنیتی و خارجی کشورها، پافشاری می‌کند (Cotty, 2013: 6). سنگ، دیپلماسی دفاعی را به‌شکل «بهره‌برداری مشترک و هماهنگ از ابتکارات صلح‌آمیز، همکاری میان بخش‌های دفاع و رهبری نیروهای مسلح برای ایجاد اعتماد، رویارویی با آشفتگی‌ها، و چاره‌جویی برای دشواری‌ها» تعریف می‌کند و همچنین، دو کارکرد دیپلماسی دفاع، یعنی پاسداری از وضعیت همکاری و امنیت موجود میان دو یا چند کشور و انجام وظایف مربوط به چاره‌گری بحران و بازگشت به تعادل، امنیت، و همکاری را برجسته می‌کند (Tan, 2012). پلیس در پیوند امور نظامی و دیپلماسی، جستارهایی چون دیپلماسی نظامی، دیپلماسی دفاع، دیپلماسی نیروی دریایی همراه با دوستانگی، بازدارندگی، حضور نظامی از راه دیپلماسی، پایگاه‌سازی، پیوندهای دیپلماتیک و تهدید به استفاده از زور، گلایه‌مندی و مجازات دیپلماتیک، و دیپلماسی نیروی دریایی برپایه زور، به‌ویژه قایق‌های توپ‌دار، را مطرح می‌کند (Du Plessis, 2008: 96). چارپلن و رامل، دیپلماسی دفاع را بهره‌برداری از مسیرهای نظامی یا کارشناسان مسائل دفاعی، برای کمک به ایجاد فضای اعتماد و همگرایی میان کشورها تعریف می‌کنند (Charillon, Balzacq, & Ramel, 2020). نظیر احمد میر، رابطه میان قدرت و دیپلماسی را بررسی کرده است (Mir, 2020). مارتین ادموندز و گرگ میلز، آن را به‌گونه‌ای گسترده به‌عنوان «هرگونه استفاده از نیروهای مسلح (به‌جز جنگ) برای دستیابی به اهداف ملی» توصیف کرده‌اند (Edmonds and Mills, 1998: 106). به‌نظر دراب، همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه، آموزش نظامی، تمرین‌های نظامی، مأموریت‌ها و عملیات نظامی، همکاری اطلاعاتی و تبادل اطلاعات در مورد اوضاع نظامی-سیاسی و رویدادهای دیگر مربوط به مسائل امنیتی و وضعیت نیروهای مسلح کشورهای دیگر، همکاری‌های درون‌سازمانی و اتحاد‌های امنیتی بین‌المللی، فعالیت‌های مربوط به کنترل تسلیحات، خلع سلاح و اقدامات اطمینان‌ساز، همکاری در حوزه صنایع دفاعی، کمک نظامی و پشتیبانی از نیروهای مسلح کشورهای دیگر، از حوزه‌های مربوط به دیپلماسی دفاع به‌شمار می‌آیند (Drab, 2018: 67-68).

با شکل‌گیری جدال نظری پنجم در روابط بین‌الملل، با محوریت جدال میان سیستم‌های بین‌المللی خطی و غیرخطی (Kavalski, 2007)، دیپلماسی دفاع نیز به‌عنوان بخشی از پژوهش‌های روابط بین‌الملل، با دگرگونی پارادایمی از پارادایم خطی به پارادایم غیرخطی روبه‌رو شد. هرچند

علم روابط بین‌الملل نیز با تأخیر وارد گام دگرگونی شده است، وانگهی روابط بین‌الملل ایرانی، دچار عقب‌ماندگی‌های جدی است. در ایران، آنچه به‌عنوان روابط بین‌الملل مطرح است، انباشته‌ای از جستارهایی است که شاید پیوند بسیار کمی با این علم دارند؛ به‌گونه‌ای که شاید بتوان از مرگ علم روابط بین‌الملل در ایران سخن گفت. ادبیات روابط بین‌الملل در حوزه دیپلماسی دفاع، دچار فقر نظری جدی است. ادبیات روابط بین‌الملل غرب نیز از نگاه نیازمندی این کشورها، به این موضوع نگریده‌اند. این درحالی است که کشورهای چون ایران، نیازمندی کاملاً متفاوتی دارند. ادبیات غربی از نگاه کشورهای قوی و کنترل کشورهای ضعیف‌تر توسط قدرت‌های بزرگ، به دیپلماسی دفاع می‌نگرند. این درحالی است که کشورهای چون ایران، برای حفظ امنیت و مانایی خود، ملزم به کنترل کشورهای هستند که از دیدگاه کلاسیک، قوی‌تر خواهند بود؛ موضوعی که به‌طورکلی در ادبیات روابط بین‌الملل به‌فراموشی سپرده شده است.

2. واقعیت‌های نوپدید در گستره دیپلماسی دفاع

انبوهی از واقعیت‌های فراموش شده در ادبیات مربوط به این موضوع، از جمله شکل‌گیری موج نظری و عملی مرتبط با غیرخطی شدن سیستم بین‌الملل، شبکه‌ای شدن سازه‌های نظم جهانی، شبکه‌ای شدن قدرت در سیاست بین‌الملل، شکل‌گیری الگوی نظم نامتقارن، شاخه‌ای و پراکنشی در سیستم بین‌الملل نوین، دگرگونی سیستم‌های کنترل نظم به سیستم‌های کنترل هوشمند و به‌ویژه کنترل چندلایه، نیاز به بازطراحی دیپلماسی دفاع را به‌عنوان یک ضرورت بنیادین مطرح می‌کنند.

در سیستم بین‌الملل شبکه‌ای، نوآوری‌های قدرت نظامی و پخش شدگی گسترده آن، یکی از پدیده‌های نوینی است که نیاز به ارائه راه‌حل‌های جدید دارد. در این میان، گروه‌های غیردولتی نیز از این موضوع بهره‌مند شده‌اند. برآیند چنین پدیده‌ای، تغییر ساختار جنگیدن از شکل سنتی به شکل نیابتی است که حوزه نوینی را در دیپلماسی دفاع ایجاد کرده است. این موضوع، در کنار انقلاب در امور نظامی، اهمیت بسیار چشمگیری خواهد یافت. افزون‌براین، سازه فیزیکی‌ای که قدرت نظامی در آن عملیاتی می‌شود، به‌ویژه سازه‌های ژئوپلیتیک، دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی شده‌اند. در سیستم کلاسیک، سازه‌های یادشده بر روی زمین ترسیم می‌شدند؛ برای نمونه، سیستم بین‌الملل، از بعد جغرافیایی به مجموعه‌ای از مناطق متمایز با ارزش راهبردی و ژئوپلیتیک گوناگون دسته‌بندی

می‌شدند. نظم‌های منطقه‌ای در کارکرد دینامیک قدرت، ارزش زیادی داشتند. در وضعیت پیچیدگی، زمین تنها یکی از لایه‌های مؤثر در دینامیک قدرت، به‌ویژه قدرت نظامی، به‌شمار می‌آید. امروزه ژئوپلیتیک فضا، به‌عنوان لایه جدیدی مطرح شده است که درعمل مرزبندی‌های ژئوپلیتیک سنتی را از بین برده و لایه‌ای یکپارچه‌ساز را بر روی آن سوار کرده است. دسترسی به فضا، درعمل، تمام گستره‌های ژئوپلیتیک روی زمین یا هوا را کنترل می‌کند. سیستم‌های کنترل، به‌شدت تحت تأثیر این پدیده خواهند بود. تاکنون تصور بر این بوده است که سلاح‌های اتمی، موجب بازدارندگی مطلق خواهند شد، اما شکل‌گیری حوزه سایبر، جنگ‌های سایبری را به‌عنوان عامل تعیین‌کننده‌ای برای از بین بردن بن‌بست بازدارندگی کلاسیک ایجاد کرده است. این موضوع، غافلگیری راهبردی را به پدیده‌ای بنیادین تبدیل کرده است. توان فلج‌کنندگی فناوری‌های نوین، دیپلماسی دفاع را وارد حوزه‌های نوینی خواهد کرد که تا به حال سابقه نداشته است.

دگرگشت دینامیک قدرت به‌عنوان دینامیک اصلی دیپلماسی دفاع، یکی از جستارهایی است که در پیکر سیستم‌های بین‌المللی پیچیده و آشوبی - یا به عبارتی غیرخطی - شایستگی بررسی داشته است، ولی ادبیات دیپلماسی دفاع به‌گونه‌ای جدی به آن توجه نداشته‌اند. قدرت، به پدیده‌ای شبکه‌ای تبدیل شده است. برخی از ویژگی‌های قدرت نظامی شبکه‌ای عبارتند از: گوناگونی درونی، که دربردارنده شاخه‌های آن است، و گوناگونی بیرونی، که پیوند با دینامیک‌های دیگر، انطباق‌پذیری و توانایی دگرگونی اندازه‌های آن، و ارزشمندتر از همه، جهندگی و توانایی تبدیل به آرایه‌های گوناگون را دربر می‌گیرد. این ویژگی، دیپلماسی دفاع را با دگرگونی‌های بنیادینی روبه‌رو خواهد کرد؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان آن را در پیکر دیپلماسی شبکه‌محور با پیچیدگی ساختاری و فرایندی دانست که در آن، سازه‌های گوناگون قدرت نظامی، در فرایندی پویا، به دینامیک‌هایی چون قدرت نهادی تبدیل می‌شوند. دراین‌راستا، دیپلماسی دفاعی را می‌توان توانمندسازی و پایدارسازی سیستم‌های کنترل قدرت - پایه و همچنین، واحد - پایه، از راه شکل دادن به لایه‌های شبکه‌ای حمایتی به‌شمار آورد. از این راه، به‌کارگیری قدرت نظامی در زمان صلح یا جنگ، در شبکه‌ای از پیوندها، شذنی خواهد بود. دیپلماسی دفاعی را - برخلاف نظر بسیاری از پژوهش‌های انجام‌شده - نمی‌توان به روزگار صلح محدود کرد، بلکه در روزگار بی‌ثباتی راهبردی و جنگ نیز این گونه از دیپلماسی، به کارکرد خود ادامه می‌دهد؛ به بیان روشن‌تر، کنترل تعارض‌ها و پایان دادن یا مدیریت جنگ نیز بخشی از

دیپلماسی دفاعی را شکل می‌دهد. برپایه پیچیدگی فرایندی نیز می‌توان به دیپلماسی نگریست که دربردارنده تبدیل سیستم‌های کنترل واحد پایه نظم، مانند بازدارندگی و موازنه، به سیستم‌های انطباقی و خودسامان‌ده است. سیستم‌های بین‌المللی پیچیده و آشوبی، بعد نوینی از دینامیک قدرت را با عنوان «دینامیک قدرت شبکه‌ای»، به سیاست بین‌الملل تحمیل می‌کنند که قدرت نظامی نیز نمی‌تواند از آن دوری گزیند. قدرت نظامی، زمانی کارآمد است که به یک سیستم کنترلی تبدیل شود و سویه عملیاتی پیدا کند. این جستار از راه تبدیل شدن به سیستم موازنه قدرت و بازدارندگی، شدنی است. افزون‌براین، این دو سیستم، هنگامی کارآمد خواهند بود که خود را با منطق پیچیدگی و غیرخطی سیستم بین‌الملل نوین، هماهنگ کنند و بر این بنیاد عمل کنند.

بنابراین، کارکرد دینامیک قدرت در محیط راهبردی غیرخطی و تبدیل آن به سیستم کنترل و در گام دیگر، خودسامان‌ده و غیرخطی شدن چنین سیستم‌هایی، برجسته‌ترین چیستان قدرت نظامی در وضعیت سیاست بین‌الملل نوین است. این سویه از دیپلماسی دفاع می‌تواند، مبنای نظریه پردازی نوین درباره آن قرار گیرد. دراین راستا، برجسته‌ترین کمک این پژوهش به ادبیات موجود، مفهوم‌سازی نوین دیپلماسی دفاع است که در آن قدرت نظامی و تبدیل آن به سیستم‌های کنترلی واحد پایه را مبنای قرار داده و برپایه آن، دستگاه تحلیلی دیپلماسی دفاع را براساس یک شبکه کنترلی چندلایه ارائه می‌کند.

3. پیچیدگی و دیپلماسی دفاع

نظریه پیچیدگی و آشوب، بنیادهای نظری دیپلماسی دفاع در سیاست بین‌الملل نوین را فراهم می‌نماید. دیپلماسی را می‌توان مدیریت قدرت، از مرحله بازتولید تا کاربست آن دانست. هسته آغازین شنا ساندۀ قدرت نیز در مفهوم کنترل نمایان می‌شود. براین پایه، دیپلماسی دفاع، بازتولید و کاربست قدرت در پیکر طراحی سیستم‌های کنترلی است که با ایجاد، پایدارسازی، یا بهینه‌سازی نظم، زمینه چنین فرایندی را فراهم می‌کند. از این دیدگاه، اصول نظریه پیچیدگی-آشوب (Amerstorfer, 2020; Fromm, 2004; Kasemsap, 2020; Kavalski, 2007; Lartey, 2020; Manson, 2001; Tarasenko, 2020)، قواعد شکل دهنده دستگاه تحلیلی دیپلماسی دفاع را فراهم می‌کنند که برجسته‌ترین آن‌ها عبارتند از:

• پیچیدگی ساختاری-سازه‌ای دیپلماسی دفاع، ازجمله شبکه‌ای و شاخه‌ای بودن سازه‌های آن که در این وضعیت، سازه‌هایی که دیپلماسی دفاع در آن نقش‌آفرینی می‌کند، دارای اجزا یا خرده‌شبکه‌های گوناگونی هستند که هریک می‌توانند بخشی از کارکرد آن را پوشش دهند. همچنین، این سازه به شاخه‌زایی در وضعیت‌های فشارهای سیستمی تمایل دارد؛ بنابراین، سیستم دیپلماسی دفاع، از بعد سازه‌ای، هم سازه‌شبکه‌ای چندلایه‌ای است و هم توان شاخه‌زایی آن بالاست. دیپلماسی دفاع، هم مدیریت شاخه‌های درونی و هم بازتولید شاخه را به‌عهده دارد و همچنین، باید توانایی شاخه‌سازی سیستم‌های رقیب را نیز مدیریت کند؛

• پیچیدگی فرایندی و به‌هم‌پیوستگی اندام‌های سیستم بین‌الملل، برپایه الگوی وابستگی حساس، یکی دیگر از اصول پیچیدگی است که دیپلماسی دفاع نیز پیرو آن خواهد بود. فرایندها، بیانگر مسیری هستند که در طول زمان، از راه ترکیب منابع گوناگون، امنیت و مانایی واحد یا سیستم را تولید می‌کنند. این فرایند، اصل هم‌افزایی را به‌عنوان یکی از وظایف دیپلماسی دفاع مطرح می‌کند. قدرت نظامی شبکه‌ای، برخلاف سیستم‌های خطی، برآمده از هم‌افزایی میان فرایندهای گوناگون، ازجمله فرایندهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، و حتی فرهنگی-ژئوکالچری است. برآیند چنین فرایندهایی، شکل‌گیری قدرتی است که برای جنگیدن و به‌تسلیم وادار کردن دشمنان یا مدیریت توانایی مانور واحدها یا سیستم، به‌کار گرفته می‌شود.

• غیرخطی بودن، وابستگی حساس فرایندهای بازخورانی و پیش‌خورانی در سیستم بین‌الملل که می‌تواند در پیامدسازی توسط دیپلماسی دفاع به‌کار گرفته شود. در اینجا با مقدار بسیار کم قدرت، می‌توان پیامدهای بسیار بزرگی را سبب شد. این ویژگی در تبدیل قدرت به تهدیدهای بازدارنده توسط دیپلماسی دفاع کاربست دارد. یکی از پیچیدگی‌های الگوریتم این سیستم، در غیرخطی عمل کردن معادله قدرت-تهدید قابل‌مشاهده است؛

• گوناگونی دینامیک‌ها، برپایی الگوی هم‌افزایی میان آن‌ها، و هم‌پایان شدن آن‌ها در دینامیک قدرت و عملیاتی کردن آن، از ویژگی‌های پیچیدگی فرایندی و الگوریتمی سیستم دیپلماسی دفاع است. از این بعد، کارکرد دیپلماسی دفاع، تبدیل قدرت گسترده — که برآیندی از انواع قدرت‌ها است — به قدرت متمرکزی است که به‌صورت نقطه‌ای بر هدف تأثیر می‌گذارد؛ دقیقاً مانند کارکرد ذره‌بینی که نور خورشید را متمرکز و از آن آتش تولید می‌کند؛

• شبکه‌ای و نهادی شدن دینامیک قدرت، برپایه الگوی فراکتالی رشد و دگرگونی که در آن دینامیک قدرت، دارای یک محور ثابت و یک یا چند محور حمایتی است. پیچیدگی الگوریتمی برآمده از الگوی رشد فراکتالی، چگونگی تکامل سیستم دیپلماسی دفاع در طول فرایند زمانی را نشان می‌دهد. در این الگو، دیپلماسی دفاع، دارای یک هسته یا سلول بنیادین است که تمام ویژگی‌های سیستم آینده را در خود دارد که سیستم‌های قدرت و واحد پایه نقش چنین سلولی را ایفا کرده و محور ثابت آن را شکل می‌دهند. افزون‌براین، تمام لایه‌هایی که بعداً تولید می‌شوند، براساس منطق چنین هسته‌ای (محور ثابت) خواهند بود؛

• اهمیت یافتن عنصر زمان، در پیکر چرخه‌های موجود در سیستم بین‌الملل، ازجمله چرخه قدرت، یکی دیگر از پیچیدگی‌های الگوریتمی نظریه پیچیدگی و آشوب است. دیپلماسی دفاع در سیستم بین‌الملل، به‌گونه‌ای نامطمئن و برپایه اصل عدم قطعیت نقش‌آفرینی می‌کند. کاهش زمان واکنش سیستم، می‌تواند موجب خنثی‌سازی چنین وضعیتی شود. این موضوع، به‌ویژه در بازدارندگی که در هسته مرکزی دیپلماسی دفاع قرار دارد، اهمیت ویژه‌ای دارد؛

• الگوهای رفتاری غیرخطی، پیش‌بینی‌ناپذیر، و نوپدید که براساس آن، مهم‌ترین کارکردی که از سیستم دیپلماسی دفاع انتظار می‌رود، تدارک سازوکارهایی است که از غافلگیری راهبردی جلوگیری کنند؛

• آمیخته و هیبریدی بودن الگوهای رفتاری، ازجمله جنگ‌های رخ داده در سیستم بین‌الملل که دیپلماسی دفاع را با کنترل انواعی از جنگ‌ها، به‌ویژه جنگ‌های هیبریدی، روبه‌رو می‌کند؛

• الگوهای کنترل شبکه‌ای، غیرخطی و چندلایه یا چند سطحی، با به‌هم‌پیوستگی و وابستگی حساس میان لایه‌ها، که دیپلماسی دفاع را ملزم به گزینش سازه شبکه‌ای چندلایه می‌کند.

4. قدرت، کنترل، و دیپلماسی دفاع

قدرت نظامی و جنگ، همواره ابزاری برای تحمیل اراده بر واحدهای دیگر بوده است. قدرت نظامی در قالب کنترل، چهار هدف بنیادین، یعنی دفاع، بازدارندگی، اجبار سازی، و فخر فروشی¹ یا کسب

1. Swaggering

وجهه را دنبال می‌کند (Art, 1980: 13; Biddle, 2020; Lebow, 2020; Morgan, 2005; Sperandei, 2006). در دیپلماسی دفاع، اعمال کنترل، برآمده از قدرت نظامی و کاربست احتمالی آن در وضعیت‌هایی است که واحدهای روابط بین‌الملل نیاز به تغییر اراده دیگری یا دیگران دارند. در وضعیت پیچیدگی، دیپلماسی دفاع، کنترل قدرت نظامی شبکه‌ای شده، در وضعیت پیچیدگی ساختاری و فرایندی را به‌منظور تأمین امنیت ملی، در دستورکار خود قرار می‌دهد. در این میان، قدرت افقی و قدرت عمودی نظامی و ساختارهای برآمده از آن را به‌عنوان هدف گزینش می‌کند. دیپلماسی دفاعی، در راستای کنترل نظم از راه کاربست صلح‌آمیز نیروی نظامی شبکه‌ای، پنج محور اساسی را به‌عنوان محورهای کارکردی برمی‌گزیند. نخستین کارکرد دیپلماسی دفاعی، تغییر یا حفظ سازه‌های سیستم بین‌المللی (منطقه‌ای یا جهانی) از راه کاربست صلح‌آمیز نیروی نظامی شبکه‌ای است. تلاش برای ساماندهی سازه‌های فیزیکی نظم‌های سیستمی، از راه سازوکارهایی به‌نام رژیم‌های بین‌المللی امنیتی، نخستین گام برای تغییر سازه‌های سیستمی به‌شمار می‌آید. افزون‌براین، برخی از نظم‌ها، دارای دو محور متمایز، شامل محور هماهنگ‌کننده و مبتنی بر همکاری، و محورهای متمایزکننده هستند. مهم‌ترین سازوکار دیپلماسی دفاعی، شکل دادن به سازه‌های ماژولار، ازجمله اتحادها و ائتلاف‌های سیستمی است که به دو شکل ستاره‌ای به‌مفهوم کانونیت یک قدرت و هماهنگ شدن هریک از بلوک‌ها به‌صورت جداگانه با آن کانون، یا اتحاد و ائتلاف‌های رقیب، به‌صورت سازه‌های تعارضی دو یا چند بلوکی خواهد بود.

افزون‌براین، تغییر سازه‌های شبکه‌ای سیستم بین‌الملل از راه تغییر سازه‌های ژئوپلیتیک شدنی است. در این راه در سیستم‌های بین‌المللی کلاسیک، جنگ، رایج‌ترین روش بود، درحالی‌که در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده‌آشوبی، اراده واحدها به‌جای جنگ، در دیپلماسی دفاع نمایان می‌شود که بر شبکه‌سازی ژئوپلیتیک برپایه کدهای عملیاتی تشخیص دوستان، دشمنان، و شیوه حمایت از دوستان یا مقابله با دشمنان عمل می‌کند. راهبردهایی چون پایگاه‌سازی، خوشه‌سازی، پیوندسازی میان خوشه‌ها، و یکپارچه‌سازی حوزه‌های متمایز ژئوپلیتیک از راه فضا، در دستورکار آن قرار می‌گیرد.

دومین محور در مورد دیپلماسی دفاع، با محوریت موضوع کنترل، را بایستی در هدف‌گذاری بر دینامیک‌های سیستم جست‌وجو کرد. در این میان، نخستین دینامیک سیستم، به دینامیک قدرت، به‌ویژه بخش قدرت سخت و نظامی آن، مربوط می‌شود. مقدار دینامیک قدرت، در طول زمان

تغییرپذیر است که این موضوع، سبب تغییر نظم می‌شود. در دینامیک قدرت و تنظیم آن، قدرت افقی و عمودی سیستم، هدف قرار خواهد گرفت. وظیفه دیپلماسی دفاعی، تنظیم هریک از ساختارها و همچنین، روابط میان آن‌ها است. قدرت افقی، میزان دسترسی واحدها به منابع قدرت، به‌ویژه قدرت نظامی، را شکل می‌دهد که برآیند آن، ساختارهای افقی سیستمی است و در قدرت عمودی، سهم واحدها از کنترل مشخص خواهد شد. در این میان، قدرت نظامی، این توانایی را دارد که ساختار سیستم کنترل نظم را تغییر دهد. دیپلماسی دفاعی در مرحله نخست، زمینه و شرایط دسترسی واحدها به منابع قدرت نظامی را فراهم می‌کند. فناوری‌های نوین و نوپدیدی که در سیستم بین‌الملل نمایان شده یا در حال نمایان شدن است و شیوه توزیع دسترسی آن در میان واحدها، می‌تواند تأثیر بنیادینی بر نظم گذاشته و آن را تغییر دهد. افزون‌براین، دیپلماسی دفاعی با ساختارهای عمودی برآمده از قدرت نظامی نیز سروکار دارد. تنظیم سهم‌بندی کشورها در چنین ساختاری، می‌تواند به شکل‌گیری الگوی نوین رفتاری در میان واحدها و سیستم، مانند الگوهای تعارضی یا همکاری بینجامد. در این میان، برجسته‌ترین موضوع در دیپلماسی دفاعی، فرایند تبدیل ساختارهای افقی برآمده از دسترسی واحدها به منابع نظامی و تبدیل آن‌ها به کنترل است؛ برای نمونه، آمریکا، چین، روسیه، فرانسه، و انگلستان، از توان تبدیل قدرت نظامی خود به سیستم حق و تو برخوردارند و از این جهت، کنترل را شکل داده‌اند. افزون‌براین، مسابقه تسلیحاتی و بحران‌های شدیدی به دلیل ماهیت این دو نوع ساختار و تبدیل آن‌ها به یکدیگر شکل می‌گیرد که دیپلماسی دفاعی، وظیفه کنترل و مدیریت آن‌ها را به عهده دارد؛ برای نمونه، مسابقه تسلیحاتی در بخش ساختارهای افقی، نحوه کاربست و مداخله نظامی در نظم‌های منطقه‌ای، و سرانجام تنظیم مسابقه تسلیحاتی با نقش‌یابی در نظم‌های منطقه‌ای، یا جهانی، از آن جمله است.

قدرت در شبکه‌ای از روابط و سازه‌ها جریان می‌یابد. سودهی و جهت‌بخشی به دینامیک قدرت نظامی، در سازه‌های فیزیکی، از جمله لایه‌های ژئوپلیتیک آن و پایگاه‌سازی را می‌توان در این بعد بررسی کرد. برقراری ارتباط میان قدرت نظامی با سازه‌های سیستم و دستکاری آن و ایجاد پایگاه انتقال قدرت به سازه‌ها، و سرانجام عملیاتی کردن آن در این سازه‌ها، در کانون دیپلماسی دفاعی قرار دارد.

چرخه قدرت در سیستم بین‌الملل و چرخه راهبردی واحدها، بخش دیگری از دستگاه تحلیلی دیپلماسی دفاع را شکل می‌دهد. در این بخش، برخلاف کنترل دینامیک‌ها که مقدار قدرت، تغییر

آن، یا جهت‌بخشی به جریان‌های قدرت موردهدف است، در اینجا عنصر زمان و دستکاری در آن، موردتوجه دیپلماسی دفاع است. ایجاد تأخیر زمانی یا به‌صفر رساندن زمان در انجام کنش‌های راهبردی، موضوعی اساسی برای کنترل است. دیپلماسی دفاع از راه هم‌زمان سازی و هم‌پایانی در دینامیک قدرت نظامی و اجزای درونی آن، مانند هماهنگ‌سازی در سازه‌های ژئوپلیتیک دریایی، هوا، خشکی، و فضا و هم‌پایانی در نیروهای نظامی فعال در این حوزه‌ها، به وظایف کنترلی خود عمل می‌کند.

یکی از کارکردهای دیپلماسی دفاع، کنترل الگوهای رفتاری واحدها و سیستم بین‌الملل، در حوزه راهبردی است. الگوهای رفتاری تعارضی و یافتن سازوکارهایی برای حل آن‌ها، مانند کنترل الگوی رفتاری مبتنی بر مسابقه تسلیحاتی یا بحران‌های ناشی از تقابل الگوهای رفتاری موازنه‌ای یا بازدارندگی در سطح واحدها و سیستم، بخشی از کارکرد دیپلماسی دفاع است.

سرانجام، یکی از برجسته‌ترین کارکردهای دیپلماسی دفاع، استقرار کنترل‌های چندلایه بر نظم سیستمی است. به بیان روشن‌تر، در اینجا کنترل بر سیستم کنترل مطرح است. در سیستم بین‌الملل، دو سیستم کنترل واحد پایه اصلی با عنوان «بازدارندگی» و «موازنه» وجود دارد که لایه‌های کنترلی بر آن‌ها مستقر می‌شود که در این بخش، شناسایی سازوکارهای علی و بازگشتی قدرت نظامی با اجزای دیگر نظم، ضروری است.

۵. دیپلماسی دفاع و بازدارندگی

۵-۱. شبکه چندلایه

از آنجاکه کنترل در هر سیستمی، برآمده از منطق آن است، در سیستم بین‌الملل نیز آثارشی، خود به عنوان یک اصل نظم‌بخشی مطرح است که برآیند آن، کنترل‌های واحد پایه خواهد بود. ویژگی اصلی چنین سیستم‌هایی، برآمدن از کنش‌های فردی واحدها، بدون هماهنگی با واحدهای دیگر سیستم بین‌الملل است؛ بنابراین، برای شکل‌گیری آن‌ها، نیازی به اقدام جمعی نیست، اما نوع دیگری از سیستم‌های کنترل نیز شکل می‌گیرند که می‌توان آن‌ها را در پیکر سیستم‌های کنترل جمع پایه مفهوم‌سازی کرد. در نتیجه کنش متقابل میان این دو نوع سیستم کنترلی است که دیپلماسی دفاع دارای برجستگی ویژه‌ای خواهد شد. سیستم‌های واحد پایه، دارای اصول کارکردی

هستند که دیپلماسی دفاع، زمینه کارکرد مؤثر آن‌ها را فراهم می‌کند. در این راستا، دیپلماسی دفاع، دو وظیفه اساسی را برای کارآمدسازی این نوع سیستم‌ها به عهده دارد که شامل عملیاتی کردن و کارآمدسازی اصول بنیادین، و همچنین، شکل دادن به لایه‌های کنترلی حمایتی آن‌ها است.

بازدارندگی، به عنوان موضوع قانونی دیپلماسی دفاع، دارای اصول بنیادینی مانند ارتباط، عقلانیت، تهدید، و اعتبارسازی است. این سیستم بر رابطه تهدید متقابلی استوار است که در آن، بازیگران، جدیت خود را برای عملی کردن آن نشان می‌دهند (Huth & Russett, 1993; Morgan, 2003; Powell, 1990; Zagare & Kilgour, 2000). بازدارندگی بر پایه بازتولید قدرت، تبدیل قدرت به تهدید، و سرانجام موازنه تهدید، شکل می‌گیرد. بحث اصلی در این حوزه، به چیستی سازه فیزیکی‌ای مربوط می‌شود که در آن، چنین تبدیلی، شدنی است. سیستم بین‌الملل نوین، شبکه‌ای است که فرایندهای گوناگون، از جمله فرایند قدرت، در آن جریان می‌یابد و ویژگی بنیادین آن، کنترل از راه ارتباطات است که در آن، تغییر مقادیر یا ماهیت ارتباطات، کنترل را شدنی می‌کند. به کارگیری سازوکارهای قدرت در قالب کنترل از راه ارتباطات، شدنی است. دیپلماسی دفاع با بهره‌گیری از ویژگی‌های شبکه، بر تبدیل قدرت به تهدید تأکید می‌کند. شبکه‌ها نیز دارای چندین ویژگی بنیادین زیر هستند:

- تولید، انتقال، و مصرف قدرت در لایه‌های گوناگون رخ می‌دهد. قدرت برآمده از بن‌مایه‌های گوناگونی است که در لایه‌های شبکه پراکنده هستند، اما به گونه‌ای هم‌افزا به یکدیگر خواهند پیوست؛

- شبکه‌ها به صورت لایه‌ای نمایان می‌شوند. تداخل، برآمده از وجود لایه‌های گوناگون موضوعی و مکانی است. بخشی از قدرت، برآمده از لایه‌های موضوعی مانند ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوکالچر، و ارتباطی یا لایه‌های مکانی مانند لایه‌های منطقه‌ای، و... است؛

- قدرت تولیدی در هر لایه، نیاز به طراحی شبکه انتقال دارد. در این شبکه، واحدهای شبکه‌دهنده به شبکه، قدرت تولیدی را به نقاط هدف انتقال می‌دهند. بازدارندگی، نیازمند انتقال قدرت تولیدی شبکه به نقطه هدف است؛ بنابراین، قدرت، ضمن اینکه به شکل لایه‌ای تولید می‌شود، به همین شکل نیز انتقال خواهد یافت؛

- قدرت به شکل شبکه، آن هم به گونه‌ای چندلایه، اعمال می‌شود. به بیان روشن‌تر، شبکه قدرت، دارای یک هسته مرکزی و شبکه‌های حمایتی است. این لایه‌ها سبب خواهند شد که قدرت،

مسیرهای حیاتی گوناگونی را برای عملیاتی شدن در اختیار داشته باشد. گوناگونی راهبردی بازدارندگی که در اختیار دیپلماسی دفاع قرار می‌گیرد، برآمده از چنین مسیرهایی است.

2-5. سازوکارهای تهدیدها در بازدارندگی و دیپلماسی دفاع

عقلانیت، از جمله شرایط بازیگرانی فرض می‌شود که طرفین سیستم بازدارندگی هستند. اساس بازدارندگی، محاسبه‌گری بازیگران در باره انجام کنش‌های راهبردی و پیامدهای آن است (Filippidou, 2020). محاسبه‌گری، نیازمند اطلاعاتی از پیامدهای کنش راهبردی است که دیپلماسی دفاعی فراهم‌کننده آن است. سود و هزینه اقدام احتمالی، نقش بنیادینی در انجام یا عدم انجام کنش خواهد داشت. این موضوع می‌تواند به تهدید و اعتبارسازی تهدیدها منجر شود که بخش دیگری از معادله بازدارندگی است. چرخه راهبردی هر کشوری، بیانگر تهدیدها، منافع، اهداف، نقاط هدف، ابزارها، و کنش‌های راهبردی آن است. دیپلماسی دفاعی از راه شکل دادن به معادله ارزیابی خطرهای تهدیدها، به شکل‌گیری بازدارندگی کمک می‌کند. چنانچه هریک از بازیگران، به هزینه و فشارهای دردآور واحد رقیب یا دشمن پی ببرند، بازدارندگی شکل می‌گیرد. از اینجاست که فرمول‌بندی و اجرای تهدید و هزینه‌بر بودن کنش‌ها در دستورکار دیپلماسی دفاعی قرار خواهد گرفت. در مدل ارزیابی خطرهای تهدیدها توسط دیپلماسی دفاع، ابتدا واحدها به شناسایی تهدیداتی اقدام می‌کنند که سبب آسیب‌های جبران‌ناپذیر بر منافع ملی آن‌ها می‌شود. در مرحله بعد به میزان جدی و معتبر بودن آن‌ها توجه می‌شود و سرانجام، روش‌ها و راهبردهایی بررسی می‌شود که می‌تواند به حذف یا عملی کردن آن‌ها منجر شود.

آنچه در دیپلماسی دفاع و تهدیدها در سیستم‌های پیچیده و آشوبی مطرح و قابل استنتاج است، به نامتقارن شدن ستیزش‌ها (Berglund & Souleimanov, 2020)، چرخه راهبردی تهدیدها و معادله سود و هزینه، و دخیل شدن قاعده غیرخطی بودن کنش‌ها و واکنش‌ها در چنین معادله‌ای مربوط می‌شود. واحدهای گوناگون، هریک از توانایی ایجاد تهدیدهای متمایزی برخوردار خواهند بود که در نهایت، هم‌وزن‌سازی تهدیدهای گوناگون را وارد حوزه دیپلماسی دفاع می‌کند. در مدل ارزیابی تهدیدها، تهدیدها، واحدهای تهدیدکننده، و همچنین رابطه میان چنین واحدهایی، گوناگون خواهد بود. تهدیدها، در ساختار و فرایندهای پیچیده‌ای شکل می‌گیرند که در آن می‌توانند آسیب‌ها یا فرصت‌های راهبردی متفاوتی را برای کشورها در پی داشته باشند. افزون‌براین، بخشی از چنین

ساختارها و فرایندهایی، خارج از گستره رسمی میان واحدها و در سازه‌های اجتماعی شبکه شکل می‌گیرند. بخشی از اعتبارسازی تهدیدها، در این نوع از ساختارها انجام می‌شود. سرانجام، مسیرهای گوناگونی در نتیجه اعمال تهدیدها شکل می‌گیرند که ابزارها و راهبردهای گوناگونی را طلب خواهند کرد که بخشی از طراحی و کاربست آن، به عهده دیپلماسی دفاع است. دیپلماسی دفاع در وضعیت بازدارندگی، بر سازوکارهای شبکه‌ای تولید تهدیدها مبتنی است. یکی از ویژگی‌های برجسته چنین شبکه‌ای، سازوکارهای غیر مستقیم تولید و انتقال تهدید است. براین اساس می‌توان آن‌ها را در قالب سازوکارهای جانشینی مفهوم سازی کرد. در این میان، بایستی جانشین‌سازی را مفهوم نوینی در دیپلماسی دفاعی مبتنی بر بازدارندگی و در ادبیات مطالعات راهبردی دانست.

3-5. مدل‌های بازدارندگی و دیپلماسی دفاع

بازدارندگی، در طول فرایند تکاملی و تحول درونی خود، به مدل‌های دیگری تبدیل می‌شود (Harkavy, 1998; Huth & Russett, 1993; Morgan, 2003; Zagare & Kilgour, 2000). در این میان، فرایند تبدیل، دارای سازوکارهایی است که از راه آن، انواع الگوهای بازدارندگی نمایان می‌شوند. بازدارندگی گسترده، نخستین مدل از بازدارندگی است (Johnson & Joiner, 2019; Smith, 1998) که کشورها در فرایند تبدیل به آن توجه می‌کنند که برخلاف مدل اولیه، یعنی بازدارندگی متقابل، علیه واحد خاصی هدف‌گیری نشده و می‌تواند علیه هر واحدی باشد که منافع حیاتی کشور بازدارنده را تهدید می‌کند. دومین موضوع، به حمایت از متحدان در برابر تهدیدهای راهبردی کشورهای دیگر مربوط می‌شود. در این راستا، دیپلماسی دفاع، دو کارکرد برجسته را در تدارک سازوکار چنین تبدیلی به عهده دارد؛ نخست، مشخص سازی گستره راهبردی منافع حیاتی است که می‌تواند شکل ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوکالچری، و ارتباطاتی داشته، یا گستره‌هایی باشد که در پیکر دینامیک قدرت در شکل غیرخطی آن —مانند مرکزیت در حجم ارتباطات— دارای ارزش برجسته‌ای باشند. دومین نقش، شکل دادن به سازه‌های اتحاد و ائتلافی و ترسیم نقشه متحدان راهبردی است. اتحاد و ائتلاف‌ها، به‌ویژه در سطوح منطقه‌ای سیستم‌های پیچیده و آشوبی، می‌توانند خوشه‌های شبکه را شکل دهند. افزون‌براین، با توجه به اهمیت قدرت متمرکز در وضعیت غیرخطی، دفاع از متحدان موضوع بسیار حساسی خواهد بود، زیرا شکل‌گیری هرگونه نقطه

شکست، سبب شکل‌گیری فرایند آبشاری و فروپاشی کل شبکه خواهد شد. در این مدل از بازدارندگی، دیپلماسی یکپارچه شبکه‌ای حاکم است. در این الگوی دیپلماسی، راهبردهای یکسانی برای کل شبکه در نظر گرفته می‌شود. دفاع از سازه‌های شبکه (منطقه) و متحدان، از راه گستراندن سیستم‌های دفاعی حمایتی، مورد توجه قرار می‌گیرد. رژیم سازی، برجسته‌ترین شکل دیپلماسی دفاعی در وضعیت بازدارندگی گسترده است. آنچه در این راهبرد به توجه نیاز دارد، اعمال تهدید در قالب شبکه‌ای از رژیم‌های به هم وابسته خواهد بود. در این وضعیت، یکی از برجسته‌ترین تهدیدهای راهبردی، از ناحیه بازدارندگی‌های مثلی رقبای راهبردی است که دیپلماسی دفاعی شبکه‌ای از راه فعال کردن تهدیدهای ارتباطی مانند تحریم‌ها یا کاهش نفوذ شبکه‌های حمایتی کارگزاران بازدارندگی مثلی، در پی خنثی سازی آن است. در سویه مقابل، دیپلماسی دفاعی مبتنی بر شبکه‌های جانشینی قرار دارد که برپایه مدل بازدارندگی شبکه‌ای مثلی، از سوی طرف ضعیف‌تر فعال خواهد شد.

دومین مدل برآمده از فرایند تبدیل، شکل‌گیری مدل بازدارندگی عمومی—سیستمی است (Quackenbush, 2011). غیرمستقیم بودن، اساس این نوع بازدارندگی است. این مدل، به جای توجه به واحد یا واحد خاص، بر تغییر مقادیر نظم در کل سیستم و شکل دادن به یک محیط تجویزی متمرکز است که در آن هریک از واحدهای سیستم مورد نظر، مجبور به انجام کنش ویژه‌ای هستند. دیپلماسی دفاعی، از راه تغییر مقادیر اجزای پنج‌گانه نظم، در چارچوب قدرت نظامی، چنین محیطی را تدارک خواهد دید. این نوع از وادارندگی در دو شکل رسمی و غیررسمی نمایان می‌شود. در شکل غیررسمی، مقادیر نظم به گونه‌ای غیرمستقیم تغییر کرده و از آن راه، بازدارندگی عمومی شکل خواهد گرفت. این درحالی است که در شکل رسمی آن، بازدارندگی، شکل نهادی—جمعی و البته جامع به خود خواهد گرفت. دیپلماسی دفاعی در شکل نخست، ویژگی اجبارسازی شبکه‌ای و در شکل دوم، اجبارسازی شبکه‌ای—نهادی را دنبال خواهد کرد.

سومین مدل بازدارندگی، از گونه جمعی—خوشه‌ای است. در این وضعیت، شبکه، توان تحمل بازدارندگی جامع سیستمی را نداشته و شکل بخشی—خوشه‌ای آن رایج است. خوشه در زمان ضرورت، در مقابل واحد یا واحدهای تهدیدکننده، عمل خواهد کرد. در چنین وضعیتی، دیپلماسی دفاعی، خوشه‌سازی شبکه‌ای را برپایه سطح تهدیدهای راهبردی مشترک و حجم و چگالی ارتباطات

و ساختار روابط میان آن‌ها شکل می‌دهد. مهم‌ترین نمونه تاریخی آن را می‌توان در شکل‌گیری بازدارندگی‌های خوشه‌ای ناتو و ورشو در زمان جنگ سرد مشاهده کرد.

مشکل اساسی این مدل از بازدارندگی، کشف خوشه‌ها یا جوامع است. خوشه، مجموعه‌ای از واحدها، همراه با الگوهای دوستی درونی فراوان و دوستی‌های پراکنده در خارج است. به بیان روشن‌تر، فاصله بین تراکم داخلی و پراکندگی خارجی، از جمله معیارهای تعریف خوشه‌هایی است که بازدارندگی در سطح آن‌ها عمل می‌کند. در مدل خوشه‌ای، دیپلماسی دفاعی، به دو موضوع مهم روبه‌رو است؛ نخست، وجود خوشه‌های متمایز اما متداخل که روابط میان آن‌ها برپایه همکاری شکل می‌گیرد و آن را می‌توان در قالب بازدارندگی شبکه ماژولاری مفهوم سازی کرد که پیوند میان ماژول‌ها، برپایه همکاری است. دفاع از نقاط پیوندی میان ماژول‌ها، بنیان دیپلماسی دفاعی است. به بیان روشن‌تر، گستره بازدارندگی، دفاع از گستره متداخل میان ماژول‌ها است. در حالت دوم، شبکه ماژولاری است که روابط میان ماژول‌ها از گونه رقابت و ستیزشی است. در این وضعیت، دیپلماسی دفاع مبتنی بر تدارک سازوکارهایی است که از راه آن، بر دفاع از یک یا چند خوشه، در برابر خوشه‌های دشمن تأکید می‌کند.

بخش دیگری از کارکرد دیپلماسی دفاعی در وضعیت بازدارندگی، به بازدارندگی منطقه‌ای (Arquilla, 1995) و منطقه‌ای کردن بازدارندگی مربوط می‌شود. در الگوی نظم نامتقارن، بازدارندگی از حالت متقابل، به حالت غیرمستقیم و مثلی تبدیل می‌شود که دیپلماسی دفاعی، فراهم‌کننده شرایط چنین تبدیلی است. یکی از ویژگی‌های نظم نامتقارن، جایگزینی گوناگونی توانایی‌ها با برابری توانایی‌ها است؛ بنابراین، هم‌وزن‌سازی توانایی‌ها، یکی از سازوکارهای تبدیل‌کنندگی است. از پیامدهای چنین توانایی‌هایی، ناکارآمد شدن بازدارندگی متقابل، به‌ویژه از سوی واحدهایی است که الگوی نظم مطلوب آن‌ها، از گونه نامتقارن است. بازدارندگی در چنین وضعیتی، به‌صورت غیرمستقیم-مثلی عمل می‌کند. در این وضعیت، دیپلماسی دفاعی، بر محورهای زیر تأکید دارد:

1. ترسیم گستره بازدارندگی و تشخیص خوشه‌های آن، برپایه توزیع الگوی روابط دوستی و دشمنی میان آن‌ها؛
2. تشخیص خوشه‌های متحد راهبردی واحدهای دشمن؛

3. تشخیص نیازها و منابع راهبردی درون منطقه‌ای دشمن؛
 4. ارتباط‌سازی با متحدان دشمن یا رقیب راهبردی و تبیین چرخه راهبردی کشور، تعیین خطوط قرمز و حوزه منافع راهبردی خود؛
 5. خوشه‌سازی در شبکه منطقه‌ای، به‌ویژه خوشه‌سازی در سطوح میانی و پایینی شبکه منطقه‌ای، یعنی در گستره اجتماعی که در اینجا ارتباط نزدیکی با دیپلماسی عمومی پیدا خواهد کرد؛
 6. تهدید و ترسیم دقیق معادله ارزیابی ریسک برای متحدان دشمن؛
 7. معتبرسازی تهدیدهای نامتقارن با بهره‌گیری از سازوکارهای بازخورانی؛
 8. توسعه قدرت ویرانگر شبکه‌ای در منطقه؛
- به‌طور کلی، برپایه مدل بازدارندگی، برجسته‌ترین مدل‌های دیپلماسی دفاعی را می‌توان به شکل زیر مفهوم‌سازی کرد:

1. دیپلماسی دفاع شبکه‌ای مبتنی بر جانشین‌سازی؛
2. دیپلماسی دفاع شبکه‌ای رژیم‌پایه؛
3. دیپلماسی دفاعی مثلثی-غیرمستقیم؛
4. دیپلماسی دفاعی-عمومی-سیستمی؛
5. دیپلماسی دفاع شبکه‌ای ماژولار.

6. موازنه و دیپلماسی

6-1. موازنه بخشی، هم‌نوایی، و دیپلماسی دفاع

موازنه قدرت، باسابقه‌ترین سیستم کنترل نظم در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید. هرچند شکل‌گیری آن، برآیند اصل آنارشی و به‌گونه‌ای خودکار است، اما دیپلماسی از عناصر اصلی موفقیت آن به‌شمار می‌آید. سیستم موازنه به دو شکل موازنه کلاسیک در سیستم‌های بین‌المللی خطی و الگوی هوشمند در سیستم‌های بین‌المللی غیرخطی گونه‌بندی می‌شود که هریک بر راهبردهای ویژه‌ای مبتنی هستند (Ghasemi, 2011; 2013). در موازنه قوای کلاسیک، دیپلماسی دفاع، راهبرد موازنه بخشی را شدنی می‌کند که دربردارنده عناصر تجزیه، ترکیب، مسابقه تسلیحاتی، جنگ، اتحاد و ائتلاف و رژیم‌ها

است. افزون‌براین، در حالت موازنه هوشمند، پیوندسازی، طراحی سازوکارهای بازخورانی، و نهادسازی را می‌توان از راهبردهای آن دانست.

دیپلماسی دفاع و تجزیه، نخستین محور در سیستم موازنه است. تجزیه را می‌توان عامل تنظیم میزان عمق راهبردی کشورها دانست. این راهبرد هم در دستورکار قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه در نظم‌های منطقه‌ای و هم قدرت‌های درون منطقه‌ای است. تجزیه، چالشگری نظم‌های منطقه‌ای در برابر قدرت‌های بزرگ برون منطقه‌ای را کاهش می‌دهد. در این میان فعال کردن توانمندی‌های ژئوکالچری و در خدمت دینامیک قدرت قرار دادن آن‌ها، سازوکار اصلی چنین راهبردی است. در این وضعیت، دو گونه از دیپلماسی دفاعی در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند؛ گونه نخست بر تجزیه و خوشه‌ای کردن شبکه تأکید دارد. این درحالی است که دیپلماسی ادغام‌کننده شبکه‌ای در برابر آن خواهد بود. تجزیه پدیده‌ای شبکه‌ای است که اصل برون‌گرایی و شکست آبخاری بر آن حاکم خواهد بود؛ بنابراین، دارای پیامدهای مستقیم سیستمی است. به‌همین سبب این الگوی دیپلماسی به شدت به هم‌زمان سازی آن وابسته است. افزون‌براین، تأکید بر سازوکارهای درونی و بیرونی تجزیه یا هم‌زمانی هر دو در دستورکار اصلی این نوع دیپلماسی قرار دارد.

ترکیب، دومین راهبرد موازنه است که دیپلماسی دفاع، در برخی از شرایط کارکردی سیستم موازنه، آن را محور قرار خواهد داد. در گونه‌ای از محیط راهبردی سیستم موازنه، ازجمله قطبی بودن آن، فروپاشی قطب‌ها شدنی نیست. در این وضعیت، دیپلماسی دفاع به‌منظور شدنی کردن موازنه برای ترکیب برخی از واحدها در برابر قطب‌های منطقه و کاهش سطح تفاوت قدرت در میان آن‌ها، اقدام می‌کند. این ترکیب، به شکل‌های گوناگونی مانند تغییر مرزهای ملی کشورها یا تبدیل آن‌ها به سیستم‌های فدرال یا کنفدرال انجام می‌شود. افزون‌براین، در وضعیت سیستم شبکه‌ای شده، الگوی رژیم سازی، ازجمله الگوهای نوین دیپلماسی دفاعی در راهبرد ترکیبی است. سرانجام، منطقه‌گرایی شبکه‌ای را نیز می‌توان راهبرد بنیادینی در این گونه دیپلماسی دفاعی به‌شمار آورد.

سومین راهبرد، مسابقه تسلیحاتی است که از رایج‌ترین راهبردهای موازنه است. تنظیم مسابقه تسلیحاتی، یکی از شرایط بنیادین برای موازنه است، اما کارکرد چنین راهبردی، به نقطه تعادلی بهینه آن بستگی دارد. مسابقه نامحدود می‌تواند به جنگ منتهی شود و توقف مسابقه در نقطه بی‌تعادلی، با عنوان کنترل تسلیحات، نیز می‌تواند ناموزونی و جنگ را در پی داشته باشد. تشخیص نقطه بهینه در

مسابقه تسلیحاتی و توازن بخشی در فناوری، کمیت، و کیفیت نیروها و تجهیزات، از جمله راهکارهای دیپلماسی دفاع در مسابقه تسلیحاتی است. در وضعیت پیچیدگی نظم، دیپلماسی تسلیحات، به شدت از نظم سیستمی، به ویژه نظم ژئوپلیتیک، تأثیر می‌پذیرد که امروزه در قالب سازه‌ای شبکه‌ای تعریف می‌شود. در وضعیت نوین، هوافضا، خشکی، و دریا در قالب یک شبکه واحد تعریف می‌شوند و تسلیحات نیز بر پایه کارکرد هم‌زمان و حمایتی آن‌ها از یکدیگر تعریف می‌شوند. این درحالی است که پیوند میان این حوزه با حوزه‌های مکانی و موضوعی دیگر سیستم بین‌الملل نیز اهمیت زیادی دارد. این موضوع، زمینه را برای رژیم‌سازی و پیوندسازی میان رژیم‌ها و همچنین، شبکه‌سازی حمایتی در حوزه دیپلماسی دفاع، به ویژه در حوزه کنترل تسلیحات، فراهم خواهد کرد.

چهارمین راهبرد، ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های درون سیستمی است که نمونه‌های طلایی چنین راهبردهایی در دیپلماسی بیسمارک و دلکسه قابل مشاهده است. اتحادها و ائتلاف‌ها، از اصلی‌ترین پدیده‌های سیاست بین‌الملل به شمار می‌آیند. اتحادسازی و راهبردهای برقراری اتحاد، از جمله موضوع‌های محوری دیپلماسی دفاع هستند که به صورت سنتی، در پیکر دو نظریه موازنه قدرت و موازنه تهدید والت توضیح داده می‌شوند. دیپلماسی دفاع در حوزه اتحادها، دارای دو شاخه دیپلماسی موازنه قدرت و دیپلماسی موازنه تهدید است. در شاخه تهدید، والت دو پرسش مهم را مطرح می‌کند؛ نخست اینکه چرا دولت‌ها متحد می‌شوند؟ و چگونه دولت‌ها دوستان خود را انتخاب می‌کنند؟ وی سپس پنج فرضیه را مطرح می‌کند:

۱. دولت‌ها در برابر واحدهایی که آن‌ها را تهدید می‌کنند، وارد اتحاد می‌شوند (موازنه)؛
۲. دولت‌ها، با کشورهای متحد خواهند شد که آن‌ها را تهدید می‌کنند (هم‌نوایی)^۱؛
۳. دولت‌ها، متحدان ایدئولوژیک مشابهی را انتخاب می‌کنند؛
۴. کمک خارجی سبب شکل‌گیری اتحاد می‌شود؛
۵. نفوذ سیاسی اتحاد را تسهیل می‌کند (Snyder, 1991: 125; Walt, 1990)

والت بر این نظر است که این گزاره که توازن و هم‌نوایی، در چارچوب قدرت تنظیم می‌شود و توازن‌سازی به معنای هم‌سوئی با طرف ضعیف‌تر و هم‌نوایی، به معنای انتخاب قوی‌تر است، گزاره‌ای ناقص است، زیرا

1. Bandwagoning

عوامل دیگری را که دولتمردان هنگام شناسایی تهدیدها و متحدان احتمالی در نظر می‌گیرند، نادیده می‌گیرد. هرچند قدرت، اهمیت دارد، اما تنها عامل نیست. از دیدگاه والت، توجه به عنا صر زیر — به عنوان عوامل شکل دهنده و تغییردهنده سطح تهدیدی که دولت‌ها ایجاد می‌کنند — ضروری است:

1. قدرت کل یا تجمیعی؛

2. مجاورت؛

3. توانایی تهاجمی؛

4. قصد تهاجمی (Walt, 1985: 9).

در وضعیت اتحاد، دیپلماسی دفاع بر موضوع‌های زیر تمرکز خواهد یافت:

1. تشخیص تهدیدهای راهبردی در سیستم بین‌المللی، برپایه مؤلفه‌های بیان شده در بالا؛

2. ساختار قدرت و سلسله‌مراتب در سیستم و شناسایی دولت‌های کانونی در تهدیدسازی؛

3. سطح تفاوت میان قدرت واحدهای تهدیدکننده و تهدیدشونده؛

4. شدنی یا نشدنی بودن توازن تهدید یا قدرت؛

5. گزینش راهبرد مناسب با هریک از وضعیت‌ها (اتحادهای موازنه‌بخش یا هم‌نوا).

در وضعیت پیچیدگی، اتحادها و ائتلاف‌های کلاسیک، به خوشه‌سازی شبکه‌ای تبدیل شده‌اند. به همین سبب الگوی نوینی از دیپلماسی دفاع شکل می‌گیرد که می‌توان آن را با عنوان «دیپلماسی دفاعی ماژولار» مفهوم‌سازی کرد. منطقه‌گرایی ماژولار، زیربنای این نوع دیپلماسی خواهد بود. در این الگو از دیپلماسی، سیستم بین‌الملل به شکل شبکه‌ای کاملاً خوشه‌ای خواهد بود.

نکته نهایی اینکه دیپلماسی دفاع در وضعیت پیچیدگی، با گونه نوینی از موازنه‌بخشی مبتنی بر عنصر مرکزیت روبه‌رو است. کانون‌های شبکه، جایگزین قطب‌های شبکه می‌شوند. ایجاد مرکزیت و موقعیت برتر در شبکه، یکی از عوامل بنیادین موازنه‌بخشی خواهد بود. کشورها برای موفقیت، دیپلماسی دفاعی خود را بر حفظ مرکزیت ارتباطی و به‌ویژه در حوزه ژئوپلیتیک متمرکز می‌کنند. در دیپلماسی دفاعی شبکه‌ای، برتری بخشی یا هم‌وزن‌سازی در ساختار ارتباطی و خوشه‌سازی شبکه‌ای، کانونیت بخشی در جریان‌های ارتباطی قدرت‌سازی مانند ژئوپلیتیک، و طراحی جریان‌های بازخورانی درونی و بین‌شبکه‌ای و راهبردی مانند جنگ‌های هیبریدی (Mumford, 2020) جایگزین سازوکارهای موازنه‌ساز قدیمی خواهند شد.

۶-۲. جنگ، موازنه، و دیپلماسی دفاع

جنگ، به‌عنوان یکی از قواعد موازنه‌بخشی علیه برخی از واحدهای سیستم بین‌المللی به‌کار می‌رود که در حال افزایش قدرتی باشند که تغییردهنده موازنه بوده و از راه‌های دیگر نیز قابل کنترل نباشند، اما این جنگ، نباید سبب حذف بازیگر اصلی شود. افزون‌براین، در وضعیت سیستم‌های بین‌المللی پیچیده، جنگ‌ها، شکل‌های نوینی مانند جنگ‌های ترکیبی و هیبریدی دارند. در جنگ‌های ترکیبی^۱، نیروهای منظم و غیرمنظم، در جنگ واحد و به‌صورت هم‌زمان وارد نبرد می‌شوند (Hoffman, 2007: 20).

رابرت جی واکر داد، آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «جنگی که بین جنگ‌های خاص و متداول قرار دارد». واکر استدلال می‌کند که جنگ هیبریدی، دارای ویژگی‌های هر دو قلمرو خاص و متعارف است و برای انتقال عملیاتی و تاکتیکی بین عرصه‌های خاص و متداول به انعطاف‌پذیری فوق‌العاده‌ای نیاز دارد (Erol, 2015: 264). جنگ‌های هیبریدی، سطوح گوناگونی از روش‌های جنگیدن، شامل توانایی‌های متعارف، شکل‌ها و تاکتیک‌های نامنظم، و کنش‌های تروریستی را دربر می‌گیرد (Hoffman, 2007: 17) که دارای ابعاد گوناگونی شامل ترکیبی از عناصر، از جمله گوناگونی کارگزاران، ابزارهای راهبردی، روش جنگیدن، و اهداف راهبردی است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جنگ‌های هیبریدی، هم‌زمانی و هم‌پایانی در راهبردها است.

درمجموع باید گفت، جنگ‌های نوین را می‌توان در پیکر «جنگ‌های شبکه‌ای» مفهوم‌سازی کرد و یکی از ویژگی‌های این نوع جنگ‌ها، سیستمی بودن آن‌ها است. این ویژگی، عنصر هم‌زمانی و هم‌پایانی را به‌عنوان عناصر اصلی آن‌ها مطرح می‌کند. تغییر از سیستم ساده به شبکه، همان چیزی است که عملکرد شبکه‌محور، انعطاف‌پذیرتر، و پویاتر (و سودآور) را امکان‌پذیر می‌کند. تغییر نوع نگرش به مشارکت‌کنندگان در شبکه، از بازیگرانی مستقل، به بخشی از شبکه و مشارکت‌کنندگان در آن، سرعت کنش شبکه و سیستم‌های فرمان و کنترل خودکار را افزایش می‌دهد. به‌همین سبب، کلید پیروزی در چنین جنگ‌هایی انتخاب گزینه‌های راهبردی متناسب با شبکه است. عملیات نظامی بسیار پیچیده است. برپایه نظریه پیچیدگی، چنین جنگ‌هایی از پایین به بالا سازمان‌دهی شده و

1. Compound war

به صورت خودکار رخ خواهند داد. براین اساس دیپلماسی دفاعی، از گونه شبکه‌ای است که وظیفه ساماندهی شبکه، لایه‌های عملیاتی شبکه‌ای، شکل دادن به محورهای مقاومت شبکه‌ای، و ساماندهی گروه‌های غیردولتی را به عهده می‌گیرد. افزون براین، دیپلماسی صلح‌سازی نیز از گونه شبکه‌ای خواهد بود.

یکی از موضوع‌های اصلی مطالعات جنگ در سیستم‌های بین‌المللی غیرخطی، تغییر سیستم جنگ، از خطی به وضعیت غیرخطی-آشوبی است. اصل آشوبناکی در جنگ، موضوع جدیدی نیست، اما در سیستم‌های بین‌المللی جدید، برجستگی ویژه‌ای یافته است. در جنگ‌های نوین، می‌توان شرایطی را فراهم کرد که در آن، با کمترین ورودی، تأثیرات بسیار بزرگی را ایجاد کرد. در عملیات نظامی، این امر به معنای ایجاد شرایطی است که در آن می‌توان با عملیات نسبتاً کم‌قدرت در زمان مناسب، نتایج بزرگی را به دست آورد (Smith Jr, 2001: 68) قرار دادن جنگ در وضعیت آشوبی برای طرف مقابل، مهم‌ترین هدف در جنگ‌های شبکه‌ای است که دیپلماسی دفاع بر آن بنیان نهاده شده است. اما موضوع اساسی، سازوکارهای دیپلماسی دفاع برای ایجاد چنین شرایطی است.

آشوبی کردن سیستم جنگ، مبتنی بر دو سازوکار، نخست سازوکارهای ایجاد آستانه رفتاری فوقانی و دوم، ایجاد آستانه‌های تحتانی سیستمی است. آستانه‌های رفتاری سیستم، نقطه‌ای است که فشارهای محیطی و الگوی رفتاری واحدها یا سیستم به نقطه عطف می‌رسد و کوچک‌ترین تغییر می‌تواند سیستم و الگوهای رفتاری آن را با نوپدیدگی روبه‌رو کند. در آستانه رفتاری فوقانی، میزان به‌کارگیری قدرت سیستم بین‌الملل، به حداکثر میزان خود نزدیک می‌شود و در آستانه رفتاری تحتانی، میزان قدرت سیستم، به کمترین میزان رسیده و در واقع، سیستم با کمبود قدرت روبه‌رو می‌شود. در این وضعیت، کاهش میزان ناچیزی از قدرت، سیستم را با مرگ و نابودی روبه‌رو می‌کند که نمونه‌های آن را می‌توان در مسابقه تسلیحاتی و قرار گرفتن سیستم در آستانه رفتاری فوقانی و خلع سلاح، به عنوان آستانه تحتانی، مشاهده کرد. یکی از موضوع‌های مهم در دیپلماسی دفاع، چگونگی تبدیل یا انتقال سیستم بین‌المللی از وضعیت ساده-خطی به وضعیت غیرخطی و آشوبی یا برعکس است. چنانچه سیستم در وضعیت آشوبی قرار گیرد، با مقدار اندکی قدرت می‌توان آن را از وضعیت تعادل خارج یا قدرت را به تهدید و در نتیجه، بازدارندگی تبدیل کرد. این موضوع، به‌ویژه برای

کشورهایی که در وضعیت نظم نامتقارن قرار دارند و از بعد کلاسیک به‌عنوان کشورهای کم‌قدرت یا قدرت ضعیف‌تر شناسایی می‌شوند، اهمیت ویژه‌ای دارد. در این راستا، راهبردهای گنجانده شده در دیپلماسی دفاع در تبدیل سیستم‌های بین‌المللی ساده به پیچیده‌آشوبی عبارتند از:

۱. تغییر سازه‌های سیستم بین‌الملل به سازه‌های شبکه‌ای و دستکاری در عناصر سازه، از جمله تجزیه و ترکیب کارگزاران یا واحدهای آن، تغییر در مرزبندی‌ها و خوشه‌های آن، ایجاد شکل‌بندی نوینی از ارتباطات و وابستگی حساس میان واحدها و خوشه‌ها، و سرانجام تبدیل الگوریتم سیستم از قطبیت به مرکزیت، از عوامل تبدیل سیستم جنگ به سیستم پیچیده‌آشوبی است؛

۲. پراکنش قدرت در سیستم بین‌الملل (Ghasemi, 2020) نیز می‌تواند به غیرخطی شدن جنگ کمک کند. در این وضعیت، مجموعه‌ای از سیستم‌های جنگیدن، در کل گستره سیستم بین‌الملل پخش می‌شوند در پیوند کارکردی با یکدیگر قرار می‌گیرند. پایگاه‌سازی می‌تواند پیوند نقطه‌ای میان این سیستم‌ها را برقرار کند. هریک از این سیستم‌ها، در وضعیت هم‌افزایی با یکدیگر ساماندهی می‌شوند. این موضوع، ضمن افزایش عمق راهبردی کشورها، منطق پیچیدگی، از جمله خوشه‌ای شدن سیستم جنگ، را در پی خواهد داشت؛

۳. ایجاد پرش‌های کوچک در پیچیدگی که از راه ایجاد شکل نوینی از کارگزار یا ایجاد توانایی‌های نوین در کارگزار، شدنی است و پرش‌های بزرگ در دینامیک قدرت که از راه تغییر ساختار افقی سیستم به ساختار عمودی یا به مرکزیت تحقق می‌یابد؛

۴. انتقال پیچیدگی از کارگزار به سیستم و سیستم به کارگزار، به‌منظور ایجاد شبکه‌ای از بلوک‌های پیچیده اما به‌هم‌مرتبط در پیکر سیستم چندپیکری، از جمله موضوع‌هایی است که می‌تواند پیچیدگی سیستمی را ایجاد کند؛

۵. کپی نظم قدیم و تغییر (نوآوری) در اجزای آن یا طراحی نظم نوین بر پایه دو فرایند تخریب نظم موجود و ایجاد نظم نوین، با فعال کردن دینامیک قدرت در دو شاخه، شامل قدرت ویرانگر و قدرت با منطق سازنده، راهبرد بااهمیتی برای ایجاد پیچیدگی است؛

۶. طراحی اجزای ثابت و منعطف سیستم بین‌الملل به‌گونه‌ای هم‌زمان که بر پایه آن، هر نوع سیستم، دارای بخش محوری و ثابت، اما دارای بخش‌هایی است که می‌توان آن را کم یا زیاد کرد و از این راه، آن را در وضعیت آستانه فوقانی یا تحتانی قرار داد؛

7. افزایش پیچیدگی سیستم بین‌الملل، از راه پیچیدگی درونی، یعنی تجمیع واحدها و کارگزاران فرعی در پیکر یک کارگزار و پیچیدگی بیرونی از راه تخصصی شدن کارگزاران، ایجاد پیچیدگی شکلی (سازه‌ای)، ساختاری، و فرایندی شدنی است؛
8. مبادله متقابل مستقیم¹ که در آن، دستیابی به منافع راهبردی یک واحد، به گونه‌ای مستقیم، به همکاری واحد دیگر بستگی دارد. کنش هر واحد به سود دیگری است؛
9. مبادله متقابل غیرمستقیم² که در آن، کنش هر واحد به نفع گروه است و کنش هریک از اعضای گروه، به این واحد سود خواهد رساند (Fromm, 2004: 95).

7. دیپلماسی دفاع و قدرت نهادی چندلایه

نهادینه کردن دینامیک قدرت، یکی از موضوع‌هایی است که درون دستگاه تحلیلی دیپلماسی دفاع قرار می‌گیرد. کشورها با بهره‌گیری از چنین سازوکاری، کنترلی چندلایه‌ای را شکل می‌دهند (Mahmoud, 1977) که نتیجه پیوند میان آن‌ها، ایجاد قدرت شبکه‌ای با ویژگی غیرخطی و خودسامان‌ده است. یکی از موضوع‌های مهم در اینجا، نوع سازوکار تبدیل دینامیک قدرت به دینامیک نهادی و چندلایه است. فرایند تبدیل آن برپایه قواعدی انجام می‌شود که برآمده از ماهیت آثارشیک سیستم بین‌الملل است که الزاماً سبب شکل‌گیری سیستم‌های کنترل واحد-پایه می‌شود که نقطه آغازین نهادینه شدن قدرت به‌شمار می‌آیند. به بیان روشن‌تر، سیستم واحد-پایه‌ای چون بازدارندگی و موازنه قدرت، هسته کنترل و نقطه شروع سازوکار و فرایند تبدیل قدرت به شکل نهادی است. قدرت نهادی در خدمت پایدارسازی قدرت واحد-پایه است.

پس از شکل‌گیری سیستم کنترل واحد-پایه، لایه کنترلی با عنوان کنترل پایدارساز ضروری است که وظیفه و کارکرد آن، پایدارسازی مقادیر سیستم‌های واحد-پایه مانند بازدارندگی است. این سیستم، زمانی تداوم خواهد یافت که مقادیر قدرت و تهدید برآمده از آن، در سطح مناسبی حفظ شود. به بیان روشن‌تر، پایدارسازی ساختاری سیستم‌های واحد-پایه ضروری است. این گونه سیستم‌ها، از راه کنترل ساختار افقی، راه هرگونه تغییر از سوی چالشگران را مسدود می‌کنند. بسیاری از سیستم‌های کنترل یا

1. Direct Reciprocity

2. Indirect Reciprocity

رژیم‌های بین‌المللی، در این لایه قرار می‌گیرند؛ برای نمونه، پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را می‌توان از جمله چنین روندی در نهادی کردن سیستم بازدارندگی دانست که مسیر دسترسی واحدهای جدید به سلاح‌های اتمی را مسدود می‌کنند. همچنین، رژیم ملل متحد، با سازوکار وتو در شورای امنیت، وظیفه پایدارسازی سیستم موازنه قدرتی را به‌عهده دارد که از سال ۱۹۴۵ شکل گرفته است؛ یا رژیم "FATF"، در عمل، مسیر تغییر طرف‌های بازدارندگی و نقش‌یابی گروه‌های غیردولتی در بازدارندگی را مسدود می‌کند.

لایه دوم در نهادینه کردن دینامیک قدرت، به ایجاد رژیم‌های کنترلی مربوط می‌شود که کارکرد آن‌ها، بهینه‌سازی مقادیر مربوط به دینامیک قدرت و سیستم‌های واحد پایه برآمده از آن‌ها است. در چنین وضعیتی، سیستم مرکزی، مطلوب و کارکردهای آن، مورد نیاز است، اما بهینه کردن مقادیر آن، می‌تواند کاهنده هزینه کنترل یا بهینه کردن وضعیت آن باشد؛ برای نمونه، بازدارندگی ممکن است با مسابقه تسلیحاتی همراه شود که هرچند چنین مسابقه‌ای ضرورت دارد، اما قرار گرفتن آن در خارج از آستانه مشخص، سبب افزایش تنش‌ها و هزینه‌های تحمیلی یا فروپاشی سیستم می‌شود. در این لایه، مقادیر کنترل، موردبازبینی قرار گرفته و برای آن، نقطه تعادل بهینه‌ای طراحی می‌شود؛ به‌عنوان مثال، پیمان منع گسترش موشک‌های میان‌برد، در این لایه قرار می‌گیرد. در لایه بعدی، دینامیک قدرت در پیکر سیستم کنترل تهدیدها و ردیابی آن‌ها، به صورت کنترل‌های نظارتی، طراحی می‌شود که کارکرد آن‌ها تشخیص تهدیدهای موجود برای هسته مرکزی دینامیک قدرت است؛ برای نمونه، رژیم‌های مربوط به بازرسی و نظارت — مانند پروتکل الحاقی یا شورای امنیت — که وظیفه تشخیص تهدیدها علیه صلح و امنیت را به‌عهده دارند، در این گروه قرار می‌گیرند. سرانجام، در لایه نهایی، کنترل‌های برنامه‌ساز قرار می‌گیرند. کنترل مرکزی در طول زمان، با تهدیدها و محدودیت‌های نوینی روبه‌رو می‌شود که در صورت ناتوانی در پاسخ به ضرورت‌های راهبردی آن، فروخواهد پاشید. در این لایه، انطباقی کردن دینامیک قدرت در پیکر رژیم‌های خاص تحقق خواهد یافت. این نوع کنترل، غافلگیری راهبردی در سیستم‌های پیچیده و آشوبی را کاهش خواهد داد.

به این ترتیب، فرمول ویژه‌ای برای نهادینه کردن دینامیک قدرت شکل می‌گیرد که بر پایه ویژگی‌های زیر استوار است:

۱. آنارشی و شکل‌گیری سیستم‌های واحد پایه از درون دینامیک قدرت؛

2. لایه متشکل از رژیم‌های پایدارساز دینامیک قدرت و سیستم واحدپایه آن؛
3. لایه بهینه‌ساز که کنترل مقادیر کنترل و حفظ آستانه‌های رفتاری آن را به‌عهده دارد؛
4. لایه ردیابی تهدیدها که تهدیدهای موجود و آینده را بررسی می‌کند؛
5. لایه برنامه‌ساز که کارکرد انطباقی کردن دینامیک قدرت را به‌عهده دارد.

نتیجه‌گیری

کشورها در نظام بین‌الملل آنارشیک، برای دستیابی به امنیت و مانایی از دو ابزار مهم قدرت و دیپلماسی بهره‌برده‌اند. در این میان، قدرت نظامی، مهم‌ترین سازوکار تحمیل اراده کشورها بر یکدیگر بوده است، اما آن‌ها به‌گونه‌ای هم‌زمان در پی بهره‌برداری از آن در حوزه دیپلماسی، برای دستیابی به اهدافی بوده‌اند که در جنگ دنبال می‌کنند. به همین سبب، دیپلماسی دفاع، به‌عنوان یکی از حوزه‌های نظری و کاربردی علم روابط بین‌الملل، مورد توجه قرار گرفته و نظریه‌پردازی در آن، از دغدغه‌های اصلی این علم به شمار می‌آید. با دگرگونی سیستم بین‌الملل به سیستمی غیرخطی و پیچیده-آشوبی، نظریه‌پردازی در این حوزه نیز با چالش‌های بنیادینی روبه‌رو شد که نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل توجه چندانی به آن نداشته‌اند. اصول و مبانی نظری پیچیدگی، دستگاه تحلیلی نوینی را ارائه می‌کند که می‌تواند پاسخ‌گوی چنین چالش‌هایی باشد.

نقطه شروع چنین فرایندی، شبکه‌ای شدن قدرت نظامی، به‌عنوان یک سیستم است. برخلاف سیستم‌های بین‌المللی کلاسیک که در آن‌ها، قدرت نظامی تنها در قالب توانایی‌های واحدها تعریف می‌شد، در سیستم نوین، قدرت نظامی در شبکه‌ای از ارتباطات تعریف می‌شود که هرچند هسته آن را قدرت نظامی تشکیل می‌دهد، اما در فرایندهای شبکه‌ای، به انواع قدرت‌ها تبدیل می‌شود. به بیان روشن‌تر، درون شبکه قدرت نظامی، این قدرت، به انواع قدرت‌های دیگر تبدیل می‌شود؛ قدرت در سیستم بین‌الملل را به پدیده‌ای چندلایه‌ای تبدیل می‌کند که هسته سخت آن، نظامی است، اما لایه‌های آن، غیرنظامی خواهد بود. پیوندسازی، ازجمله سازوکارهای این نوع تبدیل‌سازی است. در گذشته، سطوح موضوعی گوناگون و متمایزی در سیستم وجود داشتند که هریک دارای راه‌حل متفاوت با دیگری بود؛ بنابراین، قدرت نظامی، توان سرایت به آن حوزه‌ها را نداشت. امروزه شبکه‌ای شدن قدرت نظامی، امکان سرایت آن را به تمام حوزه‌های ارتباطی شبکه

جهانی و برعکس، فراهم کرده است؛ بنابراین، بسیاری از حوزه‌هایی که غیرنظامی تصور می‌شوند، در عمل، کارکرد نظامی نیز خواهند داشت؛ برای نمونه، حوزه ارتباطات سایبری، ازجمله چنین حوزه‌هایی است و اهمیت آن به‌گونه‌ای است که بازدارندگی را نیز دگرگون کرده است. این ویژگی، کارکرد قدرت نظامی (شامل دفاع، تهاجم، بازدارندگی، اجبارسازی، و حتی پرستیژی) را به شبکه‌ای تبدیل می‌کند که هم سطوح درونی آن‌ها و هم سطوح بیرونی و پیوندی شان با یکدیگر را دربر می‌گیرد.

در مرحله بعد، شبکه قدرت نظامی، مجموعه‌ای از شبکه‌ها را درون خود دارد که سیستم دفاع که خود، دربردارنده چندین لایه (شبکه‌های فرعی تر) است، از آن جمله است. این سیستم، وظیفه تبدیل قدرت نظامی به قدرت عملیاتی غیرنظامی را به عهده دارد. حال این موضوع مطرح می‌شود که سازوکار آن چگونه است؟ پاسخ به این پرسش، بخش بعدی دیپلماسی دفاع شبکه‌ای را تبیین خواهد کرد و آن، شکل‌گیری لایه‌های کنترلی است که این نوع دیپلماسی، با مرکزیت قدرت نظامی شکل می‌دهد که به‌شکل کنترل‌های درجه دوم و سوم مطرح بوده و بازتولید، پایدارسازی، و بهینه‌سازی آن را به عهده دارند. در این راستا، دیپلماسی دفاع، به‌عنوان سیستمی با پیچیدگی ساختاری، فرایندی، و سازه‌ای مطرح می‌شود که الگوریتم‌های گوناگونی را مبنای کار خود قرار می‌دهد. افزون‌براین، کنترل، کارکرد اصلی سیستم دیپلماسی دفاع است. با بهره‌گیری از منطق پیچیدگی، این سیستم دارای هسته سختی است که سیستم‌های واحد پایه مانند بازدارندگی و موازنه قوا آن را شکل می‌دهند. بر روی چنین هسته‌ای، چهار سیستم کنترل طراحی می‌شود که هر یک از آن‌ها، بخشی از کارکردهای هسته سخت را شدن می‌کنند. در لایه نخست، سیستم‌های کنترل پایدارساز، لایه دوم بهینه‌ساز، لایه سوم ردیابی تهدیدها، و در لایه چهارم برنامه‌ساز شکل می‌گیرند که برآیند آن، سیستم دیپلماسی دفاع، با نظم چند سطحی اما هم‌پیوند است. به این ترتیب، از بعد سازه‌ای، دیپلماسی دفاع بر کارکرد سیستم کنترلی تأکید دارد که به شدت لایه‌ای است و از طریق هم‌پیوندی، به شبکه یگانه‌ای تبدیل شده است.

منابع

- Amerstorfer, C. M. (2020). The dynamism of strategic learning: Complexity theory in strategic L2 development. *Studies in Second Language Learning and Teaching*, 10(1), 21-44.
- Arquilla, J. (1995). Bound to fail: Regional deterrence after the cold war. *Comparative Strategy*, 14(2), 123-135.
- Art, R. J. (1980). To what ends military power? *International Security*, 4(4), 3-35.
- Berglund, C., & Souleimanov, E. A. (2020). What is (not) asymmetric conflict? From conceptual stretching to conceptual structuring. *Dynamics of Asymmetric Conflict*, 13(1), 87-98.
- Biddle, T. D. (2020). Coercion Theory: A Basic Introduction for Practitioners (Spring 2020). *Texas National Security Review*.
- Charillon, F., Balzacq, T., & Ramel, F. (2020). Defense Diplomacy. In *Global Diplomacy* (pp. 267-278): Springer.
- Cheyre, J. E. (2013). Defence diplomacy. In *The Oxford handbook of modern diplomacy*.
- Cottey, A. (2013). *Reshaping defence diplomacy: new roles for military cooperation and assistance*: Routledge.
- Dodd, T. (1997). *The Strategic Defence Review*: Great Britain, Parliament, House of Commons, Library.
- Drab, L. (2018). Defence diplomacy—an important tool for the implementation of foreign policy and security of the state. *Security and Defence Quarterly*, 20(3), 57-71.
- Du Plessis, A. (2008). Defence diplomacy: conceptual and practical dimensions with specific reference to South Africa.
- Erol, M. S. (2015). Hybrid Warfare Studies and Russia's Example in Crimea. *Gazi Akademik Bakış*, 9(17), 261-277.
- Filippidou, A. (2020). Deterrence: Concepts and Approaches for Current and Emerging Threats. In *Deterrence* (pp. 1-18): Springer.
- Fromm, J. (2004). *The emergence of complexity*: Kassel university press Kassel.
- Ghasemi, F. Conceptual Reconstruction of Regional Deterrence Theory and Designing Its Patterns on the Basis of the Theories of Power Cycles and Networks.”. *Defensive Strategy*, 38, 103-146. [In persian]
- Ghasemi, F. (2011). Theories of International Relations and regional studies. *Tehran: Mizan Legal Foundation*. [In persian]
- Ghasemi, F. (2013). Theories of international relations: Theoretical foundations of international order and regimes. *Tehran: Mizan*. [In persian]

- Ghasemi, F. (2020). A Step Toward the Theoretical Model of Dissipative and Bifurcated Order in the New International Politics. *Geopolitics Quarterly*. [In persian]
- Harkavy, R. E. (1998). Triangular or indirect deterrence/compellence: Something new in deterrence theory? *Comparative Strategy*, 17(1), 63-81.
- Hoffman, F. G. (2007). *Conflict in the 21st Century: The Rise of Hybrid Wars* (Arlington. VA: Potomac.
- Huth, P., & Russett, B. (1993). General deterrence between enduring rivals: Testing three competing models. *American Political Science Review*, 61-73.
- Johnson, J. C., & Joiner, S. (2019). Power changes, alliance credibility, and extended deterrence. *Conflict Management and Peace Science*, 0738894218824735.
- Kasemsap, K. (2020). Utilizing complexity theory and complex adaptive systems in global business. In *Foreign Direct Investments: Concepts, Methodologies, Tools, and Applications* (pp. 474-500): IGI Global.
- Kavalski, E. (2007). The fifth debate and the emergence of complex international relations theory: notes on the application of complexity theory to the study of international life. *Cambridge Review of International Affairs*, 20(3), 435-454.
- Lartey, F. M. (2020). Chaos, Complexity, and Contingency Theories: A Comparative Analysis and Application to the 21st Century Organization. *Journal of Business Administration Research*, 9(1), 44-51.
- Lebow, R. N. (2020). Deterrence and Compellence. In *A Democratic Foreign Policy* (pp. 75-102): Springer.
- Mahmoud, M. S. (1977). Multilevel systems control and applications: a survey. *IEEE transactions on Systems, Man, and Cybernetics*, 7(3), 125-143.
- Manson, S. M. (2001). Simplifying complexity: a review of complexity theory. *Geoforum*, 32(3), 405-414.
- Mir, N. A. (2020). Power and Diplomacy: India's Foreign Policies during. *Journal of Defence Studies*, 14(1-2), 119-123.
- Morgan, P. M. (2003). *Deterrence now* (Vol. 89): Cambridge University Press.
- Morgan, P. M. (2005). Taking the long view of deterrence. *Journal of Strategic Studies*, 28(5), 751-763.
- Mumford, A. (2020). Understanding hybrid warfare. *Cambridge Review of International Affairs*, 1-4.
- Powell, R. (1990). *Nuclear deterrence theory: The search for credibility*: Cambridge University Press.
- Quackenbush, S. (2011). *Understanding general deterrence: Theory and application*: Springer.

- Smith, A. (1998). Extended deterrence and alliance formation. *International Interactions*, 24(4), 315-343.
- Smith Jr, E. A. (2001). Network-centric Warfare: What's the Point? *Naval War College Review*, 54(1), 59-75.
- Snyder, G. H. (1991). Alliances, balance, and stability. In: JSTOR.
- Sperandei, M. (2006). Bridging deterrence and compellence: an alternative approach to the study of coercive diplomacy. *International Studies Review*, 8(2), 253-280.
- Tan, S. S. (2012). 'Talking Their Walk'? The Evolution of Defense Regionalism in Southeast Asia. *Asian Security*, 8(3), 232-250.
- Tarasenko, F. (2020). Elements of Complexity Theory. In *Applied Systems Analysis* (pp. 233-240): CRC Press.
- Walt, S. M. (1985). Alliance formation and the balance of world power. *International Security*, 9(4), 3-43.
- Walt, S. M. (1990). *The origins of alliance*: Cornell University Press.
- Zagare, F. C., & Kilgour, D. M. (2000). *Perfect deterrence* (Vol. 72): Cambridge University Press.

نوع مقاله: پژوهشی

مبانی نظری التزام دولت‌ها به اعمال یکجانبه در ساختار مفهومی حقوق بین الملل

سیامک کریمی¹

تاریخ دریافت: 1399/06/27 تاریخ پذیرش: 1400/04/19

چکیده

در سال‌های اخیر انجام اعمال یکجانبه به دلایل مختلفی از سوی دولت‌ها گسترش یافته است. به موازات این توسعه، رویه قضایی بین‌المللی، و دکتین نیز با چالش‌های مفهومی و عملی این اعمال درگیر شده‌اند. یکی از این چالش‌ها، چرایی التزام دولت‌ها به اعمال یکجانبه‌شان است. در چارچوب حاضر، این پرسش مطرح است که برخلاف اعمال دو یا چندجانبه که در قالب پیمان‌های بین‌المللی متبلور شده‌اند و در آن‌ها تعهد هر دولت به اتکای تعهد طرف مقابل بنا می‌شود، در غیاب طرف یا طرف‌های مقابل، تعهد ناشی از عمل یکجانبه بر چه اساسی ساخته و با چه توجیهی الزام‌آور شناخته می‌شود. این مقاله، ضمن بررسی نظریه‌های ارائه‌شده در پاسخ به پرسش فوق و پرتوافکنی بر اختلاف نظر دیوان بین‌المللی دادگستری و کمیسیون حقوق بین‌الملل در این زمینه، کوشیده است تا این نظریه‌ها را با رویه قضایی و دولتی موجود انطباق دهد. یافته‌های مقاله نشانگر آن است که از میان این نظریه‌های متکثر، نظریه اراده دولت به سبب جایگاه استعلائی دولت در ساختار حقوق بین‌الملل، قابل دفاع‌ترین نظریه است.

واژگان کلیدی: اعمال یکجانبه دولت‌ها، اراده دولت، حسن نیت، رضایت طرف ذی نفع، رویه قضایی.

1. دانش‌آموخته دکترای حقوق بین‌الملل عمومی از دانشگاه تهران، مدرس مدعو پردیس فارابی دانشگاه تهران، تهران، ایران
Karimi.sia@gmail.com

Theoretical Basis of States' Commitment to Unilateral Acts in Conceptual Structure of International Law

Siamak Karimi¹

Abstract

In recent years, unilateral act of States has expanded for a variety of reasons. In parallel with this development, international case law and doctrine have increasingly become confronted with the conceptual and practical challenges of these acts. One of these challenges is the base of State's commitment to their unilateral acts. In this context, the question arises that unlike the bilateral or multilateral acts, which are crystallized in the form of international treaties and in which the commitment of each state is based on the commitment of the other party, in the absence of either party, on what basis is the obligation arising from unilateral act made and with what justification is it recognized as binding. This paper, while examining all the theories presented to response the above questions, shed light on disagreement between the ICJ and the ILC, has tried to adapt these theories to the existing case law and state practices. The findings of this paper confirm that among these multiple theories, the theory of the will of the state is the most defensible theory due to the transcendental position of the state in the structure of international law.

Keywords: Unilateral acts of States, will of State, Good faith, Consent of the beneficiary, Case law.

1. Visiting professor of University of Tehran (Farabi College)
karimi.sia@gmail.com

مقدمه

نظام حقوقی به مثابه یک نظام رفتاری مبتنی بر قاعده و قانون، به واسطه وجه هنجاری و الزامی‌اش از دیگر نظام‌های کنترل رفتاری همچون اخلاق و مذهب، متمایز می‌شود. حقوق بین‌الملل نیز همانند هر نظام حقوقی دیگری، نظامی هنجاری است و قواعد الزام‌آوری به همراه دارد و برای نقض آن‌ها ضمانت اجراهایی برقرار کرده است. اگرچه حقوق بین‌الملل در قیاس با حقوق داخلی، نامنسجم‌تر بوده و فاقد نظام ضمانت اجرای نهادین است، این به آن معنا نیست که این نظام حقوقی ظرفیت هنجاری کمتری در قیاس با حقوق داخلی دارد. حتی اچ‌ال هارت^۱ که به نظام بودن حقوق بین‌الملل باور نداشت و اصرار می‌ورزید که حقوق بین‌الملل تنها مجموعه‌ای^۲ از قواعد مجزاست تا آنکه نظامی منسجم و روشمند به شمار آید (Hart, 2014: 148)، تأکید داشت حقوق بین‌الملل همانند حقوق داخلی، مبتنی بر مبانی هنجاری است که سبب التزام به قواعد این حقوق می‌شود (Hart, 2014: 148).

خصلت هنجاری نظم حقوقی بین‌المللی توضیح می‌دهد چرا دولت‌ها و سایر تابعان این حقوق، مکلف به پیروی از قواعد این نظام حقوقی هستند. یکی از این قواعد، عمل یکجانبه دولت‌ها در جامعه جهانی است که در دهه‌های اخیر، تمایل روزافزونی به آن دیده می‌شود. حقیقت آن است که پس از استعمارزدایی و وقوع شماری از تغییرات ژئوپلیتیک در اروپا و آفریقا، تعداد دولت‌های جهان، افزایش قابل توجهی یافته است. در چنین فضایی، توافق‌های بین‌المللی در پی مذاکراتی سخت به دست می‌آیند. اقتضائات زیست مدرن بین‌المللی سبب شده است تا سرعت در اقدام، به ضرورتی انکارناپذیر بدل شود. توسل به روش‌های سنتی (چانه‌زنی و انعقاد معاهدات بین‌المللی) همخوانی کمتری با تحولات سریع کنونی دارد. یک راه میان‌رُ برای دولت‌ها، انجام اعمال یکجانبه است؛ ضمن آنکه اعمال یکجانبه برخلاف معاهدات بین‌المللی، انعکاس کاملی از خواست دولت مباشر آن عمل است.

این تمایل روزافزون دولت‌ها به انجام اعمال یکجانبه سبب شد تا کمیسیون حقوق بین‌الملل (از این پس کمیسیون) از سال ۱۹۹۷، موضوع مطالعه اعمال یکجانبه دولت‌ها را در دستور کار خود قرار دهد. ویکتور رودریگوئز سدینیو^۳ گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره اعمال یکجانبه

1. H. L. Hart

2. Set

3. Victor Rodríguez Cedeño

(از این پس گزارشگر ویژه)^۹ گزارش تهیه کرد، اما در نهایت، کار کمیسیون با گزارشی در قالب «اصول راهنما»^۱ متشکل از ۱۰ اصل در سال ۲۰۰۶ به پایان رسید (ILC Ybk, 2006, Vol. II: 152). یکی از وجوه ممتاز کار گزارشگر ویژه، تلاش برای ارائه تعریفی قابل دفاع از عمل یکجانبه دولت‌ها بود. به نوشته سدینیو، اعمال یکجانبه «توسط دولت به قصد ایجاد آثار حقوقی مشخص، بر اساس حقوق بین‌الملل انجام می‌شود». او با دقیق‌تر کردن تعریف متذکر شده است «ایجاد آثار حقوقی» صرفاً باید ناشی از «اراده دولت صادرکننده اعلامیه یکجانبه» باشد (A/CN.4/569: 1). این ویژگی نقش بسیار متمایزی در تمایز میان اعمال یکجانبه ماهوی و شکلی ایفا می‌کند و سبب می‌شود اعمال یکجانبه صرفاً شکلی همچون شناسایی، الحاق به معاهده، اعتراض و... از دایره مطالعه اعمال یکجانبه ماهوی کنار گذاشته شوند. در حقیقت، این دسته از اعمال، نه تنها به دلیل اراده دولت فاعل بلکه یا به دلیل مقررات حقوق معاهده‌ای (همانند الحاق به معاهده و اعلامیه تفسیری) و یا حقوق عرفی (مثل شناسایی و اعتراض) پدید می‌آیند (Haddadi & Karimi, 2018: 293).

دیوان بین‌المللی دادگستری از زمان صدور رأی قضیه «آزمایش‌های اتمی» در سال ۱۹۷۴ تا قضیه «ضبط و توقیف برخی اسناد» در سال ۲۰۱۵^(۱) همواره بر ضرورت التزام دولت‌ها به تعهد یکجانبه‌شان تأکید کرده است، اما چرا دولت‌ها باید به چنین عملی متعهد باشند؟ این مقاله تلاشی است برای پاسخ‌گویی به چرایی چنین تعهدی. اگرچه این پرسش در ظاهر، تنها ابعاد نظری دارد اما همان‌طور که برونو سیمما^۲ عضو وقت کمیسیون در جریان مباحث سال ۱۹۹۹ این نهاد گفته بود: «مبنای التزام به اعمال یکجانبه، مسئله‌ای فلسفی است... که بر راه‌حل بسیاری از مسائل عملی مؤثر است» (ILC Ybk, 1999, 191, para. 73). یکی از این مسائل عملی، زمان پدیداری تعهد یکجانبه است. همان‌طور که در این مقاله مشخص خواهد شد، بسته به اینکه کدام نظریه مبنای التزام به عمل یکجانبه پذیرفته شود، زمان ایجاد تعهد ناشی از عمل یکجانبه نوسان خواهد داشت؛ بنابراین، یافته‌های این مقاله پاسخ می‌دهد که آیا عمل یکجانبه از لحظه انجام یا وعده آن عمل، الزام‌آور است یا نیازمند ایجاد انتظار مشروع نزد مخاطب چنین عملی است؟

پنهان‌کردنی نیست که ابهام در چرایی مبانی ایجاد حق و تکلیف در حقوق بین‌الملل، به منزله

1. Guiding Principle

2. Bruno Simma

ابهام در بخشی از منابع حقوق بین‌الملل است و چنین ابهامی، راه را بر تزلزل حاکمیت قانون هموار می‌کند. به همین دلیل، این مقاله می‌کوشد به اتکای متدولوژی توصیفی—تحلیلی و مبتنی بر اطلاعات گردآوری‌شده کتابخانه‌ای یا برخاسته از استخراج رویه دولت‌ها مشخص سازد که دولت‌ها در اثر چه روند و چه زمانی به عمل یکجانبه شان متعهد می‌شوند. بر اساس یافته‌های این مقاله می‌توان مبانی نظری پیشنهادی برای التزام به اعمال یکجانبه را در قالب سه نظریه مطرح کرد: رضایت طرف ذی‌نفع، حسن‌نیت و اراده دولت مباشر؛ به این ترتیب این مقاله در سه بخش، هر سه نظریه و زیرنظریه‌های برخاسته از آن‌ها را بررسی می‌کند و می‌کوشد در پرتو رویه قضایی و رویه دولتی موجود، قابل‌دفاع‌ترین نظریه را معرفی کند.

1. پیشینه پژوهش

در باره اعمال یکجانبه در حقوق بین‌الملل، آثار اندکی به زبان فارسی نوشته شده است. یکی از مهم‌ترین این آثار، مقاله‌ای است با عنوان «اعمال یکجانبه دولت‌ها به عنوان منبع تعهد بین‌المللی در حقوق بین‌الملل» که در سال 1395 در مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی نگاشته شده است. اگرچه این اثر مهم‌ترین شرایط شکلی و ماهوی اعتبار اعمال یکجانبه را مورد بحث قرار داده است، اما هیچ‌گونه ورودی به بحث مبنای نظری و مفهومی التزام به اعمال یکجانبه ندارد. از سوی دیگر، آثار قابل‌توجهی درباره اعمال یکجانبه به زبان انگلیسی وجود دارد. کریستین ایکارت¹ نویسنده فرانسوی، در سال 2012 کتابی با عنوان «وعده دولت‌ها در حقوق بین‌الملل»² نوشته است که نویسندگان بعدی استفاده‌های قابل‌توجهی از آن داشته‌اند. با وجود این، همان‌طور که کریستین توماشات³، حقوقدان آلمانی در مقدمه خود بر این کتاب اشاره کرده است، ایکارت عموماً ابعاد اجرایی—کارکردی اعمال یکجانبه را مطالعه کرده است و در نتیجه، مفاهیم نظری و فلسفی مجال اندکی برای پردازش در این اثر داشته‌اند. این همان سرنوشتی است که در کتاب

1. Christian Eckart

2. Promises of States under International Law

3. Christian Tomuschat

سال 2018 بتینا کوزماروف¹ با عنوان «اعمال یکجانبه: تاریخچه دکترین حقوقی»² قابل‌ره‌گیری است. در حقیقت کوزماروف نیز در این کتاب، بیشتر بر مناقشه‌های دکترینی پیرامون مسائلی همچون خاتمه یا تفسیر اعمال یکجانبه پرتوافکنی کرده است. به همین دلیل، برای تدوین مقاله‌ای درباره مبانی نظری اعمال یکجانبه باید به سمت آثاری رفت که مسائل مبنایی حقوق بین‌الملل را پوشش می‌دهند. در این زمینه، کتاب مارتین هاگ³ با عنوان «تعهد: حقوق و زبان»⁴ قابل اشاره است که می‌کوشد مبانی پدیداری تعهد در عالم حقوق را بررسی کند، اما این اثر نیز بیشتر به ریشه‌یابی تعهدات در حقوق داخلی پرداخته است و در مقاله پیش رو تنها تا اندازه‌ای قابل استفاده بوده است. از سوی دیگر کتاب مارتی کاسکه‌نمی⁵، حقوقدان فنلاندی با عنوان «از توجیه تا آرمان‌شهر»⁶ می‌کوشد تا در جای جای کتاب مبانی نظری حقوق بین‌الملل را مورد واکاوی قرار دهد؛ اما از آنجاکه این اثر نیز به گونه‌ای انحصاری به مبانی نظری اعمال یکجانبه اختصاص ندارد و حتی به سراغ نهادهایی همچون معاهدات یا قواعد آمره رفته است که اساساً با اعمال یکجانبه ارتباط مفهومی ندارند؛ بنابراین، شایسته بود تا پژوهشی جداگانه و اختصاصی، موضوع مبانی نظری اعمال یکجانبه را مطالعه کند.

2. نظریه رضایت طرف ذی‌نفع

یکی از قدیمی‌ترین نظریه‌ها پیرامون مبانی هنجاری اعمال یکجانبه، نظریه‌ای است که می‌کوشد تا رضایت طرف ذی‌نفع را عامل دنباله‌روی دولت مباشر از عمل یکجانبه‌اش بداند. این نظریه مبتنی بر این فرض است که چون حقوق به مثابه پدیده‌ای اجتماعی برای نظم‌بخشی به روابط میان افراد پدید آمده است و بنا به ذاتش باید به واسطه مشارکت همین افراد شکل بگیرد، در نتیجه اراده یکجانبه بدون دخالت مخاطب، توانایی ایجاد آثار حقوقی را ندارد (Carbone, 1975: 165)؛ به همین دلیل تا زمانی که دولت ذی‌نفع یا مخاطب، رضایت خود را به تعهد ناشی از عمل یکجانبه اعلام نکرده

1. Betina Kuzmarov

2. Unilateral Acts: A History of a Legal Doctrine

3. Martin Hogg

4. Obligation: Law and Language

5. Martti Koskeniemi

6. From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument

است، دولت مباشر التزامی به چنین تعهدی ندارد. بررسی نگارنده نشان می‌دهد ذیل این نظریه، دو زیرنظریه قابل تفکیک است که هرکدام جداگانه بررسی می‌شوند.

1-2. رضایت صریح یا ضمنی ذی‌نفع

جیمز بریرلی¹ نخستین گزارشگر کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره حقوق معاهدات، در بخشی از کار خود به موضوع اعمال یکجانبه دولت‌ها اشاره کرده و بیان داشته بود تعهدات یکجانبه پدید نخواهند آمد، مگر آنکه ذی‌نفع این تعهدات به پدیداری آن‌ها رضایت داده باشد (ILC Ybk, 1950, Vol. II, 227, para. 20).

از این منظر، صرفاً آن دسته از اعمال یکجانبه الزام‌آورند که مخاطبان، رضایت خود را نسبت به آن‌ها اعلام کرده باشند. ناگفته پیداست تلقی چنین مبنایی برای اعمال یکجانبه آن را تا حد یک ایجاب تقلیل می‌دهد؛ در نتیجه اعمال یکجانبه تازمانی که از سوی مخاطب با قبولی همراه نشوند، نمی‌توانند اثر حقوقی ایجاد کنند. بی‌دلیل نبود که سدینیو در گزارش پنجم خود نوشت آن عده که همواره مبنای التزام به قواعد حقوق بین‌الملل را مبتنی بر رضایت مخاطب می‌دانند، اعمال یکجانبه را در قالب ایجاب و قبول مورد تحلیل قرار می‌دهند (A/CN.4/525 and 1&2: 111). سوابقی در رویه داوری بین‌المللی نیز از این نظریه حمایت می‌کند. در قضیه داوری جزایر لامو (آلمان علیه بریتانیا) اعلام شد یکی از اعمال یکجانبه اختلافی در این قضیه، به این دلیل تعهدی حقوقی به شمار نمی‌آید که نمی‌توان موافقت طرف مقابل را با این عمل احراز کرد (Lamu Island Arbitration, 1899: 243)؛ اما همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، این استنباط، حمایتی نزد رویه بعدی قضایی پیدا نمی‌کند.

ایراد مهم نظریه فوق این است که هیچ خصلت ممتازی از عمل یکجانبه باقی نمی‌گذارد و باعث می‌شود اعمال یکجانبه به شکلی خاص از معاهدات بین‌المللی تبدیل شوند و نتوان آن‌ها را به‌عنوان نهادی مستقل در حقوق بین‌الملل شناسایی کرد (Karimi, 2020: 155)؛ بنابراین، نظریه رضایت مخاطب به جای آنکه عاملی در توضیح مبنای اعمال یکجانبه باشد، علت وجودی این اعمال را به چالش می‌گیرد. اعمال یکجانبه به‌عنوان نهادی مستقل در نظام حقوقی بین‌المللی وجود

1. James Brierly

دارد؛ در نتیجه طبیعی است اگر این اعمال قابل فروکاست به توافقی دوجانبه باشد، هرگز به عنوان نهادی جداگانه پدید نمی‌آید. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه آزمایش‌های اتمی، منطق چنین نظریه‌ای را رد کرده و می‌گوید: «هیچ تقابل یا پذیرش بعدی یا هر نوع پاسخ و واکنشی از سوی دولت‌های دیگر، برای اثربخشی به این اعلامیه‌ها نیاز نیست، زیرا چنین الزامی مغایر با ماهیت خاص یکجانبه عمل حقوقی است... (ICJ Rep, 1974: 267, para. 43). این ماهیت خاص مورد اشاره دیوان، همان انطباق کامل عمل یکجانبه با اراده دولت فاعل است. در حالی که معاهدات بین‌المللی آئینه‌ای از خواست‌های متعادل شده طرفین در اثر اراده‌های طرف دیگر است، عمل یکجانبه تنها در پناه اراده یک دولت پا به عرصه وجود می‌گذارد؛ پس بجاست که در این زمینه تفاوت آشکاری میان عمل یکجانبه و معاهدات برقرار باشد.

در عمل نیز اعمال یکجانبه‌ای وجود دارند که هیچ واکنشی را از سوی مخاطب ایجاد نکرده‌اند تا بتوان از آن واکنش، قبولی عمل یکجانبه را استنباط کرد. وزارت امور خارجه آمریکا در ۲۰ مه ۱۹۸۰ اعلام کرد این کشور از ادعاهای حاکمیتی خود بر ۲۵ جزیره حاضر در اقیانوس آرام صرف‌نظر می‌کند (A/CN.4/525 and.1&2: 96). اگر قائل باشیم که مبنای التزام به عمل یکجانبه، قبولی دولت‌های مخاطب است، باید تمامی دولت‌های حاکم بر این جزایر، قبولی خود را نسبت به اظهارات وزارت امور خارجه آمریکا اعلام می‌کردند که در عمل چنین نبود. جمهوری اسلامی ایران نیز در ۲۰ جولای ۲۰۱۵ و پس از صدور قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت به طور یکجانبه پذیرفت که «سیاست همیشگی‌اش منع اکتساب، تولید، انباشت یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای» باشد^(۲)؛ بنابراین، اگر ایران حتی از پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی (ان‌پی‌تی) خارج شود، تعهد یکجانبه‌اش به منع ساخت و استفاده از سلاح اتمی پابرجاست. در واکنش به اعلامیه یکجانبه ایران نیز هیچ واکنشی انجام نشد؛ در نتیجه نظریه رضایت صریح یا ضمنی مخاطب، با رویه دولت‌ها هماهنگ نیست.

۲-۲. رضایت مفروض ذی‌نفع

همان‌گونه که مشاهده شد، نظریه پیشین اعمال یکجانبه را در حد ایجاب و قبول تقلیل می‌داد و به همین دلیل رفته‌رفته، نظریه «رضایت مفروض» جای آن را گرفت. بنا به این نظریه فرض می‌شود که دولت‌ها پیشاپیش رضایت خود را نسبت به اعمال یکجانبه دولت‌های دیگر اعلام کرده‌اند مگر آنکه

پس از انجام عمل موردنظر، دولت مخاطب، مخالفت خود را با این عمل اعلام کند (kuzmarov, 2018: 83). شماری از اعضای کمیسیون از جمله ایگور لوکاشوک^۱ حقوقدان برجسته روسی، حامی این نظریه بودند (ILC Ybk, 1998, Vol. I, 37, para. 47).

در نظریه رضایت مفروض برای اعتبار اعمال یکجانبه نیازی به اعلام رضایت صریح یا ضمنی دولت مخاطب نیست، اما این نظریه همچنان با میدان دادن به نقش مخاطب، با عنصر یکجانبگی اعمال یکجانبه در مغایرت قرار دارد. حقیقت آن است که واژه "Unilateral" به معنای «یکجانبه» از ترکیب دو واژه لاتین Unus به معنای «یک» و "Latus" به معنای «طرف» برگرفته شده است (Kassoti, 2015: 64-95)؛ بنابراین، نه تنها از نظر لغت‌شناسی بلکه از حیث ماهوی نیز عمل یکجانبه بر مبنای اراده و عمل یک طرف ساخته می‌شود. به همین دلیل گفته شده است که «منظور از یکجانبه بودن این است که تنها یک اراده برای ایجاد آثار حقوقی [عمل یکجانبه] کفایت می‌کند...» (Eckart, 2012: 42)؛ در نتیجه، عنصر یکجانبگی متضمن دخالت صرف طرف مباشر در ایجاد عمل یکجانبه است، اما نظریه رضایت ذی‌نفع چه در قالب نخست و چه در قالب دوم، با دخالت دادن حدی از اراده طرف مخاطب، این عنصر را قربانی می‌کند. یافته‌های دیوان در قضیه آزمایش‌های اتمی نیز اعتبار این نظریه را رد می‌کند. در جریان این قضیه، استرالیا و زلاندنو به دلیل آزمایش‌های اتمی جوّی فرانسه از دیوان خواستند که اعلام کند این آزمایش‌ها با حقوق بین‌الملل در تعارض است (ICJ Rep, 1974, 256, para. 11). فرانسه صلاحیت دیوان را نپذیرفت و در رسیدگی‌ها شرکت نداشت، اما مقامات این کشور اظهارنظرهایی داشتند که سرنوشت قضیه را تعیین کرد؛ از جمله در 25 ژوئیه 1975، رئیس‌جمهور فرانسه تأکید کرد، دور جدید آزمایش‌های اتمی جوّی این کشور، آخرین مورد از این آزمایش‌ها خواهد بود. پیش از آن، وزیر دفاع فرانسه در گفت‌وگویی تلویزیونی ابراز داشت دولت فرانسه تلاش خواهد کرد تا تضمین کند آزمایش‌های اتمی سال 1974، آخرین نوع از این آزمایش‌ها باشد. وزیر امور خارجه فرانسه نیز در همان سال سخنانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد گفت این کشور به حدی از پیشرفت در فناوری رسیده است که می‌تواند برنامه اتمی‌اش را زیرزمینی ادامه دهد (Ibid, 266, paras, 37-40). اگر قائل به اعتبار نظریه رضایت مفروض باشیم آن‌گاه ناگزیر زمانی اظهارات مقامات فرانسوی برای این

1. Igor Lukashuk

کشور الزام‌آور است که استرالیا و زلاندنو این تعهد را رد نکرده باشند، این در حالی است که هر دو دولت، اظهارات مقامات فرانسوی را واجد تعهد نمی‌دانستند. به اعتقاد استرالیا، اظهارات فرانسوی‌ها «نمی‌تواند تعهدی دقیق، محکم و الزام‌آور قلمداد شود» (Ibid, 261, para. 27). زلاندنو نیز بیان کرده بود: «هیچ چیزی از جانب دولت فرانسه... مطرح نشده است که در حد تضمینی مبنی بر نبود آزمایش‌های اتمی جوی بیشتر باشد» (Ibid, 455, para. 28). با وجود این مخالفت‌ها دیوان بیان می‌کند اظهارات مقامات فرانسه مبنی بر خاتمه آزمایش‌های اتمی جوی در آینده برای این کشور تعهدآور است (Ibid, 269, paras. 50-51)؛ در نتیجه نظریه رضایت ذی‌نفع در هیچ‌یک از مصادیق آن رضایت‌بخش نیست. این نظریه به‌ویژه با قربانی کردن ماهیت یکجانبه اعمال یکجانبه که وجه ممیزه این دسته از اعمال از سایر اعمال حقوقی است، سبب می‌شود تا نه تنها نظریه مناسبی برای توضیح چگونگی التزام به اعمال یکجانبه نباشد، بلکه در عمل ماهیت این دسته اعمال را منقلب کند.

۳. حسن نیت

اصل حسن نیت یکی از پُرکاربردترین مفاهیم و اصول در حقوق بین‌الملل به شمار می‌آید. این اصل به‌ویژه در حقوق معاهدات به‌عنوان یکی از قواعد تفسیر کاربرد دارد، اما کارکردش به این حوزه محدود نمی‌شود. در واقع حسن نیت مفهومی حقوقی درباره چگونگی ارتباط میان دولت‌هاست. این اصل دولت‌ها را ملزم می‌کند به روابطی صادقانه و عادلانه همراه با اعتماد و اطمینان نزد دیگران وارد شوند (Kolb, 2017: 4)؛ بنابراین، هسته اصلی حسن نیت را باید در صداقت تابعان حقوق سراغ گرفت (Mitchell, 2006:3)؛ در نتیجه حسن نیت، تنها معنای حقوقی ندارد، بلکه هم‌زمان آمیخته‌ای از عنا صر و معانی حقوقی و فراحقوقی است؛ یعنی عنا صری که به حوزه سیاست و اخلاق تعلق دارند (Zeitler, 2005: 729; Ziegler & Baumgartner, 2015:11)؛ پس باید حُسن نیت را به‌طور خاص پدیداری اخلاقی برشمرد که برای تضمین صحت، انصاف و منع سوءنیت وارد حقوق شده است. از این کارکرد با عنوان «درستکاری در اعمال حقوقی» یاد می‌شود (Alhooi Nazari & Mohammadi, 2015: 101). این معانی سبب شده است تا حُسن نیت به مفهومی کلی و گسترده تبدیل شود و واجد پیامدها و تعابیر متفاوتی باشد.

گفتنی است، در میان کارکردهای گوناگونی که به حسن‌نیت نسبت داده می‌شود، یک مورد به وجه هنجاری در زمینه اعمال یکجانبه مرتبط می‌شود. براین اساس، چون دولت‌ها به تداوم عمل یکجانبه دولت مباشر اعتماد می‌کنند، در نتیجه این دولت باید با حسن‌نیت به اجرای چنین تعهدی ادامه دهد. در حقیقت حسن‌نیت محصول پیوندی وثیق میان عمل یکجانبه از یک سو و ایجاد اعتماد نزد مخاطبان از سوی دیگر است و همین اثر سبب می‌شود تا اعتماد در کُنه رابطه‌ای قرار گیرد که در اثر عمل یکجانبه حاصل می‌شود. آلن پله^۱ عضو برجسته و وقت کمیسیون، اعتقاد داشت همان‌گونه که اصل «وفای به عهد»^۲ بر مبنای حسن‌نیت شکل گرفته است، اصل «وفای به عمل»^۳ که مبنای التزام به عمل یکجانبه به شمار می‌آید نیز ریشه در حسن‌نیت دارد (ILC Ybk, 1998, Vol. I, 48, para. 46). مدت‌ها پیش از این نیز اریک سوئی^۴ که نخستین تک‌نگاری^۵ به زبان فرانسوی را درباره اعمال یکجانبه نوشته است، بیان کرده بود اصل وفای به عهد قابلیت طرح به عنوان مبنای التزام در مورد بسیاری از تعهدات حقوق بین‌الملل از جمله اعمال یکجانبه را دارد (Suy, 1962: 151)، اما مفصل‌ترین دفاع از این نظریه را باید نزد مارتی کا سکمنی^۶ حقوقدان نامدار فنلاندی جست. او در کتاب مشهور خود «از توجیه تا آرمان شهر»^۷ می‌نویسد، دو نوع مبنای هنجاری برای اعمال یکجانبه وجود دارد: مبنای ذهنی و مبنای عینی. مبنای ذهنی همان اراده یا «خواست» دولت فاعل عمل یکجانبه است. به اعتقاد کا سکمنی، مبنای ذهنی نمی‌تواند موجه باشد چون «عامل ذهنی [یا همان اراده دولت فاعل] برای یک ناظر بیرونی غیرقابل دسترس است... در نتیجه به عامل دیگری نیاز است... این عامل می‌تواند قالب‌های متفاوتی داشته باشد اما آنچه درباره‌اش اختلافی وجود ندارد این است که یک اظهار نظر تنها زمانی اعلامیه یکجانبه [الزام‌آور] تلقی شود که... دیگر دولت‌ها به آن اعتماد کرده باشند» (Koskenniemi, 2006: 347-348)؛ بنابراین، براساس این نظریه، دولت مباشر تا پیش از اعتماد مخاطب به عمل یکجانبه‌اش، تعهدی از جانب عمل یکجانبه‌اش ندارد.

1. Alain Pellet

2. Pacta Sunt Servanda

3. Acta Sunt Servanda

4. Eric Suy

5. Monography

6. Martti Koskenniemi

7. From Apology to Utopia

همان‌گونه که مشخص است، نظریه حُسن‌نیت برای آنکه به نظریه‌ای قابل‌اعمال در توجیه مبنای التزام به اعمال یکجانبه بدل شود، از حالت صداقت و انصاف نزد دولت مباحث خارج شده و به شکل اعتماد و اطمینان نزد مخاطبان عمل یکجانبه جلوه پیدا می‌کند. تأکید کاسکه‌نمی بر عنصر «اعتماد»، به‌خوبی گواه این‌گذار مفهومی در اصل حُسن‌نیت است. در این چارچوب، به‌جای آنکه التزام به عمل یکجانبه به موضوع ضرورت وجود انصاف نزد دولت فاعل برای تداوم عملش نسبت داده شود، با اعتماد و اطمینان نزد دولت مخاطب مرتبط می‌شود؛ در نتیجه، اگر دولت مخاطب به عمل یکجانبه دولت دیگری اعتماد کند و اطمینان یابد که این عمل در آینده نیز تکرار خواهد شد، باید چنین عملی را الزام‌آور تلقی کرد؛ اما اگر این عمل چنین اعتمادی را نزد مخاطب ایجاد نکند، نمی‌توان آن را الزام‌آور دانست؛ حتی اگر دولت فاعل نظر دیگری داشته باشد.

هنگام بحث بر سر مبنای التزام به اعمال یکجانبه در کمیسیون حقوق بین‌الملل که تقریباً ۱۰ سال از وقت کمیسیون را به خود اختصاص داد، اکثریت اعضای کمیسیون^(۳) به معیار حُسن‌نیت گرایش داشتند و به همین واسطه، اصل اول از اصول راهنما، مبنای التزام به عمل یکجانبه را حُسن‌نیت اعلام می‌کند (A/61/10: 370). همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، دیوان بین‌المللی دادگستری به‌صراحت این نظریه را مردود می‌شمارد.

شایسته یادآوری است که اصل حُسن‌نیت، با دخالت دادن اعتماد و انتظارات مخاطب، همچون نظریه پیشین ویژگی یکجانبگی اعمال یکجانبه را به‌شدت تضعیف می‌کند. در حقیقت توجه به اعتماد مخاطب و انتظارات مشروع این دولت در زمینه تحلیل مبنای هنجاری عمل یکجانبه سبب می‌شود به‌جای یک رابطه یکجانبه، با رابطه‌ای متقابل روبه‌رو شویم. به بیان روشن‌تر، همان چالش‌های مفهومی که پیش روی نظریه رضایت‌ذی‌نفع وجود داشت، بار دیگر در برابر نظریه حُسن‌نیت پدیدار می‌شوند. به همین دلیل است که نظریه حُسن‌نیت نیز همچون نظریه قبلی در معرض تعدیل قرار می‌گیرد. در ادامه توضیح داده می‌شود که نظریه حُسن‌نیت چگونه تلاش کرده است تا با ایجاد تعدیل‌ها و تغییرات مفهومی، هرچه بیشتر به ویژگی‌های خاص عمل یکجانبه نزدیک شود.

۱-۳. نظریه حُسن‌نیت در فراگرد تعدیل

شایسته نیست که نظریه مبنایی درباره التزام به قواعد حقوقی، ماهیت این قواعد را منقلب سازد. به همین دلیل نظریه حُسن‌نیت در طول حیات خود در معرض تعدیل‌هایی آشکار قرار می‌گیرد تا هرچه

بیشتر، مناسب توجیه وجه هنجاری اعمال یکجانبه شود. بررسی این سیر تعدیل نمایانگر آن است که این نظریه کوشیده است تا هر چه بیشتر عامل انتظار مشروع یا اعتماد مخاطب را رقیق‌تر سازد.

گفتمان «اعتماد انتزاعی»^۱ ذی‌نفع، و قرار گرفتن به‌جای «اعتماد عملی» ذی‌نفع، نخستین تغییر در مسیر تعدیل نظریه حُسن‌نیت است. براساس گفتمان اخیر، نیاز نیست نسبت به اعمال یکجانبه، اعتماد واقعی یا عملی نزد مخاطب پدید آید تا چنین عملی لازم‌الاجرا شود، بلکه کافی است عمل موردنظر به «اعتماد انتزاعی» منجر شود؛ یعنی دولت مخاطب منطقاً و نوعاً بتواند نسبت به آنچه اعلام شده است، اعتماد کند (Cedeno & Cazorla, 2019: 35). درواقع، برخلاف اعتماد عملی که مستلزم ایجاد اعتماد واقعی نزد ذی‌نفع است، اعتماد انتزاعی متضمن اعتماد نوعی است؛ یعنی آنکه در آن اوضاع و احوال اگر هر دولت دیگری به‌جای دولت مخاطب قرار داشت، به عمل یکجانبه موردنظر اعتماد پیدا می‌کرد؛ درنتیجه در قالب نظریه جدید نیاز نیست نوعی اعتماد واقعی نزد دولت‌های دیگر ایجاد شده باشد تا عمل یکجانبه برای دولت فاعل الزام‌آور شود؛ همین که چنین عملی قابلیت ایجاد اعتماد نزد دیگران را داشته باشد برای الزام‌آور کردن این عمل کفایت می‌کند؛ فارغ از اینکه واقعاً چنین اعتمادی شکل گرفته است یا خیر.

ایکارت^۲ نیز کم‌رنگ‌ترین و تعدیل‌شده‌ترین مفهوم از حُسن‌نیت و اعتماد را ارائه کرده است. درحالی‌که قرار دادن مبانی التزام به اعمال یکجانبه بر اصل حُسن‌نیت سبب می‌شود این اعمال تنها از آن زمانی لازم‌الاجرا باشند که نزد طرف مقابل اعتماد ایجاد کنند، ایکارت چنان مفهوم اعتماد و انتظار مشروع طرف ذی‌نفع را تعدیل کرده است که می‌نویسد: «اعمال یکجانبه از لحظه‌ای که صادر می‌شوند برای دولت مربوطه الزام‌آور هستند»، زیرا «در حقیقت نظم حقوقی فرض می‌گیرد مخاطب از همان بدو ایجاد عمل یکجانبه نسبت به آن اعتماد کرده است» (Eckart, 2012: 206)؛ درنتیجه از حُسن‌نیت تنها نامی باقی می‌ماند. با وجود این، او اعتقاد داشت اگر ثابت شود عمل یکجانبه نزد طرف مقابل، اعتمادی برپانگیخته است، التزامی نیز به آن وجود نخواهد داشت (Ibid). گفتنی است حتی در تعدیل‌شده‌ترین قرائت از نظریه حُسن‌نیت، رابطه میان التزام به عمل یکجانبه و اعتماد طرف مقابل قطع نمی‌شود. در مقدمه این مقاله توضیح داده شد که یکی از انگیزه‌های تمایل روزافزون دولت‌ها به

1. Abstract Reliance

2. Eckart

اعمال یکجانبه در دهه‌های اخیر، انطباق کامل این اعمال در همه ابعادش با اراده دولت مباحث است؛ در نتیجه باید پذیرفت که نظریه حُسن‌نیت با چنین کارکردی در مغایرت قرار دارد. وانگهی یکی از اصلی‌ترین دلایل طرح حُسن‌نیت به‌عنوان مبنای التزام به عمل یکجانبه، ضرورت گذار از معیاری ذهنی (اراده دولت مباحث عمل یکجانبه) به معیاری عینی بود؛ اما واقعیت آن است که هر معیار و مبنایی به صرف اینکه خارج از اراده دولت مباحث عمل یکجانبه قرار گیرد، الزاماً شایسته قرار گرفتن تحت عنوان معیار عینی نیست.

باید توجه داشت اعتماد و انتظار مشروع همچنان مؤلفه‌ای ذهنی و روانی به شمار می‌آید، زیرا برای احراز این اعتماد و انتظار باید وارد دنیای ذهنی تابعانی شد که مخاطب عمل یکجانبه هستند و مشخص کرد آیا اعتمادی نزد آن‌ها شکل گرفته است یا خیر. به عبارتی به همان میزان که احراز و دریافت عنصر قصد و اراده دولت فاعل عمل یکجانبه عاملی ذهنی و درونی محسوب می‌شود، ارزیابی و احراز اعتماد و انتظار مشروع نزد دولت مخاطب نیز عاملی ذهنی است؛ در نتیجه طرح اصل حُسن‌نیت به‌عنوان عامل التزام به عمل یکجانبه، در حقیقت بها دادن به یک معیار ذهنی دیگر است و هیچ دلیلی در دست نیست که این معیار ذهنی را بر معیار و تفاسیر ذهنی دولت مباحث برتری دهیم. همه دگردیسی‌هایی که در نظریه حُسن‌نیت رخ داده است، تقلایی به شمار می‌آیند تا توضیح دهند، عمل یکجانبه به‌عنوان یک نهاد مستقل در حقوق بین‌الملل — و نه وابسته به نهاد معاهدات — چگونه الزام‌آور است، اما همان‌طور که مشاهده شد، دست‌آورد نهایی همچنان التزام به اعمال یکجانبه را در قالب الگوی سنتی توافقی حق و تکلیف می‌جوید و این پرسش را مطرح می‌کند که اگر قرار نیست عمل یکجانبه خارج از مدار توافق الزام‌آور باشد، اساساً چرا چنین اعمالی در سیستم منابع حقوق بین‌الملل پدید آمده‌اند؟ اتفاقاً به همین دلیل است که دیوان بین‌المللی دادگستری در رویه قضایی خود نمی‌تواند حُسن‌نیت را واجد اثر هنجاری بداند و همان‌طور که در بخش بعدی خواهیم دید، قضات دیوان دست‌کم در سه نوبت، ماهیت هنجاری حُسن‌نیت را رد کرده‌اند.

3-2. موضع انکاری دیوان بین‌المللی دادگستری به خصلت هنجاری حُسن‌نیت

بند 46 از رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه آزمایش‌های اتمی مقرر می‌کند: «یکی از اصول اساسی حاکم بر ایجاد و اجرای تعهدات حقوقی — فارغ از منشأ آن‌ها — اصل حُسن‌نیت است... همان‌گونه که قاعده وفای به عهد در حقوق معاهدات مبتنی بر حُسن‌نیت است، ویژگی الزام‌آور یک

تعهد بین‌المللی نیز که در اثر اعلامیه یکجانبه پذیرفته شده است، همین وضعیت را دارد...» (ICJ Rep, 1974, 268, para. 46). ظاهر این بند، بیانگر آن است که دیوان، جانب اصل حُسن‌نیت را به‌عنوان مبنای التزام به عمل یکجانبه پذیرفته است، اما به صرف وجود همین بند نمی‌توان منظور قضات دیوان را درک کرد، زیرا دیوان، دقیقاً دو بند پیش از این بند، یعنی «قصد و اراده دولت فاعل عمل یکجانبه» را عامل ایجاد آثار حقوقی چنین اعمالی برمی‌شمارد (Ibid, para. 44). برای گذار از چنین تناقضی، لازم است کنکاش حقوقی بیشتری انجام شود. این کنکاش ما را با نتایج قابل توجهی در باره جایگاه حُسن‌نیت در حقوق بین‌الملل و ارتباط آن با مبنای هنجاری عمل یکجانبه مواجه می‌کند.

دیوان پس از صدور رأی قضیه آزمایش‌های اتمی تلاش کرد تا بسته به موقعیت، یافته خود را در آن قضیه مشخص‌تر کند. دیوان در قضیه «عملیات مرزی و فرامرزی (نیکاراگوئه علیه هندوراس)^۱» به‌صراحت با اشاره به یافته‌اش در بند 46 رأی در قضیه آزمایش‌های اتمی و در پاسخ به یکی از ادعاهای خواننده که اعلام کرده بود «ملاحظات مربوط به حُسن‌نیت» خواننده را از طرح دعوا تا موعد زمانی خاص منع می‌کند، اعلام می‌دارد: «... همان‌طور که از سوی دیوان اعلام شده است، اصل حُسن‌نیت یکی از اصول اساسی حاکم بر ایجاد و اجرای تعهدات حقوقی است» (ارجاع به بند 46 رأی قضیه آزمایش‌های اتمی). هنگامی که هیچ منبع تعهد دیگری وجود نداشته باشد، این اصل به‌خودی‌خود نمی‌تواند منبع تعهد باشد» (ICJ Rep, 1988: 105, para. 94).

اشاره صریح دیوان به یافته خود در قضیه آزمایش‌های اتمی مشخص می‌سازد دیوان تلاش کرده است تا در قضیه جدید، منظور خود را از جایگاه حُسن‌نیت در قضیه آزمایش‌های اتمی مشخص کند و در حقیقت ابهام‌ها درباره اثر هنجاری حُسن‌نیت را بزدايد. دیوان 10 سال پس از این قضیه، این بار در قضیه «مرز دریایی و زمینی^۲» اعلام می‌کند: «نیجریه مجاز به استناد به اصل حُسن‌نیت و قاعده وفای به عهد نیست؛ هر دو این قواعد تنها با اجرای تعهدات موجود مرتبط هستند» (ICJ Rep, 1998: 304, para. 59).

1. Territorial and Maritime Dispute Between Nicaragua and Honduras in the Caribbean Sea (Nicaragua v. Honduras)

2. Land and Maritime Boundary Between Cameroon and Nigeria (Cameroon v. Nigeria)

به این ترتیب، از منظر دیوان، حُسن نیت نه به سطوح هنجاری و مبنایی حقوق بین‌الملل، بلکه به سطوح کارکردی و روش شناسانه این حقوق مرتبط است. حُسن نیت در پی توضیح و توجیه مبنای التزام به یک قاعده رفتاری خاص نیست اما شیوه اجرای آن تعهد را بیان می‌کند. حُسن نیت با پدیداری تعهدات جدید سروکار ندارد، اما در مقابل می‌کوشد توضیح دهد که تعهدات از پیش موجود، چگونه و به چه روشی باید به اجرا درآیند؛ بنابراین، حُسن نیت به درستی وظیفه پاسداری از اعتماد و انتظارات مشروع طرف‌های دیگر در حقوق بین‌الملل را به عهده دارد، اما نکته دقیقاً منوط به درک این حقیقت است که حُسن نیت از آن دسته اعتمادها و انتظاراتی صیانت می‌کند که بنا بر تعهدات از پیش موجود شکل گرفته‌اند. از این منظر، حُسن نیت فاقد وجوه هنجاری و تنها تعیین‌کننده روش، شکل و نوع اجرای حقوق و تکالیف از پیش موجود است؛ در نتیجه، لازم است مبنای دیگری برای التزام به اعمال یکجانبه مطرح شود. این مبنا در بخش بعدی مورد بحث قرار گرفته است.

۴. اراده یا قصد دولت فاعل عمل یکجانبه

دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه «لوتوس» اعلام کرد: «حقوق بین‌الملل روابط میان دولت‌های مستقل را تنظیم می‌کند؛ بنابراین، قواعدی که از اراده آزاد دولت‌ها ناشی شده باشد، الزام‌آور است و محدودیت بر دولت‌های مستقل، امر مفروضی نیست» (PCIJ, Lotus Case, 18). عبارت‌های بالا، چکیده‌ای از وضعیت حقوق بین‌الملل دست‌کم از قرن نوزدهم به این سو است. از این زمان به بعد، رفته‌رفته زعامت حقوق طبیعی بر حقوق بین‌الملل از سکه افتاد و با فراگیری پوزیتیویسم، دولت‌ها به تابعان اصلی و اصولی حقوق بین‌الملل تبدیل شدند و اراده و رضایت دولت‌ها نقش شگرفی در ایجاد نظام حقوقی بین‌المللی پیدا کرد (Ranjbarian & Kamalinejad, 2013: 39). زیرا رضایت دولت روشی تلقی می‌شود که دولت به وسیله آن، قواعدی را که ملزم به اجرای آن است، شناسایی و تأیید می‌کند. پس در وضع موجود حقوق بین‌الملل، رضایت دولت معیاری عینی برای تشخیص آن است که کدام قاعده را باید قاعده الزام‌آور حقوقی تلقی کرد (Bodansky & wartson, 1992: 111; Lister, 2011: 665)؛ بنابراین، مسئله دخالت اراده دولت‌ها در پدیداری قواعد حقوق بین‌الملل به امری وجودشناسی نزد این حقوق تبدیل شده است.

این اراده دولت‌هاست که تعیین می‌کند حقوق بین‌الملل دست‌کم در وضعیت کنونی‌اش—از کجا ساخته و به کجا ختم می‌شود. بر اساس این منطق، دولت‌ها همچون اعضای جامعه هستند و همان‌طور که وجود حقوق برای یک جامعه متشکل از افراد ضروری است، حقوق بین‌الملل نیز برای جامعه متشکل از دولت‌ها ضروری تلقی می‌شود؛ پس موجه است که گفته شود پاسخ به این پرسش که «حقوق بین‌الملل چیست» همواره متضمن استفاده از مفهوم «دولت» و اراده آن است (Jodoin, 2008: 2). حتی با وجود تحولات بسیاری که به‌ویژه در نیم قرن اخیر در قلمرو مفهومی حقوق بین‌الملل انجام شده و این حقوق با تابعان جدیدتری مواجه شده است، به دلیل ساختار بنیادین حقوق بین‌الملل، همچنان تلاش می‌شود تا تحولات جدید نیز در قالب ساختار حاکمیت محور حقوق بین‌الملل صورت‌بندی شوند. به بیان روشن‌تر، با وجود تمامی تغییر و تحولاتی که به‌ویژه در دهه‌های اخیر در حقوق بین‌الملل رخ داده است، کارکرد و ویژگی این حقوق تغییری نکرده است. همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، کارکردهای این نظم حقوقی تا اندازه زیادی به رضایت و حاکمیت دولت‌ها اتکا دارد.

ژان شاپونتی^۱ حقوقدان فرانسوی، یکی از مستدل‌ترین اظهارات درباره توجیه اراده دولت‌ها به عنوان مبنای التزام به اعمال یکجانبه را بیان کرده است. او ابتدا کار خود را با ردّ حُسن‌نیت به عنوان مبنای هنجاری عمل یکجانبه آغاز می‌کند. شاپونتی برای انجام این کار، مثال ساده‌ای می‌زند و می‌نویسد اگر قرار بود حُسن‌نیت را مبنای معتبر التزام به عمل یکجانبه تلقی کنیم، آن‌گاه باید می‌پذیرفتیم که عمل یکجانبه ناشی از اراده و رضایت معیوب دولتِ مباشر، به صرف عامل حُسن‌نیت الزام‌آور است درحالی‌که در نظم حقوقی، ایراد موجود در قصد و اراده، اعتبار عمل حقوقی مورد بحث را خدشه‌دار می‌کند (Charpentier, 1996: 375-376). این نویسنده سپس در پاسخ به چرایی التزام دولت‌ها به عمل یکجانبه می‌نویسد: «تنها اراده مستقل دولت فاعلِ عمل یکجانبه است که می‌تواند چنین توجیهی را فراهم کند. به اعتقاد وی، تلقی اراده به عنوان مبنای تعهد، نزد شخص حقیقی، شخص حقوقی و دولت در روابط بین‌المللی دارای دلایل مشخص عملی و حقوقی است، زیرا شناسایی اراده به عنوان مبنای تعهد در مورد اشخاص حقیقی، یافته‌ای

1. Jean Charpentier

ناشی از کرامت انسانی است و در مورد دولت نیز راهی است برای صیانت از خود دولت و البته نتیجه‌ای است حاصل از حاکمیت آزاد و برابر دولت‌ها در حقوق بین‌الملل (Ibid: 374).

می‌توان نتیجه‌گیری کرد که اراده یا خواست دولت مباحث به‌عنوان مبنای التزام به اعمال یکجانبه بر دو یافته استوار است: نخست اینکه اراده نزد اشخاص حقیقی و حقوقی از جمله دولت‌ها، داده‌ای واقعی، کارکردی، هنجاری و اجتناب‌ناپذیر است؛ دوم آنکه، این واقعیت که دولت‌ها در پهنه بین‌المللی دارای حاکمیتی برابر و آزاد هستند باعث می‌شود تا پذیرش تعهد از جانب آن‌ها نه منتسب به قوه‌ای متمایز و برتر، بلکه به همین حاکمیت‌ها مربوط باشد. باید تأکید کرد حاکمیت برابر دولت‌ها که سنگ بنای حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود، پیامدهای ماهوی و شکلی مختلفی را از خود در این نظام حقوقی به‌جا گذاشته است. یکی از پیامدهای ماهوی انکارنشده این حاکمیت برابر، گره خوردن پیروی از تعهدات بین‌المللی با رضایت دولت‌هاست. در حقیقت از آنجاکه میان حاکمیت برابر دولت‌ها، هیچ حاکمیت برتر و استعلایی وجود ندارد که اجرای تعهدات بین‌المللی را بر دولت‌ها تحمیل کند، می‌توان نتیجه گرفت مبنای التزام به تعهدات بین‌المللی به‌طور عام و تعهدات یکجانبه به‌طور خاص با اراده دولت فاعل عجین است؛ پس بی‌دلیل نیست که میدان دادن به سایر نظریه‌ها، سبب ایجاد وضعیتی می‌شود که حقوق بین‌الملل واقعاً موجود که بر حاکمیت دولت‌ها بنا شده است، با آن غریبه است. حتی مفهوم نوین و مترقی‌ای چون قاعده آمره نیز در پیوند با اراده و خواست دولت‌ها پدید می‌آید، زیرا ماده ۵۳ کنوانسیون حقوق معاهدات که قاعده آمره را تعریف کرده است، تأکید دارد ویژگی آمره بودن باید از سوی جامعه دولت‌ها مورد «پذیرش» قرار گیرد. تأکید این ماده بر عنصر «پذیرش» از سوی دولت، جلوه‌گاه دیگری از اهمیت عنصر رضایت و خواست دولت در نظام قاعده‌سازی حقوق بین‌الملل است. به‌هرروی، نظم حقوقی بین‌المللی که در قیاس با حقوق داخلی از ویژگی نهادین کمتری برخوردار است، ناگزیر باید به اراده دولت‌ها متکی باشد و این اراده را به همین روش به قید و بند قانون درآورد.

در جریان مباحثات کمیسیون نیز شماری از اعضای کمیسیون موافق چنین استدلالی بودند (ILC Ybk, 1998, Vol. I: 59). جمشید ممتاز از اعضای وقت کمیسیون، یکی از بهترین دفاع‌ها را از عامل اراده به‌عنوان مبنای التزام به عمل یکجانبه ارائه کرده است. وی در مباحث کمیسیون در سال ۲۰۰۰ ضمن ارجاع به آثار ژان شاپوتی که پیش‌تر بررسی شد، می‌گوید: «...ارزش حقوقی

عمل یکجانبه، تنها با ارجاع به قصد هنجاری فاعل چنین عملی تعیین می‌شود. برای اینکه چنین عملی آثار حقوقی ایجاد کند، وجود قصد نزد مباشر عمل یکجانبه کافی است و ویژگی الزام‌آور چنین تعهدی، مبتنی بر استقلال اراده مباشر عمل است» (ILC Ybk, 2000, Vol. I: 168, para. 53). حقوقدانان برجسته دیگری نیز موافقت خود را با عامل قصد و اراده دولت مباشر به عنوان مبنای التزام به اعمال یکجانبه اعلام کرده‌اند⁽⁴⁾؛ البته مخالفت‌هایی نیز با این نظریه دیده می‌شود⁽⁵⁾. مهم‌ترین دلیلی که مخالفان ارائه کرده‌اند، نه مخالفتی اصولی بلکه اساساً مخالفتی کارکردی است. به بیان آن‌ها، وقتی مبنای التزام به عمل یکجانبه، اراده دولت مربوطه باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که چنین دولتی به اراده خود از تعهداتش شانه خالی نکند (Eckart, op.cit: 199). حقیقت آن است که نمی‌توان برای یک رابطه حقوقی، اثری همیشگی در نظر گرفت؛ حتی مطابق با ماده 53 کنوانسیون حقوق معاهدات، قواعد آمره، قابل تغییر و اصلاح هستند؛ چه رسد به اعمال یکجانبه که کمتر احتمال دارد تشکیل‌دهنده قاعده آمره باشند؛ بنابراین، نمی‌توان خصلتی را که سایر تعهدات بین‌المللی از آن برخوردار نیستند، به تعهد یکجانبه تحمیل کرد.

یافته‌های دیگری نیز نظریه اراده دولت را تقویت می‌کنند. در حقیقت توصیف اعمال یکجانبه به عنوان «عمل حقوقی» می‌تواند زمینه‌های بیشتری را برای دخالت عنصر اراده در مبنای هنجاری این دسته اعمال، فراهم سازد. بنا به یک تقسیم‌بندی متعارف، اسباب ایجاد حق و تعهد در نظام‌های حقوقی به دو دسته کلی اعمال حقوقی و وقایع حقوقی تفکیک می‌شوند. وقایع حقوقی را شامل رویدادهایی همچون تولد و مرگ می‌دانند که اراده تابعان حقوق در ایجاد آن‌ها نقشی ندارد، اما نظم حقوقی برخی آثار را به آن‌ها پیوند می‌دهد. برعکس، اعمال حقوقی را چنین تعریف کرده‌اند: «اعلام اراده‌ای که به منظور ایجاد اثر حقوقی خاص انجام می‌شود.... به بیان دیگر، عمل حقوقی بخشی از اعمال ارادی است که اثر آن‌ها با آنچه فاعل می‌خواسته است، انطباق دارد» (Katouzian, 2015: 20).

عنصر اصلی ایجاد تعهد در مورد اعمال حقوقی، برخلاف وقایع حقوقی، اراده تابع حقوق است. هرگاه تابعان حقوق با اراده مشترک رابطه‌ای حقوقی ایجاد کنند، با رابطه‌ای قراردادی روبه‌رو هستیم اما هرگاه تابع حقوق، به تنهایی چنین کند، رابطه یکجانبه ایجاد شده است؛ اما در هر دو دسته، اراده عاملان است که روح حیات در کالبد چنین عملی می‌دمد. در نظام حقوقی ایران، این دو دسته اعمال حقوقی در قالب عقود و ایقاعات پذیرفته شده‌اند و مبنای پدیداری هر دو نیز اراده

فردی است که این اعمال را انجام می‌دهد^(۶). به روشی مشابه، در نظام حقوقی فرانسه تمایز میان اعمال حقوقی و وقایع حقوقی بر مبنای اراده بنا شده است. مفاهیم و تقسیم‌بندی مشابهی نیز در نظام‌های حقوقی آلمان و ایتالیا دیده می‌شود (Fauvarque-Cosson & Mazeaud, 2008: 66-73). هرچند میان این مفاهیم از یک نظام حقوقی به نظام حقوقی دیگر تفاوت‌هایی دیده می‌شود اما تمامی این اصطلاحات بر اعمالی دلالت دارند که متکی بر اراده طرف مباشر، آثار حقوقی ایجاد می‌کنند. به این ترتیب، عنصر قصد و اراده در قانون اعمال حقوقی قرار دارد. در نظام‌های حقوقی یونان، بلژیک، اتریش، پرتغال، اسلونی، اسلواکی، بلغارستان، مجارستان و شمار دیگری از کشورها نیز این موضوع به چشم می‌خورد (Hogg, 2017: 133).

این‌گونه تقسیم‌بندی مبتنی بر اراده، از پدیدارهای حقوقی، مختص نظام‌های حقوقی داخلی نیست بلکه می‌توان آن را یکی از نقاط اشتراک نظم حقوقی داخلی و نظم حقوقی بین‌المللی دانست. برای نمونه، آنزیلوتی^۱ ضمن تفکیک اعمال و وقایع حقوقی بین‌المللی از یکدیگر معتقد بود همچون حقوق داخلی باید عامل قصد و اراده تابعان حقوق بین‌الملل را وجه ممیز میان پدیدارهای حقوقی دانست (Saganek, 2016: 36-37). نویسندگان دیگری نیز در تحلیل پدیدارهای حقوقی، عامل اراده تابعان حقوق را محک تحلیل و تمایز قرار داده و پدیدارهای محصول اراده دولت‌ها را «اعمال حقوقی» نامیده‌اند که هم می‌توانند شامل اعمال مشروع (عمل حقوقی بین‌المللی) و هم اعمال نامشروع (اعمال متخلفانه بین‌المللی) شوند، اما رشته مشترکی که از میان هر دو دسته این اعمال می‌گذرد آن است که تا زمانی که اراده دولت مباشر در میان نباشد، نه اثری از عمل حقوقی بین‌المللی خواهد بود و نه اعمال متخلفانه بین‌المللی (Kassoti, op.cit: 126)؛ بنابراین، مشخص است برخلاف وقایع حقوقی، معیار بر سازنده اعمال حقوقی اراده فاعل این دسته از اعمال است. این موضوع یکی از ویژگی‌های مشترک میان اعمال حقوقی در حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی است. ناگفته پیداست، وقتی عامل اراده چنین نقش متمایزی در ایجاد اعمال حقوقی دارد، نمی‌توان در توضیح و توجیه مبنای التزام به این دسته از اعمال، آن را نادیده گرفت. همان‌طور که در بخش بعدی مطالعه خواهد شد، دیوان بین‌المللی دادگستری براساس همین استدلال، اراده دولت را مبنای التزام به عمل یکجانبه معرفی می‌کند.

1. Anzilotti

4-1. موضع تأییدی دیوان بین‌المللی دادگستری از نظریهٔ اراده دولت

دیوان بین‌المللی دادگستری دست‌کم در دو نوبت، ارادهٔ دولت را عامل هنجاری اعمال یکجانبه برشمرده است: نخست در قضیه آزمایش‌های اتمی اعلام شد: «آن زمان که قصد دولت صادرکننده این اعلامیه‌ها وجود دارد، این قصد، اعلامیه‌ها را الزام‌آور می‌کند» (ICJ Rep, 1974: 267, para. 42). دیوان بار دیگر در قضیه «اختلافات مرزی بورکینافاسو و مالی»¹ این موضوع را متذکر می‌شود. در این قضیه، دیوان باید تصمیم می‌گرفت که آیا اظهارات رئیس دولت مالی می‌تواند عمل یکجانبه محسوب شود و برای این کشور الزام‌آور باشد یا خیر؟ دیوان در روند تصمیم‌گیری در این زمینه، جملات فوق در رأی قضیه آزمایش‌های اتمی را تکرار کرد اما این بار پیش از بیان جملات واژه «فقط» را به کار برد: «دیوان در آن قضایا [قضایای آزمایش‌های اتمی] مشخص کرد فقط زمانی که قصد دولت صادرکننده این اعلامیه‌ها... وجود دارد، این قصد به این اعلامیه‌ها، خصلت تعهد قانونی می‌بخشد؛ بنابراین، همه‌چیز به قصد دولت بستگی دارد» (ICJ Rep, 1986: 573, para. 39).

جملهٔ اخیر دیوان یعنی «همه‌چیز به قصد دولت مربوطه بستگی دارد» به‌خوبی نشان‌دهندهٔ اختلاف نظر دیوان و کمیسیون حقوق بین‌الملل در بارهٔ مبنای التزام به اعمال یکجانبه است. همان‌طور که در بخش دوم این مقاله ملاحظه شد، کمیسیون حقوق بین‌الملل حُسن‌نیت را عامل التزام به اعمال یکجانبه معرفی کرد اما دیوان قاطعانه این نتیجه‌گیری را رد می‌کند. این مقاله، در مناقشهٔ میان کمیسیون و دیوان، جانب نظر دیوان را می‌گیرد؛ زیرا نتیجه‌گیری دیوان با نظر ابرازی از سوی دولت‌ها سازگارتر است. هرچند رویهٔ اندکی در این زمینه وجود دارد اما در جریان مباحث کمیته ششم مجمع عمومی درباره کار کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد اعمال یکجانبه، شماری از نمایندگان دولت‌ها از ارادهٔ دولت مباشر به‌عنوان مبنای التزام به عمل یکجانبه حمایت کردند. بررسی تمامی این نظرات به فضای بیشتری نیاز دارد اما به‌طور خلاصه، نماینده دولت سوئیس اعتقاد داشت عمل یکجانبه زمانی پدید می‌آید که دولت مباشر صراحتاً قصد ایجاد اثر حقوقی به واسطهٔ همان عمل را داشته باشد. نمایندگان برخی دیگر از کشورها از جمله آمریکا، فنلاند، آرژانتین و فرانسه نیز اعتقاد مشابهی داشتند (A/C.6/53/SR.17, 8)؛ در نتیجه، نظریهٔ اراده دولت، حمایت رویه دولتی را نیز به همراه دارد.

1. Frontier Dispute (Burkina Faso/Republic of Mali)

نتیجه‌گیری

نظریه‌هایی را که درباره توجیه چرایی التزام به اعمال یکجانبه ارائه شده‌اند، می‌توان در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد: دسته نخست شامل نظراتی است که عامل التزام به اعمال یکجانبه را خارج از دولت فاعل عمل یکجانبه دنبال می‌کند و دسته دوم، نظریه‌ای است که اراده دولت فاعل را عنصری قابل دفاع در این زمینه می‌داند. یافته‌های این مقاله نشان داد نظرات دسته نخست، میل وافر دارند که ویژگی‌های منحصر به فرد اعمال یکجانبه را از میان برده و این اعمال را تبدیل به ایجاب و قبول کنند. درواقع، این نظریه‌ها با فروکاستن اعمال یکجانبه به اعمال پیشاقراردادی، به جای آنکه نظریه‌ای در توضیح وجه هنجاری اعمال یکجانبه باشند، تبدیل به نظریه‌ای در رد وجود مستقل این اعمال می‌شوند. عموم این نظریه‌ها گرفتار این ایده هستند که حقوق به مثابه امری اجتماعی، برای اجرا و اجبار به امری جمعی و ورای اراده یک اراده متکی است؛ اما این مقاله روشن کرد نظریه اراده دولت نه تنها با ویژگی‌های بنیادی اعمال یکجانبه هماهنگ است، بلکه ساختار مفهومی حقوق بین‌الملل نیز از آن حمایت می‌کند. حقوق بین‌الملل از ابتدا با اتکا به حاکمیت دولت‌ها پدید آمد و تا زمانی که قوه‌ای برتر از دولت‌ها ایجاد نشود، این اتکا همچنان تداوم خواهد داشت. بعید به نظر می‌رسد که نظم و ستفالیایی حقوق بین‌الملل حتی در آینده‌ای دور نیز دچار تغییر و تبدل شود؛ بنابراین، در نبود یک کانون نهادین یا عنصری استعلائی و برتر، نظم حقوقی به اتکای تابعان خود بنا می‌شود. به همین دلیل است که اراده دولت در حقوق بین‌الملل نه تنها واقعیتی عینی محسوب می‌شود بلکه جوهری هنجاری است. بی‌جهت نیست که در تقسیم‌بندی پدیدارهای حقوقی به اعمال حقوقی و وقایع حقوقی، اعمال یکجانبه را در دسته اعمال حقوقی قرار می‌دهند؛ یعنی اعمالی که تنها با خواست و اراده فاعل آن شکل می‌گیرد. در حقیقت، عمل یکجانبه در قیاس با سایر نهادهای حقوق بین‌الملل از جمله معاهده و عرف که وجودشان متضمن نقش‌آفرینی بیش از یک تابع حقوق بین‌الملل است، به این دلیل در بسامد تاریخی—مفهومی حقوق بین‌الملل ایجاد شده است که هرچه بیشتر خواست دولت را انعکاس می‌دهد، زیرا برای پدیداری چنین عملی نه نیاز به مذاکره با طرف‌های دیگر است و نه اقدامی از جانب سایر دولت‌ها ضروری است. اگر قرار بر این بود که عمل یکجانبه برای تبدیل شدن به منشأ حق و تکلیف همچنان تابع واکنش تابعان دیگر حقوق باشد، بسیار بعید بود که دولت‌ها بخواهند در کنار نهاد تثبیت‌شده و متعارف معاهده، نهاد جدید دیگری بنا کنند که نه از نظر مبانی و نه از نظر کارکردی، تفاوتی با معاهده ندارد.

یادداشت‌ها

1. بنگرید به: ICJ Rep 1974, p. 269, paras. 50-51; ICJ Rep, 2015, p. 158, para. 44.

¹ <http://www.mfa.gov.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=1&pageid=2022&newsview=349928>, Last seen: 12 June 2018

3. برای مشاهده نظرات این دسته از اعضای کمیسیون ازجمله بنگرید به:

ILC Ybk, 1998, Vol I, 56; ILC Ybk, 2000, Vol I, 136&190.

4. ازجمله روزالین هیگینز معتقد بود اعمال یکجانبه «تنها» زمانی «الزام‌آور» هستند که «قصد متعهدشدن» آشکار باشد (Higgins, 1994: 35). ملکم شاو نیز در کتاب «حقوق بین‌الملل» خود همین دیدگاه را ارائه کرده است (Shaw, 2008: 122). در دایره‌المعارف حقوق بین‌الملل نیز ذیل مدخل اعمال یکجانبه، قصد دولت مبنای التزام به این اعمال تلقی شده است (Fiedler, 1984: 521). اسکوبیشفسکی نیز نوشته است که عنصر قاطع در الزام‌آوری اعمال یکجانبه، قصد دولت است و چنین دولتی باید به عمل یکجانبه خود متعهد باشد چراکه خود این دولت، چنین چیزی را اراده کرده است (Skubiszewski, 1991: 231).

5. ازجمله بنگرید به این آثار: کارو، 1383: 191؛ 191؛ 403؛ Venturini, 1964.

6. بنگرید به مواد 962 و 1213 قانون مدنی.

منابع

- Bodansky, D. & Shand W.J. (1992). State consent and the sources of international obligation”, Proceedings of the Annual Meeting, *American Society of International Law*, pp. 108-113.
- Carbone, S. (1975). “Promise in international law: a confirmation of its binding force”, *Italian Year Book International Law*, 1, pp. 166-172.
- Cedeño, V.R., & Cazorla, M.I. (2019). “Unilateral acts of states in international law”, *Max planck encyclopaedia of public international law*, at: <http://opil.ouplaw.com/view/10.1093/law:epil/9780199231690/law-9780199231690-e1496?prd=EPIL>, last seen: 20 May 2019.
- Charpentier, J. (1996). “Engagements unilatéraux et engagements conventionnels: différences et convergences”, *Theory of international law at the threshold of the 21st Century*, The Hague: Springer.
- D’amato, A. (1992). “Good faith”, *Encyclopedia of public international law*, Vol. I, Amsterdam: Elsevier North-Holland.
- D’Aspremont, J. (2008). “Softness in international law: a self-serving quest for new legal materials”, *EJIL*, 19, (5), pp. 1075-1093.
- Eckart, Ch. (2012). *Promises of states under international law*, Portland: Hart Publishing.
- Fauvarque-Cosson, B., & Mazeaud, D. (2008). *European contract law: materials for a common frame of reference: terminology, guiding principles, model rules*, Munich: Sellier & European Law Publishers.
- Fiedler, W. (1984). “Unilateral acts in international law”, *Encyclopedia of public international law*, Vol. 7, New York: Elsevier Science Publishers.
- Haddadi, M., & Karimi, S. (2018). “Unilateral acts of states as a source of international obligation in international law”, *Legal Research Quarterly*, 21, pp. 289-313. (in Persian)
- Hart, H. L. A. (1983). *Essays in jurisprudence and philosophy*, New York: Oxford University Press.
- Herber, H.L. (2014). *The concept of law*, Translated by Rasekh, M., Tehran: Nasre Ney. (in Persian)
- Higgins, R. (1994). *Problems and process: international law and how we use it*, Oxford: Oxford University press.
- Hogg, M. (2017). *Obligation: law and language*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Jodoin, S. (2008). “International law and alterity: the state and the other”, *Leiden Journal of International Law*, 21, pp. 1-28.
- Karimi, S. (2020). *Legal regime governing on unilateral acts of states in international law*, Tehran, Sherkate-Sahim-Enteshar (in Persian).

- Kassoti, E. (2015). *The juridical nature of unilateral acts of states in international law*, Boston: Brill Nijhoff.
- Katouzian, N. (2015). *Legal acts*, Tehran: Sherkate-Sahim-Enteshar (in Persian).
- Kolb, R. (2017). *Good faith in international law*, Oxford: Hart Publishing.
- Koskenniemi, M. (2006). *From apology to utopia: the structure of international legal argument*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kuzmarov, B. (2018). *Unilateral acts: a history of a legal doctrine*, London: Routledge.
- Latta, R. D. (2012). *Hans Kelsen and the bindingness of supranational legal norms*, Ph.D Thesis, Georgia State University.
- Matthew, L. (2011). "The legitimating role of consent in international law", *Chicago Journal of International Law*, 11, 663, 665.
- Mitchell, A.D. (2006). "Good faith in WTO dispute settlement", *Melbourne Journal of International Law*, 7 (2), pp. 1-35.
- Ranjbarian, A.H., & Kamalinejad, H. (2014). Teachings of the prominent international lawyers, *Comparative Law Review*, 4 (2), pp. 37-56 (in Persian).
- Saganek, P. (2015). *Unilateral acts of states in public international law*, Boston: Brill Nijhoff.
- Schreuer, Ch. (1993). "The waning of the sovereign state: towards a new paradigm of international law?", *EJIL*, 4 (1), pp. 447-471.
- Shaw, M. (2008). *International law*, New York: Cambridge University Press.
- Sicault, J-D. (1979). "Du caractère obligatoire des engagements unilatéraux en droit international public", *Revue Générale de Droit International Public*, 83, pp. 633-689.
- Simpson, G. (2016). "The guises of sovereignty", *Re-envisioning sovereignty: the end of westphalia?*, New York: Routledge.
- Skubiszewski, K. (1991). "Unilateral acts of states", *International law: achievements and prospects*, London: Martinus Nijhoff.
- Suy E. (1962). *Les actes juridiques unilatéraux en droit international public*, Paris: Librairie générale de droit et de jurisprudence.
- Venturini, G. (1964). "La Portée et les Effets Juridiques des Attitudes et des Actes Unilatéraux des États", *Recueil des Cours*, 112, pp. 363-467.
- Ziegler, A., & Baumgartner, J. (2015). "Good faith as a general principle of (international) law", *good faith in international economic law*, Oxford: Oxford University Press.
- Zeitler, H. (2005). "Good faith in the WTO jurisprudence necessary balancing element or an open door to judicial activism?", *Journal of International Economic Law*, 22 (2), pp. 721-758.

نوع مقاله: پژوهشی

بهبود مناسبات تهران-ریاض و پویش صلح هرمز

سید محمد موسوی¹، غفار زارعی²، امین روان‌بُذ³

تاریخ دریافت: 1399/09/07؛ تاریخ پذیرش: 1400/03/10

چکیده

هدف پژوهش حاضر کشف بنیادی‌ترین گام برای پیاده‌سازی ابتکارهای مبتنی بر انگاره امنیت درون‌زا در خلیج فارس از جمله «پویش صلح هرمز» است. پرسش اصلی مقاله این است که «زیربنایی‌ترین گام برای پیاده‌سازی پویش صلح هرمز کدام است؟» از آنجاکه لازمه پیاده‌سازی پویش صلح هرمز، تضعیف الگوی بی‌اعتمادی دیرینه درهم تنیده شده با تقابل معاصر میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس به شمار می‌آید، فرضیه مقاله این بوده است که «بهبود مناسبات دوجانبه تهران-ریاض، زیربنایی‌ترین گام برای پیاده‌سازی پویش صلح هرمز به شمار می‌آید». این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی (کیفی) بوده و در فرایند تحلیل یافته‌ها از روش شناسی استنتاجی استفاده شده است. چارچوب مفهومی حاکم بر مقاله نیز با اعمال نظریه موازنه تهدید بر نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای شکل گرفته است. یافته‌های مقاله در تکمیل فرضیه مقاله به این واقعیت اشاره دارند که اولاً وجود حداقل درجاتی از همگرایی امنیتی میان تهران و ریاض برای پیاده‌سازی هرگونه الگوی امنیتی مبتنی بر انگاره امنیت درون‌زا در خلیج فارس ضروری است و ثانیاً چون عربستان انگیزه‌ای برای پیاده‌سازی ابتکارهای مبتنی بر امنیت درون‌زا در منطقه ندارد، تهران می‌تواند با ایجاد تفاهم با ریاض بر سر برخی مناطق نفوذ در خاورمیانه به کمینه شرایط لازم برای همگرایی امنیتی با عربستان سعودی دست یابد.

واژگان کلیدی: پویش صلح هرمز، امنیت درون‌زا، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، ایران، شورای همکاری خلیج فارس.

1. دانشجوی دکترای گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران
M.mosavi547@yahoo.com

2. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران (نویسنده مسئول)
ghafarzarei@yahoo.com

3. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران
a.ravanbod@yahoo.com

Improving Tehran-Riyadh Relations and the Hormoz Peace Endeavor (HOPE)

Sayed Mohammad Mosavi¹, Ghaffar Zarei*², Amin Revanbod³

Abstract

This paper is aimed at exploring the most fundamental step for the implementation of initiatives based on the idea of endogenous security in the Persian Gulf, including the Hormoz Peace Endeavor (HOPE). Therefore, the main question is: "What is the most important fundamental step in implementing the HOPE?". Since the implementation of the HOPE requires weakening of the durable patterns of amity and enmity intertwined with enmity between Iran and the GCC, the hypothesis says: "Improving Tehran-Riyadh bilateral relations is the most fundamental step in implementing the HOPE". This research is descriptive-analytical and an inferential methodology is utilized to analyze the findings. The conceptual framework has also been formed through applying the Balance of Threat (BoT) theory to the Regional Security Complex theory. While completing the hypothesis, the findings show that, first, the existence of at least some degree of security convergence between Tehran and Riyadh is necessary to implement any security model based on the idea of endogenous security in the Persian Gulf. And second, since Saudi Arabia has no incentive to implement endogenous security initiatives in the region, Tehran can achieve the minimum necessary requisites for security convergence with this country, through establishing an agreement with Riyadh on some areas of influence in the Middle East.

Keywords: Hormuz Peace Endeavor (HOPE); Endogenous Security; Regional Security Complex (RSC); Iran; Gulf Cooperation Council (GCC).

1. Ph.D Student, Department of Political Science, Lamerd Branch, Islamic Azad University, Lamerd, Iran

2. Assistant Professor, Department of Political Science, Lamerd Branch, Islamic Azad University, Lamerd, Iran (Corresponding Author)

ghafarzarei@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of Political Science, Lamerd Branch, Islamic Azad University, Lamerd, Iran

مقدمه

تلاش‌های تهران برای ترسیم چهره نوین امنیت در خلیج فارس با تأکید بر خروج نیروهای فرامنطقه‌ای و به‌طور مشخص ایالات متحده از منطقه طی سه دهه گذشته به‌ندرت با استقبال همسایگانش مواجه شده است. نگرانی اعراب خلیج فارس از احتمال برهم‌خوردن توازن منطقه‌ای به نفع ایران در صورت ترک منطقه از سوی نیروهای آمریکایی، عمده‌ترین دلیل عدم استقبال کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس^۱ از طرح‌های مبتنی بر امنیت درون‌زا^۲ و تأمین ثبات منطقه با مشارکت انحصاری دولت‌های ساحلی (با امکان نظارت قدرت‌های فرامنطقه‌ای) است. در حقیقت، شدت بی‌اعتمادی متقابل میان دو سوی خلیج فارس به‌اندازه‌ای است که فهم مشترک کشورهای ساحلی از پدیده امنیت منطقه‌ای را اگر نه غیرممکن، دست‌کم بسیار دشوار ساخته است.

در این شرایط هر تلاشی برای ارتقای امنیت از سوی هر دولتی اعم از تشکیل ائتلاف‌های ناقص (بدون حضور همه دولت‌های ساحلی) یا حتی تقویت بنیه دفاعی (به دلیل فقدان تمایز واقعی میان اهداف آفندی و پدافندی) تنها به معمای امنیت دامن می‌زند و تهدیدهای متقابل را برجسته‌تر می‌سازد. با اینکه پیوند دو سوی خلیج فارس طی یک سده گذشته کم‌وبیش با تنش همراه بوده است، اما حمله‌های تبلیغاتی ایران انقلابی علیه پادشاهی‌ها و امیرنشین‌های خلیج فارس و تشکیل شورای همکاری خلیج فارس با هدف ایجاد وزنه‌ای در برابر قدرت جمهوری اسلامی ایران، نقطه عطفی در موازنه تهدید^۳ میان دو سوی خلیج فارس به شمار می‌آید. در ادامه نیز هم‌پیمانی و همراهی کشورهای جنوبی خلیج فارس با ایالات متحده و تلاش تهران برای تقویت بنیه نظامی جمهوری اسلامی ایران و برگزیدن الگوی امنیتی بازدارندگی از طریق امتناع^۴ (و ارتقای آن تا سطح بازدارندگی از طریق تنبیه^۵ به دنبال فشار جامعه بین‌المللی به ایران بر سر پرونده هسته‌ای) در برابر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، امکان نیل به تفاهم امنیتی مشترک میان دو سوی خلیج فارس را تا اندازه زیادی ناممکن کرد.

1. Gulf Cooperation Council (GCC)
2. Endogenous Security
3. Balance of Threat (BoT)
4. Deterrence by Denial
5. Deterrence by Punishment

در پی انعقاد برجام در ژوئیه 2015 و فرصت ایران برای گریز از انزوای بین‌المللی و منطقه‌ای، تهران در صدد ارائه ابتکارهای منطقه‌ای به منظور کاهش تنش‌ها در خلیج فارس برآمد. در این راستا، محمدجواد ظریف وزیر خارجه ایران در اوت 2015 با انتشار یادداشتی با عنوان «الجار ثم الدار» در روزنامه السفير¹ لبنان از پیشنهاد تهران برای ایجاد «مجمع گفت‌وگوی منطقه‌ای»² با حضور تمامی دولت‌های ساحلی خلیج فارس پرده برداشت (Zarif, 2018: 1). وی در بهمن‌ماه 1396 با انتشار یادداشتی در روزنامه فایننشیال تایمز³ جزئیات بیشتری از این پیشنهاد بی‌سابقه ارائه داد (Zarif, 2018) که با رویکرد بری بوزان⁴ ذیل نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای⁵ همخوانی داشت. آقای ظریف در مه 2019 نیز طی سفر به عراق از آمادگی ایران برای امضای پیمان عدم تجاوز⁶ با دولت‌های عرب حوزه خلیج فارس سخن گفت (Bigonah: 2019: 42).

اگرچه هیچ‌کدام از این طرح‌ها موفق به جلب نظر حکومت‌های منطقه نشد، اما تیم دیپلماسی دولت حسن روحانی در سپتامبر 2019 از پویش صلح هرمز⁷ موسوم به طرح امید (یا ائتلاف امید) رونمایی کرد. هدف اصلی این ابتکار که به دنبال خروج ایالات متحده از برجام در مه 2018 و چندین حادثه دریایی علیه امنیت کشتی‌رانی در خلیج فارس طی ماه‌های مه تا ژوئیه 2019 ارائه شد، ایجاد شکاف در راهبرد فشار حداکثری دونالد ترامپ علیه ایران دست‌کم در حوزه خلیج فارس بود. پویش صلح هرمز دربردارنده اهداف عالی‌ای است که تحقق آن‌ها می‌تواند چرخه جنگ و ناامنی در خلیج فارس را متوقف سازد و ثبات را برای منطقه به ارمغان آورد. با این همه، ورود این طرح به مرحله عملیاتی نیازمند انگیزه‌ها و زمینه‌هایی بیش از تصور اهداف و پیامدهای احتمالی مطلوب برای آن است.

برای ایجاد اراده و انگیزه در میان دولت‌های خلیج فارس برای پیوستن به این طرح باید گام‌های عملیاتی اولیه‌ای از سوی واضع آن یعنی جمهوری اسلامی ایران برداشته شود. هدف پژوهش حاضر

1. As-Safir

2. Regional Dialogue Forum

3. Financial Times

4. Barry Buzan

5. Regional Security Complex Theory (RSCT)

6. Non-Aggression Pact

7. Hormuz Peace Endeavor (HOPE)

نیز شناسایی اساسی‌ترین پیش‌نیاز منطقی پیاده‌سازی ابتکارهای مبتنی بر انگاره امنیت درون‌زا در خلیج فارس از جمله پویش صلح هرمز است؛ گامی که بدون برداشتن آن امکان تحقق ایده امنیت دسته‌جمعی با حضور جامع و مانع کشورهای ساحلی تصورنشدنی است.

پرسش اصلی مقاله این است که «زیربنایی‌ترین گام برای پیاده‌سازی پویش صلح هرمز کدام است؟» با توجه به توضیح‌های پیش‌گفته، شواهد موجود و مطالعه ادبیات پژوهش می‌توان دریافت لازمه پیاده‌سازی پویش صلح هرمز، تضعیف الگوی بی‌اعتمادی دیرینه درهم‌تنیده با عداوت معاصر میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس است. با این روشنگری، پاسخ اولیه مقاله به پرسش اصلی این است که «بهبود مناسبات دوجانبه تهران-ریاض، زیربنایی‌ترین گام برای پیاده‌سازی پویش صلح هرمز به شمار می‌آید». پیمودن این گام، اساسی‌ترین پیش‌نیاز تحقق هر ابتکار مبتنی بر معماری امنیتی منطقه‌ای با مشارکت جامع و مانع کشورهای ساحلی خلیج فارس و در پی آن، کاهش حضور نظامی مستقیم قدرت‌های فرامنطقه‌ای است.

بدیهی است پیش‌نیازها، شرایط و مؤلفه‌های لازم برای تحقق ابتکارهای مبتنی بر انگاره امنیت درون‌زا در خلیج فارس گوناگون هستند، اما برپایه فرضیه مقاله، همه از مسیر بهبود روابط ایران و عربستان می‌گذرند. به بیان روشن‌تر، هدف نهایی تهران مبنی بر خروج یا دست‌کم کاهش حضور نظامی قدرت‌های بیگانه در خلیج فارس ممکن نخواهد بود، مگر آنکه مناسبات جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به اندازه‌ای ارتقا یابد که بتواند چرخه بی‌اعتمادی و خصومت موجود میان دوسوی خلیج فارس را متوقف سازد و زمینه را برای ایجاد گفت‌وگوهای فراگیر با حضور همه کشورهای ساحلی خلیج فارس پیرامون موضوع‌های مهم فی‌مابین به‌ویژه برقراری ثبات و امنیت پایدار در منطقه فراهم آورد.

یکی از مفروضه‌های نهفته در فرضیه مقاله این است که بهبود روابط ایران با عربستان می‌تواند در ادامه به سایر دولت‌های عرب حوزه خلیج فارس که در حال حاضر روابط مطلوبی با ایران ندارند نیز تسری یابد. درحالی‌که این قضیه برعکس شدن نیست و تلاش تهران برای بهبود روابط با سایر همسایگان جنوبی خود همچون عمان و قطر نمی‌تواند به ارتقای مناسبات ایران-عربستان بیانجامد؛ بنابراین، بهتر است تهران ضمن حفظ و تقویت روابط نزدیک با مسقط و دوحه، مستقیم بر روابط با ریاض سرمایه‌گذاری کند و وارد دور تازه‌ای از مذاکرات جدی و مستقیم با این کشور شود.

پژوهش حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی (کیفی) بوده و در فرایند تحلیل یافته‌ها از روش‌شناسی استنتاجی استفاده شده است. گردآوری اطلاعات نیز با استفاده از روش کتابخانه‌ای با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی صورت پذیرفته است. چارچوب مفهومی خاص حاکم بر این مقاله را موازنه میان امنیت درون‌زا و امنیت برون‌زا برپایه اعمال نظریه موازنه تهدید (از استفن والت^۱) بر نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای تشکیل می‌دهد که در ادامه توضیح داده شده است.

۱. پیشینه پژوهش

با توجه به تازگی طرح «پوش صلح هرمز»، نتایج جستجو برای آن در عناوین پژوهش‌ها به یک مقاله انتشار یافته در مجله‌ای اینترنتی محدود بوده است. زویری^۲ و سلیمان^۳ (۲۰۱۹) در مقاله «پوش صلح هرمز ایران و کشورهای همسایه: الگوی هلسینکی»، الگوی همکاری ایران برای ترویج پوش صلح هرمز را شبیه ابتکار هلسینکی به تصویر کشیده‌اند. از دیدگاه نویسندگان این مقاله، طرح امید همچون ابتکار هلسینکی نشان‌دهنده اهمیت تسریع در همکاری‌های منطقه‌ای و فعالیت‌های پیشگام در آموزش، اقتصاد و سرمایه‌گذاری به‌ویژه در فعالیت‌هایی است که جوامع را به مشارکت در سطح منطقه‌ای خلیج فارس تشویق می‌کند. با اینکه درک نویسندگان این مقاله از اهداف پوش صلح هرمز تا حد زیادی نزدیک به واقع است، اما تلاش آن‌ها به تبیین پیش‌نیازهای تحقق این طرح معطوف نبوده است. نویسندگان تنها به بیان این نکته اکتفا کرده‌اند که زمینه‌های لازم برای اجرای مراحل این طرح در حال حاضر فراهم نیست.

الاحمد^۴ (۲۰۲۰) نیز در بخشی از گزارش خود با عنوان «امنیت دریایی خلیج فارس: معمایی جاودانی» ذیل اشاره به طرح‌های تازه برای ایجاد و حفظ امنیت و ثبات در خلیج فارس، خاطرنشان کرده است که چنین ابتکارهایی تنها محدود به بازیگران فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده، اتحادیه اروپایی و روسیه نبوده است و پوش صلح هرمز ایران را معرفی کرده است. وی هدف عینی این ابتکار را فراهم کردن زمینه‌های گفت‌وگو میان کشورهای جامعه تنگه هرمز شامل عربستان سعودی،

1. Stephen M. Walt

2. Mahjoob Zweiri

3. Muyassar Suleiman

4. Kameal Alahmad

امارات، عراق، کویت، ایران، عمان، قطر و بحرین می‌داند. نویسندگان هرچند گذرا، اما به‌درستی اشاره می‌کند که این طرح تنها در صورت ایجاد حداقلی از اعتماد و همکاری میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و ایران امکان عملیاتی شدن خواهد داشت؛ باین‌همه از این نکته اساسی غافل مانده است که بهبود روابط ایران و شورای همکاری خلیج فارس خود تابعی از ایجاد اعتماد و رفع خصومت‌های دیرینه در مناسبات تهران-ریاض است.

از میان آثاری که به‌طور مستقیم به پوشش صلح هرمز اشاره نکرده‌اند، اما موضوع بحثشان به مقاله حاضر نزدیک است، می‌توان به مقاله هان^۱ و حکیمیان^۲ (2019) با عنوان «مجموعه امنیتی منطقه‌ای در خلیج فارس: رؤس سیاست‌های شورای همکاری خلیج فارس در قبال ایران» اشاره کرد که تنش‌های میان ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را از چشم‌انداز نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مطالعه کرده است. نویسندگان با درک درست واقعیت‌های منطقه و فروکاستن مناقشه‌های ایران-شورای همکاری خلیج فارس به ستیزش‌های تهران-ریاض از ضرورت اتخاذ چارچوب‌هایی فراتر از رقابت‌های مذهبی برای تبیین نزاع میان این دو بازیگر سخن می‌گویند. از این چشم‌انداز، مقاله مذکور نیز همانند پژوهش حاضر بر این باور است که ایجاد ثبات و امنیت پایدار در خلیج فارس منوط به تغییر تدریجی الگوهای دیرپای دشمنی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به الگوهای دوستی یا دست‌کم عدم دشمنی است. باین‌همه، این استدلال را ذیل مفهوم مجموعه امنیتی منطقه‌ای دنبال می‌کند، اما مقاله حاضر از این استدلال برای معماری امنیت درون‌زا در خلیج فارس بهره می‌گیرد، زیرا وجود مجموعه امنیتی منطقه‌ای حتی در صورت تداوم الگوهای دشمنی نیز همچنان قابل احراز است و توجیه ضرورت شکل‌گیری الگوهای غیرخصمانه در روابط تهران-ریاض با استناد صرف به این چارچوب نظری ممکن نیست.

2. چارچوب نظری پژوهش

توان دولت‌ها برای تأثیرگذاری بر پویایی‌های امنیتی بین‌المللی با یکدیگر متفاوت است و اغلب کوشش‌های نظری در سپهر روابط بین‌الملل بر قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌ها تمرکز دارند (Stolte,

1. Jianwei Han

2. Hassan Hakimian

(15-42: 2015). در این میان، نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای از بری بوزان و اوله ویور¹ جزء معدود نظریه‌های برجسته روابط بین‌الملل به شمار می‌آید که بر تجزیه و تحلیل در سطح منطقه‌ای تأکید دارد. بوزان و ویور (44: 2003) مجموعه امنیتی منطقه‌ای را «مجموعه‌ای از واحدها که در آن فرایندهای اصلی امنیتی‌سازی یا امنیتی‌زدایی چنان درهم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی به لحاظ منطقی به جداگانه قابل تحلیل یا حل و فصل نیستند»، تعریف می‌کنند. چنین مجموعه‌هایی با الگوهای دیرینه — اما نه دائمی — دوستی و دشمنی تعریف می‌شوند و شکل الگوهای وابستگی متقابل امنیتی را که از نظر جغرافیایی منسجم و زیرجهانی هستند، به خود می‌گیرند. به بیان روشن‌تر، مرکز پیکربندی‌های منطقه‌ای از نظم را ادراکات مربوط به امنیت و ناامنی تشکیل می‌دهد؛ به طوری که روابط میان بازیگران منطقه‌ای برپایه ساختار ادراک‌ها بنا می‌شود.

ساختار بنیادین هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای از چهار متغیر اساسی تشکیل می‌شود: نخست مرز² که مجموعه امنیتی منطقه‌ای را از دیگر واحدها جدا می‌سازد؛ دوم ساختار آنارشیک³ که به معنای وجود دو یا چند واحد خودمختار در درون چنین مجموعه‌ای است؛ سوم قطبیت⁴ که معادل توزیع قدرت میان واحدهای مجموعه است؛ و چهارم ساخت اجتماعی⁵ که شامل الگوهای دوستی و دشمنی⁶ میان واحدها می‌شود (Buzan and Weaver, 2003: 53). منظور از دشمنی در اینجا، بدگمانی و ترس حاکم بر مناسبات دو یا چندجانبه میان واحدهاست و دوستی نیز به گستره‌ای از برهم‌کنش‌های مبتنی بر ابراز حسن‌نیت تا انتظار پشتیبانی و انعقاد پیمان‌های همکاری میان واحدها اشاره دارد.

بوزان و ویور (48-49: 2003) نقش بازیگران بیرونی در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را تحت دو مفهوم نفوذ⁷ و همپوشانی⁸ تجزیه و تحلیل می‌کنند. اگرچه این دو مفهوم جزء ذاتی مجموعه امنیتی منطقه‌ای به شمار نمی‌آیند (Noor Mohammadi, Fassihi, 2019: 158)، اما در شرایط خاص قادر به تحت‌تأثیر قرار دادن برهم‌کنش‌های درونی یک مجموعه تا حد ایجاد تغییرات بنیادین در آن هستند.

1. Ole Weaver

2. Boundary

3. Anarchic Structure

4. Polarity

5. Social Construction

6. Pattern of Amity and Enmity

7. Penetration

8. Overlay

در حقیقت از چشم‌انداز بوزان و ویور، شکل استاندارد مجموعه امنیتی منطقه‌ای، الگویی از رقابت، توازن قوا و صف‌بندی میان قدرت‌های اصلی منطقه است که باید تأثیرات نفوذ قدرت‌های خارجی را نیز به آن افزود.

همپوشانی زمانی اتفاق می‌افتد که یک یا چند واحد سیاسی هم‌زمان به بیش از یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای تعلق داشته باشند. با اینکه از چشم‌انداز بوزان و ویور، مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای به طور متقابل انحصاری تلقی می‌شوند، اما درعین حال می‌پذیرند که مواردی همچون وجود دولت‌های جداکننده^۱ یا اتکای دولت ضعیف در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای به یک بازیگر قدرتمند مستقر در مجموعه امنیتی منطقه‌ای دیگر، گاه مرز میان مناطق را مبهم می‌سازد. تا جایی که نمونه‌های قوی پویایی‌های میان منطقه‌ای^۲ ممکن است نشان‌دهنده دگردیسی بیرونی مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای تا سطح ادغام باشند (Buzan and Weaver, 2003: 49).

نفوذ به مثابه «سازوکار پیونددهنده الگوی سراسری توزیع قدرت میان بازیگران بزرگ جهانی به پویایی مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای»، اغلب هنگامی رخ می‌دهد که «قدرت‌های خارجی با واحدهای سیاسی واقع در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای صف‌بندی امنیتی ایجاد می‌کنند». پیاده‌سازی این سازوکار بر پایه منطق موازنه قدرت صورت می‌گیرد. منطق موازنه قدرت که درون هر منطقه وجود دارد، برخی دولت‌ها را به سمت هم‌پیمانی با قدرت‌های خارجی سوق می‌دهد تا بتوانند بر دیگر واحدهای سیاسی واقع در مجموعه امنیتی خود برتری جویند (Buzan and Weaver, 2003: 46-47).

متغیر نفوذ در مجموعه‌های نامنسجم و نفوذپذیر تأثیرات زیادی بر الگوهای روابط کشورهای عضو می‌گذارد و ممکن است پویای امنیتی آن منطقه را از حالت طبیعی خارج کند؛ وضعیتی که در مجموعه امنیتی خاورمیانه و در زیرمجموعه خلیج فارس آشکارا قابل مشاهده است (Sazmand and Jokar, 2016: 156). می‌توان نفوذ را بزرگ‌ترین مانع تحقق امنیت درون‌زا در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای معرفی کرد. امنیت درون‌زا مفهومی مبتنی بر امنیت شبکه‌ای است که در مقابل مفهوم امنیت برون‌زا^۳ قرار می‌گیرد. در حالت امنیت درون‌زا، امنیت شبکه از سوی بازیگران داخل شبکه تأمین

1. Insulator States

2. Interregional

3. Exogenous Security

می‌شود، درحالی‌که تأمین تمام یا بخشی از امنیت در حالت امنیت برون‌زا از سوی یک یا چند مدافع بیرونی انجام می‌شود (de Witte, 2015: 11). موازنه میان امنیت درون‌زا و برون‌زا در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را می‌توان با توسل به نظریه موازنه تهدید نشان داد.

نظریه موازنه تهدید که نخستین بار از سوی استفن والت در چارچوب نظریه نواقع‌گرایی تدافعی¹ ارائه شد، به بررسی رابطه شکل‌گیری صف‌بندی‌های امنیتی و ائتلاف‌های نظامی-سیاسی با «احساس تهدید» از سوی دولت‌ها می‌پردازد. بر پایه این نظریه، دلیل ایجاد توازن قدرت نیست، بلکه میزان تهدیدی است که دولت‌ها درک می‌کنند. در حقیقت دولت‌ها در زمان احساس تهدید یا در مقابل آن توازن ایجاد می‌کنند یا به کشور تهدیدکننده ملحق شوند (Walt, 1985: 4; Walt, 1987: 263). به طور خلاصه، نظریه موازنه تهدید معتقد است ائتلاف برای موازنه علیه تهدیدها شکل می‌گیرد نه صرف قدرت، یا تهدیدهایی که از قدرت، مجاورت، قابلیت‌های تهاجمی و نیت توسعه‌طلبانه تهاجمی نشئت می‌گیرند (Little, 2010: 23).

از آنجاکه دولت‌های واقع در مجموعه امنیتی خلیج فارس همگی انفرادی یا به شکل ائتلافی از نظر متغیرهای چهارگانه قدرت، مجاورت، قابلیت‌های تهاجمی و نیت توسعه‌طلبانه به نوعی از یکدیگر در هراس هستند، با اعمال متغیرهای نظریه موازنه تهدید بر عناصر و مفاهیم نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای می‌توان چارچوب منطقی و مؤثری را برای تحلیل و ارزیابی ابتکارهای مبتنی بر امنیت درون‌زا شامل پویش صلح هرمنز فراهم، و پیش‌نیازهای لازم را برای پیاده‌سازی آن شناسایی کرد.

برای کاربست چارچوب نظری ترکیبی خاص مقاله، ابتدا باید خلیج فارس را به مثابه یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای مورد شناسایی قرار داد و سپس وجود عنصر «احساس تهدید» میان دو سوی خلیج فارس را بر پایه متغیرهای چهارگانه قدرت، مجاورت، قابلیت‌های تهاجمی و نیت توسعه‌طلبانه احراز کرد. عنصر مجاورت در مناسبات ایران با دولت‌های عرب خلیج فارس ثابت و محرز است. ابعاد قدرت جمهوری اسلامی ایران و پادشاهی‌ها و امیرنشین‌های خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی در دو بُعد نظامی و اقتصادی گسترده و قابل توجه است و تهران و ریاض دو

1. Defensive Neorealism

قدرت بزرگ منطقه به شمار می‌آیند. قابلیت‌های تهاجمی کشورهای ساحلی خلیج فارس نیز چه با تکیه بر توان داخلی و چه با توسل به هم‌پیمانان خارجی، به‌رغم برخی فراز و نشیب‌ها در موازنه میان دو سوی خلیج فارس طی چهار دهه گذشته در مجموع رو به رشد بوده است.

افزون‌براین، همان‌گونه که والت نیز معتقد است، این سه مؤلفه عمدتاً عینی، به‌خودی‌خود و در غیاب برداشت توسعه‌طلبانه یک بازیگر از اقدام‌های دیگر بازیگران به بروز احساس تهدید منجر نمی‌شوند. در حقیقت دلیل اصلی بروز «چرخه معیوب ناامنی—امنیت‌جویی (از طریق افزایش قدرت نظامی یا ایجاد اتحادهای سیاسی یا نظامی با دیگر دولت‌ها)» در خلیج فارس را باید در بی‌اعتمادی و سوءظن شدید میان دو سوی خلیج فارس جستجو کرد؛ از این‌رو مقاله حاضر متغیر میانی «تضعیف الگوی بی‌اعتمادی دیرینه درهم‌تنیده با عداوت معاصر میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس» ارائه داده است که تحقق آن مشروط به «بهبود مناسبات دوجانبه تهران-ریاض» است.

3. خلیج فارس به مثابه یک (زیر) مجموعه امنیتی منطقه‌ای

بر پایه تعریف بوزان و ویور که مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای را با الگوهای دیرپای دوستی و دشمنی به شکل الگوهای زیرجهانی به هم وابسته امنیتی از نظر جغرافیایی منسجم تعریف می‌کنند، ویژگی منحصر به فرد یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای محلی اغلب تحت تأثیر «عوامل تاریخی همچون خصومت‌های طولانی مدت (یونانی‌ها و ترک‌ها، عرب‌ها و فارس‌ها، خمرها و ویتنامی‌ها) یا بستر فرهنگی مشترک در یک منطقه تمدنی (اعراب، اروپایی‌ها، آسیای جنوبی، آسیای شمال شرقی، آمریکای جنوبی) قرار می‌گیرد» (Brewster, 2014: 151-152).

از این چشم‌انداز، از زمان عقب‌نشینی بریتانیا از خلیج فارس در سال 1971 به دلیل میزان بالای وابستگی متقابل امنیتی میان دولت‌های منطقه، شاهد شکل‌گیری یک زیرمجموعه امنیتی مستقل در خلیج فارس بوده‌ایم که ویژگی برجسته آن را الگوی بی‌اعتمادی دیرینه درهم‌تنیده با دشمنی معاصر میان تهران و ریاض تشکیل می‌دهد.

امکان شناسایی مجموعه امنیتی منطقه‌ای خلیج فارس بر پایه تعریف بوزان و ویور از مجموعه امنیتی منطقه‌ای بدین معنی است که ناکامی دولت‌های خلیج فارس در پیمودن فرایند منطقه‌گرایی¹

1. Regionalism

مانع از منطقه‌سازی¹ خلیج فارس نشده است. در خصوص شناسایی منطقه‌گرایی و منطقه‌سازی به مثابه دو پدیده متفاوت با هم، نزد پژوهشگران روابط بین‌الملل اجماع نظر وجود دارد؛ هرچند رابطه علیت میان این دو همچنان حل نشده باقی مانده است.

منطقه‌سازی به معنای رشد جریان فرامرزی سرمایه، کالا و افراد درون منطقه جغرافیایی مشخص است. منطقه‌سازی پدیده‌ای است از پایین به بالا که به واسطه فرایندهای اجتماعی ناشی از بازارها، بازرگانی خصوصی و جریان‌های سرمایه‌گذاری که هیچ‌یک توسط حکومت‌ها به گونه‌ای دقیق کنترل نمی‌شود، ایجاد می‌شوند. بازرگان اصلی پدیده منطقه‌سازی بازرگان غیردولتی شامل بنگاه‌ها و افراد هستند. منطقه‌سازی را می‌توان یک روند خودانگیز از پایین به بالا نامید. در مقابل، منطقه‌گرایی به مثابه خواستی سیاسی برای ایجاد ترتیبات رسمی میان دولت‌ها در یک محدوده جغرافیایی تعریف می‌شود (Lambrechts and Alden, 2005: 289).

از آنجا که مشارکت‌کنندگان اصلی این پدیده حکومت‌ها هستند، می‌توان آن را به مثابه یک فرایند آگاهانه از بالا به پایین معرفی کرد. «ایجاد منطقه‌سازی» به معنای افزایش تعداد تراکنش‌های اقتصادی منطقه‌ای مانند پول، بازرگانی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی² است. «منطقه‌گرایی در دست اقدام» به توافق دولت‌های از نظر منطقه‌ای نزدیک به هم برای تشکیل انواع نهادهای رسمی به منظور همکاری حول محورهای گوناگون اشاره دارد (Hoshiro, 2019: 199-200).

تا آنجا که به موضوع پژوهش حاضر بازمی‌گردد، منطقه‌سازی در خلیج فارس پیشینه‌ای طولانی دارد و مراودات انسانی و بازرگانی میان دولت‌های ساحلی آن خارج از حیطه کنترل حکومت‌ها از دیرباز وجود داشته است و حتی در اوج تنش‌های میان حکومتی در منطقه نیز متوقف نشده است. پیوندهای خانوادگی، قومی، قبیله‌ای، زبانی، مذهبی و فرهنگی میان مردمان مناطق ساحلی خلیج فارس به اندازه‌ای مستحکم است که خصومت‌های میان‌دولتی نیز قادر به غلبه بر آن‌ها نبوده است. تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در سال 1981 از سوی کشورهای عرب واقع در سواحل جنوبی خلیج فارس را نیز می‌توان به نوعی در جهت توسعه منطقه‌گرایی در خلیج فارس قلمداد کرد. هرچند ترکیب آن نشان از منطقه‌گرایی نابالغ یا ناقص در خلیج فارس دارد.

1. Regionalisation

2. Foreign Direct Investment (FDI)

درواقع، منطقه‌گرایی خلیج فارس بیش از آنکه دلایل و هنجارهای اجتماعی، فرهنگی یا مذهبی خاص خود را به لحاظ نهادی داشته باشد، تحت تأثیر ادراکات مربوط به ناامنی به‌ویژه در درون خود منطقه بوده است. حتی شورای همکاری خلیج فارس به مثابه بارزترین نماد منطقه‌ای‌گرایی (نابالغ) در خلیج فارس نیز به‌رغم ترسیم چشم‌انداز یکپارچگی امنیتی و دفاعی، پیشرفتی فراتر از سیاست‌های اعلامی نداشته است که یکی از عمده دلایل آن وجود بدگمانی و بی‌اعتمادی میان اعضای شورا نسبت به یکدیگر است (Miller, 2019: 36).

با اینکه بحران مناسبات سیاسی دوحه و ریاض از ژوئن ۲۰۱۷ و قطع روابط دیپلماتیک سه عضو شورای همکاری خلیج فارس با قطر به عنوان یکی دیگر از اعضای شورا، نقطه عطفی در اختلاف‌های داخلی شورای همکاری خلیج فارس به شمار می‌آید، اما هم‌اوردی‌ها و تضادهای داخلی میان دولت‌های عضو و رهبران آن‌ها پیشینه‌ای بس طولانی‌تر دارد (Martini et al., 2016: 1-2) که البته هیچ‌کدام به اندازه بحران دیپلماتیک ۲۰۱۷ قطر برجسته نیست.

برجسته‌ترین تلاش شورای همکاری خلیج فارس برای تبدیل شدن به مرجع اصلی سیاست‌گذاری دفاعی خلیج فارس، به ایده ملک عبدالله (پادشاه عربستان سعودی از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵) برای تشکیل «اتحادیه خلیج فارس»^۱ بازمی‌گردد؛ خواسته‌ای که وی در پی انقلاب‌های بهار عربی در افتتاحیه اجلاس سران شورای همکاری خلیج فارس در دسامبر ۲۰۱۱ در ریاض مطرح کرد (CW, 21 Dec 2011). دومین دستورالعمل مهم برای تعقیب یکپارچگی بیشتر در شورای همکاری خلیج فارس به پیشنهاد شاهزاده سعود الفیصل وزیر خارجه وقت سعودی در ژوئن ۲۰۱۲ مبنی بر اتخاذ سیاست امنیتی و نظامی منطقه‌ای یکپارچه بازمی‌گردد که از آن زمان تاکنون در دستورکار همه اجلاس‌های سالانه شورای همکاری خلیج فارس قرار داشته است (Arafat, 2020: 206).

با همه این تلاش‌ها و به‌رغم پُرمایگی مصداق‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی مشترک میان هر هشت کشور ساحلی خلیج فارس، این منطقه در بهترین حالت با وضعیت «منطقه‌سازی بدون منطقه‌گرایی» قابل ترسیم است و اثر متقابل این دو بُعد بر یکدیگر نیز همچنان در ابهام قرار دارد (Valbjørn, 2016: 249-250). درواقع، منطقه‌گرایی یک رخداد سطح بالای ر سوخ درون منطقه‌ای و

1. Gulf Union

نفوذ بالای دولت‌های پیشگام در مراجع منطقه‌ای فراملی به شمار می‌آید؛ از این رو اگر تشدید منطقه‌گرایی در خلیج فارس نزد برخی دولت‌های منطقه به مثابه نفوذ، تعیین‌کننده همسایگان و تهدیدی فکری علیه امنیت رژیم فهم شود، چشم‌انداز منطقه‌گرایی رو به افول خواهد گذاشت.

استدلال بالا همچنین بیان می‌دارد که اگر چه ادراک دولت‌های پیش‌رویی خلیج فارس از تهدیدهای آشکارا مشخص علیه کل منطقه می‌تواند چشم‌انداز منطقه‌گرایی را در خلیج فارس ارتقا بخشد، اما تقسیم کشورهای منطقه به دو اردوگاه ایدئولوژیک متخاصم و شناسایی آن‌ها از سوی یکدیگر به مثابه دشمن، بزرگ‌ترین مانع بر سر منطقه‌گرایی در خلیج فارس به شمار می‌آید. برخی پژوهشگران این وضعیت خلیج فارس را به مثابه چندقطبی ایدئولوژیک (Haas, 2014: 717) یا چندپارگی هنجاری (Barnett, 1998: 49-52) به تصویر کشیده‌اند؛ بنابراین، عجیب نیست که شورای همکاری خلیج فارس به مثابه تنها موجودیت امنیتی اختصاصی منطقه‌ای که در ظاهر برای حل مشکلات منطقه ایجاد شده است، امروزه در شرایط جنگ سرد منطقه‌ای جدید فاقد هرگونه اثربخشی و انجام کارویژه‌های نهادینه‌سازی حتی در میان اعضای سازمان است. عملکرد ضعیف این شورا به رغم افزایش تهدیدهای امنیتی هم علت و هم پیامد فرایندهای امنیتی‌سازی و نظامی شدن منطقه محسوب می‌شود.

جنگ سرد منطقه‌ای جدید تاکنون نه تنها در تسریع تحولات نهادی منجر به همبستگی سیاسی، اقتصادی و امنیتی بیشتر شکست خورده است، بلکه تنها سازمان امنیتی منطقه‌ای موجود در منطقه را نیز چندپاره کرده و فعالیت‌های آن را به سمت نظامی‌گری سوق داده است (Santini, 2017: 95). هرچند شاید شرایط کنونی آبستن فرصت‌هایی برای تعقیب منافع ملی جداگانه از سوی دولت‌های پیش‌رویی منطقه یعنی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی باشد، اما هیچ نشانی از امکان پیاده‌سازی ابتکارهای مبتنی بر امنیت درون‌زا مشاهده نمی‌شود.

شواهد و تحلیل‌های بالا حاوی این نکته است که اگرچه می‌توان طبق تعریف بوزان و ویوریک خلیج فارس را مجموعه امنیتی منطقه‌ای در نظر گرفت، اما برجستگی الگوهای دشمنی میان اعضای این مجموعه مانع از رشد منطقه‌گرایی و ادغام نهادی در خلیج فارس شده است. در این شرایط، فرایند خودبه‌خودی منطقه‌سازی نیز به جای آنکه در جهت تسهیل پیوندهای رسمی میان کشورهای ساحلی خلیج فارس قرار داشته باشد، بر ترس حکام منطقه از دخالت همسایگان در امور

داخلی شان و نفوذ بیشتر بر ترتیبات منطقه‌ای افزوده است و در عمل مانعی بر سر راه منطقه‌گرایی محسوب می‌شود. عداوت چندوجهی شورای همکاری خلیج فارس با ایران و رقابت غیرسازنده اعضای این شورا با یکدیگر نیز این تنها نهاد امنیتی اختصاصی در خلیج فارس را از حداقل ویژگی‌های پیشگامی در مسیر منطقه‌گرایی تهی کرده است.

4. دوری و نزدیکی شمال و جنوب خلیج فارس

سیاست خارجی ایران در قبال شورای همکاری خلیج فارس از زمان انقلاب اسلامی تاکنون، با فرازونشیب‌های زیادی همراه بوده و به تدریج دگرگون شده است. مناسبات ایران و شورای همکاری خلیج فارس طی یک دهه پس از تأسیس این شورا به طور عمده تحت تأثیر پشتیبانی شورا از رژیم بعث عراق در جنگ تحمیلی علیه ایران و شور انقلابی و ایدئولوژیک سال‌های نخست انقلاب و جنگ تحمیلی در شرایط وخیمی قرار داشت؛ تا اینکه روابط این دو بازیگر پس از پایان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و متعاقب حمله صدام به کویت در سال 1990 وارد مرحله عمل‌گرایانه‌تری شد.

در ادامه نیز به مدت تقریباً دو دهه و به رغم وجود چالش‌ها و دشواری‌های آشکار، آشتی با همسایگان خلیج فارس — گاهی و نه به گونه‌ای مستمر — به کانون توجه روابط تهران با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس تبدیل شد. سابقه طولانی و آکنده از مناسبات میان دو طرف (به ویژه میان ایران و عربستان سعودی) که بیشتر با تفرقه و اختلاف شامل واگرایی‌های ایدئولوژیک، درگیری‌های قومی و فرقه‌ای، مناقشه‌های ارضی و رقابت برای هژمونی منطقه‌ای میان تهران و ریاض نشانه‌گذاری می‌شود (Khan et al., 2019: 103)، اتخاذ این رویکرد را برای پرهیز از تکرار چرخه بی‌ثباتی و جنگ در خلیج فارس ناگزیر می‌کرد.

درواقع، تهران به رغم آگاهی از ریشه‌های تاریخی و بلندمدت بی‌اعتمادی متقابل میان ایران و دولت‌های عرب خلیج فارس بارها تمایل خود را در بیرون راندن نیروهای بیگانه از خلیج فارس با پیشنهاد ایجاد سازوکار امنیت دسته‌جمعی بومی با حضور تمامی دولت‌های منطقه، مشتاقانه ابزار کرده است (هرسیج و تويسرکانی، 1386: 106؛ 2: Mohei, 2020).

سیاست ایران در قبال شورای همکاری خلیج فارس بر پایه سه ملاحظه عمده استوار است: نخست، تهران امیدوار است بتواند با تبدیل دشمنان به دوستان از میزان انزوای ایران در منطقه و

جهان بکاهد و معضل ژئوپلیتیک امنیت در خلیج فارس را تسکین بخشد؛ دوم، تهران گسترش مناسبات بازرگانی با همسایگان خلیج فارس را به منظور ارتقای توسعه اقتصادی ایران دنبال می‌کند؛ سوم، تهران در پی ایجاد تفرقه میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس با هدف کاهش نفوذ ایالات متحده در منطقه و تضعیف شدت خصومت این شورا با ایران است (Han, 2019: 494). ترکیب این سه ملاحظه با یکدیگر نشان از وجود رگه‌هایی از تنش‌زدایی در مناسبات ایران و کشورهای عرب خلیج فارس دارد.

روابط ایران با شورای همکاری خلیج فارس به میزان زیادی تابعی از مناسبات دوجانبه تهران-ریاض و گاه تهران-ابوظبی بوده است (Zaccara, 2019: 1) و ارزیابی این مناسبات نیازمند اتخاذ نگاه مقایسه‌ای است. پایان جنگ تحمیلی هشت ساله صدام علیه ایران، زمینه را برای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور وقت ایران فراهم آورد تا دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس نه به عنوان دشمنانی که باید سرنگون شوند، بلکه به مثابه شرکای بازرگانی بالقوه و سرمایه‌گذاران ثروتمندی که می‌توان با آن‌ها کنار آمد، در نظر گرفته شوند (Haghirian, 2017: 30). نخستین نشانه قابل توجه از روی آوردن ایران به سیاست خارجی عمل‌گرایانه، بی‌طرفی تهران در طول جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱ و محکومیت تجاوز صدام به کویت از سوی مقام‌های کشور بود.

افزون‌براین، تفسیر به مراتب معتدل‌تری از سیاست صدور انقلاب ارائه شد که تأثیر قابل توجهی بر تغییر نگرش سعودی‌ها نسبت به ایران در آن دوره بر جای گذاشت (Sajedi, 1993: 89). با این همه، گرمی نسبی مناسبات منطقه‌ای تهران و ریاض نتوانست از میزان تشنج روابط ایران و ایالات متحده بکاهد و همین امر مانع از نزدیکی بیشتر این دو همسایه شد. دولت بیل کلینتون با اتخاذ سیاست مهار دوگانه^۱ در قبال ایران و عراق، محدودیت‌هایی را برای توسعه بیشتر روابط بین ایران و شورای همکاری خلیج فارس ایجاد کرد که تأثیر بسزایی در کاهش فرصت‌های نیل به منطقه‌گرایی در خلیج فارس داشت.

سید محمد خاتمی رئیس‌جمهوری بعدی ایران با ارائه ابتکار گفت‌وگوی تمدن‌ها امیدوار بود بتواند روابط ایران را با کشورهای حاشیه خلیج فارس، ایالات متحده و بقیه جهان بهبود بخشد. این

1. Dual Containment

ابتکار در مدت زمانی کوتاه پاسخ‌های مثبتی از عربستان سعودی و سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس دریافت کرد. در اجلاس سران سازمان همکاری اسلامی^۱ که نوامبر ۱۹۹۷ در تهران تشکیل شد، عبدالله بن عبدالعزیز ولیعهد وقت سعودی (و پادشاه بعدی این کشور) در سخنرانی خود اعضای این سازمان را دعوت کرد تا بر حل مشکلات جهان اسلام و ترویج همگرایی میان دولت‌های اسلامی تمرکز کنند (Cordesman, 2003: 46).

دیدار ده‌روزه هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجمع تشخیص مصلحت نظام از عربستان سعودی در فوریه ۱۹۹۷ سبب شد تا دو کشور بحث در مورد ایجاد یک سیستم امنیتی مشترک را آغاز کنند (Weddington, 2017: 65-66). در سال ۱۹۹۹ نیز خاتمی به جده سفر کرد و در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ توافق‌نامه‌های منطقه‌ای و امنیتی دوجانبه‌ای در زمینه مبارزه با تروریسم، پول شویی، قاچاق مواد مخدر و مهاجرت غیرقانونی میان تهران و ریاض به امضا رسید (Cordesman, 2003: 48-49).

روابط دوستانه میان ایران و عربستان سعودی پس از یک دوره تنش‌زدایی به چندین علت در سال ۲۰۰۲ پایان یافت. طرح ادعاهای مربوط به فعالیت‌های پنهانی مراکز هسته‌ای ایران در اوت ۲۰۰۲ از سوی گروهک منافقین و بروز بحران هسته‌ای ایران، گرایش ریاض به بهبود روابط با تهران را معکوس کرد؛ با این همه، سیاست خارجی تهران تا پایان دولت اصلاحات بر محور پرهیز از تنش با همسایگان، از جمله عربستان سعودی ادامه یافت.

اگرچه انتخاب محمود احمدی‌نژاد به سمت ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۵ نمایانگر بازگشت سیاست خارجی ایران از عمل‌گرایی به ایدئولوژی انقلابی بود، اما سیاست وی دست کم در قبال شورای همکاری خلیج فارس و عربستان سعودی بر مدار عمل‌گرایی و پرهیز از تنش استوار بود. ابتکارهای عمدتاً فردی احمدی‌نژاد در ابتدا حتی سبب پیشرفت ویژه‌ای در روابط ایران با شورای همکاری خلیج فارس به‌ویژه با چندین عضو کوچک این شورا شد. قطر تنها عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد بود که به قطعنامه ۱۶۹۶ (در ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶ که از ایران درخواست کرده بود فعالیت‌های هسته‌ای خود را تا ۳۱ اوت همان سال تعلیق کند، وگرنه با تحریم‌های احتمالی دیپلماتیک یا اقتصادی مواجه خواهد شد) رأی منفی داد (SC, 2006). در دسامبر ۲۰۰۷ نیز

1. Organisation of Islamic Cooperation (OIC)

احمدی‌نژاد که به دعوت امیر قطر در اجلاس شورای همکاری خلیج فارس در دوحه شرکت کرده بود، خواستار ایجاد یک سیستم امنیتی مستقل در خلیج فارس شد (Addis, 2009: 7).

احمدی‌نژاد پس از شرکت در این اجلاس وارد منامه شد و قرارداد صادرات گاز طبیعی به بحرین را منعقد کرد که گامی در جهت تغییر نگرش خصمانه بحرین نسبت به ایران به شمار می‌آمد (Kechichian, 2007: 291). مناسبات ایران و عمان در آن دوره نیز همچون اغلب اوقات حسنه بود.

احمدی‌نژاد طی هشت سال دوران ریاست‌جمهوری خود از هر شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس بازدید رسمی داشت. هدف وی ایجاد یک رژیم امنیتی دسته‌جمعی مستقل در خلیج فارس بود و کوشش‌های فراوانی را نیز در این راستا انجام داد. در مارس ۲۰۱۰، ایران یک پیمان امنیتی با قطر برای مبارزه با قاچاق، جرایم مواد مخدر و پول‌شویی امضا کرد (Research Center, 2010).

تهران در آن زمان حتی به انعقاد موافقت‌نامه‌های مشابهی با عربستان سعودی و کویت نیز نزدیک شده بود؛ با این‌همه، تنش‌زدایی با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در عمل ثمره زیادی نداد. تلاش‌ها برای نزدیکی ایران و عربستان با نیت این دو کشور برای گسترش حوزه نفوذ در خاورمیانه به‌ویژه عراق، لبنان و بعدها سوریه و یمن در تضاد قرار داشت. نفوذ عمدتاً طبیعی ایران در عراق و تقویت ژئوپلیتیک شیعه در شمال خلیج فارس، به احساس ناامنی در کشورهای جنوبی خلیج فارس دامن می‌زد. اکثر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس دارای جوامع شیعه هستند و نفوذ منطقه‌ای ایران در کشورهای عربی آن‌ها را نگران می‌سازد.

۵. شرایط پیش از اعلام پویش صلح هرمز

کوشش برای کوچک جلوه دادن تقابل میان شمال و جنوب خلیج فارس و ترمیم مناسبات میان تهران و پایتخت‌های عربی بر پایه اعتماد متقابل، با پایان دوران ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد خاتمه نیافت و از سوی دولت یازدهم به ریاست حسن روحانی نیز دنبال شد. شخص رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه بر پایه تجربه در امور دیپلماسی، برای حل بزرگ‌ترین معضل بین‌المللی پیش روی کشور یعنی پرونده هسته‌ای به‌جای چانه‌زنی با دولت‌های اروپایی (به‌عنوان بازیگران غربی درجه دوم) مستقیم‌وارد بازی با ایالات متحده (به‌مثابه بازیگر اصلی جهان غرب) شدند و از مزیت همراهی با چین و روسیه به‌مثابه بازیگران قدرتمند شرقی استفاده کردند.

برای حل بحران‌های منطقه‌ای نیز دولت حسن روحانی برخلاف دولت احمدی‌نژاد که بهبود روابط با شورای همکاری خلیج فارس را از رهگذر نزدیکی با همه اعضای شورا دنبال می‌کرد، کلید ارتقای همکاری‌های منطقه‌ای در خلیج فارس از جمله نزدیکی با شورای همکاری خلیج فارس را در بهبود روابط مستقیم با ریاض و حکام عربستان سعودی می‌دانست. در حقیقت، تیم دیپلماتی دولت دهم به‌خوبی از این واقعیت آگاه بود که ناتوانی تهران در بهبود روابط با ریاض به معنای ناکامی ایران در دستیابی به روابط مطلوب با شورای همکاری خلیج فارس خواهد بود.

ظریف در دسامبر ۲۰۱۳ در جریان سفر به کویت، عمان و قطر، ضمن ابراز تمایل به همکاری با عربستان سعودی برای ثبات منطقه‌ای گفته بود «معتقدیم لازم است ایران و عربستان با یکدیگر برای صلح و ثبات در منطقه کار کنند» و آمادگی خود را برای سفر به ریاض اعلام داشته بود. در بهار ۲۰۱۴ نیز ظریف با انتشار مقاله‌ای در مجله امور خارجی^۱ بر اولویت برهم‌کنش‌ها با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی تأکید کرده بود. وی در این مقاله خاطرنشان کرد: «ایران می‌کوشد تهدیدهای خارجی علیه خود را با حل مسائل انباشته شده میان ایران و دیگر دولت‌ها به‌ویژه با هم‌سایگان نزدیکش رفع کند. اعتماد سازی و همکاری، بنیان سیاست منطقه‌ای ایران خواهند بود» (Zarif, 2014: 58).

به‌نظر می‌رسید، سعودی‌ها نیز —دست‌کم در ابتدا— مایل به مذاکره با ایران در مورد منافع مشترک بودند. حسین امیرعبداللّه‌یان، معاون وزیر خارجه ایران در اوت ۲۰۱۴ با شاهزاده سعود الفیصل وزیر خارجه عربستان در جده گفت‌وگو کرد و در مورد مبارزه علیه داعش در عراق و سوریه به تبادل نظر پرداختند. ماه بعد ظریف پس از مذاکره با همتای سعودی خود در حاشیه نشست سازمان ملل در نیویورک، این دیدار را «گشایش فصل تازه‌ای در روابط دو کشور و در راستای استقرار صلح و امنیت بین‌المللی و منافع امت مسلمان» توصیف کرد.

با این‌همه به دلیل گستردگی زمینه‌های رقابت تهران و ریاض، موانع فراوان و سختی نیز بر سر راه نزدیکی و همکاری دو کشور وجود دارد. تهران در ژانویه ۲۰۱۵ با غیرقابل‌پذیرش خواندن اظهارات سعود الفیصل درباره سوریه، سفر برنامه‌ریزی شده ظریف را برای دیدار با مقام‌های عربستانی در

ریاض لغو کرد. به هر حال، دولت روحانی در شرایط نزدیک شدن به توافق هسته‌ای با قدرت‌های جهانی، به تلاش‌های خود برای بهبود مناسبات با دولت‌های عرب خلیج فارس ادامه داد.

در آوریل 2015 ظریف با انتشار مقاله‌ای در روزنامه «نیویورک تایمز»¹ اظهار داشت «روابط خوب با همسایگان ایران اولویت اصلی ما به شمار می‌آید. منطق ما این است که مسئله هسته‌ای تنها یک نشانه و نه علت بی‌اعتمادی و درگیری بوده است» (Zarif, 2018). با این همه، شرایط به گونه‌ای پیش رفت که حتی حفظ روابط تهران و ریاض در سطح موجود را نیز به سرعت ناممکن کرد. در آوریل 2015 با تعرض مأموران بازرسی فرودگاه جده به دو زائر نوجوان ایرانی و واکنش تهران مبنی بر تعلیق حج عمره و پروازهای ایرانی به عربستان، تنش در روابط دوجانبه دوباره بالا گرفت.

در ادامه، مداخله نظامی در یمن به رهبری عربستان سعودی در مارس 2015 به نحو قابل توجهی بر شدت تنش‌ها در دو سوی خلیج فارس افزود. ژرفای شکاف میان دو کشور با وقوع فاجعه منا در سپتامبر 2015 که به شهادت دست‌کم دو هزار نفر از حجاج شامل بیش از 400 زائر ایرانی انجامید، بیشتر نیز شد. پیشرفت تهران در ایجاد تفاهم با جامعه بین‌المللی بر سر پرونده هسته‌ای نیز بر میزان و شدت واکنش‌های منفی رهبران عربستان و امارات علیه تهران می‌افزود.

سرانجام تهران در ژوئیه 2015 به توافقی با عنوان برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)² با گروه 1+5 دست یافت که از 16 ژانویه 2016 به اجرا درآمد. با اینکه برجام در کوتاه‌مدت به کاهش تنش‌ها و انزوای بین‌المللی تهران انجامید، اما در عمل اعضای شورای همکاری خلیج فارس به جز عمان از آن استقبال نکردند. در این شرایط، حمله 2 و 3 ژانویه 2016 به سفارت و کنسولگری عربستان سعودی در تهران و مشهد، بهانه لازم را برای ریاض و ابوظبی برای تشدید فشارهای منطقه‌ای در کمتر از دو هفته پیش از لازم‌الاجرا شدن برجام فراهم کرد و به رغم محکومیت شدید این حملات از سوی مقام‌های ارشد ایرانی، چهار عضو شورای همکاری خلیج فارس شامل عربستان سعودی، امارات، بحرین و کویت به همراه چهار کشور عربی دیگر (سومالی، جیبوتی، سودان و کومور) بلافاصله روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کردند یا به شدت کاهش دادند.

6. پویش صلح هرمز

1. New York Times

2. Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)

ایران و عربستان سعودی در سال 2016 به‌رغم ازم‌گسیختگی روابط دیپلماتیک، همچنان در برخی زمینه‌ها با یکدیگر همکاری داشتند. تهران در ماه نوامبر و به دنبال توافق هسته‌ای با کشورهای عضو اوپک برای بازگشت تدریجی به سطح متناسب تولید پیش از تحریم‌های بین‌المللی، به توافق رسید (BBC, 30 Nov 2016). همچنین وزارت حج عربستان در سال 2016 از مقام‌های ایرانی برای مذاکره بر سر چگونگی ازسرگیری حج عمره برای شهروندان ایرانی دعوت کرد.

با اینکه پیشرفت‌های کوچکی از این دست می‌توانست نویدبخش روزهای بهتری در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی باشد، اما رشد گرایش‌های توسعه‌طلبانه در سیاست منطقه‌ای ریاض با روی کار آمدن ترامپ و افزایش برخوردهای ایران و عربستان در بازی‌های نیابتی عراق، سوریه، یمن و لبنان مانع از نزدیکی این دو قدرت منطقه‌ای به یکدیگر شد. رویکرد خصمانه ریاض در قبال تهران با انتساب محمد بن سلمان به مقام ولایتعهدی عربستان سعودی در 21 ژوئن 2017 و تحکیم پایه‌های قدرت وی ابعاد تازه‌تری نیز یافت. همچنین وقوع چندین حادثه دریایی مشکوک علیه کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها در خلیج فارس در اواخر بهار و اوایل تابستان 2019 و حمله به تأسیسات نفتی آرامکو در سپتامبر همان سال که از سوی غرب و اعراب به ایران نسبت داده شد (Shin and Mahmudlu, 2020: 104-105)، بر وخامت مناسبات تهران و ریاض افزود.

در چنین شرایطی که سطح مناسبات تهران و ریاض به پایین‌ترین حد خود طی سه دهه گذشته رسیده بود، حسن روحانی در 27 سپتامبر 2019 طی سخنرانی خود در هفتاد و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، از ابتکار تهران تحت عنوان پویش صلح هرمز (اتلاف امید) با هدف دستیابی به رفاه و پیشرفت در سطوح گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ایجاد روابط دوستانه میان همسایگان و برقراری سازوکار اقدام دسته‌جمعی برای تأمین امنیت انرژی و ناوبری آزاد در خلیج فارس و تنگه هرمز رونمایی کرد (Zweiri and Suleiman, 2019: 3).

پیش‌از آن نیز تیم سیاست خارجی دولت روحانی دو طرح امنیتی منطقه‌ای با نام‌های «مجمع گفت‌وگوی منطقه‌ای» (اوت 2015) و «پیمان عدم تجاوز» (مه 2019) ارائه کرده بود که تنها با استقبال عمان و تا حدودی نیز قطر مواجه شده بود. عدم استقبال حکومت‌های منطقه از طرح‌های پیشین ایران، افزایش تنش‌ها در خلیج فارس و جلب توجه بیش‌ازپیش قدرت‌های فرامنطقه‌ای به این آبراه راهبردی، سیاستمداران ایرانی را به تجدیدنظر در طرح‌های امنیتی منطقه‌ای واداشت. بر این

پایه، ابتکار جدید امنیتی تهران برای منطقه با فاصله گرفتن نسبی از اهداف آرمانی، از رشد واقع‌گرایی در سیاست خارجی ایران حکایت دارد.

توازن قدرت در کانون توجه این ابتکار جای می‌گیرد؛ به این معنا که ایران برای ایجاد توازن قدرت در برابر ایالات متحده و هم‌پیمانانش در منطقه به دنبال فرصتی برای همکاری با دیگر قدرت‌های بزرگ همچون روسیه و چین و دعوت از آن‌ها برای نقش‌آفرینی در تحولات خلیج فارس است. در حقیقت، مفهوم امنیت درون‌زا در پویش صلح هرمز به معنای خروج فوری نیروهای بیگانه از خلیج فارس نیست، بلکه تمرینی برای اعتمادسازی متقابل تدریجی میان کشورهای ساحلی خلیج فارس و به طور مشخص میان ایران و دولت‌های عربی با هدف شکل‌گیری و تقویت احساس بی‌نیازی از حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای است.

اهداف پویش صلح هرمز بر پایه سند شورای امنیت و مجمع عمومی عبارتند از: ارتقای صلح، ثبات، پیشرفت و سعادت همه دولت‌ها و مردمان جامعه هرمز؛ تشویق درک متقابل و روابط صلح‌آمیز و دوستانه و همکاری‌جویانه میان مردمان و دولت‌های جامعه هرمز؛ همکاری برای ریشه‌کنی تروریسم، افراط‌گرایی و تنش‌های فرقه‌ای، رفع تنش‌ها و حل و فصل اختلاف‌ها و مناقشه‌ها در جامعه هرمز به صورت مسالمت‌آمیز و از طریق گفت‌وگو، ارتباطات پیشرفته و سیستم هشدار اولیه؛ تضمین امنیت انرژی، آزادی ناوبری و جریان آزاد نفت و دیگر منابع از جامعه هرمز به خارج و برعکس و فراتر از آن برای همه؛ حفاظت از محیط‌زیست جامعه هرمز؛ ارتقای نقش و مقام جهانی جامعه هرمز؛ و گسترش همکاری، تعامل، کسب‌وکار، تجارت و سرمایه‌گذاری در سطوح و زمینه‌های گوناگون میان دولت‌ها، مردم و بخش‌های خصوصی جامعه هرمز (UN, 2019: 4).

بر اساس سند یاد شده، پویش صلح هرمز مبتنی بر نه اصل است: (1) رعایت اهداف و اصول سازمان ملل؛ (2) روابط خوب همسایگی؛ (3) احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی؛ (4) خدشه‌ناپذیری مرزهای بین‌المللی؛ (5) حل و فصل مسالمت‌آمیز همه اختلافات؛ (6) ردّ تهدید یا استفاده از زور یا مشارکت در ائتلاف‌ها یا اتحادها علیه یکدیگر؛ (7) عدم مداخله در امور داخلی یا خارجی یکدیگر؛ (8) احترام متقابل، علاقه متقابل و موقعیت برابر؛ و (9) احترام به مقدسات، نمادهای تاریخی، مذهبی و ملی دولت‌ها و مردمان جامعه هرمز (UN, 2019: 4-5).

برنامه اقدام ابتکار هرمز سه سازوکار به نسبت جامع را شامل می‌شود:

الف) تشکیل جلسه‌هایی در سطح کار شنا سان، اتاق‌های فکر، بخش خصوصی، مقام‌های ارشد، وزرا و سران دولت‌ها برای همفکری و یافتن رویکردهای مشترک درباره اهداف؛ (1) امنیت انرژی و آزادی دریانوردی برای همه؛ (2) کنترل تسلیحات و تدابیر امنیت‌ساز و اعتمادساز؛ (3) ترویج منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و ایجاد منطقه‌ای عاری از سلاح‌های کشتار جمعی؛ (4) تماس‌های نظامی و تبادل داده و اطلاعات؛ (5) پیشگیری و حل اختلاف‌های منطقه‌ای؛ و (6) انعقاد پیمان عدم تجاوز میان اعضای جامعه هرمز.

ب) ایجاد کارگروه‌های مشترک برای اتخاذ اقدام‌های عملی برای ایجاد اعتماد سازی تدریجی و گسترش همکاری در زمینه‌های؛ (1) امنیت مشترک شامل سیستم‌های هشدار سریع در خطوط پُرخطر و پیشگیری از درگیری‌های منطقه‌ای و حل و فصل آن‌ها، مبارزه با مواد مخدر، تروریسم و قاچاق انسان؛ (2) همکاری اقتصادی شامل مشارکت و سرمایه‌گذاری‌های مشترک در نفت، گاز، انرژی، ترانزیت و حمل و نقل؛ (3) افزایش امنیت انرژی و آزادی ناوبری برای همه؛ (4) ترویج کسب و کار و بازرگانی و مشارکت بخش خصوصی؛ (5) همکاری فرهنگی و اجتماعی شامل گفت‌وگوی میان ادیان، تبادلات فرهنگی و گردشگری؛ (6) همکاری علمی شامل تبادل استاد و دانشجو و طرح‌های مشترک علمی و فناوری؛ (7) همکاری در زمینه مسائل سایبری نوظهور شامل امنیت سایبری؛ (8) حفاظت از محیط‌زیست به‌ویژه محیط زیست دریایی، ایمنی هسته‌ای و اثرات سوء ریزگردها؛ و (9) همکاری بشردوستانه به‌ویژه در مورد مهاجران، پناهندگان و آوارگان.

ج) سازمان ملل چتر بین‌المللی لازم را فراهم خواهد کرد. این امر می‌تواند به افزایش اعتماد میان دولت‌های جامعه هرمز، تضمین منافع قانونی جامعه جهانی و ایجاد پیوندهای ضروری پیرامون موضوعاتی که ذاتاً فراتر از مرزهای هر منطقه واحدی هستند، کمک کند (UN, 2019: 5).

با اینکه تهران نقش سازمان ملل و بالتبع اعضای دائم شورای امنیت را در برهم‌کنش‌های منطقه‌ای بر پایه پویش صلح هرمز به رسمیت شناخته است و موضوع خروج فوری نیروهای آمریکایی از منطقه بخشی از این ابتکار به شمار نمی‌آید، درعین حال مقام‌های ایرانی هدف نهایی خود مبنی بر عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از منطقه را پنهان نمی‌سازند. روحانی هنگام معرفی پویش صلح هرمز در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک، آشکارا اظهار داشته بود «تشکیل هرگونه ائتلاف امنیتی، تحت هر عنوان در منطقه با محوریت و فرماندهی نیروهای خارجی، مصداق

بارز مداخله در امور منطقه است ... امنیت منطقه با خروج نظامیان آمریکا تأمین می‌شود نه با سلاح و مداخله آنان ... آمریکا همسایه ما نیست. این جمهوری اسلامی ایران است که همسایه شماست و از دیرباز به ما آموخته‌اند که «اول همسایه؛ آنگاه خانه». در روز واقعه، ما و شما تنها می‌مانیم. ما باهم همسایه‌ایم، نه با آمریکا! ... آمریکا اینجاست، نه در خاورمیانه. آمریکا وکیل هیچ ملتی و کفیل هیچ دولتی نیست» (Ministry of Foreign Affairs, 3 October: 2019).

به‌هرحال، پویش صلح هرمز با کوتاه آمدن از آرمان خروج فوری نیروهای آمریکایی از منطقه، دولت‌های خلیج فارس را به رد و عدم مشارکت در ائتلاف‌ها و اتحادهای فرمانطقه‌ای علیه یکدیگر فرامی‌خواند و آن‌ها را به شبکه‌سازی امنیتی منطقه‌ای با حضور همه دولت‌های ساحلی که قدرت‌های فرمانطقه‌ای در آن تنها نقش نظارتی خواهند داشت، تشویق می‌کند؛ به این معنا که تهران می‌تواند حضور نیروهای آمریکایی در منطقه را به شرط تهدید نشدن امنیت ایران از جانب آن‌ها تا زمان برقراری اعتماد متقابل میان دو سوی خلیج فارس، تحمل کند.

در عمل نیز انتظار خروج نیروهای آمریکایی از خلیج فارس در شرایط کنونی که عربستان سعودی به دنبال برنامه‌ریزی برای حضور گسترده‌تر یگان‌های ارتش ایالات متحده در خاک خود است، قطر که خود را نیازمند تضمین‌های ایالات متحده به واسطه حضور ناوگان هوایی این کشور در پایگاه هوایی العدید می‌داند، بحرین که میزبان ستاد فرماندهی مرکزی نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا¹ و ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات متحده² است و کویت، عمان و امارات عربی متحده که روابط نظامی مستحکمی با ایالات متحده دارند، واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد.

دستور مستقیم ترامپ برای ترور سردار شهید قاسم سلیمانی در نخستین روزهای سال 2020 در نزدیکی فرودگاه بغداد با استفاده از تجهیزات و امکانات نگهداری‌شده در پایگاه‌های آمریکایی مستقر در خاک کشورهای منطقه نشان داد حضور نیروهای آمریکایی در خلیج فارس نمی‌تواند با امنیت ایران سازگاری داشته باشد. باین همه، آنچه دورنمای پویش صلح هرمز را در درجه نخست مبهم می‌سازد، فقدان میزانی هرچند اندک از همگرایی امنیتی میان ایران و دولت‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس است. طرح‌های امنیت درون‌زا در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای برای موفقیت نیازمند

1. United States Naval Forces Central Command (NAVCENT)

2. United States Fifth Fleet

حداقل درجاتی از همگرایی امنیتی بر پایه اعتماد میان اعضاست تا بتوان از آن به عنوان نقطه آغاز استفاده کرد. در تأیید فقدان کمینه درجه همگرایی میان دو سوی خلیج فارس همین بس که اغلب دولت‌های عرب خلیج فارس به جای پویش صلح هرمز، به رقبای فرامنطقه‌ای آن پیوسته‌اند^(۱).

نتیجه‌گیری

الگوی رقابت میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس طی چهار دهه گذشته به گونه‌ای تداوم یافته است که دخالت بیرونی را به یکی از پایه‌های مجموعه امنیتی منطقه‌ای خلیج فارس تبدیل کرده است. از این چشم‌انداز، تغییر معماری امنیتی خلیج فارس از امنیت برون‌زا به امنیت درون‌زا نیازمند دگرگونی اساسی در الگوی رفتاری دیرپای حاکم بر مناسبات دو سوی خلیج فارس و استقرار آن بر پایه اعتمادسازی متقابل است. در حقیقت حضور نظامی مستقیم ایالات متحده در خلیج فارس تا اندازه زیادی معلول ازمگ‌سیختگی پیوندهای امنیتی میان ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس بوده است و عکس نقیض این قضیه نیز به یقین صادق خواهد بود.

جمهوری اسلامی ایران تنها دولت ساحلی خلیج فارس به شمار می‌آید که طی سه دهه گذشته بارها بر الگوی امنیت دسته‌جمعی در خلیج فارس با حضور تمامی دولت‌های ساحلی تأکید داشته و بر پایه آن ابتکارهای متعددی ارائه داده است. رونمایی از پویش صلح هرمز در سپتامبر ۲۰۱۹ از سوی دولت روحانی نیز نقطه عطف مهمی در دیدگاه‌های تهران برای برقراری ثبات و امنیت درون‌زا در خلیج فارس محسوب می‌شود، زیرا منافع همه بازیگران ذی‌نفع از جمله قدرت‌های فرامنطقه‌ای (در نقش ناظر) را به رسمیت شناخته است.

با این همه، صرف‌ابتنای این طرح بر پایه واقعیت‌های موجود و اهداف منطقی، موفقیت آن را در عمل تضمین نمی‌کند. هرگونه بحث پیرامون موفقیت یا عدم موفقیت پویش صلح هرمز در وهله نخست نیازمند توجه به اوضاع و احوال حاکم بر زمان تدوین و ارائه این ابتکار است که بیش از همه با ویژگی تعمیق شکاف در روابط سیاسی ایران و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس پس از انعقاد برجام و افزایش فشار تحریم‌ها پس از خروج ایالات متحده از برجام تعریف می‌شود. این شرایط در وضعیت اقتصادی داخل ایران بازتاب مستقیم داشته و تهران امیدوار است بتواند از طریق نزدیکی تجاری و مالی با کشورهای حاشیه خلیج فارس و غلبه بر پیامدهای تحریم‌های اقتصادی، در جهت

رونق اقتصادی کشور گام بردارد.

ابتکار صلح هرمز با برجسته کردن اشتراک‌های تاریخی، فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی میان ایران و کشورهای جنوبی خلیج فارس و تأکید بر پیشینه این مناسبات سعی در توجیه پایه‌های منطقی و ضرورت‌های پیاده‌سازی این ابتکار داشته است. درحالی‌که این مشترکات و پیشینه روابط طی چهار دهه گذشته تأثیر بسزایی بر نزدیکی شمال و جنوب خلیج فارس و حتی ایجاد هماهنگی‌های امنیتی میان آن‌ها نداشته است و با اینکه نمی‌توان از موارد استثنایی و محدود بهبود روابط ایران با عمان و قطر توان چشم پوشید، شرایط کلی همچنان حاکی از سلطه وضعیت بی‌اعتمادی بر روابط ایران با اعضای شورای همکاری خلیج فارس است.

تحقق پویش صلح هرمز بیش از تأکید بر اشتراک‌های فرهنگی مانند تاریخ یا دین نیازمند تغییر گفتمان سیاسی تهران در رویارویی با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس است. بدیهی است این تغییر گفتمان سیاسی باید دوطرفه باشد، اما از آنجاکه ایران واضع این ابتکار بوده است، گام نخست باید از سوی این کشور برداشته شود. تغییر گفتمان سیاسی یعنی پذیرش واقعیت‌های حاکم بر منطقه و بازیگران و فهم دغدغه‌های آنان و پذیرش سهم خود در ایجاد و تداوم خصومت‌های متقابل و تلاش برای متوقف کردن آن. درواقع، هدف کوتاه‌مدت بهبود شرایط اقتصادی کشور و هدف درازمدت کاهش یا به‌حاشیه بردن نقش بازیگران خارجی با کاربست پویش صلح هرمز، تنها در صورت به‌رسمیت شناختن دغدغه‌های اعضای شورای همکاری خلیج فارس ممکن خواهد بود.

دراین صورت، می‌توان امیدوار بود چرخه «گفت‌وگو-رفع تدریجی بی‌اعتمادی» جایگزین چرخه «تنش-بی‌اعتمادی» شود و زمینه را برای شکل‌گیری فهم امنیتی مشترک دو سوی خلیج فارس فراهم کرد. تنها در چنین شرایطی است که امکان تحقق ابتکارهای مبتنی بر انگاره امنیت درون‌زا ازجمله پویش صلح هرمز، قابل‌تصور خواهد بود. همچنین از آنجاکه تنش میان ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تا حد زیادی برحسب مناقشه تهران-ریاض تعریف می‌شود، مذاکره مستقیم دوجانبه جمهوری اسلامی ایران با عربستان سعودی برای توقف چرخه تنش-بی‌اعتمادی و تلاش برای اعتمادسازی، بنیادی‌ترین گام در فراهم کردن زمینه‌های اعمال طرح‌های مبتنی بر امنیت درون‌زا در منطقه خلیج فارس به شمار می‌آید.

از آنجاکه مناسبات تهران و ریاض طی چهار دهه گذشته هیچ‌گاه به سطح برقراری پیوندهای امنیتی

یا حتی رفع نگرانی‌های امنیتی از سوی طرف مقابل نرسید، آزمون این فرضیه با تکیه بر شواهد عینی ممکن نیست، اما به نظر می‌رسد بتوان آن را با استدلال‌های منطقی توجیه کرد؛ کما اینکه عمان، قطر و تا حدودی کویت نگرانی‌های امنیتی خاصی از جانب ایران احساس نمی‌کنند؛ بنابراین، دیدگاه خصمانه‌ای هم علیه آن ندارند. امارات و بحرین نیز اگرچه جهت‌گیری‌های منفی خاص خود را علیه تهران دارند، اما در عوض در مقایسه با سه کشور پیش‌گفته به ریاض نزدیک‌ترند و احتمال دنباله‌روی آن‌ها از عربستان سعودی در صورت نزدیکی این کشور به ایران بسیار زیاد است.

حتی با فرض پذیرش درستی این استدلال و به‌رغم وجود رگه‌هایی قوی از واقع‌گرایی و عمل‌گرایی در پوشش صلح هرمز، بازهم نمی‌توان به پیاده‌سازی آن در شرایط موجود امیدوار بود. در حقیقت اگرچه می‌توان فرضیه ابتدایی مقاله را مبنی بر اینکه «پیاده‌سازی پوشش صلح هرمز از رهگذر تقویت پیوندهای مستقیم تهران با ریاض ممکن خواهد بود» صادق دانست، اما مشکل اصلی به چگونگی «تقویت پیوندهای مستقیم تهران با ریاض» بازمی‌گردد؛ از این‌رو، در مقام نتیجه می‌توان گفت وجود حداقل درجاتی از همگرایی امنیتی میان تهران و ریاض برای پیاده‌سازی هرگونه الگوی امنیتی مبتنی بر انگاره امنیت درون‌زا در خلیج فارس ضروری است و نیل به این هدف جز از مسیر مذاکرات جدی و مستقیم تهران-ریاض محقق نخواهد شد.

موازنه میان دو مفهوم امنیت درون‌زا و برون‌زا در خلیج فارس به مثابه یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای با معیار «احساس تهدید متقابل» میان دو سوی خلیج فارس سنجیده می‌شود و انعقاد نقطه همگرایی امنیتی میان تهران و ریاض تنها راه ممکن برای پیاده‌سازی ابتکارهای مبتنی بر امنیت درون‌زا شامل پوشش صلح هرمز محسوب می‌شود. در این صورت، ایده برقراری توازن از سوی کشورهای عربی خلیج فارس علیه ایران نیز به تدریج موضوعیت خود را از دست می‌دهد. در شرایط موجود، نمی‌توان انتظار داشت ریاض برای برقراری پیوندهای امنیتی با تهران پیش‌قدم شود. تحقق امنیت دسته‌جمعی در خلیج فارس اگرچه با مزایای فراوانی برای عربستان سعودی از جمله کاهش هزینه‌های نظامی و باج‌دهی به غرب همراه خواهد بود، اما جایگاه آن را به عنوان برادر بزرگ‌تر — که برای رهبران عربستان بسیار اهمیت دارد — به شدت متزلزل خواهد کرد. در مقابل، تهران می‌تواند با ایجاد تفاهم با ریاض بر سر برخی مناطق نفوذ در خاورمیانه به کمینه شرایط لازم برای همگرایی امنیتی با عربستان سعودی دست یابد و سپس ایده‌های مبتنی بر امنیت درون‌زا در خلیج فارس را عملیاتی کند؛ درغیراین صورت،

عربستان سعودی و به دنبال آن سایر کشورهای عرب خلیج فارس ترجیح می‌دهد عضوی از ائتلاف‌های غربی برای تأمین امنیت کشتی‌رانی در خلیج فارس باقی بمانند.

یادداشت‌ها

1. ائتلاف دریایی آمریکایی-بریتانیایی که فرماندهی عملیاتی آن در ژانویه 2020 از ایالات متحده به بریتانیا منتقل شد، در بحرین، محل استقرار ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات متحده مستقر است و بحرین، عربستان سعودی و امارات متحده عربی سه عضو از هفت عضو فعلی آن را تشکیل می‌دهند. از کویت و قطر نیز به‌عنوان کاندیداهای احتمالی حضور در این ائتلاف نام برده می‌شود (Katzman et al., 2020: 15). مقرر ائتلاف دریایی اروپا با عنوان «مأموریت به رهبری اروپا در تنگه هرمز» نیز در پایگاه نظامی فرانسه در ابوظبی واقع شده است (Rider, 2020: 4).

منابع

- Addis, C. L. (2009), "Iran: Regional Perspectives and U.S. Policy", *Congressional Research Service*, No. 7-5700, 7 October, Retrived from: <https://www.hsdl.org/?view&doc=114316&coll=limited> [accessed 28 September 2020].
- Alahmad, K. (2020), "Maritime Security of the Gulf: A Living Dilemma", *Friedrich Ebert Stiftung*, Retrived from: <http://library.fes.de/pdf-files/iez/16659.pdf> [accessed 22 May 2021].
- Barnett, M. (1998), *Dialogues in Arab Politics: Negotiations in Regional Order*, New York: Columbia University Press.
- BBC (30 Nov 2016), "OPEC Countries Agree First Oil Output Cut in Eight Years", *Arabian Industry*, Retrived from: <https://www.bbc.com/news/business-38155185> [accessed 3 October 2020].
- Bigonah, S. (2019), *The Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran; A Discourse Analysis*, MA Thesis, Malmö University.
- Brewster, D. (2014), "Dividing Lines: Evolving Mental Maps of the Bay of Bengal", *Asian Security*, 10(2), pp. 151-167, DOI: 10.1080/14799855.2014.914499.
- Buzan, B. and Weaver, O. (2003), *Regions and Powers: The Structure of International Security*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Cordesman, A. H. (2003), *Saudi Arabia Enters the Twenty-first Century: The Political, Foreign Policy, Economic, and Energy Dimensions*, Santa Barbara: Greenwood Publishing Group.
- CW (21 Dec 2011), "King Abdullah Calls for GCC to form Gulf Union", *Arabian Industry*, Retrived from: <https://www.arabianindustry.com/design/news/2011/dec/21/king-abdullah-calls-for-gcc-to-form-gulf-union-3546777> [accessed 3 September 2020].
- De Witte, B. (2015), "Network Games, Information Spread and Endogenous Security, Master Thesis Applied Mathematics Faculty of Electrical Engineering", *Mathematics and Computer Science (EEMCS)*, University of Twente, Retrived from: <https://www.utwente.nl/en/eemcs/sacs/teaching/Thesis/witte.pdf> [accessed 2 September 2020].
- Haas, M. (2014), "Ideological Polarity and Balancing in Great Power Politics", *Security Studies*, 23(4), pp. 715-753, DOI: 10.1080/09636412.2014.964991.
- Haghirian, M. (2017), *Effectuating a Cooperative Future between Iran and the Arab States of the Persian Gulf*, M.A. Thesis of International Affairs, School of International Service, American University.
- Han, J. and Hakimian, H. (2019), "The Regional Security Complex in the Persian Gulf: The Contours of Iran's GCC Policy", *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies*, 13 (4), pp. 493-508, DOI: 10.1080/25765949.2019.1682300.
- Harsij, H. & Tuyserkani, M. (2007), "Common Security Model: A Different Plan for a Successful Security Regime in the Persian Gulf", *Defense Policy Quarterly*, 15 (59), pp. 138-103.
- Hoshiro, H. (2019), "Does Regionalization Promote Regionalism? Evidence from East Asia", *Journal of Contemporary East Asia Studies*, 8 (2), pp. 199-219, DOI: 10.1080/24761028.2019. 1693944.

- Kamrava, M. (2018), "Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order", *International Studies Journal (ISJ)*, 14(4), pp. 1-35.
- Katzman, K., McInnis, K. L. and Thomas, C. (2020), "U.S.-Iran Conflict and Implications for U.S. Policy", *Congressional Research Service*, No. R45795, January, Retrived from: <https://fas.org/sgp/crs/mideast/R45795.pdf> [accessed 28 September 2020].
- Kechichian, J. (2007), "Can Conservative Arab Gulf Monarchies Endure a Fourth War in the Persian Gulf?", *The Middle East Journal*, 61(2), pp. 283-306, DOI: 10.3751/61.2.15.
- Khan, R., Ejaz, A. and Jamshed, U. (2019), "Security Dynamics in Saudi-Iran Relations: An Analysis (1997-2013)", *Pakistan Social Sciences Review*, 3(2), pp. 102-115, DOI: 10.35484/pssr.2019(3-II) 08.
- Lambrechts, K. and Alden C. (2005), "Regionalism and Regionalisation", In J. Haynes (Ed.), *Palgrave Advances in Development Studies* (pp. 288-312), London: Palgrave Macmillan, DOI: org/10.1057/9780230502864_14.
- Martini, J., Wasser, B., Kaye, D.D. and Egel, D. (2016), *The Outlook for Arab Gulf Cooperation*, Santa Monica: RAND Corporation.
- Mazaheri, M.M. (2019), "Iran's role and position in the security system of the Persian Gulf", *Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World*, 9 (1), pp. 87-109.
- Miller, R. (2019), "Managing Regional Conflict: The Gulf Cooperation Council and the Embargo of Qatar", *Global Policy*, 10 (2), pp. 36-45, DOI: 10.1111/1758-5899.12674.
- Mohei, M. K. (2020), "The Iranian Policy in the Middle East: Evolution and Consequences", *Journal of Humanities and Applied Social Sciences*, 2 (4), pp. 1-11, DOI: 10.1108/JHASS-01-2020-0013.
- Ministry, O. F. A. (October 24, 2017), "President at the 74th session of the UN General Assembly: Invitation of all countries affected by the developments in the Persian Gulf and the Strait of Hormuz to the Coalition of Hope", Retrived from: <https://mfa.gov.ir/portal/newsview/540108>
- Navidi Nia, F. & Goodarzi, M. (1399), "The position of Iran and Saudi Arabia in the post-ISIS period", *Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World*, 10 (1), pp. 1-26.
- Noor Mohammadi, M., & Fassihi Dolatshahi, M. A. (2019), "Application of regional security complex theory in the analysis of issues and patterns of relations in South Asia", *Quarterly Journal of Political and International Approaches*, 10 (2), pp. 153-189.
- Ghezelbash, J., & Goodarzi, M. & Masoudnia, H. (2017), "Study of the structure of the Persian Gulf security order in the framework of Iran-Saudi relations with emphasis on the US role in the region", *Quarterly Journal of Security-Research Studies*, 6 (1), pp. 1-31.
- Little, R. (2010), *Evolution in Balance of Power Theories*, translated by Gholam-Ali Chegnizadeh, Tehran: Abrar Contemporary International Cultural Studies and Research Institute.
- Research, C. I. C. A. (2010), "Law on Security Cooperation Agreement between the Government of the Islamic Republic of Iran and the Government of Qatar", January 1, Retrived from: <https://rc.majlis.ir/en/law/show/790233>.

- Rider, D. (2020), "Indian Ocean Region", *Weekly Security & Risk Report*, Series. 14, Issue. 218, 4 March, Retrived from: <https://www.mast-security.com/wp-content/uploads/security-and-risk-report-04mar20.pdf> [accessed 28 September 2020].
- Sajedi, A. (1993), "Iran's Relations with Saudi Arabia", *India Quarterly: A Journal of International Affairs*, 49 (1-2), 75-96, DOI: 10.1177/097492849304900104.
- Santini, H. R. (2017), "A New Regional Cold War in the Middle East and North Africa: Regional Security Complex Theory Revisited", *The International Spectator*, 52 (4), pp. 93-111, DOI: 10.1080/03932729.2017.1371487.
- Sazmand, B., & Jokar, M. (2016), "Regional Security Complex, Dynamics and Patterns of Relations between the Persian Gulf Countries", *International Geopolitical Quarterly*, 12 (42), pp. 151-177.
- SC (2006), "Security Council Demands Iran Suspend Uranium Enrichment by 31 August, or Face Possible Economic, Diplomatic Sanctions", *Security Council*, SC/8792, 31 July, Retrived from: <https://www.un.org/press/en/2006/sc8792.doc.htm> [accessed 27 September 2020].
- Shayan, F. (2019), "Iran and Security Complex in the Persian Gulf", *Journal of World Sociopolitical Studies*, 3(1), pp. 45-73, DOI: 10.22059/WSPS.2019.276060.1094.
- Shin, S. Y. and Mahmudlu, C. (2020), "Global Oil-Market Strategies of Saudi Arabia and Iran", *Middle East Policy*, 27(1), pp. 102-114, DOI: 10.1111/mepo.12477.
- Stolte, C. (2015), *Brazil's Africa Strategy: Role Conception and the Drive for International Status*, New York: Palgrave Macmillan, DOI: org/10.1057/9781137499578_2.
- UN (2019), "Letter dated 9 December 2019 from the Permanent Representative of the Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General", *General Assembly and Security Council*, 10 December, A/74/581-S/2019/933, Retrived from: <https://undocs.org/pdf?symbol=en/A/74/581> [accessed 3 September 2020].
- Valbjørn, M. (2016), "North Africa and the Middle East", In T. A. Börzel and T. Risse (Eds.), *The Oxford Handbook of Comparative Regionalism* (pp. 249-270), Oxford: Oxford University Press, DOI: 10.1093/oxfordhb/9780199682300.013.13.
- Walt, S. M. (1985), "Alliance Formation and the Balance of World Power", *International Security*, 9(4), pp. 3-43, DOI: 10.2307/2538540.
- Walt, S. M. (1987), *The Origins of Alliance*, New York: Cornell University Press.
- Weddington, D. (2017), *Rivalry in the Middle East: The History of Saudi-Iranian Relations and its Implications on American Foreign Policy*, Thesis of Defense and Strategic Studies, Missouri State University.
- Zaccara, L. (2019), "Iran and the Intra-GCC Crisis: Risks and Opportunities", *IAI Papers*, No. 19, 11 May, Retrived from: <https://www.iai.it/sites/default/files/iaip1911.pdf> [accessed 24 September 2020].
- Zarif, M. J. (2014), "What Iran Really Wants: Iranian Foreign Policy in the Rouhani Era", *Foreign Affairs*, 93(3), pp. 49-59.

- Zarif, M. J. (2015), "A Message from Iran", *The New York Times*, 20 April, Retrived from: <https://www.nytimes.com/2015/04/20/opinion/mohammad-javad-zarif-a-message-from-iran.html> [accessed 8 October 2020].
- Zarif, M. J. (2015), "Al-Jar then Al-Dar", Ambassador, 3 August, retrieved at: <https://www.assafir.com/Article/434790/Archive>.
- Zarif, M. J. (2018), "Iran Can Set a Post-Isis Security Policy for the Region", *The Financial Times*, 21 January, Retrived from: <https://www.ft.com/content/c0b6bc36-fead-11e7-9650-9c0ad2d7c5b5> [accessed 23 August 2020].
- Zweiri, M. and Suleiman, M. (2019), "Iran Hormuz Peace Initiative and the Neighboring Countries: The Helsinki Model", *Gulf Insights*, No. 11, November, Retrived from: https://www.qu.edu.qa/static_file/qu/research/Gulf%20Studies/documents/Hormuz%20Initiative%20-%20No11%20gulf%20insight%20english%20version.pdf [accessed 22 May 2021].

نوع مقاله: پژوهشی

نواوراسیاگرایی در سیاست خارجی ایران دوره حسن روحانی

علیرضا نوری¹

تاریخ دریافت: 1399/11/20؛ تاریخ پذیرش: 1400/03/10

چکیده

هدف این مقاله بررسی پیشران‌های اوراسیاگرایی جدید ایران و تحلیل اهداف و دورنمای آن در دوره حسن روحانی است. راهبرد پیشین در این زمینه زیر عنوان «نگاه به شرق» به دلایل مختلفی چون شناخت نادقیق از روندها و کنشگران اوراسیایی، اجماع اندک، سیاست‌زدگی و آمریکازدگی، دستاورد مشخصی نداشت و اساساً واکنشی به فشارهای آمریکا بود. هرچند این فشارها همچنان متغیر مهمی در نواوراسیاگرایی جدید ایران است، اما در رویکرد نوین سعی می‌شود ضمن تلاش برای کاهش اثر این متغیر، سیاست فعال‌تری برای مشارکت در پویایی‌های جدید اوراسیایی اتخاذ شود. این مقاله با روش کیفی-سیستمی و توجه به برهم‌کنش متغیرها، کارگزاران و موضوعات مختلف در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی و در چارچوب «بین‌دولت‌گرایی جدید»، جنبه‌های نظری و عملی نواوراسیاگرایی ایران را بررسی می‌کند. پرهیز از سیاست‌زدگی، رویکرد تعدیل فشار و نه ضرورتاً مقابله با آمریکا، اجماع بیشتر داخلی، سیاست چندبرداری، تأکید بر ژئواکونومی به جای ژئوپلیتیک و نگاه جامع و نه جزئی‌نگر از وجوه عمده اوراسیاگرایی جدید ایران است. به عنوان نتیجه تأکید می‌شود هرچند فشار آمریکا عامل «اجبارآمیز» مهمی در اوراسیاگرایی جدید ایران است، اما تلاش برای انطباق با تحولات فزاینده بین‌المللی و اوراسیایی در شرایط گذار به نظم جدید نیز متغیر «انتخابی» مهمی در شکل‌گیری این سیاست است. واژگان کلیدی: ایران، روحانی، اوراسیا، نگاه به شرق، نواوراسیاگرایی، بین‌دولت‌گرایی جدید.

1. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. ar_noori@sbu.ac.ir

Neo-Eurasianism in Iran's Foreign Policy of Hasan Rouhani Era

Alireza Noori¹

Abstract

The main purpose of this article is to study the backgrounds and reasons for Iran's new Eurasianism in Rouhani era and to analyze the goals and requirements of this policy. The previous strategy, called "Looking East" did not have clear achievements for some reasons, including inaccurate understanding of Eurasian trends and powers, little consensus, politicization, and anti-Americanization. It was largely a response to US pressure. Although this pressure is still an important variable in Iran's neo-Eurasianism, efforts have been made to address these problems and to take an active approach to adapt to new dynamics in Eurasia and the international arena. This article examines the theoretical and practical aspects of Iran's neo-Eurasianism with a qualitative-systemic method, considering the interaction of variables, agents and various issues at regional and international levels in the framework of "new intergovernmentalism". Avoiding politicization, trying to moderate pressure rather than confronting the US, greater domestic consensus, multivectoral approach, emphasis on geoeconomics rather than geopolitics and a comprehensive rather than limited view are major characteristics of Iran's new Eurasianism in the Rouhani era. As a result, the paper emphasizes that while US pressure as a "coercive" factor is important in the Iran's neo-Eurasianism, the "selective" effort to adapt to growing international and Eurasian developments is also a significant variable in shaping this policy.

Keywords: Iran, Rouhani, Eurasia, "Looking East", neo-Eurasianism, Intergovernmentalism.

1. Assistant professor at the Department of Political Science, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, ar_noori@sbu.ac.ir

مقدمه

در سال‌های اخیر، اورا سیا و پویایی‌های فزاینده آن برای ایران جذابیتی بیش از گذشته یافته است. ایران همسایه و بخشی از اوراسیای بزرگ است که قرابت تاریخی، منافع و فرصت‌های مختلفی در این حوزه دارد. فروپاشی شوروی فرصت مغتنمی برای گرایش به این حوزه بود و در دوره‌های مختلف، سیاست‌های متفاوتی نسبت به این منطقه تجربه شده است. رفسنجانی با رویکرد اقتصادی، خاتمی با تأکید بر فرهنگ، احمدی‌نژاد با راهبرد نگاه به شرق و روحانی با نواوراسیاگرایی موفقیت‌ها و ناکامی‌هایی را در این منطقه تجربه کرده‌اند (Vaezi, 2010; Noori, 2011b; Arghavani, 2015; Mirfakhraei & Firoozmandi, 2017). در این میان، رویکردهای اقتصادی با توفیق بیشتر و نگاه به شرق به دلایلی، از جمله سیاست‌زدگی و آمریکازدگی چندان موفق نبوده است. ایران «در دوره روحانی^(۱)» در رویکرد جدید خود به اوراسیا با بهره‌گیری از تجربیات گذشته، تلاش کرد سیاست اوراسیایی جدید را با اجماع بیشتر و با رویکردی منطبق‌تر با تحولات بین‌المللی و اوراسیایی پیش ببرد. فشارهای مستمر آمریکا در سال‌های اخیر چه به صورت «فشار حداکثری» ترامپ یا «فشار هوشمند» بایدن به عنوان عاملی «اجبارآمیز»، در گرایش تهران به اوراسیا تأثیر زیادی داشته است (Noori, 2019; Zamirad, 2020; Lim, 2020; Noemi, 2017)، اما درک جدید از شرایط پُر تغییر بین‌المللی در گذار به نظم جدید و تلاش برای انطباق فعال با این پویایی‌ها به عنوان عاملی «انتخابی» نیز در این سیاست مؤثر بوده است.

مقامات ایرانی با ایده تضعیف تدریجی موقعیت برتر آمریکا/غرب و تقویت قدرت‌های غیرغربی در عرصه بین‌الملل (McTague, 2020; Cooley and Nexon, 2020; Boyle, 2020; Blanchette, 2021) موافقت می‌کنند. در دوره گذار بر اهمیت فزاینده اوراسیا تأکید می‌شود؛ جایی که کشورهای هسته مرکزی اورا سیا از جمله در آسیای مرکزی با تأکید بر متنوع کردن روابط و شرکای خارجی، کنشگران بزرگ اوراسیا از جمله روسیه با راهبرد «همکاری در اوراسیای بزرگ» و چین^(۲) با ابرپروژه «کمربند راه»، حلقه پیرامونی از جمله هند، ایران و ترکیه با تأکید بر مشارکت بیشتر در روندها و نهادهای اوراسیایی و بازیگران فرامنطقه‌ای، از جمله آمریکا و اتحادیه اروپا با تأکید بر استمرار حضور در «بازی بزرگ در اوراسیا» معنای جدیدی به این ابرمنطقه بخشیده‌اند. در منابع مختلف مواجهه منافع، اهداف، راهبردها و اولویت‌های این بازیگران باعث پویایی و

رقابت فزاینده در این جغرافیا و بازطرح دیدگاه‌های هالفورد مکیندر در مورد اوراسیا به‌عنوان قلب زمین و موضوعاتی چون «بازی بزرگ جدید» در این گسترده دانسته می‌شود (Sheng, 2017; Chen and Fazilov, 2018; Dorsey, 2019; Malle et al., 2020). روندهای میدانی نیز حاکی از ظهور و گسترش موضوعات و معادلات مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی، ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و منطقه‌گرایی اوراسیایی است. براین اساس، برخی پژوهشگران بر این نظرند که این فزاینده‌گی ارتباطات در کنار تقویت طرح‌های زیرساختی مختلف سبب پیوستگی جغرافیایی بیش‌ازپیش اوراسیا شده و تأثیرات این ابرقاره را بر عرصه بین‌الملل افزایش داده است (Eremina, 2016; Li, 2018; Bruno, 2019; Rolland, 2019).

با این ملاحظه، ایران با تقویت بُردار اوراسیایی در سیاست خارجی خود بر آن است تا ضمن کاهش فشار آمریکا، منابع و اهرم‌های قدرت خود را در شرایط پُر تغییر منطقه‌ای و بین‌المللی افزایش دهد. از این منظر، اوراسیاگرایی در چشم‌انداز توسعه‌ای ایران و تبدیل شدن به قدرت اول منطقه جایگاه مهمی دارد، زیرا تهران می‌تواند توان به‌دست‌آمده در اوراسیا را به عرصه بین‌الملل تعمیم دهد. اوراسیاگرایی جدید ایران نه رویکردی منطقه‌ای بلکه بخشی از بین‌الملل‌گرایی فعال آن است. این سیاست به فراتر از آسیای مرکزی توسعه داده شده است و همکاری فعال با کنشگران اوراسیایی از جمله روسیه، چین و هند و مشارکت در طرح‌ها و نهادهای اوراسیایی از جمله کریدور شمال-جنوب، پروژه کمربند راه، سازمان شانگهای و اتحادیه اقتصادی اوراسیا در دستور آن قرار دارد.

در این میان، همسانی رویکرد سخت‌انگازانه ایران و کشورها و کنشگران اوراسیایی به حاکمیت، تسهیل‌کننده همکاری‌های جمعی است. با این ملاحظه، نواوراسیاگرایی ایران نه در قالب مفهومی همگرایی مترتب بر تجربه اروپایی، بلکه در چارچوب منطقه‌گرایی حاکمیتی قابل تفسیر است. این مقاله با تأکید بر ابعاد عمل‌گرایانه سیاست خارجی ایران به‌ویژه در حوزه‌های غیرسخت چون اقتصاد، از بین‌دولت‌گرایی جدید¹ برای تبیین نواوراسیاگرایی آن استفاده می‌کند. هدف اصلی این مقاله بررسی زمینه‌ها و اهداف اصلی چرخش ایران به اوراسیا، تحلیل دلایل آن و فرصت‌ها و مزایای اوراسیا برای ایران است.

1. Neo-Intergovernmentalism

1. چارچوب نظری پژوهش

در دهه‌های اخیر، پیچیدگی فزاینده امور، وابستگی‌ها و آسیب‌پذیری‌های متقابل دولت‌ها را برای کاستن از هزینه‌ها، تأمین منافع بیشتر و دفع مؤثرتر تهدیدات متقاعد به اقدامات جمعی کرده است. در این راستا، منطقه‌گرایی به عنوان سازوکاری برای تسریع فرایند توسعه از طریق استفاده از منابع، امکانات و ظرفیت‌های کشورهای دیگر مورد توجه دولت‌ها قرار گرفته است. در عین حال، برخی چالش‌ها، از جمله بحران‌های اقتصادی، تروریسم بین‌الملل و ویروس کرونا موجب تأکید دوباره بر بازملی‌گرایی و امر حاکمیت شده است و روندهای همگراییانه حتی در اتحادیه اروپا (به عنوان مثال عالیته همگرایی) را با چالش مواجه کرده است. معمای حکمرانی¹ یکی از مهم‌ترین این چالش‌هاست؛ به این معنا که همکاری‌های جمعی فراملی با ترجیحات ملی در تناقض قرار گرفته‌اند و گاه دستاوردهای ناشی از این همکاری‌ها نادیده گرفته می‌شود (Keohane, 2001: 7).

واگذاری یا اصرار بر حفظ اختیارات حاکمیتی در روندهای جمعی، شاخصی برای تفاوت‌گذاری میان همکاری منطقه‌ای، منطقه‌گرایی و همگرایی است. برای مثال، «اتحادیه اروپا» در قاره سبز، «آسه‌آن» در شرق آسیا، «مرکوسور» در آمریکای جنوبی و مرکزی، «نفتا» در آمریکای شمالی، «سازمان شانگهای» در اوراسیای مرکزی، «اتحادیه آفریقا» در آفریقا و «شورای همکاری خلیج فارس» در خاورمیانه نمونه‌هایی از همکاری جمعی هستند که با درجه‌های مختلفی از تأکید بر حاکمیت و به تبع آن، سطوح مختلفی از همگرایی، از هم متفاوت می‌شوند. چیستی این تفاوت با دورویکرد کلان فراملی‌گرایی² و بین‌دولت‌گرایی قابل بررسی است.

فراملی‌گرایی با رویکرد لیبرالیستی، بر تعریف کلاسیک ارنست هاس از همگرایی مبتنی است که طی آن دولت‌ها انتظارات و فعالیت‌های خود را از طریق نهاد جمعی پیگیری می‌کنند که حائز اختیارات بیشتری نسبت به واحدهای ملی مشارکت‌کننده است. برون‌داد این فرایند، شکل‌گیری جامعه سیاسی نوینی است که بر واحدهای ملی برتری می‌یابد (Niemann, 2006: 14). در این حالت، تصمیم‌سازی‌ها به گونه‌ای دموکراتیک همراه با شفافیت و مسئولیت‌پذیری با رویکرد حمایت‌گرا نه از اعضا گرفته می‌شود. در فراملی‌گرایی، تصمیم‌های نهاد فراملی، بر

1. Governance Dilemma

2. Supernationalism

تصمیم‌ها، ترجیحات و قوانین داخلی دولت‌ها اولویت می‌یابد؛ از این رو مفهوم «حاکمیت جمعی»¹ حاکم می‌شود و نهاد فراملی به تدریج کارکردهای مختلف دولت‌های ملی را در اختیار خود می‌گیرد (Tsebelis and Garrett, 2001: 361).

به تأکید نیل ناگنت، هرچند در فراملی‌گرایی روابط میان دولت‌ها فراتر از همکاری و به عبارتی همگرایی است و طی آن بخشی از حاکمیت ملی از دست می‌رود (Waterhout 2008: 16)، اما از طریق نهاد فراملی قدرت بیشتری در عرصه بین‌الملل به دست می‌آید. در مقابل، بین‌دولت‌گرایی با رویکرد رئالیستی، اقدامات جمعی را به صورت محدود و با تأکید بر عدم اعتماد در عرصه بین‌الملل و ترجیح منافع ملی بر منافع فراملی می‌پذیرد. در این حالت، حاکمیت واگذار نمی‌شود و اعضا در تصمیمات و روندهای جمعی حق شرط، گاه حق وتو و همکاری‌گزینی را حفظ می‌کنند.

استنلی هافمن بین‌دولت‌گرایی را در انتقاد از تحلیل نوکارکردگرایان از همگرایی اروپایی و تأکیدشان بر حرکت تدریجی همگرایی به سوی یک نهاد فراملی مطرح می‌کند. او با تأکید بر مبانی رئالیستی به ویژه نقش اصلی دولت‌ها در روابط بین‌الملل، نظر نولیبرالی مبنی بر اینکه کارگزاران غیردولتی می‌توانند دولت‌ها را وادار به روندهای همگرا یا نه کنند، رد می‌کند. به نظر او، بین‌دولت‌گرایان بر سه نکته مهم تأکید دارند: 1) رویکرد سیستمی به شرایط پرتغییر بین‌المللی که می‌تواند مخل همگرایی باشد و ترجیحات کشورها را تغییر دهد؛ 2) دولت‌ها همچنان بازیگری قدرتمند خود را حفظ می‌کنند، هدف آن‌ها حفظ منافع ملی است و این امر کیفیت و ماهیت همگرایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ 3) همگرایی می‌تواند در بخش‌های کارکردی—فنی خاصی پیشرفت داشته باشد، اما ضرورتاً به حوزه سخت از جمله حوزه‌های امنیت و دفاع سرایت نمی‌کند (Pelgrom, 2017: 16).

بین‌دولت‌گرایی بیشتر به نظریه نهادگرایی بین‌دولتی² نزدیک است که بر چانه‌زنی‌های بین‌دولتی و توافق‌های دولتی—نهادی تأکید دارد. در بین‌دولت‌گرایی نه همگرایی، بلکه همکاری جمعی مشروط و داوطلبانه شکل می‌گیرد و نهاد جمعی توان تحمیل تصمیمات به اعضا را ندارد. هرچند این امر تصمیم‌سازی را مشکل می‌کند، اما در مقابل سازوکاری برای همکاری جمعی دولت‌هایی

1. Pooling/Pooled Sovereignty

2. Intergovernmental Institutionalism

است که رویکرد سخت به حاکمیت و استقلال دارند. با توجه به چالش‌های همگرایی تمام‌عیار که در اتحادیه اروپا نیز دیده می‌شود، نهادهای منطقه‌ای در عمل و برای ادامه حیات، فراملی‌گرایی و بین‌دولت‌گرایی را هم‌زمان به کار می‌گیرند (Schout and Wolff, 2012: 22). اتحادیه اروپا نیز این رویکرد دوگانه را در نظر دارد و نهادهای وابسته به آن از جمله شورای اروپا و کمیسیون اروپایی به شیوه‌های متفاوت اداره می‌شوند. بر همین اساس، برای توصیف روندهای جمعی در این اتحادیه مفاهیم مختلفی همچون حکمرانی فراملی و حکمرانی چندسطحی کاربست دارند (Tsebelis and Garrett 2001: 361).

بین‌دولت‌گرایی جدید بر همین رویکرد ترکیبی تأکید دارد. هرچند بین‌دولت‌گرایی و تأکید بر حاکمیت‌های ملی در آن قوی‌تر است و دولت را محور اصلی تعاملات جمعی می‌داند، اما دید خوش‌بینانه‌تری نسبت به همگرایی دارد و این روند را ممکن و روبه‌توسعه ارزیابی می‌کند. در سوی دیگر، برخلاف فراملی‌گرایی همگرایی را روندی پیوسته و متوازن نمی‌داند و بر پویایی و برگشت‌پذیر بودن آن تأکید دارد (Hodson and Puetter, 2019: 1154-1155). براین اساس، حامیان بین‌دولت‌گرایی جدید ابهام‌هایی را در مورد همگرایی مطرح می‌کنند از جمله ترجیحات ملی دولت‌ها در شرایط بحران، چالش اجماع‌سازی در نهاد فراملی، ابهام در همگرایی همه‌جانبه، و چالش توازن سیاسی (Hodson, 2019: 4).

جدول 1. بین‌دولت‌گرایی / فراملی‌گرایی / بین‌دولت‌گرایی جدید

کارگزار جمعی	فراملی‌گرایی	بین‌دولت‌گرایی	بین‌دولت‌گرایی جدید
نهاد فراملی	نهاد بین‌دولتی	نهاد بین‌دولتی/فراملی	
رویکرد به حاکمیت	سهل‌گیر، موافق با تحدید حاکمیت	سخت‌گیر، مخالف با تحدید حاکمیت	سهل‌گیر در موضوعات غیر راهبردی و سخت‌گیر در موضوع‌های راهبردی
اصل تصمیم‌سازی	اکثریتی	وتویی	اجماعی
نوع تعامل	همگرایی	همکاری داوطلبانه	همگرایی حاکمیتی
اصل همکاری	منافع و ارزش‌های مشترک	منافع نسبی	منافع متقابل
دامنه همکاری	گسترده و قابل‌سرایت به حوزه‌های مختلف	محدود و غیر قابل‌سرایت به موضوعات راهبردی	گسترده‌محدود
رابطه سیاست سخت و نرم	فقدان تفکیک سیاست و سایر حوزه‌ها	تفکیک سیاست از سایر حوزه‌ها	تفکیک نسبی

بین‌دولت‌گرایی جدید با رویکرد ترکیبی خود بستر مناسبی را برای تعاملات جمعی فراهم می‌کند؛ به‌ویژه برای دولت‌هایی که رویکرد سخت نسبت به حاکمیت دارند یا در وضعیت نامتقارنی نسبت به دولت‌های بزرگ‌تر و قدرتمند هستند و در نتیجه از روندهای همگراییانه زیان می‌بینند. البته برخلاف بین‌دولت‌گرایی، در بین‌دولت‌گرایی جدید دولت‌ها در همه اقدامات جمعی از حق و تو برخوردار نبوده و همکاری‌گزینشی و مشروط آن‌ها محدود است. درعین حال، با رد همگرایی همه‌جانبه و تصمیم‌سازی اکثریتی در نهادهای فراملی، بر احترام به ملاحظات دولت‌ها و توجه به وضعیت نامتقارن اعضا تأکید دارد.

2. راهبرد سنتی نگاه به شرق

فروپاشی شوروی فرصت مغتنمی برای همکاری‌های جمعی و منطقه‌گرایی ایران در اوراسیای مرکزی بود. اوراسیاگرایی اولیه ایران در دوره هاشمی رفسنجانی محدود به این جغرافیا (عمدتاً آسیای مرکزی) و با تأکید بر نیازهای اقتصادی متقابل شکل گرفت. مشارکت فعال در شکل‌گیری و پیشبرد سازمان اگو، ازجمله تلاش‌های ایران در این زمینه بود. در دوره خاتمی با توجه به تأکید بر بهبود روابط با غرب از تأکید بر اوراسیا کاسته شد. درعین حال، گفتمان فرهنگ‌محور ایشان بستری برای تقویت روابط فرهنگی با اوراسیای مرکزی از طریق دیپلماسی فرهنگی و تأکید بر مؤلفه‌های مشترک فرهنگی ازجمله نوروز بود.

اوراسیاگرایی در دوره احمدی‌نژاد در قالب راهبرد نگاه به شرق معنا و وسعت جدیدی یافت. مهم‌ترین پیشران این سیاست، تشدید تنش با غرب به‌ویژه بر سر برنامه هسته‌ای ایران بود. اوراسیاگرایی این دوره نسبت به دوره‌های هاشمی و خاتمی از نظر جغرافیایی وسیع‌تر از آسیای مرکزی بود و تقویت روابط با کنشگران اوراسیایی به‌ویژه روسیه و چین و عضویت در سازمان‌های اوراسیایی ازجمله شانگهای، در دستورکار قرار گرفت. هرچند در این دوره توسعه روابط با سایر کشورها ازجمله هند، ژاپن و کره جنوبی نیز موردتوجه بود، اما تنش با آمریکا مانع تقویت این روابط شد. درواقع، نگاه به شرق دوره احمدی‌نژاد نه یک «انتخاب»، بلکه «اجبار» و واکنشی به فشارهای آمریکا بود. در عمل نیز این سیاست با تمرکز بر ضدیت با آمریکا و تقسیم دنیا به غرب و شرق دنبال شد و نگاه به شرق به معنی ردّ غرب و «رابطه با هرکه ضد غرب بود» تعریف می‌شد.

در این راهبرد، شرق جغرافیایی بود که در آن قدرت‌ها و روندها ماهیت سلطه‌گر نداشتند و در ضدیت با غرب بودند. این رویکرد سیاست‌زده بلوکی، نخستین مشکل راهبرد نگاه به شرق بود که به همراه برخی فرض‌های نادقیق دیگر سبب ناکامی آن شد. فقدان اجماع در داخل ایران در خصوص این راهبرد، مشکل دوم بود که دلایل مختلفی چون مخالفت با کلیت سیاست خارجی احمدی‌نژاد داشت. به دلیل مخالفت‌ها و نبود اجماع، نگاه به شرق رویکردی بخشی و نه ملی بود. سوم اینکه ابعاد راهبرد نگاه به شرق چندان روشن نبود و گاه جغرافیای نگاه به شرق به تمام جهان تو سعه داده می‌شد و هر کشور ضد غربی از بلاروس تا ونزوئلا و بولیوی در چارچوب آن تعریف می‌شدند. چهارم اینکه فرض ضدیت پایدار روسیه و چین با آمریکا دقیق نبود. مواجهه این دو کشور با آمریکا همواره عمل‌گرایانه بوده است و به‌رغم برخی تنش‌ها، مخاصمه وجهه قطعی روابط آن‌ها با واشینگتن نبوده است. این روابط وجوه رقابتی و همکاری‌جویانه‌ای از جمله در زمینه ثبات راهبردی دارد که در همکاری مسکو و پکن با آمریکا در مورد برنامه هسته‌ای ایران از جمله رأی مثبت این دو به قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت علیه تهران، نمود می‌یابد. پنجم اینکه در چارچوب نگاه به شرق این باور وجود داشت که می‌توان اتحادی راهبردی و پایدار با مسکو و پکن ایجاد کرد؛ حال آنکه این قدرت‌ها نه تنها روابط خود را با ایران راهبردی نمی‌دانند، بلکه در توسعه این روابط همواره احتیاط داشته و مایل به آسیب دیدن تعاملات خود با آمریکا به خاطر ایران نیستند.

این برداشت‌های نادقیق، نه تنها هدف اصلی راهبرد نگاه به شرق یعنی مقابله با آمریکا را محقق نکرد، بلکه واکنش‌های منفی نیز نسبت به مشارکت ایران در روندهای اوراسیایی، از جمله مخالفت با عضویت آن در سازمان شانگهای را در پی داشت. حتی در دوره احمدی‌نژاد به دلیل همراهی دولت مدودف با تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران، روابط تهران و مسکو با تنش بی‌سابقه‌ای همراه شد^(۳). در پی ناکامی این سیاست و با توجه به تحولات فزاینده در اوراسیا و عرصه بین‌الملل به‌ویژه بازتوزیع موضوعی و جغرافیایی قدرت و ثروت، نیاز به راهبرد جدیدی برای انطباق بهتر با این تحولات احساس شد.

۳. فشار آمریکا، پشیران «اجبارآمیز» چرخش ایران به اوراسیا

آمریکا تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی فعال‌ترین دولت خارجی در سیاست داخلی و خارجی ایران بود و تهران نیز از مهم‌ترین متحدان واشینگتن در خاورمیانه و خلیج فارس به شمار می‌آمد.

پس از انقلاب، این رابطه کاملاً معکوس و مخالفت، نفی، دگرسازی و تنش بر روابط دو کشور حاکم شد. امام خمینی آمریکا را «شیطان بزرگ و سرچشمه همه بدبختی‌های ایران» دانست و این نگاه به آمریکا همچنان حفظ شده است. اصرار واشینگتن بر بازگرداندن تهران به الگوی رابطه‌ای پیش از انقلاب چالش‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی بسیاری را برای ایران ایجاد کرده است. این رویکرد با وجوه تهاجمی و مداخله‌گرایانه از مهم‌ترین ریشه‌های تنش میان تهران و واشینگتن است که در ابتدا در قالب مخالفت با انقلاب اسلامی آغاز شد.

با تثبیت انقلاب، تضاد ایدئولوژیک به منشأ جدید تنش تبدیل شد. در یک سو، ایران بر اسلام سیاسی با ویژگی ضدآمریکایی—ضداسرائیلی تأکید دارد و این تأکید در اسناد بالادستی مختلف آن از جمله در قانون اساسی در قالب اصل «نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری» و در سند «الگوی اسلامی—ایرانی پیشرفت» در اشاره به پیش‌داری ایران در ایجاد «تمدن نوین اسلامی» که ماهیتی غیرغربی و ضدغربی دارد، برجسته است (Ayatollah Khamenei issues, 2018). در مقابل، آمریکا قرار دارد که با تأکید بر انترناسیونالیسم لیبرال و هژمونی هنجاری خود در این زمینه، مخالف رشد و الگو شدن اسلام سیاسی ایران است.

این تضاد ایدئولوژیک، تبدیل به تقابل سیاسی و ژئوپلیتیکی در عرصه عمل شده است؛ به این معنا که تأکید ایران بر آمریکازدایی و غربی‌زدایی از سیستم‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی داخلی و منطقه‌ای، در مقابل رویکرد مداخله‌گر آمریکا قرار می‌گیرد که همچنان بر کنترل و مدیریت ایران و منطقه تأکید دارد. ایران نه تنها این رویکرد را نپذیرفته و بر مخالفت با آمریکا و نظم منطقه‌ای مطلوب آن اصرار دارد، بلکه به عنوان نیرویی تجدیدنظرطلب به دنبال بازتعریف خاورمیانه و تبدیل شدن به قدرت اول منطقه است. تلاش تهران برای تقویت و هدایت «محور مقاومت» علیه آمریکا و اسرائیل در این راستا قابل تفسیر است.

بی‌شک سیاست ایرانی مغایر با منافع بلندمدت آمریکا در منطقه است؛ از این رو واشینگتن از همان ابتدای انقلاب راهبرد کلان «تغییر نظام یا تغییر رفتار تهران» را در دستور قرار داده و برای تحقق این منظور اهرم‌های مختلف فشار علیه تهران را به کار بسته است. انواع تحریم‌های اقتصادی، تجاری و تسلیحاتی؛ تلاش برای انزوای بین‌المللی تهران؛ تهدید به اقدام نظامی؛ حمایت و پشتیبانی از جنگ عراق (صدام) علیه ایران؛ حمایت از نیروهای ابوزیسیون؛ تلاش برای ایجاد ائتلاف منطقه‌ای مخالف

ایران (ناتوی عربی)؛ جنگ روانی و تبلیغاتی با هدف تقویت ایران‌هراسی در منطقه و عرصه بین‌الملل؛ بحران‌سازی در داخل (حمایت از اعتراض‌ها) و سیاست خارجی ایران (تحریک تنش میان ایران و کشورهای منطقه)؛ و امنیتی‌سازی سیاست داخلی و خارجی ایران (با تأکید بر حمایت ایران از تروریسم و ایجاد بی‌ثباتی در منطقه) از جمله این فشارها هستند.

در کنار فشارها، آمریکا همواره گزینه مذاکره با ایران را نیز مطرح کرده است. در دوره‌های مختلف و از سوی رؤسای جمهور مختلف آمریکا، از جمله جو بایدن، سیاست هم‌زمان «فشار و مذاکره» با تاکتیک‌های مختلف، اما با هدف مشترک تغییر نظام یا رفتار تهران در دستور بوده است. براین اساس، تهران با تأکید بر اینکه در سیاست آمریکا در قبال ایران تفاوتی بین رؤسای جمهور آمریکا وجود ندارد، راهبرد کلان خود را در مقابل واشینگتن، مقاومت و بازدارندگی فعال تعریف کرده است.

پس از گذشت بیش از چهار دهه از این فشارها، نه تنها ایران تسلیم نشده است، بلکه با تقویت موقعیت داخلی و منطقه‌ای خود همچنان بر مخالفت با آمریکا و بازتعریف منطقه تأکید دارد. روندها نیز حاکی از افزایش نفوذ و تأثیر منطقه‌ای ایران از جمله بر ثبات خلیج فارس، معادلات ژئواکونومیک و ژئوپلیتیکی منطقه، موازنه قوا و نیز بر کشورهای مختلف منطقه از افغانستان تا فلسطین، عراق، لبنان، سوریه و یمن است. باربارا اسلاوین با تأیید این ادعا، موفقیت تهران در پیشبرد برنامه هسته‌ای و موشکی خود، مدیریت تحریم‌ها، تحکیم روابط با قدرت‌های بزرگ مخالف آمریکا یعنی چین و روسیه و تقویت اجماع داخلی در مقابل آمریکا را نشانه‌هایی از شکست سیاست فشار علیه تهران می‌داند (Slavin, 2020). دنیل دپتریس نیز تأکید دارد سیاست فشار حداکثری تأثیری خلاف انتظار داشته است و با مقاومت حداکثری تهران مواجه شده است (DePetrìs, 2019).

این موفقیت‌ها، تهران را به مقاومت بیشتر در مقابل آمریکا مصمم‌تر کرده است. در این میان، برخی تحولات، از جمله ترور سردار سلیمانی از سوی آمریکا و در پی آن حمله موشکی ایران به پایگاه عین‌الاسد به عنوان بزرگ‌ترین حمله موشکی به نیروهای آمریکایی (Survivors describe..., 2021) دو کشور را تا آستانه جنگ نیز پیش برده است. در عین حال، ایران در مقاطعی آماده دیپلماسی و حل مسائل بود، اما تجربه ناموفق برجام و خروج آمریکا از این توافق بین‌المللی و افزایش فشارها

در عین تعهد ایران به مفاد این توافق، این گزاره را در ایران تقویت کرد که «نمی‌توان به آمریکا و تعهدات آن اعتماد کرد». اصرار آمریکا بر ادامه «راهبرد اجبار» در قبال ایران در دوره بایدن، با تأکید وی بر «فشار هوشمند» (Joe Biden: There's..., 2020) نیز تهران را متقاعد کرده است که مقاومت راهکار مؤثرتری برای تأمین منافع در مقابل آمریکاست.

تأکید رهبر ایران بر اینکه «در مواجهه با آمریکا هزینه‌سازش بیش از مقاومت است» (Compromise with..., 2019)، بیانگر درک جامعه ایرانی از کنش متضاد و تهاجمی واشینگتن در قبال تهران است. رهبر ایران با تأکید بر ماهوی بودن تنش با آمریکا، تأکید دارد «بسیاری از مسائل ما با آمریکا اساساً حل شدنی نیست، زیرا مشکل آمریکا با «جمهوری اسلامی» است» (Iran's Khamenei blames..., 2017). به اعتقاد ایشان، موضوع هسته‌ای بهانه است؛ حتی اگر وجود هم‌اندیشی، آمریکا موضوعات دیگری چون حقوق بشر و غیره را مطرح می‌کرد (Nuclear sanctions..., 2014).

نکته مهم اینکه رابطه ایران و آمریکا موضوعی دوجانبه نبوده و از موضوعات و بازیگران مختلف دیگر تأثیر پذیرفته است و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. لابی یهود، لابی عربی، رقابت قدرت‌های بزرگ از جمله میان روسیه و چین با آمریکا، معادلات قدرت در خاورمیانه و خلیج فارس و وضعیت ژئواکونومی و ژئوپلیتیک منطقه از موارد تأثیرگذار بر و تأثیرپذیر از روابط تهران و واشینگتن هستند. این پیچیدگی در کنار سه عامل مهم تضاد ایدئولوژیک، مسئله اسرائیل و تقابل در معادلات قدرت منطقه‌ای موانع عمده‌ای هستند که امکان بهبود روابط ایران و آمریکا در آینده نزدیک را منتفی می‌کنند. در این میان، ایران تلاش کرده است تا از پیچیدگی رابطه خود با آمریکا استفاده بهینه کند و با چرخش به اوراسیا اهرم‌هایی را برای تقویت سیاست خارجی خود و مقابله با فشارهای آمریکا ایجاد کند.

۴. اوراسیا، ابرقاره پُرفرصت برای ایران

سیاست و روابط بین‌الملل در مقطعی مهم از بازتوزیع قدرت قرار دارد و مؤلفه‌های اصلی از جمله ساختار، کارگزاران، الگوهای هنجاری و رابطه‌ای در حال تغییر هستند. کنشگران اورا سیایی چون چین و روسیه با رویکرد تجدیدنظرطلبانه، چالش حکمرانی جهانی غرب و اثرگذاری بر بازتوزیع

قدرت جهانی از مهم‌ترین کارگزاران اثرمند بر این تغییر هستند. آن‌ها با تأکید بر تعاملات چندجانبه خارج از نظامات تعریف‌شده آمریکا/غرب، ادامه نظم هژمونیک آمریکامحور را غیرممکن می‌کنند و از نفوذ واشینگتن در عرصه بین‌الملل می‌کاهند. عملکرد نادرست آمریکا در دوره ترامپ و چالش بزرگ بایدن در احیای اعتماد بین‌المللی به آمریکا فرصت مغتنمی برای پکن و مسکو است تا با برجسته سازی اینکه واشینگتن فاقد مسئولیت‌پذیری راهبردی است، نظم بین‌الملل آمریکامحور را زیر سؤال ببرند.

در مقابل، این دو نشان داده‌اند که در توسعه نفوذ خود به عرصه بین‌الملل و تعریف سازوکارهای نظم‌دهنده، هنجارها و قواعد جدید مصمم هستند. ریچارد هاس در اشاره به این موضوع تأکید دارد، در نظم آتی تعداد بیشتری مرکز قدرت با توان و استقلال فزاینده فعال هستند و توجه اندکی به منافع و ترجیحات آمریکا دارند (Mazarr et al., 2016: 2). در این راستا، مسکو و پکن بیش از گذشته از مسئولیت‌های بین‌المللی خود سخن می‌گویند. برای مثال پوتین تأکید دارد روسیه در کنار آمریکا وظیفه ویژه‌ای در موضوع ثبات و امنیت بین‌الملل به عهده دارد و در حل مشکلات جهانی مؤثر است (Поздравление Джозефу..., 2020). شی جین‌پینگ نیز در سخنرانی خود در 75مین نشست مجمع عمومی سازمان ملل بر نقش سازنده چین در صلح و توسعه جهانی و دفاع از نظم بین‌الملل تأکید کرد (Xi Jinping Delivers, 2020). در عمل نیز اوراسیا و کنشگران اوراسیایی تأثیر خود را بر عناصر و روندهای نظام بین‌الملل هم به لحاظ جغرافیایی و هم موضوعی افزایش داده‌اند که از جمله می‌توان به تأثیرات چین و هند بر اقتصاد بین‌الملل در آفریقا و تأثیرات روسیه و چین بر معادله‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی در خاورمیانه اشاره کرد.

در کنار کنشگران اوراسیایی، جغرافیای اوراسیا نیز به دلیل ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی و پیوستگی با شرق و غرب، از بسترهای مهم تغییر در عرصه بین‌الملل است. این ابرقاره با منابع و ظرفیت‌های بسیار و با کشیدگی جغرافیایی از لیسبون تا شانگهای، جاکارتا و ولادی‌واستوک با اتصال هرچه بیشتر زیرساخت‌ها از طریق نهادهای پروژه‌های مختلف چون ابرپروژه کمربند راه، کریدور شمال جنوب، سازمان‌های شانگهای و اتحادیه اقتصادی اوراسیا در حال تبدیل شدن به مجموعه‌ای واحد و مؤثر در روندهای بین‌المللی است. براین اساس، اوراسیا نه یک مفهوم صرف جغرافیایی، بلکه موضوعیتی پویا در روابط بین‌الملل مشتمل بر روندهای چندجانبه و

متنوع ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و تمدنی است که گستره‌ای وسیع از چین تا آسیای مرکزی و شرق اروپا و مناطق پیرامونی از شبه‌قاره هند تا خاورمیانه و اروپای غربی را دربر می‌گیرد.

براین اساس، هرچند هنوز قواعد و ساختار نظم آتی بین‌الملل مشخص نیست، اما آشکار است که کنشگران و روندهای اورا سیایی از عوامل مؤثر نظم جدید خواهند بود. از این منظر، نظم جدید، نظم متعادل‌تری است که در آن اورا سیایی‌ها، سازوکارهای نظم‌دهنده را در کنار غرب/آمریکا شکل می‌دهند. براین اساس، تأکید می‌شود غرب/آمریکا چاره‌ای جز پذیرش چندجانبه‌گرایی و تعامل بیشتر با کنشگران اورا سیایی ندارد و اگر در برابر این روند مقاومت کند، هم خود و هم نظم فعلی فرسوده‌تر خواهند شد (Mazarr, 2018: 3). با این ملاحظه، پرونو ماسس در کتاب خود با عنوان «طلوع اوراسیا: در مسیر نظم نوین جهانی»، قرن 21 را نه آمریکایی یا آسیایی بلکه اورا سیایی یا قرن اورا سیا می‌داند (Macaes, 2019: 2). آینده‌پژوهی‌های دیگر نیز برآورد وی را تأیید می‌کنند (Karaganov, 2018; Dutkiewicz et al., 2018; Evin and Gisclon, 2019; Cooley, 2019).

چنان‌که اشاره شد، ایران نه همسایه بلکه بخشی از این ابرقاره است و اثرگذاری و اثرپذیری آن از این حوزه به دلیل پیوستگی‌های جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی قابل‌انکار نیست. به تبع پویایی‌های جدید در روابط بین‌الملل این اثر متقابل افزایش یافته است و اوراسیا به دریچه فرصتی برای ایران تبدیل شده است. وجود بازیگران و الگوهای ارتباطی و هنجاری نسبتاً هم‌راستا با منافع و اصول سیاست خارجی تهران از بسترهای فرصت ساز برای ایران در این حوزه هستند. این فرصت‌ها در سه حوزه کلی زیر قابل بررسی هستند.

1-4. سیاسی و ژئوپلیتیکی

1. متنوع سازی شرکا و روابط خارجی: معادلات قدرت و رقابت فزاینده‌ای در اوراسیا در جریان است؛ ازجمله اینکه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی به دنبال کاهش وابستگی به روسیه هستند، روسیه به دنبال موازنه با چین است، چین به دنبال تقویت موقعیت خود در اورا سیا است، هند و پاکستان و ترکیه به دنبال تقویت نفوذگذاری در آسیای مرکزی هستند و آمریکا و اروپا مایل نیستند اورا سیا را از دست بدهند. ایران با بازی هوشمندانه می‌تواند از رقابت‌ها در این معادلات به نفع خود بهره برده، شرکا و روابط خارجی خود را متنوع کند و مانع انزوای بین‌المللی شود. از این

طریق، ایران اثرگذاری خود را بر روندها و ساخت‌های سیاسی-ژئوپلیتیکی منطقه‌ای در مرزهای شمالی نیز افزایش می‌دهد یا دست‌کم مانع جریان‌یابی روندهای ضدایرانی می‌شود.

2. تعدیل فشار تهاجمی آمریکا: به‌رغم برخی اختلاف‌نظرها میان ایران و کشورها و کنشگران اوراسیایی، برداشت‌های مشترکی در باب ضرورت چندجانبه‌گرایی و مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا، مخالفت با نفوذگذاری‌های بی‌ثبات‌ساز آن در مناطق مختلف و در مقابل، اعتقاد به امکان ایجاد روندها و ساختارهای چندجانبه وجود دارد که می‌تواند فرصتی برای تهران باشد. ایران با تحکیم روابط اوراسیایی بر آن است تا از این فرصت برای تقویت راهبرد «مقاومت حداکثری و هوشمند» خود در برابر «فشار حداکثری و هوشمند» آمریکا استفاده کند. از این طریق ایران از مقابله مستقیم با واشینگتن می‌پرهیزد و از ظرفیت‌های اوراسیا برای کاهش هزینه‌های مقابله با آمریکا استفاده می‌کند. همراهی نکردن کنشگران اوراسیایی با سیاست «فشار حداکثری» ترامپ و بی‌میلی به حمایت از «فشار هوشمند» بایدن، نشانه‌هایی از این فرصت هستند.

3. پیشبرد راهبرد تبدیل شدن به قدرت اول منطقه: مقامات و اسناد سیاست خارجی ایران بر این راهبرد تأکید دارند. هرچند جغرافیای این هدف عمدتاً خاورمیانه تعریف شده است، اما اوراسیای مرکزی به‌عنوان جغرافیای متصل به سرزمین و منافع ایران نیز جزئی از این راهبرد و بخشی از منطقه‌ای است که ایران در پی «اول بودن» در آن است؛ از این رو نمی‌تواند در راستای تحقق این راهبرد نسبت به تحولات پرشتاب اوراسیا، کارگزاران و روندهای مؤثر در آن بی‌تفاوت باشد. ایران با پیشبرد سیاست اوراسیایی، ضمن جلوگیری از «کنارگذاری» خود از روندها و معادلات در این فرمانطقه، امکانات نوینی را برای پیشبرد هدف راهبردی خود در تبدیل شدن به قدرت نخست منطقه به‌دست خواهد آورد.

2-4. اقتصادی و ژئواکونومیک

1. اقتصادی‌سازی سیاست خارجی: اوراسیا و کنشگران اوراسیایی در حال افزایش سهم خود در اقتصاد جهانی هستند. این ابرقاره با ظرفیت‌ها و منابع اقتصادی، مالی، تجاری، انرژی، ترانزیتی و بازارهای گسترده از کانون‌های نوپویایی اقتصاد جهانی خواهد بود. بر اساس اطلاعات بانک جهانی، میزان تولید ناخالص داخلی جهان در سال 2019 حدود 88,781.5 (اسمی) و 134,984.3 (بر اساس قدرت خرید) میلیارد دلار بوده است. نکته قابل تأمل اینکه بخش عمده‌ای

از این حجم در اقتصادهای در حال رشد رخ داده است که بخشی از آن‌ها در اوراسیا قرار دارند. برای مثال سهم منطقه «شرق آسیا-پاسیفیک» 27,445.5 (اسمی) و 43,119.4 (قدرت خرید) میلیارد دلار و منطقه «اروپا و آسیای مرکزی» 23,178.8 (اسمی) و 33,674.1 (قدرت خرید) میلیارد دلار است (World Development Indicators, 2020). این فضای پویا فرصت مغتنمی برای اقتصادی‌سازی سیاست خارجی و تأمین منافع اقتصادی ایران از طریق ایجاد بازارها و شرکای جدید اقتصادی و نیز دریافت سرمایه و فناوری است. تهران می‌تواند از این طریق فشارهای سنگین تحریمی را تعدیل کند و رشد اقتصادی خود را سرعت بخشد.

2. تقویت موقعیت ترانزیتی: ایران در مسیر پروژه کمربند راه قرار دارد که شمار زیادی از کشورها و مناطق از شرق آسیا تا شبه‌قاره هند، خاورمیانه، آسیای مرکزی، حوزه خزر، قفقاز جنوبی و اروپا را به هم متصل می‌کند. شمار کشورهایی که تا ژانویه 2021 با این پروژه توافق همکاری امضا کرده‌اند، به 140 کشور رسیده است (Countries of the Belt..., 2021). از سوی دیگر، ایران در مسیر کریدور شمال-جنوب قرار دارد که در مناطق مختلفی از اروپای شرقی، قفقاز جنوبی، حوزه خزر، خلیج فارس و شبه‌قاره هند امتداد می‌یابد. این موقعیت ممتاز فرصت مناسبی برای استفاده ترانزیتی، افزایش تجارت و تقویت همبستگی‌های سیاسی است. تهران برای بهره‌گیری از این فرصت، همکاری فعالی را با این پروژه‌ها آغاز کرده است و همکاری با کمربند راه بخش مهمی از توافق راهبردی ایران با چین است. همچنین تهران در حال گسترش اتصال راه‌آهن خود به افغانستان، پاکستان، ترکیه، آذربایجان و آسیای مرکزی و نیز عملیاتی کردن بندر چابهار برای مشارکت فعال در کریدور شمال-جنوب است (Bizaer, 2021). در عین حال، ایران در پی بهره‌گیری بهینه از رقابت بین مسیرهای ترانزیتی مختلف در اوراسیا به نفع خود است.

3. همکاری در حوزه انرژی: ظرفیت‌های بالای ایران در حوزه انرژی زمینه‌ای برای همکاری است. به‌رغم وجود محرکه‌های قوی رقابتی میان ایران با برخی صادرکنندگان اوراسیایی انرژی از جمله روسیه و کشورهای حاشیه دریای خزر، این حوزه می‌تواند بستری برای همکاری فنی از جمله در زمینه اکتشاف، استخراج، پالایش، محصولات پایین دستی از جمله پتروشیمی، سوآپ، و مشارکت در طرح‌های مشترک انرژی باشد. ایران در این زمینه توافقات زیادی را با روسیه، چین، هند و غیره امضا کرده است (Shokri, 2020) که البته به خاطر تحریم‌ها اجرای برخی با مشکل مواجه است و در

صورت رفع مشکل می‌توانند عملیاتی شوند. در سوی دیگر، برخی کشورهای آسیایی از جمله چین، ژاپن، و هند از واردکنندگان مهم منابع انرژی ایران هستند که همکاری با آنها نه تنها در زمینه صدور نفت و گاز، بلکه در صنایع و پروژه‌های مختلف انرژی نیز می‌تواند پیگیری شود.

3-4. امنیتی و نظامی

1. تقویت بازدارندگی راهبردی و منطقه‌ای: اشتراک نظر نسبی میان ایران و برخی کنشگران اوراسیایی در مخالفت با ساختارهای امنیتی آمریکا محور، مخالفت با نظامی‌گری و گسترش زیر ساخت‌های نظامی آمریکا و ناتو و اعتقاد مشترک به ضرورت بازدارندگی در مقابل این روندها وجود دارد. در این رابطه، حضور و همکاری‌های نظامی آمریکا در اوراسیای مرکزی، تهدیدهای نظامی علیه ایران و تلاش برای امنیتی‌سازی خاورمیانه و خلیج فارس، مورد مخالفت مشترک تهران، مسکو و پکن است. این رویکرد مشترک فرصتی برای تقویت و پیشبرد راهبرد «بازدارندگی فعال» ایران است. اقدامات عملی نسبی نیز در این زمینه صورت پذیرفته است از جمله تأکید ماده 3 کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر (مصوب مرداد 1397) در مخالفت با حضور نظامی خارجی در این دریا، مانور مشترک سه‌جانبه میان ایران، روسیه و چین در عمان (دی 1398)، شرکت ایران در رزمایش سازمان پیمان امنیت جمعی قفقاز 2020 با محوریت روسیه و مشارکت چین، و مانورهای مشترک ایران و روسیه در دریای خزر و دریای عمان (فوریه 2021). ایران همچنین خریدار تسلیحات مختلف روسی و چینی است و برای تقویت توان موشکی، جنگنده، زیردریایی، پهبادی، جنگ الکترونیک و امنیت سایبری خود می‌تواند از ظرفیت‌های این دو کشور استفاده کند (Noori, 2020). همکاری در این زمینه‌ها، در تقویت و اثرمندی بازدارندگی در مقابل تهدیدهای نظامی و امنیتی متقارن و نامتقارن علیه ایران مؤثر خواهد بود.

2. تقویت ثبات منطقه‌ای: پرشمار بودن چالش‌های ثبات و امنیت در گستره وسیع اوراسیا از جمله در قفقاز جنوبی (قره‌باغ)، افغانستان و آسیای مرکزی شامل تروریسم، افراط‌گرایی، مواد مخدر و بی‌ثباتی و ناامنی، دغدغه مشترک ایران و کشورها و کنشگران اوراسیایی است. اوراسیایی‌ها به نقش مهم ایران در سیستم امنیت و ثبات منطقه اعتراف دارند و در مقابل، تهران نیز می‌تواند از توان و ظرفیت آن‌ها برای ثبات و امنیت بیشتر نه تنها در مرزهای شمالی، بلکه در خاورمیانه نیز استفاده کند. گفت‌وگوهای امنیت منطقه‌ای که با مشارکت روسیه، چین و کشورهای اوراسیای

مرکزی در آذر 1398 در تهران برگزار شد، نمونه‌ای از همکاری در این زمینه است که می‌تواند تقویت شود (Noori, 2019). افزایش تعاملات در این زمینه نه تنها منجر به امنیت و ثبات بیشتر برای ایران و منطقه خواهد بود، بلکه سبب و بستری برای تقویت همکاری در سایر حوزه‌ها از جمله اقتصاد و ترانزیت است. اعتقاد مشترک ایران و اوراسیایی‌ها به الگوی امنیت منطقه‌ای درون‌زا نیز زمینه‌ای برای همکاری است. کمترین مزیت تعامل در این چارچوب پرهیز از ایجاد روندهای امنیتی ضد ایرانی در منطقه است.

5. نواوراسیاگرایی ایران در دوره روحانی

با روی کار آمدن دولت روحانی و تأکید وی بر حل مسئله هسته‌ای و بهبود روابط با غرب، راهبرد نگاه به شرق دوره احمدی‌نژاد در عمل به حاشیه رفت. رویکرد جدید در ژوئیه 2015 با دستیابی به توافق برجام شکل رسمی‌تری گرفت و روحانی با تأکید بر اینکه تحریم‌ها رفع خواهند شد، از دوره‌ای جدید در سیاست خارجی سخن به میان آورد که با کاهش تنش با غرب و بهبود روابط خارجی ایران همراه بود. در این راستا، توافقی‌هایی نیز با شرکت‌های غربی و حتی آمریکایی از جمله بوئینگ انجام شد و در مقابل از توجه به اوراسیا کاسته شد. این وضعیت واکنش‌هایی در پی داشت و حتی برخی در روسیه به کنایه از روحانی به عنوان «گورباچف ایرانی» نام بردند (Баунов, 2013).

ناکامی برجام، خروج آمریکا از آن در دوره ترامپ، رفع نشدن تحریم‌ها، تأکید دولت بایدن بر «فشار هوشمند» و اصرار واشینگتن و بروکسل بر گسترش توافق هسته‌ای به مسئله موسیقی و فعالیت‌های منطقه‌ای ایران که مورد مخالفت تهران است، خوش‌بینی در مورد بهبود روابط با غرب را با چالش مواجه کرد. این وضعیت و برخی تنش‌ها با آمریکا از جمله تروریستی اعلام کردن سپاه پاسداران، ترور سردار سلیمانی، حمله ایران به پایگاه عین‌الاسد، سرنگونی پهباد آمریکا، تنش با اسرائیل در سوریه و فلسطین، تنش با عربستان در یمن، و... سبب و اجباری برای تغییر در سیاست خارجی ایران از جمله چرخش به اوراسیا شدند؛ از این رو، همچون دوره احمدی‌نژاد، فشار آمریکا عامل «اجبارآمیز» مهمی در این چرخش محسوب می‌شود. سخت شدن رویکرد و موضع مقامات دولت روحانی در مورد آمریکا و اروپا تأییدی بر این تغییر است؛ از جمله آقای ظریف که در جریان مذاکرات هسته‌ای با جان کری وزیر خارجه وقت آمریکا گفت‌وگوی مستقیم داشت، اکنون با تأکید

بر «گذار به دنیای پساعرب»^(۴) تصریح دارد «دوران ابرقدرتی آمریکا تمام شده است و جنازه بر جام آمریکا را شکست داد» (Zarif: The Era of..., 2020).

این شرایط سبب شد دولت روحانی همسو با اصولگرایان منتقد خود با تأکید بر ضرورت مقاومت فعال در مقابل آمریکا بر ضرورت تغییر در سیاست خارجی از جمله چرخش به شرق و اوراسیا تأکید کند. طیف اصولگرا تأکید دارد «نگاه به غرب» حتی برای حل مشکلات نیز آسیب‌زاست. در همین راستا، رهبری با تأکید بر اینکه «نگاه به غرب و اروپا جز معطل ماندن، منت کشیدن و کوچک شدن فایده‌ای ندارد»، بر «نگاه به شرق» تأکید دارند (Meeting of Elites..., 2018). همین امر یعنی اجماع بیشتری از تفاوت‌های اوراسیاگرایی جدید ایران با سیاست نگاه به شرق است؛ لذا هرچند مخالفت‌هایی با اوراسیاگرایی دوره روحانی وجود دارد، اما طیف‌های مختلف بر پیشبرد این سیاست تأکید دارند. تفاوت دوم اینکه هرچند نگاه به شرق بر مقابله با آمریکا از طریق اوراسیا تأکید داشت، اما در اوراسیاگرایی جدید تلاش شده است تا با واقع‌گرایی بیشتر، از اوراسیا برای کاهش فشارهای آمریکا و نه ضرورتاً مقابله با آن استفاده شود.

تفاوت سوم اینکه برخلاف راهبرد نگاه به شرق، محرکه چرخش جدید به اورا سیاتنها «اجبار» نبوده و «انتخاب» نیز هست. این عامل «انتخابی» ناشی از فهم جدید تهران از تحولات ساختاری در روابط بین‌الملل یعنی تضعیف تدریجی برتری غرب و قدرت‌یابی شرق و اوراسیا در این عرصه و به تبع آن، تلاش «انتخابی» برای انطباق مبتکرانه با این تحول است. تهران با تأکید بر اینکه تأثیر روندها و ساختارهای اوراسیایی از جمله پروژه کمربند راه، کریدور شمال-جنوب، سازمان شانگهای و اتحادیه اقتصادی اوراسیا نه صرفاً منطقه‌ای، بلکه فرامنطقه‌ای و حتی بین‌المللی است، بر آن است تا با مشارکت فعال در آن‌ها قدرت دریافت شده را به خاورمیانه و عرصه بین‌الملل سرایت دهد. در دوره روحانی به ظرفیت‌های اورا سیا و سازوکارهای جدید همکاری در این منطقه که «بدون غرب» در حال پیشرفت است، به عنوان بستر مناسبی برای بین‌الملل‌گرایی فعال نگریسته شده است.

چهارم اینکه، تلاش شده است تا از آمریکازدگی پرهیز شود. آمریکا همواره تلاش کرده است تا با «امنیتی کردن» ایران و موضوع‌های مرتبط با آن مانع گسترش روابط خارجی تهران شود. سیاست نگاه به شرق خواسته یا ناخواسته در این چارچوب قرار گرفت که از این جمله می‌توان به تأکیدات ضدآمریکایی آقای احمدی‌نژاد در نشست‌های اوراسیایی اشاره کرد^(۵). این رویکرد نه تنها اهداف ایران را پیش نبرد،

بلکه منجر به احتیاط اورا سیا نسبت به ایران به خاطر نگرانی از واکنش آمریکا نیز شد. در رویکرد جدید کوشیده می‌شود اثر متغیر آمریکا بر روابط اوراسیایی ایران کاسته شود؛ لذا هرچند تهران بر مواضع ضدآمریکایی اش تأکید دارد، اما می‌کوشد این رویکرد مانع روابط متعادل با اوراسیایی ها نشود.

تفاوت پنجم، رویکرد جامع‌تر به اورا سیا و احتراز از سیاست‌زدگی است. در اورا سیاگرایی جدید تلاش می‌شود به دیالکتیک بازیگران، روندها و موضوعات در اورا سیا توجه بیشتری شود؛ ازاین‌رو، برخلاف سیاست نگاه به شرق که عمدتاً سیاست‌محور بود، در اورا سیاگرایی جدید منافع ایران در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی هم‌زمان و با توجه به تأثیرات متقابل آن‌ها پیش برده می‌شوند. یعنی تهران تلاش کرده است تا با تقویت ارتباطات سیاسی و اقتصادی با اوراسیا، امنیت‌سازی کند و با تقویت همکاری‌های سیاسی و امنیتی منافع اقتصادی خود را پیش ببرد.

جدول 2. تفاوت نوآوراسیاگرایی با «نگاه به شرق»

ماهیت	نگاه به شرق	نوآوراسیاگرایی
رویکرد به آمریکا	اجباری	اجبار-انتخاب
تمرکز موضوعی	مقابله با آمریکا	تعدیل فشار آمریکا
وضعیت اجماع داخلی	سیاسی و امنیتی	جامع؛ اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی
هدف‌گذاری	غیراجماعی	اجماع بیشتر
طرف‌های همکاری	کوتاه‌مدت، مقابله با آمریکا	بلندمدت، انطباق با روندهای جهانی
	تمرکز بر روسیه و چین	چندبُرداری و تعاملات گسترده و درعین حال تمرکز بر روسیه و چین

رویکرد چندبُرداری ویژگی ششم اوراسیاگرایی جدید ایران است. هرچند در این رویکرد همانند راهبرد نگاه به شرق، توسعه روابط با چین و روسیه اولویت دارد، اما گسترش روابط با سایر کشورها از آسیای مرکزی تا قفقاز جنوبی، هند، متحدان آمریکا از جمله ژاپن، کره جنوبی و غیره نیز در دستورکار است. درعین حال، چین و روسیه به دلیل اثرمندی بر روابط بین‌الملل، ظرفیت‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و امنیتی و برخی اشتراک‌ها از جمله مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا، جایگاه خاصی دارند. افزون‌براین، ایران بر این نظر است که این دو قدرت، دریچه‌هایی برای گشایش روابط با سایر دولت‌ها و ورود به روندهای اوراسیایی هستند.

ایران توسعه روابط با روسیه را در قالب طرح «همکاری در اوراسیای بزرگ» در دستور دارد. این همکاری شامل تعاملات متقابلاً سودمند در دریای خزر، کریدور شمال-جنوب، تحولات منطقه‌ای از جمله بحران قره‌باغ، نهادهای منطقه‌ای از جمله سازمان شانگهای، سازمان پیمان امنیت جمعی و اتحادیه اقتصادی اوراسیا می‌شود. در این راستا، ظریف در سفر مرداد ۱۳۹۹ خود به روسیه بر تمدید قرارداد بیست‌ساله با روسیه و انعقاد پیمان راهبردی جدید با این کشور تأکید کرد (Zarif: Iran-Russia Strategic..., 2020). پوتین نیز در مجمع اقتصادی پترزبورگ در سال 2016 از ایران به‌عنوان یکی از شرکای طرح «همکاری در اوراسیای بزرگ» یاد کرد (Пленарное заседание, 2016). حمایت مسکو از عضویت تهران در سازمان شانگهای، همکاری با ایران در اتحادیه اقتصادی اوراسیا و در کریدور شمال-جنوب بخش‌هایی از این تعامل اوراسیایی به‌شمار می‌آیند.

در سوی دیگر، ایران در دوره روحانی با فرض ادامه روند فزاینده قدرت‌یابی چین در عرصه بین‌الملل، در رویکرد جدید اوراسیایی خود جایگاه ویژه‌ای به این کشور داده است. به‌رغم برخی نارضایتی‌ها از چین از جمله در بازپرداخت نکردن بدهی‌های ایران، این کشور به‌عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران و مؤثر در دور زدن تحریم‌ها و کاهش فشارهای آمریکا، برای تهران حائز اهمیت است. این رویکرد مثبت در انعقاد توافق راهبردی بیست‌وپنج‌ساله با چین قابل مشاهده است. به‌ظاهر، این توافق مترتب بر سرمایه‌گذاری 400 میلیارد دلاری و مشارکت چین در توسعه بخش‌های مهم اقتصادی ایران و مشارکت فعال ایران در پروژه کمربند راه است (Fassihi and Lee, 2021). مشارکت در این پروژه اهمیت زیادی دارد و سیاست اوراسیایی ایران از این طریق اوراسیایی‌تر خواهد شد.

تعاملات اوراسیایی ایران با روسیه و چین تک‌بعدی نیست و در عین تأکید بر اقتصاد، اهداف سیاسی، امنیتی، نظامی و ژئوپلیتیکی نیز دارد. تمایل چین و روسیه به تقویت روابط با ایران را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. ظرفیت‌های اقتصادی و ترانزیتی، اهمیت ایران در سیستم ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی منطقه از جمله در حفظ ثبات اوراسیای مرکزی و افغانستان از مزایایی است که مسکو و پکن را به تعامل با ایران سوق می‌دهد. چین و روسیه تمایل دارند که همکاری‌های اوراسیایی با ایران را به خاورمیانه و خلیج فارس توسعه دهند و از ایران برای توسعه نفوذشان در این دو حوزه استفاده کنند. این همان همکاری اوراسیایی است که برژینسکی درباره آن هشدار داده بود که ممکن است برای آمریکا چالش‌ساز شود (Eremina, 2016: 169).

در این باره، گای برتون با اشاره به قراردادهای راهبردی ایران با روسیه و چین، تأکید دارد این سه کشور به لحاظ راهبردی رویکرد منفی مشترکی نسبت به نظم جهانی آمریکامحور دارند و از منظر عمل‌گرایانه نیز دلایل منطقی برای همکاری دارند که همین امر آن‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند. به باور برتون، این توافق‌ها نشانه‌ای از قصد ایران برای تشکیل ائتلافی بین‌المللی علیه فشارهای سیاسی و اقتصادی آمریکاست (O'Connor, 2020). افزایش تنش در روابط روسیه و چین با آمریکا در دوره ترامپ فرصت مناسبی برای ایران جهت توسعه بیشتر روابط با این دو قدرت بود. مسکو و پکن به‌رغم حفظ رویکرد محافظه‌کارانه در قبال ایران و آمریکا، بیش از گذشته مایل به کاهش اثر آمریکا بر روابط خود با ایران، از جمله در دوره بایدن هستند. در همین راستا، پوتین ایران را شریکی قابل اعتماد و پایدار برای مسکو دانست (Встреча с Президентом..., 2017). شی جین‌پینگ نیز تأکید دارد که پکن توسعه روابط پایدار با ایران را صرف‌نظر از تغییر شرایط، ادامه می‌دهد (Xi says China..., 2019).

ایران ضمن توجه به این مهم که نباید به برگه بازی روسیه و چین تبدیل شود، تلاش دارد از توسعه روابط با این دو قدرت برای تأمین هدف مهم تقویت استقلال راهبردی خود در عرصه بین‌الملل استفاده کند. گسترش روابط با اوراسیایی‌ها راهکار مناسبی برای متوازن‌سازی جغرافیایی و موضوعی سیاست خارجی ایران است و از فشار غرب/آمریکا بر این روابط خواهد کاست. توسعه این روابط به‌گونه‌ای نسبی از خسارت‌های ناشی از همراهی اوراسیایی‌ها با آمریکا می‌کاهد و تهران برای تقویت استقلال راهبردی خود، حمایت‌های منظم‌تری از آن‌ها دریافت می‌کند.

۶. اوراسیاگرایی در قالب بین‌دولت‌گرایی جدید

ایران در زمینه همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی همواره با تناقض مهمی روبه‌رو بوده است. از یک سو، در مواجهه با پیچیدگی‌ها و وابستگی‌های فزاینده بین‌المللی این درک وجود داشته است که با خودی‌آوری قادر به تأمین منافع و دفع تهدیدات نیست، اما در دیگر سو، رویکرد سخت‌انگار نسبت به حاکمیت و نگرانی از خدشه به استقلال، مانع مهمی برای ورود آن به روندهای جمعی بوده است. در سال‌های اخیر، به دلایل مختلف از جمله فزاینده‌ی فشارهای خارجی و درک عمیق‌تر از ضرورت تقویت تعاملات خارجی در پیچیدگی‌های امروزه بین‌المللی تلاش شده است تا با

تأکید بر منطقه‌گرایی حاکمیتی، این تناقض به گونه‌ای نسبی حل شود. این رویکرد در چارچوب بین‌دولت‌گرایی جدید که رویکردی ترکیبی به بین‌دولت‌گرایی و فراملی‌گرایی دارد، قابل تفسیر است. در دوره روحانی به دلایل مختلف از جمله فزاینده‌ی فشارهای خارجی و درک عمیق‌تر از ضرورت تقویت تعاملات در پیچیدگی‌های امروزه بین‌المللی تلاش شده است تا با تأکید بر منطقه‌گرایی حاکمیتی، این تناقض، به گونه‌ای نسبی حل شود. این رویکرد در چارچوب بین‌دولت‌گرایی جدید قابل تفسیر است که طی آن، ضمن تأکید بر حفظ انتخاب‌های حاکمیتی، از یک سو به حد امکان تعریف سهل‌گیرانه‌تری از حاکمیت می‌شود و در سوی دیگر، تلاش بر آن است تا تعاملات در حوزه‌های غیرسخت متمرکز شده و از سرایت دادن آن‌ها به حوزه سخت احتراز شود. در بین مناطق مختلف، اوراسیا و کنشگران اوراسیایی بهترین گزینه برای عملیاتی کردن این رویکرد هستند. دلیل این امر، تشابه رویکرد سخت ایران و کشورهای منطقه نسبت به حاکمیت و تأکید بر دولت‌محوری، منفعت‌محوری (و نه ارزش‌محوری)، و برتری سیاست‌های ملی و نه فراملی است؛ از این رو گزینه همکاری اوراسیایی نسبت به همکاری غربی آشکارا نزدیکی بیشتری با رویکرد تهران به همکاری جمعی دارد.

جدول 3. تمایزهای همکاری اوراسیایی و غربی

همکاری اوراسیایی	همکاری غربی
ماهیت همکاری	اجبارآمیز
محور همکاری	منفعت‌محور
مسئله حاکمیت	تأکید بر حاکمیت متعطف و حتی ردّ انتخاب‌های حاکمیتی
مسائل داخلی	عدم مداخله در امور داخلی کشورها
سرایت موضوعی	همکاری اقتصادی بدون تحمیلات سیاسی
چندجانبه‌گرایی	تکریم چندجانبه‌گرایی متقابلاً سودمند
الگوی توسعه	احترام به انتخاب‌های ملی در مورد الگوی توسعه
رویکرد ارزشی-فرهنگی	حمایت از اصل تنوع فرهنگی و ارزشی
	تأکید بر یکسان‌سازی فرهنگی و ارزشی

مهم‌ترین مخالفت ایران با الگوی همکاری غربی مداخله‌گرایی، نگاه «بالا به پایین» و تعریف الگوی همکاری برای سایر کشورها، تحمیل‌گرایی و تأکید بر انطباق اجباری است که در برخی موارد با زور و اقدامات نظامی از جمله در عراق و افغانستان همراه بوده است. با این ویژگی‌ها، ایران چه در دوره روحانی و چه در دوره‌های دیگر نمی‌تواند با چنین الگویی تعامل کند. در مقابل،

برداشت موجود در ایران این است که الگوی همکاری اورا سیایی فاقد بسیاری از معایب همکاری غربی است. اساساً پیشینه اقدامات جمعی، زمینه و دلایل شکل‌گیری، ساختار نهادها، و انتظارات در اورا سیاء متفاوت از نوع غربی است. همکاری داوطلبانه حاکمیتی، عدم مداخله، عدم تحمیلات سیاسی و احترام به تنوع فرهنگی و ارزشی از شاخص‌های همکاری اورا سیایی هستند که نسبتاً مراعات شده‌اند و به رویکرد ایران نزدیک است.

این ویژگی‌ها در موازین همکاری اورا سیایی از جمله در اصول «روح شانگهای» مترتب بر ۱۵^۱ یعنی اعتماد، ارتباط، همکاری، همزیستی و منافع مشترک (Zabortseva, 2012: 174) و در اصول پنج‌گانه همزیستی مسالمت‌آمیز، از جمله احترام متقابل به حاکمیت، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله متقابل، برابری و نفع متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز (Burnell et al., 2014: 393)، دیده می‌شود که مورد اجماع کشورهای مختلف اورا سیایی است. کنشگران اورا سیایی (حداقل در شرایط حاضر) نشان داده‌اند که به این اصول پایبند بوده و به دنبال تحمیل، یکسان‌سازی فرهنگی و ارزشی و انطباق اجباری سایرین با الگوهای خود نیستند. در سوی دیگر، اورا سیاء به ایران امکان همکاری رژیم‌ی و انتخابی می‌دهد. این مسئله در توافقنامه تجارت ترجیحی میان ایران و اتحادیه اقتصادی اورا سیاء مشهود است^(۶). براین اساس، ایران در دوره روحانی به سه دلیل همکاری‌های اورا سیایی را ممکن دانسته است:

نخست، فرض ایران این است که در همکاری اورا سیایی حاکمیت آن نقض نمی‌شود، نقض جزئی آن نیز مرتبط با حوزه سخت سیاسی نیست و حتی این همکاری می‌تواند سبب تقویت توان و حاکمیت ایران در عرصه بین‌الملل از جمله در رویارویی با آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن شود؛ دوم اینکه ایران پذیرفته است حاکمیت و استقلال در شرایط فعلی روابط بین‌المللی رسوخ‌پذیر است و همچون گذشته متصلب تعریف نمی‌شوند؛ بنابراین، در شرایط تشدید وابستگی‌ها و پیوستگی‌های متقابل فزاینده، نقص نسبی حاکمیت در همکاری جمعی اورا سیایی را به زیان‌های حاشیه‌ای شدن در روابط بین‌الملل ترجیح داده است؛ سوم اینکه ایران بین حاکمیت و آزادی عمل تفاوت قائل است؛ به این معنا که گاه در فرایند همگرایی، آزادی عمل و اختیار اقدام و نه حاکمیت کاهش می‌یابد.

1. five C's: "confidence, communication, co-operation, coexistence, and common interests"

با این سه ویژگی، نواوراسیاگرایی ایران در دوره روحانی در قالب بین‌الملل‌گرایی جدید قابل تعریف است. بی‌شک ماهیت این همکاری با تعریف معمول از همگرایی که طی آن واحدهای سیاسی برای رسیدن به اهداف مشترک داوطلبانه از اعمال اقتدار تام خود قطع نظر کرده و از یک قدرت فراملی پیروی می‌کنند، منطبق نیست. در عمل نیز تهران همکاری اوراسیایی را با تأکید بر مفهوم توسعه منطقه‌ای و نه همگرایی منطقه‌ای پیش می‌برد تا از مزیت‌های همکاری جمعی در این حوزه محروم نماند و در عین حال، انتخاب‌های حاکمیتی خود را حفظ کند؛ لذا هرچند در دوره روحانی همچنان حساسیت‌ها و مخالفت‌های داخلی با برخی ابعاد همکاری‌های اوراسیایی از جمله با قرارداد بیست و پنج ساله چین و همکاری با روسیه و هند در کریدور شمال-جنوب وجود دارد (با این استدلال که امتیازدهی به پکن، مسکو و دهلی است و وابستگی به دنبال دارد)، هم‌زمان نشانه‌های تمایل به همکاری پررنگ‌تر از نگرانی از همکاری هستند.

نتیجه‌گیری

چرخش به سوی اوراسیا از مهم‌ترین تحولات اخیر سیاست خارجی ایران در دوره روحانی است که مجموعه‌ای از فشارها، نیازها و محدودیت‌ها، فرصت‌ها و منافع در شکل‌گیری آن دخیل است. در این میان، دو دلیل عمده‌تر هستند: نخست، تعمیق تنش با آمریکا به عنوان عاملی «اجبارآمیز» و دوم، تلاش «انتخابی» برای انطباق فعال با تحولات فزاینده جهانی در گذار به نظم جدیدی که در آن اوراسیا و کنشگران اوراسیایی حائز اهمیت و تأثیر هستند. از جمله اهداف نواوراسیاگرایی ایران در حوزه سیاسی و ژئوپلیتیکی می‌توان به تقویت استقلال راهبردی از طریق متنوع‌سازی شرکا و روابط خارجی، تعدیل فشار تهاجمی آمریکا و پیشبرد راهبرد تبدیل شدن به قدرت نخست منطقه اشاره کرد. در حوزه اقتصادی و ژئواکونومیکی ایران به دنبال اهدافی چون اقتصادی‌سازی سیاست خارجی، تقویت تجارت خارجی و همکاری در حوزه ترانزیت و انرژی است. در زمینه امنیتی و نظامی نیز تقویت بازدارندگی راهبردی و منطقه‌ای و تحکیم ثبات در منطقه را در دستور دارد. ایران با رویکردی فراموضوعی و فرامنطقه‌ای به اوراسیا بر آن است تا از این طریق، قدرت دریافت شده از اوراسیا را به سطح بین‌الملل بسط دهد. ظرفیت‌های متنوع سیاسی، اقتصادی، ترانزیتی، امنیتی و ژئوپلیتیکی و نقش مهم ایران در نقشه ژئواکونومیکی و امنیتی منطقه نیز دلیلی برای اقبال کشورها و

کنشگران اوراسیایی از جمله روسیه و چین به توسعه روابط با ایران است. سیاست‌زدگی، آمریکازدگی، فقدان اجماع، کنش منفعل و نگاه دنباله‌رو به روندهای بر ساخته سایر کشورها از جمله مشکلات راهبرد نگاه به شرق بودند که در اورا سیاگرایی جدید تلاش شده است تا رفع شوند. در مقابل، سیاست چندبُرداری، تمرکز بر اقتصاد، آمریکازدایی و دیپلماسی فعال چندجانبه نهادگرا از ویژگی‌های سیاست جدید هستند که با اجماع بیشتر و رویکرد جامع‌تر به اوراسیا پیگیری می‌شوند. در این بین، همسانی رویکرد دولت‌محور و سخت‌انگار ایران و کشورها و کنشگران اوراسیایی به مقوله حاکمیت سبب تسهیل تعاملات اورا سیایی ایران شده است و هم‌از این رو، نو اورا سیاگرایی ایران در چارچوب بین‌دولت‌گرایی جدید و نه همگرایی قابل تحلیل است.

یادداشت‌ها

1. تأکید این نوشتار بر «ایران در دوره روحانی» و نه «دولت روحانی» به این دلیل است که نواوراسیاگرایی در این دوره رویکردی فراجنبی بوده که از سوی طیف‌های مختلف از جمله اصول‌گرا به‌ویژه رهبری تأیید شده است و ضرورتاً راهبرد دولت روحانی نیست.
2. این نوشتار، اوراسیا را نه یک جغرافیا بلکه فراجغرافیایی کاربردی می‌داند و از آنجا که منافع و حوزه اقدام چین در این گستره پراکنده است، از آن به‌عنوان کنشگر اوراسیایی یاد می‌شود.
3. آقای احمدی‌نژاد 5 خرداد 1389 به رهبران روسیه درباره «قرارداد گرفتن در شمنان تاریخی ایران» هشدار داد. برای اطلاع بیشتر ن.ک: (نوری، 1390 الف).
4. برای اطلاع بیشتر ن.ک: (Zarif et al., 2017).
5. برای مثال آقای احمدی‌نژاد در نشست سران سازمان شانگهای در پکاترین‌بورگ با تأکید بر نقش آمریکا در نابسامانی‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی تأکید کرد دوران امپراتوری‌ها به پایان رسیده است و قابل‌بازسازی نیست. ن.ک: (Noori, 2011b).
6. این توافق در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۷ امضا شد و شامل 862 قلم کالا است که 502 قلم از آن، ترجیحات اعطایی اتحادیه به ایران و 360 قلم هم ترجیحات اعطایی ایران به اتحادیه اوراسیا است.

منابع

- Arghavani Pirsalami, Fariborz (2015), "Iran-China Relations in the Ahmadinejad era: the Policy of looking to the East and its Structural Effects", *Quarterly Journal of International Relations Studies*, 32 (4), pp. 9-41 [in Persian].
- "Ayatollah Khamenei issues guidelines to perfect Islamic-Iranian Blueprint for Progress" (Oct 14, 2018), <https://english.khamenei.ir/news/6005/Ayatollah-Khamenei-issues-guidelines-to-perfect-Islamic-Iranian>
- Bizaer, Maysam (January 4, 2021), "Iran's railway ambitions go beyond Afghanistan. The Atlantic Council", available at; <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/iransource/irans-railway-ambitions-go-beyond-afghanistan/>
- Blanchette, Jude (March 11, 2021), "Beijing's Visions of American Decline", *The POLITICO*, <https://www.politico.com/newsletters/politico-china-watcher/2021/03/11/beijings-visions-of-american-decline-492064>
- Boyle, Michael J. (2020), "America and the Illiberal Order After Trump", *The Survival*, 62 (6), pp. 51-76.
- Bruno, Macaes (2019), *The Dawn of Eurasia On the Trail of the New World Order*, Penguin Books.
- Burnell, Peter & Randell, Vicky & Rakner, Lise (2014), *Politics in the Developing World* (4rd ed), Oxford University Press.
- Chen, Xiangming and Fazilov, Fakhmiddin (2018), "Re-centering Central Asia: China's "New Great Game" in the old Eurasian Heartland", *Palgrave Communications*, 4 (71), pp. 1-12.
- "Compromise with the Enemies is Costlier than Resistance against Them" (Sep 8, 2019), <https://english.khamenei.ir/news/7022/Compromise-with-the-enemies-is-costlier-than-resistance-against>
- Cooley, Alexander (2019), "Ordering Eurasia: The Rise and Decline of Liberal Internationalism in the Post-Communist Space", *Security Studies*, 28 (3), pp. 588-613.
- Cooley, Alexander and Nexon, Daniel H. (July/August 2020), "How Hegemony Ends; The Unraveling of American Power", *The Foreign Affairs*, 99 (4), pp. 143-156.
- DePetrìs, Daniel R. (December 14, 2019), Trump's 'Maximum Pressure' Strategy Against Iran Isn't Working (It's Time for A Change), *The National Interest*, <https://nationalinterest.org/blog/buzz/trumps-maximum-pressure-strategy-against-iran-isnt-working-its-time-change-105057>
- Dorsey, James M. (2019), "Eurasia's Great Game: India, Japan, and Europe Play to Putin's Needs", *BESA Center Perspectives Paper*, No. 1, 310.
- "Countries of the Belt and Road Initiative" (2021), IIGF Green BRI Center, Retrieved from; <https://green-bri.org/countries-of-the-belt-and-road-initiative-bri/>

- Dutkiewicz, Piotr & Sakwa, Richard and Lukyanov, Fyodor (2018), *Eurasia on the Edge: Managing Complexity*, Lexington Books.
- Eremina, Natalia (2016), "Advent of a New Civilization Project: Eurasia in-U.S. out?", *Journal of Eurasian Studies*, 7 (2), pp. 162-171.
- Evin, Ahmet and Gisclon, Megan (March 2019), *The Role of Eurasia in a Multi-Polar World*, Research Paper, About Istanbul Policy Center.
- Fassihi, Farnaz and Lee Myers, Steven (March 28, 2021), "China, with \$400 Billion Iran Deal, Could Deepen Influence in Mideast", *The New York Times*, <https://www.nytimes.com/2021/03/27/world/middleeast/china-iran-deal.html>
- Hodson, Dermot & Puetter, Uwe (2019), "The European Union in Disequilibrium: New Intergovernmentalism, Postfunctionalism and Integration Theory in the Post-Maastricht Period", *Journal of European Public Policy*, 26 (8), pp. 1153-1171.
- Hodson, Dermot (June, 2019), "The New Intergovernmentalism and the Euro Crisis: A Painful Case?", *LEQS Paper*, No. 145.
- "Iran's Khamenei Blames U.S. for Regional Instability, Creation of Islamic State" (June 13, 2017), Reuters, <https://www.reuters.com/article/us-iran-usa-khamenei-idUSKBN1932C5>
- "Joe Biden: There's a Smarter Way to Be Tough on Iran" (September 13, 2020). CNN, <https://edition.cnn.com/2020/09/13/opinions/smarter-way-to-be-tough-on-iran-joe-biden/index.html>
- Karaganov, Sergey (2018), "The new Cold War and the emerging Greater Eurasia", *Journal of Eurasian Studies*, 9 (2), pp. 85-93.
- Keohane, Robert O. (2001), "Governance in a Partially Globalized World", *American Political Science Review*, 95 (1), pp. 1-13.
- Li, Yongquan (2018), "The greater Eurasian Partnership and the Belt and Road Initiative: Can the two be linked?", *Journal of Eurasian Studies*, 9 (2), pp. 94-99.
- Lim, Kevjn (2020), "Iran's Eurasian Wager", *The Washington Institute, Policy Analysis PolicyWatch* 3306.
- Malle, Silvana; Cooper, Julian & Connolly, Richard (2020), "Greater Eurasia: more than a vision?", *Post-Communist Economies*, 32 (5), pp. 561-590.
- Mazarr, Michael J. & Priebe, Miranda & Radin, Andrew & Cevallos, Astrid Stuth (2016), "Understanding the Current International Order", *RAND Corporation*, Research Reports. RR-1598-OSD.
- Mazarr, Michael J. (2018), "Summary of the Building a Sustainable International Order Project", *RAND Corporation*, Research Reports. RR-2397-OSD.
- McTague, Tom (JUNE 24, 2020), "The Decline of the American World", *The Atlantic*, <https://www.theatlantic.com/international/archive/2020/06/america-image-power-trump/613228/>

- “Meeting of Elites and Top Scientific Talents with the Supreme Leader of the Revolution” (October 17, 2018), Official Website of the Office of the Supreme Leader, Retrived from: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=40714> [in Persian].
- Mirfakhraei, Seyed Hassan and Firoozmandi Bandapi, Majid (2017), “Iranian Cultural Diplomacy in Central Asia and the Caucasus; Opportunities and Challenges”, *Central Eurasian Studies Quarterly*, 10 (2), pp. 448-433.
- Niemann, Arne (2006), *Explaining Decisions in the European Union*, Cambridge University Press.
- Noemi, M. Rocca (2017), “Iran’s geopolitics in Eurasia after the nuclear deal”, *Cambridge Journal of Eurasian Studies*, 1 (1), pp. 1-12.
- Noori, Alireza (2011a), “Iran and the Principle of “Compatibility” in Russian Foreign Policy in Medvedev Era”, *Quarterly Journal of Central Asian and Caucasus Studies*, 73: 205-171 [in Persian].
- Noori, Alireza (2011b), “Iran and Russia in the Shanghai Organization; the Need for Pragmatism in a “Political Union”, *Quarterly Journal of Central Asian and Caucasus Studies*, 75: 139-113 [in Persian].
- Noori, Alireza (2019), “Iran, Russia and Eurasian Integration; The Interests of Active Regionalism”. *Central Eurasian Studies Quarterly*, 12 (1), pp. 235-252. [in Persian].
- Noori, Alireza (Decmber 26, 2019), Tehran convenes allies against threats that include US. Al-Monitor, Retrived from: <https://www.al-monitor.com/pulse/originals/2019/12/iran-tehran-allies-threats-security-conference-afghanistan.html>
- Noori, Alireza (July 16, 2020), The Importance of Ending the Arms Embargo: What Is Iran’s Plan? Russian International Affairs Council: RIAC, Retrived from: <https://russiancouncil.ru/en/analytics-and-comments/analytics/the-importance-of-ending-the-arms-embargo-what-is-iran-s-plan/>
- “Nuclear Sanctions Are Based on Excuses and Fabrication” (July 7, 2014), <https://english.khamenei.ir/news/2218/Nuclear-sanctions-are-based-on-excuses-and-fabrication>
- O’connor, Tom (22 July, 2020), Iran Seeks Deals with Russia and China to Build Coalition to Resist U.S. Newsweek, Retrived from: <https://www.newsweek.com/iran-russia-deal-china-agreement-coalition-1519467>
- Pelgrom, Siem (2017), “Scrutinizing European Decision-Making Regarding the Temporary EU Relocation System”, Master Thesis: International Management & Public Policy. Erasmus University Rotterdam.
- Rolland, Nadège (2019), “A China-Russia Condominium over Eurasia”, *Survival*, 61 (1), pp. 7-22.
- Schout, Adriaan and Wolff, Sarah (2012), The ‘Paradox of Lisbon’: Supranationalism-Intergovernmentalism as an administrative concept. n book: *The EU’s Lisbon Treaty Institutional Choices and Implementation*, Ashgate Press.

- Slavin, Barbara (May 14, 2020), "Five Reasons Why US 'Maximum Pressure' on Iran Has Backfired", The Atlantic Council, <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/iransource/five-reasons-why-us-maximum-pressure-on-iran-has-backfired/>
- "Survivors describe Iranian missile attack on Al Asad Airbase" (February 26, 2021), CBSNews, <https://www.msn.com/en-us/news/world/survivors-describe-iranian-missile-attack-on-al-asad-airbase/ar-BB1e3eKw?li=BBnb7Kz>
- Sheng, Andrew (2017), "OBOR and EuroAsia's New Great Game", *China Report*, 53 (2), pp. 1-21.
- Shokri K., Omid (January 3, 2020), "Iran oil exports face a tough future even after the coronavirus", The Atlantic Council, Retrived from; <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/iransource/iran-oil-exports-face-a-tough-future-even-after-the-coronavirus/>
- Tsebelis, George and Garrett, Geoffrey (2001), "The Institutional Foundations of Intergovernmentalism and Supranationalism in the European Union", *International Organization*, 55 (2), pp. 357-390.
- Vaezi, Mahmoud (2010), "Mediation in Central Asia and the Caucasus: Iran's Experience", *Ministry of Foreign Affairs Publications* [in Persian].
- Waterhout, Bas (2008), *The Institutionalisation of European Spatial Planning*, IOS Press.
- "World Development Indicators: Size of the economy" (2020), *The World Bank Group*, Retrived from; <http://wdi.worldbank.org/table/WV.1>
- Xi Jinping Delivers an Important Speech at the General Debate of the 75th Session of the United Nations (UN), General Assembly (August 22, 2020). Ministry of Foreign Affairs, the People's Republic of China, Retrived from: https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/zxxx_662805/t1817766.shtml
- Xi says China will promote steady ties with Iran (JUNE 14, 2019). Reuters, Retrived from: <https://uk.reuters.com/article/mideast-attacks/xi-says-china-will-promote-steady-ties-with-iran-idUKB9N21S01C>
- Zabortseva, Yelena N. (2012), From the "Forgotten Region" to the "Great Game" Region: on the Development of Geopolitics in Central Asia", *Journal of Eurasian Studies*, 3 (2), pp. 168-176.
- Zamirirad, Azadeh (2020), *Forced to Go East? Iran's Foreign Policy Outlook and the Role of Russia, China and India*, SWP Working Papers.
- Zarif, Mohammad Javad et al. (2017), *The Transition Period of International Relations in the Post-Western World*, Ministry of Foreign Affairs Publications. [in Persian].
- "Zarif: Iran-Russia Strategic Agreement Updated" (July 22, 2020), IRINN, Retrived from; <https://www.irinn.ir/fa/print/798234> [in Persian].

“Zarif: The Era of American Superpower is Over” (August 17, 2020). IRNA, Retrived from; www.irna.ir/news/83911365/ [in Persian].

Баунов, Александр (Июня 16, 2013), Откуда в Иране опять демократия. republic.ru. available at: <https://republic.ru/posts/l/954125#>

“Встреча с Президентом Ирана Хасаном Рухани” (Марта 28, 2017). официальный сайт Президента России, Retrived from; <http://kremlin.ru/events/president/news/54119>

“Пленарное заседание Петербургского международного экономического форума” (Июня 17, 2016). kremlin.ru, Retrived from: <http://kremlin.ru/events/president/news/52178/videos>.

“Поздравление Джозефу Байдену с победой на выборах Президента США (Декабря 15, 2020). Администрация Президента России, Retrived from: <http://www.kremlin.ru/events/president/news/64660>.

نوع مقاله: پژوهشی

راهبرد دفاع آفندی در حضور برون مرزی ایران در عمان و سوریه

امیرحسین وزیریان¹، شهرزاد شریعتی²

تاریخ دریافت: 1399/08/07؛ تاریخ پذیرش: 1400/03/10

چکیده

حضور ایران در عمان و سوریه در طول نیم قرن گذشته، از نشانگان افزایش قدرت و نفوذ منطقه‌ای سیاست خارجی ایران تلقی شده است. این مقاله با بهره‌گیری از داده‌های مستند، منابع دست اول و روش اسنادی و تحلیل پسارویدادی مبتنی بر روش مقایسه‌ای، در پی پاسخ به این پرسش است که «چرا ایران طی نیم قرن اخیر در بحران‌های دو کشور عربی عمان و سوریه حضور یافته و این حضور نظامی چه دستاوردی برای منافع ملی ایران داشته است؟» یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد با وجود تفاوت‌های ماهوی نظام بین‌الملل و رژیم سیاسی حاکم بر کشور طی نیم قرن گذشته، حضور نظامی ایران در قلمرو پادشاهی عمان و جمهوری عربی سوریه در پرتو ضرورت‌های حاصل از محاصره ژئوپلیتیکی و لزوم خنثی‌سازی تهدیدهای محیط پیرامونی در مرزهای خارج از کشور بوده است. این مقاله همچنین با استفاده از آموزه‌های نظریه رئالیسم و بهره‌گیری از مفهوم دفاع آفندی نشان می‌دهد دستاورد این حضور برون مرزی ایران در بحران عمان، جلوگیری از به خطر افتادن امنیت انرژی کشور و تهدید گسترش خطر کمونیسم در خلیج فارس، و در بحران سوریه پاسداری از تمامیت ارضی و خنثی‌سازی قابل توجه تهدید ژئوپلیتیکی رادیکالیسم سلفی در منطقه غرب آسیا بوده است.

واژگان کلیدی: ایران، سیاست خارجی، دفاع آفندی، عمان، سوریه

1. دانش آموخته دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
Vazirian.amir@gmail.com

2. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
shariati@modares.ac.ir

Forward Defense Strategy in Iran's Overseas Presence in Oman and Syria

Amir Hossein Vazirian¹, Shahrooz Shariati²

Abstract

Iran's military presence in Oman and Syria over the past half-century has been seen as a sign of growing regional power and influence in Iran's foreign policy. This article seeks to answer the question of why Iran was involved in the crises of the two Arab countries of Oman and Syria during the last half century, and what has this military presence achieved for Iran's national interests? To find this answer, documentary data, reliable sources and documentary methods, post-event analysis and comparative methods have been used. Findings show that despite the essential differences between the international system and the ruling political regime in Iran in the last half century, Iran's military presence in the territory of the Kingdom of Oman and the Syrian Arab Republic was to free Iran from geopolitical siege. Using the teachings of the theory of realism and the concept of offensive defense, the article shows that the achievement of Iran's overseas presence in the Oman crisis was to prevent endangering energy security and the threat of the spread of communism in the Persian Gulf region. Iran's military presence in the Syrian crisis also significantly neutralized the geopolitical threat of Salafi radicalism in the West Asian region, in addition to preserving Iran's territorial integrity.

Keywords: Iran, Foreign policy, Offensive defense, Oman, Syria

1. PhD, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

Vazirian.amir@gmail.com

2. Associate professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

مقدمه

تحلیل‌های متفاوتی درباره حضور برون مرزی ایران در عمان و سوریه صورت گرفته است که برخی آن را نشانه سیاست خارجی تهاجمی و جاه طلبانه ایران دانسته‌اند (Holliday, 1979: 253-260; Rabinovich, 2019). برخی نیز آن را تلاشی در راستای امنیت رژیم سیاسی قلمداد کرده‌اند و بر این باورند که این حضور، با هدف جبران کسری مشروعیت رژیم سیاسی، انتقال بحران از داخل به خارج و تقویت موقعیت داخلی از گذر مداخله خارجی صورت پذیرفته است (Tohidi, 2017; Kazemian, 2016). فقدان دقت و جامعیت کافی در این تحلیل‌ها، هدف اصلی نگارش پژوهش حاضر بوده است، زیرا تحلیل‌های دسته نخست، در حالی به نیت خوانی از حضور تهاجمی ایران پرداخته‌اند که از الزام‌های ژئوپلیتیکی و دفاعی ایران غافل شده‌اند. تحلیل‌های دسته دوم نیز افزون بر معضل گفته شده، فاقد شواهد تجربی کافی است؛ به ویژه که ایران برخلاف کشورهای دیگر منطقه، در هر دو دوره از ثبات و مشروعیت نسبی برخوردار بوده است و تأکید بر گسترش سیاست‌های عمومی در دهه 1350 و نرخ مشارکت سیاسی مطلوب در هفت ساله نخست دهه 1390، مهم‌ترین گواه این امر است (Gasiorowski, 2009: 250-262; Eghtesad Online, 2019). براین اساس به نظر می‌رسد تحلیل حضور برون مرزی ایران در چارچوب رویکرد ژئوپلیتیکی-امنیتی، قابلیت بیشتری برای تبیین دارد، زیرا نگاه به حضور برون مرزی ایران از دریچه ملاحظات ژئوپلیتیکی و امنیتی، بیانگر آسیب‌پذیری جغرافیایی ایران و به ویژه فقدان مرزهای دفاعی طبیعی تسخیرناپذیر و مجاورت جغرافیایی با کانون‌های تهدیدات منطقه‌ای است. این شرایط، نقش ویژه‌ای در نگاه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایران از تحولات محیط پیرامونی ایفا کرده است و آنان را به این برداشت رسانده است که هرگونه تغییرات ژئوپلیتیکی منطقه در راستای افزایش محاصره ژئوپلیتیکی ایران و تغییر موازنه قدرت و به ضرر امنیت کشور است؛ به ویژه آنکه، تجربه تاریخی جنگ چالدران و جنگ تحمیلی نیز گویای آسیب‌پذیری جغرافیایی و شکست تجربه اتکا به مرزهای کشور به عنوان خاکریز دفاعی بوده است (Reisinezhad, 2020).

ایران در شرایط تثبیت با درپیش گرفتن سیاست دفاع آفندی و از راه حضور مؤثر در مسائل امنیتی منطقه، در صدد افزایش امنیت نسبی خود در شرایط خاص ناامنی حاصل از بحران بوده است تا از سویی تهدیدهای امنیتی را دفع کند و از سوی دیگر از تهدیدهای جدید ناشی از تغییرات جدید

ژئوپلیتیکی پیشگیری کند (Barzegar, 2009: 128)؛ از این رو، این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که چرا ایران طی نیم قرن اخیر در بحران‌های دو کشور عربی عمان و سوریه حضور یافت و این حضور برون‌مرزی چه دستاوردی برای منافع ملی ایران داشته است؟ فرضیه پژوهش حاضر این است که با وجود تفاوت‌های ماهوی نظام بین‌الملل و رژیم سیاسی حاکم بر کشور طی نیم قرن گذشته، حضور برون‌مرزی ایران در قلمرو پادشاهی عمان و جمهوری عربی سوریه در پرتو ضرورت‌های حاصل از محاصره ژئوپلیتیکی و لزوم خنثی‌سازی تهدیدات محیط پیرامونی در مرزهای خارج از کشور بوده است و دستاوردهای مهمی برای کشور به همراه داشته است.

در مورد پیشینه پژوهشی این مقاله بیان این نکته ضروری است که این آثار بیشتر در دو دسته قابل بررسی است: دسته نخست، پژوهش‌هایی که جنبش ظفار در عمان را با نگاه تاریخی-تحلیلی بررسی کرده‌اند. از شاخص‌ترین آثار این حوزه می‌توان به «ناگفته‌های جنگ ظفار» (2014) و «نقش آفرینی ایران در خلیج فارس و دریای عمان» (2017) نوشته محمدجعفر چمنکار اشاره کرد. دسته دوم آثار پُرشماری را دربر می‌گیرد که به بررسی ریشه‌ها، ابعاد و زوایای بحران سوریه پرداخته‌اند. کتاب «نبرد برای سوریه» نوشته کریستوفر فیلیپس (2016)، کتاب «بحران سوریه و بازیگران منطقه‌ای» سید علی نجات (2017) و مؤلفه‌های اساسی محیط امنیتی ایران و سوریه رضا سیمبر و روح‌الله قاسمیان (2014) نمونه‌ای از این آثار به شمار می‌رود. وجه تمایز پژوهش حاضر با آثار ذکر شده در این است که این پژوهش بحران در دو کشور عمان و سوریه و راهبرد دفاع آفندی در سیاست منطقه‌ای ایران را به گونه‌ای مقایسه‌ای مطالعه کرده است. افزون‌براین، پژوهش حاضر با روش اسنادی و تحلیل پسارویدادی مبتنی بر روش مقایسه‌ای تدوین شده است. روش گردآوری اطلاعات و مطالب نیز مبتنی بر جست‌وجوی منابع دست اول، کاوش منابع اینترنتی، گفت‌وگوی شخصی با تعداد معدودی از نظامیان ایرانی حاضر در صحنه سوریه و عمان و سرانجام استفاده از اخبار و اطلاعات مربوط به سیاست خارجی ایران، عمان و سوریه بوده است.

1. چارچوب نظری پژوهش

مفهوم «راهبرد دفاع آفندی» به حضور رو به جلوی نیروهای مستقر یا در حال استقرار در خارج از کشور برای نشان دادن عزم ملی، تقویت اتحادها، منصرف کردن دشمنان بالقوه و تقویت واکنش

سریع به تهدیدهای خارجی اشاره دارد. از مهم ترین عناصر دفاع آفندی برون مرزی، اعزام نیروها (مستشاری و نظامی)، ایجاد پایگاه های نظامی، کمک های تسلیحاتی و همکاری های امنیتی با کشور مورد نظر است (U.S Department of Defense, 2010: 111).

این راهبرد دفاعی در پی خنثی سازی، مهار یا دفع تهدیدها و تجاوزهای نظامی پیش از رسیدن آن به قلمرو مرزهای ملی یک کشور است؛ به این معنا که یک کشور برای جلوگیری از درگیری در مرزهای خود در خارج از مرزها با دشمنان مقابله می کند (Yousef, 2019). در واقع، دفاع آفندی یک راهبرد خط مقدم برای جلوگیری از پیشروی تهدیدات محیط پیرامونی به خاکریز خودی است که از طریق گسترش حضور نظامی برون مرزی صورت می پذیرد (Davis, 2018). این راهبرد، پاسخ منطقی به تحولات و شرایط ژئوپلیتیکی پُرخطر محیط پیرامونی است و ریشه در این گزاره صریح دارد که «اگر در خارج از مرزها با تهدید ن جنگیم مجبور می شویم در درون مرزهای خود مان ب جنگیم» (Edward, 2015). سابقه این راهبرد به روم باستان بازمی گردد و از نظر استراتژیست های آن دوران، گسترش قلمرو دفاعی و انتقال به آن سوی مرزها با هدف تأمین مرزهای قابل دفاع و در راستای منطق امنیت و بقا بوده است (Lutwak, 1976: 136). این سازوکار بر این فرض رئالیستی استوار است که ساختار نظام بین الملل آنارشیک و مبتنی بر اصل خودیاری است و دولت ها به هر طریق ممکن باید به تأمین امنیت خود بپردازند (Waltz, 2008: 58-79). از این منظر، دفاع برون مرزی راهبردی برای جلوگیری از کاهش امنیت دولت ها و حفظ توازن قدرت محسوب می شود (Holsti, 1995: 39-42). در این چارچوب اگر دو کشور متحد یکدیگر باشند یا «برداشت¹» یکسانی از تهدیدهای خارجی داشته باشند، اجازه حضور خارجی متحد خود را در قلمروشان خواهند داد. در این معنا حضور نظامی یک کشور در کشور دیگری به معنای برقراری نوعی اتحاد به علت برداشت مشترک از تهدیدها و دستیابی به منافع مشترک احتمالی است (Barnett & Levy, 1992: 19-40). اگرچه در دفاع آفندی، تهدید منافع ملی عامل کلیدی است؛ با این حال، عوامل مؤثر دیگری همچون شانس موفقیت، برآورد هزینه مالی و انسانی، میزان حمایت داخلی و بین المللی از این شیوه دفاعی دخیل است؛ به ویژه اینکه زمانی که منافع یک کشور آن قدر تهدید شود که جایگزینی برای دفاع

آفندی وجود نداشته باشد، انجام این راهبرد اجتناب‌ناپذیر می‌شود. در این معنا، اتخاذ این راهبرد، عملی تدافعی در راستای اعمال بازدارندگی، افزایش امنیت نسبی و ایجاد موازنه به‌شمار می‌آید (Brooks & Kanter, 1994: 17).

دفاع آفندی با توجه به این اصل کلیدی رئالیسم تدافعی قابل فهم است که چون در نظام آنارشیک بین‌الملل واحدها درباره «برزیستن»¹، موقعیت و منافعشان نگران هستند، بخشی از تلاش خود را نه برای پیشبرد اهداف بلکه برای فراهم‌سازی ابزارهای حفاظت از خود در برابر دیگران صرف می‌کنند (Waltz, 1979: 105).

2. یافته‌های پژوهش

1-2. شکل‌گیری بحران عمان

فقر و بیکاری شدید در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی موجب شد تا جوانان استان ظفار، در جست‌وجوی کار راهی کشورهای عربی شده و به تدریج با جنبش‌های سوسیالیستی-ناسیونالیستی آشنا شوند. در 9 ژوئن 1965 جنبش آزادی‌بخش ظفار اعلام موجودیت کرد و برخی کشورهای متمایل به بلوک شرق از آن‌ها حمایت کردند (Ladwig, 2008: 64-66).

جنبش «آزادی‌بخش ظفار» (DLF²) با اتخاذ مرام کمونیستی کوشید ضمن یارگیری از توده مردم فقیر منطقه ظفار، ارتش آزادی‌بخش خلق را برای مبارزات خود تشکیل دهد. از اعضای برجسته هسته مرکزی این گروه در این دوره مسلم بن نوفل الکثیری و یوسف بن علوی بن عبدالله وزیر خارجه پیشین عمان بودند (Jones, 2011: 560).

این گروه پس از برگزاری کنگره سپتامبر 1968 در شهر «حمرین» با اعلام استراتژی جنگ چریکی و گسترش موضع‌گیری خود از عمان به کل خلیج فارس تحت تأثیر آموزه‌های مارکسیستی، نام خود را به «جبهه مردمی آزادی خلیج اشغالی عربی» (PFLOAG³) تغییر داد. آن‌ها با اعلام شعار «مبارزه با امپریالیسم، استعمار، بورژوازی و فئودالیسم» ضمن روابط نزدیک با یمن جنوبی و افتتاح

1. Survive

2. Dhofar Liberation Front

3. Popular Front for the Liberation of the Occupied Arabian Gulf

دفتر خود در این کشور با پشتیبانی آن‌ها توانستند بیشتر سرزمین‌های غربی عمان در استان ظفار را از جمله شهر ساحلی استراتژیک «رخیوط»^۱ و غارهای «شرشیتی»^۲ به تصرف درآورند (Cooper & Bishop, 2000: 44). برخی منابع شمار هسته مرکزی آن را حدود 2000 چریک تمام وقت و 4000 چریک نیمه وقت اعلام کرده‌اند (DeVore, 2012: 150).

2-2. شکل‌گیری بحران سوریه

برخورد نظام سیاسی سوریه با معترضان، مخالفت‌ها را از مرزهای سوریه فراتر برد و این کشور به صحنه جنگ سرد جدیدی تبدیل شد. ریشه‌های شکل‌گیری بحران سوریه چندوجهی بود. از منظر اقتصادی پایین بودن قدرت خرید مردم و قرار گرفتن در زمره کشورهای فقیر نقش مهمی در ایجاد ناآرامی‌ها داشت. از منظر سیاسی نیز شکاف‌های طایفه‌ای-قومیتی در ساختار قدرت، حمایت سوریه از جریان مقاومت، مخالفت اهل سنت با حزب بعث سوریه و ادعای الحاد علویان حاکم از سوی علمای تندرو، سبب تشدید مخالفت‌ها با نظام سیاسی شده بود. افزون بر آن، از منظر اجتماعی نیز تنوع شدید مذهبی (علویان، اهل تسنن، کردها، دروزی، ارمنی و مسیحی) از جمله عوامل واگرایی اجتماعی مردم از نظام سیاسی سوریه به شمار می‌رود (Jamshidi & Seifi, 2017: 118-110).

جنبش سیاسی مخالفان در ابتدا خواهان کناره‌گیری اسد بود اما پس از گذشت چند ماه این اعتراض‌ها به علت حمایت‌های خارجی سمت و سوی مسلحانه به خود گرفت و از اعتراض سیاسی تبدیل به شورش نظامی علیه دولت مرکزی شد. علاوه بر آن، شکست دولت‌های خارجی در رفتن اسد از قدرت، آن‌ها را به سوی مسلح کردن مخالفان سوق داد. به طور مشخص، حمایت شورای همکاری خلیج فارس از پیشنهاد قطر در اجلاس امنیتی منامه مبنی بر حمایت از اعتراض‌های مسلحانه مخالفان دولت سوریه منجر به تشدید بحران در این کشور و تقسیم بازیگران بحران به چند دسته شد (Phillips, 2016: 125). به بیان روشن‌تر، تشکیل «ارتش آزاد سوریه»^۳ با هدف برپایی حکومتی سکولار-دموکراتیک، «شورای ملی سوریه»^۴ به مثابه جناح سیاسی ارتش آزاد و سرانجام، تشکیل گروه‌های مسلح تکفیری داعش و جبهه النصره همگی حاصل شرایط بی‌ثبات در سوریه بود.

1. Rakhyut

2. Shirshiti Caves

3. Free Syrian Army

4. Syrian National Council

(Lister, 2016: 4-24; Nejat, 2017: 76-89). تعداد نفرات ارتش آزاد سوریه 50/000، داعش 25/000 و جبهه النصره 10/000 نفر برآورد شده است (Schmitt, 2016).

۳. تجزیه و تحلیل

۱-۳. دفاع آفندی ایران در عمان

• برداشت تهدید از بحران عمان: پی‌شروی شورشیان ظفار در ایران دهه ۱۳۵۰، نشانه‌های تعلقات قلمروخواهانه مسکو برای دسترسی به آب‌های گرم خلیج فارس تلقی شد. ایران معتقد بود انقلاب ظفار انقلابی کمونیستی است که امکان تحمل آن در منطقه میسر نیست (Chamankar, 2017: 408). علت نگرانی این بود که حضور روس‌ها در مرزهای شمالی، به قدرت رسیدن ناسیونالیست‌های عرب طرفدار مسکو در مرزهای غربی (عراق) و کودتای ضد سلطنتی جمهوری خواهان نزدیک به کرملین در مرزهای شرقی (افغانستان)، ایران را در محاصره تهدید سرخ قرار داده بود. شاه به سفیر ایالات متحده در ایران گفته بود ما از هر طرف توسط دشمنان در محاصره قرار گرفته‌ایم (Goode, 2014: 457).

در نظر ایران، پیروزی شورشیان ظفار در عمان به منزله تکمیل محاصره ژئوپلیتیکی و ازدست رفتن تنها فضای تنفس راهبردی در مرزهای جنوبی بود. روزنامه «آیندگان» در تحلیل این موضوع نوشته بود: «چریک‌های ظفار می‌توانند با استفاده از موشک‌های کاتیوشا با بُرد ده کیلومتر برای حرکت کشتی‌ها در تنگه هرمز خطر ساز باشند» (Chamankar, 2017: 401). شاه نیز در مصاحبه‌ای با «ساندی تایمز» در اسفند ۱۳۵۲ در این باره گفته بود: «شورشیان ظفار می‌توانند با توپ‌های دورزن خود حتی یک نفتکش ۵۰۰ هزار تنی را غرق کنند» (Pahlavi, 1974: 6).

او همچنین درباره اهمیت امنیت تنگه هرمز در مصاحبه با محمد حسنین هیکل اظهار داشت: «تنگه هرمز گذرگاه ما به سوی جهان است. این راه عبور نفت ایران است که هر روز ۱۸۰ میلیون دلار ارزش دارد» (Pahlavi, 1975: 5). امیر طاهری، سردبیر وقت روزنامه کیهان نیز در مقاله‌ای با عنوان «سیاست ایران در خلیج فارس» در تبیین اهمیت ژئواکونومیکی تنگه هرمز یادآور شد: «ایران نزدیک به شش میلیون بشکه نفت در روز به ارزش حدود ۲۰ میلیارد دلار تنها در سال ۱۹۷۴ صادر کرده است که از مجموع درآمدهای ۶۵ ساله گذشته کشور بیشتر بوده است؛ بنابراین، خلیج فارس برای رشد و بقای آینده ایران اهمیت حیاتی دارد» (Taheri, 1975: 425). ازسوی دیگر، ایران

نگران تغییر موازنه و نظم امنیتی منطقه خلیج فارس بود و تلاش شورشیان چپ‌گرای ظفار برای تشکیل دولت جدید در عمان را در این راستا ارزیابی می‌کرد (Pahlavi, 2000: 273). این برداشت تهدید از آن‌رو در ذهن تصمیم‌گیرندگان ایرانی شکل گرفته بود که شورشیان عمانی در اعلامیه‌ای آزادی ظفار را نخستین گام برای آزادی خلیج فارس دانسته و تداوم مبارزه‌های خود علیه امپریالیسم، استثمار سرمایه‌داری و مبارزه با حکمرانان منطقه‌ای را در کل خلیج فارس یگانه هدف خود اعلام می‌کردند. ایران مطابق نظریه «دومینو» اعتقاد داشت سقوط دولت عمان به منزله نقطه آغاز فروپاشی سایر کشورهای کوچک عرب منطقه است که این مسئله سبب ساز بحران جدی برای خلیج فارس خواهد شد. امیرعباس هویدا نخست‌وزیر وقت ایران پس از سرکوب این شورش گفته بود: «اگر یایغان ظفار موفق می‌شدند می‌توانستند تا کویت پیشروی کنند» (Chamankar, 2012: 39).

• **منطق و راهبرد دفاعی ایران در عمان:** ناتوانی ارتش عمان در کنترل شورش ظفار سبب شد سلطان قابوس از کشورهای منطقه برای مقابله با اقدامات شورشیان درخواست کمک کند؛ با این حال، فقدان منابع مالی—نظامی جهان عرب، نوپا بودن چهار کشور حاشیه خلیج فارس (کویت، قطر، امارات متحده و بحرین) و رویکرد محافظه‌کارانه سیاست خارجی عربستان سعودی از جمله دلایل ورود نکردن پادشاهی‌های عربی به بحران ظفار بود (Goode, 2014: 458). در چنین شرایطی، پادشاه عمان برای مقابله با اقدامات جدایی طلبانه در مناطق جنوبی خود، به صورت رسمی از ایران درخواست کمک کرد (Ettelaat Newspaper, 1974: 4).

از نظر ایران حضور برون مرزی در عمان بر اساس منطق دفاع آفندی روبه جلو و گامی در راستای بقای سیاسی موجودیت کشور و حراست از منافع ملی و امنیت منطقه‌ای به شمار می‌رفت و منافع ملی ایجاب می‌کرد ارتش حتی در خارج از مرزها قربانی دهد (Ettelaat Newspaper, 1975: 3)؛ از این‌رو شاه پس از مشورت با سفیر ایالات متحده در تهران، یک نیروی ویژه 1500 نفری را در بهار 1973 برای کمک به نیروهای عمانی به مسقط اعزام کرد (Helms, 1986).

راهبرد دفاعی ایران در جبهه نبرد ظفار، سد کردن روند پیش‌روی معارضان با هدف کاهش پیوسته قلمرو از طریق ایجاد «خط دفاعی هورنبیم»¹ به طول تقریبی 70 کیلومتر بود. این خط دفاعی که تا

1. Hornbeam Defense Line

اوت ۱۹۷۴ تکمیل شد، شامل میدان‌های مین، سیم خاردار، و بناهای کوچک مستحکمی بود که از داخل به ساحل امتداد داشت و از گشت‌زنی و پیشروی آسان شورشیان از یک بخش به بخش‌های دیگر استان ظفار جلوگیری می‌کرد. در دسامبر ۱۹۷۴، پس از ایجاد خط دفاعی هورنیم یک گروه ۱۲۰۰ نفره برگزیده از سربازان ایرانی وارد خاک عمان شد و «عملیات تیمبل^۱» را آغاز کردند. هدف اصلی این عملیات، گرفتن جاده میدوی^۲ به صلاله^۳ مشهور به جاده سرخ به‌عنوان مسیر اصلی ارتباطی و تدارکاتی میان مسقط و ظفار بود. حملات مداوم شورشیان به این محور به شدت از اقتدار دولت مرکزی در استان ظفار کاسته بود. ایران نیروهای خود را در استان ثمریت^۴ متمرکز و پایگاه هوایی محلی را به مرکز نظامی مهمی تبدیل کرد. پشتیبانی توپخانه سنگین، بالگردها و هواپیماهای جنگی به نیروهای ایرانی کمک کرد تا بتوانند کنترل جاده میدوی را در دست بگیرند که این امر به‌منزله در انزوا قرار دادن شورشیان و قطع خطوط مواصلاتی و راه‌های کمک‌رسانی به آن‌ها بود (Farrokh, 2018: 547-548).

افزون‌براین، نیروهای ارتش ایران در تداوم روند پاک‌سازی راه‌ها، تسلط بر خطوط مواصلاتی و محدود کردن امکان دسترسی شورشیان به مهمات و تدارکات لجستیکی واردشده از مرز یمن جنوبی، خط دفاعی دماوند^۵ را ایجاد کردند تا مانع اعزام شورشیان تازه‌نفس و کمک‌های لجستیکی از این مرز شوند. مهم‌ترین ابزار نیروهای نظامی ایران دسترسی به بلندی‌ها و تقویت مواضع خودی و واردکردن ضربات سنگین به شورشیان با بهره‌گیری گسترده از واحدهای هوانیروز بود (Chamankar, 2014: 19).

در گام بعدی نیروهای ایرانی ۳۰۰۰-۴۰۰۰ هزار سرباز خود را در امتداد محور شمال به جنوب شهر بندری رخیوط در ۴۰ کیلومتری مرز یمن جنوبی متمرکز کردند تا بتوانند آن را باز پس گیرند. از آنجاکه شهر ثمریت مرکز شورشیان بود و بر سر راه تصرف «رخیوط» قرار داشت، نیروهای ایرانی باید این شهر را نیز کنترل می‌کردند. سرانجام در ژانویه ۱۹۷۵ شهر رخیوط توسط نیروهای

-
1. Operation Thimble
 2. Midway Road
 3. Salalah
 4. Thumrait
 5. Damavand Defense Line

ایرانی تسخیر شد. در نهایت، با پیاده شدن یگان کماندوهای ایرانی در مرز عمان-یمن جنوبی و نابود کردن دو پایگاه اصلی شورشیان، عقبه مقاومت شورشیان شکسته شد و با فرار چریک ها به آن سوی مرز، نبرد ظفار رسماً در دسامبر ۱۹۷۵ پایان یافت (ward, 2009: 204). بنا بر گزارش کارشناسان نظامی انگلیسی، هزینه حضور ایران در عمان حدود یک میلیارد دلار برآورد شد (Chamankar, 2014: 17-25). این رقم معادل ۳ درصد مجموع بودجه دفاعی ایران در سال های ۱۹۷۳-۱۹۷۸ بوده است.

جدول ۱. بودجه دفاعی ایران در سال های ۱۹۷۳-۱۹۷۸ (میلیارد دلار)

سال	بودجه دفاعی
۱۹۷۳	۳/۱
۱۹۷۴	۴/۴
۱۹۷۵	۶/۲
۱۹۷۶	۷/۶
۱۹۷۷	۸/۲
۱۹۷۸	۸/۶

Source: Shakoori&Vazirian, 2019: 67.

در مورد تلفات انسانی ایران طی این جنگ آمار دقیقی وجود ندارد؛ با این حال، برخی منابع مجموع تلفات نیروهای ایرانی در جنگ ظفار را ۷۱۴ کشته و ۱۴۱۴ مجروح اعلام کرده اند (Allen & Rigsbee, 2002: 64). سلطان قابوس در پایان این جنگ، ضمن قدردانی از تلاش ها و کمک های ایران به کشور عمان از قصد خود مبنی بر انجام اصلاحات اقتصادی برای خشکاندن ریشه های بی ثباتی و شکل گیری گروه های شورشی خبر داد (Peterson, 2004: 267-268). به این ترتیب مهم ترین دستاورد دفاع برون مرزی ایران جلوگیری از به خطر افتادن امنیت انرژی در خلیج فارس، جلوگیری از سرایت کمونیسم و توافق تهران-مسقط در زمینه تعیین حدود آب های ساحلی و کنترل مشترک دو کشور بر تنگه هرمز بود.

2-3. دفاع آفندی جمهوری اسلامی ایران در سوریه

● برداشت تهدید از بحران سوریه: بحران سوریه از منظر رهبران ایران بخشی از برنامه خارجی برای سرنگونی متحد اصلی و در خط مقدم محور مقاومت و در نتیجه تغییر موازنه قدرت به ضرر ایران بود (Khamenei, 2018). مخالفت دو کشور با نفوذ غرب در منطقه، اتخاذ رویکرد ضد صهیونیستی و حمایت از گروه‌های مقاومت در لبنان و فلسطین مهم‌ترین مؤلفه‌های مشترک سیاست منطقه‌ای دو کشور به شمار می‌آید که موجب اتحاد استراتژیک تهران-دمشق شده بود (Goodarzi, 2013: 11-17). افزون‌براین، جایگاه ژئواستراتژیک سوریه در پیوند سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا، وجود تنگه جبل‌الطارق و کانال سوئز و نقش آن در ترابری و کشتی‌رانی، همسایگی با لبنان، ترکیه، عراق، و اسرائیل به‌عنوان اجزای مهم ژئوپلیتیک منطقه و کریدور ارتباطی ایران با حزب‌الله لبنان، از مزیت‌های سوریه برای جمهوری اسلامی محسوب می‌شود (Simber & Ghasemian, 2014: 143-178).

اعلام آشکار اوپاما مبنی بر اینکه زمان کناره‌گیری اسد از قدرت فرار سیده است، نقطه تحولی در ادراک تهدید ایران نسبت به بحران سوریه بود (Phillips, 2011). ایران این اظهارات را مرحله تازه‌ای از بحران سوریه قلمداد کرد که در آن آمریکا و متحدانش در حال آغاز سیاست مداخله‌جویانه‌ای در دمشق هستند که هدف اصلی آن سرنگونی اسد و تضعیف موقعیت منطقه‌ای ایران و محور مقاومت است. با توجه به اینکه بیشتر کشورهای عربی رویکردی ارتجاعی و مخالف به بهار عربی به‌ویژه اعتراض‌های بحرین و یمن داشتند، حمایت آن‌ها از معترضان سوری حرکتی ژئوپلیتیکی قلمداد شد. بعدها از پادشاه عربستان سعودی نیز نقل شد که هیچ اقدامی به‌اندازه ازدست دادن سوریه نمی‌تواند به ایران ضربه بزند (Hannah, 2011). افزون‌بر عربستان، عبدالله گل رئیس‌جمهور ترکیه نیز اعلام کرد اعتماد خود را نسبت به رژیم سوریه از دست داده است (Barnard, 2011). مخالفان اسد نیز با نگاهی ضد ایرانی و سردادن شعارهایی با مضمون «نه حزب‌الله نه ایران» رویکرد خود را در قبال آینده روابط با ایران نشان دادند. ازجمله برهان غلیون رئیس شورای ملی سوریه اعلام کرد روابط فعلی ایران و سوریه غیرعادی است و پس از رفتن اسد، رویکرد سوریه نسبت به ایران و متحدانش همچون حزب‌الله تغییر خواهد یافت (Wall Street Journal, 2011).

مجموع این نشانه‌ها ایران را به این نتیجه رساند که بحران سوریه تلاشی برای جبران کسری موازنه و منافی است که ایران به‌ویژه پس از جنگ 2003 عراق، جنگ 2006 حزب‌الله-اسرائیل

(جنگ 33 روزه) و سرنگونی دیکتاتورهای سکولار طرفدار آمریکا در مصر، تونس و یمن به دست آورده بود؛ بنابراین، در نظر آن‌ها گام بعدی پس از سقوط اسد، تهدید مستقیم ایران خواهد بود. مهدی طائب رئیس قرارگاه عمار، در این باره اظهار داشت، سوریه استان استراتژیک ما است و اگر سوریه را از دست بدهیم، تهران را نیز نمی‌توانیم حفظ کنیم (Taeab, 2012).

● **منطق و راهبرد دفاعی جمهوری اسلامی ایران در سوریه:** رویکرد کلی ایران در سال نخست بحران سوریه حمایت از ابتکارات داخلی سوریه برای تفاهم با معترضان و انجام اصلاحات در چارچوب قانون بود؛ با این حال، گسترش دامنه درگیری و ناتوانی نیروهای مسلح سوریه، حضور ایران را به منظور مدیریت منازعه پس از درخواست کمک اسد اجتناب‌ناپذیر کرده بود. ضعف نیروهای مسلح سوریه به‌ویژه در ژوئیه 2012 آشکار شد که جمعی از مقامات ارشد امنیتی سوریه که به منظور تدوین یک راهبرد جامع و هماهنگ برای مقابله با بحران گرد هم آمده بودند، مورد سوء قصد مخالفان قرار گرفتند. در این حادثه سپهبد داوود عبدالله راجحه وزیر دفاع، آصف شوکت رئیس سازمان اطلاعات و شوهر خواهر بشار اسد، حسن تورکمانی رئیس اتاق بحران و هشام الاختیار رئیس شورای امنیت ملی سوریه کشته شدند (MacFarquhar, 2012).

به موازات حضور ایران، حزب الله نیز به عنوان مهم‌ترین گروه متحد ایران در جبهه مقاومت، حضور خود را در سوریه تسریع بخشید و نقش فعالی را بر عهده گرفت. منطق حضور دفاعی ایران در بحران سوریه نیز بر مبنای دفاع آفندی بود. آیت الله خامنه‌ای با تشریح این منطق با اشاره به شهدای مدافع حرم اظهار داشت: «این‌ها رفتند با دشمنی مبارزه کردند که اگر این‌ها مبارزه نمی‌کردند، این دشمن می‌آمد داخل کشور. اگر جلوی‌اش گرفته نمی‌شد، ما باید اینجا در کرمانشاه و همدان و بقیه استان‌ها با این‌ها می‌جنگیدیم و جلوی این‌ها را می‌گرفتیم» (Khamenei, 2016).

برداشت تهدید از بحران سوریه با ظهور گروه‌های تکفیری تثبیت شد و افسران نیروی قدس به منظور آموزش و فرماندهی نیروهای ارتش اسد به سوریه اعزام شدند. راهبرد دفاعی ایران در جبهه نبرد سوریه یک رویکرد سه‌لایه‌ای تکاملی را در بر گرفت که در سه فاز بسیج شبه‌نظامیان محلی، اعزام جنگجویان فراملی به سوریه و بهره‌گیری از روسیه به منظور موازنه‌سازی در برابر ایالات متحده، به اجرا درآمد (Ahmadian&Mohseni, 2019: 15).

در فاز نخست، محور ایران-حزب الله، به منظور شکست شورشیان، ساماندهی و هدایت گروه‌های

شبه‌نظامی محلی در قالب نیروی دفاع ملی¹ را در دستورکار خود قرار دادند. هدف ایران از این اقدام، ایجاد نیرویی همچون حزب‌الله بود که می‌توانست با تغییرات میدان نبرد و سیاست‌های منطقه‌ای سازگار شود. در مورد تعداد نفرات نیروی دفاع ملی، آمار واحدی وجود ندارد؛ با این حال، سرتیپ شهید حسین همدانی به‌عنوان فرمانده اصلی نیروهای ایرانی در سوریه، در مه 2014 تعداد آن‌ها را حدود 70/000 نفر برآورد کرده بود که در 128 یگان نیروی دفاع ملی ساماندهی شدند (Karami, 2014).

در میان این گروه‌های شبه‌نظامی، تیپ ابوالفضل العباس (ع) به رهبری یکی از اهالی شیعه سوری اهل نبل² مشهور به ابوعجیب جایگاه ویژه‌ای در راهبرد نظامی ایران داشت. این تیپ از ابتدا با حزب‌الله همکاری داشت و به‌عنوان شریک راهبردی نیروی قدس در محافظت از دمشق در برابر حملات شیعیان و بعداً در محاصره و بازپس‌گیری مناطق تحت کنترل شورشیان خدمت کرد. نیروهای این تیپ با هدایت حزب‌الله عمدتاً اطراف دمشق، جنوب سوریه و گاهی غرب و شمال سوریه را پوشش می‌دادند (Al-Tamimi, 2018). افزون‌براین، تیپ امام محمد باقر (ع) به رهبری خالد علی الحسن نیز به‌عنوان یک بازیگر نظامی جدی در شمال سوریه ظاهر شد (Stewart & Al-Khalidi, 2017).

مزیت بهره‌گیری از این راهبرد برای ایران، کاهش حضور مستقیم همه‌جانبه بود و ضمن جلوگیری از تکه‌تکه شدن سرزمین سوریه، طرحی اقتضایی و منطقی برای تأمین امنیت سوریه به شمار می‌رفت. این امر به ایران امکان تحمیل فشار به‌منظور شکل دادن به توزیع سرزمینی و مناطق نفوذ را حتی در صورت سقوط اسد می‌داد (Ahmadian & Mohseni, 2019: 16).

تشکیل نیروی دفاع ملی در شرایطی انجام شد که شکست‌های پی‌درپی نیروهای ارتش سوریه در اواخر 2012 و اوایل 2013 موجب از دست رفتن کنترل دولت مرکزی در مناطق حلب، حماه و رقه شده بود؛ از این‌رو به پیشنهاد سپهبد شهید قاسم سلیمانی و سرتیپ همدانی، راهبرد کنترل مناطق قابل دفاع سوریه به‌جای تمرکز بر به‌دست آوردن کل مناطق اشغال‌شده، سرلوحه کار قرار گرفت. این امر به معنای ایجاد یک خط دفاعی بود که از جنوب سوریه به دریای مدیترانه امتداد می‌یافت و محور شهرهای سویدا³ - دمشق - حمص - حماه - لاذقیه را در بر می‌گرفت (Phillips, 2016: 150-151).

1. National Defence Forces

2. Nabl

3. Suwayda

در مه ۲۰۱۳ که موقعیت اسد به شدت در خطر بود، نیروهای ایرانی—سوری عملیات بزرگی را به منظور تصرف شهر قصیر^۱ در استان حمص در غرب سوریه انجام دادند. این شهر که از ابتدای نبرد در اختیار مخالفان قرار داشت، به دلیل قرار گرفتن در مسیر تأمین لجستیکی مخالفان در حمص و مجاورت آن با ورودی دره بقاع^۲ (کانال حرکت نیرو و تسلیحات حزب الله لبنان) از اهمیت راهبردی برخوردار بود؛ از این رو، حزب الله لبنان با مشارکت حدود ۲۰۰۰ رزمنده نقش مهمی در بازپس‌گیری شهر قصیر در ژوئن ۲۰۱۳ ایفا کرد (Uskowi, 2018: 82). در پایان سال ۲۰۱۳ نقش برجسته ایران در هدایت عملیات میدان‌های نبرد سوریه و جلوگیری از سقوط حتمی اسد به گونه‌ای گسترده، مورد تأیید همگان قرار گرفت؛ چنانکه ریاض حجاب نخست‌وزیر مستعفی سوریه ادعا کرد درواقع، این سپهد سلیمانی و نه بشار اسد است که در سوریه قدرت دارد (White, 2013).

اگرچه شبه‌نظامیان محلی در تأمین نیروی انسانی و ظرفیت سازمانی برای انجام عملیات نظامی نقش ویژه‌ای را به دولت اسد داد؛ با این حال، با توجه به گسترش نبرد این نیروها به تنهایی قادر به حفظ سوریه نبودند (Khaddour, 2016)؛ از این رو، ایران در فاز دوم راهبرد دفاع آفندی خود با رویکردی منطقه‌ای به سمت بهره‌گیری از گروه‌های مقاومت غرب آسیا گام برداشت و گروه‌های عراقی، افغانی و پاکستانی نیز به جبهه نبرد سوریه اعزام شدند. «عصائب اهل الحق»، «حرکات حزب الله نجبا» و «کتاب حزب الله» سه گروه عمده عراقی بودند که از اواخر سال ۲۰۱۲ به سوریه اعزام شدند. این گروه‌ها به ویژه در بوکمال، حلب، دیرالزور و جنوب سوریه حضور یافتند (Bakhtiari & Gholipour, 2015).

همچنین، ایران تعداد زیادی از رزمندگان شیعه افغانی-پاکستانی را در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۸ در دو تیپ جداگانه فاطمیون و زینبیون به سوریه اعزام کرد. فرمانده تیپ فاطمیون، علیرضا توسلی، مشهور به ابوحامد و فرمانده تیپ زینبیون، محمد جنتی، مشهور به حاج حیدر بود که هر دو در سوریه به شهادت رسیدند. در دو سال نخست جنگ سوریه، حضور این دو تیپ محسوس نبود، اما پس از حمله داعش، حضورشان در صحنه نبرد چشمگیر شد (Kamali dehghan, 2015)؛ با این حال، ناکامی نیروهای ارتش اسد در بازپس‌گیری شهر حلب به عنوان بزرگ‌ترین شهر سوریه، سقوط ادلب

1. Qusayr

2. Beqaa Valley

به‌دست مخالفان و تسلط داعش بر شهر پالمیرا نیروهای مقاومت به رهبری ایران را در موقعیت دشواری قرار داده بود؛ به‌گونه‌ای که در اوت 2015 نیروهای اسد کنترل کمتر از 20 درصد سوریه را در اختیار داشتند (Strack, 2015).

درک ایران از ضعف‌های میدانی نبرد سوریه یعنی عدم پشتیبانی هوایی رزمی، فقدان حمایت توپخانه پیشرفته و فقدان یارگیری از یک قدرت بین‌المللی متوازن‌کننده، ایران را به سمت فاز سوم دفاع آفندی خود کشاند. در فاز سوم، ایران به‌منظور اطمینان بیشتر از عدم سقوط اسد و برقراری موازنه بین‌المللی در برابر ایالات متحده، به سمت همکاری با روسیه گام برداشت. این امر از آن جهت مهم بود که با گسترش حضور داعش در موصل، رزمندگان عراقی ناچار به بازگشت به کشورشان شده بودند و از سوی دیگر ارتش سوریه از مارس تا ژوئن 2015 متحمل شکست‌های فراوانی شده بود. در نتیجه این تحولات، کل استان ادلب در شمال و بصرالشام در جنوب را به‌دست مخالفان و بخش‌هایی از استان حماه و حمص نیز به‌دست داعش افتاده بود (Ahmadian & Mohseni, 2019: 18).

از دست دادن ادلب، ایران را به همکاری راهبردی با روسیه به‌منظور افزایش توان دفاع آفندی سوق داد؛ در نتیجه، روسیه در سپتامبر 2015 پس از کسب مجوز حضور نظامی از پارلمان، حمله‌های هوایی متعددی را علیه مناطق اشغال‌شده انجام داد. در پرتو پشتیبانی هوایی روسیه رزمندگان محور مقاومت در نوامبر و دسامبر 2016 توانستند پس از چهار سال به اشغال حلب در شمال سوریه پایان دهند (Bucala, 2017: 5).

در نوامبر 2017 نیز با عملیات نیروهای سوری-ایرانی، بوکمال از حضور عناصر تکفیری پاک‌سازی شد. ایران پس از آن به تأسیس دو پایگاه نظامی برای استقرار نیروهای هم‌پیمان در شهر بوکمال و المیادین به علت اهمیت حراست از کریدور زمینی محور مقاومت مبادرت ورزید (Azizi, 2020: 1-3).

پس از این عملیات، سپهبد سلیمانی در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای از پیروزی نیروهای مقاومت در مقابل داعش در سوریه و عراق سخن گفت (Soleimani, 2017). در مورد تعداد نیروهای نظامی ایران در سوریه اطلاعات دقیقی در دست نیست؛ با این حال برخی منابع از حضور 2500 نفر از افسران ایرانی در سال 2015 یاد کرده‌اند که تعداد آن‌ها به تدریج کاسته شد و در بهار 2017 به

حدود 1000 نفر رسید (Kam, 2017: 12). همچنین، برخی منابع تلفات انسانی ایران در سوریه تا اواخر سال 2016 را بیش از 1000 نفر برشمرده‌اند (Reuters, 2016). در مورد هزینه‌های مالی حضور در سوریه نیز آمار مختلفی ارائه شده است که هیچ‌کدام تأیید نشده است؛ با این حال، حشمت‌الله فلاحت‌پیشه عضو پیشین کمیسیون امنیت ملی مجلس، این رقم را بین 20-30 میلیارد دلار ذکر کرده است (Falahat Pisheh, 2020). در صورت صحت، این رقم معادل حدود 16-20 درصد از مجموع بودجه دفاعی ایران در سال‌های 2011-2019 بوده است.

جدول 2. بودجه دفاعی ایران در سال‌های 2011-2019 (میلیارد دلار)

سال	بودجه دفاعی
2011	13/4
2013	11/2
2015	11/7
2017	14/6
2019	12/6

Source: Stockholm International Peace Research Institute, 2020.

پس از پایان جنگ سوریه در اسفند 1397، بشار اسد به‌منظور تقدیر از ایران به تهران سفر کرد. در تداوم این روند در تیرماه 1399 سرلشکر باقری در سفری به دمشق با همتای سوری خود یک موافقت‌نامه راهبردی دفاعی امضا کرد که از مهم‌ترین مفاد آن ارائه سامانه‌های پدافند هوایی از سوی تهران به سوریه به‌منظور افزایش امنیت مرزهای هوایی این کشور در برابر هجوم رژیم صهیونیستی بود (Nadimi, 2020). در مجموع، مهم‌ترین دستاورد دفاع آفندی جمهوری اسلامی ایران در سوریه، حفظ متحد راهبردی در قدرت، جلوگیری از قطع زنجیره ارتباطی محور مقاومت و حفظ موازنه قدرت به نفع ایران بود. از مجموع آنچه گفته شد، جدول زیر ارزیابی مقایسه‌ای دفاع آفندی را در سیاست خارجی ایران طی نیم قرن اخیر نشان می‌دهد.

جدول 3. ارزیابی مقایسه‌ای دفاع آفندی در سیاست خارجی ایران طی پنجاه سال گذشته

رژیم سیاسی	پهلوی دوم	جمهوری اسلامی
بازه زمانی	1978-1972	2011-2020
جغرافیای بحران	جنوب عمان-استان ظفار	کل سوریه
گروه‌های معارض	جبهه مردمی آزادی ظفار (6/000 نفر)	ارتش آزاد سوریه، داعش، جبهه النصره، شورای ملی سوریه، نیروهای دموکراتیک سوریه (85/000 نفر)
شدت تهدید	زیاد	بسیار زیاد
حامیان بحران	یمن جنوبی، کوبا، شوروی، چین، عراق	ایالات متحده، اسرائیل، ترکیه، عربستان سعودی، قطر
راهبرد دفاعی ایران برای مقابله با بحران	حضور مستقیم ارتش به منظور سد کردن روند پیشروی معارضان، ایجاد خط دفاعی هورنیم-دماوند، استفاده محدود از پشتیبانی هوایی ناتو	حضور مستشاری نیروی قدس برای ایجاد خط دفاعی جنوب به سواحل مدیترانه، ساماندهی گروه‌های مقاومت سوری، لبنانی، افغانی، پاکستانی و عراقی، جلب پشتیبانی هوایی روسیه
حامیان ایران	انگلستان، آمریکا	گروه‌های محور مقاومت، روسیه
هزینه‌های مالی	1 میلیارد دلار حدود 3 درصد بودجه دفاعی 1978-1972	20-30 میلیارد دلار حدود 16-20 درصد بودجه دفاعی 2011-2019
تلفات انسانی ایران	714 نفر	بیش از 1000 نفر
عملکرد ایران	پیروزی در حل بحران	پیروزی در حل بحران
نتایج عملکرد	جلوگیری از اختلال در امنیت انرژی، ممانعت از سرایت کمونیسم، توافق با عمان برای کنترل مشترک تنگه هرمز	حفظ یک متحد راهبردی، جلوگیری از قطع زنجیره ارتباطی محور مقاومت، حفظ موازنه قدرت به نفع ایران

نتیجه‌گیری

این مقاله نشان داد با وجود آنکه حضور برون مرزی ایران در عمان و سوریه از سوی برخی پژوهشگران، اقدامی تهاجمی قلمداد می‌شود، اما درواقع، با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی کشور تنها جنبه تدافعی دارد و درعین حال با درخواست، موافقت و همکاری کامل کشورهای میزبان و به‌منظور پاسداری از نظم منطقه‌ای صورت پذیرفته است. مقاله با نگاهی به حضور برون مرزی ایران از دریچه ملاحظه‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی نشان داد آسیب‌پذیری جغرافیایی ایران و به‌ویژه فقدان مرزهای دفاع طبیعی تسخیرناپذیر و مجاورت جغرافیایی با کانون‌های تهدید در غرب آسیا، ایران را ناخواسته وادار به دفاع آفندی کرده است. مطابق این راهبرد، هرگونه تغییرات ژئوپلیتیکی در غرب و جنوب غربی آسیا در راستای افزایش فشار محاصره ژئوپلیتیکی ایران و تغییر موازنه قدرت و به ضرر امنیت کشور و حتی کل منطقه است. این راهبرد هرچند به‌گونه‌ای پیوسته و در همه‌جا کاربردی

نیست، اما در شرایطی که ایران بتواند به‌ویژه متحدانی در ورای مرزهای خود بیابد، یکی از کارآمدترین شیوه‌های کاهش هزینه‌های حفظ تمامیت ارضی و تضمین منافع ملی خواهد بود. سیاست خارجی منعطف ایران برای برقراری اتحادهای برون منطقه‌ای در برابر تهدیدهای منطقه‌ای نیز از ابعاد پراگماتیستی این شیوه تدافعی در دو دوره بوده است؛ ارتقای همکاری‌های تاکتیکی و توجیه دقیق قدرت‌های بزرگ برای مقابله با تهدیدهای مشترک و ویژگی منحصر به فرد سیاست خارجی ایران است که هم‌سایگان آن به هر علت تاکنون توجه کمتری به آن داشته‌اند. در سطح تاکتیکی و عملیاتی نیز کاربست این راهبرد واجد این معناست که با وجود اینکه راهبرد کلی ایران در طول تاریخ دفاعی و غیرتهاجمی بوده است، تجربه‌های مقابله با گروه‌های تجزیه طلب، تروریستی و تکفیری و حامیان آن‌ها نشان می‌دهد مبارزه با این گروه‌ها در خارج از مرزها به مراتب بیش از واپایش این گروه‌ها در مناطق مرزی، سودمند خواهد بود.

مروری بر راهبرد سیاست منطقه‌ای ایران تاکنون نشان می‌دهد، این راهبرد با حضور فعال در حلقه‌های امنیتی در جلوگیری از افزایش قدرت تروریسم در غرب آسیا نقشی حیاتی و اجتناب‌ناپذیر ایفا کرده است. ویژگی این دفاع آفندی به‌ویژه در دوره جمهوری اسلامی، بهره‌گیری از ظرفیت‌های داخلی کشورها در تجهیز گروه‌های مقاومت مردمی ضد تروریسم همچون حشدالشعبی در عراق و نیروی دفاع ملی در سوریه بوده است. جمهوری اسلامی ایران بر این اساس تاکنون کوشیده است از طریق حمایت از جریان‌های مخالف وضع موجود و همچنین اجتماعات شیعه در منطقه مانند شیعیان حزب الله لبنان، شیعیان یمن، عراق، عربستان، سوریه و بحرین، نفوذ خود را در غرب آسیا افزایش دهد و در عین حال با افزایش دستاوردها و توانمندی‌های فنی، ایران را به عنوان کشوری مستقل و در عین حال توسعه یافته معرفی کند؛ از سوی دیگر ایجاد تشکیلاتی مانند سپاه قدس که همراه با سایر نیروهای شیعه و حتی برخی شبه نظامیان سنی مخالف هژمونی آمریکا و غرب در منطقه به عملیات مستشاری می‌پردازد، از دیگر مصادیق انضمامی و قابل مشاهده سیاست دفاعی ایران در منطقه به شمار می‌رود.

به نظر می‌رسد، جمهوری اسلامی برای تحقق بیشتر اهداف سیاست خارجی خود باید ضمن نگاه راهبردی و بر مبنای پیچیدگی‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی منطقه غرب آسیا و جهان، نسبت به بازتعریف عملیاتی اهداف دفاعی در سیاست خارجی اقدام کند، زیرا در مواردی بدون

تعریف منافع مشخص برای خود می‌کوشد اهدافی را که برای تأمین امنیت آن‌ها برنامه مشخصی تدوین نشده است، پیگیری کند. طبیعی است که لازمه انجام چنین کاری، وجود میزانی از انسجام درونی است. مقصود از انسجام درونی این است که میان تمامی نهادها، چه در حوزه میدان و چه در حوزه دیپلماسی، باید در جهت پیشبرد اهداف کلی سیاست خارجی کشور هماهنگی راهبردی وجود داشته باشد. به این ترتیب به نظر می‌رسد، در شرایط پس از جنگ سرد، منافع ملی و اهداف هژمونیک ایران در منطقه باید هرچه بیشتر به دور از هرگونه شعارزدگی، با توجه به نیازها، تهدیدها، جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین امکانات و محدودیت‌ها، جمعیت، وسعت سرزمینی و جغرافیای سیاسی و اقلیمی به صورتی جدید طراحی و اولویت‌بندی شود که با کمترین هزینه به اهداف دفاعی خود دست یابد و افزون بر حفظ بقا بتواند با پرداخت هزینه‌های اندک و با کنترل تهدیدها و مقابله با خطرهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به آرمان‌های خود دست یابد.

منابع

- Ahmadian, H., & Mohseni, P. (2019), Iran's Syria strategy: the evolution of deterrence, *International Affairs*, 95 (2), pp. 341-364.
- Allen, C., & Rigsbee, L. (2002), *Oman under qaboos: from coup to constitution, 1970-1996*, London: Routledge.
- Al-Tamimi, J. (2018), Liwa abu al-fadl al-abbas and the republican guard, aymenn Jawad Al-Tamimi's Blog [Internet], 29 March. Retrived from: [http:// www.aymennjawAD.ORG/2018/03/ LIWa-abu-al-fadl-al-abbas- and-the-republican-guard](http://www.aymennjawAD.ORG/2018/03/LIwa-abu-al-fadl-al-abbas-and-the-republican-guard)
- Azizi, H. (2020), *Iran's multi-faceted strategy in Deir ez-Zor: from fighting terrorism to creating a zone of influence*, German Institute for International and Security Affairs [Internet], 3 March, Retrived from <https://www.swp-berlin.org>
- Bakhtiari, B., & Gholipour, B. (2015), "15 groups fighting on behalf of Iran in Syria", *Radio Farda*, 24 June [Internet], Retrived from: <https://www.radiofarda.com/a/f8-shia-militia-in-iraq-and-syria>
- Barnard, A. (2011), "Turkish leader says he has lost confidence in Assad", *New York Times* [Internet]. 28 Aug. Retrived from <https://www.nytimes.com/2011/08/29/world/middleeast/29syria.html>
- Barnett, M., & Levy, J. (1992), Alliance formation, domestic political economy and third world security, *The Jerusalem Journal of International Relations*, 14 (4).
- Barzegar, Keyhan (2009), "Iran's foreign policy from the perspective of defensive and offensive realism", *Foreign Relations Quarterly*, 1 (1).
- Brooks, L., & Kanter, A. (1994), Introduction. In: *U.S. intervention policy for the post-cold war world: new challenges and new responses*, eds. linton brooks and arnold kanter, New York: norton & company.
- Bucala, P. (2017), Iran's new way of war in Syria. institute for the study of War [Internet]. Feb 2017. Retrived from <https://www.criticalthreats.org/analysis/irans-new-way-of-war-in-syria>
- Chamankar, M. J. (2012), Fields of military intervention of the second pahlavi government in the Dhofar crisis, *Quarterly Journal of the History of Islam and Iran* (Al-Zahra University), 22 (13), [in Persian].
- Chamankar, M. J (2014), Untold Stories of the Dhofar War, Institute for the Study of Contemporary Iranian History, Novamner 10, 2014, Retrived from <http://www.iichs.ir/News-407> [in Persian].
- Chamankar, M. J. (2017), *The role of Iran in the Persian Gulf and Oman sea*, Tehran: Institute for Political and International Studies [in Persian].
- Cooper, T., & Bishop, F. (2002), *Iran-Iraq war in the air 1980-1988*, US: Schiffer Publisher.
- Davis, M. (2018), Forward defence in depth for Australia. Australian strategic policy institute [Internet], 22 Nov. Retrived from <https://www.aspistrategist.org.au/forward-defence-in-depth-for-australia>

- DeVore, M. (2012), A more complex and conventional victory: revisiting the Dhofar counter insurgency, 1963-1975, *Small Wars & Insurgencies Journal*. 23 (1), pp.144.173.
- Edwards, P. (2015), Two cheers for forward defence, Australian strategic policy institute [Internet]. 29 May [Internet]. Retrived from <https://www.aspistrategist.org.au/two-cheers-for-forward-defence>.
- Eghtesad Online (2017), 12 presidential elections according to statistics, May 22 [Internet]. Retrived from: <https://www.eghtesadonline.com/%D8%A8%D8%AE%D8%> [in Persian].
- Ettelaat Newspaper (1974), Qaboos's support for Iranian aid, August 25, 1974, available: at: <https://mashruteh.org/wiki/index.php> [in Persian].
- Ettelaat Newspaper (1975), Negotiations between the leaders of Iran and Yemen began, August 28, 1975, Retrived from: <https://mashruteh.org/wiki/index.php> [in Persian].
- Falahat Pishch (2020), "We gave 20 to 30 billion dollars to Syria and we have to get this money back from Syria", *Asriran*, May 20, 2020. Retrived from <https://www.asriran.com/fa/news/729501> [in Persian].
- Farrokh, Kaveh (2018), *Iran at war:1500-1988*, Translated by shahrbano saremi, Tehran: qoqnoos [in Persian].
- Gasiorowski, M. (2009), Legitimacy of the regime and national security: a case study: the pahlavi state, in Iran. In: Azar & Moon, *National Security in the Third World*, Translated by Research Institute of Strategic Studies, Tehran: Research Institute of Strategic Studies [in Persian].
- Goodarzi, J. (2013), Syria and Iran: Alliance Cooperation in a Changing Regional *Environment*, *Ortadoğu Etütleri*, 4 (2), pp. 31-54.
- Goode, J. (2014), "Assisting our brothers, defending ourselves: the Iranian intervention in Oman, 1972-75", *Journal Iranian Studies*, 47 (3), pp. 441-462.
- Hannah, J. (2011), Responding to Syria: the king's statement, the president's hesitation. *Foreign Policy*. 9 Aug. [Internet]. Retrived from <http://foreignpolicy.com/2011/08/09/responding-to-syria-the-kings-statement-the-presidents-hesitation>.
- Helms, R. (1986), "Interview with oral history Iran collection", foundation for Iranian studies [Internet]. Retrived from <https://fis-iran.org/fa/oralhistory/Helms-Richard>.
- Holliday, Fred (1979), *Iran: dictatorship and development*, translated by fazlollah nikaein, Tehran: amirkabir publisher [in Persian].
- Holsti, O. (1995), "Theories of international relations and foreign policy: realism and Its challengers", In: *controversiesin international relations theory: realism and the neoliberal challenge*, edited by Charles Kegley, Wadsworth Group.
- Jamshidi, Mohammad Hossein & Seifi, Afsaneh (2017), "Study and explanation of Syrian crisis (2011-2016) Based on michael brechers research model", *Quarterly Journal of Political Studies of the Islamic World*, 6 (3), pp. 25-60, doi.10.30479/psiw.2017.1274 [in Persian].
- Jones, C. (2011), "Military intelligence, Tribes, and Britain's war in Dhofar 1970-1976", *Middle East*

- Journal*, 65 (4), pp. 628-644.
- Kam, E. (2017), Iranian military intervention in Syria: a new approach. strategic assessment, Retrived from <https://www.inss.org.il/publication/iranian-military-intervention-syria-new-approach>
- Kamali Dehghan, S. (2015), Top iranian general and six hezbollah fighters killed in Israeli attack in Syria. *Guardian* [Internet], 19 January. Retrived from www.theguardian.com/world/2015/jan/19/top
- Karami, A. (2014), Former RGC commander's comments on Syria censored. *Al-Monitor* [Internet]. 6 May. Retrived from <http://www.almonitor.com/pulse/originals/2014/05/former-irgc-commander-syria-comments-censored.html>
- Kazemian, M. (2016), Iran in Syria: new confessions, unanswered questions. *Radio farda* [Internet]. November 30. Retrived from: <https://www.radiofarda.com/a/f3-iran-in-syria-confessions-unanswered-questions/28148817.html> [in Persian].
- Khaddour, K. (2016), "Strength in weakness: the Syrian army's accidental resilience", *Carnegie Middle East Center* [Internet], March 14. Retrived from <https://carnegie-mec.org/2016/03/14/strength-in-weakness-syrian-army-s-accidental-resilience-pub-62968>
- Khamenei, Ali (2016), Statements in a group meeting with the families of the martyrs who defended the shrine, January 25, 2015, Retrived from: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=32186>
- Khamenei, Ali (2018), attack against Syria is a crime, Iranian students news agency (ISNA), 14 April 2018, <https://www.isna.ir/news/97012508419>
- Ladwig, W. (2008), Supporting allies in counterinsurgency: Britain and the Dhofar rebellion, *Small Wars & Insurgencies*, 19 (1), pp. 62-88.
- Lister, Charles (2016), "The Free Syrian Army: A decentralized insurgent brand", *brookings institution* [Internet]. November. Retrived from <https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/11>
- Luttwak, E. (1976), *The grand strategy of the Roman empire*, Baltimore and London: Johns Hopkins University Press.
- MacFarquhar, N. (2012), Syrian rebels land deadly blow to assad's inner circle. *New York Times*. 18 July [Internet]. Retrived from www.nytimes.com/2012/07/19/world/middleeast/suicide
- Nadimi, F. (2020), "Iran-Syria air defense pact could disrupt allied operations", *The Washington Institute for Near East Policy* [Internet], July 24.
- Nejat, Ali (2017), *The Syrian crisis and regional actors*, Tehran: Abrar contemporary publications [in Persian].
- Pahlavi, Mohammad Reza (1974), "No military presence in the Persian Gulf will be allowed", *Ettelaat Newspaper*, March 12, 1974. Retrived from: <https://mashruteh.org/wiki/index.php> [in Persian].
- Pahlavi, Mohammad Reza (1975), The Persian Gulf will be the center of conflict in the coming years (interview with nohamed hassanein heikal), *Ayandegan Newspaper*, September 15, 1975. Available: <https://www.melli.org> [in Persian].

- Pahlavi, Mohammad Reza (2000), *Answer to history*, translated by hossein abutorabian, Tehran: zaryab publisher [in Persian]
- Peterson, J. (2012), "The experience of british counterinsurgency campaigns and implications for Iraq", arabian peninsula background note [Internet], July 2009. Retrived from <https://www.semanticscholar.org/paper/The-Experience-of-British-Counter-Insurgency-and-Peterson>
- Phillips, M. (2011), "President obama: the future of Syria must be determined by its people, but President bashar al-assad is standing in their way", White House [Internet], 18 Aug. Retrived from <https://obamawhitehouse.archives.gov/blog/2011/08/18/president-obama-future-syria-must-be-determined-its-people-president-bashar-al-assad>
- Phillips, C. (2016), *The battle for Syria: international Rivalry in the New Middle East*. US: Yale university press.
- Reisinezhad, Arash (2020), "Iran's strategic loneliness", *Iranian Diplomacy*, July 22, 2020. Retrived from <http://irdiplomacy.ir/fa/news/1993409>. [in Persian].
- Rabinovich, I. (2019), "How Iran's regional ambitions have developed since 1979", The brookings institution [Internet]. January 24. Retrived from: <https://www.brookings.edu/blog/order-from-chaos/2019/01/24/how-irans-regional-ambitions-have-developed-since-1979/>
- Reuters (2016), Death toll among Iran's forces in Syrian war passes 1,000 [Internet]. November 22. Retrived from <https://www.reuters.com/article/us-mideast-crisis-syria-iran>
- Schmitt, E. (2016), Al qaeda turns to Syria, with a plan to challenge ISIS. The New York times [Internet]. May 15, Retrived from <https://www.nytimes.com/2016/05/16/world/middleeast/al-qaeda-turns-to-syria-with-a-plan-to-challenge-isis.html>
- Shakoori, Abolfazl & Vazirian, Amir Hossein (2019), "Assessing regional power of contemporary iran: comparing pahlavi II and the Islamic Republic", *international Geopolitical of Quarterly*, 15 (3) [in Persian].
- Simber, Reza & Ruhollah Ghasemian (2014), "Basic Components of Iran-Syria environment", *Quarterly Journal of Strategic Policy Research*, 3 (9), [in Persian].
- Soleimani, Qassem (2017), General qassem soleimani's letter to the supreme leader of the revolution about the end of ISIS rule, November 21, 2017, Retrived from <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=38253>
- Stewart, P., & Al-Khalidi, S. (2017), U.S. strikes Syria militia threatening U.S. backed forces: officials. Reuters [Internet]. 18 May. Retrived from <https://www.reuters.com/article/us-mideast-crisis-syria-usa>
- Stockholm International Peace Research Institute (2020), Military expenditure database. Retrived from <https://www.sipri.org/sites/default/files/Data%20for%20all%20countries%20from%201988%E2%80%932019%20in%20local%20currency.pdf>
- Strack, C. (2015), Country risk: Syrian government no longer controls 83% of the country". Jane's 360 [Internet]. 24 August. Retrived from <https://www.janes.com/article/53771/syrian-government-no-longer-controls-83-of-the-country>

- Taheri, Amir (1975), "Iran policy in the Persian Gulf", in: abbas amiri (ed.), *Persian Gulf and Indian Ocean in International Politics*, Tehran: Institute for Political and Economic Research [in Persian]
- Taceb, Mehdi (2012), "If they want to take Syria or Khuzestan", the preservation of Syria is a priority, *Donya-e-Eqtasad* newspaper, 11/28/2012; Retrived from <https://donya-e-eqtasad.com> [in Persian]
- Tohidi, M. (2017), "What was the shah looking for in Oman?", *institute for Iranian contemporary historical studies*, June 7. Retrived from: <http://www.iichs.ir/News-4656> [in Persian].
- U.S. Department of Defense (2010), *Dictionary of military and associated terms*, US: Washington, D.C.
- Uskowi, N. (2018), *Temperature Rising: Iran's Revolutionary Guards and Wars in the Middle East*. Maryland: Rowman & Littlefield publishers.
- Wall Street Journal (2011), Syria opposition leader interview transcript. Wall Street Journal [Internet]. 2 Dec. Retrived from <https://www.wsj.com/articles/SB10001424052970203833104577071960384240668.75>
- Waltz, K. (2008), *Realism and international politics*, New York: Routledge.
- Waltz, K. (1979), *Theory of international politics*, long grove Ill.: Waveland.
- Ward, S. (2009), *Immortal: a military history of Iran and its armed forces*, Washington: Georgetown university press.
- White, J. (2013), The qusayr rules: the Syrian regime's changing way of war. Washington institute [Internet]. May 31. Retrived from <http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/the-qusayr-rules-the-syrian-regimes-changing-way-of-war>
- Yossef, A. (2019), "Upgrading Iran's military doctrine: an offensive forward defense", *Middle East in state* [Internet]. December 10. Retrived from: <https://www.mei.edu/publications/upgrading-irans-military-doctrine-offensive-forward-defens>.

Table of Contents

Similarities between Marxism-Leninism with the Thought and Behavior of ISIS	Nozhan Etezadosaltaneh Bahram Navazeni	1-28
Russia-US hybrid warfare and EU-Russia Security Relations (2008-2019)	Mahdi Baghi Mojarad Saeed Vosoughi Shahrooz Ebrahimi	29-58
Nation Image Construction; Norwegian Cultural Diplomacy and International Attraction	Arash Beidollahkhani	59-91
Strategic Changes in Russia's Politics, Security and Economy in the Post-ISIS Middle East	Mehrdad Rezapour Ahmad Shouhani	93-118
The Land-based Belt of the New Silk Road and the Geopolitics of the Central Asia	Arash Reisinezhad	119-142
UN Secretary-General's Confrontation with the Genocide of Rohingya's Muslims (2016-2017)	Maryam Zarekhanmohammadi Farideh Mohammad Alipour	143-175
US Opposition to International Criminal Court about the Case of Afghanistan	Seyyed Mahdi Seyyedzadeh Sani Mohammad Tahan Toroghi	177-204
Extending the ICC Jurisdiction in the Myanmar Situation	Javad Salehi	205-225
Turkey's Foreign Policy Strategy in the Post-ISIS Middle East	Hossein Fattahi Ardakani	227-262
Complex and Chaotic International Systems and a New Theory of Network Defense Diplomacy	Farhad Ghasemi	263-295
Theoretical Basis of States' Commitment to Unilateral Acts in Conceptual Structure of International Law	Siamak Karimi	297-321
Improving Tehran-Riyadh Relations and the Hormoz Peace Endeavor (HOPE)	Sayed Mohammad Mosavi Ghaffar Zarei Amin Revanbod	323-355
Neo-Eurasianism in Iran's Foreign Policy of Hasan Rouhani Era	Alireza Noori	357-388
Forward Defense Strategy in Iran's Overseas Presence in Oman and Syria	Amir Hossein Vazirian Shahrooz Shariati	389-413



The Iranian Research Letter of International Politics

Volume 10, Issue 1. Serial No. 19, Autumn/Winter 2021-2022

Published by	Ferdowsi University of Mashhad and the Iranian International Studies Association
Editor-in-Chief	Mohsen Khalili
Editorial Board	Hamid Ahmadi (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); Seyyed Hossein Athari (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); Hosein Daheshyar (Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); SeyyedAsghar KeivanHosseini (Associate Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); Mohsen Khalili (Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); Masoud Mousavi Shafae (Associate Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University); Ahmad Naghibzadeh (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); Seyyed Hossein Seifzadeh (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); Reza Simbar (Professor, Department of Political Science, Guilan University); Vahid Sinaei (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); Seyyed MohammadAli Taghavi (Associate Professor, Department of Political Science, Allameh Tabatabai University); Enayatollah Yazdani (Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan)
International Editorial Board	Adib-Moghaddam, Arshin (Professor) SOAS, University of London (England); Dietl, Gulshan (Professor) Jawaharlal Nehru University (India); Juraev, Sayfddin (Professor) Tashkent State University of Oriental Studies (Uzbekistan); Li, Fuquan (Professor) Northwest University (China); Werner, Wouter (Professor) Vrije Universiteit (Netherla)' Yu, Dal Seung (Professor) Hankuk University of Foreign Studies (South Korea); Yurtaev, Vladimir (Professor) People's Friendship University (Russia)' Zholdesbekova, Akbota (Professor) Eurasian National University (Kazakhstan)
Executive Director	Sayed Mohasen Mousavizade Jazayeri
Persian Editor	Somaye Salehnia
English Editor	Hosein Nourani
Printed by	Ferdowsi University Press
ISSN	2322-3472
Address: The Iranian Journal of International Politics, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran	
Post Code: 9177948951	
P.O. Box: 1357	
Tel: +98-51-38806309	
Fax: +98-51-38807393	
E-mail: jipr@um.ac.ir	
Website: http://irlip.um.ac.ir	
Iranian International Studies Association website: http://www.iisa.ir	
Iranian International Studies Association e-mail: iranianiisa@gmail.com	



Ferdowsi University of Mashhad



IISA
Iranian International Studies
Association

Iranian Research Letter of International Politics

19

Volume 10, Issue 1

Autumn/Winter 2021

ISSN: 232-3472

Similarities between Marxism-Leninism with the Thought and Behavior of ISIS

Nozhan Etezadosaltaneh, Bahram Navazeni

Russia-US hybrid warfare and EU-Russia Security (Relations) (2008-2019)

Mahdi Baghi Mojarad, Saeed Vosoughi, Shahrooz Ebrahimi

Nation Image Construction; Norwegian Cultural Diplomacy and International Attraction

Arash Beidollahkhani

Strategic Changes in Russia's Politics, Security and Economy in the Post-ISIS Middle East

Mehrdad Rezapour, Ahmad Shouhani

The Land-based Belt of the New Silk Road and the Geopolitics of the Central Asia

Arash Reisinezhad

UN Secretary-General's Confrontation with the Genocide of Rohingya's Muslims (2016-2017)

Maryam Zarekhanmohammadi, Farideh Mohammad Alipour

US Opposition to International Criminal Court about the Case of Afghanistan

Seyyed Mahdi Seyyedzadeh Sani, Mohammad Tahan Toroghi

Extending the ICC Jurisdiction in the Myanmar Situation

Javad Salehi

Turkey's Foreign Policy Strategy in the Post-ISIS Middle East

Hossein Fattahi Ardakani **Complex and Chaotic**

International Systems and a New Theory of Network Defense Diplomacy

Farhad Ghasemi

Theoretical Basis of States' Commitment to Unilateral Acts in Conceptual Structure of International Law

Siamak Karimi

Improving Tehran-Riyadh Relations and the Hormoz Peace Endeavor (HOPE)

Sayed Mohammad Mosavi, Ghaflar Zarei, Amin Revanbod

Neo-Eurasianism in Iran's Foreign Policy of Hasan Rouhani Era

Alireza Noori

Forward Defense Strategy in Iran's Overseas Presence in Oman and Syria

Amir Hossein Vazirian, Shahrooz Shariati

